جواهر فريدي

الله اکبر

(لم)

# جواهر فریدی تصنیف علی اصغر بیداوری

بسم الله الرحمن الرحیم

حمدی که منشیان بارگاه الوهیت بافصح لسان و احسن مقال سرایند مر ملکی را سزد که ذرات
که ذرات کاینات نسبت مربوبیت خود و توحید او بهر زبان برکشاده آمده ذرات کاینات
زبان برکشاده داند :: اندر اداء نکته توحید یک بیک :: هر ذات بر صفات تو دارد دلالتی
آیات کن فکان ز سماک تا سمک :: و تحفه تحیات نامیات و صلوات سامیات بر روضه متبرکه
حضرتی رسد که بحکم منطوق نص انی من سلکک طریقی هر که شرف این نسبت معنوی مفروز اید تاج کرامت
بر فرقش نهادند و وثیقه نجات بدست او دادند :: محمد که از ازل تا ابد هر چه هست :: بآرایش نام
او نقش بست :: محمد عربی کابروی هر دو سراست :: کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او نظم — هر دو سرا است
ماند نعصبان کسی در گرد :: که دارد چنین سید پیشرو :: چه نعت بسند بده گویم مرا [illegible] علیک الصلوات
ای نبی الوری :: درود حد ملک بر روان تو باد :: بر اصحاب و بر پیروان تو باد :: نخستین ابوبکر
پیر مرید :: عمر پنجه بر پیچ دیو مرید :: خردمند عثمان شب زنده دار :: چهارم علی شاه دلدل سوار
حضرت انور [illegible] است نقطه نه در حلقات او بگردم زنم بخلاف :: نه در امارت تار و قیم

محال و لقلق نه در تلبیس عثمان چو رافضی بد گوی نه در خلاف حیدر چو خارجی احمق سپر دار نفس
خواهم شکاف همچو انار دل خوارج ملعون کفیده چون جوز تو حضرت سعدی راست ع
خدایا بحق بنی فاطمه که بر قول ایمان کنم خاتمه اگر دعوتم رد کنی ور قبول من و دست و دامان
آل رسول و بر آل عظام و اصحاب کرام او که نص اکرموا اولادی و اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم
اهتدیتم مبنی از ان معنی است که ان سر آمد کان نوع البشر بعد الانبیا و المرسلین معظم و مکرم و راه
یافتگان و هدایت بخشان طریق مستقیم ان الدین عند الله الاسلام اند و حضرات عالیات ازواج
مطهرات امهات المومنین که ذریه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا اولا لایق دارد هم صفای
طویت و خلوص نیت ایشان رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اما بعد میگوید فقیر حقیر خاکپای درویشان
علی اصغر ابن شیخ مودود ابن شیخ محمد چشتی سید الوی ثم مجبوری که چون بحکم خیر بوی الیوم صیوالسلام
میان مردم در باب نسبت عدم میلان بسیار بود خصوصا در فرزندان حضرت قطب العالم بندگی
حضرت گنجشکر قدس الله سره العزیز که در گذشت اولاد حضرت ابو البشر آدم صلوات الله علیه السلام
ثانیه میتوان گفت مداخلت بعضی نه بتکلف خود را در سلک اولاد آن حضرت منسلک ساخته اند
و محل انتظام این سلسله علیه گشته اند مناسب چنان دید که بر طبق این نص قال الله تعالی انا خلقناکم من
نفس لقمان واحد و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا الجه حفظ مراتب حسن از تا حسن طبقات احوال و فروع
از ابتدای آن حضرت الی یومنا هذا احسب طاقت بشریه خود موافق انچه از کتب ملفوظ و غیره و از لفظ مبارک
بندگی حضرت شیخ المشایخ و الاولیا شیخ محمد ابن ابراهیم ادهم ابن شیخ فیض الله ابن بندگی حضرت شیخ تاج الدین
محمود قدس الله سره العزیز که بشرف سجاده آن حضرت مشرف اند و از زبان بزرگان خود شنیده و ذکر

خلفای

خلفای عظام آنحضرت و بیان بعضی از احوال ذکر اولاد و نبیرهٔ حضرت شیخ زین الچشتی البداونی از اولاد
نبیرهٔ حضرت شیخ فرید گنجشکر قدس الله سره العزیز و بیان عرسهای علیه و بیان انتساب والدهٔ کاتب الحروف
بسلسلهای بزرگوار ایشان و بیان اولاد و نبیرهٔ حضرت شیخ محمد سعد حاجی که بسر عم نبیرهٔ حضرت شیخ فرید گنجشکر قدس الله
سره العزیز بودند و بیان بعضی از اولاد حضرت خواجه عبد الله انصاری المعروف بشیخ الاسلام قدس الله
سره العزیز و بیان بعضی قوم که بعضی از ان حضرت در بابکه هشتن سکونت می دارند در تحریر اورده تا
هرکس از اولاد آنحضرت در بر نبود انتساب با کفو خود در غلط نیفتند و بیگانه و خویش که از بایکدیگر
ممتاز آید و چون این سلسلهٔ کبری و معنی فرع و منشعب از اصل شجرهٔ طیبه که چون حضرت رسالت پناه
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم من الصلوة من تحیة اکملها چون ایمائی از آن است لازم نمود که چند تبرکا
و حسب حیله وار ازواج مطهرات و اولاد و ولادت و وفات حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم و ذکر خلفای اربعه راشدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین و ذکر بعضی از تابعین آنحضرت رضی الله تعالی
عنهم اجمعین آن مقدار که تقریب دگنجایش مقام اقتضای آن کند منقول از کتب معتبره سیر و ملفوظ
وغیره مثل روضة الاحباب و روضة الشهدا و تذکرة الاولیای و نفحات و راحت القلوب
و خیر المجالس و سراج الهدایت و اسرار الاولیاء و سیر الاولیا و سیر العارفین و جامع العلوم و فواید
السالکین و گلشن اولیای وغیره در صدر این کتاب آورد با عانة الله تعالی و حسن توفیقه امید از
خواننده و بیننده این کتاب که مسمی است بکتاب جواهر زبدی است آنست که هر خطای این قلیل
البضاعت ذیل صفح عفو انداخته و گم ابدعای خیر یاد آورد و بدانکه این کتاب بتاریخ سیوم ماه ربیع
الاول سنه یکهزار و سی و سه ۱۰۳۳ در عهد خلافت پناه حضرت سلطان نور الدین محمد جهانگیر بادشاه.

[illegible]

غازی خلد الله ملکه ابداً با تمام رسید قصیدهٔ المعصمه و مشتمل گشت بر پنج ابواب باب اول در بیان
نسب و حلیه و حسب و ازواج مطهرات و اولاد و ولادت و وفات حضرت رسالت پناه محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم و ذکر خلفای اربعه راشدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین و درین باب شش فصل است فصل اول
در بیان نسب و حلیه و حسب و ازواج مطهرات و اولاد و ولادت و وفات حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم فصل دوم در بیان نسب و حلیه و حسب و ازواج و اولاد و ولادت و وفات
و مدت خلافت امیر المومنین و امام المسلمین حضرت امیر المومنین و امام ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه
فصل سوم در بیان نسب و حلیه و حسب و ازواج و اولاد و ولادت و وفات و مدت خلافت امیر المومنین
و امام العادلین حضرت امیر المومنین عمر خطاب رضی الله تعالی عنه فصل چهارم در بیان نسب و حلیه و حسب و ازواج
و اولاد و ولادت و وفات و مدت خلافت حضرت امیر المومنین و امام و الاکرمین حضرت عثمان بن عفان
رضی الله تعالی عنه فصل پنجم در بیان حسب و حلیه و نسب و ازواج و اولاد و ولادت و وفات و مدت خلافت
امیر المومنین و امام الاشجعین اسد الله الغالب امیر المومنین حضرت علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه
و نیز درین فصل ذکر ولادت و شهادت و اولاد حضرت امیر المومنین حضرت حسن و امیر المومنین حضرت
حسین رضی الله عنهما درج کرده شده است فصل ششم در بیان نسب و حسب عنه و اولاد و تاریخ
وفات حضرت امام اعظم ابوحنیفه کوفی ابن نعمان رضی الله تعالی و ذکر نسب صاحبه حضرت امامان
حضرت امام محمد و حضرت امام ابویوسف القاضی رضی الله عنهما و ذکر در بیان نسب و تاریخ وفات
حضرت امام شافعی رضی الله تعالی عنه و ذکر در بیان نسب و تاریخ وفات حضرت امام احمد حنبل رضی الله
تعالی عنه باب دوم در بیان نسب و بعض از احوال حضرت سراج المحققین برهان العاشقین

قطب الاقطاب

و ذکر در بیان نسب و تاریخ وفات حضرت امام مالک رضی الله تعالی عنه

قطب الاقطاب خواجه معین الدین حسن سجزی قدس الله سره العزیز و تعداد فرزندانیکه از صلب آن
حضرت در جلوه ظهور آمدند و حضرت خواجه قطب الملة والدین حضرت خواجه قطب الدین بختیار
اوشی قدس الله سره العزیز و در بیان نسب و حسب و ازواج و اولاد و ولادت و تاریخ
وفات حضرت فرید الحق والشرع والدین گنجشکر قدس الله سره العزیز و ذکر خلفای عظام حضرت
ایشان و ذکر در بیان نسب و حسب و اولاد حضرت شیخ نجیب الدین متوکل برادر حقیقی آنحضرت
قدس الله سره العزیز و هم درین باب دوازده فصلست فصل اول در بیان نسب و بعضی از
احوال حضرت خواجه معین الدین حسن سجزی قدس الله سره و در تعداد فرزندان آن حضرت فصل دوم
در بیان نسب و بعضی از احوال حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز فصل سیوم
در بیان نسب و سلسله و حسب و زوجات و اولاد و ولادت و تاریخ وفات و ذکر خلفای حضرت
قطب العالم شیخ فرید الدین گنجشکر قدس الله سره العزیز و ازواجهم فصل چهارم در بیان نسب و حسب
و ازواج و اولاد حضرت شیخ بدر الدین سلیمان صاحب سجاده ابن حضرت شیخ فرید گنجشکر قدس الله سره العزیز
فصل پنجم در بیان نسب و حسب اولاد حضرت شیخ شهاب الدین ابن حضرت شیخ فرید گنجشکر قدس الله سره العزیز
فصل ششم در بیان نسب و حسب اولاد و وفات حضرت شیخ نظام الدین ابن حضرت شیخ فرید گنجشکر قدس الله و تاریخ
سرهما فصل هفتم در بیان نسب و حسب و اولاد حضرت شیخ یعقوب ابن حضرت شیخ فرید گنجشکر قدس الله سرهما
العزیز فصل هشتم در بیان ذکر شیخ عبد الله ابن حضرت شیخ فرید گنجشکر قدس الله سرهما العزیز فصل نهم در بیان
دختران حضرت شیخ فرید گنجشکر قدس الله سره العزیز مسمات بی بی فاطمه و بی بی شریفه و بی بی مستوره
و بیان اولاد ایشان فصل دهم در بیان حسب و نسب و اولاد شیخ حضرت قطب الاولیا سید السادات

مولانا صدر الدین آگاهی قدس الله سره العزیز فصل یازدهم در بیان حسب و اولاد حضرت شیخ نصر الله
متبنی آنحضرت قدس الله سره العزیز فصل دوازدهم در بیان حسب و اولاد و وفات بندگی حضرت
شیخ نجیب الدین متوکل قدس الله سره العزیز باب سیوم در بیان حسب و ازدواج و اولاد و وفات شیخ
وفات حضرت قطب العالم سراج المحققین برهان العاشقین حضرت زین الحنفی البهداوی قدس
سره العزیز در این باب شش فصل است فصل اول در بیان نسب و حسب و ازدواج و اولاد و وفات شیخ
وفات بندگی حضرت شیخ زین ابن حسنی قدس سره العزیز فصل دوم در بیان اولاد حضرت شیخ جهان شاه
ابن حضرت شیخ زین قدس الله سرهما که بر سر سجاده آنحضرت متمکن بودند فصل سیوم در بیان اولاد حضرت
شیخ سلطان شاه ابن حضرت شیخ زین قدس الله سرهما العزیز فصل چهارم در بیان اولاد حضرت شیخ
برهان الدین ابن حضرت شیخ زین قدس الله سرهما العزیز فصل پنجم در بیان اولاد حضرت شیخ معز الدین
ابن حضرت شیخ زین قدس الله سرهما العزیز فصل ششم در بیان اولاد حضرت شیخ تاج الدین ابن حضرت
شیخ زین قدس الله سرهما العزیز باب چهارم در بیان تذکره نسبهای حضرت رسالت پناه محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم و بعضی پیغامبران صلوات الله علیهم اجمعین و خلفاء الراشدین رضی الله تعالی
و بعضی
عنهم اجمعین و بعضی اصحاب کبار دیگر رضی الله تعالی عنهم اجمعین و بعضی خاندان و غیره و سلسلهای
علیه از بزرگان کاتب الحروف و بیان انتساب والد کاتب الحروف بسلسلهای علیه قدس الله
ارواحهم و این باب مشتمل است بر پنج فصل فصل اول در بیان تذکره نسبهای ۹ فصل دوم در بیان
انتساب والد کاتب الحروف بسلسله علیه چشتیه اهل بهشت که از جمله پیر دستگیر خود بندگی حضرت قدوة
المحققین برهان العاشقین قطب العالم حاجی الحرمین الشریفین شیخ تاج الدین محمود است قدس الله
سره العزیز

الله اکبر



سره العزیز سجاده نشین حضرت قدوة المحققین برهان العاشقین قطب العالم حاجی الحرمین الشریفین
شیخ تاج الدین محمود است قدس الله سره العزیز سجاده نشین حضرت شیخ زید گنجشکر قدس الله سره العزیز
فصل سیوم در بیان انتساب والد کاتب حروف بسلسلهٔ علیه چشتیه اهل بهشت که از طرف آبا
تا حضرت شیخ زین رسیده که حضرت گنجشکر قدس الله سره العزیز میرسد فصل چهارم در بیان انتساب والد
کاتب حروف بسلسلهٔ علیه قادریه که از جهته مرشد بزرگوار خود بندگی حضرت شیخ محبوب طریقت
المعروف بشیخ مودود ابن شیخ محمود چشتی بلوری است و بیان بعضی از اشغال فصل پنجم در بیان انتساب
والد کاتب حروف بسلسلهٔ علیه شطاریه و از اجازت نامه سلسله حضرت شیخ بدیع الدین عرف شاه مدار
قدس الله سره العزیز که از جهته مرشد بزرگوار خود سید السادات بندگی حضرت میران سید میر چشتی
ساکن محمدآباد و باب پنجم در بیان اولاد حضرت شیخ سعید حاجی که عم او حضرت شیخ زید گنجشکر
قدس الله سرهما العزیز و بیان حسب اولاد حضرت شیخ عبد الله انصاری المعروف بشیخ الاسلام
قدس الله سره العزیز و درین باب سه فصل است فصل اول در بیان اولاد حضرت شیخ سعید حاجی قدس الله
سره العزیز عم او حضرت شیخ زید گنجشکر قدس الله سره العزیز فصل دوم در بیان حسب اولاد حضرت
عبد الله انصاری المعروف بشیخ الاسلام قدس الله سره العزیز فصل سیوم در بیان بعضی قوم که بسلسلهٔ
حضرت قطب العالم شیخ زید الدین گنجشکر قدس الله سره العزیز که در پاکپتن متوطن بودند فصل باب اول
در بیان نسب و حلیه و حسب و ازواج مطهرات و اولاد و ولادت و وفات حضرت رسالت پناه
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و ذکر حضرت خلفای الراشدین [illegible] و ذکر بعض از تابعین رضی الله تعالی
عنهم اجمعین و این باب مشتمل است بر شش فصل فصل اول در بیان حسب و نسب و حلیه و ازواج و اولاد و ولادت

در وفات حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بدانکه در سیر گازرونی و روضة الاحباب
مسطور است که جمهور اهل سیر و تواریخ و علم انساب بیشتر از عدنان که تا از حضرت مهتر آدم صلوات الله علیه
السلام عدد و اشخاص مختلف الاقوال اند چنانچه در میان عدنان و حضرت مهتر اسماعیل علیه السلام شش
عدد گفته نهایت تا چهل عدد هم گفته‌اند و همچنین در میان حضرت مهتر اسمعیل صلوة الله علیه که تا از حضرت مهتر آدم
صلوات الله علیه و السلام نوزده کس گذرانیده‌اند کم و بیش هم گفته‌اند اما بر شرافت و نجابت اتفاق
اند و حدیث سرور انبیا علیه الصلوة والسلام نقلت من اصلاب طیبة فی الارحام طاهرة تمسک
پیدا شد و شمار اسما در روضة الاحباب که تا حضرت مهتر آدم صلوة الله علیه وسلم هم بدین نمط
مسطور است حضرت محمد رسول الله علیه وسلم ابن عبدالله ابن عبدالمطلب ابن هاشم ابن عبدالمناف
ابن قصی ابن کلاب ابن مره ابن عدی ابن کعب ابن لوی ابن غالب ابن فهر ابن مالک ابن نضر ابن
کنانه ابن خزیمه ابن مدرکه ابن الیاس ابن مضر ابن نزار ابن معد ابن عدنان ابن اد ابن
ادد ابن المسع ابن همیع ابن ثابت ابن بنت ابن المصیح ابن جبل ابن قیدار ابن قیطان ابن حضرت
مهتر اسمعیل پیغامبر علیه السلام ابن حضرت مهتر ابراهیم خلیل الله علیه السلام ابن آذر بن تارخ ابن ناحور
ابن الشوخ ابن رعوا ابن فالغ ابن غالب ابن سالخ ابن ارفخشد ابن سام ابن حضرت مهتر نوح پیغامبر
علیه السلام ابن لمک ابن متوشلخ ابن اخنوخ و هو حضرت ادریس پیغامبر علیه السلام ابن یرد ابن مهابیل
ابن قینان ابن انوش ابن حضرت شیث پیغامبر علیه السلام ابن حضرت آدم علیه السلام ذکر مادر پیغامبر علیه
السلام از سیر گازرونی نگاشته می‌شود بی بی امینه بنت وهب ابن عبدالمناف بن زهره بن کلاب
بن مره بود و زهره زنی است که نسبت بوی باز خوانده‌اند و در اینجا که تا نسبت نام مقام تذکیر شده و مادر

بی بی امینه

[illegible]

بی بی آمنه بره بنت عبد العزی ابن عثمان بن عبد العزی ابن عثمان بن عبد الدار بن قصی بن کلاب بن
و مادر وی بره بنت عوف بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب بن لوی است و مادر وی قلابه بنت
حارث عاقره بنت حطیط بن جشم بن ثقیف است و مادر وی لیلی بنت عوف است و نام مادر وهب بن
عبد مناف که جد حضرت محمد رسول خدا ایشانی است صلی الله علیه و سلم قیله هند بنت ابی قیله است
و قیله آنست که عمره بنت وجز بن غالب بن حارث بن ملکان است و مادر وی سلمی بنت لوی
بن غالب بن حارث فهر بن مالک است و مادر وی سلمی و مادر وی سلمی و مادر وی مادیه بنت
کعب و مادر وی جز بن غالب سلافه بنت واهب ابن البیکار است و مادر وی بنت قیس
بن ربیعه است و مادر عبد مناف جمل بنت مالک است و مادر وی زهره بن کلاب ام قصی فاطمه
بنت سعد بن سیل بوده و جز بن غالب که یاد کرده شد ابو کبشه است که زینبش نسب حضرت رسالت پناه
محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم لوی باز خوانده و او ترک بت پرستی کرده بود بخلاف قریش شعری می پرستیدند
و می گفت شعری در آسمان سا... میکند و هیچ کوکب این ... ندارد چون حضرت رسالت محمد مصطفی
صلوات الله و سلامه علیه بخلاف قریش بوده و دعوت حق می کرد او را ابن ابی کبشه می گفتند محمد بن
سائب گفته که پانصد زن از جدات حضرت رسالت پناه محمد رسول صلی الله علیه و سلم نوشته ام که هیچکدام
به سفاح و طریق ناپسندیده زمان جاهلیت ملوث نشده اند و پاک بوده اند ابن عباس رضی
الله عنه روایت می کند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده که از حضرت آدم صلوات الله علیه
السلام که تا مادر خود بوجود آمدم پشت به پشت بنکاح تولد کردم و سفاح در آن میان نبود ذکر در بیان
اوصاف و شمائل سید عالم صلی الله علیه و سلم در روضة الاحباب آورده است که منقسم میشود بدو قسم

صوری و معنوی که عبارت از خَلق و خُلق آن سرور است اما بیان صفات صوری و خصوصی که عبارت
هستی از کیفیت شکل و هیأت و اعضاء و جوارح اوست اصحاب حدیث و ارباب سیر در
کتب معتبره چنین آورده‌اند که خلق آنحضرت معتدل بود و تمام اعضاء و جوارح او دال بود بر کمال (معتدل)
اعتدال مبلغ ربع قد مبارکش ربعه بود نه دراز و نه کوتاه و مع ذلک و با هر بلند قامتی که در رفتی
بیک سر گردن از او بلندتر بنمودی و در هر مجلسی که بنشستی از اهل آن مجلس بزرگ‌تر بودی سر آن
سرور بزرگ اما سر آن بزرگوار بزرگ بود و موی وی خوش سیاه اما جعد بغایت و سبطی بنهایت بود گیسوی
مشکبویش گاهی بنصف گوش گاهی نرمهٔ آن و گاهی بسر دوش مبارک میرسید و احیانا چهار گیسوی تافته می‌گذاشت
جبین مبینش گشاده و ابروان کمان آنش پیوسته می‌نمود اما بحقیقت پیوسته نبود و میان آن دو رگی بود
که در حین غضب ممتلی بود و ظاهر شد چشمان مبارکش در عین حسن سیاهی آن بغایت سیاه و سفیدیش
بغایت سفید بود و در سفیدی و سیاهی آن رگهای سرخ می‌نمود بادام چشم بود و قوت باصره‌اش
بمرتبه در تاریکی چنان می‌دید که در روشنائی حد بینی سفید بینش از انگشتان روی مرتفع بود بینی
آن سرور از خود بینی طولی داشت و ارتفاعی فی الجمله میداشت و در اعلا نوری بود که از آن بر آمده و هر که
از روی تأمل در وی نظر نکردی وی را چنان پنداشتی که اشم است یعنی استخوان بینی بغایت طولانی است و فی الحقیقت
چنان نبود دهان مبارکش دیگر گشاده اما بغایت ملیح و دندانش بغایت سفید و براق و اطراف آن سبز
می‌آمد در روی آن سرور گرد و مدور چون ماه شب چهارده می‌درخشید و رنگ در دلش بغایت
سفید بوده و بلکه اندک سرخی داشت لیکن لون بدنش سفید و نورانیه چنانکه گویا آن را از نقره
ریخته بودند محاسن مبارکش انبوه گردن از آن در بلند و در غایت صفا چنانکه گویا گردن آبریا
بود از نقره

[illegible]

بود از نقره میان دو شانه اش که از پایه گردن تا کاهل بود خاتمش جلیل و سینه پاکیزه اش هموار و مکیان
اکسینه تا سکیته اش تا ناف خطی باریک از موی کشیده و باقی اجزای سینه و شکمش بی موی ساعد
منکب و اعالی سینه اش موی میداشت و سرهای استخوان اعضایش بزرگ و گوشت همه بدن مبارک
متماسک بود و در خاوت نداشت و زندانش طویل کفش کشاده و نرم تر از حریر و ساقهای آنحضرت
خالی از دقتی بود انگشتان دست و پایش دراز و غلیظ عقب تنک قامتش کم گوشت زیر قدمش
بر داشته از زمین و بر آن متصل نبود و لنیت پای رنجهایش املس و نرم و هیچ تک و شقاق هم نداشت
چنانکه آب بر آن نمی ایستاد و حاصل سخن آنکه جمیع اعضای و جوارح آنحضرت تمام خلقت و متناسب
بود وصف او می گفت لا الا الی قبله و لا بعده مثله ندیدم بمثل ازو و بعد از او مانند او از جابر بن
سمره رضی الله عنهما مرویست که گفت در شب ماهتاب دیدم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم حله سرخ پوشیده
در صفحه رخسار منمود و از حضرت ابو هریره رضی الله تعالی عنه مرویست که گفت ندیدم من هیچ چیز
به احسن از حضرت محمد رسول خدا تعالی صلی الله علیه و سلم گویا آفتاب در جبهه مبارک او جاری
بود و در ربیع بن معوذ در وصف حضرت گفته اذا رایته لرایت شمس طالعة و از ابن عباس رضی الله تعالی عنه
گوید حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم هرگز در برابر آفتاب نه ایستاد الا که نور او بر نور آفتاب غلبه کردد
هرگز در پیش چراغی ننشست الا که نور او بر نور چراغ غلبه کرد و مهر نبوت در میان دو شانه و بروایتی
بر شانه چپ میداشت و از گوشت پاره بود مقدار تخم کبوتر و بر حوالی آن خالهای بقدر نخودی ظاهر و
مجتمعات بروایتی آنکه خاتم مهر نبوت مثل تفاحه بود و بروایتی شعرات مجتمعات بود و بروایتی آنکه بر آن نوشته بود
که حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم خاتم النبیین و بروایتی آنکه نوشته بود توجه فانک منصور لکن

این دو روایت ضعیف است و عرق مطهرش در غایت خوشبوی جابر بن سمره رضی الله تعالی عنهما میگوید حضرت
پیغامبر صلی الله علیه وسلم دست مبارک خود بر سینه می مالید از دست او را آنچه خوش شنیدم گویا دست
طبلهٔ از طبله عطار بر آورده بود و ائلی بن حجر رضی الله تعالی عنهما گوید مصافحه کردم با حضرت رسول الله صلی الله
علیه وسلم بعد از ان مدتها چون دست من عرق میکرد بوی خوش مشک از ان می شنیدم و در اخبار وارد شده
که نوبتی دلوابی بپیش ان سرور بردند از ان دلو آب آشامید و لعاب دهن مبارک در ان آب دلو انداخت
و در چاه ریختند بعد از ان بوی مشک از ان چاه می آمد نقلست از ام سلمه مادر انس که عرق آن
حضرت جمع کرد و با قدری بوی خوش مخلوط ساخت از همه طیبها اطیب بود و از حضرت ابو هریره
رضی الله تعالی عنه مرویست که گفت مردی دختری را عروسی می ساخت در تجهیز وی بان سرور استعانت
کرد و نزد او چیزی حاضر نبود که بان مرد دهد فرمود که ما شیشه بیاور و قدری عرق خود در ان شیشه
کرد و فرمود دختر را بگوی که تا او را تا باین متطیب شود و چون ان دختر بان خوشبو مباخت خود را اهل
مدینه بوی خوش می شنیدند ان خانه را بیت المطیبین نام نهادند و انس بن مالک رضی الله تعالی
عنه روایت کند که چون حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم در کوچه از کوچهای مدینه میگذشتی
مردم بوی مشک می شنیدند و می دانستند که آنحضرت ازینجا گذشته اند و الله اعلم و اما صفات معنوی
آنحضرت که عبارتست از خلق الله و مبتنی از تجلی نفس کریم او بفضائل و تجنب او بست از رذائل آنکه ان سرور
در کمال خلق الله بمرتبه رسیده بود که حق تعالی در قرآن مجید با او این خطاب فرمود که وانک لعلی خلق عظیم
علما گویند خلق وی را عظیم گفت برای آنکه مکارم اخلاق در ذات او مجتمع بود زیرا که حق تعالی در سورهٔ انعام
انبیاء و اولیاء را ذکر کرده بر اثر ان ثنا گفته که اولئک الذین آتیناهم الکتاب والحکم والنبوة لعد

حضرت محمد مصطفی

حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را امر کرده باتباع سیرت و طریقه ایشان که اولئک الذین هدی
الله فبهداهم اقتده و هر یک از ایشان مخصوص بوده اند بخصلت حسنه نوح بشکر و ابراهیم بحلم و موسی باخلاص
و مهتر اسمعیل بصدق وعده و مهتر یعقوب بعدل و مهتر ایوب بصبر و مهتر داود باعتذار و مهتر سلیمان بتواضع
و مهتر عیسی بزهد و چون آنحضرت مامور بود باقتدای بایشان خلق الله هر یک را از گرفته بود پس مکارم
اخلاق همه در وی مجتمع بوده باشد و خبر معتبر و انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق مشعر باین است ابوبکر واسطی رضی الله
تعالی عنه گوید خلق الله او را عظیم خواند و الا آنه جاد بالکونین عن الحق از حضرت بی بی عایشه صدیقه رضی الله
تعالی عنها پرسیدند که خلق حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم چگونه بود در جواب او گفت که خلق او قرآن بود
یعنی باوامر و نواهی و آداب و اخلاقی که از قرآن معلوم میشود عمل میفرمود و حسن خلق آن سرور بمرتبه بود که هرگز
هیچکس را از زمره یاران و خدمتکاران نمی آزرد و انس بن مالک رضی الله تعالی عنه گوید ده سال خدمت
آنحضرت کردم در سفر و حضر هرچه کردم نفرمود که چرا کردی و هرچه نکردم نفرمود چرا نکردی یعنی که اگر
در گذرانیدن خدمت قصوری واقع شد بر روی من نیاوردی و مراد این است نه ترک داد از اطوار
مامورات و منهیات و حضرت عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها گوید نبود هیچ احدی نیکوخوی تر از حضرت
رسول خدا صلی الله علیه وسلم هیچکس وی را نخواندی الا آنکه در جواب او گفتی لبیک و با یاران در همه
احوال موافق بودی اگر ذکر دنیا میکردندی وی نیز ذکر دنیا کردی و اگر یاد آخرت نمودندی وی
نیز یاد آخرت میکردی و اگر ذکر طعام و شراب رفتی وی نیز با ایشان موافقت نمودی و در حضور آن
حضرت یاد امور جاهلیت میکردند و می خندیدند و تبسم میفرمود و گویند نوبتی حضرت پیغامبر صلی الله علیه
وسلم بخانه خود در آمد و مردم بادی بودند چنانچه خانه مملو شد و جریر بن عبد الله بجلی را رضی الله تعالی

عنها جای نماند که بنشینند در بیرون خانه بر روی زمین بنشست حضرت از آن امر واقف شدند
ردای خود را به بچه بدهند بجانب حجرها انداختند و فرموده بودند بر آنجا نشینید چون از این امر دانست دم بردی
خود مالیده و بوسیدند از حضرت عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها پرسیدند که حضرت محمد رسول صلی الله علیه وسلم
در خانه خود بچه دستور عمل می نموده در جواب گفت که آنحضرت در خانه خود چنان سلوک میکرد که یکی از آحاد
الناس سلوک میکند و کارهای خانه تمام میفرمود جاروب میکرد و جامه خود می دوخت و نعلین
را وصل میکرد و شتر را آب میداد و گوسفند را می دوشید و خادم را در کارها مدد می داد و با او خمیر
میکرد و بضاعت خود را از بازار خود بر میداشت و بخانه می آورد و از حضرت حسین ابن امیر المؤمنین
حضرت علی رضی الله تعالی عنهما مروی است که گفت از پدر خود پرسیدم که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون
بخانه در می آمد بچه نوع عمل مینمود جواب داد که چون آنحضرت بخانه در آمدی اوقات دخول خود را سه قسم
ساختی قسمی را در طاعت و عبادت حضرت خداوند تعالی مصروف میساخت و قسمی را بجهت اصلاح حال
است مشغول میشد و قسمی را در تفقد اهل و عیال خود میکرده اند و قسمی بجهت مهمات خاصه خود می گذاشت
و خواص و اهل فضل خود را بخود راه میداد و ایشان را تحف اسرار و هدایا و علوم مخصوص میگردانید که تا بوسیله
ایشان عوام از آن اسرار و علوم محظوظ می شدند و میگفت باید که آنکس که در مجلس من حاضر است بغایبان
برساند و با یاران میفرمود حاجت کسی که خود استطاعت و قدرت رسانیدن آن ندارد که بشما من رسانید
بدرستی که هرکس که برساند بپادشاهی حاجت کسی را که خود نتوان رسانید حق سبحانه و تعالی هر دو قدم او را
در روز قیامت ثابت دارد و یاران نزد آنحضرت میرفتند در حالتی که طالب علمی بودند و اکتساب نموده اند
ذخیر نموده اند و بیرون نمی آمدند مگر آنکه استفاده علوم و آداب از وی کرده بودند دیگران را دلالت مینمودند

بران علم و آداب

برادر من در علم و ادب حضرت حسین بن امیر المؤمنین حضرت علی رضی الله تعالی عنهما می فرماید که پرسیدم از پدر خود

که زمانی که بیرون در خانه بود احوال او چه نوع بودی گفت زبان خود را از ما لا یعنی نگاه داشتی و خاطر

اصحاب را که تالیف فرمودی و ایشان را متنفر نساختی و کریم هر قوم را گرامی داشتی و امور آن قوم

را بدان کریم تفویض نمودی و از مردم خود را نگاه داشتی بی آنکه بساط خلق و طلاقت وجه خود را از ایشان

طی کردی و تفقد اصحاب بجای آوردی و از حال ایشان متفحص بودی تحسین نیک و تقبیح بد نمودی

و از حق در نماندی و نگذشتی بهترین مردم پیش او مقرب بودند و افضل ایشان نزد او کسی بودی که بنیک خواهی

مسلمانان را بیشتر بودی و مرتبه کسی نزد او عظیم تر بودی که مواخات و معاونت مردم بهتر نمودی حضرت مسلمانان را

حسین رضی الله تعالی عنه گوید پرسیدم که از مجلس وی گفت از هیچ مجلس برنخاستی و در هیچ مجلس ننشستی مگر

بیاد خدا تعالی و چون بقومی رسیدی هر جا که مجلس بآخر رسیدی بنشستی و یاران را بدان طریقه امر فرمودی

و هر یک از همنشینان خود را نصیب او بدادی و گرامی داشتی چنانکه گمان بردی که هیچکس نزد آنحضرت

از وی گرامی تر نیست هر که با آنحضرت مجالسه یا معارضه نمودی در مهمی صبر نمودی که تا او ترک مجالست

و معارضه نمودی و هر کس برای حاجتی از وی سوال کردی البته حاجت او برآوردی یا بسخنی خوش

با او گفتی و بسط و خلق او گنجای تمام مردم داشت و شفقت او بحیثیت با مردم بمرتبه بود که

گوئیا پدر همه است و همه او را در حق خویش او برابر بودند مجلس او مجلس علم و حیا و صبر و امانت بود

و آواز ها × در آن مجلس بلند بر داشته نشدی و عیب و مکافحی و مذمت کسی در مجلس او نبودی

و اشاعت فلتات یعنی سقطات و زلات اگر یکی از اهل مجلس واقع شدی ننمودندی × با یکدیگر

و فضل در آن مجلس بتقوی بودی و با یکدیگر متواضع بودندی توقیر پیر و ترحم بر صغیر بجا آوردندی

× یعنی اظهار نکردندی و اهل آن مجلس او در فضل متعادل بودندی

دمی فقط غریب دارباب حاجت کردندی مروی است که نماید آنحضرت بمرتبه بود که تمام دنیا را

در نظر همت او عرض کردند التفات باو ننمود و از دنیا بیرون رفت و زری از وی درهمی و دیناری نماند

بود که دو روز متتابع از نان جو سیر نشد و بر روایتی آنکه دو روز متتابع از نان جو سیر نشد و گاه بودی

که در خاندان نبوت یکماه آتش از دخنه نمی‌گشت و بآب و خرما می‌گذرانیدند و گاه بودی که حضرت

شبی گرسنه بخواب برفتی و روز دیگر روزه دار بودی و اگر خواستی حق سبحانه و تعالی چندان بدو

دادی که در خاطر هیچ احدی خطور نکردی آورده‌اند که یکشنبه مهتر جبرائیل علیه السلام نزد او آمد

و گفت بدرستی که حضرت خداوند تعالی ترا سلام میرساند و میگوید دوست میداری که این کوه‌ها

را طلا و نقره گردانم و با تو باشد پس هرجا که بروی پیغمبر سر خود را زمانی در پیش انداخت آنگاه گفت

ای مهتر جبرائیل علیه السلام الدنیا دار من لا دار له و مال من لا مال له و لها یجمع من لا عقل له مهتر جبرائیل گفت

ثبتک الله یا حضرت محمد رسول الله بالقول الثابت و در حدیث دیگر وارد شده که فرمود مرا

با دنیا چه کار مثل من و دنیا همچو مثل سواری است که در تابستانی گرم بدرختی رسد که اطراف آن سایه خوش

باشد فرود آید و زمانی در سایه آن درخت استراحت نماید آنگاه سوار شود و روان گردد و تواضع

آنحضرت بمثابه بود که مجلس زانوهای خود را از زانوی همنشینان خود پیش نگذرانیدی و هرکس که با او در

اول او سلام کردی و ابتدا بمصافحه نمودی و پای خود را در حضور اصحاب دراز نکردی و جای بر کسی

تنگ نساختی و کسی که بر وی در آمدی او را تعظیم و اکرام نمودی که بر وساده خود نشاندی و اصحاب

را بکنیت ذکر کردی و با صحابه خواندی و قطع سخن هیچکس نکردی و چون کسی به نزد حضرت رفتی و

بنشستی و او در نماز بودی در نماز تخفیف کردی و حاجت او را برآوردی و باز بنماز مشغول

بشدی و منقول بود

بلندی و مهتر بود و لا تطرونی کما اطرت النصاری عیسی علیه السلام ابن حضرت بی بی مریم فانما انا عبد الله

فقد
و رسوله و در حدیث دیگر مهتر ما فرموده لا تخیرونی علی موسی و فرموده من قال انا خیر من یونس بن متی فقد کذب

انس بن مالک رضی الله تعالی عنه گوید منبر در طریقی از طرف مدینه ان سرور در راه بود حبشی آمد گفت که یا حضرت

محمد رسول الله علیه و سلم مدتی است که مرا بتو حاجتی است زود در هر کدام از کوچهای مدینه که میخواهی بنشین

تا بنشینم و مهم مرا کفایت کنم و کنیزکی از کنیزکان اهل مدینه که میخواهی دست وی را گرفت هر جا که میخواست

می برد و از غایت تواضع و بی تکلیفی بر روی زمین تکیه مینمود و جواب می گفت و دعوت بنده زر خرید

را اجابت میفرمود و می گفت بیت لو دعیت الی کراع لاجبت و لو اهدی الی ذراع لقبلت و گاه بود

که او را نان جو را شکسته و پیه متغیر دعوت میکردند اجابت میفرمود و در جود و کرم و سخا و مروت

بغایتی بود که هرگز هیچ سائلی را از درگاه خود محروم نگردانید و نوبتی اعرابی از ان حضرت چیزی

خواست چندان گوسفند بوی دادند که میان دو کوه پر شد آن اعرابی چون بقوم خود رسید گفت که ای

یاران مسلمان شوید که محمد عطائی میدهد که خوف فقر ندارد از ان نیست و گوید که در روز حنین

صنادید
چندان مال بمردم بخشید که حیران ماندند و بسبب اسلام بعضی از آنها دیدند ازین ان شد و با خود اندیشیدند

که عطای کسی تواند داد که از درویشی اندیشه نکند و دانی باشد بانکه حضرت خداوند تعالی او را در همه

حال فرو نگذارد و روزی بدید و به ثبوت پیوسته که مردی به نزد حضرت آمد و چیزی خواست و جواب

فرمود که حالا در دست چیزی ندارم و لیکن هرچه میخواهی بخر و بنام من حواله کن که چون مرا چیزی

پیدا شود از قبل تو ادا نمایم امیر المومنین حضرت عمر خطاب رضی الله تعالی عنه حاضر بود گفت یا حضرت

ما لا یطاق
محمد رسول الله علیه السلام با بطریقه چیزی بود بوی دادی و حال انکه حق سبحانه تعالی تکلیف مالا طاقة

نکرد و حضرت رسول الله را ازین سخن ناخوش آمد مردی که از انصار گفت که یا حضرت محمد رسول الله
انفق ولا تخش من ذی العرش اقلالا آن سرور بشر تبسم فرمود و آثار سرور در بشره وی ظاهر گشت و فرمود که بانیکر بنفقه
مرا امر کرده شده منقول است که نود هزار درهم به نزد حضرت رسول الله آوردند همه را بر بوریا
حصیر ریختند و بر مردم قسمت کرد و چون برخاست یکدرم در آنجا نمانده بود و نعم ما قیل ❊ مرحب
آمدنش بدست بدادی دهشش اثر آن ∴ وین وجود آن کسیست کش از فقر عار نیست ∴ واز
امیرالمومنین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه مرویست که این بیت را بعید الثنا کرده
که ارج لی وانا کلنی ساکته فتعطی وانا کل سی اذنب فیغفر الکاد گفته همچنانکه حضرت
محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و حلم پغامبر صلی الله بمرتبه بود که هرچند از اقارب و اجانب ایذا
می کشید تحمل میفرمود و در صدد انتقام نمی آمد بلکه دراز از آن دعا خیر در شان ایشان تقدیم میرسانید
از عبدالرحمن بن السیف رضی الله تعالی عنه مرویست که حضرت محمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم حلیم ترین
مردمان و صابرترین ایشان بود کظم غیظ بیش از همه میکرد انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند
که روزی با جمعی از اصحاب در مسجد مدینه نشسته بودیم ناگاه دیدیم که حضرت بردی نجرانی ردای خود
ساخته تشریف داد و از عقب وی اعرابی درآمد و ردای وی را بگرفت و چنان بکشید که کتف آنحضرت
بسینه اعرابی خورد و حاشیه برد در سینه آن سرور تاثیر کرد حضرت در روی دید و تبسم فرمود گفت
ما شانک اعرابی گفت که امرا ازین مال که نزد تو است چیزی بده فرمود که تا چیزی بوی دادند و بعضی
از اهل تحقیق گفته‌اند که جفای خلق در وی تاثیر نمیکرد زیرا که دیده دل وی ناظر حق بود و مطالعه جمال
حق مشهود او بی سه رنگ جان در روی او خند و جو قند ∴ از ترش روی خلقش چه زیند ∴ و انکه

جان تو سوگند بر چشم او است که خورد هم از فلک و زخشم او شوخ تا بر وعدهٔ خود لازم میشمرد و هرگز خلف
وعده از وی متحقق نشد و گویند که پیش از بعثت چیزی با مردی فروخته بود و چیزی از بهای آن پیش
او ماند و با آنحضرت وعده کرد که تو در همین محل توقف نمای که باقی تتمه بها را بیارم و برفت و فراموش
کرد روز سیوم بیادش آمد آن تتمه سرانجام کرده بهمان موضع شتافت حضرت رسول الله فرمود که ای جوان
ما را در مشقت افکندی بنا بر وعدهٔ تو من از آن روز باز درین موضع ام و در شجاعت و دلاوری کس
با آنحضرت نرسید انس بن مالک رضی الله تعالی عنه گوید کان حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم احسن
الناس و اشجع الناس و افصح الناس و از امیر المؤمنین حضرت علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنه
مرویست که گفت روز جنگ ما پناه بحضرت می بردیم و وی از همه ما اقرب بود بدشمنان و عمران بن حصین
روایت کند که هرگاه در محاربه جمعی از اعدا رسیدی اول کسی که بآن جمع دست برد نمودی وی
بودی و در غزوهٔ حنین گذشت که تنها متوجه چهار هزار دشمن شد و بر ایشان حمله کرده میفرمود که انا النبی
لا کذب و انا ابن عبد المطلب و در صحیح بر سیده که شبی خبر بمدینه آوردند که جماعتی از اعدای خود را مسلح
و مکمل ساخته بقصد غارت مدینه می آیند زعی در میان مردم افتاد و آنحضرت شمشیر حمایل کرده بر اسبی برهنه
که از آن ابو طلحه بود سوار شد و بر اهل مدینه سبقت گرفته بیرون رفت و بعد از آن که تحقیق کرد که خبر
اصلی نداشته مراجعت فرمود و با یاران که از عقب آنحضرت بیرون می آمدند میفرمود مترسید که هیچ باکی
نیست و در شان اسب ابو طلحه فرمود و انه لبحر یعنی واسع الجری و آن حضرت در حیا بمرتبه بود که راوی
در وصف حیای آنحضرت گفته کان حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم اشد حیاء من عذراء فی
خدرها و از غایت حیا اگر چیزی از کسی بدیدی که مکروه میداشتی در روی وی تغیر پیدا شدی ولیکن بجهت

با او چیزی نگفتی و نوبتی مردی بمجلس وی آمد که بروی اثر صفرتی بود و متغیر شد و چون بیرون رفت فرمود
چه شود اگر او را امر کنید که تا این زردی را از خود بشوید و سهل بن ساعدی رضی الله تعالی عنه گوید کان
حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم حییًا لا یسأل شیئًا الا اعطی و در اخلاق حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
مردی گفته که دل وی بر خلایق مهربان و سینه وی منشرح و از خوف حق سبحانه و تعالی دایم گریان و طویل
الحزن و عظیم الاحتمال و دایم الذکر و قلیل الاذی و لین الجانب و کریم الوفا کاتم السر و امین السائر
الوف و حلیم و دود و دو مهربان و مهمان دوست و کریم و حلیم و دایم با امر حق سبحانه و تعالی و وفا کننده
بعهد و اجتهاد کننده در عبادات و طالب رضائی حضرت خدا تعالی بود و کان حضرت محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم صوام النهار خاشعًا ساکتًا قوام اللیل خاضعًا قریبًا راغبًا فی الخیرات متقیًا رفیقًا
زاهدًا فی الکبر بین اهله غریبًا و کان شریف الهمة لطیف الفطنة جمیل العشرت دلیل الادلت حبیب الفقراء طبیب الادلة
الاغنیا تقی الاتقیا دلیل الاولیاء و بزرگان را التعظیم کردی از جهت وقار ایشان و خورد ان را
نزدیک گردانیدی از جهت شدت افتقار ایشان ~~و خورد ان~~ و نعمت را شکر گفتی و اگر چه اندک
بودی و بر فقرا مهربانی نمودی و کم گوی و با وقار و هیبت و کم خنده و بیشتر تبسم و کف و تازه روی
دشمن پس گفتی و خوش ترنم و سخی النفس و اندک تیغ در دگر و خشم شدی بر زود و باشتی شتافتی و دور بودی از فعل
و با کبر و کوی قلیل الملامت و خلایق را چاره جوی و عفیف النفس و متجنب از شبهه و حرام و لطیف طبع و بذل
کننده سلام و ذات شریفش مستجمع جمیع صفات حسن و از سمات ذمیمه بغایت دور بود و درشت خو نه
و غیبت جوی و سنگین دل و زیاده بر دارنده و دشنام دهنده و سبکسار و حریص و جمع کننده مال
و بخیل و متاع خیر و مکار و مکنار و طامع و منان و اکول و کسلان و دزد و ملول و طعن کننده و عجول و ضرر

رسانده

خشتسار

رساننده و حسود و غدار و غدار و جزع کننده و مسلط و متکبر و متجبر و غماز و غماز و کج نهنده و ذخیره کننده
و متکبر و مذمت کننده و فخر آورنده نبود و هیچ عادت بد نداشت صلوات الله سلامه علیه ذکر در بیان
عبادات آن سرور صلی الله علیه و سلم در روضة الاحباب آورده است بدان وفقنی الله وایاک
که طوایف علما را اختلاف است در آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم پیش از نبوت به چه کیفیت
عبادت میفرمود بعضی بر آنند که عبادت وی فکری بوده و بعضی بر آنند که ذکری بوده و نیز اختلاف نسبت
که حضرت بکدام شریعت عمل نموده بشریعت پیغمبر موسی یا پیغمبر عیسی و یا پیغمبر ابراهیم خلیل الله یا بطریقه
پیغمبر نوح یا بطریقه پیغمبر آدم علیه السلام یا جمیع شرایع من قبله همه گفته آید و دلایل و تفاصیل این اقوال
در محل خود مبین شده و اما بعد از ظهور نبوت قول آنکه آنچه از آن حق از هر شریعتی بوده اختیار فرموده و دیگر
آنکه بمقتضای آیت که بهمه آن اتبع ملة ابراهیم حنیفا بطریقه پیغمبر ابراهیم خلیل الله عمل می نموده و اصح آنست
که بشریعت خود عامل بوده و در عبادت حق سبحانه و تعالی جهدی بکمال داشته و چون بعد از ایمان افضل
عبادات نماز است و آن موقوف بر طهارت است الخ مینماید که افتتاح عبادات آن سرور در بیان
وضو و مقدمات آن واقع شود لهجت بوسیله که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون خواستی که برای
قضای حاجت مقید بوده در آمدی انگشتری را از انگشت مبارک بیرون آوردی و پای چپ
پیش نهاده در آمدی و فرمودی اللهم انی اعوذ بک من الخبث والخبائث و چون بیرون آمدی پای
راست پیش نهادی غفرانک اگر در صحرا بودی از نظر مردم دور شدی چنانکه کسی او را ندیدی تا هم
بدیواری یا بدرختی خود را مستور ساختی و در زمین نرم یا آن مهم اشتغال نمودی و اگر زمین صلب بودی
بستان نیزه که همراه داشتی زمین را نرم ساختی که تا رشاشه بول باد باز نگردد تا بزمین نزدیک

شستی جامه را از خود بر نداشتی و استنجا به سنگ و آب نمودی و در حین برآمدن می‌فرمود که غفرانک

استنجا و آب معد و مهیا داشتندی و در غالب اوقات برای هر نماز وضوی ساختی و احیاناً چند نماز

بیک وضو گذاردی و پیش از وضو مسواک کردی و در این باب مبالغه بسیار داشتی قولاً و فعلاً و مضمضه

و استنشاق کردی و هرگز وضوی بی مضمضه و استنشاق نکردی و در کیفیت عمل حضرت با این دو سنت روایات

وارد شده که گاه مضمضه و استنشاق کردی و گاه به دو غرفه و گاه به سه غرفه و در همه صورت وصل نمودی

یعنی به یک غرفه مضمضه و هم استنشاق صرف نمودی احادیث صحیح صریح است در این معنی و روایتی

ضعیف است که یک نوبت فصل کرده باشد مضمضه به دست راست و استنشاق به دست چپ می‌کرد و اکثر — مضمضه و استنشاق

اوقات اعضای وضو را سه بار و دو بار شستی و تمام سر مسح کردی یک بار و گاهی بر مسح بعض از

سر اکتفا نمودی و تکیه بر عمامه زدی و مسح باطن گوش با انگشت سبابه و ظاهر آن با انگشت

ابهام کردی و در مسح کردن گردن حدیث وارد نشده و تخلیل لحیه و گاهی تخلیل اصابع می‌فرمود و اگر انگشتری

در انگشت آنحضرت بودی متحرک ساختی و در اول وضو بسم الله و در آخر آن اشهد ان لا اله الا الله وحده

لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین و اجعلنی من عبادک

الصالحین سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک می‌گفت و گاه می‌فرمود

اللهم اغفر لی ذنبی و وسع لی فی داری و بارک لی فی رزقی و در احادیث ضعیفه واقع شده که در شستن

هر اعضای دعائی خواندی و آب وضو که بر دست و روی می‌ریختی نگاه داشتی و در روایت صحیح است

که اعضای وضو را بعد از شستن خشک نمی‌کرد و اگر چیزی به جهت آن کار حاضر می‌ساختند نمی‌گرفت و آب وضو

آنحضرت مدی و آب غسل وی صاعی بود و از اسراف در آب وضو و غسل نهی می‌فرمود و در حین غسل

اول دست

آب بر دست راست بر جبه میریختی و هر دو دست را بشستی بعد از آن عضو شامل را غسل میفرمودی
انگاه دست بر زمین و یا بدیوار بمالیدی و بشستی و لیس مضمضه و استنشاق نمودی انگاه روی و دو دستها را
بشستی و آب بسر ریختی و سایر جسد مبارک بشستی و از آن موضع دور شدی و قدمها را غسل فرمودی و در سفر
و حضر مسح موزه کردی و مدت مسح در سفر سه شبانروز و در حضر یک شبانروز تعیین نموده و صحیح آنست
که مسح بر ظاهر موزه کشیدی و در مسح و غسل هیچ تکلف نبود بلکه اگر موزه بر پای پوشیده بودی مسح کردی
والا پایها را بشستی و خاصه برای مسح موزه نپوشیدی و اگر آب نبودی و شرط تیمم متحقق شدی تیمم نمودی
هر دو کف را بر زمین زدی و بر روی و بر هر دو دست بمالیدی و بصحت پیوسته که هر دو نوبت
برای تیمم بر زمین زدی و دستها را تا مرفق مسح کرده باشد در عامه حال الا بحجت نماز مانند استقبال
قبله و ستر عورات با قصی الغایت میفرمود و گاهی در یک جامه نماز میگذاردی و اما طرفهای آن را
از یکدیگر گذرانیده بر دوش می انداخت و بوقت نمازهای فریضه بمسجد میرفت و امامت اصحاب
میکرد و ملاحظه مقتدیان در طول و تخفیف تقدیم میرسانید و چون بمسجد در می آمد پای راست را
پیشتر می نهاد و میگفت اعوذ بالله العظیم و بوجهه الکریم و سلطانه القدیم من الشیطان الرجیم و بروایتی
آنکه در وقت در آمدن بمسجد میگفت بسم الله و الحمد لله اللهم اغفر لی و ارحمنی و افتح لی ابواب رحمتک و چون
بنماز برخاستی دستها را تا دوش و گاهی تا برابر هر دو گوش برداشتی و انگشتان دست راست مبارک را
نشر نمودی و الله اکبر گفتی بنماز در آمدی و کیفیت تلفظ نیت نماز پیش از تکبیر از آنحضرت مروی
نشده و بعد از تکبیر الاحرام دست راست را بر روی دست چپ نهادی انگاه دعای استفتاح خواندی
و آن هر چند وجه صحیح مروی است از اول وجهت وجهی الی آخره و مختار امام شافعی مطلبی رحمة الله علیه

دوم سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک وتعالی جدک ولا اله غیرک و امر اختیار امام اعظم کرده است رحمة الله علیه
وغیر این روایت دیگر است وتفصیل تحقیق آنجا از کتب حدیث باید نمود بعد از استفتاح اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم گفتی و فاتحة الکتاب قراءت نمودی وگاه بسم الله بجهر گفتی وگاه بسر و باین سبب علما را اختلاف است
و بعد از فاتحه آمین بگفتی در نماز جهری بجهر و در سری باسر و مقتدیان نیز بموافقت حضرت آمین میگفتند
و در نماز دو سکته رعایت میفرمودی یکی میان تکبیر و قراءت دوم میان قراءت فاتحه و قراءت سورت
و در امتی است که میان قراءت و رکوع نیز سکته بغایت لطیف میکردی و در نماز صبح بعد از سورهٔ فاتحه
خواندی بمقدار شصت آیه یا صد آیه گاه سورهٔ روم و سورهٔ قاف بخواندی و احیاناً در نماز
صبح تخفیف نمودی بحیثیتی که بعد از فاتحه سورهٔ اذا زلزلت الارض خواندی و در سفر گاهی بقراءت
معوذتین اقتصار کردی و در نماز صبح روز جمعه الم سجده در رکعت اول و سورهٔ هل اتی علی الانسان
در رکعت دوم بمقدار الم سجده دوم خواندی و نماز پیشین را گاهی طویل کردی وگاه در رکعت اول به
مقدار الم سجده و در نماز پیشین سبح اسم ربک الاعلی یا سورهٔ البروج و اللیل یا انشقاق یا سورهٔ والسماء
والطارق و امثال آن بخواندی و نماز عصر را بر مقدار نیمه ظهر گذاردی و گاه از این سبکتر بودی و نماز
شام را احیاناً طویل نمودی بحیثیتی که سورهٔ اعراف در دو رکعت ادا کرده خواندی و گاه سورهٔ
والصافات و گاه حم دخان و گاه سورهٔ والطور و گاه سورهٔ والمرسلات و گاه سورهٔ سبح اسم
ربک الاعلی و گاه سورهٔ والتین و گاه سورهٔ معوذتین و گاه قصار مفصل در آن نماز خواندی
و نماز خفتن را قریب بنماز عصر گذاردی و گاه سورهٔ والتین خواندی و بصحت پیوسته که حضرت
رسالت پناه را رسانیدند که معاذ بن جبل رضی الله عنه امامت قوم خود میکند و در نماز خفتن سورهٔ

بقره بخواند

یعنی میخواند یکبار در نماز خفتن دراز نمود پس فرمود که بعضی از شما تنفیر کنندهٔ مردم آمده هر کس که امامت میکند باید
نماز را سبک گذارد زیرا که در میان ایشان ضعیف و سقیم و صاحب حاجت می باشد و مراد اینجا
آنکه با معاذ گفت افتّان انت یا معاذ سه نوبت فرمود و منع و زجر کرد و خواندن مثل سورهٔ والشمس
و سورهٔ سبح اسم ربک الاعلی و سورهٔ واللیل امر فرمود و در نماز وتر گاهی سه رکعت نماز گذاردی
و در رکعت سیوم اولی سورهٔ سبح اسم و در ثانیه سورهٔ قل یا ایها الکافرون و در رکعت سیوم سورهٔ
اخلاص و سورهٔ معوذتین خواندی و در نماز جمعه سورهٔ جمعه و سورهٔ منافقون هر یکی در رکعتی
میخواندی و گاه سورهٔ سبح اسم ربک الاعلی و سورهٔ هل اتیک حدیث الغاشیه قرائت میخواندی
و در نماز عید سورهٔ قاف و اقتربت میخواند و گاه سورهٔ سبح اسم ربک الاعلی و غاشیه میخواند و در
غالب اوقات سورهٔ را اتمام خواندی و گاه با واللیل سورهٔ اکتفا کردی و همیشه تطویل رکعت
اولی بثانیه نمودی و قرائت به ترتیب و ترتیل و تجوید فرمودی و وقف بر آخر هر آیه کردی و مد صوت
نمودی و چون از قرائت فارغ شدن تکبیر گفتی و دستها را برابر دوش کردی و به رکوع رفتی و هر دو کف
دست بر زانوها را گرفتی و آرنجها را از پهلوها دور ساختی و پشت را راست کردی و سر را برابر
پشت بداشتی نه زیرتر و نه بلندتر و سه بار در رکوع بگفتی سبحان ربی العظیم و گاه با آن ضم کردی سبحانک
اللهم ربنا و بحمدک اللهم اغفرلی و یکبار در رکوع گفتی سبوح قدوس رب الملائکة و الروح و در رکوع
نماز تهجد گفتی اللهم لک رکعت و بک امنت و علیک توکلت و لک اسلمت خشع لک سمعی و بصری
و مخی و عظمی و عصبی و چون سر از رکوع بر داشتی دستها را برابر دوش کردی و بگفتی سمع الله لمن حمده و راست
بایستادی و گاه گفتی ربنا لک الحمد و غالبا این رکن را طویل نمودی بمقدار رکوع و دعائیکه در ثنا
وگاه گفتی اللهم ربنا لک الحمد

الله اکبر



رکن خوانده و در کتب حدیث صحیح است و چون بسجود رفتی دستها بر بند انگشتی دو زانوها را اول بر زمین
نهادی پس دستها آنگاه جبهه و بینی نهادی و هیچ دستار هرگز سجده نکرده و گاه بینی را بر خاک و گاه
بر طین و گاه بر سجادهٔ حصیر و گاه بر پوست مدبوغ نهاده سجده کردی و دستها را از پهلوی ها دور
و برابر دو گوش بر زمین نهادی و انگشتان را در رکوع گشاده و در سجود فراهم آوردی و در
هر سجده سه نوبت سبحان ربی الاعلی گفتی و یاران را امر فرمودی و چون سر از سجده اول برداشتی
مقدار آنکه در سجود مکث کرده بودی بین السجدتین نشستی و گفتی رب اغفر لی و دیگر ادعیه و اذکار
در سجود و جلوس بین السجدتین خوانده که تفاصیل آنها را از کتب حدیث طلب باید کرد و بعد از سجده
دوم بر نخاستی تا بر زمین ننشستی و این نشستن را فقها جلسهٔ استراحت گویند و در مذهب امام
شافعی رحمة الله علیه مستحب است و نزد حضرت امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمة الله تعالی علیه مستحب نیست و محمول
نشستن — است زیرا که آنحضرت بجهت کبر سن بنشستن محتاج بوده و چون هر رکعت دوم بر خاستی بی توقف
بقرائت مشغول شدی و چون برای تشهد نشستی پای راست را نصب کردی و دست راست بر ران
راست نهادی و عقد پنجاه و سه با انگشتان بگرفتی و در تشهد اول تخفیف نمودی و چون بر خاستی بر
دست برداشتی و تکبیر گفتی و بقرائت مشغول شدی و غالباً در رکعت سوم و چهارم بر قرائت سورهٔ
فاتحه اقتصار نمودی احیاناً با سورت مختصر بخواندی و در تشهد اخیر پای چپ را زیر پای راست
در آوردی و مقعد بر زمین بچسپاندی و در نماز صبح گاه دعای قنوت میخواندی و گاه ترک میکرد
و در نماز ظهر و عصر بسر بخواندی و احیاناً مقتدیان را آیتی میشنواندی و در نماز التفات بجانب یمین
و یسار نمی نمودی و در باب التفات میفرمودی هو اختلاس یختلسه الشیطان من صلوات العبد

و مبلغفت و اباکم

و میگفت وایاکم والالتفات فی الصلوة فانها هلکة وان کان لابد ففی النافلة و آنچه در سنن ترمذی

از ابن عباس رضی الله تعالی عنه مرویست که گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بگوشه چشم نظر بجانب

یمین و یسار میکرد و نزد محققان محدثان بصحت پیوسته که در دو رکعت تشهد میخواند و صلوات در تشهد

سیوم ثنا داد و بعد از تشهد میفرستاد و بعد از تشهد اخیر دعا از آنحضرت بصحت رسیده و در کیفیت تشهد روایات

مختلفه واقع شده است و هر یک از ائمه بنا بر امری روایتی اختیار کرده اند و این کتاب گنجای تحقیق

و تفصیل آن ندارد و چون بعد از تشهد از دعا فارغ شدی گفتی السلام علیکم و رحمة الله و التفات

بجانب راست کردی چنانچه جماعتی که بر یمین وی بودند رخسار وی را میدیدندی و از جانب

چپ همین طریقه سلام باز دادی و بعد از سلام سه بار گفتی استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القوم القیّوم

و اتوب الیه پس گفتی اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام و بصحت پیوسته که

در عقب هر نماز گفتی لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر اللهم

لا مانع لما اعطیت و لا معطی لما منعت و لا ینفع ذا الجد منک الجد و دیگر ادعیه که بعد از نماز خوانده است و گاه

هم که بعضی از نماز باز مانده بنا بر آن از آن سرور علیه السلام سهو واقع شده و جهت تدارک آن سجده سهو بجای آورده

و سجده بعد از سلام و قبل از سلام هر دو نوع از آنحضرت مروی گشته و اول مختار حنفیه است و دوم مختار

شافعیه است و نماز تطوع میگذاردی و در حضر دو رکعت پیش از فرض صبح و دو رکعت پیش از فرض

پیشین و دو رکعت بعد از آن و دو رکعت بعد از فرض شام و دو رکعت بعد از نماز خفتن دایم میگذارد

و نماز تهجد را مداومت مینمود و اکثر اوقات نماز تهجد را با وتر یازده رکعت و گاه سیزده رکعت

میگذارد و در آن نماز قرائت و رکوع و سجود را بغایت تطویل مینمود و گاه سوره بقره و آل عمران و نساء و

وسورهٔ انعام در نماز شب میخواند و گاه آن نماز بیک آیه اکتفا مینمود و مکرر میخواند و آیت این بود که
ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم و اگر بسبیل ندرت تهجد از آن حضرت
فوت شدی روز دیگر در وقت چاشت دوازده رکعت گذاردی و در نماز شب گاه بجهر و گاه
بسر میخواند و آخر آن زار یافت و نماز وتر را در اول شب و در نیم شب و در آخر شب میگذارد
اما اکثر در آخر شب بود و میفرمود اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا و گاهی هفت و گاهی پنج و گاهی
یک رکعت میگذارد و بصحت پرسید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در نماز وتر دعای قنوت میخواند
اما بعضی که از یاران را امر میفرمودند و صحابه بعد از آن حضرت میخواندند و نیز آنکه برسند
که نماز وتر را در سفر بر راحله میگذارد و بعد از ادای نماز وتر سه نوبت میگفت سبحان الملک القدوس
و در آواز بلند میکشید در روایتی در آخر این زیاده میکرد که رب الملائکة والروح و نماز
چاشت گاهی میگذارد و گاهی ترک میکرد از دو رکعت تا هشت رکعت نماز در اوقات مختلفه گذارده
و آنچه در روایات صحیح وارد شده هشت و در بعضی از کتب مروی گشته و گاهی دوازده رکعت
گذارده و اکثر نوافل را در سنن در خانه خود میگذارد الا نماز فرض و گاهی که نعمت تازه میرسید و
کسی آیتها بلیه مندفع شدی سجده شکر مر خدای سبحانه تعالی را بجای آوردی و نوبتی مردی نواشی بقیصه
المنظر القبیح الجثه ناقص الخلقة را دیده سجده شکر کردند و در باب دویم گذشت که چون خبر قتل ابوجهل لعین
بآن حضرت رسانیدند سجده شکر نیز بجا رسانیدند و گویند که امیرالمومنین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی
عنه چون خبر قتل مسیلمه کذاب شنید سجده شکر کرد و امیرالمومنین حضرت علی کرم الله وجهه ذوالثدیه را که از
جمله روسای خوارج بود چون در میان کشتگان دید سجده شکر میگذارد و بدان که حضرت در غیر نماز هر روز

ذوالثدیه

مقداری

مقداری معین از قران قرائت میفرمود و قرائت مبین منبر حرف چون ترتیل و تجوید و خشوع و تدبر و تامل تمام

در معانی ایات میفرمود و برای اخر ایات وقف میکرد و حرف مد دار را تمام میکشید و در اول قرائت استعاذه

میفرمود و در جمیع احیان قران خواندی ایستاده و نشسته و خفته و بیدار و با وضو و بی وضو و بجز جنابت

چیزی مانع انحضرت نبودی از قرائت قران و گاه گاه در قرائت قران تغنی نمودی و ترجیع کردی چنانکه

حفاظ خوش اواز میخوانند و در روز فتح مکه سوره فتح را بترجیع خواندی و میفرمود ما اذن الله لنبی

وما اذن لنبی بالتغنی بالقران و مراد تغنی است که بی تکلف بود و انچه از سر تکلف و تعلیم بود ممنوع

ممنوع است و ختم قران در کمتر از سه شبانروز نمیکرد و قران را از دیگران استماع می نمود و اب از چشمان

مبارک می ریخت و شبها سوره الم سجده تبارک و سوره هائی که سبحان و یسبح و تسبیح و سبح در اوایل ان واقع

است میخواند و سجده تلاوت را ترک نمیکرد و چون بایت سجده رسیدی الله اکبر گفته سجده کردی و در سجده وجهی الذی خلقه و صوره و شق سمعه و بصره

بحوله و قوته و گاه بود که غیر این دعای دیگر میخواند و مروی نشده که چون سر از این سجده برداشتی

و تکبیر گفته یا تشهد خوانده یا سلام داده باشد و ایات و سور و ادعیه و اذکار از این حضرت بصحت

پیوسته که در عقب نمازها و در صباح و مسا و نیز در امور عارضه و سایر اوقات و احوال خوانده

و بان امر فرموده و اجر و ثواب و خواص بیان نموده این کتاب گنجایش تفاصیل انها ندارد اگر

حق سبحانه تعالی در عمر و فرصت مهلت بخشد ان شاء الله تعالی کتابی در ان باب نوشته شود که عموم مسلمانان

بان منتفع گردند و طریقه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ان بود که در سفر هر نماز فرض را قصر نموده

و سنتها را در غالب اوقات ترک کردی مگر سنت صبح و وتر که ابدا ترک نمیکرد و نماز چهار رکعتی

را بدو رکعت قصر کردی و اتمام نماز در سفر از ان حضرت بصحت نه پیوسته و انچه از عایشه صدیقه رضی الله

[illegible]

عنها مرویست که گفت آن سرور در سفر هم اتمام فرموده اسناد آن خالی از ضعیفی نیست و الله اعلم بالصواب
و هم در اینجاست که دو رکعت بعد از پیشین و بعد از مغرب گزارده و در بعضی از روایات وارد شده
که وقتی که آفتاب از کبد السماء زایل گشتی دو رکعت نماز میگذاردی و آنچه از امیر المومنین حضرت عمر
خطاب رضی الله تعالی عنه بصحت پیوسته که گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نماز سنت در سفر نمیگذارد
محمولست بر آنکه وی اطلاع بر گذاردن حضرت نیافته و الله اعلم بالصواب و نماز چهار رکعت را بدو
قصر کردن و اتمام نماز در سفر از آن حضرت بصحت نه پیوسته و آنچه از عایشه رضی الله تعالی عنها روایت
که گفت آن سرور در سفر هم قصر و هم اتمام فرموده است آن خالی از ضعف نیست و الله اعلم و نماز تهجد
بر بالای مرکب میگذارد و از هر جانب که رفتی اگرچه مر جواب قبله بودی در حال رکوع و سجود ایما کردی
و در حدیث وارد شده که در حین تکبیرات الاحرام روی مرکب را بجانب قبله میکرد اینده و باقی اجزای
نماز را بهر طرفی که سفر بودی مرکب میرفت میگذارد و مرویست که یک نوبت بسبب باران بر پشت مرکب نماز
فرض بر گذارده و یاران آن سواره اقتدا کردند و نماز گذاردند و عادت آن حضرت آن بود که از منزل
اگر پیش از زوال آفتاب کوچ میکرد اگر بعد از وقت ظهر کوچ میکردند گاهی نماز پیشین را تنها میگذارد و گاهی
عصر را تقدیم می نمود و با پیشین جمع می نمود و در مغرب و عشا بهمین طریق عمل مینمود اما در وقت نزول
و تزار جمیع از آن حضرت مرویست و روز جمعه را تعظیم مینمود و انواع عبادت در آن روز بجا می آورد
و تنظیف و تطیب تقدیم میرسانید و بغسل روز جمعه ترغیب مینمود و چون مردم حاضر شدندی تنها بمسجد تشریف
آوردی و هیچ حاجبی و خادمی پیش او نرفتی و چون بمسجد درآمدی حاضران را سلام کردی و چون بر منبر
آمدی دیگر بار سلام کردی و بنشستی پس بلال شروع در اذان میکردی و چون فارغ شدی برخاستی خطبه

فصیح و بلیغ

متعرض نماز سنتی را ... ظهر ... و چون ... نماز ...

فصیح و بلیغ و مشتمل بر حمد و ثنای خداوند تعالی و شهادتین و امر مؤمنان بتوبه و وصیت ایشان بتقوی
و طاعت و تحذیر ایشان از عذاب و بیان بی اعتباری این دنیا و ترغیب در آخرت و آیتی از قرآن
و دعای مؤمنین و مؤمنات بخواندی و میان دو خطبه جلسهٔ خفیف میفرمودی و در حین خطبه خواندن
بر کمانی یا عصای اعتماد میکرد نه بر شمشیر و نیزه و این پیش از آن بود که منبر بر نهند و بعد از ساختن
منبر کما محفوظ نیست که بر چیزی اعتماد فرموده و در اثنای خطبه مردمان را به نزدیک شدن با امام
و ترک گفتگو در هنگام قرائت خطبه امر میکرد و بعضی برآنند که حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم پس از
نماز جمعه چون در مسجد سنت نماز جمعه گذارده باشد و لیکن بعد از نماز جمعه چون بخانه باز گشتی چهار رکعت
نماز گذاردی و اگر در مسجد میگذاردی زیاده بر دو رکعت بودی فاما فرموده که در روز جمعه
لغایت اندک ساعتی است که بنده چون آن ساعت را دریابد هر حاجت که از خداوند تعالی بخواهد
مستجاب گردد و قول صحیح آنست که آن ساعت مخصوص بزمان حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه
و سلم بوده باشد بلکه باقی است تا قیام قیامت و در تعیین آن ساعت روایات مختلفه از آن
حضرت به ثبوت پیوسته و علمای امت را با آن ده قول است و در تعیین آن بعضی از ائمه
بر آنند که ارجح اقوال دو قول است یکی آنکه ساعت اجابت از وقت نشستن امام است بر منبر تا تمام
شدن نماز دوم آنکه بعد از نماز عصر است تا وقت غروب آفتاب و از این دو قول قول ثانی ارجح
است و جمعی دیگر میگویند که احتمال دارد که ساعت جمعه را اثر باشد در ایام جمعات و آن ساعت که حضرت
تعیین فرموده باشد جمیع آن ساعت از زمان نشستن امام است بر منبر تا انقضای نماز جمعه دیگران زمان
اقامت نماز است تا زمان سلام از آن نماز و جمعی دیگر بعد از نماز است تا غروب آفتاب جهت تعیین

این ساعات و در احادیث صحیحه واقع شده فاما آنچه گفته‌اند که ساعت اجابت مبهم است در جمیع روز جمعه
که تا آدمی شخص بر مراقبت آن متوفر شود و تمام روز بدعا مشغول باشد چنانکه در شب قدر و صلوة وسطی
و اسم اعظم و ساعات اجابت در شب گفته‌اند ضعیف است و اصلی ندارد زیرا که تعیین آن در احادیث
صحیحه واقع شده والله اعلم و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در چند موضع مثل غزوه ذات الرقاع و بطن نخله
و عسفان و حدیبیه نماز خوف گذارده و هر نوبتی بنوعی و تفصیل آن از کتب حدیث و فقه معلوم میشود و نماز
عید در مصلی بیرون مدینه گذاردی و نوبتی بواسطه باران بیرون نتوانستی رفت در مسجد نماز میگذارد
و بهترین جامه‌ها که داشت در روز عید پوشیده و گاهی برد مخطط بخطوط سبز و یا بخطوط سرخ لبس میفرمود
و در عید فطر پیش از آنکه بمصلی بیرون رود چند خرما افطار میکرد و عدد آن طاق بودی و دیگر طعام
نمیخورد تا هنگام مراجعت و در عید قربان چیزی نمیخورد تا از نماز بازگشتی و قربانی کردی و از برای عید غسل
میکرد و پیاده بمصلی میرفت و هم نیز چنین آدمی بر دند در راه تکبیر بجهر میگفت و چون بمصلی رسیدی در برابر
روی وی هم نیز عنزه نصب میکردند چه مصلی در آن زمان صحرائی بود و دیوار و محرابی نداشت و برای
نماز عید نه اذان و نه اقامت و نه الصلوة جامعة بود و بانگ. چون بمصلی میرسید در نماز شروع میکرد و در
رکعت اولی هفت تکبیر پیاپی میگفت و میان هر دو تکبیر ساعتی لطیف خاموش می‌بود و ذکر تسبیح مخصوص در میان
تکبیرات عید مروی نشده. و چون از سجده رکعت دویم برخاستی شروع در تکبیر کردی و پنج تکبیر متتابع بگفتی
و بعد از آن بقرائت مشغول شدی و در حدیث دیگر وارد شده که تکبیرات رکعت دویم بعد از قرائت گفته
و چون از نماز فارغ شدی برخاستی و در مقابل مردم بایستادی و خطبه خواندی و افتتاح خطبه بحمد کردی
بی تکبیر و یاران را امر بوعظ و نصیحت کردی و بصدقه امر فرمودی و اگر خواستی که لشکر بجائی فرستد هم آنجا تعیین میکرد

اگر خواستی

بمصلی مدینه

آگر خواستی که این نماز را امر فرمودی امر کردی در زمان مدینه حاضر شدی و حضرت به نماز ایشان
منبر نهی و این نماز را علیحده و خطبه گفتی و نصیحت کردی و بصدقه امر فرمودی و نماز را در عید فطر تاخیر فرمودی
و در عید الضحی تعجیل کردی بجهت قربانی و بصحت پیوسته که دو گوسفند ابلق هر دو را ... که دستها و پایها
و جوانب جسم ایشان سیاه بودی بعد از نماز عید قربانی کردی و چون روی آنها را بجانب قبله کردی میفرمودی
وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا و ما انا من المشرکین قل ان صلوتی و نسکی و محیای
و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا اول المسلمین اللهم منک و لک عن محمد
و امته بسم الله و الله اکبر و در روایتی آنکه میفرمود اللهم من یضحی امتی تقبل من محمد و عن آل محمد و من امته اجابت
محمد و در روایتی آنکه میگفت بسم الله و الله اکبر اللهم هذا عنی و عن من لم یضح من امتی و بصحت پیوسته که
فرمود هر کس که پیش از نماز عید ذبح کرده باید که اعاده کند که آن از قربانی محسوب نیست با ناگوشتی برای

سلیم تر

اهل خود حاصل کرده و امر میفرمود که برای قربانی فربه و سلیم تر از عیوب پیدا کنند و از گوش شکافته
و بریده و سوراخ کرده و از شاخ شکسته و از پای لنگ و از بیمار المرض و از ... الزال در قربانی

مجزیست

منع کرده و فرموده که از میش یکساله و از غیر میش دو ساله رواست و شتر و گاو از هفت کس مجزیست
و روز عید دیگر روز زینت قربانی جایز ست و در بازگشتن از مصلی از غیر طریق رفتن مراعات میفرمود
و علما گفته اند نکته در اختیار این طریقه آن تواند بود که مواضع مختلفه گواه طاعت وی شوند و اهل نفاق
مشاهده عزت و رفعت دین اسلام مرعوب و منکوب گردانند و حاجات اهل هر دو طریق را قضا کنند
و اظهار شعائر اسلام در هر دو طریق حاصل شود و با اهل هر دو طریق بر وی سلام کنند و برکت قدم آن سرور
هر دو زمین برسد و حضرت نوبت شعار نماز استسقا کرده چنانچه در باب سابق گذشت و گاه در مسجد مدینه

در غیر روز جمعه بر منبر خطبه خوانده و دعای استسقا کرده و همچنان اکتفا کرده و گاهی آنکه بر منبر رفته خطبه خوانده
نشسته دعای استسقا نموده و هر گاه استسقا کرده اجابت شده و آن مقدار رفع ید کرده دعای استسقا کرده
که در هیچ دعا آن نموده و بعجب رسیده که درین دعای پشت دست بجانب آسمان کرده و چون باران آمدی
فرمودی اللهم صیبا نافعا و انس بن مالک رضی الله تعالی عنه روایت کند که نوبتی باران آمد و ما با آن حضرت
بودیم جامه خود را از خود دور کرد که تا باران به بدن او رسد پس گفتیم که یا حضرت محمد رسول الله صلی
الله علیه وسلم حکمت درین صنع چه بود فرمود که لانه حدیث عهد بربه و چون باد و ابر پدید گاهی
در روی مبارک وی پدید آمدی و بیرون رفتی و درون آمدی و اندیشه کردی چون باران آمدی
آن حالت ازوی زایل شدی و شادمان گشتی عایشه صدیقه رضی الله عنها این امر را معلوم داشت پرسید
از حضرت که چرا چنین میکنی فرمودی ای عایشه شاید که چنان باشد که قوم عاد میگفتند چون از کناره وادیهای خود
ابری میدیدند که این ابر است که باران خواهد بارید از برای ما یعنی و حال آنکه آن بادی بود که در آن
عذابی الیم بود و میفرمود که الریح من روح الله یأتی بالرحمة و یأتی بالعذاب فلا تسبوها یعنی باد اثر روح
الله یأتی بالرحمة و یأتی بالعذاب فلا تسبوها یعنی باد اثر روح و رحمت حق سبحانه و تعالی است
رحمت را می آورد و بعضی به نسبت با دوستان و عذاب را می آرد و بعضی نسبت با دشمنان پس دشنام
مدهید اورا از حق سبحانه تعالی خیر آن بخواهید و از شر آن پناه یاد کنید و نوبتی مردی در حضور حضرت
باد را لعنت کرد فرمود که باد را لعنت مکنید زیرا که آن مأمور است بدرستیکه هر کس که لعنت کند چیزی
را که مستحق لعن نباشد آن لعنت بوی باز گردد و ابن عباس رضی الله عنه گوید که هرگز بادی نوزید الا
که حضرت بر دو زانو در آمد و فرمود که اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذابا اللهم اجعلها ریاحا و لا تجعلها

ریحا و چون

رکتا و چون او از رعد شنیدی فرمودی که اللهم لا تقتلنا بغضبک ولا تهلکنا بعذابک وعافنا قبل ذلک و مرفوع است تهلکنا

آنکه میفرمود که سبحان الذی یسبح الرعد بحمده والملائکة من خیفته و چون آفتاب بگرفتی این سرور دو رکعت

نماز کسوف بگذاردی و کیفیت آن نماز بچند طریق مرویست یکی آنکه ابن عباس رضی الله عنه روایت

کند که در زمان حضرت محمد رسول الله علیه وسلم آفتاب بگرفت حضرت رسول الله با مردم دو رکعت نماز بگذارد

پس قیام نمود قیام طویل قریب بقرائت سوره البقره بعد از آن رکوع طویل کرد آنگاه بقیام باز آمد و قیام

طویل کرد کمتر از قیام اول پس رکوع کرد و در رکوع طویل کمتر از رکوع اول پس باعتدال باز آمد پس سجده

رفت و دو رکعت دوم همین طریق عمل نمود چون از نماز فارغ شد آفتاب منجلی گشته بود فرمود که بدرستیکه

آفتاب و ماه دو نشانه اند از نشانهای خداوند تعالی از برای موت و حیات هیچکس گرفته نمیشوند

چون به بینید که گرفته شدند ذکر حق تعالی بکنید یاران گفتند که یا حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم

دیدیم ترا که در نماز چیزی میخواستی که فرا گیری پس متأخر شدی فرمود که بدرستیکه بهشت را دیدم و خواستم

که شاخی از انگور بهشت فرا گیرم و اگر آنرا اخذ میکردم هر آینه که از آن تناول میکردید ما دام که دنیا باقی بودی

و دوزخ را دیدم و ندیدم هرگز منظری مثل این منظر تا امروز در فراغت و هولناکی و اکثر اهل دوزخ

زنان بودند گفتند که یا حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم برای چه اهل دوزخ زنان بودند فرمود برای

آنکه کفران نعمت حق و شوهر میکنند و عایشه صدیقه رضی الله عنها نیز این حدیث روایت کرده و سجود را طول داده

نمود و در حدیث دیگری این زیادتی هست که چون گرفته شدن آفتاب و ماهتاب را به بیند خدا را بخوانید

و تکبیر و نماز گذارید و تصدق بجا آرید آنگاه فرمود که ای امت حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و آله

هیچ احدی غیورتر از الله تعالی نیست بر زنا عبد یا امت خود ای امت حضرت محمد والله که اگر آنچه من میدانم

نماید باید چرا نیه که خنده کم و گریه بسیار کنید دوم آنکه جابر رضی الله عنه روایت کند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
دو رکعت نماز کسوف گذارد مشتمل بر شش رکوع و چهار سجده سیوم آنکه امیر المومنین حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه
روایت کند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم دو رکعت نماز کسوف گذارد مشتمل بر شش رکوع و چهار سجده سیوم آنکه
امیر المومنین حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه روایت کند که حضرت نماز کسوف گذارد دو رکعت مشتمل بر
چهار سجده و چهارم آنکه عبد الرحمن بن حمزه گوید که آفتاب در عهد آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم گرفت
و در نماز ایستاده و دستها را برداشت و تکبیر و تحمید میبود که تا آفتاب متجلی شد آنگاه دو سوره بخواند
و دو رکعت نماز گذارد و نماز خسوف با هم گذارده و در آن نماز قرائت بجهر کرده بدانکه حضرت رسالت
[illegible] پناه صلی الله علیه و سلم عیادت مریض فرموده و یاران را امر بان تحریض کرده و چون بر بیمار در آمدی
فرمودی طهور ان شاء الله و گاه فرمودی کفارت و طهور بر بالین او بنشستی و از وی پرسیدی که خود را
چون می یابی و چه چیز میخواهی و اگر آن چیز که بیمار طلبید وی را مضر نبودی بفرمودی که تا بوی دادندی
و دست راست بر جسد مریض می نهادی و میفرمودی اذهب البأس رب الناس واشف وانت الشافی
سقما لا شفاء الا شفاءک شفاء لا یغادر سقما و اگر بر کسی ریشی و زخم بودی انگشت مسبحه را بر خاک نهادی پس
سقیمنا بر داشتی و فرمودی بسم الله تربة ارضنا بریقة بعضنا لیشفی سقیمنا باذن ربنا و از برای عیادت روزی
و وقتی معین نبود بلکه در جمیع اوقات از شب و روز عیادت میفرمود و میگفت که چون کسی برادر
مسلمان را عیادت کند در بستان بهشت روان بود که تا آنکه پیش بیمار بنشیند و چون بنشیند رحمت حق سبحانه
و تعالی بر وی فرود آید که تا رحمت غرق شود و اگر صباح بود هفتاد هزار فرشتگان بر وی درود فرستند
تا شب و اگر شبانگاه بود هفتاد هزار فرشتگان درود بر وی فرستند تا صباح و در همه بیمار [illegible] بر شش مقرر بود و بدین

از انس رضی الله عنه

از قسم رضی الله عنه گوید حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا از برای درد چشم عیادت نمود و چون در مرض
اماره موت مشاهده میکرد اخرت را بیاد آورد و توبه و وصیت میفرمود و میگفت لقنوا موتاکم لا اله الا الله تا آخر کلام او باشد
کلمه توحید باشد و از عادت جاهلیت مثل نوحه کردن و جامه پاره کردن و بر روی زدن و مانند ان نهی و زجر
تمام کردی و شکر کردن و صبر نمودن و انا لله و انا الیه راجعون گفتن و رضای بقضای حق و تسلیم امر فرمودی
و از گریستن بی صیاح و از اندوه و حزن دل منع نکردی و در تجهیز و تکفین و غسل و تطییب و تنظیف و دفن
میت تعجیل نمودی و فرمودی که میت را سه بار و پنج بار یا زیاده بحسب مقتضای رای غسال بشوئید و در غسل
اخر قدری کافور بکار برید و شهید را مشوئید و جوشن و سلاح از وی دور کنید و محرم را همچنان در جامه احرام
سرتاپا پوشیده دفن کنید که فردای قیامت لبیک گویان مبعوث خواهد شد و اگر کفن قاصر بودی
میفرمود که تا سر را بپوشانند و قدری گیاه بر پای میت نهند و در جامهای سفید کفن میکردی و بان میفرمودی
و نماز بر میت حاضر و غائب و مرد و زن و طفل و بالغ بچهار تکبیر و گاه به پنج و گاه به شش تکبیر میگذاردی و چون
شروع در نماز کردی بعد از تکبیر اول سوره فاتحه خواندی شد تکبیر برداشتی و گویند اخر نماز جنازه که گذارده
چهار تکبیر گفت و از این جهت جمهور علما اختیار این طریقه کرده اند و از ابن عباس رضی الله تعالی عنه مرویست
که چون ملائکه بر حضرت آدم علیه السلام نماز گذاردند چهار تکبیر گفتند و این سنت شماست ای فرزندان آدم
علیه السلام و بعد سلام از نماز جنازه بیرون آمدی و گاه بیک سلام اکتفا کردی و چون نماز جنازه از انحضرت فوت
شدی بر قبر میت گذاردی و چون از نماز فارغ شدی پیاده همراه جنازه در پیش ان برفتی و تا جنازه
بر زمین ننهادندی ننشستی و گفتی که در بردن جنازه تعجیل کنید چه اگر نیکوکار است به نیکی برسانیدش و اگر بدکار است
شریست که از گردن خود دور میکنید و مرویست که حضرت جنازه سعد بن معاذ را میان العمودین برداشته

(margin:) و در تکبیرات دعاهای دیگر بر میت از انحضرت [illegible]

و در اخبار وارد شده که حضرت فرمود هرکس در پی جنازه رود و بر دارد و امر اینست بار تجهیز که حق او گذارده

صنف و در حق زکوة و صدقات هم رعایت فقرا و هم رعایت اصحاب مال فرمودی و زکوة را هم در چهار صنف

از اموال که در میان خلق الله بیشتر متداول است و بآن احتیاج بیشتر دارند واجب گردانید صنف اول

چهار پای از شتر و گاو و گوسفند دوم زر و سیم سیوم زرع و ثمار چهارم اموال تجارت از هر صنف که بانصاب شرعی

برسید که حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم زکوة مال واجب نشد باتفاق اغنیا موجب نزول بعث زکوة

میکردند و بمستحقان میرسانیدند و شتران صدقه را بدست خود داغ میکرد و غالبا گوش اینها را داغ میفرمودند

اگر کسی زکوة مال خود را پیش حضرت آوردی دعای خیر در شان او بتقدیم میرسانید و عمال بقبایل و اطراف

میفرستاد که تا زکوة مال بگیرند و به مستحقان انجا صرف میکردند و اگر چیزی زیاده می آمد بمدینه می آوردند

که تا السر و رمصارف میرسانیدند و صدقه تطوع بسیار دوست میداشت و بآن تحریص میفرمود و فطره را پیش

از نماز عید بمساکین میداد و یاران از آنجناب میفرمود و غلامان و کنیزکان متعدد آزاد کرده فاما اعتاق

غلامان بیشتر از آنحضرت واقع شده و بدانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در روزه ماه رمضان

شروع نمیکرد مگر آنکه چون ماه بدیدی و یا گواهی عدل از رویت ماه خبر دادی یا ماه شعبان را سی روز

تمام گردانیدی اگر در شب سیوم ماه نبودی در اخر ماه شعبان خطبه میخواند و میفرمود که ای گروه مسلمان ماهی

بغایت بزرگ سایه بر سر مسلمانان انداخت ماهی مبارک که در ان ماه شبی هست که بهتر است از هزار ماه

که در آن این شب نباشد حق سبحانه و تعالی روزه آن ماه را فریضه گردانید و قیام شب او را سنت

هر کس که درین ماه تقرب جوید بیک خصلت خیر چنان باشد که ادای نماز فریضه در غیر این ماه کرد و هر کس که درین

ماه فریضه ادا کند چنان باشد که هفتاد فریضه در غیر این ماه ادا کرد و این ماه رمضان ماه صبر است و ثواب صبر

بهشت است

بیان طریق رسول صلی الله علیه و سلم در باب اعتکاف و [illegible] و فضیلت لیلة القدر

بهشت است و ماه جوانمردی و مواسات است و ماهی که روزی مومنان درین ماه زیاده میشود هر کس که درین
ماه روزه داری را طعام دهد که بان روزه بگشاید سبب عفو گناهان وی شود و در قبر وی از آتش دوزخ
آزاد گردد و او را مثل اجر آن صایم باشد بی آنکه از اجر او چیزی کم شود صحابه گفتند شاید که مارا چندان طعام نباشد که
روزه داری بان روزه بگشاید فرمود که حق سبحانه و تعالی این ثواب را بکسی میدهد که چندان شیر بروزه دار دهد
که بگشاید یا یک خرما یا شربت آبی بوی دهد و هر کس که روزه داری را سیر گرداند خدا وند تعالی او را از حوض
کوثر ما آبی شربتی دهد که تشنه نشود تا زمانی که در بهشت درآید و آن ماهیست که اول آن رحمت است و میان
آن مغفرت و آخر آن آزادی از آتش دوزخ و هر کس از مملوک خود تخفیف کند درین ماه خدا تعالی وی را
بیامرزد و از آتش دوزخ آزادی دهد و در صحاح احادیث وارد شده که چون ماه رمضان درآید
درهای آسمان و بروایتی درهای رحمت و بروایتی درهای بهشت میگشایند و ابواب جهنم می بندند و شیاطین
را در سلاسل میکنند و آنحضرت احیاناً در ماه رمضان وصال فرمود یعنی شب افطار نکرده روزه دیگر
بر روزه میپیوست و امت را از وصال نهی میکرد و میفرمود انی لست کاحدکم ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی و چون
غروب متحقق می گشت در افطار تعجیل مینمود و یاران را نیز بان امر میکرد و میگفت که حق سبحانه و تعالی میفرماید
احب عبادی الی اعجلهم فطراً و پیش از آنکه نماز شام بگذارد بچند رطب افطار میکرد و اگر رطب نبودی بچند خرما
و اگر خرما نبودی دمی چند آب در میکشید و یاران را نیز باین طریقه ارشاد مینمود و در حین افطار این دعا میخواند
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم لک صمت و بک امنت و علیک توکلت و علی رزقک افطرت و گاه میفرمود ذهبت الظماء
وابتلت العروق وثبت الاجر انشاء الله تعالی و اگر نزد کسی افطار کردی فرمودی اکل طعامکم الابرار و افطر عندکم — اطعامکم الابرار
الصائمون وصلت علیکم الملائکة و بتسحر مواظبت میکرد و تاخیر در آن سلوک میداشت و امت را بان میفرمود و میگفت

دمیگفت که تسحّروا فان فی السحور برکة و میگفت فرق میان روزهٔ ما و روزهٔ اهل کتاب اکلهٔ سحور است و زید
بن ثابت رضی الله عنه گوید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سحور تناول میفرمود و در ایام دعوت میکرد و میگفت
هلم الی الغداء المبارک و در باب تنزیه صوم مبالغه تمام داشت و میفرمود من لم یدع قول الزور والعمل
جنّة به فلیس لله فی حاجة فی ان یدع طعامه و شرابه و در حین صوم زنان خود را تقبیل میفرمود و حجامت میکرد و
و سرمه میکشید و مسواک بدستور میبود و نقید هم میپرسید و لیکن در مضمضه و استنشاق مبالغه نمیکرد و اگر شبها محتاج
تغسیل بودی تا پس از طلوع فجر غسل میکرد و احیاناً بعد از صبح اشتغال میفرمود و اگر ماه رمضان مسافر بودی گاهی افطار
و گاهی روزه گرفتی و یاران را در امثال صوم و افطار مخیّر میساخت و روزهٔ تطوع میداشت عائشه صدیقه رضی الله تعالی
عنها روایت میکند که حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم چندان روزه میداشت که ما گمان
میبردیم که دیگر روزه را افطار نخواهد کرد و چندان افطار میکرد که میگفتیم دیگر روزه نخواهد گرفت و ندیدیم او را
که هیچ ماه تمام روزه داشته باشد الا ماه رمضان المبارک و هیچ ماه بیشتر از ماه شعبان روزه نداشته بلکه
اکثر ماه شعبان بروزه بودی و روز عاشورا البته روزه میداشتی و روز عرفه اگر در حج بودی افطار
میکردی و در غیر آن روزه داشتی و روز دوشنبه و پنجشنبه بسیار روزه میداشت و میگفت که این
دو روز عرض اعمال است دوست میدارم که عمل مرا عرض کنند و من روزه دار باشم و گاهی شنبه و یکشنبه روزه
میگرفت و از هر ماهی سه روز روزه می بود و ایام البیض روزه میداشت و روز جمعه کم بودی که افطار
کردی و تقریر است که روز پنجشنبه و شنبه را با آن ضم کرده باشد چه نهی فرموده از صوم روز جمعه تنها و گاهی از ماه
روز شنبه و یکشنبه روزه میگرفت و از ماه دیگر سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و هر روز که ماه شوال و عشر ذی الحجه
تحری میفرمود و از صوم در روز عید و سه روز تشریق نهی میفرمود و گاهی بود که بخانه در آمدی و پرسیدی

که هیچ خوردنی

که هیچ خوردنی هست اگر گفتندی چیزی حاضر نیست فرمودی که پس من روزه دارم و نیت روزه میکردی و در بعضی
اوقات نیت روزه تطوع کرده بودی و روزه را تمام ساختی و در عشر اخیر ماه رمضان اعتکاف فرمودی و در
عبادت و طاعت و زنده داشتن شب بجهتی تمام تقدیم میرسانید و تلاوت قرآن بسیار میکرد و با خلق جهد
اندک‌تر اختلاط مینمود و در عشر اول و اوسط نیز اعتکاف نموده و چون معلوم فرمود که لیلة القدر در عشر اخیر می
باشد بر اعتکاف در آن عشر مواظبت میفرمود و چون اراده اعتکاف کردی نماز بامداد گذاردی و در
معتکف در آمدی و معتکف آن حضرت خیمه بود در مسجد و گاهی در وقت اعتکاف سر مبارک از مسجد بحجره
عایشه در آوردی تا وی موی سر آن سرور را شانه کردی از مطهرات هر که خواستی شب بدیدن آنحضرت
بمسجد میرفت و بعد آنکه پیغامبر صلی الله علیه و سلم بمدینه آمد یک نوبت حج و عمره گذارده بود که آنرا حجة الوداع گویند و چهار
عمره گذارده عمره حدیبیه که مشرکان مانع شدند و عمره قضا و عمره که با حج گذارده و بعضی از بعثت چند حج دیگر بطریق
که قریش میگذارده اند گذارده و عدد آن محفوظ نیست والله اعلم ذکر در بیان عدد ازواج و سراری پیغامبر صلی الله
علیه و سلم و شرح حال هر یک از روضة الاحباب مروی است از آنحضرت که فرمود من هیچ زن نخواستم و هیچ یک از
دختران خود را بزنی بهر دی ندادم الا آنکه جبرائیل امر از نزد پروردگار من مرا بآن امر فرمود ارباب سیر
رحمهم الله آورده اند که آن سرور را دوازده زن بود که با ایشان زفاف فرمود و از آنجمله یازده متفق علیه
و یکی مختلف فیه که زوجه بوده یا سریه چنانکه همدرین فصل معلوم میشود ان شاء الله تعالی اول خدیجه بنت خویلد بن
اسد بن عبد العزی بن قصی ابن قصی غیر از خدیجه و ام حبیبه دیگری نخواست و کنیت وی ام هند است و مادر وی فاطمه
بنت زائده ابن الاصم از بنی عامر بن لوی بوده و خدیجه اول زن عتیق بن عابد بن عبد الله مخزومی بود و از وی
دو فرزند داشت پسری و دختری و بعد از وی ابو هاله بن النباش بن زراره تمیمی او را بحواله آورد و اسم

عمره جعرانه که در سال هشتم از هجرت در ماه ذی القعده حنین از طایف واقع شد

ابو هاله مالک و بقولی زراره و بقولی هند بوده و خدیجه را از وی دو فرزند پیدا شده هاله و هند ربیب رسول
صلی الله علیه وسلم بعد از آنکه خدیجه را بحباله آورد هند را تربیت میفرمود نقلست از هند که میگفت انا اکرم الناس اباً و اماً و اخاً و اختاً
و ام و اخ و اخت ابی رسول الله صلی الله علیه وسلم و امی خدیجه و اخی القاسم و اختی فاطمه خدیجه زنی فاضله و عاقله
حازم بود در جاهلیت ویرا طاهره میگفتند و نسبتی عالی و مالی وافر داشت صنادید و اشراف قریش بعد از
ابو هاله میخواستند که ویرا بزنی کنند و او قبول نمیکرد و گویند سبب عدم قبول خدیجه البته آن بود که بعد از ابو هاله
در واقعه دیده که آفتاب از آسمان در خانه وی فرود آمد و نور آن در خانه وی منتشر شد چنانکه در مکه هیچ
خانه نماند الا آنکه بآن نور منور گشت چون بیدار شد واقعه خود را با پسر عم خود ورقه بن نوفل عرض کرد و
تعبیر آن پرسید ورقه گفت حضرت پیغامبر آخر الزمان شوهر تو خواهد بود خدیجه گفت حضرت پیغامبر زمان از
کدام ملک خواهد بود گفت که از مکه پرسید که از کدام قبیله باشد گفت که از قریش پرسید که از کدام بطن بود گفت
از بنی هاشم گفت نام وی چه باشد گفت محمد ابن همه خدیجه منتظر بود که آن آفتاب از کجا طالع خواهد شد
تا روزی حضرت پیغمبر در خانه ابو طالب بود و با وی طعام میخورد و خواهر ابو طالب عاتکه نیز آنجا حاضر بود
و آثار آن هر دو نظر در حسن ادب و استقامت سیرت آنسرور میکردند چون طعام آخر شد و حضرت بیرون
رفت ابو طالب با عاتکه گفت محمد را جوانی در رسیده و وقت کدخدائی وی شده و وی هیچ اثاثی
مقوله با ما نمیگوید مصلحت درین امر چیست عاتکه گفت خدیجه نیز زنی است با اثاثیت مبارک و شرف و حسب و نسب
دارد و درین ایام کاروانی بشام میفرستد چه از آن عیب که مقداری از مال بر سبیل مضاربه از وی بستانیم
و محمد بتجارت رود و هر ربحی که حاصل شود در کار کدخدائی وی صرف کنیم و خدیجه را هم بوی دهیم پس با حضرت
مشورت نمودند و تجویز نموده و عاتکه بنزد خدیجه رفت و صورت حال باز گفت خدیجه با خود اندیشه
کرد که غالباً

که گر دعا لبتاً این نادیتیل و تا بنیر تعبیر خواب نمیشد زیرا که این مرد عربی و مکی و قرشی و هاشمی است و نام وی محمد است
و نیکو خویی و نیکو رویی و صادق القول و امین است گویا آن پیغمبر بود دانست پس آن خطبه را قبول نمود و بشرف زناشویی سید المرسلین واهمیت
صلی الله علیه وسلم مشرف شد و اول زنی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم خواست وی بود و در آن زمان وی چهل ساله و حضرت
بیست و پنج ساله بود و اولاد آن سرور از ذکور و اناث تمام از وی بوجود آمد الا ابراهیم که از ماریه قبطیه بود و سید
عالم صلی الله علیه وسلم از جهت رعایت جانب او بر وی هیچ زن نخواست و خدیجه را مناقب و فضائل بسیار
است و اول کسی که باتفاق شرف اسلام دریافت و تصدیق حضرت نمود و مال خود را در رضای او صرف کرد
وی بود و علی ابن ابو طالب کرم الله وجهه روایت کند از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود خیر نسائها مریم
و خیر نسائها خدیجه و از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود افضل بهترین زنان
اهل جنت مریم بنت عمران و فاطمه بنت محمد و آسیه بنت مزاحم زن فرعون و خدیجه بنت خویلد خواهند بود و اهل
سیر را در سال وفات خدیجه رضی الله عنها اختلاف است و اصح آنست که در ماه رمضان سال دهم از بعثت
واقع شده و در مقبره حجون مدفون گشت و حضرت خود بقبر وی درآمده و دعا خیر برد کرده و نماز جنازه نبود بعض
شده بود و عمر خدیجه که در آن روز وفات یافت شصت و پنج ساله که بود و آن سرور در فوت وی بسیار ملول
و محزون گشت دوم سوده بنت زمعه بن قیس بن شمس بن عبد ود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی
بن غالب القرشیه العامریه نسب وی به نسب حضرت به لوی متصل میشود و کنیتش ام الاسود و مادر وی شموس
بنت قیس بن عمرو بن زید بن لبید بن خداش بود و سوده در مکه در اوایل بعثت مسلمان شده و اول زن پسر عموی خود
سکران بن عمرو بن عبد شمس بود و از وی پسری داشت عبد الرحمن نام و در حرب جلولا کشته شده و جلولا نام قریه ایست
از قری فارس که آنجا حرب واقع شده و سکران از صحابه شمرده اند و سوده با سکران هجرت حبشه نمود و بعد از

مدت بما که معاوده کرد و در واقعه دید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بجانب او آمد و پای بر گردن او نهاد چون بیدار شد با شوهر
از واقعهٔ خویش خبر داد که دانندگان گفت اگر راست میگوی من خواهم مرد و محمد ترا خواهد خواست بعد از ان دیگر
در واقعه دید که وی تکیه کرده و ماه از آسمان بر وی افتاد آن واقعه را نیز با شوهر بگفت گفت اگر راست میگوی
عنقریب من خواهم مرد و تو از شوهر خواهی کرد و همان روز خسته شد بعد از چند روز وفات یافت و سوده حبلی نماند
که در سال دهم از نبوت بعد از وفات خدیجه و پیش از تزویج عائشه بر قول صحیح وی را بخواست و مهر وی چهار صد درم
کرد و چون که سن وی پیرا دریافت در سال هشتم از هجرت طلاق وی داد بقول بعضی و بقول صحیح اراده طلاق وی کرد وی پیشتر
بر سر راه آنسرور بنشست و گفت که نوبت خود را بعائشه بخشیدم و گفت یا رسول الله مرا طلاق مده بنا بر قول صحیح گفت با من
رجعت کن بنا بر قول اول که من بزوج طمع ندارم و آرزوی من شوهر نمانده لیکن فردای قیامت میخواهم که در زمرهٔ
سوم ازواج تو محشور شوم من نوبت خود را بعائشه بخشیدم و حضرت از آن قصد درگذشت یا رجعت کرد وفاتش
در اواخر خلافت امیر المومنین عمر خطاب بوده گویند وی طول قامتی و جسمی نجابت بفرط داشت عمر گفت وی را در شب
بر دارند اسما بنت عمیس گفت من در حبش دیده ام که برای زنان نعش ترتیب میکنند نعش ساختند و سوده را بر آن نعش
بر داشتند و او اول کسی بود که از برای وی نعش ترتیب نمودند عمر خطاب چون آنرا دید اسما بنت عمیس را دعا داد
و گفت سترتیها سترها الله و بعضی میگویند نعش برای زینب بنت جحش ساختند نه برای سوده و قول آنکه وی در زمان
حکومت معاویه از دنیا رفته و قول اول اشهر است و واقدی تثبیت قول ثانی نموده و الله اعلم سیوم عائشه صدیقه
دختر ابو بکر صدیق رضی الله عنها کنیت وی ام عبد الله بوده مرویست از وی که گفت یا رسول الله همه زنان کنیت
دارند کنیت من چه باشد فرمود تو کنیت کن بنام خواهرزاده خویش عبد الله بن الزبیر و مادر وی ام رومان بنت
عمر بن عامر از بنی دهمان بن الحارث بن غنم بن مالک بن کنانه بوده در شرح تزویجه و زفاف او در بعضی از

فضایل

فضایل و کمالات او ذکر کرده خواهد شد وی از مفتیات و فقها و علما و فصحا و بلغاء صحابه بود چنانچه که از بعض سلف

منقول است که ربع احکام شرعیه از وی معلوم شده و در اخبار بوده و عروه که خواهرزاده وی بود ... الحجر

بن الزبیر مرویست که گفت من ندیدم هیچ احدی را اعلم بمعانی قرآن و فرایض و احکام حلال و حرام و شعر عرب و علم نسب

اعلم از عایشه رضی الله عنها و این دو بیت از اشعار اوست که در مدح رسول الله صلی الله علیه وسلم

گفته شعر فلو سمعوا فی مصر اوصاف خده ۞ لما بذلوا فی سوم یوسف من نقد ۞ لوامی زلیخا لو رأین جبینه ۞ لآثرن

بالقطع القلوب علی الایدی ۞ و از عایشه رضی الله عنها منقولست که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نعلین خود

وصله میزد و من چرخ میرشتم در روی آنسرور نظر کردم دیدم که عرق از جبین او بر گریبان میشود و از آن عرق انوار

تابان … و بر جمال وی حیران گشتم حضرت بجانب من نگاهی کرد و گفت چه بوده است ترا که حیران شده گفتم یا رسول

الله در بشره مبارک تو و عرق پیشانی تو دیدم و بخاطرم گذشت که اگر ابو کبیر هذلی ترا میدید میدانست که تو سزاوار

تری بشعر وی زیبوده و کدام شعر گفتم آنکه ۞ و مبرا من کل غبر حیضة ۞ و فساد مرضعة و داء مغیل ۞ و اذا نظرت الی اسرة

وجهه ۞ برقت کبرق العارض المتهلل ۞ آنسرور نعلین از دست خود بنهاد و برخواست و نزد من آمد و میان هر دو

چشم مرا بوسید و فرمود جزاک الله یا عایشه خیرا ما سررت منی کسروری منک و هم از وی منقولست که گفت

مرا فضیلت و مزیت داده اند بر سایر زنان پیغمبر صلی الله علیه وسلم بده چیز اول آنکه بکری غیر من نخواسته

دوم آنکه هیچ زن نخواسته که پدر و مادر او در راه خدا تعالی هجرت کرده باشند غیر از من سوم آنکه برائت من

از آسمان نازل شده چهارم آنکه پیش از آنکه مرا بخواهد جبرائیل صورت مرا در حریر دیباچه آورده بود و گفت این را

زن کن پنجم آنکه من و او در یکظرف غسل میکردیم و با هیچ زنی دیگر این امر بجا نمی آورد ششم آنکه نماز میگذارد و من پیش

نماز وی مضطجع میبودم و این امر مختص بمن بود هفتم آنکه در جامه خواب هیچ زن وحی بر وی نمی آمد الا آنکه در جامه من

الهی هشتم انکه روح او را در جای قبض کرد که میان سینه و نحر من بود نهم انکه در روز نوبت من وفات یافت دهم انکه
در خانه من مدفون گشت و این امور دلالت میکند بر انکه حضرت را با صدیقه محبت و الفتی بود که با سائر ازواج
نداشته و بصحت پیوسته که از رسول صلعم پرسیدند که دوسترین ادمیان نزد تو کیست فرمود عائشه گفتند از مردان
گفت پدر وی از انس بن مالک رضی الله عنه مرویست که گفت اول کسی دوستی که در اسلام پیدا شد دوستی
پیغمبر صلعم با عائشه بود رضی الله عنها چهارم حفصه دختر عمر خطاب رضی الله عنه عدد و به قرینه مادر وی زینب
دختر مظعون بن حبیب بن وهب بن حذافه و حفصه اول زوجه خنیس بن حذافه بن قیس سهمی بود و این خنیس
از مهاجران حبشه و از صحابه غزوه بدر بود و بعد از واقعه بدر و بقولی بعد از احد خنیس وفات یافت و بعد از انقضای
عده وی پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سال سیوم و بقولی در سال دوم او را بخواست گویند چون حفصه بی شوهر ماند
عمر خطاب رضی الله عنه و برابر عثمان ابن عفان رضی الله عنه عرض کرد و عثمان حال انکه در ان وقت زوجه عثمان
دختر رسول الله صلی الله علیه وسلم وفات یافته بود عثمان گفت درین امر تامل کنم پس جواب گویم بعد از ان عثمان
بعمر رسید و گفت رای من چنان اقتضا میکند که امروز حفصه را زن نکنم عمر خطاب به نزد حضرت رفت و از عثمان
شکایت کرد که حفصه را بر وی عرض کردم قبول نکرد فرمود که حق تعالی زنی بهتر از دختر تو بعثمان دهد و شوهر بهتر از
عثمان بدختر تو دهد و همچنان شد حفصه را بخواست و ام کلثوم را بعثمان داد و در روایتی انکه عمر حفصه را بر ابو بکر
صدیق رضی الله عنه عرض نمود در جواب هیچ نگفت عمر از وی بخشم رفت و چون پیغمبر صلعم حفصه را بخواست
ابو بکر بعمر رسید و گفت شاید که امروز که حفصه را بر من عرض کردی و جواب ندادم از من بغضب رفته باشی عمر گفت
اری صدیق گفت بدرستیکه مرا هیچ چیز از اجابت ان منع نکرد الا انکه دانسته بودم که رسول صلعم ذکر حفصه کرده
بود و امروز راز برای ان اظهار نکردم که افشای سر ان حضرت نخواستم پنجم زینب بنت خزیمه بن الحارث بن عبد الله

بن عمر بن عبد مناف

بن عمرو بن عبد مناف بن هلال بن عامر بن صعصعه وی اول زن طفیل بن الحارث بن عبد المطلب بود و بسبب طلاق قسی

داده و برادر او عبیده بن الحارث وی را زن کرد و عبیده در غزوه بدر شهید شد و قولی آنکه عبد الله بن جحش اسدی

وی را نکاح است و بعضی از اهل سیر ترجیح این قول کرده‌اند و او در حرب احد نیز بدرجه شهادت رسید پس در رمضان

سال سوم از هجرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را در عقد نکاح خویش درآورد و دو یا سه ماه در خانه آنسرور بود

در ربیع الآخر سال چهارم از هجرت وفات یافته و بعضی برآنند که هشت ماه با آنحضرت بود و او را ام المساکین میگفتند

رحمتها بهم و شفقتها علیهم و احسانها الیهم و کثرت اطعامها ایاهم ام سلمه و نام وی هند بنت امیه و نام ابو امیه حذیفه

و قیل سهیل و قیل هشام بن المغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم بن یقظه بن مره بن کعب بن لوی بن غالب از بنی

مخزوم و مادرش دختر عمه رسول صلی الله علیه وسلم عاتکه بنت عبد المطلب است و اول زن ابو سلمه عبد الله بن عبد الاسد بن

هلال پسر عمه آنحضرت برّه بنت عبد المطلب است و ام سلمه را از وی چهار فرزند بود زینب و سلمه و عمر و دره

و ایشان هر دو هجرت کرده بودند و ابو سلمه در حرب احد جراحت یافت مدتی بدان مشغول بود تا بهتر

شد آنگاه حضرت وی را بسریه فرستادند چون از آن سریه باز آمد جراحتش باز تازه گشت و بهمان جراحت

وفات یافت و وقت رحلت دعا میکرد و میفرمود بار خدایا اندوه مرا تسکین ده و جبر مصیبت وی کن و عوض بهتر از وی

ده همچنان شد که حضرت کرده بود چون عدت وی منقضی شد هر یک از ابو بکر صدیق و عمر فاروق رضی الله

عنهما وی را خواستگاری نمودند خطبه هیچ کدام را قبول نکرد بعد از آن حضرت وی را خطبه کرد گفت مرحبا برسول الله

و لیکن عورتی ام کلان سال و فرزندان یتیم و غیرت بسیار دارم و تو زنان جمع میکنی و دیگر آنکه اولیای من

حاضر نیستند پیغمبر صلعم فرمود اما آنچه گفتی من کلان سالم عمر من از تو بیشتر است و در این هیچ عیب نیست که زن مردی کلان

سال تر از خود کند و آنچه گفتی یتیمان دارم دعا کنم تا حق تعالی این غیرت را از تو ببرد و آنکه گفتی اولیای من حاضر نیستند

کفالت و تربیت یتیمان تو بر خدا و رسول است و آنکه گفتی که غیرت بسیار دارم

هیچکدام از اولیای تو نه حاضر و نه غایب مرا نکرده نخواهد داشت و هیچ راضی خواهند بود پس ام سلمه با پسر خویش
گفت ایعمر برخیز و مرا به رسول خدا صلعم تزویج کن عمر مادر را به آن حضرت داد و او هنوز به مرتبه بلوغ نرسیده بود و این
قصه در شوال سال چهارم از هجرت واقع شد و مهر وی متاعی بود که بده درم می ارزید و در روایتی آنکه حضرت
زیور از آنچه فلانه خواهر تو داده ام چیزی کم نکنم والله اعلم بالصواب زینب بنت جحش بن رباب بن یعمر بن صبره بن مره بن
کبیر بن دودان بن اسد بن خزیمه بن مدرک نام وی اول بره بود حضرت تغییر داد اسم او بزینب چه بره منسوبست
بتزکیه صاحب اسم و بمقتضی آیه کریمه لا تزکوا انفسکم تزکیه نفس مکروه گشت وی ام الحکم و مادر وی عمه رسول امیمه بنت
عبد المطلب بوده آورده اند که اول زینب زن زید بن حارثه بود زید او را طلاق داد حضرت وی را خواست
در ماه ذی قعده در سال پنجم از هجرت نقلست که آن سرور زینب را برای زید خواستگاری فرمود زینب پنداشت
که برای خود میخواهد الخطبه را قبول نمود و چون دانست که خواستگاری از برای زید کرده ابا نمود و سبب باز زدن زینب
صاحب جمال و دختر عمه آنحضرت بود و در وی حدتی و تندی گفت یا رسول الله من زید را نمیخواهم بهر آنکه
وی آزاد کرده تست و برادر زینب عبدالله بن جحش در ابا با خواهر متفق بود و حال آنکه پیش از ظهور نبوت
حضرت وی را خریده و آزاد کرده و بفرزندی قبول نموده بود و پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود بایدت زینب قبول
نمائید گر زینب گفت یا رسول الله مرا مهلت ده تا درین باب تاملی با خود کنم درین سخن بودند که آیت آمد
که ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم و من یعص الله و رسوله
فقد ضل ضلالا مبینا و عبدالله برادر وی هر دو گفتند راضی شدیم و در روایتی آنکه زینب گفت یا رسول الله بتحقیق
که خاطر تو میخواهد که زید شوهر من باشد گردن نهادم گفت بلی سخن چون چنین است نافرمانی رسول خدا نمیخواهم این
خطبه را قبول کرده پس حضرت وی را از برای زید تزویج داد و مهر وی ده دینار از سرخ و شصت درم و مقنعه و چادری و شصت
و پیراهنی و پنجاه

دهم ابهر و بعینها پس کندم و سی صاع خرما ترا بر زینب زن شاد مدت یکسال یا بیشتر زینب با زید بود القصه بعد از تزویج
آنحضرت حقتعالی بپیغمبر خویش را اعلام کرد که در علم قدیم ما چنین مقرر شده که زینب داخل زنان تو گردد لیکن میان زید
و زینب ناسازگاری پیدا شد چنانچه میان بعضی ازدواج میشود بالخاصه که زید تنگ آمد و بنزد آنسرور رفت و از زینب
شکایت کرد و گفت یا رسول الله میخواهم که زینب را طلاق دهم که با من بسیار تندخوئی میکند زبانش بر من دراز شده
حضرت فرمود زن خود را نگاه دار از خدا بترس اما چون از حقتعالی معلوم کرده بود که زینب داخل زوجات مطهرات
وی خواهد بود خاطر مبارکش میخواست که زید وی را طلاق دهد ولیکن شرم داشت که او را امر کند بطلاق زینب
نیز از آن می اندیشید که مردم گویند زن پسر خوانده خود را میخواهد و حال آنکه در جاهلیت زن کسی را که پسر قبول کرده
بودند حرام میدانستند همچون زن پسر صلبی خود بعضی علما گفته اند در امر بامساک زید زینب را مقصود
اختیار زید بود که معلوم شود که رغبت زینب در دل زید باقی مانده یا بکلی از وی متغیر گشته
زید بار دیگر بمجلس رسول صلعم آمد گفت یا رسول الله زینب را طلاق دادم مصرع ما توبه را ختم خانه
و هر چه اندر و دست ؛ هر چه مراد شماست بر همه عالم حرام ؛ القصه چون عدت زینب منقضی شد پیغمبر
صلی الله علیه وسلم زید را گفت برو زینب را برای من خواستگاری نمای و حکمت در تخصیص زید باین
کار آن نموده بود که مردم گمان نبرند که القصه بر سبیل قهر واقع شده بر خاطر زید و معلوم شد که در دل زید
حب زینب باقی نبوده و با آن سخن خشنود بوده مروی است که رسول صلعم بی اذن بخانه زینب رفت در حالیکه
که وی سر برهنه بود گفت یا رسول الله بی خطبه و بی گواه آمدی فرمود الله المزوج و جبرئیل الشاهد و طعام
ولیمه ترتیب نمود و مردم را از نان و گوشت سیر گردانید و الله اعلم بالصواب ؛ ششم جویریه بنت الحارث
بن ابی ضرار بن حبیب عائذ بن مالک بن خذیمه خزاعیه وی اول زن پسر عم خود دد احوش بن شافع بن

صفوان بوده و او در غزوهٔ مریسیع مقتول شد و در اثنای مراجعت از آن غزوه حضرت جویریه را در شعبان سنه
پنجم بخواست و بعضی برآنند که نکاح او در سال ششم واقع شده و نام وی در اصل بره بود و پیغامبر صلی الله علیه و سلم
تغییر داد جویریه راوی گوید که مکروه داشت این را که گویند از نزد بره بیرون آمد و ثبوت پیوسته که روزی
حضرت بعد از نماز صبح از نزد جویریه بیرون رفت و او در جای نماز خود بود چاشت نزد او مراجعت
نمود و او همچنان بر مصلی خود نشسته بود و تسبیح و ذکر میگفت فرمود که از آن زمان باز که من بیرون رفتم احوال نماید
تو برین حالت گفت آری فرمود بعد از آنکه از نزد تو بیرون رفتم سه نوبت چهار کلمه گفتم اگر موازنه کنند آنرا
تمام آنچه تو امروز گفته هر آینه که راجح آید سبحان الله و بحمده عدد خلقه و رضی نفسه و زنة عرشه و مداد کلماته
و گویند پیغمبر صلعم روز جمعه به نزد او در آمد و او روزه دار بود فرمود دیروز روزه داشته گفت نه بود
داعیه داری که فردا روزه دار باشی گفت نی پس افطار کن از جهت آنکه علما گفته‌اند مکروه است روز جمعه
تنها روزه داشتن و وفات وی در مدینه در سال پنجاه و ششم از هجرت واقع شد هفتاد و پنج ساله بود که
از دنیا رفته و مروان بن الحکم که از قبل معاویه در مدینه حاکم بود بر وی نماز گذارد والله اعلم ام حبیبه
بنت ابو سفیان بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف و نام وی رمله و بقولی هند و مادر وی صفیه
بنت ابی العاص بن امیه بن عبد شمس عمه عثمان بن عفان بود و ام حبیبه اول زوجه عبیدالله بن جحش اسدی بود
و در اوایل حال اسلام مسلمان شدند و بجانب حبشه هجرت کردند و او را از عبیدالله دختری حاصل شد حبیبه او را
کنیت گشت نقلست از ام حبیبه که شبی در حبشه عبیدالله را در خواب دیدم به بدترین صورتی و قبیح‌ترین حالی
از خواب درآمدم ترسناک با خود گفتم تغیری در حال وی پیدا خواهد شد چون بامداد گشت عبیدالله گفت
ای ام حبیبه که من در جمیع ادیان نظر کردم دینی بهتر از دین نصرانیت نیافتم و پیشتر متدین بآن دین گشته بودم

و بعد ازان

ولعد ازان دین محمد را اختیار کردم اکنون بدین نصرانیت رجوع میکنم گفتم ای عبدالله چنین مکن که امشب خواب
غریب بر تو دیده ام وصورت واقع شب باو گفتم هیچ مبالاتی بان ننمود و مرتد گشت و نصرانیت اختیار کرد و در شرب
خمر مداومت مینمود تا دران کار بمرد ونعوذ بالله من سوء الخاتمه بعد ازان در واقعه می بینم که شخصی با من خطاب
میکند که یا ام المومنین بیدار شدم و تعبیر واقعه خویش بان نمودم که پیغمبر صلعم مرا خواهد خواست و چون عدت من منقضی
شد روزی در خانه نشسته بودم ناگاه یکی بر در خانه اذن مطلبید و ستوری داشتم و کنیزکی ابرهه نام در آمد
از نزد نجاشی و پیغام آورد که رسول صلی الله علیه وسلم نامه بمن نوشته که ترا از برای وی بخواهم بسیار خرم شدم
و دو سوار و جفتی خلخال و انگشتری چند از نقره که در دست من بود بمژدگانه بابرهه دادم و گفتم الله اکبر الله اکبر
ابرهه گفت ملک میگوید وکیلی بگیر تا ترا بزنی به پیغمبر دهد گفت خالد بن سعید بن العاص وکیل خود کردانیدم
پس نجاشی جعفر بن ابی طالب و جماعتی از مهاجرین حبشه را حاضر ساخت و خطبه بخواند و کابین چهار صد دینار
زر سرخ و بقولی چهار هزار درهم نقره و ام حبیبه را در عقد بخواند کابین نکاح انحضرت در آورده داد سال
هفتم از هجرت و بعد از آن دیگر او را در مدینه آوردند و چند ساله بود وفات ام حبیبه در زمان معاویه در
سال چهل و دو و یا چهل و چهار از هجرت واقع شد در مدینه بقول صحیح و مروان بن الحکم بر وی نماز گذارد و قولی
است که در شام وفات یافت والله اعلم دهم صفیه بنت حیی بن اخطب بن سعید بن ثعلبه از بنی اسرائیل از سبط
هارون بن عمران علیه السلام از قبیله بنی النضیر مادر او ضره بنت سموال صفیه اول زن سلام بن مشکم بود
و میان ایشان جدائی افتاد و بعد ازان زن کنانه بن ربیع بن ابی الحقیق شد و کنانه در حرب خیبر بقتل آمد
و بعد ازان که فتح خیبر دست داد صفیه را حضرت از سبایا بجهت خاصه خود ×تا آن خیمه تشریف داد صفیه چون آن
سرور را دید برخاست و ذراعی که خود بر انجا نشسته بود بر داشت و برای پیغمبر صلعم بساط کرد و خود بر زمین

×اختیار بفرمود نقل است که صفیه را چون اورده بفرمود تا بخیمه بردند تا شب انگاه خود ××

گفت حضرت ترا بود ای صفیه پدر تو با من عداوت ورزید تا خداوند تعالی وی را هلاک گردانید گفت
خداوند تعالی هیچ بنده را بگناه دیگری نگیرد آنگاه سید عالم صلعم او را مخیر ساخت میان آنکه آزادش کند و
بقول خود ملحق شود و میان آنکه اسلام آورد و حضرت او را بخواهد صفیه بسیار حلیمه و عاقله بود گفت یا رسول الله
تحقیق که از روی اسلام دارم و صدق و تصدیق تو کرده ام پیش از آنکه مرا دعوت کنی و اکنون بمنزل تو آمده ام
و مرا در یهود هیچ حاجتی نیست نه پدر نه برادری در میان یهود دارم یا رسول الله مرا میان کفر و اسلام
لحوق قوم — مخیر میکردانی والله که خدا و رسول خدا احب اند نزد من از آزادی و لحوق بقوم خود پس حضرت را خوش آمد
و او را برای خود نگاه داشت و آزادش گردانید و اعتاق او را صداق او ساخت و وفات صفیه در
سنه [illegible] و بقولی ده سال و پنجاه روز از هجرت واقع شده و بقولی وفات وی در ایام خلافت عمر بود و عمر جنازه
بن بجیر — وی نماز گذارد دوازدهم میمونه بنت الحارث بن حزن بن البجیر بن الهزم بن رویبه بن عبدالله بن هلال بن صعصعه عامریه
هلالیه نام مادر وی هند بنت عوف بن زهیر بن الحرث از قبیله حمیر و بقولی آنکه از قبیله کنانه بود و نام میمونه بره بود و پیغمبر
[illegible] — صلعم تغییر داد بمیمونه مشتق است از یمن که بمعنی برکت است پس بمعنی میمونه مبارک بود گویند هند مادر میمونه را مادر
گرامی داشته حتی که در شان او گفته اند هیچ اکرم عجوز جهت علی الارض اصهارا از وی زیرا که یک دختر او را میمونه
پیغمبر خواست و دختری دیگر ام الفضل در حباله نکاح عباس بن عبدالمطلب بود و هند را غیر از حارث پدر
میمونه شوهر دیگر بوده عمیس خثعمی و از وی نیز دختران داشته یکی دختر او را اسما بنت عمیس جعفر بن ابوطالب
و بعد از جعفر ابوبکر صدیق وی را عقد کرد و بعد از صدیق بشرف ازدواج علی مرتضی کرم الله وجهه مشرف شد و اسما را از هر
این ازدواج فرزندان است و دختر دیگر زینب بنت عمیس حمزه بن عبدالمطلب خواست دختر دیگر سلمی بنت عمیس
او بن الهاد خواست این جماعت را دامادان و می اند هیچ زن مثل این داماد ندارد و در زمان جاهلیت زن

مسعود بن عمرو ثقفی

سکودن بن عمرو ثقفی بود و میان ایشان مفارقت واقع شد بعد از آن زن ابو رهم بن عبد العزی بود یا حویطب
بن عبد العزی یا سبرة بن ابی رهم یا عبد یالیل بن عمر شد و زوج ثالث وفات یافت بعد از آن حضرت وی را بخواست
در سال هفتم از هجرت در حین مراجعت از عمرة القضا در موضع زفاف با او در منزل سرف که از نواحی مکه است بوده
و از غرایب تاریخ آنکه در آن منزل وفات یافت و در آنجا که قبه زفاف بود مدفون گشت و از صحیح روایات
آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم حلال بود که وی را بخواست و در روایتی آنکه محرم بود و گویند میمونه آن زن است
که نفس خود را به پیغمبر صلعم بخشیده چون خبر خواستگاری حضرت وی را به نزد او آوردند بر شتر سوار بود گفت شتر و آنچه
بر شتر است از خدا و رسول است و وفات میمونه در سال پنجاه و یک بقول اظهر و بقولی در شصت و یک یا سه و یا شش
از هجرت واقع شده و بر این اقوال آخر زنانی از زنان حضرت که فوت شده با میمونه بوده نه ام سلمه نماز بر میمونه
ابن عباس گذارد و خواهرزادهای وی ابن عباس و یزید بن الاصم و عبد الله بن شداد و ابن الهاد در قبر
در آمدند و دفن کردند این یازده زن اند که حضرت رسالت پناه صلعم ایشان را خواسته و با ایشان زفاف نموده
و هیچکس را از اهل سیر درین اختلاف نیست و از جمله خدیجه و زینب بنت خزیمه در حیات آنحضرت از دنیا رفتند
و آن سرور بعد از نه باقی وفات یافت و سیزده زن دیگر بودند که بعضی از ایشان را نکاح کرده و زفاف با ایشان
واقع نشده و بعضی از ایشان را خواستگاری نموده و نکاح با ایشان اتفاق نیافته از آنجمله که عقد نموده یکی فاطمه دختر
ضحاک کلابیه بوده و قبل از آنکه با وی زفاف کند آیه تخییر نازل شد حضرت وی را مخیر ساخت وی دنیا را اختیار
کرده از آن سرور بیرون آمد آخر کار حال او بجایی رسید که سرگین می‌چید و میگفت که از من بدبخت عبرت گیرید
که دنیا را بر خدا و رسول خدا اختیار کردم و یکی از سبایا اسما بنت سلت سلیمیه بود گویند چون حضرت وی را بخواست
و آن خبر بوی رسید از شادی بمرد و در روایتی هست که مردی از بنی سلیم به نزد پیغمبر صلعم آمد و گفت یا رسول الله

مرا دختریست صاحب جمال در برکت حکیم می آید که بنص کسی بود عبرا از تو حضرت دیر انکواست یا قصد خواستن وی کرد ان
مرد گفت صفتی دیگر دارد یا رسول الله که هرگز مرضی در حجت بوی نرسیده است و در بود هیچ حاجت ما را بدختر تو نیست
لا خیر فی مال لا یرزا منه و جسم لا ینال منه دیگری ملیکه بنت کعب و لقوی بنت داود دینیه برد سید عالم صلعم چون
خلوت کرد با وی برادران وی سفیدی فساد نمود از وی منتظر شد در بود جامه خود بپوشید و با مردم خود ملحق
شد و دیگری اسما بنت النعمان بن ابی الجون الکندیه بود آورده اند که پدرش بنزد اهل کنده بود از قبیله
خولنی آمد و ایمان آورد و گفت یا رسول الله دختری دارم از اجمل زنان عرب بی شوهر مانده در رغبت آن
دارد که او زن تو شود حضرت وی را از پدر خواست بر مهر دوازده اوقیه و نیم نقره نعمان گفت
یا رسول الله مهر وی را زیاده کن زیرا که هیچ زن را زیاده از این مهر نکرده ام و هیچ دختر خود را زیاده از این مهر کرده
نداده ام گفت یا رسول الله کسی را همراه من کن تا حرم تو به نزد تو آرد پس ابو اسید ساعدی را فرستاد تا اسما را
آورد و او از جمال وی در مدینه شهرت یافته بود زنان بتفرج او آمدند امهات المومنین زنی را آموخته بودند
تا با وی گوید تو دختر ملوکی اگر خواهی که بخت ... نزد این شوهر داشته باشی چون با تو خلوت کند بگوئی اعوذ بالله منک
که ترا بسیار دوست خواهد داشت و در روایتی آنکه چون وی را به نزد حضرت آوردند زنان بسیار رشک بردند
و از روی شفقت و مهر با وی خود را یاد نمودند با وی اختلاط کردند عایشه با حفصه گفت تو او را خضاب ببند و من
موی سرش شانه کنم ... از آن دو یکی از آن هیچکاره گفت پیغمبر صلعم دوست میدارد زنی را که چون خلوت کند با او
بگوید اعوذ بالله منک چون اسما در باز خانه در آمد و پرده فرو گذاشتند در برابر کنایه خویش بنشاند و خواست که وی را
تقبیل کند آن بیعقل گفت اعوذ بالله منک حضرت از نزد وی برجست و گفت بمعاذ عظیم پناه جستی برخیز و با اهل
خویش ملحق شو ابو اسید ساعدی را گفت تا او را بقبیله اش برد بعد از آن اسما و ... را جز دار گردند که زنان شقی
مکری در حق

انتهی

مکری در رجعت وی انگیخته بودند فرمود این جواب یوسف و کید هن عظیم و دیگری لیلی بنت حطیم گویند روزی حضرت
پشت بر آفتاب نشسته بود لیلی مذکوره از قفای وی در آمد دستی بر ظهر وی نهاد فرمود کیست این گفت ملیکا کل
الاسد یعنی بخورد او را اگر گفتم منم دختر حطیم مداح پدر خویش را نیز منم و گفت آمده ام که نفس خود را
بر تو عرض کنم زن تو باشم فرمود که قبول کردم پس لیلی به نزد قوم خویش بازگشت و ایشان را از ان امر خبر داد
گفتند بد کاری کردی تو زنی غیوری و او زنان بسیار دارد و در رشک خواهی خورد و سخنان ناگواری
گفت که وی بغیر رود از تو و بر تو دعای بد کنند دیگر اینکه دعای وی مستجاب خواهد شد برو و طلب فسخ نکاح
کن بازگشت به نزد رسول صلعم امد و طلب فسخ نمود حضرت ان نکاح را بر انداخت از ان شوهر دیگر کرد
و فرزندان او را حاصل شدند روزی در بستانی از بساتین مدینه غسل میکرد ناگاه گرگی بر وی حمله کرد و او
بدان ساعت در گذشت و از انجمله که خواستگاری نموده و نکاح میسر نشده یکی امهانی فاخته بنت ابو طالب بود گویند
در زمان جاهلیت حضرت امهانی را از ابو طالب خواستگاری نموده و هبیره بن ابی وهب نیز خواستگاری
نموده بود ابو طالب او را به هبیره داد انحضرت فرمود ای عم من دختر خود را به هبیره دادی و مرا ترک کردی
ابو طالب گفت ای پسر برادر من مرا با ایشان مصاهرت واقع شده بود و دختر از ایشان خواسته بودم
سزاوار ان حال کریمه آنست که مکافات کنند ثم امهانی مسلمان شد و اسلام میان او و هبیره جدائی انداخت
انگاه رسول وی را خواستگاری فرمود امهانی گفت یا رسول الله بخدا سوگند که من ترا در زمان جاهلیت
دوست میداشتم در اسلام چگونه دوست ندارم و الله که تو از چشم و گوش من دوستتری لیکن من عورتی ام
که کودکان دارم و میترسم از انکه اگر برعایت حال ایشان مشغول شوم حق خدمت تو از من فوت شود و اگر بجا
اینستر طلب بخدمت تو قیام نمایم رعایت ایشان نتوانم کرد و ضایع شوند شرم میدارم از انکه چنان خواهی که در جامه

[illegible]

جواب من ورای لطفی ما اینجا تأسیه کرده دیگری شیر منور حضرت فرمود خیرت چگونه الاقبل النساء فرزندش انداد
علی ولده اداد عاقل زوج فی ذات یده دیگری حواله بنت حکیم که مشهور است به ام شریک سلیمه گویند نفس خود را
با نحضرت بخشید و دولت نکاح دریافت دیگری حمزه بنت حرث غطفانیه بود گویند پیغمبر صلعم از پدر وی
او را خواستگاری فرمود پدرش گفت او را امراضی است و حال آنکه هیچ مرض نداشت و چون بخانه آمد دخترش
برص گرفته بود و در تعداد اسامی بواقی ناپدید معتمد به اختلاف است لاجرم بر ذکر اینها اقتصار نموده واحد اعلم ذکر
سراری پیغمبر صلی الله علیه وسلم در روضة الاحباب آورده که اول ماریه بنت شمعون قبطیه که مقوقس مالک
اسکندریه برای حضرت بر آن هدیه فرستاده بود نقلست که وی کنیزک سفید بود [صحب جمال بود و مسلمان شد و حضرت صلی الله علیه و سلم ... نگاه داشت] و بملک الیمین در تصرف
[عنه]
میمون و مادر محبت مداشت و ابراهیم از وی در وجود آمد وفات ماریه در زمان خلافت عمر خطاب رضی الله
[از]
در سال شانزدهم از هجرت واقع شده در بقیع مدفون گشت دویم ریحانه بنت زید بن عمرو قیل بنت شمعون وی
سبایا که بنی النضیر و بقولی بنی قریظه بود حضرت وی را از میان سبایا بجهت خاصه خود اختیار فرمود و او را مخیر ساخت
میان اسلام و دین وی او اسلام آورد و آنسرور بملک الیمین در تصرف میمون و قولی آنست که حضرت
کابین کرده حضرت وی را آزاد کرده و بزوجیت در محرم سال ششم از هجرت ترجیح این قول نموده ابن عبد البر
[ازجمله]
دیگر اسریه که حضرت خشم داده اند وفاتش در سال حجة الوداع بوده و در بقیع مدفون گشته و قولی آنکه بعد از آن حضرت
در زمان خلافت عمر رضی الله عنه وفات یافت و قول اول اصح است سوم کنیزکی جمیله که از سبی بآنحضرت رسیده بود
چهارم کنیزکی که زینب بنت جحش بآنسرور بخشیده اولاد رسول علیه السلام در روضة الاحباب آورده است بدان
وفقنی الله وایاک که همه اولاد آنسرور از خدیجه بنت خویلد بوده غیر از ابراهیم که از ماریه حاصل شده و اصح آنست
[ان]
که حضرت را سه پسر و چهار دختر بود اما پسران قاسم و عبد الله و ابراهیم و طاهر و طیب القاب عبد الله است بواسطه آنکه در زمان

متولد شده بعضی گویند طیب و طاهر هر دو لقب دیگر بودند چنانچه پسران پنج بوده باشند باسم یکی از اولاد آنسرور بود حضرت باین

سبب کنیت بابی القاسم گشت ولادتش در زمان جاهلیت در مکه واقع شده دو سال تربیت و هم در اوان جاهلیت

در مکه وفات یافت و عبدالله در مکه بوجود آمده در طفولیت فوت شد عاص بن وائل سهمی گفت پسران محمد مردند و او

ابتر خواهد بود و آیت ان شانئک هو الابتر و بعضی مفسران در تفسیر آیه کریمه المال والبنون زینة الحیوة الدنیا

والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا آورده اند که چون پسران آنحضرت وفات یافتند مشرکان گفتند

که ما را پسران هست که ذکر ما بایشان باقی ماند محمد را پسر نماند و نام او محو خواهد شد آیه مذکوره نازل شد و برین

تقدیر مراد از باقیات صالحات دختران بطاهره باشند و ابراهیم در مدینه در ذی الحجه سال هشتم از هجرت تولد نمود و قابله

او سلمی آزاد کرده رسول صلعم شوهر خود را ابو رافع خبردار گردانید که ماریه پسری آورد ابو رافع بشارت

بحضرت رسانید آنسرور بهر دو کانی هبه دوتی بخشید و همدران شب ابراهیم نامش نهاد جبرئیل آمد و گفت السلام علیک

یا ابا ابراهیم حضرت باین لقب شادمان گشت و روز هفتم برای وی دو گوسفند عقیقه نهاد و گیسش تراشیده و

مویش نقره برابر کرده بر مساکین تصدق فرمود و موی را دفن کردند و قولی آنکه روز هفتم نام نهاد

و قول اول اصح است گویند زنان انصار منافست کردند در دایگی و ارضاع ابراهیم و مقصود ایشان

آن بود که ماریه بفراغت بخدمت آنسرور مشغول نماید چه مبدا آنست که پیغمبر صلعم با او رغبت داشت

و در تعیین مرضعه ابراهیم روایات مختلف است یکی آنکه ام برده بنت المنذر بن زید انصاری زوجه رسیده

براء ابن اوس بوده دوم آنکه ام سیف زن ابو یوسف آهنگر بوده و این روایت صحیح است در احادیث

صحیحه ثبوت پیوسته که حضرت بدیدن ابراهیم بخانه ابو یوسف آهنگر تشریف میداد انس بن مالک رضی الله عنه

روایت کند که ابو یوسف در کوره آهنگری آتش میکرد و دود در خانه وی افتاد گاهی که آنحضرت بتفقد ابراهیم آمدی

بان خانه رفتی من بنشستم رفتم داو را خبر دار میکردم که بتعجب می آید تا ترک انکار میکرد در برانقدر عجب روایتیه ادلی
فی المحدثین جمع محتمل بر تفصیل بحث یعنی هم ام سیف وهم ام که ابراهیم را شیر داده باشند و روایتی انکه وضعیف فی الحدیث سوید ابن حمیت
وقاضی عیاض مالکی گفته ام بردو ام سیف یکی است و نام ابو یوسف برای ابن اوس و نام ام برده خوله بنت
المنذر است و شیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری گفته که این جمع قاضی عیاض غیر مستبعد است لیکن هیچ ائمه اسماء رجال
تصریح واقع نشده با انکه کنیت براء ابن اوس و ابو یوسف و نام ابو یوسف براء بن اوس بوده نقیر حقیر گوید این
عبد البر مالکی که صاحب کتاب الاستیعاب ودر فن اسماء رجال اسماء معروفه صحابه امام است در کنی گفته ابو یوسف که ان
ظئر لابراهیم و ابن اثیر در جامع الاصول در اسما گفته نام او براء ابن اوس هو ابو یوسف ظئر ابراهیم بن النبی
صلعم کان زوج ام برده او ضعیفه و او نیز امام است پس سخن قاضی عیاض بقول این دو امام تقویت یافت والله اعلم
ابراهیم قریب بیکسال نزیست و در سال دهم از هجرت وفات یافت بغمبر صلعم از موت وی بسیار رنج دید و اندوه
ناک گشت و گریان شد و بعجب رسید که چون خبر آوردند حضرت که ابراهیم در سکرات است عبد الرحمن بن عوف نزد
بود السر و میرست وبیرا گفته در خانه ابو یوسف آمدند ابراهیم در کنار مادر بود ~~در دمنه دردست وبرا گفته~~ وبرا
گرفت و در کنار خویش در آورد چون بآن حالتش دید اشک از چشمان مبارک روان شد عبد الرحمن بن عوف
گفت تو نیز میکاری یا رسول الله نهی کرده بودی از گریه بر میت فرمود ای ابن عوف این حال که تو میمن مشاهده
میکنی رحمت و رافت بر میت که ناشی میشود از تامل در حالی که ویرا در جنس آمده و روایتی انکه فرمودمن
نهی کرده ام بلکه از دو صورت از صوتیه که نزد لهو و لعب و مزامیر شیطان بود و از صورتیکه نزد مصیبت بوده
از روی کندن و بر روی زدن و جامه پاره کردن اما این اشک جنیم از اثر رحمت است وهر کس که رحم نکند بروی
رحم نکند انگاه فرمود ای ابراهیم اگر نه ان بودی که موت امر یست حق و وعده حالیست صدق و آخر ما نغفر
باد اکار علی

ابو یوسف نام او در بعضی ابن اوس در اسماء گفته براء ابن اوس که کنیت او ابو یوسف

با دل کار ملکی خواهند شد هر آینه که بر تو بسیار اندر حزن باشیم و فرمود العین تدمع و القلب یحزن ولا نقول الا ما یرضی
ربنا و انا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون عبدالرحمن بن حسان بن ثابت از مادر خود سیرین روایت کند که گفت من بالین
ابراهیم حاضر بودم هرگاه که من و خواهرم ماریه فریاد میکردیم حضرت ما را نهی میکرد و چون قبض روحش کردند ما را از فریاد
نهی نمود و در روایتی آنکه رسول صلی الله علیه وسلم چون بگریست اسامه بن زید فریاد در آورد حضرت وی را نهی فرمود گفت
دیدم ترا نه میگریستی فرمود البکاء من الرحمة و الصراخ من الشیطان گویند که ابراهیم را غسل داد و قولی آنکه فضل ابن عباس
این کار تقدیم رسانید و عبدالرحمن بن عوف آب میریخت و حضرت در مغسل حاضر بود و در روایتی صحیح آنست که بر وی
نماز گزارد و بر سر قبر وی بایستاد و بعد او را دفن کردند اسامه بن زید و فضل بن عباس در قبر در آمدند و بعد از فراغ
از دفن صورت قبر را راست کردند و آب پاشیدند و اول قبری که در اسلام روشن کردند آن بود منقولست
که حضرت در وفات ابراهیم فرمود اگر وی زنده بودی همه اقوام مادر وی را آزاد میکردیم و از همه قبطیان وضع جزیه
نمودیمی و در صحاح اخبار بثبوت پیوسته که پیغمبر صلعم فرمود ابراهیم پسر من مدت رضاع تمام نکرده از دنیا بیرون
رفت و بدرستیکه وی را مرضعی در بهشت خواهد بود تا تکمیل ایام رضاع او کند تا بدانجا از بعضی
سلف منقولست که ابراهیم پسر پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حالت اصغر وفات یافت و اگر میزیست پیغمبر خواهد بود
بصحت نرسیده و اعتباری ندارد و دلیری بر علم بر غیب است و ابن عبدالحق رحمة الله علیه گفت نمیدانم البته
که این سخن چه معنی دارد و نوح را از فرزندان بودند و پیغمبر نبودند و همچنان که از غیر نبی نبی نتواند بود که وی وجه
ابدا از نبی غیر نبی در وجود میتوانند آمد و اگر از نبی غیر نبی حاصل نشود بایستی که هر احدی نبی بودی زیرا که اولاد
نوح اند و آدم نبی مکلم بود و از صلب او معلوم نیست که غیر از شیث نبی بوده باشد و الله اعلم و اما دختران اول زینب
و بزرگ ترین بنات الشر در قول صحیح اوست و ولادت وی در جاهلیت در سال سی ام از واقعه فیل بود و عمر را

باب در حالات ابو العاص بن الربیع بن عبد العزی بن عبد الشمس بن عبد المناف عقد زینب بود و مادر ابو العاص هاله بنت
خویلد بود و در روز بدر چون ابو العاص اسیر گشت زینب در مکه بود برای فدای ابو العاص قلاده که خدیجه
در روز عروسی او بدو داده بود بفرستاد چون رسول صلعم آن را دید خدیجه را یاد کرد بسیار رقت نمود و با
اصحاب فرمود اگر گفتند آری یا رسول الله پس ابو العاص را آزاد کنند و قلاده را باز فرستادند و رسول صلعم با
ابو العاص گفت چون بمکه برسی دختر مرا بفرست که اسلام او و کفر تو میانه شما جدائی انداخت قبول نمود
ولیکن خود خواهش وفا کرد و زینب را بمدینه فرستاد تا زمانی که ابو العاص با تجارت و مالهای وی بدست اهل
اسلام افتاد و بمدینه آوردند ابو العاص بخفیه خود را بمدینه رسانید و از زینب طلب امان کرد ~~زینب اورا~~
اهل ~~[illegible]~~ زینب او را امان داد و حضرت امان وی را امضا داشت و با زینب فرمود نزدیکی با وی نکنی که حلال
نیستی مر او را و با اهل آن سریه گفت اگر احسان میکنید مال وی را با او باز دهید و اگر ابا کنید آن مال غنیمت
شماست و شما احقید بآن گفتند یا رسول الله مال را با وی باز دادیم پس مالها را تسلیم وی نمودند ابو العاص
بمکه رفت و هر چیز از مردم که پیش وی بود باز داد آنگاه گفت ای گروه قریش هیچکس از شما چیزی پیش من ماند
گفتند نی گفت من گواهی میدهم که خدا یکی است و محمد بنده و رسول وی است بخدا سوگند که هیچ چیز مانع نشد مرا در مدینه
که پیش او مسلمان شوم الا خوف آنکه شما گمان برید که من میخواهم که مال شما را ببرم الحال که بهر دادن آمد و خود را بملازمت
حضرت رسالت صلعم رسانید الخ و زینب را بهمان نکاح اول بوی داد و در روایتی آنکه بتجدید نکاح کرد و آنگاه
که زینب را از ابو العاص پسری علی نام و دختری امامه نام بود پسر قریب بحد بلوغ بود که از دنیا رفت و امامه را
حضرت دوست میداشت چنانکه حضرت بوقتیکه نماز میگزارد امامه را بر دوش خود نشانده بود چون
برکوع میرفت بر زمین می‌نهادش و چون سر از سجود بر داشتی برای قیام بر میداشتش و علی ابن ابی طالب بعد از

[illegible]

فاطمه زهرا

فاطمه زهرا بموجب وصیت وی امامه را بخواست وفات زینب در زمان حیوة حضرت در سال هشتم از هجرت واقع شده

گشوده بنت رسول مع ام سلمه و ام ایمن و ام عطیه انصاری ویرا غسل دادند و بعضی گویند که پیغمبر صلعم با ایشان

فرمودند سه بار و یا پنج بار و یا هفت بار بشوئید ویرا به آب و سدر و در آخر بار کافور بشوئید و ابتدا کنید بطرف

راست و بمواضع وضوی وی و چون از غسل وی فارغ شوید مرا خبر کنید چون از وی فارغ شدند اعلام کردند لنگوته

خود را داد که این را شعار وی سازند و بعد از غسل و تجهیز و تکفین و نماز دفن کردند و حضرت صلعم در قبر وی

در آمد رضی الله عنها دوم رقیه ولادت وی در جاهلیت در سال سی و سیوم از ولادت قبل بوده و پیش از ظهور

نبوت حضرت او را با عتبه بن ابی لهب نکاح بسته بود و در روایتی آنکه زوجه عتبه ام کلثوم بوده و اشهر آنست

که پیش از آنکه عتبه با وی زفاف کند سوره تبت در شان ابی لهب نازل شد با پسر گفت من از تو بیزارم اگر دختر محمد را

۴ طلاق ندهی در روایتی آنکه پیغمبر صلعم مبعوث شد قریش تاریخ ساخته اید از خاطر او را مینواهید دختران وی را

طلاق دهید برای شما خواستگاری کنم ابوالعاص گفت بخدا سوگند که من از دختر محمد مفارقت نمیکنم و دوست

نمیدارم که عوض او هیچ زن مرا از قریش بود اما عتبه بن ابی لهب گفت اگر دختر سعید بن ابی العاص را بمن میدهید

رقیه را طلاق دهم پس قریش چنان کردند و در اثنا آن عتبه مرافقت پدر برسم تجارت بشام میرفت گفت نزد

محمد روم و او را در شان اله او ایذا رسانم پس نزد حضرت آمد و گفت یا محمد هو یکفر بالذی دنی فتدلی فکان

قاب قوسین او ادنی آن ملعون بلسبد بی ادبی کرده و آب دهان نامبارک خود را بجانب آنسرور انداخت هراینه

در یافتها آن ساکت نگردید و بدر رنگ گفت رقیه را طلاق دادم حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود اللهم سلط علیه کلبا من

کلابک ابوطالب در مجلس حاضر بود با عتبه گفت نمیدانم که چه چیز دفع تیر دعای محمد از تو بکند عتبه نزد ابی لهب آمد و قصه

باز گردانید پس متوجه شام شدند در راه بمنزلی نزول کردند که اثر از زنا میگفتند در آن نزدیکی دیری بود راهبی که

۴ با وی مصاهرت کردند با ابوالعاص و عتبه گفتند شاد دل محمد را از دختران انش

تا از شغل انان بچیزی دیگر نتوانند پرداخت و هر دختر که شما میخواهید

که در آن دیر بود با ایشان گفت واقف باشند که این منزل نادرست سباع است ابولهب با قافله گفت اصحاب ما را یاری

دهید که میترسم که دعای محمد در پسر من اعتب تأثیر کند پس بارهای خود را جمع کردند و بر بالای بارها جای خواب

راست کردند و بر گرد وی تکیه کردند این همه حفظ و حراست بجای آوردند ولیکن چون حفظ خدا یتعالی همراه ایشان

نبود نتیجه نداد بینا بایات حق و خاصان حق که امکان پاسبانی نشد در شب که خواب بر ایشان مستولی

شد خفتند شیری بیامد و یکیک را بوئید و تعرض هیچ کدام نکرد تا بعتبه رسید انگاه بار زدم بر مردم جستن کرد و خود را بالا

کوفت و یک ضربه بدست خویش بر عتبه زد شکم بلند او را پاره ساخت پس تجربه کردیم در این دیر مکافات

ما آل بنی هرکه در افتاد برافتاد عتبه بیدار شد و گفت شیر مرا کشت و در حال جان بمالک دوزخ سپرد و العجب

که حضرت رقیه را بعد از آن بعثمان بن عفان رضی الله عنه داد و ایشان بجانب حبشه هجرت کردند و در هم در هجرت

حضرت در شان ایشان فرمود انهما لاول من هاجر الی الله بعد لوط و در هجرت اول رقیه حامله بود و حمل او سقط

شد و گویند بعد از آن عثمان را از رقیه پسری متولد شد عبدالله نام کردند و در زمان اسلام با ابو عبدالله ملقب ساختند

و آن پسر دو ساله شد خروسی منقار در چشم او زد و بدان سبب وفات یافت پیغمبر صلعم فرمود الحقی بسلفنا الخیر عثمان بن

مظعون زنان مطابکا گریستند عمر خطاب رضی الله عنه آمد و تازیانه باین زنان میزد که چرا میگریند رسول صلعم دست عمر را گرفت

و گفت بگذار این زنان را ایشان بگریند انگاه فرمود که به بگویند ولیکن از نعیق شیطان یعنی از نوحه کردن بپرهیز باشید هرچه

از دل و چشم است اثر رحمت است و هرچه از دست و زبان است از شیطان است و فاطمه زهرا علیها التحیة والرضوان بر سر

قبر رقیه بپهلوی راست رسول صلعم نشسته بود و میگریست و رسول صلعم بگوشه ردای خود اشک از چشم او پاک میکرد تتمیه

ابوالعجب رسیده و شهرت یافته از کثرت روات این نیست که حضرت در وقت وفات رقیه حاضر بود چنان سابقا گذشت

پس غالب ظن آنست که قصه که مروی گشته از ابن عباس در وفات زینب یا ام کلثوم بوده و یکی از روات وهم

کرده رقیه

کرده رقیه بند اشتبه تا آنکه در شأن رقیه بود گویم احتمال دارد که بعد از ~~رحلت عثمان~~ قدوم از غزوه بدر آن
سرور بر سر قبر رقیه آمده و امور مذکوره واقع شده سیوم ام کلثوم نام وی آمنه بود وی را اول با عتیبه بن ابی لهب کابین
کردند و بعد از نزول تبت در شأن ابی لهب وی را طلاق داد و بعد از وفات رقیه در سال سیوم حضرت وی را با عثمان
دادند و وی نیز با عثمان بود و او را فرزند حاصل نشد و در بعض روایات وارد شده که وی را فرزندان بود اما
بلوغ نرسیده از دنیا برفتند و وفات ام کلثوم در سال نهم از هجرت واقع شده و اسماء بنت عمیس و صفیه بنت عبد المطلب
و ام عطیه وی را غسل دادند و حضرت بر سر قبر وی حاضر شد و بگریست و بصحت پیوسته که چون جنازه وی را بر کنار
قبر نهادند با حاضران فرموده هل منکم رجل لم یقارف اللیلة ابو طلحة الانصاری گفت یا رسول من اجتنب مقارفت
نکرده ام او را از بود تا در قبر در آمد وی را دفن کردند نقلست که چون ام کلثوم را در قبر در آوردند حضرت فرمود
منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری بعد از ان گفت بسم الله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله و گفت
درزهای خشتهای پهن بپوشانید و بدانید که از این نفعی بمیت نمی‌رسد ولیکن خاطر احیا بآن خوش میشود و در روایت
که فرموده اگر ده دختر داشتمی همه را بعثمان دادمی یکی بعد از یکی چهارم فاطمه زهرا رضی الله عنها کنیت وی ام محمد
و القاب وی مبارکه و طاهره و زاکیه و راضیه و مرضیه و بتول و عذرا است و ولادت وی در سال سی و
پنجم از واقعه فیل پیش از بعثت بپنج سال پیش از نبوت و بقولی در سال چهل و یکم واقع شده و خورد ترین دختران رسول صلعم بقول
صحیح بوده و بقولی رقیه و بقولی ام کلثوم و تا علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه در رمضان سال دویم از هجرت بعد از
مراجعت از بدر وی را خواست و در ذی حجه با وی زفاف کرد و بقولی آنکه در ماه رجب و بقولی در ماه صفر او را
خواست و در آن روز فاطمه زهرا پانزده ساله یا هژده ساله بوده چه در تاریخ ولادت و تزویج وی ذکر کرده آمد
تعارض ان میکند که وی در حین تزوج در سن بیست سالگی بوده باشد و شرح تزویج در ذکر وقایع سال دوم از هجرت

گذشته و فاطمه را سه پسر بود و سه دختر بود حسن و حسین و محسن و زینب و ام کلثوم و رقیه و در اوان طفولیت وفات یافته و زینب
را بعبد الله ابن جعفر و ام کلثوم را بعمر بن الخطاب دادند و از ایشان نسل نماند از عایشه صدیقه رضی الله عنها پرسیدند
که از همیان که دوستتر بود برسول خدا صلعم گفت فاطمه گفتند از مردان گفت شوهر وی و در اخبار وارد شده
که حذیفه بن الیمان رضی الله عنهما گفت روزی مادر من از من پرسید که چند گاهست که پیغمبر را ندیدم گفتم
چند بن وقت مرا فرا من کرده دشنام داد گفتم مرا بگذار تا بروم و با وی نماز شام بگذارم و از برای تو
و خود التماس کنم که طلب آمرزش نماید دستوری داد برفتم و با آنحضرت نماز شام و خفتن گذاردم چون
از نماز فارغ شد برخاست و بخانه میرفت از عقب او بدر دان گشتم دیدم که در راه شخصی وی را پیش آمد و
للطرقی بشارت باد وی سخن گفت و غایب شد آنسرور میرفت و من از عقب وی میرفتم آواز مرا بشنید فرمود کیست
این حذیفه است گفتم آری پرسید که حاجت تو چیست غفر الله لک و لامک این شخص که مرا در راه پیش آمد
دیدی گفتم آری یا رسول الله فرمود فرشته بود که هرگز پیش از این بر زمین نیامده از پروردگار خود دستوری
خواسته بود که بر من سلام کند و بشارت دهد مرا که فاطمه سیده زنان اهل بهشت و حسن و حسین سید جوانان اهل بهشت
خواهند بود و از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کنند که حضرت فرمود حسبک الله من نساء العالمین
مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و آسیه بنت مزاحم امراة فرعون و الصحیح پیوسته که پیغمبر صلعم
فرمود فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی و من اغضبها فقد اغضبنی و در بعضی اخبار وارد شده ان الله
یغضب بغضب فاطمه و یرضی برضاها و منقولست پیوسته که روزی حضرت رسالت صلعم در مجمع صحابه فرمود بگوئید که زنان را
چه چیز بهتر است یاران ندانستند که جواب چه گویند علی ابن ابی طالب بخانه آمد و آنچه در مجلس گذشته بود
با فاطمه باز راند فاطمه گفت چرا نگفتی زنان را بهتر است که مردان را نه بینند و مردان ایشان را نه بینند پس حضرت

این مجلس حضرت

از پیر مجلس حضرت مراجعت نموده این جواب بازگو کرد فرمود از که تعلیم گرفتی گفت از فاطمه زهرا فرمود انما فاطمة
بضعة مني رگویند نوبتی پیغمبر صلعم با علی و فاطمه مباسطت میفرمود در اثنای ملاطفت بسیار علی گفت یا رسول الله
او دوستتر است نزد من یا من حضرت فرمود هي احب الي منك وانت اعز منها و بصحت پیوسته از عائشه
صدیقه رضی الله عنها که گفت بیرون رفت پیغمبر صلعم در چهره دی و کسائی از پشم بود حسن بن علی و پیرا آمد او را
در زیر آن درآورد و آنگاه علی و فاطمه درآمدند ایشان را نیز در آن کسا در آورد و در پس گفت انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و در شان این چهار کس فرمود انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم و نوبتی
بخانه فاطمه امروز سنت و تنگی دنیا تمامی تا از و اقیامت نعیم بهشت تر ابود و شیخ نجم الدین عمر رازی در تفسیر فاتحه
ولیش روایت کند روزی پیغمبر صلعم بخانه فاطمه زهرا رضی الله عنها آمد دید که فاطمه ملول و محزون نشسته میگرید پرسید از وی
که چرا ملول و محزونی گفت یا رسول الله بر سبیل حکایت نه شکایت میگویم سه روز است که در منزل ما طعام نیست
و حسن و حسین را صبر نماند و بنشان از غایت جوع بیآرام شدند مرا از گریه ایشان گریه می آید و علی نیز مبارک است و از
تو پنهان میداشتم اما امروز از حسن و حسین چیزی شنیدم که طاقت من نماند گفتند هیچ کودک چنین گرسنه باشد که ما ایم
جهان هرچند تاریک شد ای پدر چه گوئی اگر بنده با حق تعالی گستاخی کند در مناجات عیبی باشد فرمود ای
فرزند خداوند تعالی گستاخی بندگان دوست میدارد فاطمه رفت و مصلی برآورد و در کنج خانه نماز بگذارد
و چون از نماز فارغ شد از در مناجات درآمد دستها بر داشت و بنالید و گفت خداوندا تو دانی که زنان را طاقت
همچو پیغمبران نبود اگر مرا با پدر من سری سیرت مرا طاقت ده یا ازین بلا راحت بخش این بگفت و از هوش
بشد جبرئیل علیه السلام آمد و گفت یا رسول برخیز فرمود چه بود گفت فاطمه زنک تعالی را بگو دخترت افکنده در راه دریاب خواهم
عالم آمد و دختر را دید از هوش رفته سر وی را از زمین بر داشت و در کنار گرفت فاطمه بهوش آمد و بر خاک

و مصلی

زنفت داد و دید که وی عاجز ... سطر از نیم ... فرستاده ... و گفت ای فاطمه

خجل وار سر در پیش افگند حضرت فرمود ای فاطمه کن قسمت ما چنین است و خدا یتعالی را اقسام میدان اعتقاد ما بر آن است
شود آنگاه دست مبارک بر سینه او نهاد و گفت خدایا ادرار از گرسنگی ایمن گردان فاطمه گوید تا من بودم دیگر هرگز
در دل خود زحمت گرسنگی نیافتم و از زبان مولای رسول صلعم مرویست که چون بسفر بیرون رفت آخر کسی که وداع
کردی فاطمه زهرا بودی و چون مراجعت فرمودی بار اول کسی از اهل البیت که ملاقات مینمودی وی بودی
آنگاه بحجره ازواج خود تشریف مینمود و مرویست که حضرت بدر خانه علی و فاطمه آمدی و بایستادی و فرمودی
السلام علیکم اهل البیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا امیرالمؤمنین حسن بن علی گوید دیدم
مادر خود فاطمه را که در شب جمعه در محراب مسجد خانه خود نماز میگذارد تا زمانیکه صبح طالع شد شنیدم که مؤمنین
و مؤمنات را بسیار دعای خیر کرد و در نفس خود را هیچ دعای نکرد گفتم ای مادر مهربان چگونه بود که برای نفس خود
هیچ دعا نکردی فرمود ای پسر که من الجار ثم الدار نقل است که چند روز رنجور شد در آن روز که از دنیا خواهد
رفت علی مرتضی بمهمی از خانه بیرون رفته بود با سلمی آزاد کرده رسول صلعم گفت آب برای من آماده کن
تا غسل کنم سلمی گوید چنان کردم غسل بغایت نکو بجا آورد آنگاه جامهای پاکیزه خود را طلبید و بپوشید و گفت
تا بستر مرا در میان خانه بگسترانیدم آمد و بر آنجا روی بقبله کرد و دست راست در زیر روی خود در آورد
تکیه کرد و فرمود ای سلمی من حالی از عالم میروم و غسل نمودم باید که هیچکس مرا برهنه نسازد این بگفت و روح
پاکش قبض کردند چون علی آمد دید که ما گریه میکنیم پرسید که چه میشود واقعه کیفیت واقعه با او گفتم وصیت او را بجای
آورد و همان غسلش بر داشت این قصه را بهمین طریق محمد بن سعد کاتب واقدی در کتاب طبقات خویش
و در کتاب کشف الغمه از مسند امام محمد حنبل نقل کرده با آنکه حکم فقهی خلاف آنست که چون زنان یا مرد بموجب وصیت
از اسمای بنت عمیس او را غسل داد و حسن و حسین آب برای وی میریختند و بر فوت مادر بزرگوار میگریستند نقلست
که علی مرتضی

× و از تصنیف بیرا از تحفه فاطمه
و در الف ... کلینی ... [illegible]

که علی مرتضی درآمد و گفت با بنت رسول خاطر خود را بعد از آن حضرت تو تسکین میدادم بعد از تو بکه تسکین دهم در

مفارقت وی وقت بسیار نمود و این بیت انشاد نمود شعر لکل اجتماع من خلیلین فرقة :: وکل الذین دون

الفراق قلیل :: وان افتقادی فاطمه بعد احمد :: دلیل علی ان لا یدوم خلیل :: وفات فاطمه در شب سه شنبه سیم رمضان

واقع شد بعد از پیغمبر صلعم بشش ماه و بقولی سه ماه و بقولی چهل روز بقیع در شب مدفون گشت و نماز بر وی حضرت

علی بقولی عباس گذارد ده روز پیش دیگر ابوبکر صدیق و عمر فاروق و سائر اشراف رضی الله عنهم با علی مرتضی کرم الله وجهه

مواتبت میکردند که چنین بار اخبر نکردی تا بشرف نماز بر وی دریافتی علی عذر گفت که بنا بر وصیت او چنین کردم

و گویند چون محتضر شد علی را طلبید و گفت میخواهم که با تو وصیت کنم تا تو اگر بجا خواهی آورد بگویم و الا بدیگری

وصیت کنم تا وی بجای آرد علی گفت قبول کردم که هر چه تو گوئی چنان کنم گفت چون از دنیا بروم مرا در شب دفن کنید

تا چشم نامحرم بر جنازه من نیفتد بعد وفات علی همچنان کرد چنانچه وصیت بود و الله اعلم من حاشیه شرح مطالع

در اول هیچ مذهب یکی ممیز نیست و این مذهب جعفر بن عبد الله الانصاری است وصفی المغفوری است و مختار

بعض اصحاب امام شافعی است دوم نزد امام شافعی اولاد مطلب و بنو هاشم سیوم آل بنو هاشم فقط چهارم نزد امام مالک

از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم گرفته تا غالب این هر پنجم ذریت حضرت نبی و ازواج مطهرات آنحضرت

علیهم السلام و بعضی بر آنند که بنو هاشم هم آل حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه و آل حضرت عباس و جعفر و عقیل

و حارث بن عبد المطلب والعلم عند الله ذکر در بیان کیفیت ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بیان

شمه از عجایب که در حین ولادت بظهور آمده و ما یتعلق بها از روضة الاحباب مرویست که عثمان بن ابی العاص

از مادر خود فاطمه بنت عبد الله ثقفیه روایت میکند که گفت من حاضر بودم نزد آمنه در وقتیکه بر وی آثار وضع

حمل ظاهر شد نظر کردم بسوی آسمان دیدم که ستارهای میل بجانب زمین میکردند تا بجائیکه گفتم مگر بر زمین خواهند افتاد

[illegible]

و هر و این که انگه جهان هر دیگر میشدند که گمان بردم که بهر من خواهد افتاد چون آمنه را وضع حمل واقع شد از وی
نوری جدا گشت که خانه و سرای وی جمله نورانی شد بحیثیتی که من هیچ چیز ندیدم جز ان نور عبدالرحمن بن عوف روا
میکند از مادر خود شفا بنت عوف که گفت من قابله آمنه بودم و در ان شب که [illegible] شنیدم ٥
گویند بر چنگ ... و از مشرق تا مغرب زمین نورانی گشت چنانکه بعضی از قصور شام را بان نور دیدم انگاه
تکیه کردم و رنگی ... که ظلمتی و ترسی و لرزه بر من ظاهر شد بعد از ان از جانب راست من روشنائی
پیدا گشت شنیدم گوینده میگفت کجا بردی او را دیگری در جواب وی گفت بجانب مغرب بردم و بر اتمام
بقاع متبرکه رسانیدم شفا گوید باز ان رعب و ترس عود کرد و لرزه بر من افتاد و از جانب چپ من روشنائی
پیدا شد که گوینده میگفت کجا بردی او را در جواب گفت طرف مشرق بردم و بر اتمام بقاع متبرکه رسانیدم و بر ابراهیم
خلیل الله عرض کردم او را بسینه خود گرفت بطهارت و برکت دعا کرد شفا گوید انگاه گفت بشارت باد ترا ای محمد
بعز و شرف دنیا و آخرت بحیثیتی که متمسک بوده ... هر کس که متمسک شود بعض شعبه دین و ملت تو ... با تو عمل نماید از امت
در زمره تو محشور شود شفا گوید بر سینه این معنی در خاطر من بود تا پیغمبر صلعم مبعوث شد و من از جمله سابقان اسلام گشتم
که گروهی از ملایکه از حضرت حق تعالی در ان شب برای فرستاد تا محافظت آمنه نمایند و دیو را از چشم جنیان نگاه داشتند
و از آمنه مرویست که گفت چون مرا در ان شب درد زادن گرفت آوازی عظیم شنیدم که از ان خوفناک
شدم دیدم که گویا جناح مرغ سفید بر سینه من مالیده شد و ان ترس از من زایل گشت انگاه دیدم که ظرفی از شربت من بیاورد
بود در ان شربت سفید که بدانستم شیر است و حال آنکه تشنه بودم ان شربت را بیاشامیدم مرا حضوری و طمانینه شد و هم از آمنه
منقولست که در ان شب دیدم که طایفه از مرغان بخانه من روی نهادند بحیثیتی که تمام خانه مرا بپوشانیدند منقارهای
ان مرغان از زمرد و بالهای ایشان از یاقوت بود حق تعالی حجاب از پیش دیده من برداشت تا در ان ساعت

مشارق و مغا

در ورود او در حرم ... چون محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم ... 

مسکی

مشارق و مغارب زمین را مشاهده میکردم و دیدم که سه علم نصب کرده بودند یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی بر بام
خانه کعبه و هم از آمنه روایت کرده‌اند که گفت چون محمد متولد شد دستهای خود را بر زمین نهاد و سر بسوی آسمان
کرده بود و از آمده انگشتان خود را بر دو گرفته بود و اشاره با انگشت سبابه میکرد چنانکه گویا تسبیح میگوید و در روایتی
آنست که انگشت ابهام خود را می‌مکید و شیر از آن روان بود و بعد از آن قبضه خاک از زمین برداشت و متوجه
جانب کعبه شد و بسجده رفت و با وی از من نوری بیرون آمد که قصور بصری و شام بان نور بدیدم و در روایتی دیگر از آمنه
آنست که گفت چون محمد تولد نمود ابر پاره سفیدی از آسمان فرود آمد تا نزدیک بوی شد و او را بخود ضم کرده بر داشت
و از چشم من غایب شد ساعتی شنیدم که منادی میگفت ببرید او را بمشرق و مغرب زمین بگردانید و در موالید انبیا ببرید
و آبادهای برکت بروی کنند و او را جامه ملت حنیفه بپوشانید و بزودی ابراهیم عرض کنید و در تمام دریاها را
بگردانید تا اهل دریا او را باسم و صفت و صورت بشناسند بدرستیکه نام وی در دریا ماحی است هیچ مقدار از شرک
در روی زمین باقی نماند الا که در زمان او محو شود بعد از لحظه او را باز آوردند پیچیده در قطعه از
صوف سفیدتر از برف و بر روایتی از شیر سفیدتر بود و بر او حریر پاره سبز نهاده و کلیدی چند در دست
وی بود و گویند میگفت محمد فرا گرفت کلید نبوت و کلید نصرت و کلید خزانه علوم را بعد از آن ابر پاره دیگر
ظاهر شد اعظم و انور از اول و از وی صهیل اسب و پر مرغان و آواز سخن گفتن مردان از آن میشنیدم
که منادی میگفت ببرید محمد را و در اطراف زمین بگردانید و عرض کنید و بر تمام روحانیان انس و جن
دادر صفوت آدم و رقت نوح و بر روایتی شدت و قوت نوح و خلت ابراهیم و لسان اسمعیل و بر روایتی صبر
ایوب بجای لسان اسمعیل و فصاحت اسمعیل و بشارت یعقوب و جمال یوسف و صوت داود و زهد یحیی و کرم عیسی را بوی
دارید و در روایتی آنست که گفت او را در دریاهای اخلاق انبیا و رسل غوطه دهید و از اینجا است که در حدیث حق

گفته اند که دارنده اخلاق ده پیغمبرست؛ جامع اوصاف مجموع رسل ذات در جهان جامع اوصاف مجموع رسل انبیه گویند

بعد از زمانی ویرا باز آوردند و حریر پاره پیچیده در دست وی بود و قطرات آب زلال از حریر پاره میچکید

مخلوق — و میگفت گوینده بخ بخ محمد تمام دنیا را قبض کرد و هیچ مخلوق از اهل دنیا نماند الا که در قبضه تسخیر وی در آمد بطوع

باذن الله تعالی ما شاء الله لا قوة الا بالله و آورده اند که آمنه گفت چون محمد متولد شد سه نفر بر من ظاهر شدند

چنین در نظرم که گوئیا آفتاب از مطلع روی ایشان میتابید در دست یکی ابریقی از نقره که بوی مشک از وی میدمید

و در دست دیگری طشتی بود از زمرد سبز که چهار گوشه داشت بر هر گوشه از آن طشت لولوی سفید بود و گوینده

میگفت این دنیاست شرق و غرب و بر و بحر یا حبیب الله هر گوشه از دنیا که خواهی بگیر محمد دست در میان طشت

نهاد از غیب گفتند بخدای کعبه که وی کعبه را اختیار کرد و بدانید و آگاه باشید که حق تعالی آن جا را قبله او ساخت و مسکن

بشستند — مبارک وی گردانید و در دست شخص سیم حریر پاره سفید بود و محمد را در آن طشت هفت نوبت بشستند از آن ابریق

نقره و ویرا در آن حریر پاره پیچیدند و بندی که گوئیا از مشک اذفر بود بر وی بستند بعد از آن صاحب حریر پاره

ویرا ساعتی در زیر جناح خود در آورد ابن عباس چون این خبر با او میگفتند گفت آن شخص رضوان خازن

بهشت بود و آمنه گوید بعد از آن لحظه ویرا از زیر پر خود بیرون آورد و در گوش او سخنان بسیار گفت که من آن را

در نیافتم پس میان هر دو چشم ویرا بوسید و گفت بشارت باد ترا ای محمد که علم همه پیغمبران همه بتو ارزانی داشتند

و علم و شجاعت تو از همه بیشتر شد و با تو مفاتیح نصرت همراه گردانیدند و هیبت و عظمت تو در دلهای مردم افگندند که هیچکس

ذکر تو نشنود الا که دلش لرزان و هراسان شود اگر چه ترا ندیده باشد یا حبیب الله آمنه گوید که بعد از آن شخصی را

دیدم که دهان وی نهاده بر دهانش مانند کبوتر بچه خود را چیزی میداد و بتوی چیزی دادمی در روی می نگریستم و محمد

با انگشت مبارک خود اشارت میکرد و طلب زیادت مینمود آورده اند در آن شب که حضرت تولد مینمود

بتان بهم رد

همه بر روی افتادند و ابلیس لعنة الله رنّ اربع رنات رنة حین لعن و رنة حین اهبط و رنة حین ولد النبی

و رنة حین انزل فاتحة الکتاب جمهور اهل سیر و تواریخ بر آنند که آن سرور ختنه کرده و ناف بریده متولد شد و علما گفته اند

حکمت در آنکه مختون و سر و ناف بریده بوجود آمده آنست که هیچ مخلوقی در تکمیل خلقت او مدخل نداشته باشد و دیگر آنکه عیبی با ولادت

نبود تا بنگرند گویند آن ملیفت و دیگر آنکه هیچ مرد و عورت دیرانه ننگرد انی ولدت مختونا ولم یر احد سوأتی و این حدیث

را ابن جوزی در کتاب وفا و شیخ زین الدین در اعلام ایراد نموده اند لیکن بعضی از متاخران در اسناد

این حدیث طعن کرده و گفته اند محدث را محاسبه نماید فردای قیامت بر روایت این حدیث اگر بیان ضعفش

نکند و بعضی از متاخرات اهل سیر و تواریخ آورده اند که جبرئیل علیه السلام وی را ختنه کرد وقتی که تطهیر قلب مبارکش

بجا آورد در حال صغر و قولی هست که عبد المطلب در روز هفتم از ولادت آنحضرت وی را ختنه کرد و الله

اعلم نقلست که عبد المطلب گفت من در آن شب در کعبه بودم چون نیمه شب شد دیدم که چهار دیوار خانه کعبه مایل شدند

با زمیت اصلی خود عود نمود و تکبیری عجب از آن میشنیدم ندائی میآید که الله اکبر الله اکبر رب محمد المصطفی

الان قد طهرنی ربی من انجاس الاصنام و ارجاس المشرکین و بتانی که بر اطراف خانه کعبه بودند بار دیگر

می شدند چنانکه جامه پاره پاره شود و بت بزرگ که آنرا هبل میگفتند در حجره بر روی افتاده بود و شنیدم که ندای

ندا میکرد که اکنون از آمنه محمد متولد شد و سحاب برکت و رحمت بروی فرود آمد و طشتی از فردوس و بر دائی

از قدس نازل شد تا وی را در حجال انس نهند عبد المطلب گوید چون خانه را دیدم بدان احوال و بتانرا ملاحظه نمودم

بدان احوال ندا شنیدم بدانستم که چه گویم چشم خویش را می مالیدم و با خویش میگفتم آیا در خوابم بعد از آن گفتم

نی بیدارم برخاستم و متوجه خانه آمنه شدم چون بدر خانه وی رسیدم دانستم که انواع انوار در آنجا طلوع میکند

یافتم در خانه کوفتم آمنه جواب داد باواز ضعیف گفتم وای بر نفس تو زود در را بگشای والا زهره

بمقام ابراهیم علیه الصلوة والسلام و نزد مقام بسجود رفت بعد از آن بتی

وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم ولد مسرورا مختونا

[illegible]

من مشتاق خواهد گشت آمنه شتاب در را بگشود اول چشم من بر موضع نور محمدی از روی آمنه افتاد اثر آن نور

را در روی او ندیدم مطابق گشتم گفتم واغوثاه ای آمنه نور را چه شد گفت وضع حمل نمودم پسری

گفتم وی را بیار تا ببینم گفت هنوز نمی‌توانی دید وی را گفتم چرا نمی‌توانم دید آمنه جواب داد که اثر آن که او متولد

شد شخصی آمد نزد من که تیغ وی بر مثال نکل چرما بود و گفت این طفل را از خانه بیرون میار هیچ احدی را

و با آمنه گفتم بیرون آری پسر را تا وی را ببینم و الا ترا با خود را هلاک میکنم

از فرزندان آدم تماشای نا ... روز بر وی بگذرد عبدالمطلب گفت شمشیر کشیدم آمنه چون حال بدید گفت

پسر در فلان خانه است بر دار او را ببین قصد کردم که بآن خانه در آیم از اندرون خانه دیدم که شخصی

ظاهر شد بس با عظمت و مهیب که مثل وی هرگز ندیده بودم شمشیر برهنه بر دست من حمله کرد و گفت فعلا تک دا ایک

بکجا می‌روی گفتم بآن خانه در می‌آیم تا پسر خود را ببینم گفت به پی خود باز گرد که هیچکس از بنی آدم را راه

دیدن وی نیست تا ملایکه تمام زیارت کنند وی را از زیارت عبدالمطلب گوید لرزه بر من طاری شد و شمشیر از دستم بیفتاد

بیرون آمدم تا ذبیحی را خبر دادم که دانم هر چند خواستم که بآن متکلم شوم و آن حوادث را تقریر کنم نتوانستم

روایتی است که عبدالمطلب چون آنسرور را دید بسیار خوشوقت شد و او را برداشت و بخانه کعبه برد

به نیاد حق تعالی سپرده محمد نام کرد و گویند در خانه کعبه بایستاد و شکر بر درگاه حق تقدیم رسانید و این شعر

گفت شعر الحمد لله الذی اعطانی :: هذا الغلام الطیب الاردان :: قد ساد فی المهد علی الغلمان ::

اعیذه بالبیت ذی الارکان :: حتی اراه البالغ البنیان :: اعیذه من شر ذی شنآن :: من حاسد مضطرب

العنان :: آنگاه عبدالمطلب آنسرور را به نزد آمنه باز آورد و در باب محافظت وی با آمنه وصیت نمود

و گفت این فرزند را شانی است و اعی شان که ... روایت از حسان ابن ثابت رضی الله عنه

که گفت من هفت ساله بودم در مدینه که یکی از جهودان بر بلندی بر آمد و بآواز بلند میگفت که طلع اللیله

نجم احمد ...

نجم احمد نبی طالع شد امشب بشارت داد احمد دوی امشب بوجود آمد حسان گوید چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم بمدینه نزول

نمود من امشب را یاد داشتم بخود حساب کردم پیغمبر صلی الله علیه و سلم هم در ان شب که آن یهودی گفته بود متولد

شده بود و ذکر در بیان بعضی از خوارق نمایان که در شب ولادت آنحضرت واقع شده در روضة الاحباب آورده است

نزد بن البسیر روایت کند که جماعتی از قریش را بتی بود در بتخانه که هر سال یکروز نزد آن بت گرد می آمدند و آن روز

را روز عید خود میدانستند و در آنجا شتران میکشتند و دعوت میکردند و شراب خمر میخوردند و پیش وی معتکف گشته

می بودند اتفاقاً شبی از شبهای عید ایشان نزد ان بت رفتند دیدند که از محل خود بر روی افتاده اجلال انسان برا

ان بت شکل آمده بر گرفتند و او را باز جای خود نهادند بعد از لحظه باز سرنگون شد بعینه چند نوبت باز بتکرار کردند .

بسیار غمگین و ملول گشتند و بت را گرفتند و بر جای خود محکم ساختند شنیدند که از جوف بت گوینده میگفت خورد وری

لمولود اضاءت بنوره :. جمیع فجاج الارض بالشرق والغرب :. وخرت الاوثان طرا وارعدت :. قلوب ملوک

الارض جمعا من الرعب :. و آن واقعه در شب ولادت آنحضرت بوده و در کتاب الاعلام للشیخ الزنید (؟) رحمت الله علیه

و کان من اعظم الحوادث عند مولوده صلی الله علیه و سلم انشقاق ایوان کسری ثم تعاده کذلک الی زماننا فی سنة

اربعین و تسعمائة ثم الله اعلم الی ای مدت بیهقی آورده اند که در شب ولادت آنحضرت دریاچه ساوه در

زمین فرو رفت و در خانه که آتش او را می ساوه میکردند روان شد و بعضی از آن هزار سال منقطع نشده

و روان نگشته بود و ایوان کسری در اضطراب و لرزه آمده و چهارده کنگره از ان بیفتاد و کسری بجهت

ان حال بسیار ترسید و خایف شد و شگون بد گرفت برای خود و لیکن اظهار تجلد و دلیری مینمود و چند وقت ترس

و دغدغه خاطر خویش را از مردم اخفا میکرد و الکار در رای او بر ان قرار گرفت که ان حرکت را از وزرا و امرا

ملوک خود پنهان ندارد و لبس تاج را بر سر نهاده بر سریر خویش بنشست و خواص را جمع کرد چون همه گرد آمدند

بار سوم [illegible] ۱۵۰ [illegible] ۱۵۱۵ [illegible]

(۴۲)

مکتوبها از جانب فارس رسید که در فلان شب آتشکده فارسیان هم در همین شب از آن هزار سال نمرده بود
این صورت هم در شب سقوط کنگرهای ایوان او بود پس این واقعه عظیمه عنان کسری و موبدان پیشه
قاضی القضات شهر وی گفت که من هم آن شب در خواب دیدم که شتران تند سرکش اسبان عربی را میکشیدند
تا از دجله اندر گذرند و در بلاد منتشر گشتند کسری چون از موبدان این واقعه را شنیده بود با وی گفت
یا موبدان چه تواند بود این و حال آنکه قاضی شهر وی رئیس الشان بود با وی گفت در علم گفت حادثه خواهد بود
که در ناحیه عرب واقع شود کسری به نعمان بن المنذر نوشت که مردی را نزد ما بفرست که دانا بود بخبری که ما از وی
سوال کنیم نعمان بن منذر عبد المسیح بن عمر غسانی و گویند عبد المسیح بن حیان بن ثعلبه را نزد وی فرستاد کسری
از وی سوال کرد که از تو خبری میپرسم توانی که جواب آن گوئی عبد المسیح ~~باز راند و گفت~~ گفت اگر دانم بگویم والا
کسی که جواب آن داند بگو که کیست کسری انحالات گذشته را بعبد المسیح باز راند و گفت خود این امور دلالت
بر حادثه میکند میخواهم بدانم که آن حادثه چه خواهد بود وی گفت عالم بجواب این سوال خالیست که در شام منزل
دارد و نام وی سطیح است گویند که سطیح کاهنی بود از بنی ذئب که مفاصل نبود و بر او حدونث بر قیام و قعود ابدا نداشت
الا در خشم که در غضب شدی برپا دگشتی بنشستی و در اعضای وی هیچ استخوان نبود مگر استخوان جمجمه و سرها و دست
و اصابع وی گویا سطحی بود از گوشت چون میخواستند که وی را بجائی برند می پیچیدند او را چنانکه جامه را می پیچند
میبردند و گویند روی او در سینه او بود و وی را سر و گردن نبود و اهل تاریخ گویند که وی ساکن جابیه بود
در ایام شبت عرم بوجود آمده و بارگاه از دار ماکعبه بیرون رفت در آن ایام که انجماعت از آنجا متفرق شدند
تا زمان ولادت پیغمبر صلعم برسید چنانکه عمر وی از ششصد سال با گذشت و الله اعلم و گویند چون خواستند که وی کتاب
کنار در اخبار غیب گوید او را ابتحا نیند همچنانکه مشک دوغ را جنبانند نفس بر وی افتاد و از مغیبات خبر دادی

و ابو ذئب بن منبه منقولست که از سطیح پرسیدند که علم کهانت تو از کجا حاصل شد گفت حاجیست انکه من استماع
اخبار اسمان کرده در ان زمان که حضرت حق سبحانه وتعالی با موسی علیه الصلوة والسلام در کوه طور تکلم میفرمود و از
خبر با من میگوید و من با مردم میگویم القصه کسری عبد المسیح کاتب سطیح روان شد چون بشهر رسانید و از وی هیچ جواب نشنید
بیتی چند بگفت که مشتمل بود بر حال عبد المسیح و انکه دبیر الکسری به نزد سطیح فرستاده تا جواب مشکلات او گوید والبعض
ابیات التسبب شعر اصم ام یسمع غطریف الیمن ** ام فاز فازلم به شناء والعنن ** یا فاصل الخطة اعیت من ومن ** وکان
الکرسیه همن وده الرحمن ** اتاک شیخ الحی من ال سنن ** وامه من ال ذئب بن حجن ** رسول قیل العجم کسری یا ذو سنن
لا یرهب الرعد ولا یرهب الزمن ** یعنی پاک است و بامی شود هر که مشرهمن یا خود مرده است و موت هرکس
طاری و عارض شد ای فاصل و حاکم امری عظیم کلان متحیر کرده است جماعتی را یعنی کسری را و موبد ان و وزرا ویرا
ای هر سعادتی کاشف غطا دو کاربت دانند و از روی کسی که شکسته خاطر بود از جهت بسیاری خوان و غم که بدو رسید
باشد امده است نزد تو شیخ قبیله که از ال سنن است و مادر او از ال ذئب بن حجن است یعنی فرستاده
زن باده و رسول پادشاه عجم است یعنی کسری نطیع کرده راهی دور و دراز و نترسیده است از رعد و افات
زمانه که در راه واقع میشود سطیح چون این ابیات بشنید سر بر داشت و گفت عبد المسیح جاء الی سطیح
علی جمل طلیح وقد اوفی علی الضریح لبعث ملک بنی ساسان لارتجاس الایوان وخمود النیران ورؤیا
الموبد ان رای ابلا صعابا تقود خیلا عرابا قد قطعت دجلته و انتشرت فی بلاد فارس یا عبد المسیح
اذا ظهرت التلاوت وبعث صاحب الهراوت و فاض وادی السماوة و غاضت بحیرة ساوه
و خمدت نیران فارس لم یکن لاهل الفرس توانا و لا الشام لسطیح تقانا یملک منهم ملوک وملکات علی عدد
الشرفات ثم یکون هنات وهنات وکل ما هو ات ات ثم اضطجع ومات یعنی عبد المسیح امده است

آمده است بجانب سطیح بر شتری و وامانده از رفتار و به تحقیق سطیح بر شرف است که در خبر آید فرستاده است ترا ملک
بنی ساسان یعنی نوشیروان از برای اضطراب و تزلزل ایوان و افتادن کنگرهای آن و فرو نشستن آتشکده
فارسیان و خواب موبدان که دیده است که شتران گشن اسبان عربی را میکشیدند تا از دجله گذشتند و در بلاد
فارس منتشر شدند ای عبد المسیح وقتی پیدا شود تلاوت یعنی قران خواندن و ظاهر گردد صاحب عصی یعنی
محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و روان شود خداوندان و ظاهر گردد و صاحب عصی خانه ساوه خشک شود
دریاچه ساوه و سمیرد آتشکده فارس با اهل بمقام فرس پادشاه نماند و شام مقام سطیح نباشد یعنی حکومت
فارس از زمین منقطع شود و سطیح رخت حیات از سراچه دنیا بدر برد و علم کهانت وی در زمین
شام نماند از فارسیان بعدد کنگرهای که افتاده چهارده کس حکومت کنند از زنان و مردان
ایشان بعد از آن شد آید و امور عظام پدید آید و هرچه آمدنی بود بیاید سطیح این کلام تمام کرد و بمرد
و عبد المسیح باز گشت و نزد کسری آمد آنچه شنیده بود عرضه داشت کسری گفت تا زمانی که از چهارده
کس از ملوک حکومت کنند مدتی مدید میباید و از تقدیر خبر نداشت گویند ده کس از ملوک ایشان در عرصه
چهار سال بر رفتند از دنیا و چهار دیگر مدت حکومت ایشان تا زمان خلافت عمر خطاب رضی الله عنه
بر داشت حق تعالی بدست سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه مملکت یزدجرد را که آخر ملوک ملوک فارس
بود فتح نمود و وی از لشکر اسلام گریخت و بعد از آن چند نوبت لشکر جمع کرد و با مسلمانان محاربه مینمود
تا از حرب عاجز شد گریخت و بجانب خراسان رفت و ویرا در خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه
آسیابانی در مرو بکشت در سال سی و یکم از هجرت صلعم والله اعلم محققان فن سیر علیه در تاریخ آورده اند
که چون سطیح وفات یافت علم کهانت بر افتاد و در این سخن منظور است با آنکه معهود اصل از وجود کاهنان

عرافان در عرب

عرافان آن بود که اخبار را از بعثت آنحضرت نماید و آنچه در اخبار وارد شده که لا کهانة بعد النبوة (در عرب)

گویند همین سبب و دنا از کاهن (مردم) در حدیث من اتی کاهنا او عرافا فصدقه فقد کفر بما انزل علی محمد مدعی کهانت

بود بعد از نبوت آنکه بکیفیت کهانت معروف بود زیرا که کاهن حقیقی راست گو بوده مانند سطیح و شق و سواد

بن قارب و غیرهم و تصدیق صادق کنونها را جمع علم را خدا ایمانی بعد از ظهور نبوت محمد مصطفی صلعم از میان (شد)

خلق بر داشت بدلیل حدیث اول هر که بعد از آن دعوی کهانت کند هم کاذب و هم مکذب بخبر صلعم و معدن

انجنین مدعی هر آینه کاذب بود والله اعلم ذکر در جامع وقایع سال یازدهم از هجرت و قصه مرض و وفات

آنحضرت و ما یتعلق بها در روضة الاحباب می آرند ارباب سیر رحمهم الله آورده اند که چون رسول صلعم از حجة

الوداع مراجعت نمود در ایل شد غیر از مرض موت و خبر خستگی آنحضرت باطراف و جوانب عالم رفت

دعوی نبوت — بعضی از مردم را دعوی نبوت پیدا شد مثل مسیلمه کذاب ثمامة بن کبیر بن حبیب بن حارث از بنی حنیفه و طلیحه بن

خویلد بن اسد و اسود بن کعب عیسی و زنی که نام وی سجاح بنت الحارث بن سوید تمیمیه بود آغاز کرد

لشکر اسلام جسته و کشته شدند تفصیل قصه ایشان طویل است بنابراین ذکر آن کرده نشد چنین آورده اند که در آخر عمر

پیغمبر را صلعم معلوم گشت که او را از این عالم در این سال انتقال بجوار حضرت ذو الجلال واقع خواهد شد لاجرم

در حجة الوداع اشاره بآن همین نمود و بصحت رسید که در ایام منی در حجة الوداع سوره کریمه اذا جاء نصر الله

والآخرة — والفتح نازل شد حضرت با جبرائیل گفت گویا مرا خبر دار میگرداند که از این عالم میباید رفت جبرائیل گفت وللآخرة

خیر لک من الاولی و در روایتی آنکه چون این سوره نازل شد آنسرور در کار آخرت جد و اجتهاد بیشتر از

پیشتر التزام مینمود و گویند چون این سوره نازل شد حضرت بسیار میگفت سبحانک اللهم و بحمدک اللهم اغفرلی

انک انت التواب الرحیم گفتند یا رسول الله چون سبب این کلمات را بسیار میگوئی فرمود بمن آمده و آگاه

باشید که مرا العالم بقا خواهند بند و درگریه شد گفتند یا رسول الله از موت میگوئی و تحقیق که ام زنده است

هول
خداوند تعالی گذشته و آینده تراز مود فاین هول المطلع واین ضیق القبر و ظلمة اللحد و این القیمة الا

و از ابن عباس مرویست که گفت سوره شد اذا جاء نصر الله و الفتح داعی شب مر رسول را از حضرت

حق تعالی و داعی شب مراد مرا از دنیا و از عبد الله ابن مسعود مرویست که گفت حبیب ما و پیغمبر ما بعثی محمد مصطفی

صلی الله علیه وسلم سه بیگاه پیش از آنکه وفات کند ما را از موت خویش خبردار گردانید یعنی خواص اصحاب

را بخانه ام المومنین عایشه طلبید چون نظر مبارکش بر ما افتاد در گریه شد و همانا آن گریه از غایت رحم

و شفقت الحضرت بر البنان و از تصور فراق انجاعت بود آری منوی وداع یار و دیار م چون بلند رد

بحیال سوز و فنا زنم از آب دیده مالامال میان آتش بوزنده ممکن است آرام دلی در آتش هجران

زار و جه محال انگاه فرمود مرحبا لکم و حیاکم الله بالسلام و جمعکم الله و حفظکم الله جبرکم الله نصرکم الله رفعکم الله رحمکم

الله وفقکم الله قبلکم الله هداکم الله اواکم الله و قاکم الله سلمکم الله و صیت میکنم شما را بتقوی و بترس از خداوند رزقکم الله

تعالی و شما را بخدای سپارم و حق تعالی را بر شما خلیفه خود میگردانم و میترسانم شما را از عتاب خداوند

تعالی بدرستیکه من نذیر مبین ام شما را باید که علو و عتو و تکبر بر خداوند تعالی در میان بلاد و عباد وی

فسادا
نکنید چه حق تعالی مراد شما را فرموده تلک الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا

و العاقبة للمتقین و فرموده الیس فی جهنم مثوی للمتکبرین گفتیم یا رسول الله اجل تو کی خواهد بود فرمود نکام

فراق نزدیک رسیده و زمان بازگشتن است بخدا و سدرة المنتهی و جنت الماوی و رفیق اعلی گفتیم یا رسول الله

در چه جامه ترا دفن کنند فرمود درین جامه ها که پوشیده ام اگر اهل سول خواهید یا جامهای مصری یا حله یمنی

یا جامهای سفید گفتیم یا رسول الله که بر تو نماز گذارد و در گریه افتادیم حضرت نیز بگریست انگاه فرمود رحم کنید

و جزع منمایید

بپوشید
جزع منمائید و رحمت خدا بر شما باد و گناهان شما بیامرزد و جزای خیر باد و شما را از قبل پیغمبر شما علیهم چون مرا
ولکفن بپیچید و بر کنار قبر من نمائید و ازین خانه بعد از ان بیرون روید و زمانی مرا تنها بگذارید اول
کسی که بر من نماز خواهد کرد دوست من جبرئیل خواهد بود و پس میکائیل پس اسرافیل پس عزرائیل با گروهی انبوه از
ملائکه و در روایتی آنکه فرمود اول من یصلی علی ربی یعنی اول کسی که رحمت نازل گرداند بر من در آن ساعت
پروردگار من باشد پس جبرئیل نماز گذارد بآن ترتیب که مذکور شد بعد از ان فوج فوج درآیند و نماز بر من
گذارند باید که ابتدای نماز من مردان اهل بیت من کنند بعد از ان زنان ایشان انگاه سایر اصحاب
و سلام مرا بجماعت از یاران من که غائب اند از من برسانید و هر کس که پیروی دین من کند و متابعت
سنت من نماید تا قیامت روز سلام از من برسانید ﷺ روز نیکو ز نو سلام ما بار را :. ان روز تلک غلام ما
ما را از تو تکلم توقع بر سبدان :. اندیشه تو تمام با ما را :. گفتم یا رسول الله در قبر که درآرد فرمود اهل بیت
من با جمعی کثیر از ملائکه که ایشان شما را بینند و شما ایشان را نه بینید و در آخر ماه صفر سال مذکور رنجور شدی
بانکه برای اهل گورستان بقیع چه قدر استغفار نماید از عائشه صدیقه رضی الله عنها مرویست که گفت
رسول صلی الله علیه و سلم شبی از جامه خواب برخاست و جامه خود بپوشید و بیرون رفت بریره را گفتم که عقب
آن برود و به بیند که کجا میرود برفت و پس از انکه حضرت باز آید بیامد و گفت آنسرور بگورستان بقیع در آمد
صحیح و در ناحیه مدینه انجا بایستاد و انگاه بگشت و اینک بخانه می آید چون آمد هیچ با وی نگفتم تا صبح شد گفتم یا رسول الله
شب بکجا رفته بودی فرمود مرا با اهل مقبره بقیع فرستاده بودند تا جهت ایشان طلب آمرزش کنم باز در
احد رفت و برای شهدای احد دعای خیر تقدیم رسانید و از انجا بازگشت و آنحضرت را صداعی طاری گشته
و سر خود بعصابه بسته بود و از عقبه بن عامر مرویست که گفت رسول الله صلعم بر شهدای احد بعد از هشت

سال نزار واقعه احد نماز گذارد یعنی مرثیه البان را دعا و خیر کرد گویا مودع احیا شد و اموات بعد از آن

بر منبر بر آمد و فرمود انی بین ایدیکم فاتاً علیکم و انا علیکم شهید و ان موعدکم الحوض و انی لانظر الیه

و انا فی مقامی هذا و انی لست اخشی علیکم ان تشرکوا ولکن اخشی علیکم الدنیا ان تنافسوا فیها عائشه صدیقه

رضی الله عنها روایت میکند که ابتداء مرض آنحضرت در خانه میمونه بود و در روز نوبت او از آنجا سجانه

من آمد و مرا نیز صداع طاری گشته بود گفتم وا راسا فرمود چه ضرر بود ترا که پیش از من از دنیا بروی

و من تجهیز و تکفین تو نمایم و بر تو نماز گذارم عائشه گوید از روی غیرت گفتم که تو اینچنین میخواهی و گمان من

آنست که در آن روز که از دفن من فارغ شوی با زنی دیگر در خانه من عروسی کنی حضرت پیغمبر تبسم کرد و فرمود

بل انا وا راساه یعنی درد سر تو ای عائشه به میشود ولیکن درد سر من دردیست که خلاص از آن مشکلست

آنگاه بخانه میمونه باز گشت و مرض اشتداد دریافت پس زوجات مطهرات وی در آنجا جمع شدند میفرمود

این انا غداً یعنی فردا من کجا خواهم بود و این سخن را مکرر میگفت و مقصود وی آن بود که در ایام مرض خانه عائشه

باشد امهات مومنین اینمعنی را فهم کرده بآن راضی شدند که در آن ایام در خانه عائشه بود و در همه اجازه دادند

و بخدمت حضرت قیام نمایند و در روایتی آنکه حضرت صریح با زنان خود میگفت نمیتوانم که با وجود مرض بخانه شما

دوران کنم و رعایت قسم بجا آرم خواهید مرا دستوری دهید تا در خانه عائشه باشم و مرا در آنجا بیمار داری

کنید و در روایتی آنکه فاطمه زهرا رضی الله عنها التحیة و از جوانب با امهات مومنین گفت که پیغمبر صلعم شاق خواهد که التحیة

تردد کند بخانهای هر یک از شما ایشان بخانه عائشه رضی الله عنها راضی گشتند پس از خانه میمونه بیرون آمد

دستی بر دوش عباس و بروایتی بر دوش فضل بن عباس و دستی دیگر بر دوش علی رضی الله عنه و پایهای مبارک

در زمین میکشید تا بخانه عائشه آمد و گویند که ابوبکر صدیق رضی الله عنه به نزد رسول صلعم آمد و گفت

یا رسول الله

یا رسول الله میخواهم که در ایام خستگی بیمارداری تو بجا آرم و شرایط خدمت تو تقدیم رسانم فرمود ای
ابوبکر اگر من درین مرض بیمارداری و معالجهٔ خود را بغیر دختران و زنان خویش فرمایم بمعصیت ایشان مصیبت
عظیم گردد بتحقیق که اجر تو بر خداوند تعالی است یعنی تو همچو این بیت جز که کردهٔ مزد خواهی یافت لیکن در خانه
عائشه بستر مرض در غایت شدت و صعوبت بر او میگذشت از عائشه صدیقه مرویست که گفت رسول صلعم
در مرض موت بسیار اضطراب مینمود و در فراش خویش منقلب میشد گفتم یا رسول الله اگر مثل این حالات از یک
کدام ما در وجود آید پر اینه بر وی غضب نمائی فرمود ای عائشه مرض من بغایت صعب است و هر رنجیکه
خدا تعالی بلا بر مومنان و صالحان بسیار صعب و شدید میفرستد و هیچ مومن نباشد که بر وی بلای رسد حتی
خاری که در پای وی درد را الا آنکه حق تعالی بآن سبب درجه بر آن وی بلند گرداند و از وی خطیه
کم کند و در روایتی از عائشه آنکه گفت ندیدم من هیچ احدی را که مرض بر وی صعب تر بودی از پیغمبر
صلعم مروی است از عبد الله بن مسعود رضی الله تعالی عنه که گفته در آمدم نزد رسول صلعم تب داشت
دست بر وی نهادم چنان گرم بود که دستم تحمل الحرارت نکرد گفتم یا رسول الله تب گرم داری فرمود
آری تب من چندانست که دو مرد از شما را تب کند گفتم پس مر او را اجر با آن فرمود آری سوگند بآن که نفس من بید
قدرت اوست که احدی بر روی زمین نبود که ابتدای از مرض و غیر آن بد در رسد الا زیرکه گناهان وی
خدا تعالی بریزاند از وی چنانکه برگ از درختان ما دیده کو بیند در آمدم بر رسول خدا صلعم در مرض موت
و تب در غایت حرارت داشت گفتم یا رسول الله هرگز هیچکس مثل این تب که بر تست ندیده ام فرمود برای
آن چنین سخت که اجر ما مضاعف است ای ام بشر مردم در باب مرض من چه میگویند گفتم میگویند که رسول را
ذات الجنب است فرمود سزاوار لطف و کرم خداوند تعالی نیست که این مرض را بر پیغمبر خویش مسلط کند از جنس

[illegible]

از همراهان مشتاقان است و استغفار از مرض استیلا یافت و لیکن این مرض اثر آن گوشت زهرآلوده است که با خیبر نوبه
و شناختن در خیبر خوردیم و هر چند وقت آن مرض تازه میشد و در این وقت انقطاع رگ جان است و گویا حکمت
در آن این بوده که پیغمبر را صلعم از مرتبه شهادت نصیبی باشد عایشه رضی الله عنها گفت پیغمبر صلعم بیمار از آن تعویذ کردی با این
کلمات که اذهب الباس رب الناس اشف انت الشافی لا شفاء الا شفاؤک شفاء لا یغادر سقما و روایتی آنکه چون مریض
شدی تعویذ کردی ما بر نفس شریف خود را باین کلمات و دست مبارک خویش بر بدن اطهر مالیدی چون مریض شد
مرض موت و ثقیل گشت من آن دعا خواندم و خواستم که دست او را بر بدنش مالم دست خود را بکشید از من
و گفت رب اغفر لی والحقنی بالرفیق الاعلی و روایتی آنکه فرمود اللهم مقام رب و بالرفیق الاعلی جنة الخلد روایتی
آنکه مرا این تعویذ پیش از این نفع میرسانید اکنون اینها هیچ سودی نمیدهد و تعجب میکنید از عایشه که گفت در ایام
صحت از پیغمبر صلعم شنیده بودم که هیچ پیغمبر از دنیا نمرود الا آنکه قبل از آن مخیر کرده اند او را میان دنیا و آخرت
چون مریض شد مرض موت سر او گرفت و برادری گفت و مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء
والصالحین و حسن اولئک رفیقا اللهم [illegible] مع الرفیق الاعلی و بروایتی مع الرفیق الاعلی الاسعد مع جبرائیل
میکائیل و اسرافیل دانستم که وی را مخیر کرده اند و وی آن عالم را اختیار کرد و هر مرض که پیغمبر صلعم در ایام
مرضها خود از خدا تعالی عافیت و شفا خواستی مگر در مرض موت که دعاء شفا نکردی و گفتی ای نفس
چه بود دست مرا که پناه میبری ملجا و ملاذی میجوئی و جبرئیل علیه السلام در آن مرض موت آمد و گفت یا محمد
هر گاه که [illegible] دست [illegible] اگر میخواهی شفا دهم و از این مرض خلاص
گردانم و اگر خواهی تو را بمیرانم و بیامرزم حضرت در جواب گفت ای جبرائیل من امر خود را به پروردگار خود
واگذاشته ام هرچه خواهد با من کند و اختلاف است میان ارباب سیر که مدت مرض آن سرور چند روز بوده

اکثر برآنند

اکثر بر آنند که پیغمبر ده روز و قولی انکه چهارده روز و به نزد بعضی دوازده روز و طائفه بر آنند که ده روز
بود و دران ایام رعایا مستحق گشته بلکه انکه بصحت رسیده که رسول خدا صلعم دران خستگی فاطمه را بخواند چون آمد
فرمود مرحبا یا بنتی و او را بر دست راست خود نشاند و با او سخنی سخنی بر سبیل بشاره فرمود فاطمه گریان شد
باز یافته بهمان طرف به سخنی فرمود این نوبت خندان گشت عایشه گوید با فاطمه گفتم ندیدم من هیچ روزی را
نزدیکتر بگریه مثل امروز از وی استفسار کردم که چه میگفت گفت سر رسول را افشا نکنم و آن سخن را با کس
نگفت تا انکه پیغمبر صلعم از دنیا نقل کرد بعد از ان از وی پرسیدم که آن سخن چه بود گفت جبرائیل با من هر سال یک نوبت
درس قران میخواند و امسال دو نوبت خواند و گمان نمی برم الا انکه اجل من نزدیک رسیده و مرا خبر داده
که اول کسی که از اهل البیت نسبت بمن ملحق شوند تو باشی بس بگریستم و در بار دوم گفت راضی نیستی که سیده
زنان اهل جنت باشی یا زنان از زنان مسلمانان که ذریت او اعظم باشند یا از ذریت تو باید که هر تو از باقی زنان کم خود
و دران سخن اشارتی بود فاطمه را بانکه در مفارقت انسرور باید که گریه و جزع ننماید و صبر کند چه میدانست که
شکیبائی از ملاقات و مصاحبت وی بر فاطمه دشوار خواهد بود و بنبوت پیوسته از ابو سعید خدری رضی الله
عنه که گفت در ایام مرض پیغمبر صلعم از حجره عایشه بیرون آمد بر منبر رفت و خطبه خواند و نصیحت مردم کرد و در اثناء
آن فرمود بدرستیکه خداوند تعالی مخیر کرده است بنده را میان دنیا و میان آنچه نزد او بود یعنی از ثواب و نعیم و
تعالی پس اختیار کرد آن بنده آنچه نزد خدا تعالی بود ابو بکر صدیق بگریست ما متعجب گشتیم از گریه او که چرا گریه آن
صورت باید گریست و حال انکه وحی و دانا ترین ما بود و دانسته که مراد از آن بنده پیغمبر است انسرور بیرون
پیغمبر صلعم فرمود ان من امن الناس علی فی نفسه و ماله ابو بکر بن ابی قحافه یعنی بدرستیکه از جمله مردمان که مسامحه کردند
نفس و مال خود در رضای ما بیشتر نمودند ابو بکر است ابو قحافه است انگاه فرمود این گروه مردمان بدرستیکه بیرون

[illegible]

بیرون رفتن من از میان شما نزدیک رسید هر کس که وی را از دست من آزاری رسیده باشد باید که بر خیزد و مرا انتقام کند و اگر مالی از وی
بر ذمه من مانده باشد باید که حق خود طلب نماید و هیچ کس از شما نگوید که می‌ترسم اگر قصاص طلبم رسول الله با من عداوت کند بدانید و آگاه
باشید که عداوت از طبیعت من نیست و من از آن دورم و دوست‌ترین شما بر من کیست که اگر حقی بر من داشته باشد
استیفای حق خود از من نماید یا مرا حلال کند از منبر فرود آمد و نماز پیشین گذارد و باز بر منبر رفت و آن مقاله را
اعاده نمود مردی برخاست گفت یا رسول الله مرا نزد تو سه درهم است فرمود تا تکذیب نمیکنم هیچ قایل
را و سوگند نمیدهم و لیکن نمیدانم این سه درهم بر من از چه جهت است گفتم یا رسول الله روزی مسکینی بر تو گذشت
مرا فرمودی تا سه درهم بوی دادم فرمود ای فضل بوی سه درهم ده آنگاه گفت ایها الناس هر کسی را که بر وی حقی بود
باید که امروز ادا کند و از گردن خود ادا کند و نگوید از فضیحت میترسم بدانید و آگاه باشید که فضیحت دنیا آسانتر
از فضیحت آخرت پس مردی برخاست و گفت سه درهم از مال غنیمت خیانت کرده بودم فرمود ای
فضل از وی از ایشان بگیر و بیست در مدت مرض آخر سه روز بیرون نتوانست آمد و در روایتی آنکه
هفده روز بجماعت حاضر نتوانست شد وقت نماز خفتن بود که بلال بر در حجره رسول الله آمد و گفت الصلوة
یا رسول الله حضرت صلعم بسیار ثقیل بود نتوانست که بیرون آید فرمود بگو بعد تا ابوبکر با مردم نماز گذارد عایشه
گفت ابوبکر مردی رقیق القلب کثیر الحزن است چون در مقام تو بایستد و بنیاد زاری کند گریه بر وی
غلبه خواهد کرد و نتواند که نماز گذارد چه شود اگر عمر را بگوئی که نماز گذارد عایشه گفت مقصود من برین سخن
آن بود که در دلم میآید که مردم دوست نخواهند داشت کسی را که قایم مقام پیغمبر صلعم شود در نماز و با
او در شام خواهند کرد بگو آنچه امر از وی بگردد والقصه شخصی نزد بلال آمد و گفت حکم نبوی چنین شرف نفاذ یافته
که ابوبکر امامت قوم بجا آرد بلال گریان بازگشت و دست بر سر نهاد و گفت واغوثاه وانقطاع رجاه و انکسار

ظن ابوبکر

و در گور دیدن من شب ... نمود هر خیانت کرده بود و گفت یا رسول الله ... ××

ظاهر شده چه بودی که مادر مرا نزادی و چون بزاد چه بودی که بیش از این مرده بودمی این حال را بر پیغمبر صلعم مشاهده نکردی
آنگاه بلال نزد ابوبکر آمد و گفت رسول الله صلعم ترا امر فرموده که با مردم نماز گذاری ابوبکر برخاست و چون نظرش
بر محراب افتاد و آن مکان از رسول صلعم خالی دید خود را نتوانست که نگاه دارد آنگاه افتاد و بیهوشی غلبه کرد بجنابه
که چندان بگریست که بیهوش افتاد و فغان و ناله از یاران برخاست حضرت از فاطمه پرسید که این چه فریاد است
گفت یا رسول الله یاران تو اند که از غم مفارقت تو میگریند و می نالند علی و عباس را بخواند و تکیه بر ایشان انداخته
از خانه بیرون رفت و نماز گذارد و بعد از آن گفت ای گروه مسلمانان شما را در حفظ و پناه خدا و به تحقیق والله
تعالی خلیفه الست بر شما باید که ملازمت تقوی و ترس از خدا بکنید و فرمان برداری وی بجا آرید بدرستیکه من از
دنیا مفارقت خواهم کرد دیگر از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت کنند که در ایام مرض پیغمبر صلعم روزی امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه بیرون آمد مردم گفتند ای ابوالحسن رسول امروز چونست فرمود بحمدالله امروز نیکو است و افاقه
ویرا حاصل شده عباس دست او را گرفت و الله لقد خفیه بازی گفت بعد از سه روز دیگر از دنیا انتقال میکند و تو مامور دیگری
خواهی شد و من علامتی در روی فرزندان عبدالمطلب میدانم که در حین موت ظاهر شود و آن علامت
امروز در روی آن سرور مشاهده میکنیم بیا تا نزد وی برویم و بپرسیم که امر خلافت بعد از وی از آن کیست
اگر از آن ماست بدانیم و اگر از غیر ماست معلوم کنیم که کیست و از وی التماس نمائیم تا برای ما او وصیت فرماید
علی در جواب گفت بخدا سوگند که اگر سوال کنیم از وی خلافت را و ما را از آن منع کند مردم بعد از وی
بما نخواهند داد والله که من از رسول صلعم این سوال نکنم و در دنیا ظلم ... روایتست آنکه پیش از وفات به پنج روز
فرمود بدانید و آگاه باشید که پیش از شما جماعتی بودند که قبور انبیا و صلحا خویش را مساجد می ساختند شما را
می باید که چنان نکنید دیگر بصحت رسیده که برای آنسرور در دنیا سی چند زر سرخ از جا نهی آورده بودند همه را

بر فقرا اهل قسمت فرموده الا آنکس را بهشت باشد دینار که عایشه سپرده بعد از آن دیگر بار در مرض اغمای حاصل شد
و سر مبارک بر سینه عایشه نهاده بود چون بهوش باز آمد فرمود ای عایشه آن دینارها را چه کردی گفت بعیش مصیبت نکرد
بر فقرا انفاق کن و همچنین شد چون بهوش باز آمد فرمود انفاق کردی یا نه گفت نی یا رسول الله و بجا آید تا
که تا آخر وه انفاق آن بسبب آن واقع شده بود که عایشه در بیمار داری و خدمت آن سرور مشغول بود فرمود
تا آنها را بیاوردم حضرت آن دینارها را بر کف دست مبارک نهاد و شمرد آنگاه فرمود چه گمان بود که محمد را به پروردگار
خود اگر بخدا رسد و آن دینارها نزد وی باشد پس آنها را به پیش علی بن ابی طالب فرستاد تا بر فقرا قسمت کند فرمود
این زمان استراحت یافتم دیگر آنکه روایت که بعضی از وفات آنحضرت یک روز جبرائیل آمد و گفت پروردگار تو ترا سلام
میرساند و مرا پیش تو فرستاد از جهت اکرام و افضال خاص تو و چیزی از تو می پرسد که خود را چگونه مییابی فرمود
امین الله خود را مکروب و مغموم و دردناک مییابم روز دویم آمد و هم روز بدستور اول روز هر سخن نمود و ما
جواب شنید و در روز سیوم ملک الموت و ملکی دیگر اسمٰعیل نام که بر هفتاد هزار ملک حاکمست همراه بود بعد از
پرسش جبرئیل گفت این ملک الموت است بر در ایستاده و از تو رخصت می طلبد و هرگز از هیچ آدمی قبل از این اذن نطلبیده و بعد از این
با دون گفت در آمد و سلام کرد پس گفت یا محمد حق تعالی مرا پیش تو فرستاده و امر فرموده که فرمان تو بجا آرم اگر فرمائی روح ترا قبض
کنم و بعالم بالا برم و الا باز گردم حضرت بطرف جبرئیل نگاه کرد جبرئیل گفت ای احمد بدرستیکه خداوند تعالی مشتاق
تعالی است آن سرور با ملک الموت فرمود بکاری که در آن مشغول شو جبرائیل گفت یا احمد علیکم السلام دیگر من بجهت سفارشات
وحی هرگز بزمین نخواهم آمد مراد و مقصود من از اهل دنیا تو بودی و بس چون رفتی دنیا مرا بهیچ کار نه چو بهم نو بکاشتن شعر
سود کنند از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که گفت در روز وفات آنحضرت حق تعالی امر فرمود ملک الموت
را که بزمین رو و نزد حبیب من محمد برو بهتر از آنکه بی اذن بر وی در آئی و از آنکه قبض روح وی بی اذن کنی

پس ملک الموت

[illegible]

پس ملک الموت با هزار هزار ملک از اعوان خود بر اسبان ابلق سوار و جامه‌های منسوج به در و یاقوت پوشیده
به در خانه آن حضرت آمدند در دست ایشان نامه‌ای از پروردگار عالمیان بود خالی از ارواح از بیرون خانه
به صورت اعرابی بایستاد و بانگ زد السلام علیکم اهل البیت النبوة و معدن الرسالة و محل مختلف الملائکه
اذن میدهید مرا تا درآیم رحمت خداوند تعالی بر شما باد فاطمه رضی الله عنها بر بالین پدر خود بود جواب
داد که پیغمبر به حال خویش مشغول است و حالا ملاقات میسر نیست بار دیگر اذن طلبید و همان جواب شنید بار سوم اذن
طلبید به آواز بلند چنانکه هر کس که در آن خانه بود از هیبت آن بلرزید حضرت بهوش باز آمد و چشمان مبارک
گشاده پرسید که چه می‌شنود و صورت حال را به عرض رسانیدند فرمود ای فاطمه والشی که با که محاوره و مخاطبه میکردی
گفت الله و رسوله اعلم فرمود ای فاطمه این ملک الموت است شکننده لذات و قطع کننده آرزوها است
و متفرق جماعات و بیوه سازنده زنان و یتیم کننده بنات چون سخن فاطمه به پایان شد حضرت دست فاطمه
را گرفته بسینه مبارکه خود ضم کرد و چشمان خود بر هم نهاد زمانی تنگ چنان گفتند که روح نامی او از جسد گرامیش
مفارقت یافت فاطمه بی‌هوش برد و گفت یا ابتاه هیچ جواب نشنید گفت جانم فدای تو باد چشم نگاهی کن
و یک سخن گوی آن سرور چشم بگشاد و گفت ای دختر من گریه مکن که حملهٔ عرش بر گریهٔ تو میگریند و مدت مبارک
اشک از چهره فاطمه پاک کرد و او را دلداری داده و بشارت‌ها داد و گفت بار خدایا صبر ده بر مفارقت من جگر
گراست زمانی در پاد گفت چون روح مرا قبض کنند بگوی انا لله و انا الیه راجعون بعد از آن عایشه بنت
وگفت ای عایشه دختر ابوبکر که مرا وصیت کرد دام امروز وصیت همان است باید که بر آن عمل نمایی بعد از آن
حفصه بنت عمر رفت با او نیز همکالمه فرمود با تمام مطهرات بر ذمه عصمت گفت بر شما باد که گوشه خانه خود را نگاه
دارید و خود را از نظر نامحرم مستور سازید آنگاه حسن روی خود بر روی مبارک آن حضرت و حسین سر را

[illegible]

سینهٔ آنحضرت نهاد حضرت چشمان مبارک بگشاد و از سر لطف و شفقت نظر کرده ایشانرا بوسید و فرمود برادر من
علی را بخوانید علی بیامد و سر بالین آنحضرت نهاد و نیز وصیت فرمود که تفصیل آن تطویل است آورده اند که چون ملک الموت
در صورت اعرابی در آمد و اذن طلبید حضرت وقوف یافت و اهل بیت را حاضر گردانید که او دستور بود
تا در آید طلبید حضرت وقوف پس در آمد و گفت السلام علیک یا اهل بیت النبی بدرستیکه خداوند تعالی ترا سلام رسانید
و امر فرموده که روح ترا بی اجازه قبض نکنم مگر با اذن تو فرمود ای ملک الموت مرا بتو حاجتست گفت چیست
آن فرمود که قبض روحم نکنی تا زمانیکه جبرائیل بیاید پس حق تعالی امر فرمود بمالک دوزخ که روح مطهر حبیب من
باسمان خواهند آورد آتش دوزخ را بمیران و بحور عین حکم شد که خود را بیارایید و ملائکه ملکوت و صوامع جبروت
را خطاب آمد که برخیزید و صف در صف بایستید و جبرئیل را فرمان آمد که فرش رده به نزد حبیب من و منبرهای سفید از
سندس برای وی ببر جبرئیل به نزد پیغمبر آمد گریان آنسرور فرمود آید دوست من در حال چنین مرا تنها میگذاری
جبرائیل گفت بشارت آورده ام فرمود چه گفت بدرستیکه بهشت حرامست بر جمیع انبیا و امم تا زمانیکه تو و
امتان تو در نیایند و حق تعالی چیزی چند ترا ارزانی داشته که هیچ پیغمبر نداده حوض کوثر و مقام محمود و شفاعت مردم خاطی
عاصی تو بخشیده اند که راضی شوی فرمود این زمان خوش دل شدم و چشم تو روشن شد ای ملک الموت بکش ای و بیا
مامور شد تمام نمای ملک الموت بقبض روح اطهر مشغول شد و گویند سکرات موت بر وی چنان دشوار بود که گاهی سرخ
و گاهی زرد گشت نقلست از عایشه صدیقه رضی الله عنها چون روح از بدن مفارقت کرد بوی خوش شنیدم از وی
که هرگز نشنیده بودم پس اهالی مدینه و اصحاب رسول صلعم دل بر فوت آنحضرت نهادند و انا لله و انا الیه راجعون گفتند
ابو بکر صدیق رضی الله عنه تعزیت و تسلیه اهل بیت بجای آورد و گفت غسل و تجهیز و تکفین آنسرور بشما تعلق دارد و خود با کابر
مهاجر و انصار بسقیفه بنی ساعده رفت تا امر خلافت را قرار دهد اهل البیت کاشانه غسل میکردند تا کسی از بیرون
[illegible]

[illegible]

چه گفت مخفی‌پوشید زیرا که که ظاهر و مطهر احتیاج بغسل ندارد و هر چند تفحص کردند قایل را نیافتند بعد از آن شنیدند که دیگری
کفن
گفت بشوئید زیرا که آن ابلیس بود در آن هنگام پس گلیم از بر در پای بستند عباس و علی و فضل ابن عباس و اسامه بن
زید و صالح حبشی آن سرور را برداشته در اندرون گلیم آوردند و اختلاف واقع شد که حضرت را در جامه غسل دهند یا عریان
از گوشه خانه آوازی برآمد که برهنه مسازید رسول خدا را در پیراهن دیگر اعضا دیگر بشستند که گوینده غیب است چون بشستند
در غسل مشغول شدند عباس در بود تا در را بر روی مردم ببستند و در محفل آن سرور بغیر از غسل کسی که مذکور
شدند در نیامدند انصار از بیرون فریاد برآوردند که ای اهل البیت ما اخوان الکفر تیم و اخلاص ما در اسلام
همه روشن است یا کسی از ما باید که بغسل شما باشد تا ما را هم ثوابی حاصل شود و از دولت تعهد رسول خدا صلعم محروم
نمانیم روایتی آنکه اوس ابن خولی انصاری گفت ای علی سوگند میدهم ترا بخدا که مرا اجازت ده تا در این امر حاضر
دستوری داد که در آمد فاما در غسل هیچ مدخل نداشتند و روایتی هست که وی از چاه سعد بن خیثمه آب میکشید و می آورد
تا اهل البیت غسل میدادند پس آنحضرت را بر روی تخت بخوابانیدند سر اطهر او بجانب مشرق و پای رعنای او بجانب مغرب
علی ابن ابی طالب مباشر غسل آن سرور شد و او را بر سینه خویش گرفت و خرقه بر دست پیچیده در اندرون پیراهن حضرت
تغسیل
در آورد و اسامه و شقران آب میریختند و فضل پیراهن را برداشته آنگاه میداشت تا علی با ساعد جسد اطهر آن سرور را بشست
و عباس و قثم در گردانیدن وی از طرفی اعانت علی مینمودند و از غیب نیز در آن امر اعانت واقع میشد چنانکه
چنانکه می‌نمودند که خود از دستی بدستی دیگر میگردد و سه نوبت آب در حق درخت کنار و دو بار آب خالص آنحضرت را
بشستند چون مهم غسل باتمام رسید و قطره چند آب در گوشه چشم و ناف آنحضرت جمع شده بود علی آنها را بیاشامید
و النسب مزید علم و حفظ وی گفت آنگاه بسه عالم رحلت در سه جامه سفید سحولی که هیچ کدام از آنها قمیص و عمامه
نبود کفن و تحنیط کردند و گویند جبرائیل حنوط آنحضرت را از بهشت آورده بود منقولست که علی ابن ابی طالب

در حین وفات مقداری مشک بجز زنده بود داده وصیت کرد که این را در کفن من بکار برند که فضلهٔ حنوط رسول است چون
ازین امور مذکور فارغ گشتند و بر امر پیغمبری بخواستند چنانچه وصیت حضرت بود در خانه بماندند و بیرون رفتند
علی گوید وفات وی در روز دوشنبه بود روز سه شنبه شنیدم که ناگهان آواز میداد که ای گروه مسلمانان بر پیغمبر خود
نماز گذارید فوج فوج درآمدند و هر یک علیحده نماز میگذاردند علی مرتضی کرم الله وجهه گفت هیچ کس امامت نکند
بر وی که وی امام شماست در حال حیات و هم در حال ممات چرا که حضرت وصیت فرموده بود و بان طریق و بان
واسطه تاخیر در دفن آنسرور واقع شده چه نماز بر جنازه او جائز بود و اختلاف کردند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم را در خانه
یا در مسجد یا در مقبرهٔ بقیع دفن کنند ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت شنیدم از رسول صلعم که فرموده دفن کرده نشود
هیچ پیغمبر الا آنجا که روح او را قبض کنند و روایتی است که علی مرتضی گفت در روی زمین هیچ بقعه گرامی تر نیست نزد خداوند
از آن بقعه که روح پیغمبر او را صلعم در آن بقعه قبض کرده پس فراش وی بر داشتند و موضع قبر معین ساختند
در مدینه دو حفار بود یکی ابو عبیده ابن الجراح که بطریق اهل مکه حفر میکرد دیگر ابو طلحه انصاری که لحد میکند عباس
دو کس بطلب ایشان فرستاد ابو طلحه که صاحب لحد بود بیامد و قبر آنسرور را راست کردند و شب چهارشنبه نیم شب
یا سحر بود که آنحضرت را بر کنار قبر نهادند و از طرف پایین بقبر در آوردند علی و عباس و عقیل و اسامه
و شقران و بقولی فضل و قثم و بقولی عبد الرحمن بن عوف نیز در قبر آنحضرت در آمدند و قطیفه حمرا که در روز
خیبر بپیغمبر رسیده بود و شقران در ته قبر انداخت و گفت والله که دیگری بعد از تو او را نپوشد و در روایتی
آنکه آنسرور در وصیت فرموده بود که قطیفه مرا از زیر من باز کشیده در قبر بیندازید که خداوند تعالی زمین را
بر جسد انبیا مسلط نمیکند پس نه خشت بر لحد وی چیدند و در روایتی است که چون خشتها چیدند آن قطیفه را بیرون
آوردند و از قبر بیرون آمدند و آخر کسی که از قبر بالا آمد قثم و بعد از آن علی بود آنگاه خاک در قبر ریختند
آنسرور در گنبد

آن سرور را بخشند و عورت فرا و را مسلح و بردا تیپی علی بود آنگاه خاک در قبر مستم برادر دند و بعد از یک ساعت از زیر
مانند کردانیدند و آب بران پاشیدند چون از دفن فارغ شدند اول به خانه فاطمه زهرا در آمدند و تعزیت
وی بتقدیم رسانیدند و بعد از آن بخانه زوجات طیبات طاهرات هر یک در مفارقت بسیار غمناک و حزین
بودند و هر یک را لازم داشتن و گرفتن قیامتی بود انس ابن مالک گوید هیچ روز در مدینه بهتر و نورانی تر از آن
روز نبود که پیغمبر صلعم بآنجا آمد و هیچ روز ظلمانی‌تر و تنگ‌تر از آن روز نبود که آنحضرت وفات یافت و هنوز از
دفن فارغ نگشته بودیم که دلهای ما بر ما پدید آمد متغیر شده بود همان زمان که جهان نور چشم خود گم کرد هزار فتنه زمین گرد
رو بهم دم کرد مرویست که عبدالله بن زید انصاری که صاحب اذان و مستجاب الدعوات بود گفت خدایا
چشم جهان بین خود بملاحظه جمال با کمال محمدی صلعم میخواهم چشم مرا بار رستان در زمان نابینا شد و جمعی دیگر
نتوانستند که بعد از آن سرور در مدینه باشند غربت اختیار کردند از آنجمله حبشی بود عزیمت سفر بجانب شام نمود
صدیق هر چند منع کرد نماند و بشام رفت و در راه مدینه توقف کرد آنگاه پیغمبر را صلعم در واقعه دید که باوی فرمود
که ای بلال هرین جفا کردی دار جوار ما بیرون رفتی قصد زیارت ما کن بلال از خواب بیدار شده بمدینه
متوجه گشت و در اول فاطمه در گذشته بود و چون بمدینه در آمد هر که ملاقات میکرد اهل البیت را پرسید جواب دادند
که علی حسن و حسین و ازواج پیغمبر صلعم بسلامت اند و از حال فاطمه رضی الله عنها هیچ نگفتند تا حسن و حسین رسید و سلام
کرد و تعظیم و احترام ایشان بجا آورد و حال فاطمه پرسید ایشان در گریه شدند که وی بآن عالم انتقال نمود بلال
بسیار بگریست و گفت ای جگر گوشه رسول خدا از و دیده بدیده بزرگوار خود ملحق شدی و گویند بعضی از دوستان
بلال استدعا کردند که وقت نماز پیشین نیست چه شود اگر بسنت اذان قیام نمائی الحاح و مبالغه نمودند
بلال بر بام مسجد رسول بر آمد تا بانگ گوید چون الله اکبر گفت از تمام خانهای مدینه فغان بر خاست و چون

باین محل رسید که اشهد ان محمدا رسول الله در مدینه هیچکس نماند که نگریست و زیاد نکرد و اخر و تر فصل وفات بپیغمبر صلعم
شد چون بانکها از تمام کرد گفت ای یاران شما را بشارت میدهم که هر شخص که بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
بگرید اتش دوزخ نه بیند و پوشیده نماند که این فضیلت مخصوص نیست باهل زمان انحضرت بلکه امید واری جانست
که جمیع امت تا قیامت چون از توفیق الهی بر منبر و حضرت متاثر شوند و از زاری دمی بگریند درین حکم داخل است چه مقرر
است که موت از مصیبت همه امت است و جمهور علما بر انند که زیارت قبر انحضرت مستحب سنت مندوب الیه و فضلی
مرغوب فیه و بعضی از علما بوجوب ان قایل گشته اند بدلیل حدیث لم من بر زقبری فقد جفانی زیارت قبر انحضرت افضل
و ثواب بسیار بهشت دارد و در روایت است که حضرت فرمود که هر کس زیارت کند مرا یا قبر مرا من او را شفیع
باشم در روز قیامت و فرمود هر کس زیارت قبر من کند بعد از موت من چنانست که مرا در حیوة من زیارت کرده
باشد، جمهور سیر بر انند که واقعه هایله وفات انحضرت دوازدهم ماه ربیع الاول واقع شده و خالی از اشکال
نیست زیرا که باتفاق ائمه تفسیر و حدیث و سیر ان سال عرفه روز جمعه بوده پس غره ذی حجه پنجشنبه بوده باشد
و ح خواهد بود که روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول بود خواه که شهور ثلثه یعنی ذی حجه و محرم
و صفر سی روز بوده باشد خواه بیست و نه خواه بعضی بیست و نه بعضی سی و جواب این اشکال انست که گویند
احتمال دارد که اهل مکه و مدینه در رویت هلال ذی حجه مختلف بوده باشد بواسطه مانعی از ابر و غیره یا بسبب اختلاف
مطالع پس غره ذی حجه نزد اهل مکه پنجشنبه و نزد اهل مدینه جمعه بوده باشد و وقوف عرفه بر رویت اهل مکه واقع
شده باشد و چون بمدینه مراجعت نموده تاریخ را بر رویت اهل مدینه اعتبار کرده باشد و شهور ثلثه تامه بوده اول
یعنی سی روز بوده باشد پس اول ربیع پنجشنبه افتد و در روز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع اول بود و بتقویت بعضی
انکه وفات انحضرت در دوم ماه ربیع الاول بوده و جمعی از متاخران محدثین ترجیح این قول نموده اند بنابر

ورود اشکال

و ورود اشکال بر قول جمهور ظاهر این قول لازم می آید که شهور ثلثه یعنی ذی حجه و محرم و صفر نواقص یعنی هر سه
بیست و نه روز آمده باشند و الله اعلم فایده ثانیه در باب سن شریف پیغمبر صلعم اقوال مختلفه واقع شده
قول اول شصت و پنج سال و قول دوم شصت و قول سوم شصت و دو سال و نیم بوده و هر قول ظاهر روایتی است که در این
باب وارد شده اما قول شصت و سه سال ظاهر آنست که از ابن عباس رضی الله عنه بصحت رسیده که گفت
پیغمبر صلعم مبعوث بنبوت شد در چهل سالگی بعد از آن سیزده در مکه بوده و وحی باو می آمده و ده سال در مدینه
بوده پس عمر شصت و سه سال بود که فوت شد و بخاری که امام ائمه حدیث است گفته اکثر روایت برین آمده و امام
محمد تصحیح در صحیح این روایت نموده و اما قول شصت و پنج ظاهر آنست که هم از ابن عباس رضی منقول است که
بعد از بعثت اقامت کرد آنحضرت در مکه پانزده سال از آنجمله هفت سال روشنائی میدید و آوازی می شنید و چیزی
نمیدید و هشت سال وحی بود که می آمد و ده سال در مدینه اقامت فرمود پس شصت و پنج سال بود که متوفی شد و این
روایت از ابن عباس مخالف اکثر روایت و هم مخالف آنست که سابقا از وی مروی گشت بنا بر آن نزد
ائمه حدیث معمول به نیست و اما قول شصت ظاهر آنست که از انس مرویست که گفت آنحضرت چهل ساله بود که
نبوت یافت و مانا که از انس مرویست که گفت آنحضرت در این روایت عقود عشرات را اعتبار کرده و اعتبار کسر
نموده یعنی یک سال و دو ماه خفیه را اعتبار نکرده باشد یا توهم یکی از روات این حدیث از انس قائل باشد چه بروایت از
انس آنست که عمر آن سرور شصت و سه ساله بود و اما قول شصت و دو و نیم ظاهر حدیثی است که مروی گشته که عمر پیغمبر نصف
عمر پیغمبریست که پیش از وی بوده و عمر عیسی تمام صد و بیست و پنج ساله بود و این حدیث خالی از ضعفی نیست والله اعلم
ذکر در بیان عادات سید السادات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات در روضة الاحباب آورده است که عادات
عبارت از آداب و طرایقی است در پوشیدن لباس و خوردن طعام و نوشیدن شراب و هدایا و نقش

و دیگر آنکه عادت کریمه آن سرور در لباس تکلف نبود بلکه هرچه میسر شدی از پیراهن و سراویل و ردا و ازار و جامه

پشمینه — معلوم داشته و دستار و پوستین و موزه و نعلین می‌پوشیدند و بیشتر جامه پشمینه لبس فرمودی و صحابه اخیار نیز همین طریقه مرعی داشتندی

و گاه پشمینه و گاه کتان می‌پوشید و از تمامی لباس‌ها که جامه کردی پیراهن دوست‌تر داشتی و دوست‌تر بودی از سایر اقمشه

و پیراهن بر دیگر جامه‌ها برتری داشت و بعضی گفته‌اند بر دیگر مخلوطات و از اکناف جامه‌های پیراهن دوست‌تر می‌داشت و مبدا

و از رنگ‌ها رنگ سفید اختیار می‌کرد و میفرمود که جامه‌های سفید بپوشید که اطیب و اطهر است و اموات

خود را در آن دفن کنید و از جامه‌های سرخ خالص و با زرد خالص بودی مردان را نهی فرمودی و برد

مخطط و مخطوط سرخ و سفید یا سبز یا زرد و یا سیاه می‌پوشید و از جامه‌های سبز شگفت می‌آمد و چون جامه نو پوشیده

او را نام تعیین کردی خواه عمامه یا قمیص یا ردا بودی بعد از آن گفتی اللهم لک الحمد انت کسوتنیه اسألک

خیره و خیر ما صنع له و اعوذ بک من شره و شر ما صنع له و گاه می‌گفت الحمد لله الذی کسانی ما اواری به عورتی و اتجمل

به فی حیاتی و فرمود هرکس که جامه نو پوشد گوید الحمد لله الذی کسانی هذا الثوب من غیر حول منی و لا قوة

و رزقنیه من غیر لا حول منی و لا قوة گناهان گذشته او آمرزیده شود و اکثر اوقات جامه نو را در

روز جمعه پوشیدی و در پوشیدن جامه ابتدا به یمین کردی و در بیرون کردن به یسار و چون نو پوشیدی

کهنه را به مسکینی بدادی و می‌گفت ما من مسلم یکسو مسلما من خلق ثیابه الا لم یکسه الا لله الا کان فی ضمان الله و حرزه ما دام

حیوة حیا و میتا و عمامه سفید بر سر اطهر می‌بست و علاقه آن میان الکتفین می‌آویخت و گاه تحت الحنک برمی‌گردانید و گاه بی علاقه می‌بست

و اکثر عمامه بر طاقیه می‌پیچید و گاه بی طاقیه می‌بست و گاه طاقیه بی دستار اکتفا فرمودی آنچه ... از حضرت

که فرق میان ما و مشرکان آن است که ما دستار بر طاقیه می‌بندیم و ایشان بی طاقیه و طاقیه از صوف نیز داشت

معهود آن است که عادت ما در اغلب پیچیدن و طاقیه سفید شامی دراز و طاقیه چسبیده بر سر مانند کلاه می‌پوشید و طاقیه

دو گوشه داشت

دو گوشه پیچ داشت که گاهی در سفر بر سر می نهاد و چون نماز گذاردی او را در برابر رو بگذاشتندی است و گاهی دستار
سیاه بسته مروی است که در روز فتح مکه دستار سیاه بسته بود و خطبه خوانده بعضی از علما تاویل میکنند بآن که سیاهی
اصلی نبود بلکه خود بسر داشته بر بالای دستار بجهت حرارت هوا دستار انداخته رنگ کهنه دوخته را از سر
بر داشته از اینجا پیدا شده که سیاه خالص نیست دیگر در بعضی روایات وارد شده که علیه عمامته سیاه تائید
این تاویل میکنند مروی است که نوعی دستاری که علماها داشت هدیه برای حضرت آورده علماهای از قطع
کرده بسر بسته و طول دستار آنسرور در کتب احادیث و سیر بنظر نرسیده فاما بعضی از ائمه حنفیه رحمهم الله آورده اند
که دستار رسول صلعم که همیشه بر سر می بست هفت گز مثلا بود و دستاری که عید و جمعه می بست دوازده گز بود والله اعلم
و در وقت حرارت هوا گاهی طیلسان بر سر مبارک می انداخت و در حضور آنحضرت طیلسان را زرد صفت میکردند
و زبود ند انوب علایو یهودی منکره چون روغن در سر مالیدی قناعی بر سر می انداخت تا دیگر جامهای چرب نشود
و آنچه از انس رضی الله عنه مروی است که گفت کان النبی صلی الله علیه وسلم یکثر القناع کان ثوبه ثوب زیات مراد از آن
ثوب این قناع است و آستین پیراهن و جامه آنحضرت تا بند سر دست و گاهی تا اطراف اصابع و مائل بفراخی بود
و بالای پیراهن و جامه ازار تا نصف ساق و گاهی نزدیک بکعبین بود و طول ردای آنسرور چهار گز و عرض دو گز و
نیم و بروایتی دو گز و یک وجب بود و بعضی از تتبع کنان اهل حدیث آورده اند که طول ازار چهار گز و یک وجب ردای
آنحضرت شش گز بود و عرض سه گز و یک وجب و طول ازار چهار گز و یک وجب و در عرض دو گز و یک وجب بود و گاهی
پیراهن تکمه دار پوشیدی و تکمه را نبستی و در بعضی روایات وارد شده که کان قمیصه مسندا و در الازار و در مباحل الازار
نی الصلوات و غیرها و گاهی پیراهن کوتاه و بالای او کوتاه آستین پوشیدی و گاهی لبس حله اختیار نموده و حله عبارت
است از دو جامه و در سفر جامه آستین تنگ پوشید و در حین وضو دست مبارک چون از آستین آن بیرون نمی آمد

از زیر دامن پیراهن آورده و آنرا بر دوش انداخته بود و خوش ساخته و گاهی لبس جامه‌های فاخر گران بسیار اختیار کردی
خصوصا در روزهای عید و آمدن وفود نوبتی یکی از عظمای حله که به بیست و سه شتر خریده بود برای حضرت برسم هدیه فرستاد
یکبار آنرا پوشید و نوبتی حله به بیست و نه شتر و نوبتی آنکه حله به بیست و هفت وقیه خریده و گاهی میبود تا برای وی
جامه می‌بافتند و در بافتن آن تعجیل مینمود و صحبت رسیده که نوبتی قبای ابریشمین که چاک خلف میداشت برای آنسرور برسم
تحفه فرستادند و دربر کرده نماز میگذارد و چون از نماز فارغ آمد و خبر حرمت آن رسانید پس بشدت آنرا از خود دور کرد چنانکه گویا کراهت
داشت از آن و فرمود لا ینبغی هذا للمتقین ای المؤمنین الذین یتقون من الشرک و انس بن مالک رضی الله عنه روایت
میکند که ملک روم جبه از سندس که آستینها دراز داشت بهدیه بجهت آنحضرت فرستاد بپوشید آنرا صحابه از
غایت خوبی آن گفتند یا رسول الله این مگر از آسمان بر تو فرود آمده آنحضرت فرمود چه تعجب میکنید از خوبی این بخدای
که نفس من بید قدرت اوست که منادیلی از منادیل سعد معاذ در بهشت بهتر است از این انگاه آنرا
بجعفر بن ابی طالب فرستاد و وی پوشیده در مجلس حضرت آمد فرمود من آنرا بتو نداده‌ام که بپوشی گفت پس چکنم فرمود
بفرست آنرا برای برادر خویش نجاشی گویند ابو جهم عامر بن حذیفه از جنس عدوی رضی الله عنه گلیم سیاه مربع
خمیصه — که سرهای آن دو علم داشت و عرب آنرا خمیصه گویند برای پیغمبر صلی الله علیه و سلم بهدیه فرستاد آنرا بدوش خود
ساخته بنماز مشغول شد و در علمهای آن نگاهی کرد چون از نماز فارغ شد فرمود ببرید این خمیصه را نزد ابو جهم
و فرمود گلیم سطبر بی علم او را برای من بیارید که علمهای این جامه مرا مشغول گردانید از نماز من و در نبوت بوشیه که جلیقه
سبز داشت و در حین ملاقات با وجود آنرا میپوشید و بعد از آن بجنس حضرت صلعم بسیار کهنه شده بود و بعضی
از خلفا آنرا الحاله ساخته بودند و تیمنا و تبرکا در روزهای عید آنرا میپوشیدند و حله حمرا دهم الحفوظ سرخ و سبز آنرا
در جمعه و اعیاد پوشیده و جامه خاصه از برای روز جمعه ترتیب کرده بود بغیر از آن جامها که هر روز پوشیدندی و از عمل آن

حدیقه

هدایه روایت است که گفت حضرت بر وی سیاه دیگر خواست گفتیم چه خوب می‌نماید بیاض رنگ در سواد این
جامه و کسای سیاه داشت و بکسی بخشید ام سلمه گفت آنکسا را بود چه بسیار خوب بود بکسی بخشید ام گفت ندیدم هیچ چیزی را
هرگز خوبتر از بیاض تو در سواد آن و بر وی مرتبه دار می‌پوشید و گاهی بیان مجتبی می‌گفت چنانکه رنگها بر دو بر قدم مبارک
السر در می افتاد و جبه سر و ابا داشت که سنگافهای آن از دیبا ساخته بودند و گاهی بر وی رداء می‌پوشید
که قیمت او یک دینار زر سرخ بود مروی است از سهل بن سعد ساعدی رضی الله عنه که گفت برای رسول صلعم جبه از پشم
سیاه و سفید دوختم بپوشید آنرا دار هیچ جامه نشگفت نیامده چنانکه از آن نشگفت اند بدست مبارک آنرا مس
یکی دو می‌گفت چه نیکوست این جبه اعرابی در میان قوم بود گفت یا رسول الله ببخش این جبه را فی الحال
بیرون کرد و بدست او داد و در صحیح بخاری از سهل منقولست که گفت زنی بردهٔ بعینی شمله که حاشیه آنرا هنوز
از وی جدا نکرده بودند به نزد آنحضرت آورد و گفت یا رسول الله این را بدست خود بافته ام برای آنکه تو بپوشی
السر در آنرا از ضعیفه بستد و بان محتاج بود و لبس بوشیده آنرا السبوس با بیرون آمد مردی از قوم آنرا بدست خود بسود
و بر وی تحسین کرد آنرا و گفت یا رسول الله این را بمن ده فرمود آری و بعد از زمانی از مجلس برخاست و بخانه
رفت و جامه را بچیده برای مرد فرستاد قوم با او گفتند نیکو نکردی این برده را از وی خواستی و حال آنکه وی آنرا
بپوشید و بان محتاج بود و میدانی که هیچ سائلی را رد نمی‌کند گفت بخدا سوگند که نطلبیدم آنرا از وی الا که برای آنکه کفن
من باشد سهل گوید آن برده عاقبت کفن او شد و در طرقی دیگر وارد شده که آن مرد عبد الرحمن بن عوف و بر دایتی
سعد بن ابی وقاص بوده و در اکثر احوال جامها درشت خشن می‌پوشید عایشه رضی الله عنها روایت کند که بر رسول صلعم
دو جامه غلیظ خشن بود گفتم یا رسول الله این دو جامه تو بسیار درشت و خشن است گاهی که عرق کنی بر تو ثقیل
شود هیچ جواب نگفت ابو بردة روایت کند که عایشه صدیقه رضی الله عنها کسای ملبد یعنی وصله دوخته دار ازاری

بانظ بیرون آورد و گفت روح رسول الله صلعم درین دو جامه قبض کرده‌اند و انگشتری بپوشید در خنصر دست

راست و در خنصر دست چپ هر دو مروی گشته و هر دو سنت است و اولی نزد ائمه حنفیه رحمهم الله تعالی و دیگر

نزد ائمه شافعیه رحمهم الله تعالی لبس آن در یمین است و انگشتری را چنان بپوشید که نگینش بجانب کف دست بود

و گاه از خانه بیرون می‌آمد و بر انگشتری دکیفیت‌های نقش آن در باب سابق در ضمن ذکر وقایع سال ششم گذشت

و انگشتری بعد از حضرت ابو بکر داشت عمر بآن تبرک می‌جست و بعد از وی بعثمان رسید و بعد از شش سال از دست

او یا از دست غلام او در بیر اریس افتاد هر چند آن را جستند باز یافت نشد و گویند خاطر مردم بآن جهت از عثمان

متنفر شد و در فتنه گشاده گشت و بعضی از اهل سیر آورده‌اند که آنحضرت انگشتری دیگر داشت که نگین او حبشی

یعنی عقیق بود یا از جانب حبشه آورده بودند که آنحضرت با آنکه خالع آدمی از اهل حبشه بود والله اعلم و موزه پوشید

و موزه آنحضرت ساده و سیاه بوده و نعلین پوشید و نعلین او از پوست گاو دباغت کرده بود و دو دوال داشت و گاهی

زرد و منیر بود و تمثال از نعل حضرت صلی الله علیه و سلم هنسی این فقیر است از کاغذ بریده و بر آن خطها کشیده بمنزله

دوالهای نعل و جای انگشت نزد جای دوال انگشت دیگر بقدر و هیئت همین ساخته آمد و بر آن کاغذ بخط شریف زبده

محققین و قدوة المحققین برهان الملة والشریعة والحقیقة والتقوی والدین المشهور بخواجه ابی نصر قدس الله سره نوشته

بابن طریق که نعلین مبارک او از چند نام او یمی بود دست بر هم بخیه کرده و بر و انچنین دو دوال بود دست و دیگر

او را بها بود چنانکه فقیر امی باشد و بر آنجا هم بخط شریف ایشان نوشته بعبارت عربی جزوی که مراد نقش بابن

معنی راجعست المحمد ارتعلین رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر حسب انچه نابت شده بتصحیح آن منقول گشته باسناد صحیح

و مبین گشته در کتاب تصحیح المصابیح تالیف العبد الفقیر الی الله تعالی ابی الخیر محمد بن محمد الجزری اثابه الله تعالی ومن

نقله فیه فانقل من خط شنقر بطالب تمثال نعل نبیه بانه وجدت الی اللقاء سبیلا فاجعله فوق الراس واخضع

واعتقد

و بر انگشتری وی این رشتها بسته بود بجهت آنکه تا فراموش نشود و بسبب گفتن

و آن موزه در اینجا ابن جزان سرور با هرامین وسراویل و طیلسان بهدیه فرستاده بود

واعتقد ولعل فیه وادله اشتغلا من بدا یصح خانه بیدش علی ما بد علیه دلیلا وهم مراتب بخط شریف ایشان
نوشته که از جمله مجربات است از برکات تمثال این نعل شریف آنست که هر کسی امر ادا ایم با خود دارد او را در میان
او میان خلق مقبول تمام باشد والبته بجا مبر صلی الله علیه وسلم را از زیارت کند یا آنحضرت را در خواب بیند و هر کس
او را در خواب ببیند فقد راه حقا و این تمثال شریف در هر لشکر که باشد نگریزند و در قافله که باشد غارت نگردد
و در هر کشتی که باشد غرق نشود و توسل نکوند بصاحب آن صلی الله علیه وسلم در هیچ حاجتی الا که آنکه گذارده شود
و در هیچ ضیقی الا آنکه فرج حاصل شود صلی الله علیه وسلم وتیمنا وتبرکا صورت آن تمثال بر این کتاب کشیده
شده ایست وعادت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در طعام عدم تکلیف بود هر طعامی که حاضر ساختندی
از طیبات اطعمه تناول فرمودی و گاه بود که خود میخواست و ماکول و مشروب خود را میگرفت و در اول
اکل بسم الله گفتی و یاران را بگفتن آن فرمودی و گفتی که اگر در اول فراموش شود باید که در آخر گفته شود باین
طریق که بسم الله اوله و آخره و به انگشت از دست راست و از پیش خود طعام بر داشتی و تناول میفرمود و دیگر طیب
و خوردنی بود و بالکه و دوارد امثال آنها بودی که آنزمان از اطراف طرف آنچه خواستی بر داشتی و گاه با انگشت
چهارم در اکل استعانت میجست و بعد از انگشت طعام نمیخورد و بالک بعد از نشستی و میفرمود من بنده ام از بندگان
خداوند تعالی میخورم چنانکه بندگان میخورند و می نشینم چنانکه بندگان می نشینند و گاهی با تربع است نصب یک و دو
جنب بانشست و گاهی از غایت هیبت را نقامی نشست و طعام میخورد و اجب طعام نزد وی آن بود که با مردم گشت
آمدی طعام خوردی و تنها طعام نخورده مگر نادر و فرموده ان شر الناس من اکل وحده و چون با مردم طعام خوردی
بحکم نفس آنحضرت دست بطعام نبردی و طعام را بر سفره و گاهی بر زمین خوردی و چون از اکل فارغ شدی فرمودی
الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه غیر مکفی ولا مودع ولا مستغنی عنه ربنا و گاه فرمودی الحمد لله الذی کفانا وارو انا

و گاه ذکر نمودی اللهم اطعمت و سقیت و اغنیت و اقنیت و هدیت و احییت فلک الحمد علی ما اعطیت و گاه ذکر نمودی

الحمد لله الذی اطعمنی من علینا و هدینا و الذی اشبعنا و ارونا و کل الاحسان آتانا و میفرمود هر آنکس که طعام خورد و بس

بگوید الحمد لله الذی اطعمنی هذا الطعام و رزقنیه من غیر حول منی و لا قوة گناهان گذشته وی آمرزیده شود و چون نزد

کسی طعام خوردی آن قوم را دعا کردی و ذکر نمودی اللهم بارک لهم فیما رزقتهم و اغفر لهم و ارحمهم و گاهی پیش از

طعام و بعد از آن دست مطهر بشستی و بعد ازان [illegible] و بعد از آن دستها را بر روی مبارک و ساعد مطهر مالیدی و

میفرمود برکت طعام در آنست که دست را پیش از طعام و بعد از طعام بشویند و مرویست که الوضوء قبل الطعام

ینفی الفقر و بعده ینفی اللمم و نهی میکرد از آنکه بدست چپ طعام و آب خورند و میفرمود چه شیطان بدست چپ بخورد

و می آشامد و چون از طعام خوردن فارغ شدی انگشتان مبارک بلیسیدی و همچنین پاک نکردی و دا

بعنقه ذکر نمودی بلعق الاصابع و التقت کاسه و گفتی شما نمی دانید که در کدام جزو از اجزاء طعام برکت بود و گاه ذکر

بلیسه هر کس که از کاسه طعام خورد پس بلیسد آن کاسه را کاسه برای وی استغفار کند و در حین الاکل طعام سخن کردی

مکرر الطعام بر مهمان عرض کردی و هر خوان پایه دار و مرتفع و در نیم کاسه خود نان نمک و سبزه و گوشت

ملیه و گوشت سر هر روز که ده و سبزه و پیاز و گندنا نخوردی و میفرمود که هر کس ازین شجره خبیثه یعنی از بقولات

که بوی ناخوش دارد بخورد باید که از ما دوری جوید یا در خانه خود بنشیند و میگفت من اشتها آنچه

این همچو مردم که با کسی راز میگویم که شما نمیگویید و آنچه از عائشه مرویست که گفت که آخر طعامی که پیغمبر صلعم تناول نمود

پیاز داشت بر تقدیر صحت محمول است بر آنکه از برای دوای مرض یا از بهر بیان جواز بوده باشد و اشارت بان

معنی نیز نمود که کراهت آن تخفیف میباید بطریقی از طرف حدیث نهی از سیر و پیاز وارد شده غرض که آن کنتم لا بد

آکلیها فامیتوها طبخا میان سبزی و ماهی و میان شیر و خرما و ترش و میان سبزی و مطبوخ و میان قدید و تازه و میان شیر و

بخوردنیها

بخته و میان دو نان بعض و میان دو سهل و میان دو غلیظ و میان دو سرخ جمع نکرده و طعام گرم نمیخورد و ملایکه لحظه میکند زانست
که تا صورت حرارت و دود دخان ان تسکین یابد و هرگز طعام مباح را عیب نفرموده اگر اشتها داشت تناول مینمود
و الا هیچ نمیگفت چنانکه بر مائده حضرت گوشت سوسمار میخوردند و در تناول نمیفرمودند پرسیدند که حرام است گفت
حکم بحرمتش نمیکنم ولیکن در زمین قوم من نبوده مرا کراهت طبعی است از خوردن ان و در روایت که نوبتی گوشت
سوسمار بحضور وی آوردند و بود انجا امتی بوده آمد که با این صورت مسخ گشته بود که او نیز در طعام بغایت اندک میخورد
و میگفت کثرة الاکل شوم و میفرمود چون طعام خورید اعزا بنمازند و ذکر حق مکنید و بنواید در عقب طعام در خواب نروید
که دلهای شما سخت شود و از نانها اغلب نان جو خوردی و آرد جو که ماکول حضرت میشد نمی بیختند بلکه باد بران میدمیدند
تا انچه رفتنی بود برفت و باقی را خمیر میکردند و گوشت گوسفند و شتر و اسب و گورخر و خرگوش و حباری و ماهی خورد
و ماهی قدید تناول میفرمود و از جمله احب طعام نزد آنحضرت گوشت بود و گفت قوت سامعه را القوت میکند اما باکل
ان حریص بود و در ان اکثار نمی نمود و میفرمود هر کس که بخوردن آن مداومت مینماید با شتهای خویش از ان باز
گردد و با کتف گوشت دست و شانه الفت داشت و گوشت پشت را مدح میکرد و میفرمود و اطیب اللحم لحم الظهر
و جگر گوسفند بریان کرده تناول فرموده و گاهی تر بد با گوشت میخوردند و گوشت پخته را بدندان میکندند و فرموده که گوشت
بکارد پاره مکنید چه این از صنع اهل عجم است و بدندان بکنید که اهنا و امرا است و علما گفته اند این نهی مخصوص است
بگوشتی که احتیاج بکارد نداشته باشد یا محمول است که قطع لحم را بکارد عادت خود مسازید چنانچه عجم ساخته اند چه
بصحت پیوسته که پیغمبر صلعم گوشت شانه کباب کرده پهلوی بریان کرده را بکارد پاره ساخته و گاه بود که از اهل خانه
نان خورش میخواست و میگفتند که هیچ در خانه نیست الا سرکه میفرمود تا می آوردند و با نان میخورد و می گفت نعم
الادام الخل و حلوا و عسل و خرما دوست میداشت و خرما را با خربزه هم میکرد و میخورد و در ازا طبیبان نام میبرد

اکثر طعام وی خرما بودی و روزی دو نوبت نو روی که یکنوبت خرما بودی و میفرمود که گرسنه نشوند اهل خانه که در آن
خرما باشند و در روایتی آنکه نبود در خانه که در آن خرما نباشد اهل آن گرسنه اند و در شان عجوه که نوعیست از خرمای خوب
مدینه و رنگ سیاه دارد میگفت من تصبح بسبع تمرات عجوة لم یضره فی ذلک الیوم سم و لا سحر و چون رطب و خرمای خورد
دانه از دهان بر پشت انگشت سبابه و وسطی نهادی و بینداختی و گاه دو سه دانه تا با ~~ایان گوسفند بود آمده و گفت~~
و در دست چپ جمع کردی مرویست که روزی رطب تناول میفرمود و دانه را در دست چپ نگاه میداشت
گوسفندی در آن جهه گذر کرد اشاره کف مبارک را گشاد و دانه ها را بآن گوسفند نمود و آمد و گفت در دست چپ
اش دو دانه خرما میخورد و آنحضرت بدست راست رطب تناول میفرمود و گاه خرما کهنه به نزد آن حضرت آوردند
کرم از آن بیرون آوردی و می انداختی و خرما میخورد و گاهی پاره از دندان جوبر میداشت و خرما برابر
می نهاد و میفرمود تا خورش آنست و تناول میفرمود و خیار یعنی بهیه درخت خرما میخورد و کدو را دوست میداشت
و میگفت این از درخت برادر من یونس است و از عباس رضی الله عنه مرویست که حضرت میفرمود که چون دیگی
بر بار نهید باید که در آن دیگ کدو بسیار نهید که قلب حزین را نافع است و انس گوید گفتم یا رسول الله کدو را بسیار
تناول میکنی فرمود آن جهت که نمود دماغ را نافع است نعمت و عقل را زیاده میکنند و آشی که ملغم و دارو
گرم و منضد در آن بودی دوست داشتی و آنچه تر تنگ دیگ میشد از طعام میل تمام داشت مرویست که
عثمان بن عفان خبیص النسر و پالوده آورد از آن خورد و گفت ای ابو عبدالله جیست عثمان اجزاء آن را بگفت
آن بعوض رسانید نمود و بد رستیکه این طعام طیب است و جنگال خرما و تر دست نزد حضرت از جمله احب طعام
بود و گاهی نان را با روغن میخورد و در غزوه تبوک قطعه پنیر خشک به نزد حضرت آوردند کارد طلبید و پاره ساخت
و تناول میفرمود و میگفت بکر حرینه ابر دونه ابر دهندا و در روایتی آنکه تره را با خرما میخورد و میگفت

بهالا لطیبان

بالا طبیبان و بعض علما بطیخ را در روایت اولی حمل بر خربزه کرده اند مرویست که گاهی بطیخ را با نان و گاهی
با شکر میخورد و در بعض از کتب است که احب میوه ها نزد وی بطیخ و عنب بود و خوشه انگور را بدهان بردی
و دانه از آن گرفتی و خوشه برهنه از دهان بیرون آوردی مرویست که خیار را با نمک خورده و در نشان
نمک وارد شده که سید اداکم الملح و چون میوه تر برای حضرت آوردند میفرمود اللهم بارک لنا فی مدینتنا
و مدنا و صاعنا و اجعل مع البرکة برکة بعد از آن میوه را بکوچک ترین طفلی که حاضر بودی بدادی و با شیر محبت تمام
داشتی و میفرمود چون خدای تعالی دیر الطعامی طعام کند باید که بگوید اللهم بارک لنا فیه و زدنا منه و میفرمود
می نمیدانم چیزی را که کار طعام و شراب کند غیر از شیر و گاهی چون شیر خوردی مضمضه کردی و گفتی ان له دسومة
هست و چون آب اشامیدی بسه نفس اشامیدی و در اول هر یک بسم الله و در آخر الحمد لله گفتی و از تنفس
در حال که ظرف آب بر دهان بودی نهی فرمودی و هر روز یکنوبت قدح شربت عسل بیاشامیدی و گاهی سویق یعنی
جو و گندم بریان کرده بطور سبوس ساخته در آب می آمیختند و در می کشیدند و بواسطه آنکه اهل مدینه شور میباشد
خرما در آب اشامیدی و احیانا آب ایستاده اشامیدی و اگر در مجلس آنحضرت جمعی بودندی ایشان را آب یا
شربت میداد و در اشامیدن ایشان را مقدم میداشت و بعد از آن خود می اشامید و بعضی بوسه
که فرمود ساقی القوم آخرهم شربا و گاهی اول خود می اشامید و آنگاه بکسی میداد که بر دست راست وی بود
در صحاح وارد شده که نوبتی قدحی از شیر که مخلوط با آب ساخته بودند نزد حضرت آوردند گرفت قدح را و بیاشامید
و بر دست چپ وی ابوبکر صدیق رضی الله عنه و بر جانب راست وی اعرابی بود و عمر خطاب گفت رضی الله عنه
یا رسول الله با بوبکر ده حضرت صلی الله علیه وسلم باعرابی که بر دست راست وی بود داد و گفت الایمن فالایمن
یعنی در روایتی آنکه فرمود الایمنون فالایمنون در حدیثی دیگر وارد شده که قدحی به نزد آنحضرت در آوردند

و از طرف یمین وی جوانی بود خورد تر این قوم و پیران و بزرگان از جانب یسار بودند چون از آن
قدح آشامید بآن جوان گفت دستوری میدهی تا به پیران دهم این قدح را آن جوان گفت من ایثار نخواهم کرد
کسی را بر خورده تو آنحضرت صلعم قدح بوی داد و او آن را آشامید و از آشامیدن آب از دهن مشک
و از ثلمه قدح نهی فرموده غالبا این نهی تنزیهی است چه بصحت پیوسته که از کبشه انصاریه که گفت رسول خدا
صلعم بر من بخانه من درآمد و آب آشامید از دهن مشک که آویخته بود در حال قیام پس من برخاستم و دهن
آن مشک را از آن قطع کردم یعنی برای آنکه بر سبیل تیمن و تبرک نگاه دارم و آب سرد و شیرین دوست میداشت ابا
بود شنز دوی مردی از انصار برای وی آب آورد در مشک کهنه و در رکه یا به چنگ سیاحت و از موضع
سقیا که از آنجا تا مدینه دو روزه راه است آب شیرین برای وی می‌آوردند و میفرمود که چون شب
درآید بسم الله بگوید و سر ظرف طعام و شراب بپوشید و اگر چه بچوبی باشد که بطریق عرض بر سر آن ظرف نهید والله اعلم
بالصواب فصل دوم در روضة الاحباب در بیان حسب و نسب و حلیه و ازواج و اولاد و مدت خلافت و ولادت
و وفات امیر المومنین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه ابن ابی قحافه ابن عثمان ابن عامر ابن عمرو ابن مره ابن
کعب ابن لوی ذکر بعضی از آیات که در شان صدیق نازل شده ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول
لصاحبه لا تحزن ان الله معنا اتفاق مفسران آنکه مراد از صاحب ثانی اثنین درین آیت کریمه ابوبکر
صدیق است فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی الآیه بعضی از مفسران برانند که در شان ابوبکر صدیق رضی الله تعالی
عنه نازل شده والذی جاء بالصدق وصدق به ابو المعالی درکلی رحمت الله که از اعیان اصحاب تفسیر اند گفته
که مراد والذی جاء بالصدق رسول است صلعم و مراد از صدق به ابوبکر است صدیق رضی الله عنه ولمن خاف
مقام ربه جنتان و ان اکرمکم عند الله اتقیکم این هر دو آیت علی قول بعضی از اهل تفسیر در شان او نزول

یافته قرب الیه

یا منه ضرب الله مثلا عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء و من رزقناه منا رزقا حسنا فهو ینفق منه سرا و جهرا هل یستوون بعضی
از مفسران گویند که مراد از عبدا مملوکا ابوجهل ابن هشام و مراد از من رزقناه منا رزقا حسنا ابوبکر صدیق است
و در روایت است که چون آیت یا ایتها النفس المطمئنة فرود آمد ابوبکر گفت یا رسول الله ان هذا الحسن رسول صلعم فرمود
ای ابوبکر بدان و آگاه باش که ملک در حین موت تو این آیت بر تو خواهد خواند ذکر بعضی از احادیث که در
شان صدیق وارد شده از عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه بثبوت پیوسته که پیغمبر صلعم فرمود لو کنت متخذا الا
تخذت ابا بکر خلیلا و لکنه اخی و صاحبی و قد اتخذ الله صاحبکم خلیلا و در صحاح الاخبار از ابو الدرداء رضی الله
عنه مرویست که گفت نزد رسول خدا بودم ناگاه ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیدا شد دامن جامه خود بر کشیده
چنانچه زانو های وی نمود حضرت فرمود صاحب شما یعنی ابوبکر با کسی خصومت عظیم کرده پس ابوبکر سلام کرد گفت
یا رسول الله میان من و پسر خطاب یعنی عمر گفت و گوی واقع شده من مبادرت نمودم و بر وی تندی کردم و بعد
از آن از آن امر پشیمان گشته بدر خانه وی رفتم عذر خواهی نموده تا از من درگذرد او قبول ننمود و در خانه خود را
بر روی من بسته الحال در پیشت سه نوبت فرمود یغفر لک الله یا ابا بکر بعد از آن عمر نیز پشیمان شده در خانه ابو بکر
رفت و ویرا در خانه نیافت بمجلس پیغمبر صلعم آمد حضرت چون ویرا دید رنگ روی مبارکش متغیر شد تا غایتی که ابو بکر
بترسید و بدو زانو در آمد و گفت یا رسول الله والله که در آن قضیه من اظلم بودم از عمر دو نوبت این سخن فرمود
و در روایتی آنکه چون عمر در مجلس حضرت نشست آنحضرت روی از وی بگردانید عمر گفت یا رسول الله گمان میبرم
این اعراض مرا از خود مگر برای امری که از من بتو رسانیده اند چه رنجی که بود عمر را که تو از وی معرض باشی
رسول صلعم فرمود تو ای که ابوبکر عذر خواهی نماید و تو از وی قبول نکنی به درستیکه خداوند تعالی مرا به پیغمبری بشما فرستاده
شما تکذیب من نمودید و ابوبکر مرا تصدیق کرد و مواسات نمود با من بنفس و مال خود آیا پس شما برای خاطر من نمیگذارید

ترک ایذاء او یا رهن کنند ابو درداء گوید بعد از آن دیگر ابو بکر را هیچکس ایذا نتوانست کرد مرویست از ابو هریره
رضی الله عنه که پیغمبر صلعم فرمود هر کسی را که حقی بر ما بود مکافات نمودیم غیر از ابو بکر که وی را بر ما حقی است
که مکافات آن حق را حق تعالی در روز قیامت خواهد فرمود و عبد الله بن عمر رضی الله عنه روایت کند که رسول خدا صلعم با ابو بکر
گفت انت صاحبی فی النار وصاحبی علی الحوض و هم از وی منقولست که روزی ابو بکر بر دست راست
حضرت و عمر بر دست چپ وی بود آن سرور دست ایشان را گرفت و فرمود در روز قیامت همچنین مبعوث خواهیم بود
و انس بن مالک رضی الله عنه گوید پیغمبر صلعم در شان ابو بکر و عمر رضی الله عنهما فرمود هذان سیدا کهول اهل الجنة
من الاولین والاخرین والنبیین والمرسلین و در چند حدیث از رسول صلعم اشارت بخلافت وی واقع شد
و بعد از حضرت یکی آنکه در ایام مرض بواسطه شدت وجع وضعف چون بنماز حاضر نتوانست شد فرمود مروا ابا بکر را
فلیصل بالناس تفصیل این واقعه در مقصد اول از کتاب تحریر پیوست در آن قضیه اشارتی بخلافت وی هست
و لهذا علی مرتضی کرم الله وجهه در آن روز که بیعت با وی میکرد گفت پیغمبر صلعم او را در دین ما یعنی نماز پسندید
ما نیز او را در امر دنیا یعنی خلافت وی می پسندیم دیگر آنکه فرمود اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر
دیگر آنکه روزی ضعیفه بنزد حضرت آمد و چیزی از وی خواست فرمود نوبتی دیگر بیا که سوالت مبذول
شود آن ضعیفه گفت یا رسول الله اگر بیایم و ترا نیابم چون کنم فرمود نزد ابو بکر رو و از عایشه صدیقه
رضی الله عنها بصحت پیوسته که گفت پیغمبر صلعم در مرض موت با من فرمود ادعوا الی ابا بکر اباک و اخاک حتی
اکتب کتابا فانی اخاف ان یتمنی متمن ویقول قایل انا اولی ویابی الله والمومنون الا ابا بکر و از بیان در حلیه جعفر
ابو بکر صدیق رضی الله عنه نعوت پیوسته که ابو بکر مردی دراز بالا و سفید اندام با اندک میلی بزردی نحیف
العارضین غایر العینین پیشانیش بیرون آمده بود و کان معروف الوجه عاری الاشاجع لا یمسک از

اره و لستم خ

ارباب بصیرت ضمیر حقوقیه و محاسن را انگیخته و دسته تنگ میکرد ذکر در بیان ماکول و ملبوس ابوبکر صدیق رضی الله عنه
از بیت المال و بیان کاتب و قاضی و حاجب و عمال و تعیین نقش خاتم او و الله اعلم و منقوت بوسته که چون
امر خلافت بروی قرار گرفت روز دیگر صباح متوجه بازار شد بنابر عادت معهود خویش تجارت خرید و فروخت بکند
عمر و ابو عبیده رضی الله عنهما باو رسیدند گفتند یا خلیفه رسول الله کجا میروی گفت ببازار گفتند تا چه کنی و حال
آنکه این زمان والی امر مسلمانان شده مناسب منصب تو نیست که بدستور معهود تردد در بازار کنی و تجارت نمائی گفت
پس باعیال چگونه کنم گفتند مراجعت فرمای تا از برای تو چیزی از بیت المال مقرر سازیم صدیق باز گشت و باتفاق سایر اصحاب
هر روز برای ماکول وی و عیالان وی نیم گوسفند و حوایج آن و هر سال آن مقدار که ملبوس وی و عیالان وی باشد
و مرکوبی و خادمی مقرر ساختند در روایتی که سالی برای وی دو هزار درم یا دو هزار و پانصد با بخشش مقرر ساختند
و منزل وی در سنح بود و سنح از منازل بنی الحارث بن الخزرج است در طرف عوالی مدینه و از آنجا بمسجد
نبوی میل مراجعت بعد از بیعت یکماه در آن منزل بسر برد و هر روز سوار بمدینه می آمد و صلوات خمسه را بجماعت
در مسجد رسول صلعم امامت مینمود و بعد از نماز خفتن بمحلت سنح میرفت و گاهی که وی حاضر نمیشد عمر به نیابت وی
امامت اصحاب بتقدیم میرسانید و در روزهای جمعه در سنح توقف مینمود تا سر و لحیه خود را رنگ میکرد و تنظیف
و تطهیر بجای آورده آنگاه بمسجد حضرت نبوی میآمد و نماز جمعه میگذارد و گویند منصب قضا را بعمر خطاب رضی الله عنه تفویض
نموده و عثمان بن عفان و زید بن ثابت و عبد الله بن ارقم را رضی الله عنهم کاتب خود ساخت و صاحب وی مولای
وی صدیق بود عامل وی بر مکه عتاب بن اسید و بر طایفه عثمان بن ابی العاص و بر صنعا مهاجر بن ابی امیه و بر حضرموت
زیاد بن لبید و بر خولان یعلی بن امیه و بر جند معاذ بن جبل و بر بحرین علاء بن الحضرمی بود و بر خاتم خود این نقش زده
نعم القادر الله و گویند نقش خاتم وی این بود که عبد ذلیل لرب جلیل والله اعلم بالصواب والیه المرجع و المآب

ذکر در بیان ازواج و اولاد حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جاهلیت دو زن را نکاح کرده بود یکی

قتیله و گویند قتیله بنت العزی و عبدالله و اسما که ملقب است بذات النطاقین از وی تولد نمود دوم ام رومان بنت

عامر که والده عبدالرحمن و عایشه است و در اسلام نیز دو زن را در نکاح آورد یکی اسما بنت عمیس که اول

زوجه جعفر طیار بود و محمد ابوبکر از وی متولد شد و ام حبیبه بنت خارجه بن زید انصاری و وی از ابوبکر حامله بود

که صدیق وفات یافت رضی الله عنه ذکر بیان مدت خلافت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بقول اصح دو سال

و نیم بوده و بعضی گفته اند ائمه در کتب خود روایت کرده اند که دلالت بر صحت این قول میکنند و بقولی دو سال

و دو ماه و بیست و پنج روز و بقولی دو سال و سه ماه و بیست روز و بقولی دو سال و چهار ماه بود و الله اعلم

تاریخ ولادت و وفات و سبب موت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بعد از واقعه فیل بدو سال و چهار ماه

متولد شد در آخر روز دوشنبه و اقرب آنست که شنبه و اصح آنست و بقولی در روز جمعه بیست و دوم جمادی

الآخر در سال و بقولی بشصت و پنج سال و در سبب موت او آورده اند که یکی از معارف یهود در حریرا یا برده بود

زهر در طعام کرده پیش وی آورد و حارث بن کلده متطبب هر دو از آن طعام میخوردند ناگاه حارث

گفت یا خلیفه رسول الله درین طعام زهر یکساله است من و تو هر دو بیک روز وفات خواهیم یافت ایشان دست

از آن طعام باز کشیدند و هم از آن روز بیمار شدند و یکسال بیمار بودند و بعد از آن هر دو بیکبار در یک عالم

آخرت انتقال نمودند و قولی آنکه سبب موت صدیق آن بود که وی را در دهان بعد اشتد نقل دردی که از

گزیدن ماری که در شب غار پیدا شده بود و بدان رحلت از دنیا رفت و بقولی آنکه سبب فوتش آن بود که در

روز سردی که غایت خنک بود غسل کرده و محموم شد و پانزده روز تب داشت و گویند رحلت ملال آن

منقسم شد وی گفتند طبیب را بر بالین تو آریم زیرا که حکیم مرا دید پرسیدند چه گفت جواب داد که گفت انه فعال

بیان تاریخ ولادت و وفات یافتن و در سبب موت حضرت ابوبکر گفته

لما یرید

حاکم بیدالله اجادیث اتحاد ساده انگشت بیش نمودم بطبیبان گفتند درد ضعف جگر سوزد و دوائی دارد و عمر ویت
که در ایام مرض بمشورت از جمعی کبار صحابه مانند عثمان بن عفان و علی مرتضی رضی الله عنهما خلافت بر عمر خطاب
رضی الله عنه تفویض فرمود و بعد گویند عثمان را رضی الله عنه که زمان خلافت کاتب وی بود طلبید فرمود که بنویس
هذا ما عهد ابو بکر ابن ابی قحافه الی المسلمین اما بعد فانی قد استخلفت علیکم این بگفت و بیهوش شد پس عثمان
آنچه ابو بکر گفته بود تعلیم آورد و از پیش خود نوشت که عمر خطاب چه از ابو بکر قبل ازین این معنی را معلوم کرده بود
بعد از آن که ابو بکر از بیهوشی افاقت نمود با عثمان گفت چه نوشتی عثمان آنچه نوشته بود بر وی خواند تا بذکر
عمر رسید که از پیش خود نوشته بود ابو بکر گفت ای عثمان خدای ترا از اسلام جزا دهاد و اگر تو نام او نوشت که
کتب فاسمعوا و اطیعوا فان عدل فذلک ظنی به و علمی فیه و ان جار فلکل امری ما اکتسب و الخیر اردت فلا اعلم الغیب وسیعلم الذین
ظلموا ای منقلب ینقلبون و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته بعد از آن ابو بکر دستها بر داشت و گفت خدایا وی را خلیفه ساختم
بر مسلمانان و درین امر نخواستم جز صلاح حال ایشان و عمل بجا آوردم که تو اعلم بودی بان و اجتهاد نمودم
و بهترین ایشان را بر ایشان والی گردانیدم و نخواستم درین قضیه جانب عمر و من از دنیا می بردم بجانب آخرت
تو خلیفه باش بر ایشان زیرا که بندگان تواند و در ایشان را اصلاح کن بر ایشان یعنی عمر را و او را از
خلفای راشدین گردان که متابعت کند سیرت پیغمبر خود را صلعم و سیرت ملتان را که بعد از پیغمبر بوده آمد و کار
رعیت دیر الصلاح او بس فرمود تا عهد نامه را مهر کردند و با مرای قریش خویش که در اطراف و جوانب
بودند مثل این عهد نامه نوشت و مهر کرد و بعد از آن عمر را طلبید و او را اختیار کرد که ترا بر اصحاب رسول خدا
صلعم خلیفه ساختم عمر گفت یا خلیفه رسول الله این زحمت را از من دور دار که مرا الخلافت حاجت نیست صدیق
گفت اگر ترا بان حاجت نیست امرا تو حاجت است و بتو خواهد رسید سه کیسه کو بسیار بود و دو نی را ازاد کو بید

بگوید تو دولت او را … القصه صدیق یار دین رضی الله عنهما در باب حقوق الله و حقوق المسلمین و قضیهای خوب

و مواعظ و نصایح مرغوب زود و رفتم و صحبت با این سخن کرد اگر نصیحت مرا نگاه داری در حین نزول موت هیچ

چیز از ان نزد تو دوست‌تر نباشد و اگر نصیحت مرا ضایع سازی هیچ چیز در ان حین تو از موت مکروه‌تر نبود و حال

آنکه موت را عاجز نتوانی کرد مرویست از معقب بن ابی لنجا که گفت من وکیل خرج ابوبکر بودم چون مرض

وی بر وی مستولی گشت نزد وی در آمدم و سلام کردم او با مر استخلاف مشغول بود چون فارغ گشت گفت ای

معقب تو متعهد خرج الیوم بودی میان من و تو درین ایام معادله برچه نهجست گفتم مرا بو المیت (?) و پنج درم

وام است بر تو حوالی کردم گفت خاموش باش و در راه آخرت من از دین مساز (?) گفتم یا خلیفه رسول الله گمان

نمیبرم این مجلس را الا صحبت آخرین میان من و تو در گریه افتاد و الله در تمن (?) قال … وداع جو تو کار هیچ کار

آسانست ،، هلاک عاشق مسکین ز ان جانانست ،، ز وصل خود نفسی بس از آنکه دور شویم ،، اگر بجان لم و شمنی نور

اندر انست ،، مجال دیدن روئت نماند چشم مرا ،، که شکل مردمکش زیر اشک پنهانست ،، بگوی تا نشود کار دان

روان امروز ،، که آب دیده احباب روز بار انست ،، نظر بجانب زلف تو میکنم زان نیز ،، برای خاطر سرگشتگان

برلیا گشت ،، زهم بریدن یاران به تیغ ناکامی ،، جو هست عادت گردون مراچه تا دانست ،، ابوبکر صدیق رضی الله عنه

گفت یا معقب گریه و جزع منمای طریق شکیبای سلوک دار که من امید دارم که بجانی روم که مرا بهتر و پاک تر بود

ازین خاک دان دنیا یعنی الجاهر بدنم در زیر خاک خواهد ارامید اما بحقیقت روح پاکم بعالم افلاک خواهد خرامید

و نعم ما قیل ،، گرچه تن من همچو تنها خفته است ،، شب جنب در دم صبح بشکفته است ،، جان چو خفته در گل نشان

بود ،، چه غم است از تن درو ان سرگین بود ،، جان خفته چه خبر دارد ز تن ،، کو بگلشن خفته باشد در کو نخم ،، مرغ جان

در جهان امکون ،، نوحه بالیت قومی یعلمون ،، گر نخواهد نیست جان با این بدن ،، پس ملایک ایوان که خواهد بدن ،،

گر نخواهد بی بدن

[illegible]

گردانید پس بدان جانب تحویل نسب ـ فی الاستیعاب مکثم روزی گفت معیقیب که مهر حضرت پیغمبر را طلبید و مهر
عایشه را ستاند نابت و پنج درم او را دو پس داد و بروایتی بیست از عایشه رضی الله عنها که گفت ابوبکر
در روز آخر مرض موت بیهوش میگشت من میگریستم و میگفتم عجب مرض صعب بر پدر من طاری گشته و چون
بهوش باز می آمد و این سخن از من میشنید میگفت ای دختر که من چنین نیست که تو میگوئی ولیکن جاءت سکرة الموت
بالحق ذلک ما کنت منه تحید و پرسید رسول خدا را صلعم در چند جامه کفن ساختند گفتم در سه جامه سفید سحولی
که در آن سه جامه پیراهن و عمامه نبود پس گفت چه روز از دنیا نقل فرمود گفتم روز دوشنبه گفت امروز چه
روز است گفتم دوشنبه گفت امید دارم که تا امشب که موت من امروز یا امشب بود و لبس جامه که در بر داشت
و بجامه داری وی در آن جامه کرده بود نظر بر او در حالی که در آن اثری از زعفران بود گفت این جامه
مرا بشوئید و بر آن دو جامه دیگر زیاده سازید و مرا در آن کفن کنید گفتم این کهنه است گفت ان الحی احق بالجدید
و المیت انما یصیر الی البلی و لسعد ابن ابی وصیت نمود زوجه خود را اسماء بنت عمیس که وی را غسل دهد و عبد الرحمن
مدد کند و پسر دانسته عبد الله وی را آمد او را معاونت نماید و گفت که خواهم که بجهت حنوط البنان جسد من نه مرا ابدا
هنگام از دنیا نقل نمود بعد از تجهیز و تکفین بدستوری که وصیت کرده بود عمر بر وی نماز گذارد و در حجره عائشه
پهلوی قبر رسول صلعم قبر وی کندند و پسر عبد الرحمن و عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و طلحه در قبر وی آمدند
و هم در شب وی را دفن کردند و جزاه الله عن المسلمین احسن الجزاء و نقلست که چون خبر موت وی به پدر وی
ابو قحافه رسید هیچ جزع نکرد و تغیر در وی پیدا نشد و گفت الله ما اخذ و له ما اعطی فصل سیوم در بیان حسب و نسب و حلیه
و ازواج و اولاد و مدت خلافت و ولادت و وفات حضرت امیر المومنین عمر ابن الخطاب رضی الله عنه در
روضة الاحباب آورده است عمر ابن الخطاب ابن نفیل ابن عبد العزی ابن ریاح ابن عبد الله ابن قرط ابن رزاح

ابن عدی ابن کعب ابن لوی ذکر در بیان بعضی از آیات قرآن که در شان عمر فاروق رضی الله عنه نازل شده
اَوَ مَن کانَ مَیْتًا فَاَحْیَیْناهُ وَجَعَلْنا لَهُ نورًا یَمْشی بِهِ فِی النّاسِ کَمَن مَثَلُهُ ضحاک مفسر رحمه الله بر آنست که در شان عمر رضی
الله عنه نازل شده و قل للذین آمنوا یغفروا للذین لا یرجون ایام الله لیجزی قومًا بما کانوا یکسبون ابن عباس رضی الله عنه
گوید مردی از بنی غفار عمر را دشنام نمود عمر خواست که او را ضرب زند و ادب نماید آیه مذکور نازل شد محمد
الرسول والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم حسن بصری رحمة الله علیه گوید مراد از اشداء علی الکفار عمر خطاب
رضی الله عنه است والذین آتیناهم الکتاب یعلمون انه منزل من ربک بالحق عطاء بن ابی رباح گوید عمر از آن
جمله است اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین عکرمه گوید مراد از شهداء
عمر و عثمان و علی است یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم عکرمه گوید مراد از اولی الامر ابوبکر
و عمر است ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله محمد بن کعب قرظی گوید از علی ابن ابی طالب شنیدم که گفت هم
رسول الله صلعم و ابوبکر و عمر و شاورهم فی الامر از ابن عباس رضی الله تعالی عنه منقولست که گفت یعنی
و شاورهم ابوبکر و عمر است و بثبوت پیوسته که چند آیه از قرآن بموافقت رای و قول او نازل شده و جمعی از
ثناخوان محدث بر سبیل اجمال گفته اند در پانزده تیغه قرآن موافق رای او فرود آمده و این فقیر تتبع نموده در کتب
تفاسیر و احادیث در آیه یافته اول واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی در حدیث که پیغمبر صلعم بمقام صلوات الرحمن
گذشته و عمر با آن سرور همراه بود گفت یا رسول الله این مقام پدر ما ابراهیم است زود بلی گفت افلا نتخذه
مصلی حضرت فرمود مامور نیستم با آن هنوز آفتاب فرو نرفته بود که آیه واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی نازل شده
دویم آیه حجاب سیوم عسی ربه واذا سألتموهن متاعا فاسئلوهن من وراء حجاب ذلکم اطهر لقلوبکم ان طلقکن ان
یبدله ازواجا خیرا منکن الآیه در قصه اساری بدر ربیعم ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره در قصه

نماز بر عبد الله بن ابی سلول منافق نخستم آیه که بهم حمزه شرح ابن حجر فيض درمقصد اولی در روضه الاحباب مذکور گشت
نهم احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم الاٰیه اورده آمد که قبل از نزول آیه مذکور در شب ماه رمضان
نماز خفتن میگذاردند وطعام تناول کردن واب آشامیدن وجماع کردن حرام بود وعمر خطاب همیشه این آرزو در خاطر
داشت که این امور تا طلوع صبح مباح بگردد یک شب دیر العهد از نماز خفتن با اهل خود اتفاق مجامعت افتاد
وان صورت بر حضرت عرض کرد ودر حضرت طلبید آیه نازل شد هشتم ثلثة من الاولین وثلثة من الاخرین بعضی
از مفسران گفته که چون آیه نازل شد که ثلثة من الاولین وقلیل من الاخرین عمر بگریست وگفت یا رسول الله
ایمان اوردیم بخدا ورسول وی تصدیق کلام او کنیم وانکه نجات یابد از ما اندکی بود واین آیه نازل شد وثلثة
من الاولین وثلثة من الاخرین حضرت عمر را طلبید وفرمود قد انزل الله فیما قلت یا ابن الخطاب وجعل ثلثة فيها
من الاولین وثلثة من الاخرین نهم من کان عدوا لله وملائکته ورسله وجبریل ومیکائیل فان الله عدو للکافرین
جمعی از احبار یهود با پیغمبر صلعم گفتند جبرئیل بر تو فرود می آید وحال آنکه وی دشمن ماست واما دشمن اویم اگر میکائیل
بر تو نازل بشد ما ایمان بر تو می آوردیم عمر خطاب رضی الله عنه گفت هر که دشمن جبرئیل دشمن میکائیل و هر که دشمن میکائیل
دشمن جبرئیل است هر که دشمن ایشان هر دو باشد دشمن خداوند سبحانه است پس آیه مذکور نازل شد دهم بقول عمر
رضی الله عنه دهم فتبارک الله احسن الخالقین چون این آیه نازل شد ولقد خلقنا الانسان من سلالة
من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة
عظاما فکسونا العظام لحما ثم انشاناه خلقا اخر این آیه را چون بر عمر خواندند گفت فتبارک الله احسن
الخالقین وهنوز تتمه آیه را نشنیده بود ومثل این حکایت از عبد الله بن مسعود ابن ابی السرح منقول است
والعجب که خواندن این کلام عجب واز تداوی کننده از دین وسبب زیاد ایشان وکمال یقین امیر المؤمنین

تفضیل

حضرت عمر شد و اسم و مضمون آیه کریمه تعالی به کثیرا و یهدی کثیرا در ان وقت بظهور پیوسته ذکر در رجال بعضی از احادیث
دانسته که در فضیلت عمر رضی الله عنه وارد شده بصحت رسیده از ابو هریره رضی الله عنه که گفت رسول خدا صلعم
فرمود تحقیق که در بنی اسرائیل رجال محدثون بوده اند اگر در دین امت من مثل آن رجال خواهد بود عمر خطاب است و علما

محدثین

در تفسیر محدثون اقوال است اول آنکه مراد از محدثون جمعی اند که از نزد حق سبحانه تعالی با مور ملهم کرده اند دوم آنکه جماعتی
اند که ظن ایشان در قضایا مطابق واقع باشد سیوم آنکه مراد طوایف اند که در وقایع ملائکه با ایشان گویند و راه
راست با ایشان نمایند چهارم آنکه مراد گروهی اند که صواب بر زبان ایشان جاری شود و از ابو سعید خدری
رضی الله عنه روایت که پیغمبر صلعم فرمود در خواب دیدم که مردم را بر من عرض میکردند بر ایشان پیراهنها
بود و بعضی از ایشان را پیراهن تا بر سینه بود و بعضی تا فرود ان بود و عمر خطاب را رضی الله عنه بر من عرض
کردند برو پیراهنی بود که در زمین میکشید صحابه گفتند یا رسول الله چه تاویل و تعبیر کردی فرمود دین و در صحیح اخبار
از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده شده که حضرت فرمود در خواب دیدم که نزد من قدحی از شیر آوردند بعد ازان
بیاشامیدم چنانکه از ناخنهای من شیر بیرون می آمد بعد از ان باز مانده خود را بعمر خطاب دادم گفتند یا رسول
الله چه تاویل و تعبیر کردی فرمود علم و علما گفته اند وجه تعبیر شیر بعلم آنست که هر دو شریک اند در کثرت نفع
چه همچنانکه شیر غذا و شراب جسمانی است و سبب صلاح و قوت بدن است علم نیز بمنزله غذا و شراب روحانی است
و سبب صلاح امور دینی و اخروی و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت کند که پیغمبر صلعم صلی الله علیه
وسلم با عمر خطاب رضی الله عنه گفته بان خدای که نفس من بید قدرت اوست که ملاقات نکند با تو شیطان در هیچ
راهی الا آنکه راه دیگر داند و سلوک در طریق دیگر اختیار کند غیر از آنکه تو در آن سالک باشی و در روایتی
دیگر فرمود ان الشیطان لیفر من عمر و در روایتی دیگر فرمود انی لانظر الی شیاطین الجن والانس قد فروا من عمر

وجاء عن عبدالله

و جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه گفت رسول خدا صلعم فرمود دیدم خود را در بهشت و در آنجا قصری دیدم

میانه آن جاریه نشسته و وضو میساخت پرسیدم این قصر از آن کیست گفتند از آن عمر خواستم تا آنجا در آیم پس غیرت

ترا یاد کردم و در نیامدم عمر گفت بابی انت و امی یا رسول الله علیک اغار و در احادیث صحیح وارد شده

که از انس بن مالک رضی الله عنه که گفت پیغمبر صلعم بر کوه احد بر آمد ابو بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم ملازم

حضرت بودند کوه احد بلرزه در آمد حضرت فرمود ثابت و ساکن باش ای احد که نیست بر تو هیچ الا پیغمبری یا صدیقی

یا شهیدی و از ابو هریره رضی الله عنه بصحت پیوسته که گفت حضرت فرمود در واقعه دیدم که بر سر چاهی ایستاده

بودم و آب از چاه میکشیدم و مردم را آب می آشامانیدم ابو بکر بعد من آمد و دلو را از دست من گرفته یک دلو یا دو دلو

دلو آب بر کشید و در کشیدن وی ضعیفی بود و الله یغفر له پس پسر خطاب یعنی عمر در آمد و دلو از دست ابو بکر گرفت

پس در دست وی گردانیده یعنی دلو بزرگ شده و آب میکشید و مردم را سیر آب گردانید و در روایتی آنکه فرمودند

ندیدم هیچ پهلوانی را که مانند او کشیده باشد چندان آب کشیدم که مردم سیراب گشته از چاه باز گردیدند و ابو ذر رضی الله عنه

گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله وضع الحق علی لسان عمر یقول به و فی روایة نزل الحق علی لسان عمر و قلبه

و منقول است که عقبة بن عامر گفت که پیغمبر صلعم فرمود لو کان بعدی نبیا لکان عمر ابن الخطاب و مرویست از عمر رضی الله

عنه که گفت دستوری خواستم از پیغمبر صلعم تا بزیارت خانه کعبه روم و عمره گذارم آنسرور رخصت داده فرمود

لا تنسنا یا اخی فی دعائک و لا تنسنا عمر گوید کلمه گفت که نمیگذارند مرا آنکه در عوض مقابل آن تمام دنیا تنسنی

حاصل آید و عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت کند از رسول صلعم که فرمود انی اول من تنشق عنه الارض ثم ابو بکر

ثم عمر و مرویست هم از وی که روزی حضرت دید که عمر جامه سفید پوشیده بود پرسید که این جامه نو است یا شسته عمر گفت

شسته آنسرور فرمود البس جدیدا و عش حمیدا و مت شهیدا و از روی تو الله تعالی قرة عینی فی الدنیا و الاخرة گفت که عمر

نشسته ان سرور فرمود الیس حدید او عش حمید آدمیت شهید او لله زادک الله تعالی ذریت منی فی الدنیا و الاخرة گفت لعمر

دا اباک یا رسول الله نقل است که حضرت در وصف او فرمود هو زان من حدید ولا تاخذه فی الله لومة لایم دگوید

عمر خطاب رضی الله عنه با خبری از احبار در کتب الشمایل وصف من هست گفت ازو پرسید که بچه طریق گفت قرن من حدید

کنید که بروی نقد فرمود قرن دگفت قرن من حدید امیر المومنین شدید لا تاخذه فی الله لومة لایم گفت انکس ابرا

که بعد از تو خواهد بود چگونه میابی گفت خلیفه نیکو کار ولیکن البنیان قرابه خود کنند بر سایر مسلمانان و فیه طالمه من

بر قتل او اقدام نمایند عمر گفت رحم الله عثمان آگاه باشید که بعد از ان چگونه شود ثم یکون البلاء در روایتی انکه

عمر پرسید انکس که بعد از وی خلیفه شود وصف او را چگونه میابی گفت رنگ آهن یعنی ملازم آهن و این سخن

از ان خبر اشارت است بکثرت حروب در زمان ان خلیفه عمر سر خود را گرفت و گفت وا دو اها خبر گفت یا ۵۱

امیر المومنین دین خلیفه سب کفار رخ گذار خواهد بود ولیکن در وقتی خلافت بدو رسد که شمشیرهای برهنه

دو دنیا برهنه بود و در اخبار وارد شده اول من یسلم علیه الرب یوم القیامة عمر ابن الخطاب و بالجمله

از احادیث بسیار که در فضیلت ان خلیفه بزرگوار وارد شده حذرا من الاطالة اقتصار بر همین قدر واقع

شد و از اصحاب کرام در شان ان عالی مقام اشعار در وفور فضل و علو رتبه بنبوت پیوسته او در د واند که چون

امیر المومنین عثمان رضی الله عنه بخلافت مقرر شد و چند وقتی برین گذشت بادی گفتند چرا اهل عمر سلوک نمیکنی

گفته لا تستطیع انی ان اکون مثل لقمان حکیم مرویست که امیر المومنین علی کرم الله وجهه گفت خیر الناس بعد رسول الله

ابوبکر و عمر ثم الله اعلم بالثالث و هم ازوی منقولست که گفت کان ابوبکر اواها و کان عمر مخلصا مخلصا ناصحا الله فنصحه

و ان کنا لنرى ان شیطان عمر یهابه ان یامره بالخطیه و گویند در زمان خلافت علی مرتضی کرم الله وجهه اهل کربلا ان

بمدینه آمدند و گفتند یا امیر المومنین بدانکه عمر ما را از وطن ما اخراج کرده و جلا کرده حسب شد اگر تو ما را بوطن

ما باز رسی

بابانه زیستی امیر ز بود و کان عمر ارشد اما حضرت عمر بسیار مبارکست اوزی بر سید که جرا ازین مرحله ش گفت بر اسلام
که به میکیم چه موت عمر موت اسلام است اذا مات ذو علم و تقوی فقد ثلمت من الاسلام و موت الملک العادل
الوالی بحکم الحق منقصة و لعمته زید وهب گوید بر عبد الله بن مسعود در آمدم و آشنا کلام خویش عمر را یاد کرد و بگریست
بجنینی که از اشکاب چشم او سنگ ریزه زمین نمناک شد و گفت عمر حصن حصین بود اسلام را و مسلمانان در آن
حصن در می آمدند و بیرون نمی شدند و از موت او رخنه در اسلام پدید آمده که مردم از آن رخنه بیرون می روند و
باز در نمی آیند و مثل این کلام از امیر المومنین علی کرم الله وجهه نیز در شان او منقول است ابو طلحه انصاری رضی الله
عنه گوید که هیچ اهل بیت از مسلمانان نبود الا که از موت عمر خللی در دین و دنیا ایشان پدید آمد و مغیرة بن شعبة رضی
الله عنه گوید و الله کان عمر افضل من ان یخدع و اعقل من ان یخدع عروة بن الزبیر از عایشه رضی الله عنها
روایت کرده که گفت زینوا مجالسکم بالصلوات علی النبی صلعم و بذکر عمر بن الخطاب از امام زین العابدین بن سجاد علیه
التحیه و السلام پرسیدند که مرتبه ابوبکر و عمر نزد رسول خدا صلعم چگونه بود جواب گفت چون مرتبه ایشان اکنون
با ضجیعان از امام جعفر صادق رضی الله عنه مرویست که گفت من بیزارم از آن کسی که ابوبکر و عمر را جز به نیکی یاد کند
حق سبحانه و تعالی را یاد کرده باشد مجاهد گوید ما باهم میگفتیم که شیاطین در زمان عمر مصفد و مسلسل بودند چون
وی مقتول شد در روی زمین منتشر گشتند ذکر شدت عیش و قلت اکل او رضی الله عنه و خاص منقولست که گفتند
نوبتی بر رسم تفقد به خانه حفصه آمد و نزد عده منسوره که مهمان هر که هست در خانه هرچه هست عمل نموده بود مر ا که این
سر شکسته و ناندار ی روغن زیت بران اضافت کرده ضیافت نمود و چون نظر وی بر آن کاسه افتاد نزد گفت الضافه
ادام در یک ظرف می بینم چگونه از این طعام تناول کنم امید دارم که مرا حق سبحانه و تعالی از این نوع تنعم
نگاه دارد تا زمانه باشد و اصحاب تجرم و از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که طعام هر روزه امیر المومنین عمر باده

آنکه کسی رنگ را از کنیزکان وی خواست تا موی وی را رنگ کنند گفت میخواهی که اطفاء نور من کنی چنانکه فلان اطفاء
نور خود کرد و گویند از وی پرسیدند که چرا تغییر شیب خود نمیکنی چه ابوبکر خضاب کرد گفت شنیده ام که پیغمبر فرمود من
شاب شیبة فی الاسلام کانت له نوراً یوم القیمة بان جهة تغییر شیب خود نمیکنم و اگر روایتی مذکور رتین بصحت رسید
طریق جمع آنست که گویند اول خضاب میکرد اقتداً بابوبکر و بعد از ان چون ملاحظ حدیث فرمود ترک فرمود
باید ذکر و بیان تعداد ازواج و پسران و اولاد امیر المؤمنین حضرت عمر خطاب رضی الله عنه آورده اند
که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه شش زن در حباله نکاح خود در آورده یکی زینب بنت مظعون ابن حبیب بن وهب
و دیگر ایک دختری بود و دو پسر از این زن عبد الله و عبد الرحمن و حفصه و دوم ام کلثوم بنت علی بن ابی
طالب کرم الله وجهه دیگر پسر و یک دختر دیگر از این زن حاصل شد زید و رقیه از ایشان عقب نماند سوم
ام کلثوم بنت جرول بن مالک بن المسیب بن ربیعه و دو پسر از این زن داشت زید اصغر و عبد الله اصغر و چهارم
جمیله بنت عاصم بن ابی الافلح دیگر پسر از این زن یک دختر داشت فاطمه نام ششم عاتکه بنت زید بن عمرو بن
نفیل دیگر پسر از این زن داشت عیاض و دو پسر داشت یکی دیگر پسر از این کنیزک دیگر حاصل شد ابو الشحم
دادر را عبد الرحمان اصغر و زینب چنانکه دیگر از مجموعه زنان و کنیزکان نه پسر و چهار دختر بود و باشد ذکر بعضی از احوال
حضرت عبد الله بن حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه در شواهد النبوت آورده است که وی بزرگترین
فرزندان عمر بود رضی الله عنهما در مکه ایمان آورده بود پیش از بلوغ و با پدر خود بمدینه هجرت کرد و وفات وی
در مکه بود در وقت رمی جمار مردم ازدحام کردند و چیزی در میان دو انگشت پای وی آمد و جراحت
شد و ورم کرد و بدان فوت شد و کان ذلک سنة اربع و سبعین و قیل سنة ثلث و سبعین از وی می آرند که در سفر
بود جماعتی گرد آمده بودند پرسید که این چیست گفتند که اینجا شیری است که مردم را از راه باز داشته است از

از مرکب خود فرود آمد بسوی آن شتر رفت بدست خود او را بپوسید و بر داشت و چرا بر دو از راه دور کرد

در بیان مدت خلافت و فتوحی که در آن ایام واقع شد مدت خلافت وی ده سال و چند ماه بود در آن ایام
تقاضا یا فتوحی و امور کلیه روی نمود بصحت پیوسته که چون از دفن ابوبکر صدیق رضی الله عنه فارغ شدند روز دیگر
عمر خطاب بر منبر بر آمد و خطبه خواند مشتمل حمد و ثنای باری تعالی و اظهار عجز و نیاز و ضعف و عبودیت و استکانه
خود و بیان آنکه پیغمبر صلعم متوفی شد و از وی راضی و خشنود بود و آنکه طالب خلافت وی نبود و امیر المومنین ابوبکر
امر داد و تفویض کرد و امیدوار بود با آنچه خدا تعالی در آن خلافت میسر ساخته انداز اجر جزیل و ثواب
جمیل و تحمل این بار ثقیل و تصدی انکار جلیل همت و کسی دیگر را بخلافت تعیین بکرد و از خود دور ساخت
و بیان آنکه وی عدل و انصاف مرعی خواهد داشت و در وی کسی نخواهد دید و از حق تجاوز نخواهد کرد و تعظیم انصاف
و تکریم و تکبر بر مردم نخواهد نمود و مردی چون یکی از مسلمانان خواهد بود که باید دید چنانکه سخن گویند و بجا
خواهد بود برای حاجات مردم و از این نوع سخنان مرغوب که موجب استمالت قلوب بود در آن خطبه بلیغه درج
نمود و مردم را بر تحریص نمود بر تقوی و مخالفت نفس و هوا و محافظت حدود و حرمات خدا و بعد خطبه را به درود
محمد مصطفی صلعم ختم فرمود و از منبر فرود آمد ذکر در بیان ولادت و تاریخ وفات و بیان سن الحمید و صفات
و تعیین و حاجب و کاتب و تعداد اعمال از صاحب کمال جمهور اهل سیر و تواریخ بر آنند که عمر خطاب سیزده سال بعد
واقعه فیل قدم در دایره وجود نهاده و در شب یکشنبه اول ماه محرم سال بیست و سیوم از هجرت بود که آن یگانه روزگار
و ثانی اثنین از بهای الغار و ثالث ثلاثه عدالت شعار اربع عشام و سوس حیات ... و حیات عالیات
خرامید روایتی آنکه روز چهارشنبه بیست و هفتم ذی حجه سنه ثلث و عشرین شربت شهادت بچشید و روز
پنجشنبه رخت حیات از ورطه خاک بعالم افلاک کشید و روایتی آنکه چهار روز از ماه ذی قعده باقی بود که از این

دار غار عودر

و از عمار عزل در بصره ابی با تقاضای سرور را اشتغال نمود و بیعت با عثمان بن عفان در سلخ ذی حجه دست داد و غیر
از این نیز گفته اند و اقوال مختلف در رسال التسوده احوال بنظر رسیده جمهور برانند که شصت و سه بود و قولی آنکه پنجاه و دو
بود و قولی آنکه پنجاه و پنج و قولی آنکه پنجاه و شش بود و قطرونی در معجم کبیر خویش ترجیح این قول نموده و قیل غیر ذلک والله اعلم
و عامل وی در مکه عتاب بن اسید در بعضی از احوال و بعد از وی نافع بن عبد الحرث و در یمن یعلی بن امیه و در بحرین
عثمان ابی العاص و در عمان حذیفة بن محصن و در طائف سفیان بن عثمان عبد ثقفی و در دمشق ابو عبیده و در اوایل
و در این اثنا یزید بن ابی سفیان و در اواخر وی برادرش معاویه و در حمص عمیر بن سعد و برادران وی در اوا[یل]
شرحبیل بن حسنه و در اواخر عمر و ابن عتبه و در کوفه اول سعد بن ابی وقاص و بعد از ان عمار بن یاسر و بعد از ان
مغیرة بن شعبه و در بصره در اوایل مغیره و در اواخر ابو موسی اشعری و حاجب وی مولای او یرفا نام و کاتب او زید بن
ثابت بن ربیعة بن محرم بود و نقش نگین انگشتری تمکین بود که کفی بالموت واعظا یا عمر این بود احوال این خلیفه
رفیع الخصال و الفضائل که حسب التفصیل الاجمال مرقوم قلم تحریر گشت و اگر بر بدیهه زبان از عقده بیان تفاصیل مآثر و فضائل
و شرح مفاخر و شمائل انجناب سعادت مآب منزوی که در صفت وی ملا عبد الرحمن جامی هر دو سی بر آید در فضل
فضایل وی آنکه در زمان خلافتش ممالک عرب و عجم اهل اسلام را مسلم از طرف شرق زمان او تا باب جیحون
روان و از سوی شمائل نسیم دولت او تا دربند اسکندر از ان بود و از ناحیه مغرب تا اقصی مصر و اسکندریه
و تکوم روم از هیبت و عظمت او طالع و از جانب جنوب تا سر حد هند و سند و ستان هر فتح عزت و شوکت او لامع
گشته و اعلام سپاه دین پناه او سایه حشمت بر اکثر اقالیم جهان انداخت و رایت عدل و داد و انصاف وی
در روی زمین تا باوج آسمان بر افراخت و گویا شاعر از زبان الغالبین گفت شعر انا الذی ... زنا لا ...
مصلیته ممالک الروم و العرب و العجم حتی یکون لنا الدنیا باجمعها ... و مکتب ... اکرم

منقلبه و مآبه .. و عطر مشامهم الرحمة و المغفرة ترابه .. ذکر بعضی از احوال زائده که حضرت امیر المومنین
عمر ابن الخطاب رضی الله عنه گویند که روزی نزدیک حضرت رسول صلعم در آمد و بود و باز زائده بود از دیگر
من دیر دیر می آئی تو موقف من ترا دوست من ترا دوست میدارم گفت یا رسول الله امروز تعجبی دیده ام از بود
که آن چیست گفت یا رسول الله بطلب هیزم میرفتم چون بسته بستم بر سنگی نهادم تا برگیرم سواری دیدم که از آسمان بر زمین
آمد و بر من سلام کرد و گفت سید را از من سلام گوی و بگوی رضوان خازن بهشت گفت بشارت مر ترا که بهشت
بر امتان تو بشمت کرده اند که دهی بی حساب به بهشت در شوند و باز دهی حساب آن کنند و گر دهی را التفات
بخشند این بگفت و قصد آسمان کرد از میان آسمان و زمین بر من التفات کرد مرا دید که این هیزم بر نمیتوانم
داشت گفت یا زائده آن هیزم بر سنگ بگذار و سنگ را گفت با سنگ این هیزم با زائده تا خانه عمر رضی الله
عنه بر آن سنگ روان شد و هیزم را همی آورد تا بدر خانه عمر رضی الله عنه رسول صلعم بر خواست و باز زائده
بدر خانه عمر آمد و از آمد و شد سنگ را دید فرمود که الحمد لله خدای تعالی مرا با مرزش امت بشارت داد
خدا [illegible] را از امت من بدرجه مریم رسانید فصل چهارم از روضة الاحباب در بیان نسب و حسب و حلیه
و ازواج و اولاد و مدت خلافت و ولادت و وفات حضرت امیر المومنین عثمان رضی الله عنه ابن عفان
ابن ابی العاص ابن امیه عبد الشمس ابن عبد المناف ذکر در بیان آیات منزل از قرآن در شان عثمان ابن
عفان رضی الله عنه الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا و لا اذی لهم اجرهم عند ربهم
ولا خوف علیهم و لا هم یحزنون کلبی مفسر گفت این آیه در شان عثمان نازل آمده در روایت که چون غزوه تبوک اتفاق افتاد و
الفقرا [illegible] [illegible] ساحت [illegible] اتفاق نمود که پیغمبر صلعم تا احتیاج دستهای مبارک بر داشت
و این دعا فرمود که یا رب رضیت عن عثمان فارض عنه پس آیت مذکور نازل شد یا ایها الذین آمنوا انفقوا له در زکوة

من اوابل

ن الربا ان کنتم مومنین فان لم تفعلوا تفعلوا الایة عطا ابن رباح و عکرمه گفتند این در شان عباس و عثمان نازل شده

که تو نیستی ایشان از شخص بطریق سلم مقداری تمر خریده بود چون اوان جدا آمد و صاحب تمر از ایشان التماس

نمود که نصف حق خود را حالا بستانند و نصف دیگر را در فلان میعاد مع زیاده بنقصان ادا نمائیم اگر ادای دین

شما درین هنگام تمام و کمال نمائیم چندان نمی ماند که عیال ما را کافی باشد ایشان ملتمس مدیون را نپسندیدند و داشتند

چون در آمد طلب ربا دیگر نمودند نازل شد ومن یطع الله و رسوله فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین

والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا بقول عکرمه مراد از شهداء عمر و عثمان است واذا جاءک

الذین یومنون بآیاتنا فقل سلام علیکم عطا ابن ابی رباح گوید عثمان از انجاست و ضرب الله مثلا رجلین احدهما ابکم

لا یقدر علی شیء و هو کل علی مولیه اینما یوجهه لا یات بخیر الایة بقول ابن عباس مراد از من یامر بالعدل عثمان است

که دیگرا مولای بود در نفقه وی ان مولا اسلام را مکروه میداشت و عثمان از تصدق و انفاق منع میکرد

و بقول عطا بن ابی رباح مراد از ابکم ابی بن خلف جمحی است و مراد از من یامر بالعدل حمزه بن عبد المطلب و عثمان

بن عفان بن مظعون است محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم بقول حسن بصری مراد از رحماء

بینهم عثمان بن عفان است افرایت الذی تولی واعطی قلیلا واکدی وعنده علم الغیب فهو یری ام لم ینبا بما فی

صحف موسی وابراهیم الذی وفی الا تزر وازرة وزر اخری از آیتین عباس وسدی و کلبی

و جمع دیگران مفسران منقولست که این آیات در شان عثمان بن عفان نازل شد که تو نیت بسیاری از مال خود

در راه حق سبحانه تعالی انفاق کرده بود عبد الله بن سعد بن ابی السرح که برادر رضاعی بود و مانع خیر گشت و دیگر

ملامت نمود و گفت زود باشد که در دست تو چیزی نماند و عثمان نیز بقصد مبدل نمود عثمان گفت مقصود من از تحصیل

این اموال و حصول کنوز و رمال و چیزی است بلکه نظر من بر حسن مال و رضای ملک متعال است والیه

[illegible]

هیئات خود را تغییر دادی و جامه بر خود راست نمودی حکمت چه بود فرمود چگونه شرم ندارم از کسی

ملائکه — که ملائکه از وی شرم میدارند و در روایتی فرموده بدرستیکه عثمان کثیر الحیاء است گفتم شاید که او را همین حاجتی

باشد چون مرا بآن هیئت ببیند و بواسطه شرم و حیا حاجت خود عرض نکند و هم فرمود که ابو مره بن کعب

روایت کرده که رسول صلعم فرمود که بعد از من در میان شما حوادث و فتن بظهور خواهد آمد در آن وقت مردی قناع

دار در مجلس حضرت مرور نمود آنسرور فرمود این مرد آن روز بطریق هدایت مستقیم خواهد بود من از مجلس

برخاستم و بتعجیل بسوی او رفتم عثمان بن عفان بود روی او را بجانب حضرت گردانیدم گفتم این مرد فرموده‌ای

عبدالله بن عمر گوید رسول صلعم فرمود فتنه در میان شما واقع خواهد گشت و اشارت بعثمان فرمود و گفت

که این مرد در آن فتنه بتیغ ظلم مقتول خواهد شد و در اخبار وارد شده که روزی حضرت فرمود که آرزو

دارم که یکی از صحابه من نزد من آید تا شکایتی که از بعضی امت خود دارم با او بگویم گفتند صدیق را بخوانیم

فرمود نه عمر و علی را ذکر کردند فرمود نی گفتند عثمان را بخوانیم تا در ناحیه از خانه با وی بطریق تنهایی در مشاوره

سخنان میگفت و عثمان ملول و غمگین میگشت و چون یوم الدار که او با غم قصد قتل او کردند خدم و حشم وی

استجازه مقاتله و محاربه با ایشان نمودند گفت آنسرور با من عهد کرده و بطریق مشاورت با من احادیث

گفت من آن سخنان آنگاه دانسته جز بآن پاس مکابره و معاودت نمینمایم و نقض عهد نمیکنم تا بقیامت بر هم آن

گریستن — عهد که بستم با او مروی است که حضرت روزی در روی عثمان نظر کرد و قطرات اشک از زنخدان چشم بر رخساره

رنگین روان کرد و فرمود که ای عثمان بدرستیکه روزی باشد که ترا مظلوماً مقتول سازند حق سبحانه و تعالی ترا در تمام

شهدا عطا فرماید زنهار که در آن روز بتلبیس چون شوی خلعتی را که دوازده سال تمام گناهی بر قدر قد تو راست

آورده باشد بسخن مردم از خود خلع نکنی و روایتی دیگر آنکه فرمود روزی باشد که حق سبحانه قمیصی در تو بپوشاند مردم

خواهند که اثر آن از خود ضلع نکنی بجز آنکه نفس من بید قدرت اوست که اگر اثر ضلع بکنی در بهشت در بنا می

نازمانی که نشتم در سوراخ سوزن در رود این از قبیل تعلیق محالست یعنی هرگز در بیابانی است بهشت این

بر روز

راه سراه عنایان :: هر دای خواجه بندیا اموز :: جست و جو کن بگفت کو نشود :: خارجی از با بکشی دین

بسر آنکه نهد چو بسته شد باز زمان بکشید مدد که هنوز :: عثمان ابن عفان گفت طلب یاری از حضرت باری منمایم

دارد و در مجموع ایم که در آن روز مراجری کامل و شکیبای شامل کرامت میفرماید در حصول این مدعا از حضرت

استدعای دعا کرد آنسرور زبود اجر و ما جرک جرک الا باجهد ونعم ما قیل شعر تر در داء البعم عند النوائب :: فکل جمیل

السبر حسن العواقب :: ولکنت صاحبا للحکم فی کل نسبة :: فما الحکم الا خیر حزن و صاحب :: عمر بنگرم رسانه

نخستم اول آنکه بگنج :: نخستم جوری درد الگاه برنج :: روزه با نشانه که تر اشهید سازند در روزی که روزه دار

باشی دیگر من افطار نمای از ابو هریره منقولست که گفت شنیدم که پیغمبر صلعم میفرمود بدرستی که شما بعد از من

محل عرض و حدوث و فتن خواهید شد قابلی از حضار مجلس پرسید که در آن فتن ما را بچه امر میفرمائی فرمود

علیکم بالامیر و اصحابه اشارت بعثمان فرمود و در اخبار وارد است که روزی حضرت بخانه عثمان تشریف

داده دید که رقیه دختر وی ترتیبه نمود و اصلاح شان همی و وی نشانه میکرد فرمود ای دختر گرامی دار عثمان

+ بدرستی که وی اشبه اصحاب منست بمن از روی خلق در روایتی آنکه فرمود با بهنا ابراهیم صلوات الله علیه

مرویست که روزی ام کلثوم بنت رسول الله صلعم نزد رسول آمد و گفت زوج فاطمه بهتر است از زوج

من انس در بنا نها اکثر دیدیم جواب نگفت بعد از آن فرمود که شوهر تو از آنجمله است که خدا و رسول خدا او را

دوست میدارند و او خدا و رسول را دوست میدارد و دشمنان برای او هر ای او در بهشت

که هیچ احدی از امت من فوق آن منزل ندارد منقولست از ابو هریره که گفت پیغمبر صلعم انگشت تا برینی بهشت

در فضیلتها

در فضیلت عثمان و جابر بن عبد الله انصاری روایت کند که جنازه مردی بحضرت آوردند تا شرف
نماز آنحضرت دریابد از بود دشمن مردی نماز گذارید که من بر وی نماز نمیگذارم حقا رسول مجلس شریف
جهت آنکه مبغض عثمان بود و در صحیح بخاری آمده است که مردی از اهل مصر بقصد زیارت
کعبه معظمه شرفها الله تعالی بمکه قدم رنجه نمود و قدم در مسجد الحرام نهاد جمعی را بیرون خانه نشسته دید پرسید که آن
جمع از کدام قوم و قبیله اند گفتند نسبت نسب عالی ایشان بقریش درست میشود گفت آن پیر بزرگ کیست
در میان ایشان گفتند عبد الله بن عمر است مرد مصری به نزد آن مقتدای جامع علم و عمل رفت و گفت
از تو سوالی دارم ملتمس آنکه سوال مرا جوابی شافی و کافی و واضح بیان فرمائی هیچ میدانی که عثمان بن عفان
در حرب احد از صفوف مومنان در حین جهاد با کفار فرار اختیار کرد و در مسجد ابرار و حق احد مختار را
در میان اهل احد گذاشت ابن عمر گفت آری همچنین بود دیگر پرسید که هیچ میدانی که از بدر نیز غائب بود و دولت
شهود در آن مجمع مسعود در نیافت گفت آری همچنین بود دیگر پرسید که هیچ میدانی که از شرف حضور در محفل
بیعت الرضوان محروم مانده بدان سعادت فایز نگشت گفت آری همچنین بود مرد مصری که از غایت فرح
و سرور تعجب از اقرار ابن عمر بران امور گفت الله اکبر و بدانست که امور مذکوره موجب نقص و تخلیل
در حال آنحضرت شود و خصال میشود ابن عمر این معنی را از وی تفتیش نمود گفت جواب و سوالها توان
بود که شنیدی و لیکن بیا که بیان نمایم گواهی میدهم بفرار او را در روز احد خدای تعالی از وی عفو
فرموده و این سخن از ابن عمر اشارتست بمضمون آیه کریمه و لقد عفا الله عنهم که در شان فارین از معرکه
احد نازل شده و اما تخلف او از غزوه بدر بآن سبب واقع شده که رقیه بنت رسول در حباله نکاح
او بود و در آن وقت وی را مرضی طاری گشت و باشارت رسول صلعم جهت تیمارداری وی در مدینه
در آن اولا

توقف نمود در آن روز بباد وعده فرمود که هر اجر مردی از کفار بدر رسیم او خواهد بود و ابو عبیده جوابش داد

تتمیم نمود و سهم غنیمت غزوهٔ بدر به وی داد و ملقب او از جمله اهل بیعة الرضوان بجهت آن بود که در اثناء سفر حدیبیه چون خبر

بحضرت رسید که مکیان در صدد منع اهل اسلام از زیارت خانه کعبه درآمده خود را مستعد مقابله و محاربه

ساخته‌اند و حضرت چون نه بعزم محاربه از مدینه بیرون آمده بود بلکه بقصد عمره داشت عثمان را بمکه ارسال

فرمود تا از قصد حضرت مکیان را اعلام نماید و خبر صحیح از داعیه ایشان معلوم کرده بآنسرور رساند و اگر احدی

از صحابه در بطن مکه از وی اعز بودی هر آینه که او را فرستادی و بعضی اهل رضوان بعد از دخول جناب عثمان

بوقوع پیوست چنانچه صلعم خواست که عثمان از شرف فضیلت بیعت الرضوان که آیه کریمه ان الذین یبایعونک

انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم و کریمه لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم

الآیة ناظر است محروم نماند اشارت بیمین با هر که خود فرمود و گفت این دست عثمان است و اهر

بسیار زدی بشمول خویش نهاد و از قبل عثمان با خویش بیعت فرمود چون نوبت دادن کند بیعت قبول بدیجای دست

او دست رسول بعد از آن ابن عمر این کلمات تا ما ترا اتمام فرمود بآن مرد مصری گفت ببر این جوابها را خود

این هنگام که حقیقت حال با تو بیان کردم و روایت از علی مرتضی کرم الله وجهه که فرمود قدم عثمان در صله رحم از ما

بیشتر است دوی از آن جهت که حق تعالی در شان ایشان میفرماید لیس علی الذین امنوا و عملوا الصالحات

جناح فیما طعموا اذا ما اتقوا و امنوا و عملوا الصالحات ثم اتقوا و امنوا ثم اتقوا و احسنوا والله یحب المحسنین و هم از جناب

ولایت مآب کرم الله وجهه منقول است که فرمود هر که تبرا کند از عثمان تحقیق که تبرا نموده از دین والله اعلم

ذکر در بیان حلیه و لباس آن مظهر الشرم والحیا و اساس که قامت با قیمت عثمان بطول مایل و جمال صورتش بکمال

سیرت قایل موی مشک بویش انبوه و دلبند بیر و محاسنش با هیبتش پر شکوه و بی‌نظیر رنگ رخسارش بسرخی قریب

بسرخه با زرد

و بشره با نور از نش با رقت و حبیب و کان عظیم اللحیة و فی روایة طویلها بعید ما بین المنکبین عظیم الکرادیس اصفر اللون
ادعج ار حابین اصلح الراس و گویند و خشنیش گر بستین او بنده از نشانها ابله بجوم داشت و ورا خضاب زرد شده
که جبرئیل با پیغمبر صلعم گفت اگر خواهی که نظر الوارثین بروی کسی کنند که در حسن و جمال مشابه یوسف علیه السلام
بود نظر در روی عثمان بن عفان کن ؎ یوسف ثانی بقول مصطفی ۞ بحر معنی و حیاکان وفا ۞ مرویست
که نوبتی رسول صلعم بدست اسامة بن زید برای رقیه دختر خود لنی که حرم محترم عثمان بن عفان بود و تفقیه[?]
انس و قطعه گوشت فرستاد و اسامه گوید بخانه ایشان رفتم و آن هدیه بگذرانیدم و گفوین که هیلوی[?]
بکدیگر نشسته بودند ندیدم هیچ زوج را احسن اجمل از ایشان هم درین باب شعری مرویست ؎
احسن زوجین برای انسان ۞ رقیه در زوجیت عثمان ۞ هر چه در رد تو گویند زبان آست از محمود بن
سعید منقولست که گفت عثمان را دیدم که بر بغله سوار بود و گیسو تافته گداخته و جامه زرد پوشیده و گویند
کاهی خمیصه سودا پوشیدی و گاه لباس مطرف خز که ثمن آن دویست درهم بود و اختیار سبیل نمود و انگشتر بدست
در خنصر بسیار میکرد و محاسن مبارک را بورس و زعفران خضاب مینمود ذکر در بیان تعداد ازدواج و اولاد
ان قدوة انجاد دوی را هفده فرزند بود هفت پسر و نه دختر بود عبدالله اکبر مادر وی فاخته بنت غزوان
و عبدالله اصغر و والده او رقیه بنت رسول صلعم و عمرو و ابان و خالد و مریم و مادر ایشان ام عمرو بنت جندب
بن عمرو حممه بن الحرث بن ازدیه و ولید و سعید و ام عثمان و مادر ایشان فاطمه بنت الولید بن عبد
شمس بن المغیرة ابن عبدالله بن عمرو بن مخزوم و عبدالملک و مادر وی ام البنین بنت عتبة بن
حصن بن بدر فزاری و عایشه و ام ابان و ام عمرو و مادر ایشان رمله بنت شیبة بن ربیعة بن عبد شمس بن
عبد مناف بن قصی و ام خالد و اروی و ام ابان صغری و مادر ایشان نائله بنت فرافصة بن الاحوص

بن عمرو بن ثعلبة بن الحارث بود و در روایتی غیر مشهور است که دختری دیگر بود مسماة بام البنین از سریه داشته
والله اعلم بالصواب ذکر در بیان آنکه مدت خلافت امیر المومنین عثمان بن عفان چند بود و ذکر قضایا
و حوادث که درین مدت روی نمود مدت خلافت عثمان بن عفان تقریباً دوازده سال بود
درین مدت قضایا و وقایع کلیه روی نمود اول قضیه که در زمان امیر المومنین عثمان متصل یافت
آن بود که عبید الله عمر را رضی الله عنهما بمجلس خلافت آوردند و طلب قصاص کردند و شرح این واقعه آنکه
چون جناب خلافت مآب عمر خطاب بزخم خنجر ابولولو مشرف بر هلاک گشته عبدالرحمن بن ابی بکر صدیق رضی الله عنه
که شقیق عبید الله بن عمر بود وی را اخبار نمود که دیروز اتفاق مرور من بر هرمزان واقع شد که مجمع نیز دیدم
زد جفینه نصرانیه و هرمزان بود در حالی که باهم بطریق خفیه مشاوره و مکالمه داشتند و چون مرا دیدند مشوش شده
شدند و خجل وار متفرق گشتند و از میان ایشان خنجری دو راسین که نصاب آن در وسط بود ساقط شد
بجان حرکت شنیعه عبید الله چون خنجری که از ابولولو در وقت اقدام بر آن حرکت شنیعه گرفته بودند بان صفت یافت دیگر
مظنه آن شد که آن جمع در قتل پدرش شریک بوده آند بمجرد این گمان در زمان بخانه هرمزان که در زمان
خلافت عمر مسلمان شده بود شتافت و او را به تیغ سیاست انتقام کشت و ازانجا بخانه جفینه ترسا که از
اهل ذمه نظر سعد بن ابی وقاص بود رفت و او را نیز بقتل رسانید و صبیه صغیره ابولولو را در سلک قتلی کشید
و داعیه داشت که هیچ علیج از سبایای عجم را در مدینه حیوة نگذارد که رفته او را بغسل ممات در آرد و اکابر مهاجر
و انصار چون از داعیه عبید الله وقوف یافتند بلا توقف نزد او رفته از روی نصیحت زبان بملامت و
تقریر و تفسیر و تقریع و توبیخ او گشودند و در تهدید و تخویف او کوشیدند عبید الله در عوض جواب ایشان درآمد
و گفت اگر امیر المومنین مقتول خنجر ابولولو گردد من بسیاری از مردم را بقتل خواهم رسانید و جمعی از مهاجر

بنز بتو نهی

نیز بعضی منسوبی شد و میانه او و میان سعد بن ابی وقاص نقار و جدال و مشاتمت بجایی انجامید که بمخاصمت و تباعد

و معارضت منجر گشت تا عاقبت الامر اخیار مجمع در میان آمده هر یک را از ایشان بکناری

کشیده جدا ساختند چون عثمان بمسند خلافت متمکن گشته اعیان مهاجر و وجوه انصار را طلب نمود گفت

مشورت دهید مرا در قضیه عبید الله ابن عمر که فتور در دین محمدی نموده و ابواب فتنه بر وجوه امت مرحومه محمدیه

گشوده هرمزان را که نماز گذار و دیگری که در وقت قتل پدر او زنهار سید ابرار بوده و دختری را که از حد صبی

بمرتبه بلوغ رسیده بود بی جرم او را امیر دیگران بعد لیلی دیر بان بقتل آورد و جمهور مهاجرین عثمان را بر قتل عبید الله

تحریض نمودند جمعی کثیر بر جانب عبید الله بودند و مذمت حفیه و هرمزان و ساکنان کرده میگفتند مردم را

داعیه آنست که عبید الله را از عقب پدر او روانه دنیا گرده عالم عقبی گردانند و اختلاف الفاظ و اختلاط | و اختلاف الفاظ و اختلاط اصوات

اصوات و قول سقط در محکمه خلافت عثمان از حد اعتدال تجاوز نمود عمرو بن عاص چون دید که آتش فتنه بالا

گرد و دود التهاب نایره آن فتنه گنبد بلیغ بفلک هم رسانید و بعرض عثمان رسانید که این امر قبل از زمان

خلافت واقع و ان حکومت بنوعی بوست البت جناب می نماید که جنابت عرض خویش را اعراض از این قضیه نمائی

و بنجای ازین امر در گذر و درین امر خوض ننمای و عثمان را این سخن افتاد و دیت آن دو مرد را از خاصه | دیت

خود داد و الله اعلم بالصواب بصحت رسیده که جمعه اول از ایام خلافت عثمان که در آمد و بجهت خطبه بر منبر

رسول صلعم بر آمد از غایت دهشت و هول آن مکان و در آن زمان نه بالکل از بیان ارکان و شرایط خطبتین

عاجز شده گفت بسم الله الرحمن الرحیم ایها الناس سیجعل الله بعد عسر یسرا و بعد عسر الفقا و انکم الی امام فعال احوج

منکم الی امام قوال ان اقل فریب استغفر الله لی و لکم و در روایتی آنکه گفت ان اول کل مرکب صعب و ان

ابا بکر و عمر کانا یعدان لهذا المقام مقالا و انتم الی امام عادل احوج منکم الی امام قائل و ...

و ان اعنی فانکم الخطبة علی وحیاً و یعلم الله ان شاء الله تعالی و درین سال بنا بر وصیت عمر خطاب در شان سعد بن ابی
وقاص مغیرة بن شعبه را از حکومت کوفه معزول ساخت و ایالت آن ناحیه را بکفایت سعد انداخت
و آثاری که از وی در دل داشت تغافل ورزید و آن را نابوده انگاشت و درین سال حرارت هوا
بمرتبه اهالی مدینه و اطراف و حوالی آن بلده و سکنه آن بلاد بمرتبه یافت که خون از بینی روان شد و هیچ احدی را
از بلیه رعاف معاف نماند و باین جهت آن سال موسوم بسنة الرعاف گشته و آن حادثه شش ماه در میان بود
و درین سال بعد از شش ماه از قتل عمر خطاب رضی الله عنه اهل همدان عهد و پیمان که با اهل ایمان بسته بودند نقض
نموده باغی شدند و بر دست مغیرة بن شعبه باز فتح آن بلده دست داد و اهل وی شجاعت نموده بسرعت اهل همدان
بسعی اهتمام در رزید و بعضی انتمال ابو موسی اشعری و براء بن عازب و قرظة بن کعب آن ناحیه باز در حوزه اسلام درآمد
و درین سال عبد الرحمن بن عوف را امیر حاج گردانیده تا بمراسم اقامت مناسک حج نموده تولی آنکه خود متوجه
مکه مبارکه گشت و مراسم رکن خامس از ارکان اسلام مجرا ساخته و سفره اطعام و اکرام در آن سفر جهت فقرا
و مساکین کما یجب و ینبغی بینداخت والله اعلم ذکر در بیان وفات حضرت امیر المؤمنین عثمان بن عفان ینبغی
رضی الله عنه بطریق پیوسته که صاحب جهة بسمع علی مرتضی رسانیدند که او باعث امروز داعیه قتل عثمان دارند
از استماع این خبر بسیار ملول و محزون گشته بسب و دشتم الجماعت مشغول شد و در زمان امر فرمود تا ریحانتین
خواجه عالم بمرافقت غلام خود قنبر سلاح پوشیده و شمشیر حمایل کرده و حوالی سرای امیر المؤمنین
و التماس مومنان رسانید و منع الجهال نموده نگذارند که در دار وی درآیند و از وی التماس نماید که مردانه از تسلیم
با ایشان نماید که فتنه تسکین یابد زبیر و طلحه و طایفه دیگر از اصحاب چون شنیدند که علی مرتضی جگر گوشهای
خود را با مداد و استعانت ذو النورین فرستاد ایشان نیز بجانب او اقتدا نموده ابنای خود را امداد فرستادند

شاهزادها

شاعر او با روان کردند تا دران امر با ایشان موافقت نمایند اوباش چون بدیدند که زمرهٔ مدد عثمان

رسیدند با یکدیگر در مقام لجاج و عناد شدند و دست بردن بسهام و حذف و احجار بر آوردند و یکبار هجوم

نمودند دران غوغا روی امیرالمؤمنین حسن و حسین خون آلوده شد و محمد بن طلحه نیز جراحت یافت

و قنبر را سر بشکست جماعت اوباش چون روی خون آلوده حسن را دیدند بترسیدند که مبادا این خبر

به بنو هاشم رسد و بهم اتفاق نموده مدد او آیند و سعی باطل ایشان مضمحل گردد ساعتی از آن اعراض

نمودند و روایتی آنکه آتش در زدند تا مردم از پیرامون دور شوند و برشدند بسی درین حالت زحمت یافته

خود را از بام در سرای او انداختند و گویند از خانه شخصی از انصار که در جوار عثمان بود دیوار دار

او را رخنه کرده در آمدند عثمان بنماز مشغول بود و سورهٔ طه در نماز قرائت میفرمود با این همه غوغا — قرأة

وازدحام او را از کنار گرفت و بر کنار این آیه بر آمد که الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم — از آن دو نماز مشغول شد وجون از نماز فارغ شد مصحف را ...

فاخشوهم فزادهم ایمانا و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل و این آیه را از نظر تکرار میفرمود و در روایتی آنکه مردم دار

همه متوجه در سرای بودند که درین فرصت اوباش از عقب دار دیوار بشکافتند و جمعی خود را در خانه

انداختند که عثمان با زوجه خود نائله آنجا بود و در کنار مصحف داشت و قران میخواند یکی از آن بدامور ضربی بر آن

الجناب زد چنانکه سرش بشکست و قطرات خون بر آیه فسیکفیکهم الله و هو السمیع العلیم چکید سودان بن حمران

اصحبی شمشیر کشید و ضربتی حواله کرد تا کارش تمام کند نائله خود را حایل ساخته بدست برهنه خواهش مغفرت این بیت

عمل کرد وقت ضرورت چو نماند گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز و بآن واسطه انامل او مقطوع گشت

دیگر گویند محمد بن ابوبکر بر وی در آمد و در دست او مشقصی یا شاقصی بود و بآن اوداج او را قطع نمود و

مجرد حس ساخته ببردن آمد و از اوداج عثمان خون روان شد و شخصی خشتی بر گردن وی زد و در دمی او

آنجناب شکسته گشته لبن سودان بیک ضرب شمشیر کار او تمام ساخته و قولی آنکه اول مردی که در خانهٔ عثمان
درآمد محمد بن ابو بکر بود و لحیه وی گرفته عثمان برفق و نرمی با وی گفت ای پسر برادر من کذار لحیه مرا که [illegible]
اگر پدر تو زنده بودی تو اقدام برین امر نافرجام نمیتوانستی کرد چه آنجناب اکرام لحیه من میفرمود
محمد بن ابی بکر را از استماع این سخن رقتی در دل شد و شرمنده و خجل بازگشت بعد از آن مردی قصیر ازرق
چشم او بان بن سرحام نام با خنجری کشیده و قصد حجرا او کرده گفت یا نعثل بر چه* دینی عثمان گفت من نعثل نیستم
بلکه عثمان پسر عفان ام و بر ملت حنیفهٔ ابراهیم خلیل الله و دین حمید محمد عربی پیغمبر آخر الزمان ام و از جملهٔ مبشرگان
نیستم بلکه از زمرهٔ موحدانم و مخلصان آن بدبخت گفت دروغ میگویی و بان خنجر وی را بدرجهٔ شهادت
رسانید و الفاحب کمال در احوال خبر نموده جان عزیز ایثار سخن بهیچ صاحب تمیز کرده اید و بهیچ نوع در خود
مقابله و مخالفه در بنیاد ندو نظیر با بعضی در مدح وی گفته آمد مثنوی بشنو حیات سیرت عثمان که برنگ دشت و دمن روی
دشمن قاتل سر از حیا این شرط مهر باباید و تحقیق دوستی ست ** که بهر دوستان بهری از دشمنان که حقیقت خاقان
حق بهنه بابیه کشیده آمد ** هم بشر عنایت و هم بشر عنا گویند درینحال مردی دیگر از مصریان با سیفی مسلول
درآمد و گفت و اهتدبه ترا مقتول سازم و خواست تا آنجناب را مثله کند نایله خود را میان شوهر و شمشیر آن
مرد حائل گردانید با بانگ بر غلامی از غلامان عثمان رباح نام زد که مرا اعانت نمای رباح شمشیر کشیده
متوجه او شد نایله او را بضعف تمام از خانه بیرون انداخت غلام بدو رسید و کشش را از تن جدا ساخت و حکی
آنکه بعضی از مورخان قاتل عثمان کنانه بن بشر تجیبی بود و این واقعه روز جمعه هجدهم ماه ذی الحجه سال سی و پنجم
و هجرت روی نمود نقلست که نایله بر بام خانه درآمد و فریاد برآورد که بدانید و آگاه باشید که امیر المومنین
عثمان مقتول شد و آغاز ندبه و زاری کرد و بزبان حال هو اصدق من لسان المقال بمضمون این منظوم [illegible]

بو گنبد که قطعه

هر کسی دید که قطعه بخش که از درد کنم سینه چاک :: خاک بر فرق افکنم از دست خاک :: حال گر اکنون هم درد گوی
هم نفس یار من امروز کو :: خاک شد آن صورت زیبای او :: ای سر من خاک کف پای او :: هم نفسی
نیست در این بوستان :: تا که از آن گفت غم دوستان :: صحبت دلی با آن زمین سینه دور :: که چنین درد
نماند صبور :: گل که در آن مجلس یاران بود :: گل نتوان گفت که خار آن بود :: شهر مراز خلق جهان پر ز یار
جان چرا هم نه بدیر در زار بر روایت که امیرالمومنین حسن و حسین و جماعتی از ابنای صحابه بعد از استماع این خبر
باندرون سرای در رفتند دیدند عثمان افتاده دیدند در آن واقعه و بیاد حادثه صد آه جرح تا کلمه استرجاع
نمود و رقت بسیار کردند و با دیده پرآب و دل پر کباب بیرون رفتند قطعه چرا امد نالنده آتش آلود
ز مژگان خلق را خون دیده پالود :: ز هر چشم انجمن را خون بر آمد :: نفیر از انجم گردون بر آمد :: نه تنها
مخلصان و نیکو ایمان :: که غلغل بشد همه کوه و بیابان :: القصه خبر قتل عثمان رضی الله عنه در مدینه فاش شد عایشه
صدیقه رضی الله عنها از خانه خویش بیرون آمد و گفت عثمان مظلوم مقتول شد و تحسر و تاسف بسیار نمود و این خبر
موحش چون بعلی مرتضی و طلحه و زبیر و سعد و سایر اصحاب که در مدینه بودند رسید همه از خانهای خود بیرون
دویدند و تعجیل تمام میرفتند تا بخانه عثمان رسیدند و ویرا بدان حال دیدند علی مرتضی بغایت برآشفته حسن و حسین
را در خطاب کشید و زد و ردا باشد که مانند عثمان مردی باین طریق مقتول شود و شما بر در سرای او باشید
و نتوانید که مردم را از این امر شنیع منع کنید لطمه بر روی حسن و مشت بر سینه حسین زد و محمد بن طلحه و عبدالله
بن زبیر را بسب و شتم و زجر تقریع نمود در غایت غضب و قهر استرجاع کرد و بمنزل شریف مراجعت نمود و کمال
الحباب آنکه طلحه در آن باب اعانتی کرده با آن باحضرت امیر ملاقات نمود و گفت یا ابالحسن همه این غضب
برای چه میفرمایی حسن و حسین را رضی الله عنهما بجرم و جنایتی چرا آزرده گشتی زد و چگونه قهر و غضب نکنم و حال

آنکه امیرالمومنین عثمان رضی الله عنه که معاودت مصاحبت با سید پیغمبران و لطف قرابت زوجه و دولت
مصاهرت باکثر در دریافته باشد بی اثبات حجت و اقامت بینه مظلومانه مقتول گرد ظلم گفت اگر او مردم را
تسلیم الجماعت میکرد و هم او باینجا نمی انجامید جناب ولایت مآب فرمود اگر مردان را با ایشان میبرد قتال
قبل از آنکه وی امری ثابت کند قتل او اصلاً مجوز نخواهد بود و پس امیرالمومنین حضرت علی رضی الله عنه لتابعت ملول
و محزون شد و اعادت کلمه استرجاع نمود و فرمود بارخدایا از قاتل عثمان رضی الله عنه بیزارم و کشندگان او را
مستحق عذاب و قهر و غضب تو میشمارم گویند مردم بنهب و غارت سرای عثمان رضی الله عنه مشغول شدند
و دار ابوهریره با و چند دار دیگر بعلت قرب جوار در غارت و تاراج در آوردند و اموال را قسمت او را
برداشته و یرا انداخته ساختند و بگذارند و بقولی دو غرارت درهم از بیت المال نیز غارت کردند
و در خزانه امیرالمومنین عثمان رضی الله عنه صندوقچه مقفل یافتند گفتند آنچه در بیت المال خیانت کرده اینجا
خواهد بود آنرا بشکستند حقه در آنجا بود ظن ایشان این شد که در آن حقه جواهری مکنون خواهد بود که موازی خراج
چند مملکت باشد حقه را نیز بشکستند رقعه بیرون آمد که بر آن نوشته بود امیرالمومنین عثمان رضی الله عنه انه یشهد
تشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله
یبعث من فی القبور علیه یحیی و علیه یموت و بر ظهر این رقعه دو بیت مکتوب بود شعر غنی النفس یغنی النفس حتی یکفیها
کفایت الی ذی ... و لیس فما عسر فاصبر لها ان ان یغنیها و ان ... النفس گویند از دزد و بقولی
روز عثمان با آن حال مطروح بود که کسی را مجال برداشتن وی نبود بعد از آن دوازده مرد و عایشه دختر
عثمان رضی الله عنه در شب خفیه وی را بر تخته دری نهادند و تا بقیع غرقد بردند و در راه سر مبارک او بر آن
تخته طق طق میکرد و در روایتی آنکه هاتفی آواز داد که دفن کنید او را و بروی نماز نگذارید فان الله تعالی

صلی علیه

صلی علیه روایتی آنکه حکیم بن حزام یا حویطب بن عبد العزی یا جبیر بن مطعم یا یاسر بن العوام بر وی نماز گذارده و دو گو
دفن کردند علی اختلاف الروایات و اداییل میخواستند که ویرا در مقبره بقیع دفن سازند مردی از بنی مازن
مانع ایشان شد گفت اگر ویرا اینجا در بن ستبر دفن کنید من جماعت او باش را خبر دهم تا ویرا از قبر اخراج
کنند و انواع فضیحتی بوی رسانند بالضرورت جنازه او را بر داشته بموضعی که معروف بحش کوکب بود آورده بد
و بحکم امیر المومنین عثمان را رضی الله عنه در آن موضع مدفون ساختند ولقد اجاد من افاد شعر لبن یمنوا جمانه
لم یعیبوا .. مکارم الالاء التی الی الحشر یذکر ، و گویند قبل ازین واقعه بمدتی مدید که زمین حش کوکب میگذشت
زمرد زر و در بانگ که درین بستان مردی نیکوکار را دفن کنند آورده‌اند که چون روح پاک آن صفاء صفوت و حیا
و نفاد تقوی دستگاه را ازین خاکدان سفلی بعالم اعلی بردند از چهار طرف خانه چهار ندا شنیدند اول اینکه یا ابن
عفان لم یکن تجنبا ذات الوان دوم آنکه یا ابن عفان الحشر بروح و ریحان سوم آنکه یا ابن عفان
الحشر بنعیم غفران چهارم آنکه یا ابن عفان الحشر برب غیر غضبان گویند نائله زوجه وی پیراهن خون آلوده او را
با اصابع خود با آستین آن پیراهن معلق ساخته نزد معاویه در شام فرستاد و معاویه امر نمود تا آن را بر بالای منبر برده با
شام نمود و تربت عثمان بدان انگشت و بعد از رقت دلگاه بسیار جمعی از اشراف و خواص شام را سوگند
داد که بر زنان خویش نزدیکی نکنند و بر فراش خوابگه خود تکیه ننمایند تا زمانیکه قتله عثمان را بقصاص رسانید
و یکساله پیراهن قمیص وی بکار بستند و بعجب بوسته که سعد بن زید که از جمله عشره مبشره است قتله عثمان را
تقریع و توبیخ نموده گفت والله که اگر کوه احد از آن جفا که با عثمان کرده‌اید منفعل شود در جای پیوسته آرد پاره که نقطها
رسد و از ابو یاره مروی است که گفت والله که اگر آسمان ساقط شود و جسد من قطعه قطعه گردد دوستر دارم از آنکه در قتل
عثمان بسر پا شستم منقولست از ابن عباس رضی الله عنه که خاتم شنیدند آسمان از آسمان سنگ باریدی ما قبل ما قال

الله اکبر



قال الشاعر شعر و ان علی الافلاک بالحق ملبوسا :. تهافتت الافلاک من کل جانب :. راه الجنان سنکد لیعدا کرده که
ازان قوم آمد :. کجا رسد فلک سنگ رهی سنگ ها و شیدم شخصی که در قتل عثمان رضی الله عنه سعی کرده بود حق
تعالی نامزد به بخش او آورد و بانیج وجود کس از تن جدا ساخته یا دشمن خنک شد یا محروق یا مخنوق یا مبتلا
به بلای عظیم گشته و از جمله اشعار که در مرثیه عثمان رضی الله عنه گفته اند انکسیت شعر الحمد عثمان ترحوا النجیر ملکه
منه قد کان افضل من یمشی علی ساق :. خلیفه الله اعطاهم حولهم ماکان :. من ذهب حلوا و رافق :. فلما تکذب
بوعد الله والنقمه :. الا یکونوا علی شئ باشفاق :. ولا تقولن لشی سوف افعله قد قدر الله بالکل امری لاق
وحسان بن ثابت رضی الله عنه در مرثیه امیر المومنین عثمان رضی الله عنه زموده انکسیت شعر وستر کنتم عوا لدور
رجتمون الفتال قوم عند قبر محمد :. فلیس بذی الصالحین سد بنیم :. ولیس قبل العابد الجید فضل پنجم در بیان نسب
وحسب و حلیه و ازدواج و اولاد و مدت خلافت و ولادت و وفات امیر المومنین امام المسلمین حضرت
مرتضی علی کرم الله وجهه ابن ابی طالب رضی الله عنه ابن عبد المطلب کرم الله وجهه انکسیت قوله تعالی
ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا الی قوله تعالی فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل
تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین
قوله تعالی یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا قوله تعالی و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا
قوله تعالی هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا قوله تعالی ان هذا کان لکم جزاء و کان
سعیکم مشکورا قوله تعالی ولله العزت و لرسوله و للمومنین و لکن المنافقین لا یعلمون قوله تعالی و یقیمون الصلوت
و یوتون الزکات و هم راکعون ذکر در بیان بعضی احادیث که در باب آنحضرت نازل شده است در
روضة الاحباب آورده است که جابر بن عبد الله انصاری و خزیمه بن ثابت انصاری و ابو ایوب انصاری

زید بن ارقم و انس بن مالک رضی الله عنه مرویست و دیگر روایت از ابن عباس رضی الله عنه النبیست منقول
است از وی که گفت السبق ثلثه السابق الی موسی علیه السلام یوشع بن نون والسابق الی عیسی علیه السلام
صاحب یونس والسابق الی محمد صلی الله علیه وسلم علی ابن ابی طالب و مرویست از ابوذر غفاری و سلیمان
فارسی رضی الله عنهما که اشاره دست علی را بدست خود گرفت و فرمود ان هذا اول من آمن بی و
سلیمان رضی الله عنه گوید حضرت فرمود هذه الامة واردا علی الحوض اولها اسلاماً علی ابن ابی طالب و در مقصد
اول از کتاب در بیان قصه نکاح فاطمه و علی تحریر یافت که حضرت با فاطمه فرمود تزا در نکاح مردی دادم
رسول علیه السلام است که لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار هر بلائی بجنس اید این نجوان همقاد وبار
و نیز فرموده انا مدینة العلم و علی بابها و از ادره اعرفان وی از همه بیشی و ایمان وی از همه پیشتر و از خزیمه
بن ثابت رضی الله عنه این ابیات در مدح مرتضی علی کرم الله وجهه منقول است که متضمن باین معنی است حیث
قال ما کنت احسب هذا الامر منصرفا عن هاشم ثم منها عن ابی الحسن الیس اول من صلی لقبلتکم و اعلم الناس
بالقرآن والسنن و از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بیتی مرویست دلالت برین معنی دارد
سبقتکم الی الاسلام طراً غلاما ما بلغت اوان حلمی و یکی از فصحای عرب ابتهاج باین معنی نموده میگوید
فل لابن ملجم والاقدار غالبة هدمت ویلک للاسلام ارکانا قتلت افضل من یمشی علی قدم و اول
الناس اسلاما و ایمانا و صحیح نزد محققان اهل سیر و تواریخ آنست که اول خدیجه کبری ایمان آورد و علی مرتضی بعد
زید بن حارثه الکه و ابوبکر صدیق لیکن بلال بود رضی الله عنه ابن عبد الله در کتاب استیعاب روایت کرده
از محمد بن کعب قرظی پرسیدند که اسلام علی اسبق بود یا اسلام ابوبکر جواب گفت سبحان الله علی اول مدینا
و دلیل نزد بعضی اماره عایشه جانب ابوطالب که در اظهار ایمان خود نمی نمود از این جهت مردم در اشتباه

انشا دند و بعضی ائمه دین میگویند از رب با ضبط و ورع است که گویند اول کسی که ایمان آورد از نسوان خدیجه کبری
و از صبیان علی مرتضی و از رجال احرار بالغ ابوبکر صدیق و از موالی زید بن حارث و از عبید بلال بود علیهم اجمعین
رضوان ربی و مغفرت الی یوم الحساب ذکر در بیان اولاد امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه در روضة
الشهدا آورده است بباید دانست که آن ولایت پناه را بقول اشهر شانزده فرزند بود و بقولی هجده فرزند
و هفده و شیخ شرف الدین عبدالله لشانه فرموده که نوزده دختر بود و پسر در حالت حیات او متوفی شده اند محسن بن
علی الله و سه دیگر پسر در بعد از امیر المومنین بوده اند حسن و حسین و محمد حنیفه ابوبکر و عثمان و عون و جعفر و عبدالله
و عباس و بقول دیگر هم عمران در آن حرب بوده اند و به شرف شهادت فائز گشته و از پنج پسر ایشان عقب مانده
چون حسن و حسین و محمد اکبر که محمد حنفیه گویند و عباس شهید و عمر اطراف و ما اینجا ذکر بعضی از مشاهیر از عقاب سبطین
سیدین رضی الله عنهم بر سبیل اختصار یاد کنیم و نقلست از بزرگان دین قدس الله ارواحهم در بیان دوازده
امام رضی الله عنهم اجمعین و اسمای ایشان و کنیت و القاب ایشان و قاتلان ایشان بدین موجب امام اول
بحکم نص کلام ربانی امیر المومنین حضرت علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه اسم همایون علی و کنیت ابوالحسن
و مرتضی لقب و عبدالرحمان ابن ملجم کشنده اوست علیه اللعنة امام دوم حضرت امیر المومنین حسن ابن امیر المومنین
حضرت علی مرتضی نام نامی حسن و ابی محمد کنیت و رضا لقب و جعده جلیل زهر داده اوست امام سیوم حضرت امیر
حسین رضی الله عنه ابن حضرت علی مرتضی حسین نام و ابی عبدالله کنیت و امام لقب و شمر ملعون قاتل او و در
کربلا او را امام چهارم حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه زین العابدین اسم و ابو ابراهیم کنیت و امام ۵
زین العابدین رضی الله عنهما محمد اسم باقر لقب و ابوجعفر کنیت بسر خالد قاتل او و امام ششم حضرت امام جعفر
صادق رضی الله عنه ابن محمد باقر جعفر اسم ابوعبدالله کنیت صادق لقب و در مدینه قبر او امام هفتم

از حضرت و امام نقی لقب او و در مدینه قبر او از امام محمد باقر

حضرت امام موسی کاظم رضی الله عنه ابن حضرت جعفر صادق موسی نام ابی ابراهیم کنیت کاظم لقب او
هارون رشید قاتل او در بغداد قبر امام هشتم حضرت امام علی موسی رضا رضی الله عنه ابن حضرت امام موسی کاظم علی اسم
ابوعلی کنیت و رضا لقب و ماموں قاتل او در شهر طوس قبر امام نهم حضرت حضرت امام نقی ابن امام علی
رضا رضی الله عنهما و محمد اسم ابوجعفر کنیت او نقی لقب او ابو الفضل ابن ماموں قاتل او در بغداد قبر امام
دهم حضرت امام علی نقی ابن امام محمد نقی رضی الله عنه علی اسم و ابوالحسن کنیت و نقی لقب و ابو سعید قاتل او
و در سره قبر امام یازدهم حضرت امام حسن عسکری ابن امام علی نقی حسن نام عسکری لقب و ابوالقاسم کنیت
و متوکل قاتل او و در بصره قبر امام دوازدهم حضرت مهدی هادی آخر الزمان که خدا امد رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین ذکر اولاد حضرت امام حسن بن امیر المومنین حضرت علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه فرزندان
دوازده تن بودند اول قاسم دوم عبدالله سوم علی چهارم زید پنجم اسمعیل ششم احمد هفتم محمد هشتم علی اصغر نهم حسن
المثنی دهم طاهر یازدهم سلمه دوازدهم کلثوم ذکر در بیان اولاد حضرت امام حسین ابن حضرت امیر المومنین
علی رضی الله عنه هفت تن فرزندان بودند اول امام زین العابدین دوم علی اکبر سوم علی اصغر چهارم عبد الله
باقر سوم عبد الله ابرح چهارم عبد الله زید پنجم حسین اصغر ششم علی افطس هفتم عمر هشتم طاهر نهم مطهر دهم هادی
یازدهم مهدی دوازدهم ناصر سیزدهم المنتصب چهاردهم فاطمه ذکر در بیان اولاد حضرت امام محمد باقر
رضی الله عنه فرزندان چهار تن بودند اول عبد الفتاح دوم علی نقی سوم موسی چهارم جعفر در بیان اولاد
حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه فرزندان ده تن بودند اول اسمعیل دوم علی سوم محمد چهارم اسحاق پنجم
امام موسی کاظم ششم جابر هفتم مسلم هشتم هادی نهم قربان دهم سکینه ذکر در بیان اولاد امام موسی کاظم
رضی الله عنه فرزندان سی و نه تن بودند اول علی دوم حمزه سوم یحیی چهارم عبد الله پنجم زید ششم طاهر هفتم ابو طالب

هشتم عبد الله کاظم نهم مهدی دهم نوکریا یازدهم طهر دوازدهم عاقل سیزدهم نوح چهاردهم ابراهیم پانزدهم

عریان شانزدهم محمد هارون هفدهم یونس هژدهم محسن نوزدهم موسی اصغر بستم جعفر بنت یکم نام بنت دوم نادر

بست وسیوم حسین و بنت چهارم اقتش بنت و پنجم عیسی و بست ششم قاسم بنت هفتم طیب بنت و نهم اسمعیل دیگر

دختران سی ام فاطمه سی و یکم رنجه زاهد سی و دوم عایشه سی و سیوم رقیه سی و نهم عامره در بیان اولاد

امام محمد تقی رضی الله عنه فرزندان چهار تن بودند در روایت شش تن بودند اول امام محمد عسکری دوم

حسن سیوم حسین چهارم جعفر پنجم زید ششم علی و نام مادرش سلمه بود مولود او در مدینه بوده است و دهم ماه ربیع

الآخر وفات یافت و قبر او در سامره است و مدت عمرش بیست و سال بوده و شش سال امام بود والله اعلم

در بیان اولاد امام محمد عسکری رضی الله عنه معلوم نیست که در تحریر او در ده شود ذکر چهارده معصوم اول حضرت

علی اکبر ابن امیر المومنین علی رضی الله عنه از فاطمه زهرا است که در دو سالگی در حرب کشته شده است قبر او در

گورستان بقیع است معصوم دویم عبد الله ابن حضرت امام حسین است رضی الله عنهما که در دو سالگی بدست طلحه ابن

عامر کشته شده است قبر او در گورستان بقیع است معصوم سیوم قاسم ابن حضرت امام حسین است رضی الله عنهما که در

دو سالگی بدست عبید ازرق کشته شده است در دمشق و قبر او در کربلا است معصوم چهارم امام قاسم ابن حضرت

امام حسین است که در دو سالگی از تشنگی هلاک شده است قبرش در کربلا است معصوم پنجم حسین ابن امام زین العابدین

است که در شش سالگی بدست منصور احمد یزید علیه اللعنة کشته شده است و قبرش در مدینه است معصوم ششم

سعید قاسم ابن امام زین العابدین است رضی الله عنه که در شش سالگی بدست عبد الله ابن یزید معاویه کشته شده

و قبر او در بصره معصوم هفتم علی ابن امام محمد باقر است رضی الله عنهما که در شش سالگی بدست ولید خالد علیه اللعنة کشته

شده است و قبرش در مدینه است معصوم هشتم عبد الله ابن امام محمد جعفر صادق است رضی الله عنهما که در سه

سالگی بدست

[illegible]

سالگی بمدت هزیان کشته شده است و قبرش در بلخ است معصوم نهم یحیی بن هادی ابن امام جعفر صادق رضی الله عنهما
عبد الله بن امام موسی کاظم است که در سه سالگی بمدت هارون الرشید کشته شده است و قبرش در بغداد است
معصوم دهم حضرت صالح بن محمود ابن امام کاظم است که در هفت سالگی بمدت یوسف ابن ابراهیم کشته شده است
و قبرش در شیراز است معصوم یازدهم طیبه ابن علی موسی کاظم است که در هفت سالگی بمدت حاکم کشته شده است
و قبرش در قوم است و معصوم دوازدهم جعفر بن امام محمد تقی است ابن امام علی موسی رضا رضی الله عنهما که در
چهار سالگی بمدت ابو الفضل مامون کشته شده است و قبرش در بغداد است معصوم سیزدهم جعفر ابن امام محمد حسن العسکری
است رضی الله عنهما که در یک سالگی بمدت معتمد و متقی کشته شده است و قبرش در سامره است معصوم چهاردهم
قاسم ابن امام محمد علی هادی است رضی الله عنهما که در یک سالگی بمدت متوکل ابن [illegible] کشته شده است و قبرش در
بصره است و نسب گرامی حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی شاه محی الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه بدین نهج
بشاه اولیا امیر شاه محی الدین ابن ابو صالح بن موسی جنگی بن ابی عبد الله یحیی زاهد بن محمد رومی بن داؤد بن
موسی ثانی بن عبد الشیخ بن موسی الجون بن عبد الله محض بن امام حسن مثنی بن حضرت حسن رضی الله عنه بن حضرت امیر المومنین مثنی
علی کرم الله وجهه نقل است از حضرت سید اشرف جهانگیر بیابانی قدس الله سره که شاه محی الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه
که کنیت او ابو محمد است علوی بود و حسنی بهره ابو عبد الله صومعی است از جانب مادر وی ام الخیر امة الجبار فاطمه
بنت ابی عبد الله صومعی است ولادت وی در سنه احدی و سبعین اربعمائه بود و وفات وی در سنه
احدی و ستین و خمسین مائه بوده است یازدهم ماه ربیع الآخر [illegible] درجات محمود عاشق [illegible] اندر
دام معشوق ... و از صلب طیبه شاه محی الدین پسر مدین اسمائی سید عبد الوهاب سید عبد الرزاق سید عبد الجبار سید عبد العزیز
سید عیسی سید ابراهیم سید یحیی سید عبد الله سید موسی و یک دختر بظهور آمدند و از بنت سید عبد الوهاب و سید عبد الرزاق

بسید عبدالجبار و سید عبدالعزیز و سید عیسی و سید ابراهیم و سید یحیی و سید عبدالله و سید موسی و یک دختر بظهور آمده اند و از بنت
سید عبدالوهاب و سید عبدالرزاق فرزندان فرزندان بوجود آمده اند و سلسله نسب قدسیه حضرت قطب الاقطاب المحققین
معین الملة والدین قدس الله سره العزیز بحضرت علی کرم الله وجهه میرسد خواجه معین الملة والدین والدنیا
قدس الله سره العزیز بحضرت علی کرم الله وجهه میرسد خواجه معین الملة والدین محمد بن غیاث الدین
حسن سنجری بن سید حسن احمد بن سید طاهر بن سید عبدالعزیز بن سید ابراهیم بن امام محمد مهدی بن امام حسن
عسکری بن امام تقی بن امام نقی بن امام علی موسی رضا بن امام موسی کاظم بن امام جعفر صادق بن
امام محمد باقر بن امام زین العابدین علی اصغر بن امیر المومنین حسین شهید دشت کربلا بن حضرت امیر المومنین
علی کرم الله وجهه ابن عم النبی صلی الله علیه وسلم دیگر از برگزیده فرزندان حضرت علی کرم الله وجهه که در هندستان
آسوده اند یکی از ایشان حضرت قطب العالم خواجه قطب الدین قدس الله سره و سید جعفر رومی و
سلطان المشایخ نظام الدین اولیا احمد محمد بدایونی و مخدوم جهانیان و شاه عاشقان میران سید علی
قوام جونپوری و میران سید محمد گیسودراز و سید اشرف جهانگیر کچهوچه قدس الله سرهم والله اعلم این بود که کلمه
چند از انساب ایشان رب یادداشت بسیار کمان بهر سعادت سال بهم حریم کبر ما را می مند :: ال بهم رحمت
فخر آل او مند :: نسبت آل نبی با سایر خلق جهان گر کنی ضرب المثل بحر محیط و شبنمند :: روح الله ارواحهم قدس
الله بزلال الافضال اشباحهم که بمدد اعطاف و الطاف سبحانه رقم زد کلمات خجسته بیان شد والحمد لله حمد من
حمد و حق شناست و ثنا روح ایشان از سلاسل وسائل و سلسله قربت اتصال در روضه جنات عدن مفتحة لهم
الابواب بوستانه تازه و سیراب دارد و روایح میامن برکت سایه دولت و مواهب جمعیت از
خلالی روایح راحت و جانب ایشان بمیامن کافه اهل اسلام برساند ذکر در بیان خلافت اسد الله

الغالب کرم الله وجهه خلافت آنحضرت چهار سال و نه ماه و چهار روز بود و عمر آن حضرت شصت و سه سال بود

والله اعلم بالصواب ذکر در بیان ولادت و وفات حضرت ایشان رضی الله عنه در شواهد النبوت

آورده است که امیر المومنین علی امام اول است از ائمه اثنا عشر و شمایل و فضایل وی از آن بیشتر است

که بتعبیر زبان و تحریر بنان استیفا توان کرد امام احمد حنبل فرموده که هیچ یک از صحابه آن فضایل مأثر نیـ

ست و ولادت وی بمکه بود و بعد از عام الفیل سی سال روز جمعه سیزدهم ماه رجب و بیان شهادت

بانگ نماز آنحضرت در تاریخ طبری و در بعضی کتب معتبره چنین می آرد که امیر المومنین در مسجد بابانگ نماز میگفت

و آن سه خارجی بدر مسجد آمدند و شب هر سه در آن مسجد نشستند هر یکی از طرفی گفتند هر دو شمشیر بزنیم که اگر

یکی اگر خطا شود دیگری کار کند ابن ملجم گفت شما در آن مسجد روید اگر از ما کاری بر نیاید تو کار

و دشنه خود کن اما چون امیر از آن نماز فارغ شد قدم در مسجد نهاد و دو شمشیر بزدند یکی در مسجد

آمد و شکست و آن دوم آن هم تیغ زده آورد بر دیوار آمد ایشان هر دو بجستند ابن ملجم گفت ح

و انقضیتاه همین زمان مردم در رسیدند و شمشیر بکشیدند پیش محراب آمد خود امیر در نماز بود صبر کرد تا سجده

اول بجا آورد همین که سر از سجده برداشت آن شقی شمشیر زد و آورد و قضا را بدان موضع آمد که

روز ضرب خندق عمرو بن عبد ود زخم زده بود چون این ضربت بر محل ضربت رسید تا مغز سر مبارکش

شکافته شد و آواز از امیر برآمد فزت برب الکعبه یعنی باز رسیدم و فیروزی یافتم بخدای

کعبه ابن ملجم که این صدا شنید از مسجد بیرون آمده بگریخت و آوازه در افتاد که قتل امیر المومنین

اهل کوفه جملگی یکبارگی در مسجد جمع شدند و شاهزادگان که این اخبار شنیدند جامه چاک کرده و عمامه شکستندی

از سر داشته بمسجد آمدند دیدند بزرگوار خود را دیدند در پیش محراب افتاده در قدم پدر افتادند

در کف پای مبارک وی بر دیده و روی مبارکش مینهاد و میزد امیر مدت خود خون سر خویش را می گرفت و در روی

و محاسن میمالید و میگفت بدین حالت با رسول خدا صلی الله علیه و سلم به بهشتم و بدین صفت با فاطمه

زهرا ملاقات کنم و بدین هیئت به شهید شده را مشاهده نمایم و بدین صورت جعفر طیار را بنظر حسن و حسین

مکرر بستند و طبیبان دعا کرده و ادویه داده افتاد و میگفتند که فغان که راحت دل و آرام جان برفت

شاه زمان و قدوه شاهجهان برفت :: عم شد محیط مرکز عالم بهر طرف :: کان مرکز محیط کرم از میان برفت

یکی گفت که امیر المومنین که با تو این معامله کرد در مسجد است صبر کنید که همین ساعت اندر در آید و شبیه بود

شبیب که اول قصد کرده بود سر را هم سرکرده ان از در مسجد در آمد وی را گفتند با تو ضرب زده خواست

که گوید بی اختیار گفت ای مردمان او را در ره وی افکنند و کلید بر وی میزدند تا ملک شد

ابن ملجم گریخته بسرای عم خود شد و سلاح از تن باز میکرد که پسر عمش بر آمد بی اختیار بر زبانش

رفت که لعنت بر عم که بر بالین گرفت کنان کنان بمسجد آورد و در خویش است که شبیب سر عم بمسجد آورد

و خوبی است و بر روایت دیگر ابن ملجم از بهر دان جسته میرفت یکی از قبیله همدان به در مسجد

نماز گذارده بود و بمنزل رفته بود قطیفه در دست داشت بر روی ابن ملجم افکند و او را فرو گرفت

و مردم مدد کردند و دست و گردنش بسته بمسجد در آوردند امیر المومنین خود امام حسن را فرموده بود

تا با مردم نماز بامداد بگذارید اما چون ابن ملجم را بمسجد در آوردند امیر را چشم بر وی افتاد

گفت یا اخا مراد من ترا امیری بوده ام گفت معاذ الله یا امیر المومنین پس ترا چه بر این داشت

که در زندان مرا بیتیم ساختنی و رخنه در کار خاندان من انداختی نه من نکوئی با تو کرده بودم

گفت بلی واقع شد و کان امر الله قدرا مقدورا امیر فرمود که وی را در زندان برید تا من زنده ام

از

مطعومات و مشروبات هر چه من میخوردم و هر چه ابن زیاد میدید و میخورد از و بار دیگر بدید پس اگر بدیم هر چه سوای من
در باب او تقاضا کنند بجای آرم و اگر در گذرم او را یک ضربت بیش نزنید که مرا یکضربت زیاده نزده است
پس امیر را در گلیم خوابانیدند و یکسر حکیم امام حسن بر دوش و هر دو بازو امام حسین چون از مسجد بیرون آمدند
صبح دمید حلول و جهان در نفس شد امیر فرمود که مرا روی بجانب مشرق کنید آنچنان کردند والصبح اذا تنفس ای
صبح بدان خدای که بفرمان او برامدی و بحکم نفس زدی که روز قیامت از تو گواهی خواهم خواست و باید که
بدان تو حادثه دهر الحنی گواهی میدهی که از آن روز باز که با رسول الله صلی الله علیه وسلم در اول جوانی
بود نماز گذاردم امروز مرا هرگز خفته نیافته و من ترا نماز نیافتم آنکه سجده کرد و گفت یا بار خدا
یا گواه باش و ملایکه و حمد نفاد شنیده اگر عرش عظیم ناظر باشند و کفی بالله شهیدا اگر فردای قیامت صد و بیست و چهار
هزار پیغمبر حاضر باشند گواهی دهی که از آن ساعت که بدست حبیب و صفی تو ایمان آوردم هر چه فرمودی
بجا آوردم و هر چه از آن نهی کردی پیرامن آن نگشتم و خلاف سخن تو و سخن پیغمبر تو نکردم شنیده ام و نه در خاطر
بانند رسانیدم بزرگان کوفه حاضر بودند خروش برآوردند فغان کافه از کوفه برآمد و دنیا تمام در آتش حسرت
کباب شد ... جانها اسیر سلسله اضطراب شد ... لب تشنگان بادیه اشتیاق را در بادی بحر سلامت سراب شد ... اما چون
امیر را در خانه آوردند فروش از دختران فاطمه زهره و سایر فرزندان برآمد ناله و داویلا از روی برین به بالا
چرخ برین رسید ... شاید او شور در جهان فکنم ... غلغلی در جهانیان فکنم ... رستخیزی ز جهان برانگیزم ... گریه بر مهر و بر چران
فکنم ... یکایک از فرزندان آمدند و بدست و پای پدر را افتادند بوسه بر قدم مبارک او میدادند و میگفتند که ای پدر
این چه حالتست که مشاهده میکنیم ای کاشکی مادر فاطمه زهره زنده بودی تا ما را از درد و محنت تسلی دادی
کاشکی مادر در مدینه بر سر تربت جد خود پیغمبر بودیم تا در دو لحد در سر روضه پیغمبر ح باز گفتیمی این چه حالتست

که مرا افتاد خوش عجبی و بیهی با هم مرادی گوید که آنکه به و زاری فرزندان امیر المؤمنین حسین علیهم زخم بر فرق دخته‌اند لیکن

حاضران بسوخت دهر که ناله ایشان میشنود گریه میکرد هرگز ندیدم از این سوزناکتر بیدادی هرگز با هم از این

آتش غم میسوزد امیر یکیک ایشان در بر گرفت و بوسه بر روی ایشان میداد و گفت صبر کنید دیگ شیبانی

بخش آمده که نزدیک جد شما محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و مادر شما فاطمه زهرا میروم من در این شب حضرت

محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را در خواب دیده ام که بآستین غبار از روی من پاک میکرد و میگفت

یا علی آنچه بر تو بود کردی پس امروز این خواب دلالت بر آن میکند که نقاب جسم که از بخش جسم و جان میرود

روح من برد خواهند داشت تا جلوه کنان شاهد قدسیان بر آید حجاب جسم جان میشود غبار تنم

خوشا دمی که ازین چهره پرده بر فکنم زمانه بر آمد عمر بن لقمان جراح اندر حجره در آمد چون دیده

بر جراحت امیر افتاد عمامه از سر برگرفت و جامه چاک زد و گفت ولولیا این شمشیر زهر آب داده

بوده اند این جراحت مرهم پذیر نیست دریغ چو تو مقتدایی و دریغ چو تو پیشوایی و دریغ چو تو عالمی

و دریغ چو تو حاکمی و دریغ چو تو امیری دریغ چو تو امامی هر آن شرع بی شرع برای ملک

نظامی. دیگر بار زاری از خاندان امیر برآمد. روایتی آمده بخش از آمدن جراح بر بالین امیر ام

ام کلثوم بیرون از خانه رفت که ابن ملجم محبوس بود گفت ای دختر برود که بر ما سازگار من آن شمشیر را به هزار

درم خریده بودم و هزار دینار دیگر زهر آب داده اگر زخم این شمشیر بر همه اهل کوفه واقع شدی

یک کس جان بیرون نبردی اخر بکشتن با چنین زخمی چه کند این صورت در شب جمعه پانزدهم رمضان واقع شد

و امیر شب یکشنبه بیست و یکم درگذشت در آن روز وصیت نامه نوشت و فرزندان را وداع

فرمود و در حجره خاص بردند و ام کلثوم را گفت یا بنت علی آنگاه که آفتاب آید دختر من در را بر پدر

باز کن

[illegible]

وازکن ام کلثوم را از خانه بیرون آورد و در فراز کرد و حسن و حسین نیز بیرون در بنشستند ناگاه هاتفی
آمد افمن یلقی فی النار خیر ام من یاتی امنا یوم القیامة شنیدند که هاتف او را جواب داد که بل من یاتی
امنا یوم القیمة منادی گوید که چون امیر را درون حجره بردند در فراز کردند ناگاه آواز لا اله
الا الله شنیدند و ابن بکار رحمت مالک کبیر نوشته بود در شواهد النبوت آورده که امیر المؤمنین
حسن روایت کرد که چون حضرت وفات یافت شنیدم که قایلی بگوید بیرون روید که این بنده
خدا را با ما گذارید بیرون رفتیم از در خانه او آواز می آمد که محمد مصطفی صلعم در گذشت و وحی
شنیدیم که گاه ما باز است که تو اند گفت هر که بسیرت ایشان ورشد و بهر سوی دعی کند چون آواز
ساکن شد درآمدیم و برادر دیدیم که غسل داده و در کفن پیچیده بیرون نماز گذاردیم روایت آن
که امیر فرمود که چون من میرم از زاویه خانه لوحی پدید آید مرا بدانجا خوابنید و بشوئید از آستانه
خانه کفنی و حنوطی پدید آید مرا کفن کنید و در تابوت بنهید و تابوت در میان خانه وضع کنید فرزندان
را چاره دید تا طرز خود را وداع کنند و یکبار حسن بر من نماز گذارد و یکبار حسین و چون پیش تابوت
از زمین برخیزد شما پس تابوت را بردارید هر جا که سر تابوت بر زمین آید مرا آنجا بگذارید و بکنید تا لوحی
از میان پدید آید در آنجا دفن کنید در شواهد النبوت مذکور است که امیر المؤمنین حسن و حسین را وصیت
بقرنین کرده بود که چون در گذرم مرا بر سریر بنشانید و بیرون برید و مرا ببرید و بنجف رسانید آنجا سنگ
سفید خواهید یافت که از نور درخشان باشد آنرا بکنید که آنجا دیگ خواهید یافت مرا در آنجا دفن کنید
پس حسن بحکم وصیت امیر رفت که در همین موضع که حالا در نجف مشهور است دفن کردند و قبر مبارک
وی را مستور ساختند با زمین هموار ساختند و کسی را بر آن اطلاع نداشت مگر جمعی از اهل بیت و همچنان

پوشیده ماند تا زمان خلفای عباسی روزی که هارون رشید بشکار رفته بود بصحرای نجف رسید آنجا
پشته دید آهوان پناه بران پشته بردند هر چند جرگه ایشان بر انداختند و سگان بر ایشان سر دادند
بازگشتند و لیکن آهوان بیامدند هارون از آن صورت متعجب شد بفرمود تا پیرمردی را از مردم آنجا
آوردند از آن معنی پرسیدند پیر گفت که از بزرگان خود چنان شنیده ام که قبر امیرالمؤمنین علی آنجاست
هارون ترک شکار گرفت آن موضع را زیارت نمود تا زنده بود هر سال بزیارت آن با احترام
می آمد القصه چون شاهزادگان امیر را شب بر داشته از کوفه بیرون بردند در آن موضع که وصیت
نموده بود دفن کرده باز گشتند جمعی از محبان و موالیان که خبر یافته از عقب ایشان رفتند چون دیدند
که شاهزادگان می آمدند سرهای برهنه کرده در پای ایشان می افتادند و میگفتند ای امیرزادگان امیرالمؤمنین
را چه کردید و امیر المتقین را کجا داشتید صاحب ذوالفقار کو شاه دلدل سوار کو شیر بیشه
پر حسرت غم شهریار کو * کار گیتیست بس خراب شد ای دل کار کو هفت اختر و چهار گهر در مصیبت اند *
و آسمان تا حاصل هشت و چهار گو * از روزگار کار دولت روزی امید بود آن روز خوش کجا شد کو
و آن روزگار کو پس آن جماعت بسیار تأسف خوردند هر چند در آن سعی کردند از تربت امیر نشان نیافتند
راوی گوید که در آن وقت امام حسن و حسین از دفن پدر بزرگوار باز گردیدند و بدر شهر کوفه رسیدند
از میان ویرانها زاری و ناله شنیدند بر اثر آن ناله برفتند غریب ضعیف نحیف را دیدند در آن ویرانه
تنها بر خاک افتاده و زیر سر نهاده مینالید و میزارید و اشک حسرت از دیده می بارید گفتند که چه کسی که چنین
زار مینالی گفت من غریبم مهجور و عاجز و حزین و رنجور هر کاری در مانده و از همه کس باز مانده نه مادری
دارم و نه پدری و نه خویشی دارم و نه برادری و نه فرزندی و نه زنی و نه غمخواری و نه پیوندی گفتند
پس تیمار تو که

بپرستاری تو که میکند گفت یکسال است که من درین شهرم و هر روز مردی بیامدی در بالین من بنشستی
چون پدر شفقت مرا تیمار داشتی و چون برادر مهربان غمخوارگی من کردی گفتند هیچ بار نام از وی پرسیدی
گفت آری پرسیدم گفت ترا با نام چه کار است من تفقد حال تو برای خدا میکنم نه از بهر شهرت
دریافتند رنگ و روی او چگونه بود گفت نابینا ام از آن نشان نتوانم داد اما سه روز است که نزد
من نیامده و تفقد حال من نکرده نمیدانم تا دیگر را چه افتاده گفتند ای پیر هیچ نشانی از گفتار دگر داری او میدانی
گفت نشان او آنست که پیوسته تهلیل و تسبیح کردی چون او از تسبیح بر داشتی گویا درهای آسمان
بگشادندی و صدای تسبیح و تهلیل در و دیوار شنیدم و چون نزدیک من بنشستی گفتی مسکینی جالس مسکیناً و در دنیا
ست که با او در دنیا هم نشینی کند غریب حالش تباه و غریب است که با غریبی مجالست میکند پیر گفت آنحضرت
چه شد که درین دو سه روز پیدا نیست گفتند ای پیر بدبختی ضربتی زد از دار غرور در سرای سرور را انتقال
کرد حالا از دفن وی می آییم بعد از استماع این واقعه پیر نعره کشید و خود را بر زمین میزد و میگفت مرا چه
محل آنکه امیر المؤمنین تفقد حال من میکند شاهزادها آن غریب را تسلی دادند وی اضطراب میکرد و میگفت
نمیدانم چه کار افتاد ما را که آن دلدار ما از ما رو نگهداشت در بین بهرانه آن پیر حزین را غریب و عاجز
و بی یار نگذاشتند پس گفت ای مخدوم زادگان بحق جد بزرگوار شما صلعم و بروح مقدس پدر شما که نیکو کنید
که مرا بسر قبر امیر ببرید تا زیارت وی کنم امام حسن برخاست و دست راست آن پیر گرفت امام حسین دست
چپ او را تا بسر قبر امیر آن پیر را رسانید زاری بسیار کرد و گفت الهی بحق صاحب این روضه که جانم بستان
که من طاقت فراق وی ندارم دعای پیر موافق حکم قضا افتاد فی الحال بر سر روضه امیر النحل جان [illegible] داد و
ذره بود بخورشید رسید قطره بود بدریا پیوست شاهزادها بر وی بسیار زاری کردند و بگریستند و تجهیز

دفن نمودند و مرقد او را در روضهٔ اشرف نجف کردند در شهر روایات آمده است که امیر در آن وقت
هفت ساله بود از این زیاده نیز گفته‌اند از امیر و از امیر المومنین حسن در مسجد کوفه بمنبر برآمد و خطبهٔ بلیغ
ادا نمود و گفت ای مردمان هرکه مرا داند داند و هرکه نداند انا ابن البشیر النذیر منم پسر پیغمبر بشارت دهنده
بیم کننده یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و من فرزند مرتضی علی ام و مادرم فاطمه زهرا است
جدم شما را بهره راه راست دعوت میکرد و پدرم شما را بخدای میخواند و نیز من شما را بایمان می
خوانم پس عبد الله عباس رضی الله عنه برخاست و گفت ای مردمان این مرد پسر پیغمبر است و فرزند
امام و رهبر شما است با وی بیعت کنید و با مامت وی قرار دهید و عهد کنید که از وی برنگردید همه
مردمان گفتند سمعنا و اطعنا شنیدیم و فرمان پذیرفتیم پس دست بدادند و با امیر المومنین بیعت کردند
آنگه کس فرستاد ابن ملجم را از زندان برآوردند و در پیش منبرش بداشتند آنگه گفت ای بدبخت از من
است این چه بد که کردی و رخنه در دین افکندی ابن ملجم سر برآورد که ای حسن رفتنی رفته بود
اکنون ناله و آه و افغان چه سود کند مرا نکس تا حاکم شام که دشمن پدر تو بود حالا دشمن تست بکشم
حسن او را در سخن بکند انت دشمن پدر شهید و نوک شمشیر بر سینه وی بزد و از پشتش جدا کرد و ضربتی برادرش
کرد که سرش ده قدم از تنه دور انداخت پس بفرمان او از مسجد بیرون بردند و در میان بوریا پیچیدند
و آتش در وی زدند تا بسوخت و شامیان دکان تعزیت مشغول گشتند در زمان می آمدند و اهل بیت را
تعزیت می کردند و میگفتند و زار میگریستند :: این مصیبت جای آن دارد که چشم آفتاب :: دامن گردون
ز اشک گوهر افشان کند خون :: لیکن با حکم قضا جز انا بیمن افکند آر جوع :: مرجعی دل نیست جز انا الیه راجعون
فصل ششم در بیان نسب و حسب و اولاد و تاریخ وفات حضرت امام اعظم کوفی ابو حنیفه الکوفی نعمان بن ثابت
رضی الله عنه

رضی الله عنه و صاحبین الیشان امام محمد و امام ابو یوسف رضی الله عنهما و حضرت امام شافعی رضی الله عنه
و حضرت امام مالک بن انس رضی الله تعالی عنه و حضرت امام احمد حنبل رضی الله تعالی عنه ذکر او در بیان نسب امام اعظم
ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه در تذکرة الاولیا نعمان رضی الله عنه ابن ثابت ابن طاؤس ابن
هرمز ابن نوشیروان عادل ذکر در بیان امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه در تذکرة الاولیا
آورده است آن چراغ شریعت و ملت آن شمع دین و دولت و آن نعمان بن ثابت و حقایق آن
عمان جواهر معانی و دقایق آن عالم عارف صوفی آن امام جهان ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه صفت
کسی که همه زبانها ستوده است و همه ملتها قبول که تواند گفت ریاضت و مجاهده او و خلوت و مشاهده
او نهایتی نداشت و در اصول طریقت و فروع شریعت درجهٔ رفیع و لطف [illegible] داشته و
بسیار مشایخ را دیده بود و با امام جعفر صادق رضی الله عنه صحبت داشت و استاد عالم فضیل و
ابراهیم ادهم و بشر حافی و داود طائی بود آنگاه که بسر روضه رسول صلعم رفت و گفت السلام علیک
رحمت یا سید المرسلین جواب آمد علیکم السلام یا امام المسلمین و در اول عزیمت عزلت کرد نخست که توجه
بقبله حقیقی داشت و روی از خلق بگردانید و صوف پوشیده تا شبی بخواب دید که استخوان پیغمبر علیه السلام
از لحد گرد میکرد و بعضی از بعضی اختیار میکرد از هیبت آن بیدار شد و یکی را از اصحاب ابن سیرین پرسید گفت تو در علم
پیغمبر علیه السلام و حفظ سنت او بدرجهٔ بزرگ رسی چنانکه در آن متصرف شوی و صحیح از سقیم جدا کنی یکبار
دیگر رسول علیه السلام را بخواب دید گفت یا ابا حنیفه ترا سبب اظهار سنت من ظاهر کردانیده اند
قصد عزلت مکن و از برکات احتیاط او بود شعبی که استاد او بود پیر شده بود و خلقی مجمعی ساخت و شعبی
را خواند و علمای بغداد حاضر کرد و شرطی را از مود تا نام چه خادمی آن ~~[illegible]~~ علیک

[illegible]

~~و بعضی گویند~~ این سخن بر که قاضی بود و گفت که امیرالمومنین میفرماید که گواهی خود
بر بیع نامه این شخص بنویس و جمله فقها نوشتند با ابوحنیفه آوردند گفت امیرالمومنین میفرماید که گواهی بنویس
گفت امیرالمومنین کجاست گفتند در سرای گفت ابوحنیفه گفت خلیفه اینجا آید یا من بخدمتش آوردم
تا شهادت درست آید باوی درشتی کرد که قاضی و فقها نوشتند تو نیز بنویس مکن دگواهی بنویس ابوحنیفه گفت
لیها ماکیث این سخن بسمع خلیفه رسید شخص را حاضر کرد و گفت در شهادت دیدار شرط است گفت بلی
گفت تو مرا اگر دیدی که گواهی نوشتی گفت دانستم که بعز ماتست من یا دیدار نتوانستم خواست خلیفه
گفت ابوحنیفه از حق دور است و این جوان فقها را اولیتر بعد از آن منصور که خلیفه بود اندیشه کرد
تا قضا بیکی دهد و منادی کرد هر یکی از چهار کس که قول علما بود در قدر اتفاق کرده اند یکی ابوحنیفه دوم
سفیان سوم شریح چهارم شعبه بن حجاج هر چهار را پیش آوردند در راه ابوحنیفه گفت من در هر یکی
ایشان فراستی کردیم گفتند صواب آید گفت من بحیله قضا را از خود دفع کنم و سفیان بگریزد و شعبه بن حجام
خود را دیوانه سازد و شریح قاضی شود سفیان از راه بگریخت و در کشتی پنهان شد و گفت مرا پنهان
دارید که سرم خواهند برید تاویل آن حدیث که رسول صلعم فرمود من جعل قاضیا فقد ذبح بغیر سکین را
قاضی کردند بیکار در پیش نشستند ملاحان او را پنهان کردند و این هر سه پیش منصور شدند اول ابوحنیفه را
گفت ترا قضا قبول باید کرد گفت ایها الامیر من مردی ام نه از عرب ~~[illegible]~~ از موالی ایشان سادات
عرب بحکم من راضی نباشند جعفر گفت این کار ربیت بنسبت تعلق ندارد و این را علم باید ابوحنیفه گفت این
کار را نشایم و در این که گفتم نشایم و اگر دروغ گفتم دروغگوی را قضای مسلمانان را نشاید و تو خلیفه
خدای روا نداری که دروغگوی را خلیفه خود کنی و اعتماد خون مسلمانان بر وی کنی این بگفت و نجات

یافت

یافت منصور بن عوام مجلس رفت دست خلیفه گرفت گفت چونی در زندان چگونه اند منصور گفت او را ببرند
کنند که دیوانه است پس شریح را گفتند ترا قضا باید کرد گفت من دیوانه ام در دماغ ضعف است منصور گفت
معالجت کن تا عقلت کامل شود قضا بشریح دادند و ابوحنیفه را معذور کردند و دیگر با او سخن نگفت
نقلست که جمعی کودکان گوی بازی میکردند گوی ایشان میان جمع ابوحنیفه افتاد هیچ کودک نمیرفت که ببرد
آن کودک دیگر گفت بروم و ببردن آرم بی گستاخ وار در رفت و ببردن آورد ابوحنیفه گفت مگر این کودک
حلال زاده نیست تفحص کردند همچنان بود گفتند ای امام مسلمانان از چه دانستی گفت اگر حلال زاده بودی
حیا مانع آمدی نقلست که او را بر کسی مالی بود و در محلت آن شخص شاگردی از آن وفات کرد امام
بر نماز جنازه او برفت آفتابی عظیم بود بر جای دیگر سایه نبود الا در زیر دیوار آن مرد گفتند درین
سایه ساعتی بنشین گفت مرا بر صاحب این دیوار مالی است روا نباشد از دیوار او تمتع حاصل کردن
رسول علیه السلام فرموده است کل قرض جر منفعة فهو ربوا اگر منفعتی گیرم ربوا بود نقلست که او را محبوس
کردند یکی از ظلمه بیامد و گفت قلمی تراش گفت نتراشم هرچند گفت سود نداشت گفت چرا نمی تراشی گفت
میترسم که از آن قوم باشم که حق تعالی فرموده است قوله تعالی احشروا الذین ظلموا وازواجهم و هر شب سیصد
رکعت نماز گذاردی روزی میرفت زنی با زنی میگفت که این مرد هر شب هزار رکعت
نماز میکند امام بشنید نیت کرد که بعد ازین هزار رکعت نماز بکنم تا ظن این زن راست بود در روز دیگر میآمد
کودکان با یکدیگر میگفتند این مرد که میرود هر شب هزار رکعت نماز کند روزی شاگردی با او گفت که
مردمان میگویند که ابوحنیفه شب نمی خسبد گفت نیت کردم که بشب نخسبم گفت چرا گفت حق تعالی میفرماید یحبون
ان یحمدوا بما لم یفعلوا ایشان کسانی اند که دوست میدارند که ایشان را بچیزی که نکرده باشند یاد کنند اکنون من خود بیگو

بر زمین ننهم تا از آن قوم نباشم و بعد از آن سی سال نماز بامداد بطهارت نماز خفتن میگذارد نقلست
که سر زانوی ابوحنیفه چون سر زانوی شتر شده بود از بسیاری نماز نقلست که توانگران را تواضع کرده از
بهر ایمان او گفت کفارت اعزاز ختم کردم و گفتند گاه بودی که از آن چهل بار ختم کردی تا مسئله او را
مشکل بودی حل شدی نقلست که محمد بن حسن رحمة الله علیه عظیم صاحب جمال بود چون یکبار او را
بدید بعد از آن که او را سبق گفتی در پس ستون نشاندی که نباید چشم بر وی افتد نقلست که داود طائی
گفت بیست سال پیش امام ابوحنیفه بودم درین مدت ملا و خلا سر برهنه بود و از بهر استراحت پای دراز
نکردی او را گفتم ای امام درین حال در خلوت اگر پای دراز کنی چه شود گفت باقی ادب گوش داشتن
در خلوت اولیتر نقلست که روزی کودکی در گل مانده بود ابوحنیفه گفت گوش دار تا نیفتی کودک گفت
افتادن من سهلست اگر بیفتم تنها باشم اما تو گوش دار اگر پای تو بلغزد همه مسلمانان از پی تو بیایند و
بلغزند برخاستن ایشان دشوار بود امام را از حذاقت این کودک عجب آمد بگریست و اصحاب را
گفت زنهار اگر شما را در مسئله دلیلی روشن تر نماید در آن متابعت من مکنید و تقلید من بحقیقت
خود در انمائید و این کمال انصافست لاجرم ابو یوسف و محمد رحمهم الله بسی اقوال دارند در مسائل مخالفه
نقلست که مردی که بالدار امیر المؤمنین عثمان را رضی الله عنه دشمن داشتی تا حدی که او را جهود
خواندی سخن با ابوحنیفه رسید او را بخواند گفت دختر تو فلان جهود خواهم داد گفت تو امام مسلمانان
باشی روا داری که دختر من مسلمان را بجهودی دهی چون روا بود ابوحنیفه گفت چون روا نمیداری
دختر را بجهودی دهی چون روا بود که محمد رسول الله دختر خود بجهودی دهد آن مرد از آن اعتقاد برگشت
و توبه کرد نقلست که روزی در گرمابه یکی را دیدی ازار بعضی گفتند فاسقست و بعضی گفتند در ترتیب

ابو حنیفه چشم بر هم نهاد عمرو گفت امام روشنائی چشم از تو کی برگرفتند گفت آنگاه که سر از تو برداشتند آمرزد
و گفت چون با قدریی مناظره کنی دو سخن یا کافر شود یا از مذهب خود برگردد او را بگوی که خدا را علم قدریه
که علم او بر ایشان راست شود و معلوم با علم برابر آید اگر گویند نه کافر شود از آنکه چون گویند که خدای تعالی
نخواست که علم او را شود و علم با معلوم برابر آید این کفر بود و خواسته تسلیم کرد و از مذهب خود بیزار شد
و گفت من جنبل را لعنت نکنم و گواهی نشنوم که جنبل او را ایران دار داستغفا کند زیادت از حق
بنا نهاد نقلست که مسجد را عمارت میکردند از ابو حنیفه جهت تبرک خواستند بر امام گران آمد مردمان
گفتند ما را غرض تبرکست آنچه خواهد بدهد درستی زر بداد بکراهیت تمام شاگردان گفتند ای امام
تو کریمی و عالمی درستی بیش نداری این قدر زر دادن بر تو گران چرا آمد گفت کراهیت من از جهت
مال نبود و لیکن بیقین میدانم که مال حلال هرگز بخرج آب و گل نرود و من مال خود حلال میدانم چون
از من چیزی خواستند کراهیت از آن بود که در مال حلال من شبهتی پدید آمد و از آن سبب عظیم بیرنجیدم
چون روزی چند برآمد درست از باز آوردند امام شاد شد نقلست که روزی در بازار میرفت
مقدار ناخنی گل بر جامه او چکید بلب دجله رفت و بشست گفتند ای امام مقدار معین نجاست بر جامه بشست
رخصت میدهی و این قدر گل را میشوئی گفت آری آن فتوی است و این تقوی چنانکه رسول صلی الله علیه
و سلم تیمم کنند و او را خواب دید و بر او را اجازت نداد که ذخیره کند و یکسال زمان از قوت نهاد
و گویند چون داود طائی متقی شد ابو حنیفه گفت بر تو باد بکار بستن علم که هر علمی که او را بکار نه بندی
چون جسدی بود بی روح گویند که خلیفه بخواب ملک الموت را دید و او را پرسید که عمر من چند مانده است
به پنج انگشت اشارت کرد تعبیر آن خواب از بسیار کس پرسیدند معلوم نشد ابو حنیفه را بخواندند

بپرسید گفت به هیچ علم درین آیت که حق تعالی فرموده است ان الله عنده علم الساعة وینزل الغیث ویعلم
ما فی الارحام وما تدری نفس ماذا تکسب غدا وما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر
شیخ ابو علی بن عثمان الجلابی گوید که در شام بودم بر سر خاک بلال خفته بودم خود را بخواب بمکه دیدم
که رسول علیه السلام از باب بنی شیبه در آمد پیری را در بر گرفت چنانکه اطفال را در بر گیرند بشفقتی بستی
تمام پیش دویدم و بر پایش بوسه دادم و در تعجب آن بودم که این کیست پیغمبر بحکم معجزه بر خاطر
من مشرف شد و گفت این امام تست ابو حنیفه رحمة الله علیه و نوفل بن حیان گفت ابو حنیفه در مات
که قیامت را بخواب دیدم که جمله خلایق در حساب گاه ایستاده بودند رسول علیه السلام و ابو حنیفه
بر لب حوض ایستاده و بر جانب او از راست و چپ مشایخ دیدم ایستاده و پیری دیدم نکو روی
سر و موی سپید روی بر روی پیغمبر ایستاده امام ابو حنیفه را دیدم در برابر ایستاده سلام کردم و گفتم مرا آب
ده گفت تا رسول صلعم اجازت دهد پس رسول علیه السلام فرمود که او را آب ده جام آب بمن دادند
من و اصحاب از آن جام آب خوردیم که هیچ کم نشد گفتم بر راست رسول این پیر کیست گفت ابراهیم
خلیل الله بر چپ ابو بکر صدیق همچنین پرسیدم و بانگشت عقد بگرفتم تا هفده عقد گرفته بودم یحیی معاذ رازی گفت
که رسول علیه السلام را بخواب دیدم و گفتم این اطلبک قال عند علم ابی حنیفه مناقب و مجاهدات ابو حنیفه
بسیست و الله اعلم بالصواب ذکر بیان اولاد آنحضرت رضی الله عنه باید دانست که اولاد این بزرگ
در عربستان بسیار است و در هندوستان نیز در شهرهای هند میباشند چنانچه از فرزندان آنحضرت در دیار
هند گنجهٔ قطب العالم شیخ جمال الدین هانسوی قدس الله سره العزیز بن خواجه حمید الدین بن عارف شیخ
محمد بن سلطان مظفر کوتوال بن خواجه ابراهیم بن خواجه ابوبکر این نام در نسخه دیگر است بن خواجه عبد الله بن
خواجه عبد الرشید

خواجه عبد الرشید بن خواجه عبد الصمد بن خواجه عبد السلام امام زاده بن حضرت امام اعظم رضی الله عنه و
پسران شیخ جمال الدین قدس سره تمام شیخ برهان الدین و شیخ کمال الدین که این مرد ابدال بود و عقبی ندارد
و شیخ برهان الدین مذکور یک پسر شیخ قطب الدین منور و این بزرگوار را نیز یک پسر باسم شیخ ابراهیم
عرف نور الدین که ایشان را چهار پسر باسم شیخ حمید الدین لاولد و شیخ برهان الدین و شیخ جمال و شیخ
ضیاء الدین دیگر همه اولاد شیخ برهان الدین نیز در انجا باسم شیخ اشرف بن شیخ محمد بن شیخ لطف احمد با
شیخ دریا بن شیخ ابو الفتح بن شیخ زید بن شیخ برهان الدین بن شیخ نور الدین بن شیخ ~~نور الدین~~ بن
شیخ قطب الدین منور شیخ برهان الدین بن حضرت شیخ جمال الدین هانسوی و بعضی اولاد اشرف
در اسد ماله قریب بوریا و در سرهند و دیگر اولاد شیخ ضیاء الدین بن شیخ نور الدین در جند کوس
در ربانی بنیه حضرت قدوة المحققین برهان العاشقین شیخ عبد ~~القادر~~ القدوس قدس الله سره
العزیز در گنگوه حضرت شیخ عبد القدوس قدس الله سره العزیز که ایشان را هفت پسر بود و از انجمله
شش پسر اولاد دارند شیخ عبد الحمید و شیخ رکن الدین و شیخ احمد و شیخ علی و شیخ الاسلام و شیخ محمد
و دیگر پسران شیخ عبد الحمید مذکور شیخ عبد الصمد و شیخ مظفر و شیخ جلال و شیخ عبد الصمد مذکور را یک
پسر بود شیخ فتح احمد را دو پسر بود شیخ محمد طاهر و شیخ صادق محمد و شیخ مظفر مذکور را دو پسر بود شیخ
شبلی و شیخ عبد الرحیم و شیخ عبد الرحیم را دو پسر بود شیخ عبد الحمید و شیخ بایزید و شیخ رکن الدین ابن
شیخ عبد القدوس مسطور را چهار پسر بود شیخ عزیز احمد و شیخ قطب الدین و شیخ فضل احمد و شیخ عبد الاحد
شیخ قطب الدین مرقوم را سه پسر بود شیخ نجم الدین و شیخ ضیاء الدین و شیخ شرف الدین و شیخ نجم الدین
را یک پسر بود شیخ محسن و شیخ شرف الدین مذکور را یک پسر بود شیخ خواجه محمد و شیخ فضل احمد مسطور را یک

شیخ شرف الدین بو علی قلندر قدس الله سره العزیز × دیگر اولاد شیخ جمال الدین شیخ نور الدین مذکور در هانسی

یک پسر بود و شیخ طاهر و شیخ عبدالله مسطور را یک پسر بود و شیخ عبدالمعالی و شیخ احمد ابن شیخ عبدالقدوس مرحوم
را هفت پسر بودند شیخ الاسلام و شیخ عبدالنبی صدر الشهید قدس الله سره العزیز و شیخ عبدالحی و شیخ نظام و شیخ
عالم و میان شیخ و شیخ صدرالدین و شیخ یحیی و شیخ عبدالنبی قدس الله سره را یک پسر بود و شیخ غلام محمد و چهار
دختر بودند که از ایشان اولاد هست و شیخ مذکور را یک پسر شیخ نصرالله که در شاه آباد متوطن اند و شیخ نظام
مرحوم را دو پسر بودند شیخ صفی و شیخ محمود و شیخ محمود را سه پسر بودند شیخ فیروز و شیخ شریف
و شیخ خان محمد که ایشان نیز در شاه آباد متوطن اند و شیخ عالم مذکور را سه پسر بودند شیخ جنید و شیخ منها
و شیخ نجم الدین و شیخ جنید را یک پسر شیخ تاج محمود و شیخ منها را یک پسر بود و شیخ سلطان و میان شیخ
را دو پسر بود شیخ زید و شیخ غریب محمد و شیخ زید را سه پسر بود و شیخ جمال محمد و شیخ صادق محمد و شیخ جان
محمد و شیخ صدرالدین مذکور را یک پسر بود و شیخ عبدالله که هم در شاه آباد ساکن اند و شیخ علی مذکور را
سه پسر بودند شیخ عبدالصمد یوسف و شیخ نور محمد و شیخ مغیث را دو پسر بود شیخ عبدالرحمن و شیخ عبدالواحد
و شیخ عبدالرحمن را نیز دو پسر بودند که در حد حیات اند و شیخ عبدالواحد را یک پسر است و شیخ
نور محمد مذکور را دو پسر بودند شیخ ابوسعید و شیخ عبدالرزاق و شیخ الاسلام مذکور را دو پسر بودند
شیخ کبیر محمد و شیخ مصطفی و شیخ عبدالرسول و شیخ قدسی که یک پسر دارد و شیخ علی اکبر و شیخ محمود مذکور
را یک پسر شیخ حامد که وی دو پسر دارد شیخ ابومحمد و شیخ یوسف محمد و شیخ محمد ابن شیخ عبدالقدوس مرحوم
را دو پسر بودند شیخ رفیع الدین و شیخ بدرالدین و شیخ رفیع الدین را سه پسر بود و شیخ زاهد و شیخ مجاهد
و شیخ عابد و شیخ زاهد را یک پسر بود و شیخ پیر محمود و شیخ عابد مذکور را یک پسر بود و شیخ شاه محمد و شیخ بدرالدین را
دو پسر شیخ حبیب محمد و سلطان محمد و شیخ حبیب محمد را چهار پسر از اهلیه و دو پسر در حد حیات اند شیخ فتح

[illegible]

محمد و شیخ

الله اکبر



محمد و شیخ عبد المطلب اللطیف دیگر اولاد حضرت امام کظام بسیار است اگر منقبم شنید در کتب برادر در الفا

در جواهر جلایا آورده اند وفات امام اعظم روی عن بشر بن ولید انه قال ابو حنیفه القضاء فغضب الخلیفه

المنصور این مذکور در احوال باید یوسف علیه وامره بالسجن وما فی الیوم الثانی من سجنه وعرض علیه القضاء

فابی فحلف الخلیفة الا یترک الا ان یقبل القضاء فحلف ابو حنیفه رضی الله عنه ان لا یقبل القضاء فقال

خواص الخلیفه اقبل فان الخلیفه حلف فقال ابو حنیفه رضی الله عنه کیف اقبل وقد حلف الخلیفه اقدر

علی ادار الکفارت منی فامر الخلیفه بضربه واعادته فی الحبس فضرب واعتد فی السجن وکان یخرج کل یوم الجمعة

ویعرض علیه القضاء وضرب با سیاط و بهر باره وکان علی ذلک حتی مات مسجونا رضی الله عنه فی شهر رجب

فی یوم الاستفتاح یوم الثالث سنه مائه وخمسین سنه ذکر در رجال نسب و وفات امام محمد رضی الله عنه

امام محمد بن عبد الله بن طاوس بن هرمز بن نوشیروان عادل و وفات حضرت ایشان تاریخ بست

و نهم رمضان سنه سبع وثمانین ومائه ذکر در رجال نسب و وفات امام ابو یوسف رحمة الله علیه امام

ابو یوسف القاضی رضی الله تعالی عنه ابن منصور ابن محمد ابن علی ابن حضرت عباس رضی الله عنهم اجمعین

و وفات حضرت ایشان بست و نهم ماه رجب سنه اثنین ومائه ذکر در رجال نسب و تاریخ وفات حضرت

امام شافعی رضی الله عنه امام شافعی ابن ثابت ابن عثمان بن عبید بن یزید بن هاشم بن ابو المطلب

بن عبد المناف وفات حضرت ایشان شب جمعه تاریخ بست و ششم ماه رجب سنه مائتین واربع بود

عمر این حضرت اربع وخمسون سنه بوده است والله اعلم بالصواب ذکر در رجال نسب و تاریخ وفات

حضرت امام مالک بن انس بن مالک و تاریخ وفات ایشان هفتم ماه شعبان المعظم بوده است و امام احمد

حنبل که تاریخ وفات ایشان غره ماه شوال در سنه سبع وثمانین ومائه بوده است والله اعلم بالصواب والیه

الفرحج والمآب باب دوم در بیان نسب و بعض از احوال حضرت قطب الاقطاب خواجه معین الدین

حسن سنجری قدس الله سره العزیز و تعداد و فرزندانی که از بنت آنحضرت در جلوهٔ ظهور آمدند حضرت

قطب العالم خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز و ذکر در بیان نسب و حسب و ازدواج

و اولاد و ولادت و تاریخ وفات حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر قدس الله سره العزیز و ذکر خلفاء عظام

آنحضرت و ذکر در بیان حسب و اولاد حضرت شیخ نجیب الدین متوکل برادر حقیقی آن حضرت قدس سره

درین باب دوازده فصل است فصل اول در بیان نسبت بعضی از احوال حضرت سراج المحققین برهان

العاشقین خواجه راستین شیخ الاسلام والمسلمین قطب العارفین خواجه معین الملة والشرع والدین

قدس الله سره العزیز و نسب آنحضرت بسیزده واسطه بحضرت امیر المومنین خواجه علی ابن ابی طالب کرم الله

وجهه میرسد بدین ترتیب خواجه معین الدین محمد بن غیاث الدین حسن سنجری ابن سید حسین ابن احمد بن سید طاهر بن سید عبد

العزیز بن سید ابراهیم بن سید امام محمد مهدی بن امام حسن عسکری بن امام تقی بن امام نقی بن امام موسی کاظم

بن امام جعفر صادق بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین بن حضرت امیر المومنین امام حسین شهید دشت

کربلا رضی الله عنه بن حضرت امام امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه ابن عم النبی صلی الله علیه وسلم

و ذکر در بیان بعض از احوال آنحضرت نقلست از سیر العارفین من تصنیف مولانا جمالی دهلوی مخفی

آن شهنشاه جهان معرفت ۔ ذات او بیرون ز ادراک صفت ۔ خسرو ملک فنا بی تخت و تاج

از خود و از غیر خود بی احتیاج ۔ فرق کرده از حدوث قدم صفا ۔ از خودی بیگانه از خود آشنا ۔ کرده معراج شمس

راوج کمال ۔ بیضهٔ افلاک را در زیر بال ۔ اختر برج سپهر لم یزل ۔ گوهر درج کمال بی بدل ۔ آن معین الدین

ملت بی نظیر ۔ داغ تیغ از دنیا بیباک دین امیر ۔ در ثنای او جمالی را چه حد ۔ نعت او باید که زیباند هد ۔

انگوهر معدن

سلسله نسب حضرت خواجه بزرگ رحم به سید ابراهیم بن امام موسی کاظم ع میرسد
درین نسب نامه مرقومه کتاب بدانکه غلطی فاحش واقع است ص محمد علیم الدین
نظامی عفی عنه

انکه گوهر معدن تحقیق و آن لولوی لجه تدقیق آن نیر انوار معرفت و آن حرم گلزار منقبت السر در سر هر سر
خواجه راستین معین الدین محمد قدس الله سره العزیز در مشایخ کبار مشهور و معروف بود و در زمره ابرار
بصفات احمد موصوف تولد او در دیار سجستان ست و نشو و نما او در دیار خراسان پدر بزرگوار
او خواجه غیاث الدین حسن در غایت صلاح اراسته بود و بنهایت فلاح پیراسته چون وفات
یافت و از تکلفات سفلی بعطفات علوی بشتافت حضرت اختر ~~برج منقبت~~ اختر برج منقبت را در پانزده
سالگی گذاشت مالک باغی و آسیای آبی بود و بدان تعهد حال خود می نمود و در آن مقام مجذوبی
بود ابراهیم قندزی میگفتند ناگاه بباغ ایشان گذر افتاد شیخ معین الدین بدرختان اب می داد
دید که درویش ابراهیم قندزی می آید بدوید و دستش ببوسید و زیر درختی نشاند و خوشه انگور در پیش
او نهاد و خود بر زانوی ادب متوجه او بنشست درویش ابراهیم پاره کنجاره از بغل کشیده بدندان خود
بخائید و از دهن خود کشید و بدست خود در دهن شیخ انداخت بمجرد خوردن آن کنجاره نوری در باطن
او لامع گشت چنانچه بکلی دل او از املاک و خانه سرد گشت بعد دو سه روز اسباب و املاک بفروخت
و نصیب درویشان کرد و خود مسافر گشت مدتی در سمرقند و بخارا ماند و حفظ قران نمود و علم
ظاهری بخواند و از انجا نیز بجانب عراق عرب عزیمت نمود و چون بقصبه هارون که از نواحی نیشاپور
بود رسید حضرت شیخ المشایخ شیخ عثمان هارونی رحمة الله علیه را دریافت مقدار دو نیم سال بخدمت
ایشان ببود و جهد بر ریاضت و مجاهده نمود چون سر انجام کار او تمام رسید از حضرت شیخ عثمان هارونی
قدس الله سره العزیز خلافت یافت و رخصت گرفت خواست که به بغداد آید در قصبه سنجار آید در آنجا
حضرت شیخ نجم الدین کبرا در انجا بود او را دریافت موازنه دو نیم ماه بصحبت او در ماند و از انجا در قصبه

جبال آمد و حضرت شیخ المشایخ شیخ محی الدین عبد القادر جیلی قدس سره را دریافت حضرت ایشان در آن
زمان بقصبه جبال بودند این جبال جائیست بر غایت نهایت کمال و هوای وی در غایت اعتدال در تحت
کوه جودی واقع شده است که کشتی حضرت نوح علیه السلام آنجا قرار گرفته بود چنانچه در قرآن مذکور است
واستوت علی الجودی این درویش را نیز در آن قصبه تا چندگاه از بغداد رسیده است از آنجا معلوم شود
که حضرت سلطان المشایخ والاولیا شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی شده اند جیلی زمین آن قصبه گزیده
وقف اولاد کرده اند و چنانچه اولاد پاک نهاد و صاحب سجاده بر جاده ایشان در آن قصبه باشند و متفرع و مطهر
حضرت سلطان المشایخ در بغداد است و قصبه جبال از بغداد هفت روزه راه دارد و در آنجا حضرت شیخ
معین الدین قدس الله سره مر حضرت سلطان المشایخ محی الدین عبد القادر قدس الله سره العزیز را در
یافتند پنج ماه و هفت روز در صحبت ایشان بودند و انواع فیض و صحبت باطن از معیت ایشان نیز بودند
چنانکه الی الآن حجره متبرکه حضرت در آن واقع است که هر زمان از آنجا فیض میگیرند درویش نیز در آن قصبه گر
منزل گشته دوگانه گذارده بعد دریافت صحبت ایشان حضرت خواجه معین الدین قدس سره العزیز در بغداد
آمدند شیخ المشایخ شیخ ضیاء الدین قدس سره و بر حضرت شیخ شیوخ شهاب الملة والدین قدس سره را دریافتند
مدتها از صحبت ایشان محظوظ گشتند در آن زمان شیخ اوحد الدین کرمانی قدس سره در ابتدای سلوک در بغداد
بودند از شیخ حسام الدین چلبی که خلیفه بزرگ مولانا جلال الحق الملة والدین قدس سره صاحب مثنوی است
منقول است که شیخ اوحد الدین کرمانی رحمة الله علیه خرقه خلافت از حضرت شیخ المشایخ خواجه معین الدین
قدس الله سره دارد و حضرت شیخ شیوخ شهاب الدین عمر قدس سره نیز در مبادی حال بصحبت آن کمال رسیده است
و هم نقلست از شیخ حسام الدین چلبی رحمة الله علیه حضرت شیخ المشایخ خواجه معین الدین از بغداد بهمدان آمدند

شیخ یوسف

شیخ یوسف همدانی را دریافته‌اند و از انجا بجانب تبریز متوجه گشتند حضرت شیخ المشایخ ابو سعید تبریزی که پیر حضرت شیخ
جلال الدین تبریزی بود رحمة الله علیه دریافتند و او شیخی بزرگ و عالی همت و مجرد و متوکل بوده است چنانچه
از حضرت سلطان الاولیا شیخ نظام الدین محمد بداونی منقولست که حضرت شیخ ابو سعید تبریزی را قدس الله سره
هفتاد مرید کامل چنانچه شیخ جلال الدین تبریزی رحمة الله علیه بوده بوده‌اند و نیز منقولست از حضرت سلطان
المشایخ زبدة الملة والدین قدس سره که روایت از پیر خود حضرت قطب الملة والدین قدس سره
بختیار اوشی میگفتند بعضی حضرت ملک المشایخ والاولیاء خواجه معین الدین حسن سنجری قدس سره
الی غیر را عجب ریاضتی و مجاهده بود که بعد از هفت روز گرده نان که مقدار پنج مثقال بیش نبودی
در آب تر ساخته افطار نمودی و نیز نقلست از حضرت سلطان المشایخ والاولیا نظام
الملة والدین محمد بداونی قدس سره که پوشش حضرت دوتای بودی بخیه زده بقبل بند اگر جای پاره
شدی لتهای پاک از هر نوع که میبافتی بران پیوند کردی چون پاره پاره رسید حضرت شیخ محمود سپاهانی
را قدس سره که از مشایخ کبار بود دریافت و دران زمان قطب الدین احمد اوشی اوشی که اوش
قصبه ایست از ماوراء النهر بود منقولست که مرید شیخ محمود شوند چون حضرت خواجه معین قدس سره را دیدند
دریافتند مرید ایشان شدند و حضرت خواجه معین الدین قدس سره همان دوتای که پیر بخشیده بودند بحضرت
ایشان از روی ارادت بخشیدند چنانچه حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه قطب الدین همان دوتای در وقت
رحلت بحضرت شیخ زبدة الحق احمد ناگوری قدس سره وصیت کردند بحضرت شیخ محمود که بقاضی حمید الدین ناگوری
منسوبست بدو سپردند که این را بعزیز فرید الدین مسعود دهند و از زمان حضرت شیخ زبدة الدین قدس سره
در حفظ یا تستی میبودند چنانچه حضرت شیخ نظام الدین قدس سره در فواید الفواد آورده‌اند که آن دوتای

مرتبع را دیدیم شاید آخر الامر هم بدیشان رسیده باشد و الله اعلم اتفاق افتاد که در اجمیر حضرت خواجه معین الدین

قدس سره خرقه با نه پنجاه و دو ساله بود مشغولی عظیم داشت و هر شب بیدار بودی و نیز اگر تنها ساعتی گردیدی و هر جا که

رسیدی بیشتر در گورستان میبودی و هر روز دو ختم قرآن لازم کردی هر جا که اندک شهرت یافتی پایش

احوال او مطلع شدی از آنجا چنان ساقط شدی که هیچکس واقف نگشتی چنانچه حضرت شیخ عثمان هارونی

قدس سره بارها بر زبان مبارک راندی که معین الدین ما محبوب الله است و ما را از مریدی

او افتخار میباشد حضرت شیخ عثمان هارونی قدس سره را با ایشان محبتی عظیم بود و در اجمیر معین الدین قدس

سره از ایشان رخصت گرفته طرف بغداد متوجه گشته بعد چند که حضرت سلطان المشایخ شیخ عثمان

هارونی قدس سره از کمال محبتی که داشتند در طلب ایشان از مقام خود انتقال نمودند بعد از چند

روز که در مقامی رسیدند که در آن زمین مغان ساکن بودند و آتشکده ساخته از دخته بودند

بالای او گنبدی خشتی هزار درم هر روز دوازده خروار هیزم معمول بودی که در وی انداختندی چون

حضرت شیخ مذکور آنجا رسیده قدری از قصبه دور زیر درختی نزول فرمود حضرت شیخ خادمی داشتند دور تر

محمد نام او را فرستادند که پاره آتش بیارد تا نان افطار مهیا سازد خادم مذکور بدان

موضع رسید و پاره آتش خریده و از جهت آتش بدان آتشکده آمد خواست که آتش گیرد آنجا

مغان بسیار بودند نگذاشتند که او گرد آتشکده بگردد خادم مذکور صورت حال با حضرت شیخ

باز نمودند حضرت شیخ نزدیک درختی که نزول فرموده بودند آنجا چشمه آبی بود وضو ساختند

و دوگانه ادا نمودند و بجانب آتشکده متوجه شدند چون نزدیک آتشکده رسیدند دیدند که

مغی پیر بر تخته چوبین انداخته متوجه آتشکده نشسته است و پسری هفت ساله در کنار

آن مغ

ان مغ را الب نام بود چون حضرت شیخ بدانجا رسیدند از مغ مذکور پرسیدند که این آتش برای چه
میپرستید گفت آتش مخلوق اوست و پرستیدن این چه فایده دارد چرا خدا تعالی را نمی پرستید که آتش
مخلوق اوست مغ جواب داد که در دین ما آتش را وجود عظیم است چرا نه پرستیم حضرت شیخ فرمود
که چندین عمر آتش را که بخششی آب معدوم گردد بصدق دل پرستی میتوانی که دست و پای در وی اندازی
داو نسوزد مغ جواب داد که کار و خاصیت او سوختن است کرا یارای آن باشد که نزدیکش بود چون حضرت
شیخ قدس سره جواب مغ شنید طفلی که در کنار زنی بود بخود کشید و بسوی آتش دوید چنانچه زبانه دخان
از دخان برآمد بسم الله الرحمن الرحیم گفت و آیه قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم خواند و نیز در
آتش آتشکده قدم راند و مقدار چهار ساعت بخوبی در وی ماند چنانچه هیچ اثری از حرارت او نمودار
نگشت و غلبه زبانه دخان مغان می نشیند و از ینجا می پرسیدند چند هزار مغ در گرد آن آتشکده برآمده بودند و دعا
میخوردند بعد زمانها مدید از آن آتشکده شیخ بیرون آمد چنانچه خرقه شیخ را و جامه که آن طفل داشت
دود هم نرسیده بود مغان از طفل پرسیدند که در آن جا چه حال بود طفل جواب داد که در آنجا جز گل و گلزار
هیچ نمی‌نمود که من در قدم حضرت شیخ قدس سره تفرج میکردم مغان چون این سخن بشنیدند و آن معاینه از　　نمینمود
حضرت شیخ قدس سره دیدند یکبار با سر در قدم حضرت شیخ قدس سره نهادند و در آن مقام اقامت نمودند
و آن مختار که پیر ایشان بود ترتیب فرمود و شیخ عبد احد نام کرد چنانچه شیخ عبد احد مذکور یکی از اولیا
گشت و آن طفل که در آتشکده برابر برده بود ابراهیم نام نهادند و نیز یکی از اهل ولایت گشت
چنانچه آن آتشکده را انداختند و عمارتها خوب ساختند مقبره شیخ عبدالله و شیخ ابراهیم در آنجاست بسی گورستان
بزرگ و عظیم ایشان است چنانچه این حقیر بدانجا رسیده و بسبب مقدار دو هفته آنجا بوده و نسبی فیض از ایشان

و در خاک پا افتادند و همه به تشریف ایمان مشرف شدند حضرت شیخ قدس سره

فیض از ایشان ربوده و از آن مردم تحقیق نموده که حضرت شیخ عثمان قدس سره دو دیم سال در آن بقعه
خوشحال ساکن بوده‌اند چنانچه حجره و خانقاه ایشان در آنجا موجود است و حضرت شیخ معین الدین قدس سره
از تبریز بطرف میهنه و خرقان آمده‌اند و حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی رحمة الله علیه همدرین سال رحلت کرده بودند
حضرت شیخ ابوالخیر شنیده بود او را در یافت چنین گویند که شیخ مذکور موازنه ده سال در آن نواحی
ماند و از آنجا در استراباد آمد و بصحبت حضرت شیخ ناصر الدین استرابادی مشرف شدند و او شیخی
عظیم القدر و کامل الذات بود صد و هفتاد سال عمر داشت حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی و حضرت
ابوسعید ابوالخیر صحبت شیخ ناصر الدین قدس سره در یافته بودند و بمجالست و مؤانست شیخ مذکور تفاخر
مینمودند و حضرت شیخ ناصر الدین استرابادی را مرید دو واسطه بود بحضرت سلطان العارفین شیخ
طیفور بایزید بسطامی قدس سره بود چنانچه این داعی نیز بزیارت آن مشایخ رضوان الله علیهم
اجمعین رسیده و رخ زرد بخاک آستانه مبارک ایشان مالیده است بعد دریافت سعادت صحبت
شیخ ناصر الملة والدین قدس سره حضرت معین الدین قدس الله سره از استراباد بطرف هرات متوجه
شدند مدتی در آن نواحی ماندند و حضرت ایشان را عادت در یک موضع کم قرار میبود و روزانه در سیر بود
و اکثر در بقعه حضرت شیخ عبدالله انصاری قدس سره شبانه می آمدی و غیر از یک درویش در خلوت
ایشان ملازم نبودی اغلب نماز فجر بوضوء عشا میگذاردی و متصل در سیر میبودی و از آنجا چون شهرت
بسیار شد و خلق خدا بسیاری متوجه او گشت در سبزوار آمد آنجا حاکمی بود محمد یادگار نام او مردی درشت
مزاج و کثیر الطبع و فاسق و در رفض مشهور بود و سب اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم کردی و هر کرا ابابکر
و عمر و عثمان بهمنام یافتی ایذای بلیغ رسانیدی و در صدد تلف او شدی او را در حوالی شهر باغی
بود در آنجا.

بود در انجا حوض مروج و عمارتهای متکلف ساخته بود و چون در انجا امدی بشراب و انواع فسق مشغول
شدی و حضرت شیخ معین الدین قدس سره چون بسبزوار رسید در اول روز بهمان باغ بود و غسل نمود
و دو گانه ادا فرمود و بتلاوت قران مشغول گشت قضا را همدران روز یادگار محمد متوجه ان باغ
گشت درویشی که همراه حضرت شیخ معین الدین قدس سره بود بحضرت شیخ عرض نمود که فراشان امیر در باغ
بدر آیند که او مردی قوی ناملایم است حضرت شیخ بگفته او ملتفت نشدند و او را فرمودند در تنها
سروی که قریب بود بخسپید درین میان فراشان یادگار محمد رسیدند و در دلچه خاص او بکنار حوض
گسترانیدند و از عظمت و از دهشت حضرت شیخ نتوانستند که حضرت ایشانرا از انجا بیرون آرند یا منع سازند
همدران وقت یادگار محمد رسید حضرت شیخ از جای خود نجنبیدند چون نظر او بحضرت شیخ افتاد لرزه در اندام
افتاد و رنگ و روی او دگرگون گشت و از عظمت و شوکت حضرت شیخ در همه مصاحبان و نزدیکان
او دهشت از ورود و جهد فرزان دختر سال آن زیلو چه را در انداخت و بمقابل ایشان دست بسته ایستاد
حضرت شیخ بجانب او نظری به تیزی فرمود در طرفة العین بیطاقت گشت و از پا درافتاد چون
حاضران مجلس این معاینه دیدند همه سر بر زمین نهادند حضرت شیخ درویش خود را فرمود که قدری آب
از حوض برگیر و بر درویش بزن درویش مذکور باشارت حضرت شیخ همچنان کرد و بعد زمانی یادگار محمد بهوش
آمد سر بر زمین نهاد و بانگ بلند فرمود که توبه کردی او بجز تمام جواب داد که توبه کردم باز حضرت شیخ فرمود
عقیده زشت که داشتی از ان در گذشتی گفت والله بالله ثم بالله گذشتم معلوم صحبت که او در معاینه چه دید
که یکبارگی مرید شد و مرید شد و هم بهوش گشت بعد از ان حضرت شیخ معین الدین قدس سره فرمود که دوگانه
دوگانه شکرانه توبه ادا نماید او همچنان کرد و دیگر قدم شیخ نهاد و دست بارادت داد و مرید گشت

رسیدن محمد ... [illegible] ... حضرت شیخ از باغ

و تمام مهاجران از ما بعث شدند و دیگر نبود در روزی که یادگار محمد تائب شد و بتشریف بیعت مشرف گشت و پدر اسباب
و نقدی که در ملک او بود در پیش حضرت شیخ نهاد که ساخته وانمود حضرت شیخ نمودند که همه خصمانرا خشنود سازد
هرچه از کسی تعصب و نقدی کشیده گرفته همه بدو سپارد تا حضرت حق تعالی توبه مرا استقامت در استغفار ارزانی
بخشد و نظر رحمت بر او ارزانی دارد و یادگار محمد مذکور همچنان کرد که باشارت حضرت شیخ بود تمام
کنیزک و غلام را آزاد کرد و هرچه در کار ایشان دید هم بدیشان بخشید و دو زن داشت هر دو را
مطلقه ساخت و دل و جان بمحبت و مودت در اعتقاد و اخلاص حضرت شیخ درباخت
و یکی از دو اصحاب حق گشت این حکایت از مولانا محمد کیفی که یکی از بزرگان سبزوار است و بصلاح
و تقوی ممتاز و مشهور در آنجا این حقیر را از شهر هری که در سبزوار افتاده از و استماع شد بعد از آن حضرت
زبدة المشایخ و الاولیاء معین الحق و الدین قدس سره از سبزوار بجانب شادمان آمد یادگار محمد نیز همراه
ایشان بود او را هم در اهتمام تعیین نمودند چنانچه مزار رسید یادگار محمد نور الله مضجعه هم در حصار شادمان نشست
و از آنجا ببلخ آمدند در مقام نیک از جام حضرت شیخ احمد خضرویه قدس سره چند ماهی اقامت فرمودند و
ضیاء الدین حامد حکیم بلخی در آنجا بود و مولانا مذکور را هرگز به علم تصوف اعتقادی و انصافی نبود چنانچه بارها
با شاگردان خود میگفتی که علم تصوف هذیانی است که شب زندگان در سماع مغلوب العقول بر زبان میرانند و اصلا
بقوم اهل تصوف و تعرف اعتقاد نکردی و در حق این قوم پاک از جام سخنی بیراه داده دشنام بر زبانش
راه نیافتی او را در نواحی بلخ دهی بود و در آنجا مدرسه و باغی داشته و پیشتری در آن موضع بودی
و سبق حکمت گفتی حضرت زبدة المشایخ معین الدین را یک دو دسته تیر و کمان و جفتی و نمکدانی همراه بودی
و خادمش برداشتی گاهی که از آبادانی گذر ایشان به جایی افتادی شکار میفرمودی و بعد از آن طعام

بجا شبه افطار

بی‌نسبه اظهار می‌نمودی تا گاهی که حضرت ایشان را بدان موضع که مولانا ضیاء الدین حکیم سبق گفتی گذر افتاد
در آن روز کلنگی به تیر انداخته بودند خواستند که آنرا کباب سازند و کاری در نشیب درخت جلوس نمودند
و خادم را اشارت فرمود که آتش افروزد و کباب مهیا سازد و خود بدو گانه مشغول شدند تا گاه به مولانا
ضیاء الدین حکیم را در آن طرف گذر افتاد دید که درویشی بنماز مشغول است و خادمش کباب کلنگی میسازد
مولانا مذکور گرسنه بود و خواست که زمانی زیر آن درخت که حضرت زبدة المشایخ مشغول بودند بنشیند و
از آن کباب لقمهٔ چند بجهت تطبیع و تفریح صلوت آن پاک ذات مولانا ضیاء الدین حکیم را طاقت
نماند که در قدم مبارک ایشان در نیاید و ما تکلیفی تمام خود را باز داشت سلامی کرد و بجنب ایشان
نشست بعد از آن چون خادم زبدة المشایخ کباب بجنس آورد حضرت شیخ بسم الله الرحمن الرحیم فرمودند
و رانی از آن کلنگ جدا نمودند و بجنس مولانا ضیاء الدین حکیم نهادند و از رانی دیگر پارهٔ گوشتی
کشیدند و تناول فرمودند مولانا ضیاء الدین حکیم چون از آن کباب لقمه برداشت و بکار برد درون
سینهٔ او که زنگار ظلمت فلسفیات استقرار یافته بود آثار آن لقمه بکلی بزدود و در جای آن ظلمت
انوار اسرار معرفت پیدا گشت چنانچه مولانا مذکور را الظهور آن نور چنین از وجود نماند بعد از زمانی
حضرت زبدة المشایخ اندکی از لب خورده خود در دهنش انداخت و مولانا را از آن حال بهوش آورد
از مولانا ظهیر الدین معروف بلخی مسموع است که چون مولانای ضیاء الدین حکیم را طلعت انوار و اسرار وحدت
بکمال پیوست تمام کتاب خانهٔ فلسفیات را در آب انداخت و خود را از اسباب دنیاوی مجرد ساخت
و مرید ایشان گشت و تمام شاگردان او نیز بشرف بیعت حضرت زبدة المشایخ مشرف شدند مولانا ضیاء الدین
مذکور را هم بدانجا تعین نمود و خود عزیمت بجانب غزنین فرمود حضرت شمس العارفین عبد الواحد قدس سره

که پیر حضرت شیخ نظام الدین ابو المؤید است فی بود او را دریافت و از انجا بخطهٔ لاهور رسید حضرت
شیخ المشایخ پیر علی هجویری قدس الله سره العزیز که الفقیر من لا قلب و لا رب له قول اوست [illegible]
سال از دار فنا رحلت نموده بود ولیکن حضرت شیخ المشایخ شیخ حسین زنجانی که پیر حضرت
سعد الدین حمویه قدس سره است در حد حیات بودند میان زبدة المشایخ و الاولیا شیخ
معین الدین قدس سره و حضرت شیخ المشایخ و الاولیا شیخ حسین زنجانی قدس سره محبتی و اتحادی
فوق الحد واقع شد همدران ایام سلطان معز الدین محمد طاب ثراه دهلی را فتح نموده بود و سلطان
قطب الدین ایبک را که خاصه غلام او بود در دار الخلافت دهلی گذاشته در طرف غزنین روان شده بود
در اثنای راه آنحضرت فی پیوست حضرت زبدة المشایخ معین الدین قدس سره از حضرت شیخ حسین زنجانی
قدس سره رخصت گرفته متوجه حضرت دار الخلافت دهلی گشتند چون در ان بقعه تمامان بود نرسید چند ماه
از امید و نان متبرکه او در انجا بود که قبر شیخ رشید مکی الان [illegible] از انار مسجد او محرابها بر بالست
چون ازدحام خواص و عوام بر ایشان زیاده گشت از دهلی بجانب خطه اجمیر متوجه گشت انتقام بکفر خام
اگرچه رونق اسلام یافته بود اما غلبه کفار نگونسار مقدار یک [illegible] هر جائی بود حضرت سلطان
قطب الدین ایبک طاب ثراه خدمت سید السادات حسین مشهدی را در ان مقام حاکم بدو روغلی گذاشته
بود سید مذکور در دولت اقدام و نعمت صحبت قدام ایشان از غنیمت شمرد بخشش کفار نام دار آن دیار از
برکت انار آن زبدة الاسرار تشریف ایمان مشرف شدند و بعضی که ایمان نیاوردند متوجه بسجده و عقد
حضرت ایشان همیشه [illegible] که هنوز آن کفار هم بدان نمط معتقد اند هر سال میآیند و سر بر خاک آستانه
عظیم القدر آن بدر منیر [illegible] می نهند و پلنگیها و گلی بجا در ان روضه مطهره ایشان بر سانند و خدمتی بجا

ارند چنین

از بندهای چنین استماع است که در عهد حضرت سلطان شمس الدین التمش دو بار به بیرون دار الخلافت دهلی تشریف
ز بود شد انشاء الله تعالی الواقعه در ذکر حضرت سلطان المشایخ قطب الدین احمد بختیار اوشی قدس سره
نبشته اند و ذکر خلفاء دیگر مثل شیخ المشایخ سلطان التارکین حمید سوالی که در ناگور آسوده است
نقلست از حضرت نظام الملة والدین قدس سره که او تارک عظیم بود در موضع سوال که در دهستان از اجمیر
سکونت داشت و او در اوایل حال ابتدا بر لنبان قدم بود و حالی ما کمابا داشت چنانچه هم عورتی که او را
سید بیوی زلیخه اوشدی چون صحبت حضرت معین الدین دریافت تایب شد بعد از حصول توبه هم چنان
او بعقبی باز خوانده شد و جواب داد چنان ازار بند خود را محکم کرده ام معلوم نیست که بر حور بهشت بعقبی
باز گشایم بعد از آنکه تایب شد و بیعت صحبت حضرت شیخ مشرف گشت یکبار یک ترک و تجرید نمود هر چه در
ملک او بود نصیب فقرا کرد و مقدار جریب زمین بکشاورزی داشت بدانجا میبرد و کسب میکاشت
سال بسال هم بدان فاتح پیشکرد زنده و در بر میبد التحشی اسلاملباس دیگر میل نمودی فتوح و شکرانه قبول
نفرمودی او را اهل خانه بود خدیجه نام در زهد و ورع رابعه عصر بود و بعد از هفته بر گشتم یکبار افطار نمود
درویشی از وی پرسید چون است که بعضی مشایخ در روز حیات شهرتها تمام دارند بعد مردن هیچکس نام ایشان
نداند و بعضی در زندگانی شهرتی ندارند و بعد از مردن شهرتها تمام در هر خاص و عام یابند جواب داد کسی
که در زندگانی شهرت تمام کوشیده داشت فی تبارک و تعالی نام و نشان او از بعد مردن پوشیده است و آنکه
خود را در زندگانی پوشیده داشت ذکر خیر او بعد مردن از قاف تا قاف پوشیده داشت ~~و انکه~~ ابقا نقلست
از حضرت شیخ نظام الدین قدس سره که در نواحی اجمیر هندوی بود حضرت شیخ حمید سوالی او را دیدگاه گزیدی
که این مردی صاحب نعمت و ولی خدا است مردمان بخیر مینشستند که حضرت شیخ برکار زیر او ولی خدا میگفتند آخر الامر

ان هند و مسلمان شند و یکی از اولیای خدا گشت نقلست نیز استماع کرده شیخ نجم الدین صغری شیخ الاسلام دهلی
بر حضرت شیخ جلال الدین تبریزی رحمة الله علیه تهمتی انگیخته بود و محضری ساخته چنانچه کیفیت آن در ذکر
حضرت شیخ جلال الدین تبریزی رحمة الله علیه در سیر العارفین نبشته آمد القصه در آن محضر مشایخ کبار حاضر بودند
حضرت سلطان المشایخ شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا قدس سره نیز از حاضران بودند شیخ حمید الدین
سوالی رحمة الله علیه از حضرت شیخ المشایخ مخدوم بهاء الدین زکریا رحمة الله علیه سوال کرد که مخدوم چه
حکمتست هر جا که مال می نهند مار آن نیز در همان مسکن می گیرند چنانچه مشهورست گنج با مار باشد و گل با خار
میان مار و مال مناسبت صورتی نیست و نه معنوی نسبت هر دو معلوم نمی شود حضرت شیخ الاسلام بهاء الملة والدین
قدس سره در جواب فرمود اگر چه مناسبت صورتی نیست اما مناسبت معنوی هست زیرا که مار بواسطه زهر مهلکست
مال نیز اکثر مردم را مهلکست شیخ حمید گفت پس مال نیز حکم مار داشته باشد پس کسی که مال را نگهدارد در معنی
مار نگاهداشته است شیخ حمید مذکور را نیتی در شان حضرت شیخ الاسلام مخدوم بهاء الدین زکریا گفت که حضرت ایشان
را دنیا بودی ایشان بر فور جواب داد که مال اگر چه مناسب مارست کسی که افسون دنیا داند مار را داشته
باشد مار او را زیان نکند باز شیخ حمید رحمة الله علیه در جواب گفته چه لازم است که جانوری پلید زهر دار بر
خانه نگه دارند و محتاج با فسون باشند حضرت شیخ الاسلام بهاء الملة والدین قدس سره چون مقدمه شیخ حمید الدین مستحکم
دانستند سوال شیخ حمید سوالی تنها بر من عاید است بلکه برابر من حضرت شیخ الشیوخ شهاب الدین قدس سره
را حاضر باشند کوتاهی میفرمایند که در دنیا بهاء الدین بجهد بگو که در درویشی شما را چندان حسن و جمال نیست که زخم
چشمی بد در رسد فاما در درویشی ما را چندان جمال با کمال است که اگر شمه از سیاهی بر درویش نکنیم احتمال زخم چشم باشد چون
حضرت شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا قدس سره این جواب داد و ساکت گشت و ذکر حضرت شیخ الاسلام بدر الدین

[illegible]

محمود بوبنه دوز

محمود موینه دوز خجندی که ایشان یکبار روضهٔ پر انوار حضرت سلطان العاشقین و برهان العارفین شیخ قطب الدین
نور الله مرقده را بوده‌اند و نیز مردی صاحب کشف و کرامت بودی و اکثر در مصاحبت حضرت سلطان المشایخ
خواجه قطب الدین قدس سره می‌ماندی نقلست از حضرت سلطان المشایخ نظام الملة والدین محمد بدایونی
بر کرامت ده بدلیشان مردمی مید اشتی ایشان بعد تامل میفرمودند برو در فلان جا با فلان وقت خواهی یافت
تا ما در انجه برده‌ام گمشده خود را بجای مادر او چرا کنی تا یار از دل من زود آید خلق نیز همچنان بعد از یافتن بردن
خبر میکردند روزی شخصی پیش ایشان آمد و عرض نمود مخدوم غلامی داشتم از من گریخته است همتی فرمایند تا بیابم
که حضرت شیخ مشار الیه فرموده که برو در فلان وقت خواهی یافت در انجه او را ایامی همین خبر رسانید گفت
همچنان کنم بفرمان احد تعالی هم در آن وقت که حضرت شیخ فرموده بودند آن غلام را دریافت تا آنجا که
بحضرت شیخ رسانید که یافته ام فقار الله بعد دو سه روز آن باز گریخت صاحب غلام پیش حضرت شیخ آمد و صورت
حال گفت یافتن غلام و باز گریختن او عرض نمود شیخ فرمود چون مرا خبر نکردی که یافته ام دیگر او را
نخواهی یافت همچنان شد در آن ایامی که این فقیر به دولت زیارت مرقد پر طهارت حضرت ایشان
مشرف گشت از فرزندان حضرت ایشان صاحب سجاده شیخ المشایخ شیخ بایزید رحمة الله علیه بود و او شیخ کامل
و عظیم بود و دست شیخ شمس الدین نظام که صد و پنجاه سال عمر داشت خرقهٔ خلافت از حضرت شیخ المشایخ بایزید مذکور
علیه الرحمه یافته بود و مرید شیخ المشایخ شیخ نور بود که در بنگاله آسوده اند و خدمت شیخ شمس الدین رحمة الله علیه
را حضرت ملک المشایخ والاولیا بهاء الحق والدین قدس سره اعتقاد بجد بود و اتحادی بجد بود با این احقر الانام
محبتی عظیم بود از ایشان استماع افتاد که حضرت زبدة المشایخ معین الدین را در آخرها تا اهل و فرزند شده و فرزندان تولد شدند
تا آنکه این فقیر چون زیارت روضهٔ متبرکه حضرت زبدة المشایخ معین الدین رحمة الله علیه و اسعد رسید

تاریخ [illegible] حضرت شیخ محمود [illegible] سنه [illegible]

همراه با تفاق معیت حضرت برادر و برادر زاده شیخ المشایخ شیخ فخر الدین رحمة الله علیه بود و یکبار زیارت
حضرت ایشان بحصول پیوست و انجا مجاوری عظیم القدر مولانا مسعود ذریه هشتاد سال عمر داشت چنانچه جد پدر آبا
و اجداد مولانا مرحوم که خادم حضرت شیخ بود نقل میکرد که در انجه حضرت شیخ رحمة الله علیه از اجمیر اول بار
کدهلی رفت و باز آمد ایشان مرة تاهل واقع شده و انچنان بود که سید وجیه الدین محمد مشهدی که عم حسین
مشهدی داروغه خط مذکور بود دختری داشت در کمال عصمت و عفت و این عجوزه بلوغ رسیده بود
میخواست که بحباله بزرگ نداده در آورد و بحواله نجیبه دودمان اشراف نمایم بحکمی را در خور کمال ولایق
حال نمی یافت که بعد وجو مندی زمایه اکثر درین تامل و تفکری بود ناگاه شبی از شبها حضرت امام جعفر صادق
رحمة الله علیه را در واقع دید که میفرماید که ای فرزندم وجیه الدین اشارت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
چنانست که این عجوزه را بالشیخ معین الدین سنجزی بسپاری و در حباله او در آری سید وجیه الدین مذکور را
بی رستگاری حضرت شیخ بود این واقعه بحضرت ملازمان شیخ اظهار کرد حضرت شیخ رحمة الله علیه فرمود که عمر من
آخر رسیده است اما این فرزندان پاک نهاد در رشت اعتقاد از دودمان کرام و خاندان عظام آمده تعداد
زوجه و فرزندان آنحضرت چنانچه دو زوجه ایشان بودند یکی بی بی عصمت بنت سید وجیه الدین محمد عم
حقیقی حضرت میران سید حسین خنگ سوار و دوم بی بی امة الله بنت راجه که ملک خطاب داشت و اجمیر در حکومت
او بود در نظر اشرف آنحضرت گذرانده از بی بی عصمت مذکوره سه پسر متولد شدند سید ابو سعید و سید حسام الدین سوخته
و سید فخر الدین و از بی بی امة الله دختری مسمات بی بی جمال حافظه بوجود آمد که ایشان در خانه
شیخ رضی الدین بود که از ان ضعیفه عقبی نماند ابو سعید مذکور که در عهد خورد سالی وفات یافت و سید حسام الدین سوخته
مذکور به مرتبه ابدال رسیده بودند و خطاب سوخته یافت بسبب شوقی بود که در محبت حق سبحانه و تعالی از زبانش و [illegible]

اجزه
وورالکذا

(حاشیه:) ۵ [illegible] حضرت [illegible] حضرت شیخ [illegible] مولانا مسعود [illegible] ××

(حاشیه:) ۵ فاما چون اشارت حضرت رسول [illegible] قبول نمودم و حقیقت [illegible] ×

نور گونه الدین اینده که داخته بودند و از ایشان عقبی نیست دیگر سید فخر الدین سلطان که اولاد ایشان در حضرت اجمیر شریف

حضرت میان خواجه حسین صاحب سجاده و شیخ ابو الخیر ابنا شیخ معین الدین ابن شیخ بایزید بن شیخ بایزید بزرگ ابن شیخ

شهاب الدین بن شیخ احمد بن شیخ نجم الدین بن شیخ نظام الدین بن شیخ حسام الدین بن شیخ فخر الدین مذکور بن حضرت

شیخ معین الدین حسن سنجری قدس سره و خواجه حسین مذکور مطعون اند و هم شریف الحضرت از دو ازده ساله تا پیاده در رسیده و شیخ ابو الخیر

در دم ره اهنت پسر باسم شیخ معین الدین و شیخ علم الدین و شیخ شهاب و شیخ طاهر و شیخ شاه محمد و شیخ ولی محمد و شیخ مودود

شیخ محمد از جمله پسران مذکور هیچ کس اولاد ندارند و شیخ محمود و شیخ مودود و شیخ طاهر دا انجا که اولاد دارند الست

شیخ معین الدین که دیرا ایک پسر باسم شیخ حسام الدین و شیخ ابو الفتح و شیخ محمد عیسی و شیخ عبد الله و شیخ الهداد و شیخ محی الدین

و شیخ نورین و شیخ شاه محمد مذکور را دو پسر شیخ ابراهیم و شیخ عبد القدوس و شیخ ولی محمد سلطان را دو پسر شیخ ابراهیم و شیخ

سرمند و شیخ عزه در فتحپور رهو بحون شیخ حسن و شیخ یوسف از اولاد شیخ فخر الدین مذکور اند در اکبر آباد عرف اگره

شیخ وجیه الدین ابن شیخ نصیر الدین بن شیخ عبد المومن از نسل حضرت خواجه جو اند و یاران حضرت خواجه جو شیخ

تن بودند خواجه شمس حلوائی و خواجه جو اعنه محمود کرم بزرگ خواجه محمود تمالیز بان و خواجه محمود رکن الدین ا خواجه علی

خرنگ ریز و خواجه یعقوب کندان و انچه فقیر نقل از بزرگان دین دیده و شنیده در قلم اورده والله اعلم و حضرت

شیخ بعد از نماز جل بر او نه هفت سال در صدر حیات بود و بعده بجوار رحمت فی بوست و سال لنی هو شهت رسیده

بود که از مطموره خاک بمهر رد افلاک رسید علیه الرحمة والغفران و رحلت ایشان در ششم ماه رجب

قدره روز دوشنبه است والسلام فصل دوم در بیان نسب و بعضی از احوال حضرت قطب الاولین خواجه قطب الدین

قدس سره بن کمال الدین احمد الحسینی بن سید محمد بن احمد بن سید ~~نقی الدین~~ اسحاق بن سید حسن بن سید معروف بن سید

احمد چشتی بن سید رضی الدین بن سید حسام الدین بن سید رشید الدین بن امام محمد جواد بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین

بن امام علی موسی رضا بن امام
علی موسی کاظم بن امام
جعفر صادق ××

شیخ طاهر بن شیخ [illegible] و شیخ [illegible] و شیخ زین العابدین و شیخ [illegible]

بن امام حسین شهید دشت کربلا بن امیر المومنین حضرت علی ابن ابی طالب کرم وجهه رضی الله عنهم چنانچه
نقلست از سیر العارفین ~ ای شهنشاه محیط نور خدا ۞ عزتت به حضور خدا ۞ رفته در لامکان ز هستی خویش
کرده اسرار حق بر هستی خویش ۞ شده از جان به لامکان واصل ۞ کرده هر دم هزار جان حاصل ۞ در خدا محو در خفی
وجلی ۞ قطب دین بختیار شیخ ولی ۞ زنده‌ها و دان زفیض عظیم ۞ کشته زخم خنجر تسلیم ۞ سینه عارفان از و گلشن
دیده عاشقان از و روشن ۞ دایم او را مقام عالی باد ۞ نظرش جانب حالی باد ۞ آن جمشید سریر تجرید و آن خورشید
سپهر توحید و تفرید آن محرم راز لامکانی و آن در جوهر اعزاز جاودانی و آن کشته خنجر تسلیم و رضا و آن گل
گلشن صدق و صفا آن منبع اسرار الهی و آن مطلع انوار نامتناهی آن سپهر طهارت و پاکی حضرت خواجه قطب الدین
بختیار کاکی قدس سره او خورد قصبه اوش بود چنانچه تراب آن قصبه در ذکر زبدة المشایخ خواجه معین الحق والدین
قدس سره مسطورست. چون حضرت سلطان المشایخ والعاشقین خواجه قطب الدین قدس سره متولد شد پدر
انتقال بدار البقا
بزرگوار او کمال الدین احمد موسی رحمة الله علیه از دار الفنا بدار البقا رحلت نمود و حضرت او را
یکنیم ساله گذاشت و او مادری داشت پاک ذات و دایم صفات در کمال عصمت و عفت او را میپرورد
و تیمار احوال او میکرد چون زیب پنج سالگی رسید همسایهٔ صالحی داشت والده مبارکش او را طلبیده
بار حلوا الطبقی نهاد و حضرت خواجه مشار الیه را همراه او بمعلمی فرستاد ناگاه در راه پیری دلپذیر
روشن ضمیری دو چار شد خود برخورده بود که این طفل را کجا میبری همسایه عرض نمود که این طفل از خاندان
اهل فلاح است والد و جد آن اهل صلاح بود پدر بزرگوارش از و گذاشته است مادری دارد در کمال صلاحیت
همین منت کرده گفته این طفل بمکتب ببر و بمعلمی صالحی بسپار که قرآنش بیاموزد چون آن پیر این تقریر از وی
استماع نموده فرمود که این طفل را بگذار و بمن بسپار تا بشخص معلمی برم که برکت او شد تا بنزد کمال

بخشند وافضل

بخشند و تفقد حال او بواجبی نمائید ان همسایه چون شفقت و عنایت آن بزرگ بنظر در یافت بطوع و رغبت
راضی گشت که حکم مر شما راست دران مقام کمال انجام معلمی بود ابو حفص نام بکمال عبادت و بجمال سعادت منسوب
حضرت خواجه قطب الدین علیه الرحمة را آورده بدو سپرده فرمود که این طفلیست مبارک هرگز بدو حق تبارک
و تعالی یکی از اولیای کبار گردد و در زمرهٔ مشایخ نام دار شود باید که او را بشفقت تمام کلام الله بیاموزی
معلم مذکور بدل و جان قبول نمود و از انجا باز گشت بعد از ان شیخ ابا حفص بحضرت خواجه قطب الدین رفع الله
درجته متوجه گشت و فرمود که بهر آن که ترا اینجا آورده هیچ میدانی که بود حضرت خواجه رفع الله قدره و شرح
الله صدره بدان معلم عرض نمود که والدهٔ مرا بدین همسایه سپرده بود که بجنس معلمی دیگر برده درین میان این
پیر با برکت ملاقی شد و مرا بدان دولت قدموس حضرت شما مشرف گردانید حضرت شیخ ابا حفص رحمة الله
علیه فرمود که ای فرزند آن حضرت خواجه خضر بود علیه السلام که ترا بدینجا آورد و بما سپرد این حکایت
از حضرت شیخ نصیر الملة والدین محمود داد دهی در کتاب خیر المجالس منقولست که از برکت صحبت
مولانا ما را ابا حفص رحمة الله علیه حضرت شیخ قطب الدین رفع الله درجاته را ابسی تهذیب اخلاق
ظاهر و باطن و آداب شریعت و طریقت بحصول انجامید و بمعاملات دینی و حالات یقینی ظاهر و باطن
آراسته و پیراسته گشت چنانچه یکساعت از مجاهده و ریاضت نیاسودی و پیوسته بحق
تبارک و تعالی مستغرق بودی ناگاه حضرت زبدة الاولیا خلاصة الاتقیا خواجه معین الدولة
والدین قدس سره انجا رسیده بشرف بیعت و ارادت او مشرف شد و خلافت یافت چنانچه باقبال مرقوم شده باشد
اسباب ... اهل ملتان در انیجا ... که بطرف مکتبه ... سازند شود
دران زمان در سنه ... سالگی بود در مریدان را ابر و رخ ... میبود ... دولت

و بجای رکعت نماز با نیاز میگذارد و دو سه هزار بار درود بر حضرت خلاصه موجودات و سرور کاینات روح من
میفرستاد منقول است از حضرت سلطان الاولیاء نظام الحق محمد بداونی قدس سره که در قصبه اودهی مریدی از مریدان
حضرت زبدة الابرار شیخ قطب الدین بختیار قدس سره رئیس احمد نام داشت در کمان صلاح او است شبی از شبها
در خواب دید گویا جایی که ایوان رفیع است و خلقی انبوه در حوالی ایوان متعالی جمع گشته و مردی بر لوز کوتاه
بالا در درون میرود و بیرون می آید و بجا میآرد مردم بیرون و اندرون میگذارد و در جواب می اورد رئیس مذکور
گفت که من بدرگاه ان ایوان رسیدم و از یکی پرسیدم که در ان ایوان کیست و این مرد کوتاه بالا کیست
که می آید و میرود گفتند درون ایوان حضرت رسول علیه الصلوة والسلام است این مرد عبد الله مسعود است
رضی الله عنه که بحضرت رسول علیه الصلوة والسلام امر خاص و عام میگذارد و جواب می آرد رئیس مذکور نزد
عبد الله مسعود رضی الله عنه رفت و عرض نمود که بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم من التماس مرا عرض میدارم
میخواهم که بر دولت دیدار پر انوار مشرف شوم عبد الله اندرون ایوان در آمد و بیرون رسید و مرا پیش
خود طلبید و گفت رسول خدا پیغام داده که ترا هنوز ان اهلیت نشده است که مرا ببینی برو سلام من بقطب الدین
بختیار اوشی برسان و بگو هر شب تحفه ارسال برمن مینمودی این سه شب است که نمیرسد چون رئیس مذکور از ان
خواب بر حضور بیدار گشت کیفیت حال و معاینه بعینه پیش حضرت زبدة المشایخ قطب الدین بختیار عرض نمود
حضرت شیخ مشار الیه دریافت که این تقصیر را سبب چیست و مانع کیست حضرت والده ایشان چون بیک دریافت
که او البته ساز خواهد گشت بتکلیف تمام دختر صالحی هم از ان مقام بنکاح او در آورد و گفت هذا ساخت همان ان
منکوحه مستوره جمالی داشت چنانچه حضرت شیخ را از ملازمت بسبب صحبت لذت رسیدی و محبت رو نموده بود و درود
که سه هزار بار بر حضرت رسالت صلعم میفرستاد بواسطه صحبت منکوحه شب فوت میشد و بعد چون این پیغام اکرام
از حضرت رسالت علیه السلام

از حضرت رسالت علیه السلام مدد رسید چون اهالی مکه وزرا مطلقه کرد اینده و از انجا بسمت بغداد متوجه گشت

بعد از چندی بران بقعهٔ میمون رسید عارفی چند که در آن زمین همایون متوطن بودند دریافت چنانچه شیخ شیوخ

شهاب الدین سهروردی قدس سره و شیخ اوحد الدین کرمانی قدس سره و سایر مشایخ کبار اعزیار رحمة

الله علیهم اجمعین تمام بصحبت ایشان محظوظ گشت دران ایام حضرت شیخ جلال الدین تبریزی قدس سره بار دیگر

از خراسان مراجعت نموده در انجا رسیده بود بحضرت زبدة المشایخ قطب الدین بختیار اوشی قدس سره محبتی

عظیم داشت بشنید که حضرت سلطان المشایخ و الاولیا شیخ معین الملة والدین قدس سره از طرف خراسان

بجانب هندوستان بدار الخلافت دهلی حمیت الله سواد با توجه فرموده چون اشتیاق صحبت حضرت ایشان بعهد

بعید داشت از بغداد بسمت دهلی متوجه گشت و حضرت سلطان العارفین برهان العاشقین شیخ

محمد جلال الدین تبریزی نتوانست که بی صحبت بابرکت ایشان در خطهٔ بغداد بماند او بمعیت حضرت شیخ

مشار الیه را غنیمت دانسته و برابر او مسافر گشته بودند در ایام منقام نزد جامع قبة الاسلام خطه ملتان

حرسها الله عن الحدثان رسیدند و در انجا حضرت شیخ الاسلام بهاء الحق والدین زکریا القریشی متوطن بودند بشرف صحبت

این دو بزرگوار نامدار اهل دیار که قبله بودند و محبت بدیشان بسیار داشتند محظوظ شدند اگر چه یکجا می‌بودند

و دران ایام قبة الاسلام ملتان در قبض و تصرف جاجه بهانگ بود که ذکر او مرقوم شده است تغلب

از حضرت سلطان الاولیا الکرام الحق محمد بداوانی قدس سره در راجه حضرت سلطان العاشقین شیخ قطب الدین اوشی

و برهان العارفین شیخ جلال الدین تبریزی و حضرت شیخ بهاء الدین زکریا قریشی قدس سرهم در یکجا بودند اکا

ملاعینی چند از جانب خطا و ختن رسیدند و حصن ملتان را در محاصره گرفته بودند چنانچه بحضرت قطب الدین بختیار اوشی عرض نمود

و دعائی از برای دفع این بلائی از حضرت ایشان درخواست حضرت خواجه قطب الدین قدس سره تیری طلبید و بدست

قضا چه آورده‌اند که روزی بود که چون وقت نماز شام درآمد به برج حصار برآمدی و بجانب کفار فجار بعد از قضا مذکور
آن تیر بگرفت و بر برج حصار برآمد و آن تیر یکمانه درآورد و بجانب آن ملاعین بر تاب داد و بشتافت نه
آمد بفرمان الله تعالی شب آن قوم مشئوم از نواحی آن بوم چنان ناپاب و غایب شدند که اثر از ایشان
پدید نگشت بعد چند روز حضرت خلاصة المشایخ از آنجا بطرف دار الخلافت دهلی متوجه شدند خلاصة المشایخ
شیخ جلال الدین تبریزی قدس سره بجانب غزنی عزیمت نمود چنانچه قباچه بسیار عرض نمود که چند روز دیگر
سایه برکت بر این مقام انداخته باشید حضرت شیخ ملتفت نگشت نمود که این مقام در ذمه و حواله حضرت
شیخ المشایخ بهاء الدین زکریا رحمة الله علیه مقرر است و در پناه او خواهد بود و تحقیق پیوسته است که حضرت
سلطان العارفین شیخ زین الحق والدین مسعود اوچه دهنی قدس سره در ملتان بشرف بیعت و ارادت حضرت
زبدة المشایخ و خلاصة الابرار شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی مشرف گشته ان شاء الله در ذکر ایشان مرقوم
نموده آید نقلست چون حضرت ایشان از خطه ملتان بدهلی تشریف آورده بودند سلطان شمس الدین طاب ثراه و
جعل الجنة مثواه با لشکر خاصه حضرت ایشان بجا آورد و استقبال نمود و خواست که حضرت ایشان را در شهر آورده متوطن
سازد حضرت ایشان از جهت اشتمال آب چون در سرحد کیلوکهری منزل اختیار نموده بودند در آنجا مقیم بودند چنانچه حضرت
شیخ نصیر الدین محمود اودهی رحمة الله علیه در کتاب خیر المجالس ذکر نموده است و در آن ایام شیخ الاسلام دهلی
حضرت شیخ جمال الدین محمد بسطامی بود چنانچه تألیف او حضرت سلطان المشایخ نظام الحق والدین قدس سره در کتاب
فوائد الفواد مرقوم داشته است حضرت شیخ الاسلام جمال الدین محمد بسطامی را با حضرت سلطان المشایخ قطب الدین بختیار
اوشی قدس سره اتحاد بحد اعتقاد مستحد پدید آمد و حضرت شیخ عطاء الموصوف بحمید الدین ناگوری قدس سره را در خطه
بغداد با حضرت قطب المشایخ اتحاد و اعتقاد درآمده بود و در آنجا وجهه آن بظهور پیوست و حضرت حمید الدین

محمد عطا از خط

محظوظ از خواص صدق و صفا اکثر اوقات و اغلب ساعات در صحبت حضرت ایشان مشغول بودی و حضرت سلطان
شمس الدین هم هفته دو بار در خدمت ایشان توجه نمودی و فیض و برکت می‌بودی چون آن منزل مبارک ایشان
پاره از شهر دور و متر بود سلطان شمس الدین مذکور با لجاجی تمام التماس نمود که اگر کرم عنایت فرموده نزدیکی
شهر متوطن شوند تعاقب خوب و مناسب مطلوب حضرت مشار الیه الناس سلطان قبول نموده نزدیک شهر
زیر مسجد ملک اعز الدین منزل فرموده تمام اکابر و اشراف بحضرت ایشان توجه نمودند همگی با یک عائش و ترافقه روش
و صحبت او گشتند هم در آن ایام شیخ بدر الدین غزنوی بشرف بیعت و خرقهٔ پاک او مشرف شد و عمر عزیز در صحبت
او گذرانید و انواع برکتها حاصل نمود نقلست چون حضرت خواجه قطب الدین در شهر متوطن گشتند عریضه متضمن
اشتیاق و احتراق فراق بخدمت سلطان الآفاق شیخ معین الحق والدین قدس سره که در آن ایام در خطهٔ اجمیر متوطن
ارسال ساخت که اگر آنحضرت اشارت فرمایند بشرف پابوسی حاصل نموده آید حضرت معین الحق
والدین رحمة الله علیه جواب عریضه بدین مضمون فرستاد و مراد المرء مع من احب مفهوم است قرب جانها را
بعد مکانها مانع نیست سلامت و صحبت همانجا باشد انشاء الله تعالی بعد چند گاه با رادت حضرت اله هم در آن طرف
توجه نموده خواهد شد ناچار باشارت آن پیر بزرگوار از خلاصة الابرار متوجه بدان دیار گشت نقلست
که هم در آن ایام حضرت شیخ الاسلام جمال الدین بسطامی دعوت اجل را اجابت نموده از دار محنت بجوار رحمت
منزل فرمود حضرت سلطان شمس الدین خواست که شیخ الاسلامی شهر و دیار بحضرت شیخ المشایخ قطب الدین بختیار
تفویض نماید حضرت ایشان اصلا ملتفت بشیخ الاسلامی نگشتند بعد از آن شیخ نجم الدین صغری علیه الرحمة را شیخ
الاسلام گردانید کاتب آن مزار آن بزرگوار در جوار مقبرهٔ مطهرهٔ حضرت مولانا برهان الملة والدین بلخی بر حوض
شمسی در دهلی واقعست و آن شیخ الاسلام نجم الدین صغری را قبل از عهد شیخ الاسلام روشنی نیک و اخلاص بسته‌اند

بود و بعد از آنکه دنیای دون بدرود اقبال نموده بود آن آب نماند و از خطهٔ توجه خلایقی که از برکت صحبت
حضرت شیخ المشایخ قطب الملة والدین قدس سره قطع علایق دنیاوی کرده قبول می آوردند و از شرف حضور
معنی نمائی او زمان زمان فیض می بردند مگر چند گاهی بنابر مصلحت که همه آن ایام شیخ کرام معین الملة والدین
قدس سره از خطهٔ اجمیر بدهلی رسید و بمنزل مبارک قطب الدین بختیار اوشی قدس سره نزول فرموده دوگانه شکرانه
حضرت شیخ المشایخ قطب الملة والدین را دولت عظیم روی نموده دوگانه شکرانه حضرت [illegible]
او از بود خواست که سلطان شمس الدین التمش را از تشریف فرمودن ایشان اعلام دهد حضرت شیخ المشایخ
معین الدین قدس سره مانع شد که من محض برای ملاقات تو اینجا آمده ام از جهت آنکه کسی مشوش حال میاید من دو
دو سه روز بیش درین مقام اقامت نخواهم نمود از آنکه حضرت ایشان را از دحام خاص و عام اصلا فرصتی نیامد تا
با وجود آنکه حضرت ایشان را تمام مشایخ و اهالی [illegible] بشرف ملاقات او مشرف گشتند و دولت صحبت او غنیمت
شمردند مگر حضرت شیخ الاسلام نجم الدین صغری از سبب حسدی که با حضرت سلطان المشایخ شیخ قطب الدین
بختیار اوشی قدس سره داشت با وجود آنکه شیخ الاسلام مذکور را با حضرت ایشان در ملک خراسان
اتحادی و اعتقادی بود روز دوم یا سیوم روز حضرت خواجه معین الدین قدس سره برای ملاقات شیخ نجم الدین
در خانه او تشریف فرمودند شیخ الاسلام صفهٔ نو اساس نهاده بود و ایستاده جهد می فرمود در آن حال بجمود بهمه
حضرت سلطان المشایخ معین الحق والدین قدس الله سره العزیز رسید شیخ الاسلام نجم الدین چنانچه میبایست
بجانب ایشان نشتافت و لطایف محبت و مودت در نیافت حضرت شیخ المشایخ معین الدین قدس سره را بعینه
مستحسن نمود و مندر نور فرمود که ای نجم الدین مزاجت ملامتی آمده و منبر ساخت مگر وجاهت شیخ الاسلامی
در تو در انداخت شیخ الاسلام چون این سخن بشنید سر از شرمندگی فرو کشید و بمعذرت در آمد و گفت

کی شما

من همان مخلصم که پیش ازان بودم و سر در قدم شما میسودم اکنون شما مریدی مرا اکنون السنه آید که تمامی خلایق

دهر و مشایخ شهر بدو متوجه اند و شیخ الاسلامی با هیچکس دیگر نزیبا نمیخیزد حضرت زبدة المشایخ شیخ معین الدین

قدس سره چون این معنی شنود تبسم فرمود که نجم الدین خاطر جمع دار که من درین بار قطب الدین بختیار را همراه خود

بخطهٔ اجمیر خواهم برد این سخن فرمود از خانه او بیرون آمد هرچند که شیخ الاسلام نجم الدین از برای ما حضر طعام ابرام

نمود اجابت نفرمود گویند که حضرت سلطان المشایخ و الاولیاء فرید الدین مسعود اجودهنی قدس سره در آن

ایام بخدمت سلطان المحققین خواجه قطب الدین بودند و بشرف سعادت دست بوس حضرت خواجه معین الدین هم

در صحبت حضرت سلطان المشایخ والاولیاء شیخ قطب الدین حاصل نمود چنانچه حضرت خواجه معین الدین

بارها میفرمودند بابا بختیار شهبازی عظیم را الفید آورده که جز بسدرة المنتهی آشیانه نگیرد و این فرید شمعی

است که خانوادهٔ درویشان منور سازد و بعد از چند روز آن آفتاب عالم افروز یعنی معین الملة والدین

قدس سره به برکات سعادت ایشان نیز روان شدند چنانچه از بیرون آمدند از شهر دهلی و ملکی غوغای

برآمد و ماتمی روی نمود و در بزرگان شهر دردی از نهضت بحدی که هرجا که حضرت قطب الملة والدین

پا میگذاشتند مردمان خاک آن زمین به تبرکی برمیداشتند چون حضرت زبدة المشایخ معین الحق والدین آن حال

معاینه دید بفرمودند که بابا قطب الدین هم درین مقام باش که خلایق از بیرون آمدن تو در اضطراب و خراب

اندر و اندازم که چندین دلها خراب و کباب شدند من این شهر را در پناه تو بداشتم استماع است

که حضرت سلطان شمس الدین طاب ثراه چون این معنی شنید در عقب ایشان برنشسته دوید چون بحضرت ایشان

رسید او نیز بحضرت زبدة المشایخ معین الملة والدین قدس سره عرض نمود التماس او حضرت شیخ منظور فرمود قبول

فرمودند حضرت زبدة العاشقین والعارفین قطب الملة والدین بمقام خود مراجعت نموده بمنزل معین خود

بسبب غلبهٔ اکبر مراجعت نمودن حضرت خواجه قطب الدین بکار شد

جلوس فرمود سبحان الله چه روش پاک داشت که دنیا و مافیها در نظر او مقدار دانه خشخاش نبود و او هر که فتوح
میشد که مقدار لعاب تا آن زکوة واجب گردد قبول نمیفرمود و بیشتر در استغراق حق بودی چون وقت
نماز در آمدی چشمی از مراقبه گشودی و غسل فرمودی و نماز ادا نمودی نقلست از حضرت سلطان الاولیاء
نظام الملة والدین قدس سره که حضرت سلطان العاشقین شیخ قطب الدین بختیار اوشی رحمة الله علیه
در آخر عمر قرآن مجید حفظ نموده هر روز دو ختم کلام الله میفرمودی روزگاری عجب داشت و طفلی بگهواره خورد
نمیگذاشت در آخر تاهل فرمود حضرت ایشانرا دو پسر تولد نمود پسر خورد شیخ محمد نام داشت و پسر بزرگ
شیخ احمد که برابر مزار حضرت بزرگوار خود آسوده است مجاوران مقام او را شیخ احمد تماجی نام کرده
اند و شیخ محمد مذکور در هفت سالگی برحمت حق پیوست مگر قوم نسا الیه بقوت بسر جوع و فزع میبود
حضرت زبدة المشایخ قطب الملة والدین قدس سره چون او از حرم شنید از شیخ المشایخ بدر الدین غزنوی
رحمة الله علیه پرسید که این آواز بر سر زار در زار اندرون خانه چیست در درگریه و زاری تا گفت حضرت
شیخ بدر الدین مذکور عرض نمود که فرزند ارجمند مخدومی از دار فنا بدار البقا رحلت فرمود و سبب
بکریا در او مضطرب الاحوالست چون چنان شنید دست بدست می مالید و فرمود اگر مرا از رحلت
او وقوف میبودی از حضرت عزت چند گاه حیات او میخواستمی حق تعالی اجابت فرمودی چون
رفتنی بود مرا معلوم نگشت این بگفت و مادر شیر او از گریه منع فرمود و خود در مراقبه حق مستغرق
گشت سبحان الله تا چه حد استغراق او بحق تعالی بود که از رحلت و وقوف پسر معلوم ننمود والسبب که این مرا
گاهی از آن سبب گویند در اجودهن متوطن شدند چیزی از کسی قبول نمی نمودند و خود پیوسته مستغرق بحق
حق می بودند در آن ایام در خانه ایشان از حرم و کنیزک و دایه و خادم نه کسی بود و نه که بدیشان تعلق داشتند

همسایگی

همسایگی ایشان تعالی بود مسلمان شرف الدین نام زن آن شرف الدین مذکور بحرم ایشان آشنائی داشت
گاه گاه در خانهٔ ایشان می آمدی در وقتی که هیچ چیز موجود نبودی دیگ دو ماقه بندی حرم حضرت سلطان
المشایخ قطب الملة والدین از زن شرف الدین تعالی مقدار نیم تنکه یا کم یا بیش قرض نمودی و قوت فرزندان
و متعلقان ساختی و حضرت سلطان المشایخ را از آن اطلاع نبودی چون فتوحی از غیب رسیدی آن قرض
که بگرفتی ادا نمودی روزی زن شرف الدین تعالی بحرم ایشان گفت که ای بابا اگر ما نباشیم در شما
مذهم احوال شمایان باستهلاک کشند این سخن بحرم سلطان المشایخ گران نمود و با خود عهد کرد که هرگز از دو
بحرم دیدم قرض چیزی توقع نماید روزی مجال یافت ابهینے بحضرت سلطان المشایخ قطب الملة والدین قدس
سره عرض نمود که چون گاهی در خانه ما دسته ناقه نبودستی نیم تنکه یا کم و بیش از زن شرف الدین تعالی قرض
نمودی و قوت فرزندان و متعلقان ساختمی اکنون زن شرف الدین مذکور به نکونه تقریر نمود که اگر
ما نباشیم کار شما باستهلاک رسد حضرت سلطان المشایخ چون این سخن از حرم شنید زمانی متامل گشت بعده
فرمودند باید که از زن شرف الدین تعالی چیزی قرض نگیری در وقت حاجت طاقی که در حجرهٔ متبرکهٔ ایشان
بود اشارت فرمود نمود هر چند خواهی گرده گانی بسم الله الرحمن الرحیم بگو و بدر آرد و متعلقان خویش و هرکه خواهی
نصیب او گردان چنانچه حرم آن حضرت از آن طاقی که حضرت ایشان اشاره نموده بودند گاه گاه کرم برون
می آورد و بخش مینمود الحال در نفقه آن حضرت گاه گاهی می پزند و نصیب ساز آن و مجاوران می نمایند بشنوی
حضرت خواجه خضر علیه السلام بر ایشان ببر ساندی ونیز از حضرت سلطان المشایخ والاولیاء نظام الملة
والدین قدس سره که از پدر خود فرید الملة والدین قدس سره شنیده ام که در مبداء حال الصاحب کمال چون
از قصبه اودنی بدر آمد بشهر رسید چند روز بدانجا آرمید و دور تر از شهر مسجدی بود و مناره در د

مگر بدیشان دعای رسیده بود که هر که این دعا را هر شب بخواند و در گوشهٔ خالی دو دوگانه بگذارد
حضرت خواجه خضر به ملاقات او آید و حضرت ایشان دو ماه هر شبی به آن مسجد در آمدند و دوگانه ادا نمودند
و دعائی که بدیشان رسیده بود بخواندند هیچکس پیدا نگشت چون از آنجا باز گشتند بر در آن مسجد پیری با نورانی
دیدند او گفت درین هنگام شما اینجا چه میکنید حضرت قطب الدین قدس سره جواب داد که ای خواجه مرا دعائی
از جائی رسیده بود که هر که در گوشهٔ مسجد بعد دوگانه گذارد و این دعا بخواند بفرمان الله تعالی او را خضر
علیه السلام ملاقی شود آن پیر گفت که دنیا میطلبی حضرت خواجه قطب الدین گفت خیر دنیا نمیخواهم باز آن پیر گفت
که دامی دادنی داری باز حضرت شیخ گفت بجز ذکر من و دامی ندارم باز آن پیر گفت خضر را چه خواهی
که اگر او همچو تو سرگردانست چنانچه درین شهر مردیست که تعالی مشغول خضر هفت بار بدان بزرگوار تو هم
نمود و هفت او را ملاقات نکرده است همدرین گفتگو بودند که یک پیری دلبند پیری با نور که بر حضورش از
گوشه مسجد بیرون آمد و به نزدیک آن پیر ماقبل که بحضرت ایشان بحکایت مشغول بودند چون او را
دید دست حضرت سلطان المشایخ قطب الملة والدین گرفت و به ور رسید و گفت که این مرد بعضی
یعنی حضرت سلطان المشایخ قطب الملة والدین دنیا نمیخواهد و دامی دادنی ندارد تا ما آرزوی صحبت
تو دارد و چون چنین گفت در یافت که این پیر خضر است و پیر دیگر نیز از مردان غیب خواجه قطب الدین
چون ایشان را دریافت هر دو از نظر ایشان غایب شدند و این ابتدا و سلوک بود و دانست و نیز این حقیر
جانی مرحوم و بعد دانست که سلطان شمس الدین التمش را از دیر باز این نیت در دل بود که در حوالی
حوضی سازد که خلق خدا و تعالی از آن فیض یابد چنانچه آب از شهر بعید بود و مردم آب از جاه باستعمال
میبردند تا کجا باید سلطان شمس الدین طالب نزاع شبی از شبها در خواب دید که گوئی حضرت خواجه کائنات

کار داود محمود خوشنویس

و سرور موجودات علیه السلام در محلی سواره ایستاده آمده و میفرمایند که ای شمس الدین اگر میخواهی که حوض سازی
که خلق خدا از وی فیض یابند همدرین جا بساز که من ایستاده ام سلطان شمس الدین چون بیدار گشت بشارت
حضرت رسالت که بود بگو و دریافت کجا تا حوض را بحضرت خواجه قطب الدین قدس سره ارشاد و اعلام
داد که من خوابی دیده ام اگر اشارت حضرت ملازمان شیخ باشد بجاییم و عرض نمائیم اتفاقاً بحضرت سلطان المشایخ
مشار الیه نیز مکشوف شده بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بسلطان مذکور این اشارت فرموده اند
که در فلان زمین معهود حوض بسازد حضرت سلطان المشایخ قطب الملة والدین اعلام فرمود مملکت
که رفعت بجائی من نیز همانجا دیدم که تیرا از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم اشارت حوض شده است
چون خواص مذکور بسلطان رسید از حضرت شیخ شنیده بود و امور سلطان فی الحال متوجه بحضرت شیخ گشت
چون بخانه ایشان رسید از ملازمان شنیدند که حضرت سلطان المشایخ در فلان جا تشریف نموده اند سلطان
نیز متوجه شد و بدان موضع رسید دید که حضرت شیخ نماز میگذارد و بعد از تمام دوگانه شیخ غلام سلطان مذکور
بدست بوس مشرف گشت می آرند که از نشانه نیز آبی در ترشح گشت در انجا حوض ساختند و بالای آن نشانه
سم که از اسپ حضرت رسالت علیه السلام بر آمده بود صفه و گنبد بر آوردند و آن حوض را اتمام رسانیدند و از
چشمه جاری میرا ساختند که هرگز خشک نمیشود و اگر باغهای از آن چشمه سیراب میگردد و در وصف آن حوض و آن چشمه
خواجه خسرو رحمة الله علیه در کتاب قران السعدین مرقوم فرموده است معلوم است و در جوار آن حوض
بر نیض خدا تعالی دارند که چه قدر اولیای خدا آسوده اند و اکثر مشغول حضرت سلطان المشایخ
والاولیا قطب الملة والدین قدس سره هم انجا بودی با مردان غیب اختلاط نمودی در رضای نامشنا
پیر بودی و اکثر شیخ حمید الدین ناگوری رحمة الله علیه و خواجه محمود موئینه دوز رحمة الله علیه و شیخ بدرالدین

برده اند

سم اسپ حضرت رسالت علیه السلام بر آمده بود و در آن زمین [illegible] و در آن نشانه [illegible]

غزنوی و شیخ تاج الدین منور اوشی ملازم ایشان بودند روزی بزرگوار شتر سواری کبود پوشی درآمد

حوض رسید و لنگی بست و خرقه برکشیده در حوض درآمد غسل نمود و از آب بیرون آمد دوگانه ادا نمود این

درویشان مذکور با حضرت شیخ المشایخ قطب الملة والدین در مسجدی که در جوار لنگر سلطان شمس الدین

رحمة الله علیه بر سر حوض در آن وقت نشسته بودند ناگاه آن کبود پوش شتر سوار بعد از ادای دوگانه آواز

داد که این عزیزان که آمدند و چه نام دارند که جالس اند شیخ تاج الدین منور اوشی جواب داد که درویشی چند

چند اند که منزل کی میباشند باز آن بزرگوار فرمود که ای تاج الدین منور بحضرت شیخ قطب الدین بختیار اوشی

بجمعه و ملاقات اسلام من برسانی که ابوسعید واصل است چون حضرت خواجه قطب الدین نام ابوسعید دمشقی شنیدند با

با درویشان هم کوچ دویدند چون اخبار رسیدند اثری و نشانی از او ندیدند اغلب و اکثر مردان

غیب در تنهائی و خلوت بصحبت شیخ مشار الیه میرسیدند و ادا از ورمی یافتند نقلست در اخبار حضرت

نور الدین مبارک غزنوی قدس سره از غزنین بدار الخلافت دهلی رسید حضرت او را همشیره بود در البته

عمر بکمال عفت منسوب بیابان بیابیران نام داشت آن عفیفه روزگار حضرت شیخ بزرگوار قطب الدین بختیار

قدس سره را برادر خوانده شیخ نظام الدین ابو المؤید رحمة الله علیه که حضرت بی بی سایره آن است و

پرورش و تربیت از حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس سره دارد و او نیز یکی از اولیای کبار است

چنانچه از حضرت سلطان المشایخ نظام الملة والدین محمد بدایونی قدس سره در صفت او منقول است میفرمایند

که در وقتی در مبادی حال در مسجد جامع شهر دهلی که شاره و را ده ... روز جمعه حاضر بودم که حضرت سلطان المشایخ

نظام الدین ابو المؤید رحمة الله علیه درآمد دیدم و دوگانه تحیت مسجد مشغول گشت چنانچه مرا حالت استغراق

نماز او ذوقی تمام بخشید بعد ادای نماز بر منبر رفت خواجه اندر بود و در اثنا سیم مقری بیلفند او آیتی

از کلام الله بخواند

بعضی ... حضرت ... مردان غیب ...

از کلام الله بخواند بعد از آن حضرت شیخ نظام الدین ابو المؤید رحمة الله علیه آغاز کرد که بخط بابای خود نوشته
دیده ام الهیت بیت: ما از عشق تو تنها از تو حذر خواهم کرد ۞ جان در غم تو زیر و زبر خواهم کرد ۞ بیجد استماع
این بیت شور از خلق برآمد و حاضران در گریه شدند و مراجعان در رقت که خبر آن خود در رقت و نیز
از حضرت ایشان نقلست که وقتی در عهد سلطان غیاث الدین بلبن در شهر امساک باران شد حضرت
شیخ نظام الدین ابو المؤید رحمة الله علیه را التماس کردند که دعای باران بخوانید او بر منبر برآمده دعای
باران بخواند بعد از آن روی سوی آسمان کرد و بر زبان مبارک راند بحق عظمت تو اگر امروز باران نازل
نکنی من بعد ازین در هیچ آبادانی نباشم این بگفت و هنوز از منبر زیر نیامده بود که باران در گرفت بعد از آن
حضرت سید قطب الدین ترمذی رحمة الله علیه با او ملاقی شد و این سخن بگفت که ما را در حق تو اعتقادی راسخ
است ... که ترا با حق تعالی نیاز تمام است اما این سخن برای چه گفتی که اگر باران نفرستی من بعد ازین
هیچ در شهری و آبادانی نباشم حضرت شیخ نظام الدین ابو المؤید رحمة الله علیه جواب داد که من یقین میدانستم
که حق تعالی باران رحمت خواهد فرستاد آنگاه این فضولی نمودیم سید نور الدین مبارک غزنوی نور الله مرقده
در مجلس سلطان شمس الدین طاب ثراه با من بنزاعی شده بود و حضرت او اندک از من رنجیده بود و در آنجه مراد عالی
باران نبودند من بر روضه او رفتم و گفتم مرا دعای باران فرموده اند و شما از من کدورتی خاطر شده بودید
اگر عفو نمایید دعای باران توانم خواند از روضه او آوازی برآمد که من ترا آشتی کرده ام تو برو دعای
باران بخوان البته حق تعالی باران رحمت ارسال خواهد داشت بدان اعتماد این سخن گفتم و نیز از حضرت
ملک المشایخ شیخ نصیر الملة والدین محمود اودهی قدس سره منقولست در ایامی که امساک باران شد حضرت
شیخ نظام الدین ابو المؤید را رحمة الله علیه بدعای باران جمیع بزرگان اختیار نمودند بمنبر برآمد

در اثنای این دعای دست در آستین کرد و جامه بیرون آورد و بسوی آسمان دید و آن جامه را بجنبانید چندان
باران بارید که در تحیر بر جا ماندند چون بمنزل خود آمدند مولانا وجیه الدین یحیی که مرید حضرت سلطان العارفین قطب الدین
قدس سره بود از وی پرسید جامه را از آستین کشیدی و بسوی آسمان دیدی و جنبانیدی چه بود جواب داد این
جامه دامنی است که حضرت سلطان العارفین قطب الدین بختیار اوشی قدس سره مرا این و الله من عطا فرمود
بودند از برکت او باران بارید غلطید و مشهور است ناصری نام شاعری از ماوراء النهر در شهر دهلی رسید ولیکن
خانه حضرت سلطان العاشقین قطب الدین بختیار اوشی قدس سره از مردمان پرسید چون نشانه خانه ایشان یافت
بدان بقعه همایون شتافت و شرف زمین بوس حضرت خواجه قطب الدین مشرف گشت و فاتحه التماس نمود که
قصیده بمدح سلطان شمس الدین التمش در نظم آورده ام حضرت شیخ همین فرمایند که صله نیز بی بدستم آید حضرت
حضرت شیخ فاتحه خواندند و بر زبان مبارک راندند که بر دو انعامی با برکت خواهی یافت ناصری مذکور
از نفس مبارک ایشان مسرور گشت چون بحضرت سلطان بار یافت ایستاد و باداء ابیات املای قصیده
زبان گشاد و مطلع القصیده این بود چنانچه در کتاب فواید او مرقوم است ای فتنه از نهیب تو زنهار
خواسته * تیغ تو مال و فیل ز کفار خواسته * سلطان در ابتدای این مطلع بخبری دیگر مشغول گشت ناصری
مذکور حضرت شیخ قطب الدین قدس سره را شفیع آورد و همت خواست همدر آن حین سلطان شمس الدین
روی بسوی ناصری آورد و گفت بخوان خواند ای فتنه از نهیب تو زنهار خواسته * تیغ تو مال و فیل
ز کفار خواسته * این بیت یکبار باد جود که بخبری مشغول بود مطلع باو ماند که بخواندن اشارت فرمود چون
ناصری قصیده را بتمام رسانید سلطان باز اشارت فرمود که یکبار دیگر بخوان چون باز خواند سلطان
فرمود که ناصری را در قصیده چند بیت است که در نظم آورده ناصری عرض نمود که پنجاه و سه بیت است
که در نظم آورده

که در قلم آورده ام سلطان حکم فرمود پنجاه و سه هزار تنکه زر سفید بجامی صله رسانید بنا بر آن مذکوره امرا این گمان بود که انعام بسه هزار تنکه سفید کنند [illegible] از مولانا منهاج سراج که مصنف طبقات ناصری است که از نام [illegible] شنیده ام که چون قصیده بحضرت سلطان شمس الدین میبردم ناگاه از سلطان المشایخ قطب الدین قدس الله سره یافته بودم چون قصیده پیش سلطان بردم سلطان مذکور با آن مطلع بحر [illegible] دیگر بر داخت دود نیت کردم و حضرت شیخ قطب الدین را در میان آوردم که اگر سلطان بعنایت بسیار بر این قصیده التفات نماید در هر صله که انعام فرماید نصفی از آن شکرانه حضرت شیخ برم چون مرا پنجاه و سه هزار تنکه سفید انعام رسید نصفی از آن بحضرت شیخ قطب الدین قدس سره بردم و نقد حال نسبت خود بحضرت ایشان باز نمودم چنانکه آن تمام مبلغ شکرانه برده بودم بمین اهلا بدان ملتفت نگشت [illegible] از حضرت سلطان الاولیا نظام الملة والدین محمد بن احمد بداونی قدس سره روزی در خانقاه حضرت سلطان المشایخ علی سجستانی قدس سره سماع بود درویشان صاحب حال و اهل کمال حاضر بودند حضرت سلطان العارفین و زبدة العاشقین شیخ المشایخ قطب الملة والدین نور الله مرقده و روح نور الیقین را حالتی و تغیری دیگر پدید آمد چنانچه بکلی از هوش برفت حضرت سلطان المشایخ والاولیا شیخ محمد عطا المشهور بقاضی حمید الدین ناگوری نور الله مرقده و شیخ المشایخ بدر الدین غزنوی حضرت ایشان را بخانه آوردند و قوالان این بیت میخواندند حاضر آورده همین بیت مکرر میفرمودند و حضرت سلطان المشایخ قطب الدین قدس سره را تواجد میفرمود چنانچه سه شبانروز در همین حال داشتند بوقت نماز تجدید وضو نموده فرض و سنت بوگذارد ادا میکردند باز بر سر حال میشدند چنانچه استخوانهای حضرت ایشان بجای درست نمانده بودند چهارم روز حال ایشان دگرگون گشت و سر مبارک آن حضرت بر زانوی حضرت شیخ محمد

بختیار اوشی قدس سره حاضر بودند قوالان این بیت خوانده کشتگان خنجر تسلیم را ** هر زمان از غیب جانی دیگر است ** حضرت سلطان المشایخ قطب الملة والدین ** حاشیه

ملا حمید الدین ناگوری بود و بانی ایشان در کنار شیخ المشایخ بدر الدین غزنوی قدس سره بود واندران
حالت شیخ حمید الدین عرض نمود که حال مخدومی طرفی دیگرست یکی را از خلفای خویش اشارت فرمایند
که بجای شما باشد اگرچه یکی را حضرت شیخ المشایخ مشار الیه را پسران بزرگ بود تند باسم سید محمد و سید سعد
که بایشان ملتفت نشدند و فرمودند که خرقه که حضرت سلطان المشایخ معین الملة والدین قدس سره بمن رسیده
است بمصلای خاص و با عصا و نعلین چوبین بشیخ زید الدین مسعود رسانند دران ایام حضرت شیخ الاسلام
زید الملة والدین را رحلت واقع شد همدران شب حضرت ملک المشایخ زید الملة والدین قدس سره
در خواب دید گویا که حضرت قطب الملة والدین قدس سره را بدرگاه حضرت عزت جل وعلا میخوانند بعد
این معاینه علی الصباح متوجه دهلی شدند روز نقل حضرت ملک المشایخ محمد عطا المشهور بحمید الدین ناگوری
درویش را بجانب بالسی دوانیدند که بحضرت شیخ الاسلام زید الملة والدین از ایشان اعلام دهد میگویند که
آن درویش با حضرت سلطان المشایخ زید الملة والدین مسعود در قصبهٔ [illegible] که نصف راه کم و بیش باشد ملاقی
شد درویش مذکور مکتوبی که داشت بحضرت ایشان رسانید چون حضرت ملک المشایخ مشار الیه آن مکتوب
خواند از انجا تیز راند و چنانچه در سیوم روز بمقبرهٔ مطهر حضرت سلطان المشایخ قطب الدین قدس سره رسید
و روی گرد آلودهٔ خود بر قدم ایشان مالید چنانچه حضرت ملک المشایخ محمد عطا و شیخ المشایخ بدر الدین غزنوی
قدس سره آن خرقه و مصلی و عصا و نعلین چوبین هم در انجا حاضر آوردند و وصیت حضرت قطب المشایخ والاوتاد
بدیشان باز نمودند همدران مجلس آن خرقهٔ مبارک پوشید و همان مصلای خاص گسترانید و دوگانه ادا نمود و در خانه
حضرت سلطان المشایخ والاولیا خواجه قطب الدین قدس سره از نمازگاه مراجعت نمود انجا آمد که الآن
روضهٔ مطهر ایشانست انجا آمده که زمینی بود خالی از گور و مزاری در انجا زانوی [illegible] در تامل شد

درویشان

مردیکه ان که همراه حضرت بودند عرض نمودند که امروز عید است و خلق خدا انتظار دارند که بقدم بوس مشرف
شوند و طعامی خورند حضرت فرمودند درینجا درنگ میم باید حضرت شیخ منارا به جواب دادکه مرا ازین زمین
بوی عشق می آید زمانه هم درانجا باشید صاحب آثرین ما التفحص نموده طلبید و بمال حلال بخرید و بجهت خود
مدفن متعین فرمود نقلست از شیخ المشایخ بدرالدین غزنوی رحمت الله علیه ورضیی که حضرت قطب الملة
والدین رحلت خواهند فرمود پای مبارک ایشان درکنارم بود اندکی چشم غنود دیدم که حضرت ایشان جانب
آسمان بر دار میکنند بعد زمانی بخود آمدم دیدم که آن پاک ذات ملکی صفات از مطموره افلاک رحلت فرموده
بودند نقل ایشان روز دوشنبه درچهاردهم ماه ربیع الاول بود نقلست از لطایف اشرفیه ملفوظ حضرت شیخ
جهانگیر کچهوچه که عمر شریف حضرت خواجه پنجاه و دو ساله بود که برحمت حق تعالی پیوست نقل سیوم در بیان نسب
سلسله و حسب و درجات و اولاد و ولادت و وفات بندگی حضرت قطب الاقطاب شیخ فریدالدین گنج شکر
قدس الله سره و ذکر خلفای آنحضرت و ذکر در بیان نسب آنحضرت تا حضرت امیر المومنین عمر ابن الخطاب رضی الله عنه
حضرت گنج شکر بن بندگی حضرت قطب الاقطاب شیخ جمال الدین سلیمان فاروقی قدس الله سره العزیز بن بندگی حضرت قدوة المحققین
برهان العاشقین شیخ احمد فاروقی قدس الله سره العزیز بن شیخ الاسلام بندگی شیخ یوسف فاروقی قدس الله سره العزیز
بن بندگی حضرت زبدة العارفین شیخ محمد فاروقی قدس الله سره العزیز ابن بندگی حضرت محیط العارفین برهان
العاشقین شیخ شهاب الدین قدس الله سره العزیز ابن بندگی حضرت احمد الاسلام والمسلمین شیخ احمد المعروف
فرخ شاه کابلی فاروقی قدس الله سره العزیز ابن شیخ الاسلام والمسلمین بندگی حضرت شیخ نصیرالدین فاروقی قدس الله
سره العزیز ابن بندگی حضرت سلطان المتقین برهان العاشقین حضرت سلطان محمود المعروف شهنشاه فاروقی
قدس سره العزیز ابن بندگی حضرت شیخ المشایخ الاولیاء و شیخ سامان قدس سره العزیز ابن بندگی حضرت شیخ الاسلام و جیه

قطب الدین غوث العالم شیخ ... فاروقی قدس سره
ابن بندگی حضرت

ابن قطب الاقطاب ... بندگی حضرت ... فاروقی
قدس الله سره العزیز

المسلمین حضرت شیخ عبد الله فاروقی قدس الله سره العزیز ابن غوث الدهر قطب العالم بندگی حضرت شیخ داؤد

الاصغر فاروقی قدس الله سره العزیز ابن سراج المحققین برهان العاشقین بندگی حضرت شیخ داؤد الاکبر قدس الله

سره العزیز ابن سراج المحققین برهان العاشقین بندگی حضرت شیخ اسحاق فاروقی قدس الله سره العزیز ابن بندگی حضرت

وارث العلوم رئیس السالکین حضرت ابراهیم فاروقی قدس الله سره العزیز ابن غوث الدهر شیخ الاسلام

والمسلمین بندگی حضرت شیخ ناصر الدین فاروقی قدس الله سره العزیز ابن سراج المحققین رئیس العارفین برهان

العاشقین بندگی حضرت شیخ عبد الله فاروقی رضی الله تعالی عنه ابن بندگی حضرت امیر المومنین امام المسلمین حضرت

عمر ابن الخطاب رضی الله تعالی عنه ذکر دربیان سلسله علیه آنحضرت قدس الله سره العزیز از بندگی حضرت

شیخ المشایخ والاولیا شیخ محمد صاحب سجاده حضرت گنجشکر بن حضرت شیخ ابراهیم قدس سره ابن بندگی حضرت شیخ فیض الله

قدس سره ابن بندگی حضرت شیخ قدوة المحققین برهان العاشقین حاجی الحرمین الشریفین حضرت شیخ تاج الدین

محمود قدس الله سره العزیز تا حضرت قطب العالم بدر الطریقت سلطان المحققین شیخ زبدة الملة والشرع والدین

حضرت گنجشکر قدس الله سره العزیز تا حضرت سلطان الانبیا برهان الاصفیا حبیب خدای جل وعلا امام سرور

المرسلین خاتم النبیین رسول رب العالمین احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم وعلی آله الاطهار وصحابه

اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین سلسله جنت اهل بهشت قدس الله ارواحهم بدین طریقت

ابن قطب الاقطاب بندگی حضرت شیخ ابو الفتح کالپی فاروقی قدس الله سره العزیز

بسم الله الرحمن الرحیم

قال الله تعالی کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السما الحمد لله الذی نور قلوب العارفین بنور تجلیات الجمال

فتنبهوا فضلا وکرامة واین هدر رهم باسرار ذکره وهیج صدور المشتاقین الی لقائه والصلوات علی رسوله سید الانام

محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم المرتقی المدنی المرتقی علی قاب قوسین او ادنی المبعوث الی الاحمر والاسود

بعد دکنا فقیر و خادم

بعدد من قعد وقام وركع وسجد الى ابد الآباد مدت الدهور والاعوام وعلى آله الكرام واصحابه العظام ما طار الطير في

الهوى ودار الحوت في الماء وطلعت النجوم في السماء وزينت النجوم في الخضراء ما تعاقب الفرقدان وما تلازم

الفرقدان اما بعد فيقول الحقير الفقير الداعي لكافة اهل الايمان ابراهيم ادهم ابن شيخ فيض الله ابن شيخ تاج

محمود بن شيخ ابراهيم بن شيخ محمد بن شيخ عطا الله بن شيخ احمد بن شيخ بهاء الدين برادر شيخ يونس ابن شيخ منور ابن

شيخ فيضل بن شيخ سليمان بن شيخ يوسف ابن شيخ سليمان ملازم عتبه غوث الشيخ الكبير المرشد الجليل قطب

العالم المنير قدوة المحققين سلطان العاشقين وبرهان العارفين قطب الاقطاب شيخ شيوخ العالم شيخ

فريد الدين والشرع والدين گنج شكر مسعود اجودهني ثم الكابلي شكر بار حريق النار محبوب الله قدس الله سره

العزيز واوصل الينا فتوحاته وبركاته قال الله تعالى والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا وقال النبي صلى الله

عليه وسلم سبق المفردون قيل يا رسول الله من المفردون قال المستهترون اى المداومون بذكر الله

تعالى وضع الذكر عنهم اوزارهم فوردوا الى القيامة خفافا اى المجاهدون والمراد

النفس ورياضتها في الامتثال بالاوامر والاجتناب عن النواهي بسبب الابتداء الى الحق تعالى جل جلاله

وعم نواله فاعلموا احبتي الطالبين ملازمت سبيل الحق بمداومت الذكر والاخلاص والصدق ولا ينبغي ان

يتاتى الطالب عن المطلب لكثرة الطريق الى الحبيب لقائم واغاب الجنان وثار دون الابطال قال الله

ولقد وصينا الذين اوتوا الكتاب من قبلكم واياكم ان اتقوا الله فان التقوى لباس الكرام ورأس

اليقين على مراتب اولها الاتقاء عن الكفر وثانيها الاتقاء عن المناهي والمحرمات وثالثها الاتقاء عن

الشبهات ورابعها الاتقاء عن حظوظ النفس في المباحات وخامسها الاتقاء عما سوى الله والاقبال الى الله

بالكلية قال الله تعالى ان التقوى بدايته ونهايته فبدايته الالتزام بظاهر الشريعة ونهايته التحقق بنورهما

بذكر الله تعالى

ان اكرمكم عند الله اتقاكم وقال بعض السلف علامة التقوى ...

ولا يلتزم بذلك إلا بتحصيل العلوم الدينية فعلى المؤمن أن يحكم أنا تعلم علم الشريعة ليسهل عليه الالتزام بظاهرها وأن يتمكن
له الوصول إلى خير العبادة وينبغي له أن يقيد جوارحه بآداب الشريعة ويحبس النفس قولا وفعلا لئلا يقول ولا يسكت
ولا يفعل ما يكتب عليه صاحب الشمال ولا ينظر إلى ما لم يأذن به الشرع ولا يتكلم إلا الخير ويترك ما لا يعنيه ولا
ولا يحب الدنيا ويتركها بقدر ما أمكن فحب الدنيا رأس كل خطيئة وترك الدنيا رأس كل عبادة ويتقي صحبة
النساء والأحداث الصبيان البطالين ويتجنب مجالس الأغنياء والأمراء فإنه سم قاتل وليلازم الخلوة مطلقا
فليكن دائما ذاكرا بالصلوة والآكلين نائما فإن وسوسة الشيطان كخطرات فليسد فيه الذكر بالخفي وبالذكر الجلي ثم إن هذا الولد
الصالح الافلح الاصلح المتدين المتقي السالك العابد الزاهد الموفق على تعلم علم الشريعة والطريقة
قدوة الخلفاء العظام زبدة الكرام نتيجة المشايخ العظام الجالس على مسند الطريقة والحقيقة صاحب السجادات
الكبرى الجامع للفضائل الصورية والمعنوية من لدن حضرت كهنكر إلى يومنا هذا الولد الصالح المسعود مقبول المشايخ
الكرام شيخ محمد بن هذا الداعي ابراهيم ادهم بن شيخ نفيس الله بن شيخ تاج الدين محمود أعطاه الله تعالى مطلوبه
ومتمناه صدق أعماله وأحياه فقد لبس خرقة المشايخ العظام الكرام بحسن الظن والبصيرة ولما أحكمنا بالاجتناب عن الصحبة
ولازم الخلوة والوقت وعلى تعلم علم الشريعة وتصحيح التوبة ومعرفة طرق الطهارة والاستقامة وتابع سنن
سيد المرسلين عليه الصلوة والسلام برعاية الأوراد وتوزيع الأوقات بالطاعات وتهذيب الأخلاق وجعلته
خليفته في لباس الخرقة ولمن يطلب إليه صاحب سجادة هذه السلسلة العليا وهو في البيعة كهدي وأجزت له
بعد صفائي مواضعهاد أم مريدين الطالبين بالجلوس في الخلوة والوقت بالذكر والطاعات ويكتب لهم سند
الخرقة بهذه الطريقة ويلبس خرقة المشايخ نيابتي شيخ ابراهيم ادهم قدس الله سره العزيز ويوصي إليه وشيخ
خواجه الشيخ قدوة العارفين زبدة السالكين امام الطريقة معدن الحقيقة والشرع الذي عارف بالله

قبضه الله قدس الله

بتحرير العصر الثاني على كذا الثاني من شهر سيده
والظهر وعلى من ... ...
... بفضل الله ... سنة ...

فیض الله قدس الله روحه و هو من ابیه و شیخه و خواجه الشیخ الاعظم سلطان الموحدین شمس العارفین جمال الطریقت سلطان
برهان الحقیقت والشرع والدین بندگی حضرت شیخ تاج الدین محمود قدس الله سره العزیز و هو من ابیه و شیخه خواجه
المشایخ قطب الاولیاء شمس الطریقت امام الحق والشرع والدین بندگی حضرت شیخ ابراهیم قدس سره العزیز و انه
قد لبسها من ابیه و شیخه سلطان المشایخ قطب الاولیاء سراج الطریقت معین الحق والشرع والدین بندگی حضرت لبسها
شیخ محمد قدس الله روحه و انه قد لبسها من ابیه سلطان المشایخ قطب الاولیاء عماد الطریقت عین الحق والشرع
والدین بندگی حضرت شیخ عطا الله قدس سره و انه قد لبسها من ابیه سلطان المشایخ قطب الاولیاء بدر الطریقت علا
علاء الحق والشرع والدین بندگی حضرت شیخ هارون قدس الله روحه و انه لبسها من اخیه سلطان المشایخ قطب الاولیاء لبسها
نور الحق والشرع والدین بندگی حضرت شیخ یونس قدس الله روحه و انه قد لبسها من ابیه سلطان المشایخ قطب الاولیاء
معین الحق والشرع والدین شیخ منور قدس الله روحه و انه قد لبسها من ابیه سلطان المشایخ قطب الاولیاء محی الدین
الحق والشرع والدین بندگی شیخ فضیل لعاب شراه دجال الجنة مثواه و انه قد لبسها من ابیه سلطان المشایخ قطب
الاولیاء والسید الشهید محی الحق والشرع والدین بندگی شیخ سلیمان قدس الله روحه و انه قد لبسها من ابیه سلطان المشایخ
قطب الاولیاء تاج الاصفیاء جمال الشیوخ علی الحق والشرع والدین بندگی شیخ یوسف قدس الله روحه و انه
قد لبسها من ابیه سلطان المشایخ قطب الاولیاء بدر الحق والشرع والدین بندگی شیخ سلیمان قدس الله
روحه و انه قد لبسها من ابیه سلطان المشایخ قطب الاولیاء سراج الاتقیاء بندگی حضرت شیخ فرید
الملة والدین قدس الله روحه و ایشان از خدمت بر خود خرقه خلافت و ارادت باجازت
برسانید بندگی حضرت قطب الاقطاب حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز
و ایشان از خدمت بر خود خرقه خلافت و ارادت و باجازت در پوشانید بندگی حضرت خواجه

بندگی شیخ احمد قدس روحه
و انه قد لبسها عن ابیه
سلطان المشایخ قطب الاولیاء
بهاء الحق والشرع والدین

معین الملة والدین خواجه معین الدین حسن سجزی قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت بر خود
خرقه خلافت با اجازت پوشانیده بندگی خواجه عثمان هارونی قدس سره العزیز و ایشان از
بر خود خرقه خلافت با اجازت در پوشانیده بندگی حضرت حاجی شریف زندنی قدس الله سره العزیز
و ایشان از خدمت بر خود خرقه خلافت و ارادت و اجازت کرده جامه پوشانیده بندگی حضرت
خواجه مودود چشتی قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت بر خود خرقه خلافت و ارادت با اجازت
کرده جامه پوشانیده بندگی حضرت خواجه ابو یوسف چشتی قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت بر خود
خرقه خلافت و ارادت و اجازت کرده جامه پوشانیده بندگی حضرت خواجه محمد چشتی قدس الله سره العزیز
و ایشان از خدمت بر خود خرقه خلافت و ارادت با اجازت کرده جامه پوشانیده بندگی حضرت خواجه
ابو احمد چشتی قدس الله سره العزیز و ایشان از بر خود خرقه خلافت و ارادت و با اجازت کرده جامه پوشانیده
بندگی حضرت خواجه ابو اسحاق شامی قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت بر خود خرقه خلافت و ارادت
با اجازت کرده جامه پوشانیده بندگی حضرت خواجه هبیرة البصری قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت بر خود
خرقه خلافت و ارادت با اجازت کرده جامه پوشانیده بندگی حضرت خواجه امام الارض خواجه ابراهیم
ادهم بلخی قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت بر خود خرقه خلافت و ارادت با اجازت کرده
جامه پوشانیده بندگی حضرت خواجه فضیل عیاض قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت بر خود خرقه خلافت
و ارادت با اجازت کرده جامه پوشانیده بندگی حضرت خواجه عبد الواحد زید قدس الله سره العزیز و ایشان
از خدمت بر خود خرقه خلافت و ارادت با اجازت کرده جامه پوشانیده بندگی حضرت خواجه حسن البصری
قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت بر خود خرقه خلافت و ارادت با اجازت کرده جامه پوشانیده بندگی

بندگی حضرت خواجه ممشاد علو دینوری قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت پیر خود خرقه خلافت و ارادت با اجازت کرده و جامه پوشانیده بندند

البصری

حضرت امیر المؤمنین

حضرت امیر المومنین حضرت علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه و ایشان از خدمت برخود خرقه و خلافت
داده اند باجازت کرده جامه پوشانیده اند که حضرت تخت ثانی منصب حضرت سید المرسلین خاتم النبیین
سلطان الانبیاء برهان الاصفیاء بندگی حضرت احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم وعلی اله واصحابه اجمعین
برحمتک یا ارحم الراحمین وهب الانسان فی اوقات الرجوع ان یدعو به بالختم علی السعادت
والایمان ویدعو الاولیاء و سایر المسلمین برحمتک یا ارحم الراحمین [illegible] خواجگان جنت ماوی
هر دو عالم بهترند از عنایت حق تعالی بر دیر دهتر اند هر کرا جا دید باید جنت الماوی بهشت
هر زمان با صدق خواند شجره پیران جنت خواجگی بی پیر بودن کار نادانان بود هر کرا پیری نباشد
پیر او شیطان بود قال علیه السلام من لا شیخ له فشیخه ابلیس قال علیه السلام من لا شیخ له فلا دین له عرس
بزرگواران اهل بیت عرس مطهر او علیه الصلوات السلام بتاریخ دهم ماه محرم عرس حضرت ام المومنین
حضرت بی بی حوا رضی الله عنه بتاریخ هشتم ماه رمضان عرس حضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله
عنه بتاریخ دوم ماه جمادی الاخر عرس حضرت امیر المومنین عثمان ابن عفان رضی الله عنه بتاریخ بست
دوم ماه ذی الحجه عرس حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه بتاریخ بیستم ماه رمضان
المبارک عرس حضرت بی بی فاطمه رضی الله عنها بتاریخ سیوم ماه رمضان المبارک شب دوشنبه بعد از
پیغمبر صلی الله علیه وسلم شش ماه بقولی سه ماه و بقولی چهل روز و قول اول اصح است و عمر شریفش بیست و هشت
ساله بود و عرس حضرت بی بی عایشه رضی الله تعالی عنها در هفدهم ماه رمضان شب سه شنبه در سنه پنجاه و هشت
از هجرت عرس شاهزاده کونین امیر المومنین حسین رضی الله عنه بتاریخ چهارم ماه محرم عرس حضرت خواجه
عبد الواحد زید قدس الله سره العزیز بتاریخ هفتم ماه صفر عرس خواجه فضیل عیاض قدس الله سره العزیز
عرس حضرت خواجه لیسرگد قدس الله سره العزیز بتاریخ چهارم یا چهاردهم ماه محرم

عرس حضرت [illegible] رضی الله عنه [illegible] حضرت امیر المومنین
عرس حضرت [illegible] رضی الله [illegible] ماه [illegible] الاول
[illegible] بتاریخ [illegible] ماه محرم [illegible]
حضرت امیر المومنین حسن رضی الله عنه

تاریخ سیوم ربیع الاول عرس خواجه ابراهیم ادهم بلخی قدس الله سره العزیز تاریخ بیست وششم ماه جمادی الاول
عرس خواجه حذیفه مرعشی قدس الله سره العزیز بتاریخ بیست وچهارم ماه شوال عرس خواجه ممشاد علو دینوری
قدس سره بتاریخ بیست هفتم وسیوم ماه شوال عرس خواجه هبیره البصری بتاریخ چهارم یا بیست ودوم در ماه
محرم عرس خواجه ابو اسحاق شامی قدس الله سره العزیز بتاریخ چهاردهم ویا بیست ودوم ماه محرم عرس خواجه
ابو احمد چشتی قدس الله سره العزیز بتاریخ نهم ماه رجب عرس حضرت خواجه ناصر الدین ابو یوسف چشتی قدس الله

*بتاریخ اول ماه محرم عرس حضرت خواجه ابو محمد شمعان چشتی قدس الله سره العزیز*

سره العزیز بتاریخ سیوم رجب عرس خواجه مودود چشتی قدس سره بتاریخ اول ماه رجب عرس حضرت
خواجه حاجی شریف زندنی قدس سره بتاریخ سیزدهم رجب عرس خواجه حضرت خواجه عثمان هارونی قدس
سره بتاریخ پانزدهم و یا شانزدهم ماه شوال عرس حضرت خواجه معین الدین حسن سنجری قدس الله سره
بتاریخ ششم ماه رجب عرس حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی قدس الله سره بتاریخ چهاردهم ماه
ربیع الاول عرس حضرت خواجه فرید الدین مسعود اجودهنی قدس سره بتاریخ پنجم ماه محرم عرس حضرت
شیخ بدر الدین بتاریخ چهارم شوال عرس شیخ علاء الدین غره ماه شوال عرس شیخ سلیمان بتاریخ سیزدهم
ماه محرم عرس شیخ جمیل بیست ونهم ماه رجب عرس شیخ موز تاریخ سیوم ماه صفر عرس شیخ یونس بتاریخ عرس شیخ
بهاء الدین عرف شیخ هارون بتاریخ عرس شیخ احمد بتاریخ هشتم ماه ذی قعده عرس شیخ عطاء الله بتاریخ
هفتم ماه جمادی الاول عرس شیخ محمد بتاریخ بیست وچهارم ماه شوال عرس شیخ ابراهیم بتاریخ بیست ودوم شهر
رجب عرس جد بزرگ حضرت حاجی الحرمین الشریفین شیخ تاج الدین محمود نور الله مرقده بتاریخ هفتم ماه صفر
ختم الله بالخیر والظفر عرس شیخ فیض الله غره دهم ماه ذی الحجه عرس شیخ ابراهیم ادهم تاریخ غره دهم ماه محرم
ذکر در بیان حسب الحضرت لطف الله از کلام العارفین نقوش کامل زادا انوار معانی : در دریای گنج

محیط در نعت

محیط معرفت شیخ خدا بین؛ بقا باخدا سلطان تمکین؛ می وحدت زجام عشق خورده؛ قدم در عالم لاهوت
برده؛ چو های فقر را بر قاف شد جان؛ سویدای دلش را نقطه های؛ بهان تا گشت پنهانش هویدا
کمال فقر فخری کرده پیدا؛ بملک فقر شاهنشاه مقصود؛ زبید الدین ملک شیخ مسعود؛ جمالش راجه حیدران
کرانندام؛ کشاید سوی ان مدح نکونام؛ الخلاصه اولیاء کبار و آن زبدهٔ النقباء اخیار آن شیخ بیگانه تقدیرش بلیغ
وان شمع شبستان ما یس سبحانه ان محرم اسرار احدیت وان همدم انوار وحدیت وان معروف بقرب ذات
لانهایت وان موصوف بصفات بغایت آن مستغرق بطاعت معبود سلطان المشایخ زبید الدین مسعود
قدس روحه از اولیای کبار و در اطوار شیخ صاحب اعتبار روش عجیب داشت و مانند و بود در
کشف و کرامت کلیله عظیم و در تسلیم سلامت حالی مستقیم داشت • از سر الاولیاء که حضرت شیخ شیوخ
العالم زبید الملة والدین قدس سره العزیز مقرب صاحب دلان بود این بادشاه اهل دین از دودمان شاه
کابل فرخ شاه بود و در ان زمان که مملکت دنیا بر دست فرخ شاه عادل بود جمله بادشاهان اقالیم مطیع حضرت
او بودند و مملکت کابل پیش از مملکت غزنین بود چون مملکت کابل بحوادث روزگار خلل پذیرفت بدست
بادشاه غزنین افتاد فرزندان فرخ شاه هم در دیار کابل باملاک و اسباب خویش مشغول ماندند تا غایت
که چنگیز خان خروج کرد و ملک ایران و توران بزیر تیغ آورد و تاراج نهاد و لشکر بجانب غزنین کشید چون
در کابل رسید آن دیار را بر گرفت و خراب کرد و جد بزرگوار شیخ شیوخ العالم زبید الحق والدین در حرب
کفار شهادت یافت بعده جد بزرگوار شیخ شیوخ العالم شیخ قاضی شعیب با سه پسر و اتباع و خیل و تبار در دیار
لاهور رسیدند و در قصبه قصور نزول نمودند قاضی قصور که در عدل و انصاف و مروت و مردمی فخر القضاة قضاة عصر بود
عصر بود و ذکر بزرگیاء عظمت خان وان شیخ شیوخ العالم پیش ازین شنیده بود چون این بزرگواران را دید

تعظیم بسیار پیش آمد چند انکه شنیده بود صد چندان مشاهده کرد شنای خوش گوید سے انچه گوش از کمال خواجه شنید
جز از و صد هزار چندان دید، قدوم این بزرگواران سعادت دانست و تعظیم بسیار پیش آمد و ضیافتهای شکرف
کرد و ذکر رسیدن که این بزرگان که بکمال علم و جمال و حلم آراسته بودند بعظمت خاندان ایشان بر بادشاه
عبد نوشت بادشاه بادشاه فرمان تعظیم و تکریم بسیار بخدمت این بزرگان فرستاد و مضمون بد انچه بزرگان
را اختیار انند از هر عملی دینی و دنیاوی ازجهت من رضاست مراء رضای دوست مقدم بر اختیار
من است بعده جد شیخ شیوخ العالم فرید الحق والشرع والدین فرمود که ما را عمل دنیاوی مطلوب نیست چونکه
از ما رفتن دنبال و نشیم فقها کو تهوال که از ملتان نزدیکست بقاضی شعیب جد شیخ شیوخ العالم مفوض شد و انجا سکونت
ساخت سلف و تمی تها از دودمان این بزرگ بادشاهی را ابتدا آورد یعنی شیخ شیوخ العالم فرید الدین
را تا خلایق هندوستان را که در دریای ظلمت معاصی غرق بودند دستگیری کرده بیرون آورد نقل دیگر تعریف
آوردن بزرگان انحضرت شیخ فرید الحق والدین قدس سره در کو تهوال از سیر العارفین تصنیف مولانا جمال الدین
سلیمان از طرف کابل در عهد سلطان شهاب الدین غوری خواهرزاده سلطان محمود غزنوی در طرف ملتان
آمده بوده در طرف ملتان قصبه الیف و نامش کو تهوال اند بر الوجود را تنها القصبه دادند انجا تاهل نموده توطن
گشت او را سه پسر تولد شدند پسر بزرگ را عز الدین محمود نام پسر میانگی او فرید الدین مسعود قدس سره العزیز
و پسر خوردش نجیب الدین متوکل قدس سره مادر این پسران بی بی قرسم خاتون دختر مولانا وجیه الدین
خجندی از اهل صلاح بوده در کمال صلاحیت و عفت چنانچه کرامت او معروف و مشهور است نقل است حضرت
از حضرت سلطان الاولیا نظام الملة والدین محمد بداونی قدس سره العزیز شنیده که شبهای حضرت والده مبارک
ایشان و امهات مفتیان بتعبد و تهجد مشغول بوده است دزدی در خانه او در آمد از دست دهشت آن مستوره
معفوز نابینا گشت

... شیخ جمال الدین ...

شغول بودیکایک نابینا گشته خواست که از انجا بدر آید از کوری چشم راه نمی یافت اواز داد که من دزد بوده ام
و بهران دزدی همه اسباب درین خانه امده ایم البته درینجا کسی است که در پنجه او مرا کور کردانیده است عهد میکنم
که اگر بینائی چشم یابم بس ازین دیگر دزدی نکنم واز کفر باسلام در ایم والده حضرت شیخ المشایخ زین الدین
چون این سخن بشنید و بینائی او را از حق تعالی طلبید بفرمان الله تعالی چشمان دزد بینا شدند وازین حال اعزاز
والده الصاحب کمال کسی را توقف بوده چون روز شد شخصی با زن و با فرزندان او بندی بر از جواهرات
بر در ایشان رسید و گفت که من ان دزدم که شب گذشته در خانه بدزدی در امده بودم عورتی مبترکه در تجای
مشغول نماز بود از هیبت او ناگهان نابینا شدم و با خود عهد کردم که اگر بینائی یابم هرگز بدزدی نشتابم بفرمان
الله تعالی و از برکت صاحبت ان بینا شدم اکنون آمده ایم که با اهل وعیال خود مسلمان شویم اخر همچنان کرده یکی
از عمالان گشت بسی خدمتها نمود آکنان قبر او هم در ان قصبه است ومردم ان دیار بهر زیارت آن مزار عطر آید
و برکتها یابند والشیخ عبد الله مشهور است و قبر بزرگوار سلطان المشایخ زین الدین محمود قدس الله سره العزیز و مزار بدر
حضرت عز الدین محمود که برادر بزرگ حضرت شیخ است هم درین قصبه واقعست آنجا است از والد بزرگوار پیر و دستگیر
خواجه محمود و محمد چشتی بهدانی که در ابتدا حال حضرت قطب الاقطاب شیخ زین الحق والشرع والدین قدس سره
العزیز اکثری در بیابان میبودند چنانچه تا دوازده سال برگ درختان خوردند شب و روز در عبادت
حق سبحانه تعالی بسر میبردند بعد از مدت مذکور که شب یا جوش والده که رابعه عصر بود بشرف رسیدند والده بزرگوار تفقد
حال ایشان کردند که درین مدت مدید بچه گذرانیده ما بود ند که درین دوازده سال تارک طعام بوده قناعت
برگ درختان کرده بعبادت مشغول داشتیم در اثنا ان رابعه نامی زمان غایت شفقت عرض بشرف اوصلعه و در عون
بوده در کردن گرفت بوضعها در رسانیدند که موی سر در میکنند ما در بزرگوار در جواب فرمود که همچنین درختان

که هرگاه اشتها شکسته بود و حال آنکه پدر والده ما بکیفیت نشستن آنحضرت فرموده‌اند که این مدت را ضایع گذرانیده‌ایم و هیچ کاری

نکردیم بعد از آن از مادر بزرگوار رخصت نشسته بود در آمدند و مدتی مدید بر ترک طعام و دنیا تاب نمودند همواره

بحسب اطمینان قرص جو چین مثل پنیر پیدا نشد و بعبادت مشغول می‌بودند و هرگاه از آن حضرت استفسار احتیاج

طعام میکردند در جواب میفرمودند اینک بقیه طعام مهیا است خورده‌ایم و ذله برداشته‌ایم چون بعد از مدت

مدید بحضور والده بزرگوار خود رسیدند باز والده استفسار فرمود که درین مدت چون گذرانیده در

جواب فرمودند که قناعت بقرص جو چین بکار دیدیم تا آنکه روزی از غایت گرسنگی آن قرص را بدندان

گرفتیم چنانچه اثر زخم دندان آنحضرت بران قرص جو چین هنوز پیدا است و هرگاه از ما می‌پرسید در جواب میفرمودیم

که طعام خورده‌ایم اینک بقیه آن ذله برداشته‌ایم و اشارت بسوی قرص مذکور میکردیم مادر بزرگوار فرمود

(در حاشیه: که بیشتر درین مدت همه عمر عزیز واقعه گذرانیده آنحضرت فرمودند)

که بس ما درین مدت هم بیکار نگردیدیم و ضایع گذرانیده‌ایم و قرص جو چین مذکور الحال که [illegible]

اند در روضه مقدس آنحضرت در پاک بخش موجود است که این داعی هم بعد از زیارت آنحضرت آن نان

جو چین را دیده بر سر و چشم نهادیم و بزیارت اشرف شدیم باز از بعد والده رخصت شده بسفر در آمدند تا

دوازده سال خود را در چاهی آویزان کرده به نماز معکوس مشغول بودند و همواره این را بر زبان مبارک

میراندند هر چه زید خواهد نیز باذن الله تعالی شود درین مدت ریاضت حال بجایی انجامید که گنجشکان در

زانوهای مبارک ایشان جا ساختند بعد از انقضای مدت چون بخدمت مادر مشرف شدند مادر بزرگوار بعد

تفحص حال تحسین کرد و مکرر بانی اظهار فرمود که مردان چنین کنند که از این بار گردن بسته پیدا آمده و درین اثنا

این کلام مشتمل بر انکسار بر زبان [illegible] بعد از هر سوی بهر سنجی ملتمس ذکر [illegible]

ظاهر نمود و همین ساری جاک؛ و هم از دوال کاتب حروف آشنایت که آنحضرت با جمعی از بزرگان دین

شیخ بهاء الدین ذکر

شیخ بهاء الدین زکریا و سید جلال الدین بخاری و شیخ شرف الدین شهباز قلندر قدس الله سرهم العزیز در سیر بودند
ناگهان بجائی رسیدند که دو راه داشت یکی خطر دزدان داشت و یکی با امن بود شیخ بهاء الدین زکریا فرمود
که براه امن باید رفت شیخ براه خوف این کس ایشان ظاهر بجهت آن بود که او واسطه نداد راه خفت زدنی
همراه داشتند آنحضرت فرمودند که موجب خطر از خود جدا باید ساخت و براه خطر باید رفت همچنان کردند
و براه خطر درآمدند تا گذر عبور ایشان بر لب دریا افتاد دیدند که صیادی دام بجهت ماهیان انداخته
و ماهیان میگیرد چون این همه یاران گرسنه بودند قرار دادند که از ما هر یک بنام خود دامی در این دریا
اندازد و ملاحظه کند که بنام کیست خیر بهره دیدند همچنان کردند بنام هر یک چیزی برآمد چون آنحضرت مبالغه تمام نمودند
و بالضرورت بنام خود دام انداختند هرچند صیاد زور دگر دست و زور نیامد و دام از دریا از غایت ثقل بدر
نتوانستند کشید تا با همه یاران بزور تمام بیرون کشیدند ناگهان در آن دام صندوقی مقفل با کلیدی آمد همه
باتفاق باز کردند ناگهان مردی پیر نورانی بتلاوت قرآن مشغول ظاهر شد و طرف جیب او نان تنک و حلوا نهاده
پرسیدند که این حلوا خاصه بجهت چیست آن پیر گفت که نبیره حضرت زبیر الدین گنج شکر بخشه بودیم و در طلب آب
شیرین برآمده بودیم همه یاران در تعجب ماندند و از آن روز باعتقاد درست آنحضرت ثابت بادب
می‌بودند از اینجا معلوم شد که آنحضرت در ستر احوال خود بسیار میکوشید بعد از آن همه یاران در سیر درآمدند
و بشرف طواف حرمین شریفین مشرف گشتند و بوقت معاودت آنحضرت شیخ بهاء الدین زکریا بجهت آنکه خاله زاده
یکدیگر بودند و رشته محبت در میان ایشان استحکام داشت در اجابت بخدمت شیخ شیوخ العالم شیخ شهاب الدین
سهروردی قدس الله سره العزیز رسیدند حضرت ایشان را قاعده عادت بود که هر که از مسافران بخانقاه ایشان ا[مدی]
خادم را امیر ساختی که بعد از ادای خدمات مهمان داری طعام پیش مسافران می‌آوردند چون آن بزرگ

[illegible]

عزیزان رفتند بقاعدهٔ سابقه طعام فرستادند ایشان خوردند و چند روز در خدمت آن شیخ الشیوخ
ماندند بعد از آن شیخ بهاء الدین ذکریا مرید حضرت شیخ الشیوخ شدند و حضرت شیخ الشیوخ در باب ایشان فرموده بودند
که مولانا زید الدین همت عالی دارد و از اینجا انتقال فرمودند یکنوع ملاقات این هر دو بزرگ
به شیخ الشیوخ بدین طریق است نقلست از کلمات اولیا که وقتی که شیخ بهاء الدین بر قطب العالم شیخ
زید الدین آمد و گفت که من همت ارادت بر شیخ شهاب الدین قصد دارم حضرت قطب العالم فرمودند که
من بر ایشان نیت ارادت ندارم اما بجهت خاطر شما اگر بگوئید همراه شوم بندگی غوث العالم بسیار خوش
دل شد و گفت ازین چه بهتر باشد حضرت قطب العالم و غوث العالم هر دو آن شدند و کس دیگر همراه
شدند یکی شیخ داود دوم کبری و دویم شیخ محمود دهرکی سیوم شهباز قلندر اما شهباز هم نیت ارادت نداشت
و این دو کس به نیت ارادت متوجه شدند بر شیخ بر کیخ خالی از عیب و شیخ بسوی بغداد شدند چون منزل
چند بر فتند روزی در اثنای راه ماری پای مبارک غوث العالم گزیده از درد عاجز شدند حضرت قطب العالم
فرمودند که تریاک باید بدا اگر د غوث العالم فرمودند حضرت چون ذات شما همراه هست تریاک چکنند حضرت
قطب العالم قدری خاک از زمین برداشته و نام حضرت نواختند و در کار دعا خواجه قطب الدین بختیار قدس
سره العزیز گرفتند و هر که دید که مار انداختند در حال صحت شد گویا که هیچ درد نبود حضرت غوث العالم شیخ بهاء الدین
و دیگر مصاحبان حیران شدند و عظمت و بزرگی خواجه قطب الدین اقرار کردند و روان شدند چون نزدیک
بغداد رسیدند چه شنیدند که گوسپندان از آن کیست گفتند از آن شیخ است باز بیشتر قدم زدند گوسپندان از آن
کیست گفتند از آن شیخ است باز بیشتر قدم زدند دیدند که گله اسبان و شتران با طوق بار زر و نقره میچرند
پرسیدند از آن کیست گفتند از آن شیخ است چون قریب شهر رسیدند باغی که ملک شده از آن شیخ میشنیدند

[illegible]

شهباز

شیبها و قلندری در هر یک لته داشت فرمود آورده و در زمین انداخت و گفت این هم از آن شیخ است با آنکه از زمانی
هر دو شیخ رسیدند و نشستند خادم درگاه از درون خانه در آمد پرسید که آن هیچ کس که اکنون آمده آمدند کدام اند
هر هیچ بر خاستند و گفتند ما یاران هستیم خادم برگشت بر حضرت شیخ رفت و گفت که حضرت شیخ واقف هر یک بسطا است
بعد شیخ فرمود هر دو هر کس که در میان شما شیخ زید و شیخ بهاء الحق والدین کدام اند خادم آمد و از ایشان پرسید
هر همه در تعجب شدند و گفتند که ماییم خادم گفت بیائید شما را قطب العارفین منزلگاه فرموده اند قطب العالم فرمود که
ملاقات اول با شیخ لیتم آنگاه در جای فرود آئیم خادم گفت که حضرت شیخ آنچه فرموده اند بهتر است که از آن اعراض نکنید
نزول فرمایند آنگاه روان شدند در جای فرود آمدند خادم باز رفت بعد از ساعتی شیخ طعام فرستاد هر یک برای
تناول دست دراز کردند قطب العالم نخورد فرمود که من با شیخ خواهم خورد خادم رفته با شیخ بگفت که همه کسان خوردند
اما شیخ زید میگوید که من با شیخ خواهم خورد شیخ فرمودند که برو با شیخ زید بگو که شما طعام بخورید که من بحث طی
روز کرده ام چون خادم فرموده او را اخبر قطب العالم فرمودند که من نیز قصد این طی کرده ام خادم رفته
گفت شیخ فرمودند که بهتر با آنوقت چون آن هر هیچ برگنج آن منزلگاه را امکان ساختند علی الصباح شیخ کسی فرستاد که هر دو بید
السبا منزلگاه بیارید کسانیکه نسبت ارادت داشتند و نجم عبودیت یکسان شدند اطاعت کردند حضرت قطب العالم
شیبها و قلندر نیز بموافقت یاران رفتند بندگی غوث العالم کاه خشک آورد و شیخ داود و شیخ محمود کاه سبز آوردند
خادم آمد و گفت کیفیت ایشان معلوم کرد که کاه حضرت شیخ کنده ابید شیخ فرمودند که برو بهاء الدین را بپرس که کاه
خشک چرا آوردی و شیخ داود و شیخ محمود را بگو که شما چرا کاه سبز آورده دید خادم آمد گفت شیخ بشیوخ با ایشان
تبلیغ کرد ایند بندگی غوث العالم جواب داد که کاه سبز را دیدم که در تسبیح بود از این سبب کاه خشک آوردم شیخ
داود و شیخ محمود گفتند که در خدمت حضرت کاه خشک چگونه آریم سبز بهتر ست خادم رفته این حقیقت بخدمت شیخ

شیخ عرض داشت که دو شیخ بگوش رغبت شنیدند و پسندیدند بعد چون مدتی طی شد بابا ایاز رسید حضرت شیخ شیوخ

ایشان را طلبید چون ایشان بر در شیخ رسیدند دیدند که از درون خانه دو کس را گرفته آوردند و در حضور ایشان

بر دو را گردن زدند ایشان را حیرت شد که این چه میشود در درون خانه رفتند با حضرت شیخ طعام تناول کردند اما بیش

شیخ نان جوی از آرد نابیخته آورده بودند شهباز در خاطر گذرانید که بیرون الطاف بال و منال ایشان را دیدیم

و اندرون این طریق است حضرت شیخ از ضمیر باطن معلوم نمودند و بسوی شهباز دیدند و این سخن را اندر از زبان

مبارک گفتند شیخ مرکل نرد آم هر دل دان گفته که شهباز انداخته بود نیز از حجره طلبیده دادند حاضران متعجب شدند و بعضی

از حاضران بخاطر گذرانیدند که دیگر همه حال شد اما این کم ماند که آن دو کس را که گردن زدند سبب چه بود فرمودند

که آن هر دو کس نفس از آن شیخ داود و شیخ محمود بود نفس ایشان را بشکل صورت آورده گردن زدند چون وقت

نماز شام شد برای وضو شیخ طشت و آفتابه آوردند چون شیخ مسواک کردند و مضمضه کردند قطب العالم دیدند آن

ایشان را دیده در شد و بحضرت بار خدای التماس کردانید دیدند آن ایشان در رشد و در زمان شد حکم باهر بن نمط

آنگاه قطب العالم عرض کرد که الهی حکم تو نافذ است نابدله گردد ایشان در دیدند آن با خود آنگاه در دور گشت دیدند آن

ایشان بدست ... مردان هر که پیر کوهر و گنج رساند راحت دهر خود نهد رنج کنون شاهم

هر برج ... دار همی بخشد شها هر روز صد بار حضرت شیخ شیوخ بقطب العالم دید و گفت بدین

سیر مجلس مطلع بود شما چرا خود را در رنج انداختند قطب العالم فرمود این از درویشی نباشد

که کسی را در رنج بیند حضرت شیخ شیوخ هم دعا کردند در دیدند آن قطب العالم نیز متفرع شدند بعد

حضرت التماس فاتحه نمود که تا آنکه بر بهر دستگیر خود بهم از مکر شیطان ایمن باشیم شیخ شیوخ فرمودند

که شیطان لعین را با ذات متین شما چه مجال باشد قطب العالم فرمودند که فاتحه بخوانید فاتحه فتوح خواندند

و حضرت شیخ

حضرت شیخ عوارف کتاب بحضرت قطب العالم که عارف معارف اسرار بودند داد و فرموده بودند که شما تا آنکه
بخدمت پیر رسید این را مطالعه کنید که مخصوص برای شما ساخته ام بعده قطب العالم را حضرت شیخ شیوخ رخصت
نموده فرموده بودند شما لشکر عالم و عالمیان آمده بر سر دار الملک دهلی متوجه شوید نقل است از گلشن اولیا که وقتی
حضرت قطب العالم فرید الملة والدین گنج شکر قدس الله سره العزیز برای ملاقات بندگی حضرت شیخ بهاء الدین
زکریا قدس الله سره العزیز تشریف فرموده بودند باقدام مبارک آنحضرت آن یوم را بوده اند و میان خود هر دو
بزرگ ملاقات نموده اند و ثمرهٔ اخلاص و اتحاد اظهار فرموده اند چون قطب العالم آفتاب عالمتاب بود
توجه ایشان در حدود ملتان شیخ صدر الدین را خوش نیامد در خاطر آورد مگر خیال این بارگی ولایت
دارند که درین نواحی تشریف می آرند بحضرت شیخ بهاء الدین عرض نمود که با بابا ایشان که درینجا می آیند خوب نیست
مگر این ولایت را هم گرفتن میخواهند حضرت فرموده که ایشان را غرض این نیست از سبب کمال لطف محبت
ملاقات ما قدم رنجه فرموده اند از خاطر شیخ صدر الدین این دغدغه بکلی مندفع نگشت و طریقه بزرگان
است چون بر دیگر را خواهند که جای دران کنند گفتنهای او را متوجه آنجانب کرده می نهند شیخ صدر الدین گفتنهای
قطب العالم را از خفیه گرد آورده اند و بطرف دهلی راست کرده نهاد قطب الاقطاب بانفاس مستطاب فرموده اند
که شیخ صدر الدین پس اینجا ماندنی شده ام خاطر جمع دارد محض برای ملاقات بدر تو آمده ام شیخ بهاء الدین را کنیز
بود ماه حسن و جمال با سخنهای شیرین و با کنیز و چون آب زلال بود که هوش از مردم میربود و غبار دل بکلام نرم و کرم
آن کنیز نرم میزدود چون حضرت شیخ بهاء الدین او را بر خود میطلبید داغ شقاوت که بر جبین آن زادت
مانع حسن بود میدید عیش مباشر و شیخ منغص میشد چند بار آن بزرگوار بحضرت پروردگار التماس نمود که الهی
داغ شقاوت این کنیزک بسعادت مبدل گردد زمان حضرت حق سبحانه در سپهر سپیده که فغان ما برین رفته است

بندگی شیخ بهاء الدین بخاطر گذرانیده که اگر اشاره رود شکوه مطهر شریف حضرت قطب العالم سر زنند خود امید است
که داغ شقاوت او از برکت دعای ایشان بسعادت مبدل گردد شیخ بهاء الدین بحضرت قطب العالم
نمود که یکی کنیزک است اگر بفرمایند آفتابه گرفته بیاید دستها را وضو بکنانند که بهشتی دارم زیبود و نه که خوش باشد
شیخ بهاء الدین اندرون رفت و بعد آن ماه جگر گفت که افتابه پر آب گرفته ببر در آن شیخ را که در صحن
خانه نشسته است وضو بکنانند و خود را از و بپوشی در پس پرده روی خود نگاه کش آن کنیزک عرض کرد که چگونه
خود ببیگاری نمایم که من مستوره ام شیخ زیبود که مراد درین مصلحت است آنچه میگویم همان بکن کنیزک افتابه پر کرده
و کار فقید در حضور آن بزرگوار رفت حضرت قطب العالم دست مبارک خود را انجنش کشید کنیزک آب بر دست
قطب العالم ریختن گرفت چون حضرت قطب العالم جانب او دید آن داغ چون زاغ بد اغ جمال در نظر شریف
ایشان افتاد حضرت قطب العالم روی بسوی آسمان آورده دعای بدرگاه جل و علا کرد آن کنیزک تمام آب بر دست
مبارک ریخته او گمان برد که این مرد شیفته من شده است نظم خوبان نظر بحسن خویش دارند :: کسی را در نظر
نیاورند :: ولی مردان فی راه خدا اند :: که حسن شان بهیچ کم شناسند :: القصه چون افتابه آن
افتاب جمالش خالی گشت اندرون رفت و بشیخ گفت که شما مرا بر مردی صاحب نظر فرستادید شیخ زیبود
که آن مرد چه کرد گفت که نظر همه بالا سوی زده بود و تمام آب بر دست او ریختم شیخ الاسلام دریافت که حضرت
قطب العالم بدعا مشغول شده و نظر بر جبین آن ما کرد دید که هنوز داغ شقاوت دارد زیبود که زود
باشد دیگر آب را بر کنیزک دیگر افتابه پر کرده ببر و باز بر دست مبارک حضرت قطب العالم ریختن گرفت آن
هم همی بر دست مبارک ریخت باز اندرون رفت شیخ پرسید چه نوع اکنون دوست خندیدند گفت هم ساختند
اندرون نظر بالا انداخته اند شیخ بر جبین او نظر کرد دید که آن داغ هنوز باقی است زیبود که زود باشد دیگر

افتابه بگرد و بیراو پر کرده بر دو دست مبارک ایشان ریختن گرفت چون نیمی از ان در اب ریخت حضرت

قطب العالم نظر زد و انداختند و از باقی اب از دست ان ماهتاب وضو ساختند بعد ه کنیزک در خانه پیش شیخ

امد شیخ گفت که امروز در وضو کردن لطف این بار از نیم اب وضو ساختند شیخ تمام حضور ولیسر در جانب چمن امداه

چمن دید چه بیند که داغ متفاوت از چمن او بر بید و بهای شاهی ذهب و لطف الهی بر ان با او رسید شیخ نهاد گشت

اماده دل شیخ غبار گی گذشت بدرگاه حق جل وعلا گفت الهی من چهل بار بهر انکار عرض کردم قبول کند دعائی

شیخ زید با عاقبت موصول شد از زبان شد که این چله اخیر اوست من در این چله بوی گفته ام که انچه من گفتم

تو کردی اکنون انچه تو گوئی من بکنم بجهت ان دعای شیخ زید قبول و در معرض وصول شد نقلست

از گلشن اولیای که چون حضرت قطب العالم زید الملة والدین گنج شکر را قدس الله سره چله اول شد

چهل سال اول از زبان حضرت حق سبحانه در رسید که زید بنگ در طلب مابودی و چون چله دویم شد از زبان

حق سبحانه تعالی در رسید که ای زید انچه من گفتم تو کردی و چون چله سیوم شد از زبان حق سبحانه آمد که انچه من گفتم تو کردی

اکنون انچه تو گوئی من کنم لیکن از این کلام چنین معلوم شد که عمر حضرت قطب العالم صد و بیست سال بود اما از زبان بزرگ خود

شنیدم مصنف گلشن اولیا میگوید که حضرت قطب العالم زید الحق والشرع والدین قدس الله سره العزیز بارها از عمر خود

از شفاعت مادرش بعد حق بخشید بود نقلست از گلشن اولیای که قطبیت بمقداری که حضرت گنج شکر را بود قدس الله

سره العزیز بطلب دیگر تر بود و ما که چهل سال ایشان بود چند درویش کامل از براد کوه قاف عزم کردند که رفتند اینجا

شیخ را ملاقات کنم که چندین مقدار قطبیت بهر کس قرار یافته است و ما انکه در سه ساعت دیگر تلقی نمیشود بهر حضرت قطب العالم

امدند و بهیبت سلام گفتند در استانه حضرت قطب العالم نشستند بعد از ان ما قطب العالم ایشان را پرسید شما که این قدر راه

امدید هیچ درویش را دیده اید ایشان بدو تعجب شدند گفتند که خود درویشیم و گفتند که کسی دیده ایم و شنیده ایم

دستی کردند آنگاه حضرت قطب العالم با ایشان گفت که مرا چگونه دیده آید گفت که حالا آمده ایم از شما ذوق
نداریم حضرت قطب العالم زبون دیدند بر دید حال من بهم رسید رفتند و بعد در ایشان دیدند و بهم رسیدند که حال شیخ چه نوع
از اندرون جواب آمد که از آن روز باز که من در خانه شیخ آمده ایم گاهی طعام سیری نخورده ایم
چون ایشان جواب شنیدند باز در مسند شریف حضرت قطب العالم رسیدند چه بینند که حضرت قطب الحا
در تفحص ایشان مراقبه در رفتند تمام زمین را سیر کردند و بالای آسمانها طی کردند هیچ جا حضرت قطب
العالم را نیافتند سر از مراقبه بر کردند چه بینند که حضرت در میان ایشان حضرت قطب العالم را نیافتند
بعد دیگر دامن مبارک خود را با آستین می افشاندند چون ایشان حضرت قطب العالم را دیدند بر سیدند
که شما کجا بودید زیرا که آن درویشان را شما سیر کردید بهم رسیدند که شما کجا بودید زیرا که آن در مغرب
رفته دیدیم گفتند چگونه دیدید زیرا که همه گفته بهران اند لعید کهنه گر ما ایشان توجه کرد و زبود مرا شما هیچ
جا نیافتند گفتن کی توانید و من اگر میخواهم در یک ساعت هفت بار بگذرم اما هر دو درویش را چنین شناختند و چنین
عبودیت بر سیدند و گفتند اینجا درویشی ره آن شدند قطب از کاملین اولیائی که متقدمین در میان درویشان
گذشته اند اختلاف افتاده در قطبیت حضرت گنجشکر قدس سره بعضی گفتند که حضرت شیخ زبده قطب است بعضی گفتند که غوث است
چراکه هر قطب که هست او را البته درین مقام علام کند رسیده و او هیچ جا درین جا زحمت از ای کند نکرده چون
اختلاف جانبین باز دیاد روی نهاد عاقبت اتفاق طرفین برین افتاد که دو کس را برای امتحان میباید
فرستاد دو کس را از میان خود تعین کردند چون بحضرت قطب العالم رسیدند و جمال با کمال ایشان را دیدند در
ملازمت حضرت قطب ماندند و سوی ایشان نگردیدند آنگاه دو کس دیگر را فرستادند که خبر آن دو در
حوالی کنند آن دو کس همچون جمال کمال آن ارادتمند ذو الجلال دیدند باز نگردیدند باز دو شخص دیگر را فرستادند

نا آنکه

تا آنکه در حضرت قطب العالم رسیدند خدمت در رسیدند که ایشان خطاب کنند بعد مدتی حضرت قطب العالم او

ایشان را ارشاد فرموده که کوه لبنان مقر اولیاست دیگر ابدال‌ها جاید گذاشت همه را رخصت فرمودند همه را

باطمینان دل مراجعت بکوه لبنان کردند نقلست از گلشن اولیا که در عهد سلطان ناصر الدین پادشاه دهلی

یک دانشمند بادی مباحثه کردن نتوانستند که یگانهٔ روزگار بود وقتی در مجمع نشسته بود و هیچ عالمی بادی تمام

زمانیا بمیکان و دو بگفت کسی درین حد هم دانشمند باشد که با من بحث نکرده با مردی ازین میان گفت

ای حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر هست در اجودهن آن دانشمند مخصوص تعلیم همان کرد در اجودهن

رسید و جمال جهان آرای ایشان را دید از مشکلات خود از حضرت ایشان پرسید اگرچه بعضی از ایشان

سبیل ترجمه اما ایشان زمانیا تحمل فرمودند شیخ نظام الدین در ملازمت حاضر بود علی الفور جواب باصواب

کرد او متحیر بماند در خاطر گذرانید که سبحان الله مرید کسی را که چنین علم باشد او خود چه نوع خواهد بود دستار بر خاک

و شتافت بمنزل پرداخت حضرت قطب العالم شیخ نظام الدین را بسیار عتاب کرد تو چرا دل دیگرا خراب ساختی

و جواب مسئله وی گفتی مگر من نمیدانستم من از برای همین تحمل کرده بودم که دل او خسته نگردد من از تو هرگز خشنود

نشوم تا رضای وی را حاصل نکرده‌ای شیخ نظام الدین بر مولانا افصح الدین آمد که پیر دستگیر ما از سبب خاطر شما

بسیار سرزنش فرمودند مولانا افصح الدین گفت که چرا شما را سرزنش میفرمایند شما جواب باصواب گفتید گفت

از برای آنکه تو چرا جواب گفتی اگر تو نمیگفتی خاطر مولانا خوش میشد من از برای همین تحمل کرده بودم شیخ افصح الدین

را ازین سخن حیرت تمام شد که سبحان الله علم الجنان و تحمل این چنین برخاست و در خدمت قطب العالم رسید و التماس

ارادت کرد حضرت قطب العالم فرمودند که شما بسیار علم ظاهر غلو کرده آید شما را چگونه مرید سازم عاقبت مرید

ساختند و بدین سعادت مشرف گشت تا زیست در خدمت حضرت قطب العالم می بود نقلست از گلشن اولیا

[illegible]

که روزی نقیب اولیا حضرت ابو العباس خضر النبی علیه السلام در مجلس پیر دستگیر ما در آمدند و گفتند که امشب
در زیر دریا در میان ماهیان جمع شده بودند و میگفتند که یک ماهی از نسل آن ماهی که یونس علیه السلام را در زیر برده بود
میگفت که این زمان در سر من زود خواهد آمد که دریا خشک خواهد شد با تشنگان دریا بر آن ماهی اعتقاد
بسیار میدارند و هر منزلی که این امر میشود حل از آن ماهی میکنند القصه از شنیدن تشنگان دریا متحیر و مضطر
گشتند که چون دریا خشک شود زندگی ما چگونه باشد مرا با تشنگان دریا تحویل شاد آمدند تا نوعی باشد که دریا خشک نشود
پس من در دریا در آمدم یک حجره بلوری دیدم در بسته آواز کردم که درین حجره کیست آواز شنیدم که
این حجره شیخ ابی سلول است که از خلفای قطب العالم شیخ زید الدین گنجشکی است طلب اذن کردم در بکشادند
دیدم مردی نورانی بر سجاده کرامت نشسته بر وی سلام کردم جواب با هیبت داد من بنشستم مرا از بود
تو کیستی که ترا اجرت مراد خود می بینم گفتم که از نسل انبیائیم در پای من افتاد و بسیار عذر و تقصیرات خود خواست
او را بدید بخشیدم آنگاه گفت اینجا چگونه آمدید فقیر خضر النبی علیه السلام بر وی گفتم و فقیر نیز برابر من بود جواب داد
که ای ماهی راست گفته است گفتم چگونه گفت من صد سال بود که مرید گنجشکی شدم همان روز مرا از خرقه
خلافت مشرف کردانیدند و تلقین و ارشاد فرموده بودند و اینجا جا دادند و صد و نود و پنج سال است که درین مدت
هیچگاه ملاقات نشده و دو چیز در دل است که منعقد کرده ام تا ایشان نزنم که هفت دریا خشک شود و اشیا با بسوزند
گفتم دانستم که ماهی همین معنی گفته باشد من ترا و حال دیدم او برابر خود در زیر حوض بردم و گفتم که آن آه
که اینجا نیز درین اینجا بر آر تا حجاب ها سوخته گردند اگر صادقی در حکایت خود فقیر نیز برابر بود و شیخ ابی اجازت بخشید
دانست که حجاب سر سوختن ~~[illegible]~~ شیخ آتش سوختگی حجاب باو رسید خاکستر گشت و فقیر نیز چند گام باد هوا نیفت
کرده بود نیم اند آتش بسوخت اما این سوختگی از شیخ ابی سلول بود من حیران ماندم و در حال شفاعت کردم زمان آمد

این ملاقاتی است

شیخ ابی سلول را پیر او و دو جاهای اول پیر ... مرحوم گردید ...

این طلاقی التست او مرا دید و دیگر نه به ارشاد جد تو این مرا میدید گفتم چون موسی علیه السلام که در حالت نه لایق

سوختن بعقباد تن اندر دستگاه قوم او سوخته بودی که انظاهی الآ فتنتک ترا گفته بود اما عجب آن نعقباد صحیح است

یارب
تن را بعد سوختن زنده کرد آنیده بودی این بیچاره را از عذر آورد آن فاحیاه الله تعالی بقدرته فغلت

بندگا
من این عمل برای کنفال من السماع و این مرد اهل سماع بود پس گفتم غیرت تو از بهر جازم تا این مرد ترا

ماستاذنت من ربی ان یکون السماع فی الملأ الاعلی فاجابنی فجاء ملک من الملائکة فقال ادع الشیوخ

فدعوت الشیوخ فجاء قطب الاقطاب یعنی جدی و مولائی و سیدی الشیخ الاکمل شیخ فرید الدین شکرگنج

قدس سره والشیخ العارف شیخ جمال الدین البانسوی والسری سقطی والمعروف الکرخی و داود الطائی

صاحب
والشیخ ابوالنجیب سهروردی والنجیب من الرحمن محمد مخدوم جهانیان علاء الدین البخاری و شیخ نظام الدین

السفر المعروف بعبدالولی و شیخ محمد بن بدر الدین الدهلوی المشهور باب العباس و شیخ الحسین الناجوری و جد

الحواجی
الاعلی التارک من الدنیا والفارغ من العقبی والواصل بالمولی حمید الدین الصوفی السعید والشمس الملتمه الحلوائی

فلما السور واشرقت المجلس و هیئت الطیب فغلت الشیخ المحمد و شمس الهاشمیه ان سیغفنا فقال بالتغنی بهذا البیت

ه مانا که بر گناه هم نزد دکه کو کسا ثمین : فبکی الشیخ المحمید و تواجد و واقع الشیخ نظام الدین سه شبانه روز

حجاب یا برداشتند و همه کس خدا تعالی را میدیدند و همه مشایخ از غایت سرور در رقص آمدند و در بین

انشامن دست ابی سلول گرفتم و او تنها دست بسته ایستاده بود او هم در رقص آمد و خدا تعالی را میدید

و میگداخت تا انکه همه گوشت و پوست او گداخت مجرد استخوان با ماند اما سر او را هیچ نشد برسید

خدا را دیده بود و دیده بادی هر ثبه همه را از ان حال بر اند بحال خود آمدند بحضرت جد التماس کردم و زیده

خود
که این مرید شما است اگر شما دیدیم سعی در کار او میکردیم اکنون شما حضرت انشان دست

بران اندر رفت او را از و د راندا خفتند و گوشت بر پشت او در یخته و گسیخته بحال خود باز گشت گویا که او را
خبری نبود و طالب از مکنون اولیای که روزی رسول صلی الله علیه وسلم در خانه بودند چونکه نوبت ایشان بود
را در خانه حضرت عایشه رضی الله عنها ناقه بود دیگر حرم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم چیزی بجهت نفیس
حضرت او در حضرت عایشه رضی الله عنها در غضب شد و آنکاسه را بر زمین زد که هم ظرف و هم مظروف
ضایع گشت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم فرمودند که او طعام برای من آورده بود ان طعام رفت
اما او ندا و بد او بدش مراد ما بید بن القصه در اختیار اینکار نفر که خاصه رسول صحابه بود و اکثر مشایخ جنت
اهل بهشت عزیز سرنشت قدس سره او را جم الحبیبین قدم نهاده اند و فرموده اند که اگر در خانه جنتی چیزی مانده
باشد چون خادم او را در کند آنگاه وی بر مصلای عبادت حضور کند وسهو در وی چون بر مصلی خواهد که
سر نهد چون خادم بجنس او نکه در نهد آنگاه بخاطر جمع بنماز مشغول شود حضرت قطب العالم زبدة الملة والدین
گنجشکر قدس الله سره الغزیز فتوح را قبول نمیکرد و ندیکر در زمین العلواتیین در ظهر وعصر سلطان غیاث الدین
انار الله برهانه دو طشت پر از تنکهای زر سرخ خدمت حضرت قطب العالم فرستاد از روز فرموده بود مولانا
بدر الدین اسحاق را ازمان که دهند که امروز در مطبخ چه قدر احتیاج است عرض کرد که یک تنکه درست میباید
فرمودند یکی از آنها بگیر مولانا گرفت و باز عرض نمود که یک تنکه درست از هم است فرمودند از ایشان بگیر و باقی
را بر فقرا قسمت نمایند چون جای لنگرخانه ... خالی گشت مولانا چراغ گرفته در تفحص شد مگر یک تنکه
یافته شود که فردا روی از کسی یافته شود یک تنکه آنجا افتاده دید در دستار خود بپیچید چون وقت نماز شد
حضرت قطب العالم تکبیر بست همین که شروع در نماز کردند شکسته باز شروع کردند چون نیم الحمد خواندند
باز شکسته شد یاران بر بیدند که چه سبب که بارها نماز کردانید و آید فرمودند مولانا بدر الدین اسحاق که امروز در نماز

[illegible]

حضور نمیشود

حضور نمیشود و تکرار ان فتوح چیزی باقی مانده باشد مخدوم عرض کردند که یک تنکه درست برای خرچ زر انگاه داشتیم
قطب العالم ازین آزرده گشته بر تاب کردند و دست بدان تنکه الوده بودند از سبب آن در ان شب چندان اندوه کردند
اندیشه در خود جای دادند که تکیهای الفقرا راندند و بجانب ایشان راه نیافته بود تا تاسف میفرمودند که چرا دست
بدان مقبوضه حق شده دم انداخش بوی نفرمودم ۔ نقلست از کلشن اولیا که شبی حضرت شیخ نظام الدین قدس
سره العزیز بر در قطب العالم آمد چه بیند که بر در ایشان ماران زرین بنهایت متعاقب هم میبردند که منش نمیشود
شیخ فرید متحیر ماند و متعجب شده چادر دراز در دوش زر فقرا آورده جهت تماشا بر یک مار انداخت چه بیند که در زیر
چادر توده زر شده در تعجب شدند و گفتند این چه شد واقعه را بحضرت قطب العالم عرض کرد که چنان دیدم
و چنین کردم حضرت قطب العالم در غضب شدند و فرمودند چرا جامه را بر ان انداختی عرض کرد که بنده را هیچ غرض
دران نبود جز تماشا انگاه قطب العالم فرمودند ان دنیا است که هر شب عرض میکند و من قبول نمیکنم
نقلست از کلشن اولیا که شیخ نظام الدین در استانه قطب العالم رسیدند دیدند که دنیا زنی برایشان
نشسته و لباس خاص پوشیده در مقام جاروب میزند شیخ پرسید تو کیستی گفت من دنیا هستم حضرت سلطان
المشایخ او را البعد از مقام بیرون کرد که برو این جا تو نیست چون این واقعه پیش حضرت قطب العالم
گذرانیدند حضرت قطب العالم بسیار تاسف کردند و فرمودند که چرا دست بدان مقبوضه سودی لیکن چرا
بیرون نکردی نقلست از کلشن اولیا در حکایت پیران صاحب طریقت الاقطاب زبدة الاصحاب شیخ فرید
گنجشکر و غوث العالم شیخ بهاء الحق ذکریا قدس الله سرهما العزیز گفته اند این هر دو بزرگوار همراه در سیر بودند
و بکوه قاف رسیدند دو روز در انجا ماندند چون از سیر کوه قاف فارغ شدند حضرت قطب العالم
فرمودند که در رای این سیر باید نمود شیخ بهاء الحق الدین مانع شد که پیشتر شدن قابل نیست هم درین بودند

که مردی راه نوردی لباس آتشین پوشیده و شتر آتشین هیچکس نشنیده باحترام سعادت ایشان رسیده و زمین
بوسید و بحضرت قطب العالم فرید الدین گنج شکر قدس الله سره العزیز التماس نمود که مردم ما منتظر لقای سرور
از برای شما اند حضرت قطب العالم بجانب شیخ بهاء الدین ذکریا قدس الله سره العزیز توجه فرمود گفت اکنون
چه قابل است شیخ بهاء الدین بحضرت قطب العالم قدس الله سره العزیز گفتند که شما عزم کنید من در همین جا باشم
حضرت قطب العالم قدس الله سره العزیز بر شتر آتشین سوار شده متوجه آن دیار شدند در آن مردم بیک لحظه
در رسیدند هر یک مشتاق لقای روح افزای حضرت قطب العالم بودند حضرت ایشان چون تشنه بر آب رسیدند
دیدند و یک حضرت قطب العالم دیدند و اقدام شریف حضرت ایشان بوسیدند حضرت قطب العالم روز نخستین
بسبب زبان در میان میدان بنفس نفیس ایستادند و چراغ هدایت بر آن قوم فشاندند و در روز دویم بکمک زبان
در مغایر زبان بجهت اختلاف زبان آن بجهت اختلاف زبان بر دارید احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمایند و وعظه خوش بر آن جمع خواندند و در روز سیوم تمام خلق انعام را مرید ساختند و آن شریف
دولت نواختند گویند که چهل روز در آنجا ماندند و کوه غار زنو دیدند و بروایتی هفتاد روز در آنجا
تشریف ارزانی داشتند در این مدت شیخ بهاء الدین را هر روز طعام و آب از آنجا میرسید بعد از آن قطب
العالم بر یار غار خود رسیدند و از آنجا بر گردیدند و در آنکوه هفتاد هزار خلفای قطب العالم اند در بعد
آن بشمار نقلست از حضرت شیخ نصیر الملة والدین شیخ نصیر الدین قدس الله سره العزیز در کتاب ذخیرة المجالس
مرقوم شده است که شیخ زید الدین مسعود قدس الله سره در ملتان تعلیم میکردند سرائی که اهل سرای حلوای
میگفتند بجنس در آن سرای نگوی شیخ قطب الدین بود چون در ملتان در آمدند شیخ زید الدین در آن مسجد نشسته مطالعه
میکردند شیخ قطب الدین از نظام خود بر خاست پیش شیخ آمده پرسید که مولانا این چه کتابست شیخ زید الدین
زنود که کتاب

فرمود که کتاب نافع رست قطب الدین فرمودند که نفع تو در خواندن همین کتاب نهاده اند شیخ فرید الدین
مسعود فرمودند که نفع من از نظر کیمیا سعادت بخش شما نهاده اند شیخ فرید الدین در پای شیخ قطب الدین
افتاد و این بیت فرمود معقول تو جز مقبل جاوید نشد :: در لطف تو هیچ بنده نومید نشد :: وقت بکدام
ذره پیوست دمی :: کان ذره به از هزار خورشید نشد :: نقلست از سیر العارفین در اینجا حضرت قطب الملة والدین
بختیار اوشی قدس الله سره العزیز از خطه ملتان بطرف دار الخلافت دهلی عزیمت نمود ... در رکاب
سعادت حضرت شیخ المشایخ قطب الملة والدین همراه بود آنجا حضرت قطب المشایخ بختیار اوشی اشارت
فرمودند که بابا فرید هم درین کتاب ترک و تجرید جدا کاه بعلم ظاهر مشغول باش بعد از آن در دهلی بیا و در
صحبت من قرار گیر که ان شاء الله تعالی مراد در آنجا خواهی یافت حضرت ملک المشایخ فرید الملة والدین بهمان اشارت
البشارت همچنان کرده از آنجا بخطه قندهار رفت و پنجسال کامل تحصیل علم کامل نمود و چون چشمه مبارک رو
ینابیع علم لدنی گشود از آنجا مراجعت نموده در ملتان رسیدند نقلست از حضرت ملک المشایخ فرید الدین والدین
قدس الله سره العزیز در اینجا در راحة القلوب مرقوم شده است که طرف ملتان آمدم برادرم مولانا بهاء
الدین ذکریا را دیدم مصافحه کردم مرا پرسید که کار خود تا کجا رسانیدی گفتم اگر بگویم این کرسی که تو بر نشسته در هوا
شود هنوز این سخن تمام از زبان من بر آمده بود که کرسی در هوا شد برادرم بهاء الدین ذکریا دست کرسی زد
زد و بر زمین نشست فرمود که مولانا فرید کار خود را رسانیده الغاه از آنجا بازگشتم در دهلی آمدم سکونت
کردم خدمت شیخ الاسلام خواجه قطب الدین بختیار اوشی را در یافتم چند ابیات نعت که در وصف پیغمبر
در ایشان دیدم الغاه خود را در پله ایشان انداختم و از شرف صحبت مشرف شدم شه روز هر جز من نعمت روان
کرد و این سخن هم نگفت که مولانا فرید کار خود را تمام کرده است الغاه بر من آمده چنانچه نقلست از شیخ

زبدة الحق والدین قدس الله سره العزیز درانچه در فوائد السالکین ملفوظ حضرت خواجه قطب الدین مرقوم است که

بتاریخ غرهٔ رمضان المبارک روز جمعه سنه اربع و ثمانین و خمسمائه دعاگوی فقیر حقیر بنده درویشان بابا کاک

قدم البنان اضعف العباد فرید الدین اجودهنی را دولت پابوس آن سلطان المحققین برهان العاشقین

خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره حاصل شد همان زمان کلاه چهار ترکی بر سر دعاگوی نهاد

و شفقت بسیار ارزانی فرمود آن روز من و قاضی حمید الدین ناگوری و مولانا علاء الدین کرمانی

و سید نور الدین مبارک و شیخ نظام الدین ابو المؤید و مولانا شمس الدین ترک و خواجه محمود موزه

دوز و عزیزان دیگر بخدمت حاضر بودند خواجه قطب الاسلام ادام الله تقواه بر لفظ مبارک راند

که صاحب سجاده را تقویت و شیخ را آن مقدار قوت ذات و تصحیح خاطر میباید که چون یکی بر وی بیاید برای

بیعت او را واجب است که بقوت نظر باطن زنگار سینه آنکس که بدو بیاید جز آن آلوده تا بکلی دهد تا هیچ کدورتی

از غل و غش و محن و حسد و آلایش دنیا در سینهٔ او نماند بعد از آن دست او بگیرد و بخدا رساند و اگر این مقدار

قوت پیر را نباشد یقین بداند که پیر و مرید هر دو در بادیهٔ ضلالت افتند آنگاه هم درین محل حکایت فرمود

که در اسرار العارفین خواجه ابوبکر شبلی رحمة الله علیه مینویسند که وقتی جانب بدخشان مسافر بودم بزرگی

را دیدم که صفت بزرگی او در تقریر نیاید سلام کردم فرمود که بنشین بنشستم چند روز ملازم صحبت او بودم

وقت افطار دو نان جوین از عالم غیب پدید آمدی آن بزرگ بدان افطار کردی و اما از آن یکی مرا میداد

الغرض آن بزرگ والی شهر را فرمود که چند خانقاه برای مسافران والی بر حکم اشارت شیخ آن همه خانقاه

در سر چند روز تمام کنانید بخدمت آن بزرگ باز نمودند که خانقاه تمام شد آن بزرگ فرمود که هر روز

از بازار یک کتیه خرید میکردند و بخدمت شیخ می آوردند آنحضرت دست آن کتیه میگرفت و هم سجاده می نشاند

مبلغت که تا

ملکوت که ترا جدا ابیاتی رسانیدم اخر الامر ان کنکان جهان شدند که هر یکی بگشتی بر روی اب میرفتند
و هر کان کنکان نفس میداد مذ بالقطع همان شدی خواجه شبلی گفت از کرامت ان کنکان مرا عجبی و حیرتی
بدید امد ز بود که ای شبلی هر که سجاده کسی نشیند و دست کسی بگیرد که او را قوت همچنین بود که دیگر را نیز
صاحب سجاده کند و اگر قوت ولایت نباشد اگر او شیخ بود مدعی و دروغ زن بود در میان اهل سلوک
هم درین محل حکایت ز بود که اهل سلوک در شرح خویش نویسند که کمالیت مرد در چهار چیز پیدا شود
اول اندک خفتن دوم اندک گفتن سیوم اندک خوردن چهارم در صحبت خلق اندک بودن گفت
که درویشی در غزنین بود که هر روز تجرید بودی اگر در روز چیزی فتوح بر و رسیدی تا شب نگاه
نداشتی و هر که بر وی بیامدی از کبیر و صغیر و درویش و توانگر مردم نرفتی چنانچه اگر کسی برهنه بیامدی
جامه نفس خود بکشیدی او را بپوشانیدی این چنین درویش صاحب نعمت بود وقتی دعاگوی و آن درویش
بگجا بودیم از وی شنیدیم که من چهل سال در مجاهده و طاعت بودیم هیچ روشنائی در خود ندیدیم همچنین
که این چهار چیز بکار دیم چند از روشنائی در من پیدا شد که اگر سوی اسمان وقتی دیده شود تا عرش حجاب
ظلمت هیچ پوشیده نماندی اگر در زمین دیده شدی از زمین اول تا تحت الثری و هر چه در زمین است
هیچ در حجاب نبودی از سبب این شغلی اروزنستی سال تا که این همه برسنه‌ام انگاه روی سوی دعاگو
کرد که ای درویش تا اندک نخوردی و تا اندک نگوئی و تا اندک نخسپی و تا اندک صحبت با خلق نکنی هرگز جوهر
درویشی در تو پیدا نشود که درویشان طایفه اند که خواب بر خود حرام کرده اند و زبان در سخن گفتن گنگ
ساخته اند و طعام از جهت خاشاک کرده اند و صحبت خلق را همچون مار و افعی دانسته اند انگاه بر تبه
رسیده اند ز بود که چون درویش جامه خوب بپوشد یعنی از برای نمودار خلق بندار که او درویش بخفیت

[illegible]

[illegible]

منقبت راه راست در راه سلوک دهر درویشی که در صحبت خلق اعتنائی کرد پنداری که او درویش نیست بزند

منقبت دهر درویشی که خواب کرد پنداری که درد وی هیچ تفعلی نیست بعد از آن ذکر بود که وقتی جانب دریا

مسافر بودم درویشی را دیدم از حد بزرگ و صاحب نعمت اما در مجاهده چنان شده بود که استخوانها در وجود

مبارکی او مانده بود و هم حرص آنکه درویش را رسم بودی چون جماعت ملک داروی نشستی و در مائدهٔ آن

درویش قیاس هزار من منی طعام بودی از نماز چاشت تا نماز پیشین هر که بیامدی از آن طعام بخوردی

و باز گشتی و اگر برهنه بیامدی دست در درون حجره کردی و جامه بدر دادی القصه تا آخر مان که هیچ نماند

بعد از آن ذکر بودی هر ذره مانده که اینکس بیار بد چون ذره مانده هر که رسیدی دست زیر مصلی کردی

هرچه بهجت او هر دست آمدی بدر دادی القصه دعا بگو هم چند روز ملازم صحبت آن بزرگوار

مانده بود چون وقت افطار شدی چهار خرما از عالم غیب فرود آمدی از آن دو مرا میداد و دو خود میخورد

بعد از آن ذکر بودی تا درویش اندک نخورد و صحبت خلق ترک ندهد یعنی گوشه نگیرد و خواب کم نکند

حاشا و کلا که بمقام مردان رسید آنگاه در همین حکایت ذکر بود که ای درویش هر عیسی علیه الصلوة با چندان

تجرد درویشی که او داشت چون بالای چهارم آسمان رسید فرمان شد که او را همانجا بدارید که از آلایش

دنیا هنوز چیزی با اوست تفحص کردند چون گرد عقده برآمد کاسه چوبین و سوزنی در خرقه زده داشت لوح بر کرد

گفت که این را حکم فرمان شد که در دریا بیندازید و سوزن که در وقت آمدن انجا چرا کاسه و سوزن آورده

بر دن نمی آرد اخص همه جا باش پس ای برادر تفاعل که هیچ دو میخ نان قناعت در حضرت دوست بار نمی در هیچ است

یابند اینکس را که با چندین دنیا و دوستی در وی بود حاشا و کلا که هرگز باریابد آنگاه ذکر بود که درویش را

موجود باید بود تا هر روز هیکلی بنشیند بشنود زیرا انجه قسمت می آرند درویشی بود صاحب نعمت همیشه در فکر

همیشه در فکر و ذکر

همیشه در تفکر و تحیر بودی چنانچه از وی سوال کردند که درین عالم تفکر و تحیر چه حال است که در آن رو شده — چه خبر است
آید فرمود هرچند نظر بیشتر میکنم ملکی میگذارم ملکی دیگر صد چندان بیش هست در عالمی که تماشا میکنم یکی بجای نمی ماند
و هیچ شمار آن میگذارم در عالمی دیگر و ملکی دیگر که رفتم الحکایه خواجه قطب العالم ادام الله برکاته چشم پر آب
کرده بهای های بگریست که وقتی از آن درویش مثنوی شنیده ام چه پسندیده است و آن این بیت مثنوی — این بیت
هر آن ملکی که وا پس میگذارم دو صد ملکی دگر در پیش دارم الحکایه فرمود که اهل سلوک و طایفه متحیران که مانند پیغمبر
که درویش در وقت راه رفتن اوست که هر روز صد هزار ملک میگذارد و قدم بیشتر میزند پس هر که اهل آن
عالم نیست او خود درویش نیست الحکایه هم درین محل فرمود و این اشارت بر زبان مبارک راند که بعضی
از اولیاء که اسرار بیرون میدهند ایشان در غلبات شوق میباشند از سکر چیزی میگویند اما بعضی که کامل
حالند هیچ نوع اسرار بیرون نمیدهند پس درین راه اهل سلوک را حوصله وسیع می باید تا اسرار دوست
در دو سکنی نگهدارد زیرا که اسرار بلی بسر ثبت از اسرار دوست لیس آنکس که کامل است هرگز بیرون نمیدهد
الحکایه هم درین معنی فرمود که چندین سال بخدمت شیخ معین الدین سجزی قدس الله سره العزیز بودم وقتی ندیدیم
که هیچ سری از اسرار محبت دوست ذره بر زبان مبارک ایشان رفته باشد یا از آن انوار که بر ایشان نازل
میشد شمه بیرون دهند بعد از آن روی بمن کردند و گفتند که ای فرید کامل حالان چنین بوده اند که سر دوست
آشکارا نکرده اند تا سر دیگر واقف شوند الحکایه فرمود ای فرید دیدی که اگر منصور کامل بودی هرگز
سر دوست مکاشفه نکردی چون کامل نبود به یک ذره شربت در زبان اسرار دوست کشف کرد پس سر بباد داد
بعد از آن فرمود که خواجه جنید بغدادی قدس سره را چندانکه در عالم سکر بودی خبر این سخن دیگر نکردی و آن
این بود که او گفتی هزار روا ای بر آن عاشق کو دم دوستی زند چون از چیزی از عالم غیب اسرار بر وی نازل

مقام سلطنت درویشی دارد ××
ز صد سلطان فراغت بیشتر دارد ××

آنکه
کرد و بر نور آن را بجنس دیگران بگوید الگاه فرمود که من شنیده‌ام از زبان مبارک شیخ معین الدین سنجری قدس

عزیزی که در عهد بزرگی بود چند سال مر خدای را عبادت کرد و چندان مجاهده بجا آورد بعد از آن سری از

بدو
اسرار محبت خود بر وی تجلی کرد چون آن بزرگ که حوصله تنگ طاقت نیاورد و بر نور آن را کشف گردانید

دیگر هر نعمتی که در دل بود بر گرفتند آن درویش دیوانه شد که این چه زاد هاتف آواز داد که ای گواه اگر

تو آن اسرار بر دل بمیدادی لایق اسرار دیگر میشدی اما چون دیدیم که تو هنوز در هفتاد حجاب از نور بسته‌ایم

و مدیکری داد هم الگاه خواجه قطب الاسلام بر زبان مبارک راند که ای عزیز دیگر در این راه میان اهل سلوک

مردانند که صد هزار دریا از اسرار فرو برند و ندانند که چه فرو بردیم ملک هنوز ز یاد هل من مزید می‌آرند

مست
الگاه هم درین معنی فرمودند که وقتی بزرگی بر بزرگی نامه نوشت که چگونی در حق کسی که بیک قدح محبت

کرد و آن بزرگ جواب نبشت که زهی تنگ حوصله و کم همت که اوست شیر نشند امروز در تربیت پنجاه سالست

که ز یاد هل من مزید میکنند این چه بحث است که از تشنگی مرا هم می‌آید زنهار من ترا منع میکنم تا باز انجنس سخن پیش اهل

تا
سلوک شایان تا از پیران اهل سلوک آنان که اسرار بر دل داده‌اند خبری نیافته‌اند الگاه فرمود که درویش

همه بیگانه نشود و همه وقت در تجرید ننشیند و هیچ الایش دنیا بر خود نگذارد هرگز بمقام قرب نرسد الگاه هم درینجا

محل فرمود که چون خواجه بایزید را قدس الله سره العزیز بعد هفتاد سال در مقام قرب بار شد فرمان آمد که باز

دارد
گردانید که هنوز الایش دنیا بر خود دارد و بر نور خواجه در خود دید که پوستینی پاره و کوزهٔ شکسته بر خود

اورا بیرون انداخت الگاه بار یافت پس ای برادر همین جا تجرید باشی که بایزید با پوستین پاره و کوزهٔ

شکسته بار نمی‌یابد تو که چندین الایش دنیا و چندان داری چگونه گمان میبری که یابی پس ای برادر در راه سلوک

آن
درویشی دیگر است و آن بار داری دیگر که در نیام دو تیغ نمی‌گنجد الگاه هم درین حکایت فرمود که چون

درویش کامل

اما خاطر را اضطراری ازل و باز از آن بجهت [illegible] ××

درویشی کامل گردد هرچه بگوید و حکم کند این بغداد بودم در دزه‌ای از آن سخن تفاوت نشود بعد از آن زنده که
داشتی من و قاضی حمید الدین ناگوری که یار غار و هم‌سفر بود جانب دریای شور ساز بودیم یک عجایب قدرت
خدای را تماشا کردیم که در صفت نیاید و نتوان گفت نزدیک دریا مقامی بود من و قاضی هر دو آنجا نشسته
بودیم هر دو را گرسنگی در آنجا اثر کرد میان بیابان و کناره دریا طعام از کجا الغرض یک زمان گذشت
گوسفندی دو نان جوین در دهان گرفته پیدا شد پیش ما بنهاد باز گشت ما آن دو نان جوین تناول میکردیم
و با یکدیگر میگفتیم که آن نان از غیب رسیده و این گوسفند بود از مردان غیب بود هم در این بودیم که یک کژدم
بقیاس شتر بزرگ پیدا شد آمد تیز و بر آن می آید همی که نزدیک دریا رسید خود را بیجا با دریا انداخت
گذار شد من روی قاضی دیدم و قاضی روی من دید گفتم در زیر این چه حکمتی است که آن کژدم بر سبیل تعجیل
میرود بیا تا ما نیز دنبال آن کژدم برویم تا کجا خواهد رفت ز بود در کناره دریا جهازی نه که گذار شوم
ما هر دو عاجز شدیم دست به دعا بردیم گفتیم که اگر بار در درویشی کار خود بکمالیت رسانید [illegible] ما را در نیا
دریا راه بدهد تا تماشای آن کژدم ببینیم تا کجا میرود همین که ما این مناجات کردیم بفرمان خدای عز و جل دریا
دو شق شد و زمین خشک پیدا آمد ما هر دو بگذشتیم آن کژدم پیش و ما عقب چنانچه نزدیک درختی رسیدیم
دیدیم که یکمرد خفته و ماری از درخت برآمده تا آن مرد را هلاک کند آن کژدم بجست و آن مار را نیش
زد و هلاک کرد تا بعد از آن شد مار مرده نزدیک آنمرد افتاد هر دو نزدیک آنمار بیامدیم بقیاس
هزار سر بود گفتیم چون آن مرد بیدار شود در پا بیم و بدین حفظ که خدای تعالی این را نگاهداشت این مرد
بزرگ کسی خواهد بود چون نزدیک او شدیم چه بینیم مستی خراباتی گردد است ما از حد شرمند گشتیم و گفتیم
کاشکی نمی آمدیم تا این نوع دیده نشدی بعده ما هر دو میگفتیم و بخاطر میگذرانیم تعجب آمد و شراب خوار بغفلت

که حق تعالی نگاه داشت خود را این سخن نگو در خاطر ما نماند نشسته بود که هاتف از غیب آواز داد که ابلیس هزاران اکابر
مصلحان و پارسیان را نگاه داریم پس گناهکاران را که نگاه دارد هم در گفت گوی بودیم که آتش در هزار
و ما را افتاده دیدیم آن شخص خود از صد متحیر ماندیم ما تمام کیفیت آن شخص دیدیم و حالات او بدیدیم گفتیم آنچه از روی
ما مشاهده ماند و از آن فعل توبه کرد و بعد از آن همچنین گویند که آنچون یکی از صلحا فوت شد نفیاد هیچ پای
بجای آورد و بعد از آن فرمود چون وقت در آید و تسلیم در زمین گردد صد هزار خرابی را صاحب سجاده
برآمد هر یکی را که اجابات انگشت پس ای برادر در این راه تعظیم نباید بود خاصه در راه سلوک کاملان که در
سلوک شب و روز صد سال از بیم فراق و خوف متحیر و غمگین زیرا که عاقبت را کسی ندانست که چگونه
خواهد شد اگر ابلیس لعین عاقبت دانستی که چگونه خواهد شد هم سجده آدم را سجده کردی اما چون او عاقبت
خود ندانست و در طاعت خود بدید غرور در رو نهاد که من هر آن خاک را سجده نمیکنم چون نار و حیله طاعت
او حبط شد و بر روی او باز زدند آنگاه [illegible] در شهری رسیدیم طائفه دیدیم
از اهل صلاح اما در مقامی دو کان و [illegible] نفر آدمی در عالم تحیر ایستاده و چشمها در هوا داشته اما نماز
را بوقت ادا میکردند باز در عالم تحیر مشغول میشدند دعا یکی نیز مذهب در میان ایشان بماند روزی
از میان آن طایفه چند نفر آدمی در عالم تحیر محو افتاده بودند دعا یکوئی عرض داشت کرد که این چه عالم است
که شما در آن فرو شده آید گفت آفرید نیای شصت سال یا هفتاد سال است که قصه ابلیس لعین مطالعه کرده ایم
که با تشنش هزار ملک و سیاه و ششش هزار سال مر خدای عز و جل را عبادت کرد آخر چون عاقبت خود ندانست
غرور را اثر کرد گفت آدم را سجده نکنم رانده شد و آن همه اعمال او بر روی او باز زدند از این سبب خویش
میلرزیم در عالم تحیر ایستاده و چشمها در هوا داشتیم اما نماز را بوقت میگذاریم در عالم تحیر افتادیم و در این

زد مانده‌ایم

گرد آسمان و زمین [illegible] ابلیس [illegible] صاحب سجاده را

زو مانده‌ایم همه ما ایم که عاقبت ما چگونه خواهد شد و به چه خواهد انجامید از این حرف متحیر مانده‌ایم آنگاه خلیفه قطب الاسلام

بنجله — ادام الله تقواه باد ها بگریست و این لفظ بر زبان مبارک راند که حال کاملان بر منجملات که در وجود

متحیر مانده‌اند ما چه دانیم که در هر کدام طایفه ایم آنگاه که این سخن و این فوائد تمام کرد برخاست زیاده

شد و در عالم تحیر مشغول شد دعاگو در خواب مقام درست نزدیک دروازه غزنین برجهت در زیر آن

برج حجره ساخته و ممنون خدا انجا مشغول طاعت الحمد و صلی علی ذلک لقلت اشیخ العارفین در ایام سلطان

العاشقین شیخ فرید الدین قدس سره اختیار در آن حجره یکی مشغول بوده و بعد از ده هفته بخدمت پیر عظیم سید

بخلاف بعضی در دیار ان شیخ بدر الدین غزنوی و شیخ احمد نهروانی که پیوسته در ملازمت صحبت آن

حضرت قطب الملة والدین بوده‌اند چون در دهلی شهرت الشان بسیار شد و خلق مزاحم حال الصاحب کمال

گرفت بعد از آن با جازت و رخصت حضرت قطب الملة والدین در خطه هانسی آمد و انجا سکونت گرفت چنانچه

تعصبه — بخشنر مرقوم خواهد شد که بعد رحلت حضرت پیر ایشان نظیر خود در دهلی آمده باز بخطه هانسی رفته و از انجا العقیبه

اجودهن آمده متوطن گشت که چون در این بیت حضرت قطب الملة والدین رحلت میفرمودند بیت

کشتگان خنجر تسلیم را :: هر زمان از غیب جان دیگر است :: جمیل الدین ناگوری عرض نمودند که حال گند و

طریقی دیگر است یکی را از خلفای خویش اشارت فرمایند که بجای شما باشد اگرچه خلیفه قطب الملة والدین را

بسی بزرگ بودند ملتفت نشدند فرمودند که این خرقه و کلیم در دلبستگی که از حضرت رسالت پناه با این فقیر رسیده

با مصلای خاص و عصا و نعلین چوبین بشیخ فرید الدین مسعود رسانند در آن ایام شیخ مشار الیه با جازت پیر خویش

در خطه هانسی متوطن بودند شبی که خلیفه قطب الدین را رحلت واقع شده بود در آن شب حضرت شیخ فرید الملة والدین

قدس سره در خواب دیدند گویا که خلیفه قطب الملة والدین ایشان را طلب کرده و علامت جا ... بعد این معائنه علی الصباح متوجه دهلی شدند

روز نقل ان حضرت شیخ حمید الدین ناگوری درویشی را در ہانسی دوانید که فرزند شیخ زید الملة والدین را از
حادثه نقل ایشان اعلام دهد بگوید که ان درویش را بانحضرت در قصبه جیم که نصف راه است درویش با ملاقات شد
مکتوبی که داشته بحضرت ایشان رسانید چون حضرت شیخ مشار الیه مکتوب را خواند دید از انجا خود در آب سپردند جنانچه
سیوم روز بحضره مطهره حضرت خواجه قطب الملة والدین رسید در دهی گرد آلوده جند بهم قدم ایشان مالیدند جنانچه حضرت
ملک المشایخ محمد عطا حمید الدین ناگوری و حضرت شیخ بدر الدین غزنوی قدس سرهما همان خرقه و عصا و مصلی و نعلین
جوبین هم در انجا حاضر آورده بودند و وصیت حضرت قطب الاقطاب بر ایشان باز نمودند و در ان مجلس آن خرقه مبارک
پوشیدند و مصلی شیخ گسترانیدند و دوگانه ادا نمودند و در خانه حضرت سلطان المشایخ و الاولیا جلوس فرمودند
نقلست از حضرت سلطان المشایخ و الاولیاء نظام الدین محمد بداونی نور الله مرقده که بعد از وفات حضرت
قطب المشایخ و الاولیا قطب الملة والدین بختیار اوشی حضرت شیخ المشایخ فرید الدین قدس سره چون خرقه
تبرک او پوشید هفته بنشست در منزل حضرت سلطان المشایخ قرار نگرفت باز بسمت خطه ہانسی عزیمت نمود میگویند در
انجا آنحضرت در جامع خانه بحر جنس نزول فرمود و خلق دهلی بقدمبوسی ایشان ازدحام نمودند حضرت ایشان را
اینمعنی خوش نمی آمد که خلق ایشان را مشغول حال ایشان شوند فقط اروز جمعه بود بعد نماز از ان منزل بیرون آمدند که مجذوبی
سر برهنه نام که در خطه ہانسی بصحبت متبرکه ایشان اکثر میرسید و النفقی دریافت بود جلو خانه ایستاده بود چون
حضرت سلطان المشایخ را دید دوید و در پای ایشان افتاد و سر در خاک نهاد و گریه کنان گفت در خطه ہانسی
حضرت شما را اکثر در می یافتم و فیض میبردم اکنون چون درین جا اقامت نمودید مرا طاقت نماند که بقلوت دیدار
پر انوار شما در خطه ہانسی یابم درعقب شما از انجا دویدم و به پنجاه رسیدم و مرا نگذاشتند که دولت پابوس حاصل کنم در پایم
حضرت سلطان المشایخ را سخن او بسی محرز ان جست نماز جمعه گذارده دوزتر بود ولیکن لعنتی از بهر خود حضرت قطب الاسلام

والدین بمن

والدین بمن رسیده است چه در اینجا و چه در انجا دیگر با من هر آینه خواهد بود این سخن بگفت و بجانب خطه هانسی عزیمت
نمود چون در انجا رسید از و بام خاص و عام از اهل اندیار و منقام زیارت و گشت بعد از مدتی از انجا
هم انتقال نمود و فرمود در جای بی تعین قرار گیرم که مجلس سرخسی وقف من شد نقلست از سیر العارفین که حضرت
شیخ المشایخ جمال الدین هانسوی در همان ایام بشرف خرقه متبرکه ایشان مشرف شده بود که حضرت شیخ الاسلام
فرید الدین قدس الله سره از شهر دهلی بعد از وفات حضرت پیر خویش قطب الملة والدین بخطه هانسی بقصبه اجودهن هجرت
نموده بودند القصه ملک المشایخ مشار الیه بعد از سفر خطه هانسی بقصبه اجودهن که نزدیک خطه مشهور دیپالپور است
رسید مقامی خرابی دیده در انجا آرمیده و در ان قصبه بیشتری مردم کثیر طبع داشتند و بد اعتقاد بودند
در انجا هیچکس ملتفت حال حضرت ایشان نگشت حضرت شیخ مشار الیه فرمودند که این محل است در ینجا بفراغ
خاطر مشغول العبادت حق تعالی میتوانم بود بیرون قصبه درختان بودند در میان درختان درختی کلان دید
در زیر آن درخت گلیمی انداخت در انجا مشغول شد چنانچه از هیچکس مردم در ان جا مزاحم او نگشت
زاهت کلی یافت نقلست از حضرت شیخ المشایخ زبدة الملة والدین قدس سره در اول در ان قصبه اهل و تبع شد
فرزندان تولد شدند نزدیک مسجد جامع منزلها ساختند عیال ایشان انجا بودی و خود اکثر اوقات در ان مسجد مشغول میبودی
با ستغراق تمام چنانچه آوازه ریاضت حضرت ایشان در ان اطراف و جوانب رسید که انجمنی آفتابی
قطب الاقطاب در قصبه اجودهن طالع شده است که از پرتو طلعت ظاهر و باطن خود هر که نظر می اندازد منور
میسازد نقلست از سیر العارفین چون صیت مشیخت او در اطراف و اکناف عالم شایع گشت طالبان اهل استحقاق
بحضرت ایشان سلطان الافاق یکبارگی روی نهادند و ابنای امرا عادتا بود چون جماعتی بیکجا ملازمت و خدمت
ایشان توجه مینمودند حضرت شیخ المشایخ می فرمودند که یاران چون همین توجه نمایند جدا جدا بیایند تا نظر علیحده
علیحده نمایند العین الی نقلست از سیر العارفین که قاضی قصبه اجودهن از حضرت ایشان غایت حسد و خصومت میکنبود

[illegible]

و بوسته در مخالفت محمود خلیلی وار ان انتقام را از زمان زمان اخید ابیکرد و ایشان از غایت ایذاکه

ان ول بر ایشان و فرزندان حضرت سلطان المشایخ را بسیار رنجش میرسانند و حضرت سلطان المشایخ ملتفت

نمیشدند تا وقتی از غایت حکومت قاضی مذکور در خطه ملتان با حدی در آن مقام اعلام داد و استفتای شفقه

بنشست یعنی رود اما شخصی اهل علمی خود را درویش گویاند و بوسته در مسجد مانند و انجا سرود شنود و رقص کند

جون این استفتا بدانشمندان خطه ملتان نمود ایشان گفتند تو اول بگو که باز من این سخن در شان که

نبشته تا ما کتبه نمایم قاضی مذکور نام حضرت ملک المشایخ زبدة الملة والدین مسعود قدس سره بر زبان راند

جون ایشان نام مبارک حضرت سلطان المشایخ و الاولیا شنیدند یکبارگی از قاضی مذکور اعراض نمودند و گفتند

که ای قاضی تو نام درویشی میگیری که مجتهدان را بارای ان نیست که بر قول و فعل او ایراد نمایند و در

معرض مخالفت او در آیند قاضی مذکور چون کلام ایشان شنید منفعل و بریشان باز بمقام خود رسید و از

حکومت باز نیامد و هر جا که فرزندان و معتقدان حضرت شیخ المشایخ میدید بوسع امکان خود میرنجانید و ایشان

بحضرت شیخ عرض مینمودند که قاضی و خلیفه از ان انتقام بسیار رنجش میرسانند و جور و جفا از حد میگذرانند

حضرت سلطان المشایخ همین جواب میداد که جور و جفا ایشان بکشید که کشنده تا بسیاری نکند که از ایشان

اولادی نماند و انجا که مانند متبوع و منقاد و مطیع فرزندان حضرت شده اند تا الآن همچنانند نقلست از حضرت

سلطان المشایخ و الاولیا نظام الحق و الدین محمد بدایونی قدس سره که آخر الامر مشار الیه بد نهاد دهر فساد

مانند زن زنا بابکه ولی پایکه را ابداً که دوران بدبخت را اجری گفتند واد قبول نمود که جون شیخ مشغول باشد

ایذا به بدو رساند دنا بد بدکرد و حضرت سلطان المشایخ را عادت بود بعد از هر نمازی سر نجاک نیاز می نهاد

تا دوگان دو رکعت کان مشت تا هم دوران حالت می بود اگر زنستان بودی بوستین بر سر مبارک او میکشیدند روز تا

بمجلس انجا حاضر گشت

[illegible]

بمجلس اینجا حاضر گشت و به بانگ بلند آواز داد و خود را بر پای ایشان ایستاد چنانچه حضرت سلطان المشایخ در مسجد ملود فرمود

که در این مجلس حاضر است من جواب دادم که آری بنده شیخ نظام الدین حاضر است حضرت شیخ هم در آن حالت باز گفت که نزدیک

تا قلندری ایستاده است عرض کرد که بلی باز فرمودند که زنجیری در میان دارد من سوی آن قلندری نظر کردم که همچنان است

فرمودند که حلقه سفید در گوش دارد دیدیم که همچنان است حضرت شیخ نظام الملة والدین متحیر ماندیم هر بار که باشارت شیخ

سوی آن قلندر میدیدم او را متغیر مییافتم تا چنان شد که حضرت سلطان المشایخ زید الملة والدین هم در آن حالت

فرمودند که او کاردی برهنه در بغل نهاده آمده است او را بگو تا مفتضح نشده از اینجا برود قلندر مذکور چون

این سخن بشنید فی الحال از اینجا بگریخت و ناپدید گشت و هم از حضرت شیخ المشایخ نظام الملة والدین قدس سره منقولست که روزی

حضرت سلطان المشایخ زید الملة والدین قدس الله سره بر سر سجاده نشسته بودند قلندری هم از این جانب رسید و بنشست

و من مولانا بدر الدین اسحاق حاضر بودیم قلندر مذکور روی بسوی حضرت شیخ المشایخ والاولیا آورده به آواز درشت

گفت که چه خود را بتی ساخته خلق را به پرستیدن خود انداخته حضرت شیخ المشایخ فرمود که من نساخته ام خدا تعالی ساخته است

باز سلطان المشایخ فرمود جواب داد که هیچکس نتواند که خود را چیزی سازد مگر خدا تعالی بلی مر او را در بندگان خود

بنوازد قلندر مذکور چون این سخن بشنید سر بر زمین نهاد و ایستاده شد و گفت از پی بر تحمل شما باد تا جهان باد و این

تحمل تا تجمل باد بعد از آن سر در راه کرد و برفت از حضرت نصیر الملة والدین محمود دهلوی قدس سره که من

از حضرت برادر خود سلطان الاولیا نظام الملة والدین محمد قدس سره استماع دارم که روزی درویشی زنده

پوش بخدمت شیخ المشایخ فرید الدین قدس سره رسید شیخ مشار الیه او را چیزی دهانید و باز گردانید درویش بایستاد از شانه

در گنبد کشید و هر بطلای شیخ بود گفت ای شیخ این شانه مرا ده چون حضرت شیخ الاسلام مر او را همان یکشانه بود هیچ جوابش نفرمود

باز آن درویش بلند تر به آواز درشت گفت که ای شیخ اگر این شانه مرا دهی مراد هر دو گیتی از من حاصل گردد بعد از آن

حضرت سلطان المشایخ زبدة الحق والدین فرمود که هر روز از برکت ترا در آب روان انداختم بعد از ان اندرین
از جنس انسان مسافر گشت نزدیک قصبهٔ اجودهن ابر دران سحاب چون انجا رسید خرقه کشیده از برای غسل در آب
در آب جهان فرو رفت که آثار نشان پیدا نشد نقلست از حضرت شیخ نصیر الدین محمود اودهی قدس سره که در قصبهٔ
اجودهن متصرف با تعلقات انتظام اتحادی داشت و بوستگی زندان حضرت شیخ را رنجانید چنانکه این خبر بگوش
حضرت شیخ رسانیدند شیخ ملتفت نمیگشت چون رنجش او به بسیاری کشید روزی مولانا شهاب الدین نبیرهٔ
آنحضرت بر ایشان عرض نمود این بزرگ شما ما را همین فایده میدهد که شب و روز از رنجش متصرف در غم و غصه
میباشیم شیخ عصا بنفس داشت بر دوش ... [illegible] زمان متصرف مذکور را در شکم گذشت گفت مرا ازو
برادر شیخ هر یده نوز تا در سر رسیده بود که حالش برامد و مرد نقلست از حضرت نظام الملة والدین قدس سره که در
قصبهٔ اجودهن عاملی بود و نویسنده مگر والی آنجا عامل مذکور را اسیر کنانید روزی آن نویسنده کامل بخدمت شیخ
زبدة الملة والدین قدس سره رسید و التماس شفاعت کرد که والی مذکور مرا ابو سنه رنجش میرسانید او چگونه
از خطا باز نمی ماند حضرت شیخ مشار الیه خادمی را بد آن والی فرستاد و باز نمود که بمنت این درویش ازین
نویسنده دلرنجش مستحکم تر باید بود و والی مذکور هم در ان کار ثابت ماند و ان نویسنده را بجنس از ما قبل بیشتر رنجانید
باز آن عامل بحضرت شیخ رسید و عرض نمود که مخدوم من آن والی منت نشنود ما بکلی در رنجش رسانیدن زیاد گشت که بیش از ان
بود حضرت شیخ بدان نویسنده فرمود که من شفاعت تو کرده ام او نشنود شاید کسی شفاعت مظلومی تو نموده باشد
و تو هم نشنیده باشی آن نویسنده بر خاست و از حضرت شیخ ماتم در خواست کرد که من بعد ازین روز هیچکس را از رنجش
نرسانم تا توانم خدمت کنم و هر که بمن منت کسی بکند اگرچه الشخص دشمن باشد از وی روی نگردانم بعد از ان ایام
والی ابس وظیفه بعامل مذکور بخشید و بخدمت حضرت ملک المشایخ رسید او نیز تائب گشت نقلست از حضرت نظام الملة
والدین قدس سره

والدین قدس سره که در قصبهٔ اجودهن عاملی بود و نویسنده مگر دایهٔ آن جوان عامل مذکور را برنجانیده روزی
آن عامل بخدمت شیخ کامل زبدة الملة والدین قدس الله سره العزیز رسید و التماس شفاعت کرد که دایهٔ مذکور مرا
نمود
پیوسته رنجش می‌رساند و بهیچ گونه از جفا باز نمی‌ماند حضرت شیخ مشار الیه خادمی را بدان والی فرستاد باز
که بمنت این درویش ازین نویسنده دلش متحرز نباید بود والی مذکور هم در آن کار ثابت ماند و آن
نویسنده را بیش از ماقبل می‌رنجانید باز آن عامل بحضرت شیخ رسید و عرض نمود که مخدوم والی ابا منت نشنود
بالکل در رنجش رسانیدن زیاده دست که بیش از آن بود حضرت شیخ بدان نویسنده فرمود که من شفاعت
ترک داده‌ام او نشنود شاید کسی شفاعت مظلومی بتو نموده باشد و تو هم نشنیده باشی آن نویسنده برخاست و از
حضرت شیخ فاتحه درخواست کرد که من بعد ازین روز هیچکس را از رنجش نرسانم تا توانم خدمت کنم و هر که
بمن منت کسی بکند اگرچه آن شخص دشمن باشد از وی رو نگردانم بعد از آن ایام والی اهی و خلعتی بعامل
مذکور را بخشید و بخدمت حضرت شیخ ملک المشایخ رسید او نیز تائب گشت نقلست از حضرت نظام الملة والدین
قدس سره که چون ابتدا از شهر دهلی بجانب اجودهن متوجه گشت تا بخدمت سلطان المشایخ زبدة الملة والدین قدس سره
تائب شود و بشرف ارادت مشرف گردد در اثنای راه مطربهٔ خوش شکلی بر لب آن ندی با آن جوان ملاقی
گشت و آن مطربهٔ مذکوره در بند آن شد که بدان جوان تعلق نماید جوان چون نیتی صادق داشت بدان مطربه
التفات نمی‌نمود تا در منزلی از منازل چنان افتاد که آن جوان و آن مطربهٔ فاسقه هر دو در یک گردون
راکب شدند مطربهٔ مذکوره بدان گردون نزدیک آن جوان بیامده نشست چنانکه میان ایشان هیچ حایل
و مانعی نماند مطربهٔ مذکوره غمزه و کرشمه در کار آورد و دیگر درین حال اندکی مایهٔ دل آن جوان بدو میل نمود داشته
دست بجانب او دراز کرد همدران حال مردی را دید که پیدا شد و طپانچه بر روی آن جوان زد و گفت مبت

شیخ بہ نسبت توبہ و ارادت پیر دستی و دل بر حق می آرند و غایت الخوان چون این معاینه بدید خود را
ازان گرد دن کشیده متنبه گشت چون بحضرت سلطان المشایخ زبدة الملة والدین رسید اول سخن که با آن جوان فرمود
این بود که خدا اعتبار آن روز که بمطربه میل نمودی از فضل خود نگاه داشت بعد ازان او را دست ارادت
داده بود از حضرت شیخ المشایخ نظام الملة والدین نقلست که حضرت سلطان الاولیاء زبدة الدین مسعود قدس الله
سره را مریدی بود محمد شاه غوری میگفتند مردی صادق بود و اهل صلاح و وقتی بخدمت شیخ المشایخ مذکور رسید
مضطرب و متحیر و متفکر حضرت سلطان المشایخ زبدة الملة والدین پرسید که ای محمد شاه چه حال است آمده است
که بدینگونه خاطر پریشان و حیران آمده او عرض نمود که برادری حقیقی دارم رنجور و پریشان و در هم
بحالتی که رمقی در وی بیش نمانده در این حالت که من بخدمت آمده ام چه عجب که تمام شده باشد سبب او خاطر پریشان و در هم گشته
است حضرت سلطان المشایخ زبدة الملة والدین قدس سره فرمود که ای محمد شاه همچنان که تو این لحظه متحیر
و محزون رسیده من در همه عمر بمحبت حق همچنین گونه می باشم و با کسی اظهار نمی نمایم الغاء بجانب او اشارت
نمود در خانه برو که برادر تو ان شاء الله تعالی صحت خواهد یافت همان زمان محمد شاه غوری از پیش حضرت
ایشان برخاست و بخانه آمد دید که برادر او نشسته طعام میخورد گویا که او را هیچ رنجی و زحمتی نبوده است
نقلست از حضرت شیخ زبدة الملة والدین مسعود قدس سره زحمتی و رنجوری صعب پیش آمد چنانچه اشتها بکلی مرتفع
گشت چند روز حضرت شیخ مشار الیه نه طعام خورد و نه آب نوشید فرزندان و مریدان و معتقدان جمع
آمدند و اطبا طلبیدند ایشان چون نبض حضرت سلطان المشایخ گرفتند و گفتند ما را از استدلال نبض و قاروره
زحمتی معلوم نمیشود هر چند ملاحظه نمودند معلوم نمیشود و هر چند ملاحظه نمودند هیچ معلوم نکردند که حضرت المشایخ
چه زحمت است تا چار بار گشتند و در روز دویم زحمت حضرت شیخ زیاده گشت چنانچه بار دیگر اطبا را طلبید

از حضرت شیخ [illegible] سلطان المشایخ [illegible]

حضرت نظام الدین قدس سره میفرمایند که من نیز دران جماعت حاضر بودم حضرت سلطان المشایخ زبدة الملة والدین

قدس سره مرا و شیخ بدر الدین سلیمان را که پسر حضرت شیخ المشایخ زبدة الملة والدین قدس سره بود در شب نزدیک طلبیدند

هر دو رفتیم و هر یک مشغول بودیم و همان شب خدمت شیخ بدر الدین سلیمان رحمة الله علیه در خواب دید[ه بود] پیری

میگوید که برای پدر شما یعنی شیخ المشایخ زبدة الملة والدین را سحر کرده اند و شیخ بدر الدین از آن پیر

می پرسید که این سحر که کرده است پیر گفت پسر شهاب الدین ساحر سحر کرده است در [illegible] او و پدر او شهاب ساحر که فنون سحر

کردن مشهور بود بعد از آن شیخ بدر الدین رحمة الله علیه از آن پیر پرسید که اینکار را تدبیر چیست و دفع

این سحر و دفع توان کرد فرمود که بر سر تربت شهاب بروید و بنشینید و کلمه چند هم در خواب خواند که این کلمات بر سر

گور نشسته خوانند چنانچه شیخ بدر الدین سلیمان این کلمات را هم در خواب یاد کرد و کلمات این بود ایها المقبور المبتلی

اعلم بان ابنک قد سحر و آذی فقل له [illegible] الیک [illegible] الا التی و [illegible] پس هر کدامی که در قبر کرده شده

است [illegible] شده [illegible] در [illegible] که [illegible] تحقیق سحر کرده [illegible] رسانیده است [illegible]

[illegible] از [illegible] او [illegible] که [illegible] و چیزی که [illegible] الخبر

روز شیخ نظام الملة والدین قدس سره [illegible] بیایید که باشارت حضرت شیخ مشار الیه مشغول بودند

شیخ بدر الدین چنین خواب دیده است بعد از آن حضرت سلطان المشایخ نظام الملة والدین قدس سره [illegible]

خواند و اشارت فرمود که این کلمات یاد گیرید و بروید در تربت شهاب ساحر از مردمان هر کس بر سر تربت آن نشیند

و این کلمات بخوان خدمت شیخ المشایخ نظام الملة والدین باشارت رفته در تربت شهاب ساحر [illegible] مشهور بود

هر کس ... [illegible] بر سر آن تربت نشسته و این کلمات بر زبان راند و دست بر زمین نهاد آن زمین تربت او [illegible] زده

بالای گنج بر سر آن تربت انداخته بود دست دران برزد و [illegible] بکشاد دید گل [illegible] چنانچه گوسی

سلیمان رحمة الله علیه [illegible] خفتند
و صورت حال باز نمودند
[illegible] شیخ بدر الدین

از تحت آن گل ظاهر گشت شخصی بنظر نگاه دید تا آنکه دست ایشان در رفت شیخ مذکور میفرمایند چون انگلی دور گشت
دستم زور رفت شستر انجام نمودم چیزی بدستم آمد آنرا بیرون کشیدم موی‌ای آزار دهنده بود و سوزنها در آن خلانیده
و موئیهای دم اسب بران صورت محکم بسته و آن صورت را بدر انحضرت سلطان المشایخ سید زید الملة
والدین قدس سره بردم حضرت شیخ مشار الیه اشارت فرمود که آن سوزنها از آن صورت بدر آرد و موبهای که
بدان بسته اند بگشای هر سوزنی که میکشیدم زحمت ایشان کم میگشت در اندکی حاصل میشد تا جمله سوزنها بدر آوردم
و تمام موبهای گشادم بفرمان احمد خطا حضرت شیخ را صحت روی نمود بعد از آن فرمود که این صورت را بشکنید و در آب
روان اندازید همچنان کردم شد ایشان چون دایه نفیسه اجودهن را معلوم گشته ساحری که او درین حرکت بود
آمده بود در دیر البته بحضرت شیخ فرستاده اعلام نمود که البته این شخص کشتنی است تا حضرت شیخ چه حکم فرمایند تا بدان
عمل نموده آید حضرت شیخ فرمود که چون در حق من خدا تعالی صحتی بخشید من نیز بشکرانه آن صحت عفو کردم تو نیز در گذر
نقلست از حضرت شیخ نظام الملة والدین مسعود قدس سره بابا جی که بخدمت حضرت سلطان المشایخ
زید الملة والدین مسعود قدس سره بودم وقتی پنج درویش بخدمت ایشان رسیدند درویشان در دشت
پنج و غلطه سخن پردند زمانی از مجلس حضرت شیخ مشار الیه برخاستند و بدین عبارت آواز نمودند که ما
چندین در اطراف عالم گشتیم هیچ درویشی چنانچه باید نیافتیم مگر مدعی چند که خود را امیر درویشی مشهور ساخته اند حضرت
سلطان المشایخ زید الملة والدین فرمودند که زمانی بنشینید در درویشان بنشستند تا شما را درویشی بنمائیم
ایشان استعداد نمودند روان شدند حضرت شیخ مذکور فرمود باری چون از اینجا میروید در راه درویش یافت
نیز دید آن را این دیگر بر دید که بابا دانه واقعست چون دل بر ایشان داشتند بکلام حضرت شیخ الاسلام میل
نکردند روان گشتند حضرت زید الملة والدین یکی را در عقب ایشان دوانیدند تا تفحص نماید تا بکدام راه
رفتند بعد از زمانی

رفتند بعد از زمانی کسی را که در پی ایشان جهت تفحص روان فرموده بودند آن خبر چنان آورد که ایشان
در راه بیابان رفتند حضرت شیخ چون این خبر شنید بسی بگریست و فرمود انا لله و انا الیه راجعون تا خبر آوردند
که هر پنج تن را باد سموم زد هر پنج تن بیکجا هلاک گشتند و هر پنج تن از ایشان بسر چاهی رسیدند و آبی بسیار نوشیدند
و همانجا دم کشیدند نقلست از حضرت سلطان الاولیا نظام الملة و الدین قدس سره که متعلمی نصیر الدین
نام بخدمت شیخ الاسلام زبدة الملة و الدین قدس الله سره العزیز رسید مگر نیت تجارت داشتی خالی از خود
آرایشی در عورت نبود در بند آن بودی که موی سر بدرازی کشد روزی جوکی بجماعتخانه رسیده بود متعلم
مذکور از آن جوکی پرسیدن گرفت که موی سر از چه دراز میشود حضرت سلطان الاولیا نظام الملة و الدین
قدس سره میفرمایند که چون از آن متعلم این نوع کلام شنیدم که از برای درازی موی توجه بجوکی مینماید مرا
کراهیت آمد چرا باید که متعلم بخدمت شیخ الاسلام آید و از جهت رعونت درازی موی که تحت کل شعر جنابه
حدیثی واقع بجوکی توجه نماید القصه هم در آن هنگام ایام جوکی خواجه وجیه الدین نبیره؟ حضرت شیخ الاسلام خواجه
معین الدین حسن سجزی قدس سره العزیز بخدمت سلطان المشایخ زبدة الملة و الدین قدس سره رسید و بیعت [illegible]
و ملحوق شدن التماس نمود حضرت شیخ زبدة الملة و الدین قدس سره فرمود که من یاران ریزه از خانواده شما در دیره
دارم او را بیعت که شما را دست بیعت دهم و مرید سازم خواجه وجیه الدین مذکور سر بر زمین نهاد و الحاح نمود و گفت
الحمد او مد مثل شما درین زمانه کجا یابند بچه که بخدمت بدین بار آدب و انابت او نشتابند و حاصل ننمایند
السنه من این درگه نشین نیستم چون حضرت شیخ الاسلام زبدة الحق و الدین الحاح خواجه وجیه الدین بدینگونه
دید بشرف ارادت قبول نمود و خلعت خرقه خاص آن منبع اخلاص را بنواخت و ملحوق ساخت و همان زمان
نصیر الدین متعلم که به بند درازی موی مقید بود او نیز التماس ارادت نمود سعادت بیعت دریافت و ملحوق

چنانچه رنگ آن بر گلیم حضرت شیخ پاشیدن گرفت خادم شیخ بدر الدین اسحاق بجستن شد و روی قلندر را در د
و گفت باید بر گلیمش پای ادبی از حد خارج گذر باید از اینجا بخیز و بکوش شود قلندر بشنود برید و کچکول بر داشت تا بشیخ بدر الدین
اسحاق بزند حضرت سلطان المشایخ زبدة الملة والدین که در حجره خاص مشغول بود این معنی از نور باطن دریافت و
تعجیل از حجره خاص بیرون شتافت و دست قلندر گرفت و گفت این را هم باید بخشید قلندر گفت که درویشان
دست بر دارند چون بر دارند بجایی زده آرند حضرت شیخ مشار الیه زد بود که بر این دیوار بزن قلندر کچکول بر دیوار زد
چنانچه آن دیوار فی الحال افتاد قلندر بسر زد و آورده و پای در راه نهاد لیکن حضرت شیخ مولانا بدر الدین اسحاق رحمة الله علیه
زمرد ملباس هر عام و خاص هم بیان گشتا گیاهی که او خبر بیست خفت این آن بنا که قلندر آن بکار بر بند شاید باز جا بیش آمده
و هم از حضرت شیخ نصیر الملة والدین محمود اودهی قدس سره در کتاب سیر الاولیا که ذکر شیخ شیوخ زبدة الحق والدین
قدس سره رو آمده انگشت مبارک مار گزید هیچ علاجی نکردند و بحق مشغول گشتند و نحافت بسبب عرق از اندام مبارک ایشان
روان شد زهر اثر نکرد و نقلست هم درین کتاب که سلطان المشایخ میفرمودند که ما در اجودهن میرفتیم در صحرا کسی
را ماری گزیده بود که در صحبت او بودیم انجا را بر لب و زیر زدند و مشغول شد چون اجودهن رسیدیم بگاه
بود دروازه بسته بود و ما یاران گفتند از حصار بچشم دیدیم در حصاری بر طرف بر ابی القصه یاران
همه بالا رفتند من میترسیدم دست من گرفتند و بالا بردند چون بامداد آمد بخدمت شیخ شیوخ العالم رفتیم همه را بر سید مرا هیچ
نگفت یکزمان شد زبود که ماری که بدین بافی است حصار چنین کجا آمده است از خدمت نصیر الدین محمود رحمه الله علیه
روایت می آورد که بعد از بدین ما در حدود آمد و نور باطن شیخ شیوخ العالم دانسته شد بر سبیل تعجیل گردون فرستاد تا
سلطان المشایخ را سوار کنند و بیارند همچنان کردند و در گردون سوار کرده آوردند نقلست که در نزدیک قصبه
اجودهن سعد اجهار در سنگ قصبه انیت الجاتر با قتالی در سنت حاکم بود یا زنی داشت بغایت دلکش اندازی

ترک مذکور آن باز را بسیار دوست میداشتی و بامیر شکاری سپرده بود و تاکید تمام نموده که زنهار زنهار این باز را غیر از مخصوص

بجانوری نپرانی مبادا پرواز کرده باز نیاید اگر حکم مرا پاس نداری دست از جان و فرزندان خود شسته باش

آن میر شکاری با یاران و همراهان سوار میگردید ناگهان کلنگی چند بالای ایشان میگذشت یاران او الحاح نمودند

که کلنگان مفت میگذارند بازی که داری بر اینها انداز شاید که کبابی سازیم میر شکار مذکور بیاران خود جواب داد

صاحب من تاکیدی با تمام نموده است که نام شکار اصلا این باز را بجانوری پرواز ندهی صیاد را نیز بری نماید

و غایب گردد و صاحب من ترکی است بیباک و خشمناک چون باز نگردد مرا با فرزندان هم در معرض هلاک انداز دیاران

گفتند حالا ماده روز است که سوار هم و اسپان دیده داریم که باز از کجا غایب شود القصه چون الحاح یاران بسیار شد

میر شکار مذکور باز کشاده بطرف کلنگان پرواز داد ناگهان کلنگان طرفه شدند و باز طرفه دیگر پرواز گرفت

زمان زمان بلندتر میشد تا از نظر ایشان غایب گشت یاران هر یکی بدنبال تفحص او هر طرف متفرق شدند و این میر شکار

گریه کنان و جامه دران و پریشان کنان بیش از پیش در غم و اندوه بگوا [illegible] قصه او چون رسید و هم بدان جا که

دانست بخدمت سلطان المشایخ زبدة الملة والدین در آمد چون حضرت شیخ را دید آه از دل برکشید نالان ماتم زدگان

بدحال زار زار بپای حضرت شیخ المشایخ افتاد و او را تلطف خواند و پرسش حال او نمود و پرسید که این همه خواری از

از سبب چیست القصه حال باز بخدمت ایشان باز نمود که این مخدوم ترک قتالی و ظالمی و بدحالی مرا بازی سپرده

بود و وصیت کرده و تاکید بجد و سعید نموده بود که این باز را در غیب من پرواز نداری و مرا یاری چند همراه بود

نمودند من بسبب الحاح ایشان برآمدم جا بجا از نظر غایب شد و گم گشت اکنون تحقیق میدانم که اگر باز مذکور را باز

بدون بیارم مرا با فرزندان هم زنده نگذارد دلیرم که من اسپی و کتابی که دارم ماند دارم و ترک و تجرید نموده سر در جهان

گیرم و در گوشه بروم البته شناخت است که آن ترک فرزندان و متعلقان مرا خون بریزد در چنگال سیاه امید حضرت ملک المشایخ

حال این چنین:

چون این سخن بشنید مقداری طعام طلبید و فرمود که این طعام بخور شاید که خدای تعالی خاطر ترا جمع گرداند و آن باز را نیکو دارد
میرشکار مذکور پاره‌ء نان شکسته در دهن انداخته چنانچه از حلق او بگذشت زود دریافت الحمد لله چون حال میرشکار حضرت شیخ
بزرگوار در اضطراب یافت و سبب او گفت و فرمود که آنک باز تو بر کنگره‌ء حصار نشسته است برو بگیر میرشکار چون باز
را معاینه نمود سر بر خاک پای حضرت شیخ بسود و باز را آورد شکرانه کنان باز تو به خدمت شیخ آمد و اسبی که بر او سوار
بود بخدمت شیخ پیشکش کرد حضرت شیخ تبسم کرده فرمود ترا باید که بر اسب سوار شده بخانه‌ء خود بروی و باز را بصاحب
او بسپاری و اسب را قیمت کنی نصف مال او بجهت من بیاری تا مبلغ نصف او بقیمت برابر باشد و حق برادری
میانه‌ء من و تو درست گردد میرشکار مذکور از گم شدن باز چیزی نشنیده بود و نظر بر خاندان باز دار تعرض نمود ناگاه
در دوم روز میرشکار با باز بهم بخدمت صاحب خود رسید صاحب او چون باز را دید میرشکار را پیش خود طلبید و قصهٔ
گم شدن باز پرسید و تمام ماجرای خود و کرامت حضرت سلطان المشایخ پیش آن ترک ادا نمود ترک چون قصه تمام
شنود گفت سبحان الله شیخ زین الدین مسعود قدس الله سره الجلیل بزرگیست که این معاینه نمودی باید که زود باز
گردی و مقداری نقد بطریق نذر بخدمت ادا کن و شکرانه رسانید برای من از حضرت ایشان فاتحه التماس نمایی بعد از آن
میرشکار عرض نمود که ای خداوند مرا بحضرت ایشان باز رفتن ضرور است که چون من کرامت ایشان معاینه
کردم اسب خود شکرانه کشیدم شیخ فرمود که این اسب را هم ترا بخشیدم نصف قیمت او بمن بیاری لاجرم فتوحی
که بدست من بخدمت شیخ رود امیدواری دارم بالنصف قیمت اسب بخدمت حضرت ایشان باید رسانید و بجهت آن
گردم امیر آن ترک قبل از این قصه بحضرت شیخ عقیده پاک نداشت از الحال بتشریف ارادت مشرف شد و یکی از
خدا پرستان گشت و میرشکار مذکور بعد از آن ایام مرید گشت و ترک و تجرید کرد و تا حیات داشت بخود ملازم مجرد
او بود نقلست که وقتی یکی از خدام‌های ایشان بخدمت شیخ آمد و گفت امروز فلان پسر بسبب گرسنگی

همچون سلمان کرسیده است شیخ سرهرا و رده فرمود کسود بند، چکنند اگر تقدیر حق در آید و از جهان سفر کند
رسیکنی درباری او بند ید زیرا دان انگنید نقلست از شیخ المشایخ لقب حمید الدین محمود اودهی رحمت
الله علیه که در حدود قصبهٔ اجودهن دهی بود در آن روغنگری مسلمان ساکن بود ناگاه آن دیه را
سیلی از سپاه دار دفعه خطه دیبالپور رسید و تاراج ساخت و مردم آن دیه تمام در قید و بند انداخت
روغن گر مذکور را نیز در غارت دیه مذکور بدست کسی افتاده بود در غایب شد هر چند که آن روغن گر باید
گریان و سینه بریان در هر جانب دوید اثری از وی نیافت با هزار غم و درد بحضرت سلطان المشایخ زین الحق والدین
قدس سره آورد و همچنان زار و خراب با صد هزار غم و اضطراب بخدمت حضرت ایشان در آمد حضرت شیخ
چون حالش بدینگونه دید سبب خرابی او باز پرسید قصه حال مفصل او بدین منوال که بوقوع پیوسته بود عرض نمود
حضرت شیخ بزبان تأمل فرمود اشارت نمود که طعامی بیارید و پیش این بیچاره روغن گر مذکور چون حالی خراب
و جگر کباب داشت درست در طعام بر دو نواله از آن نوال نخورد حضرت شیخ فرمود که طعام بخور و حق تعالی تا درست که خاطر
تو جمع گرداند از آن بجور رساند روغن گر چون این سخن شنید اندک دل او تسکین یافت فاما اندوهی دیگر داشت
بکلی برطرف شد حضرت شیخ فرمود که سه روز ملازم من باش تا حق تعالی از پرده غیب چه پیدا آرد ناچار آن روغن گر
اختیار کرد در سیوم روز نویسنده را اتفاقاً گذر در قصبهٔ اجودهن افتاد و نادر مستوفی جایی بود که آنجا
تعلق بدان امیر داشت که اندیه را تاراج کرده بود القصه آن نویسنده مقید بر حافظان نمود التماس نمود که او را
بخدمت حضرت شیخ زین الحق والدین برند چون بیک کشته سار سایم محافظان همچنان کردند و او را بخدمت شیخ آوردند
نویسنده مذکور حال خود بخدمت ایشان باز نمود حضرت شیخ مشار الیه فرمود که امی قطع که تو امید و توسل آورده
شفقتی سجده عنایتی بعید نباشد پس من چه شکرانه درستی قبول می باید و نویسنده عرض کرد که هر چه از نقود کالا

داریم بخدمت حضرت شیخ شکرانه بیارم حضرت شیخ فرید الملة والدین فرمود که شکرانه هم تو بخشیدم آن دارو
بر فرق خلاصی خواهد داد و بخلعتی فاخر خواهد نواخت و دیگری را تجویز خواهد بخشید عهد کن که وقت بدین روغن که
نویسنده بصدق دل قبول نمود روغن که را گفت هر چیز برابر من بیا تا همچنان کنیم که اشارت حضرت شیخ از
روغن که مذکور را از این سخن در گریه شد و عرض نمود که ای شیخ المشایخ حالیاً در گردن من القدر جز این هست
کنیزک خوب خواهم خرید لیکن فریفته و خراب زنان خویشم که از رفتن او دل ریشم حضرت فرمود تو باری
برابر این نویسنده برو تا خدای تعالی از پرده غیب چه پدید آرد روغن که مذکور بحکم اشارت حضرت شیخ برابر
او رفت و نزدیک زنان او متفکر و متحیر نشست و این نویسنده ابجش اندر رو بدو بر دند که مفید ساخته بود
بمجرد دیدن از برکت حضرت شیخ دل او مهربان گشت و بالباسی خوب و خلعتی مرغوب نواخت و بمنز
خودش روان ساخت و در عقب آن کنیزک صاحب جمال و بر فرع [illegible] فرستاد که این نیز انعام و عنایت است
تر است چون آن کنیزک مذکوره نزدیک زنان قسم روغن که شوهر خود دید برقع از روی بالا کشید و لباس در دید
روغن گر نیز او را [illegible] ساخت و سر در بالش انداخت نویسنده از خیال حیران ماند روغن گر را پیش خود خواند
درباب کنیزک بگفت و پیشش بسپرد که ترا از زنان ابد باد روغن گر مذکور حال او مکشوف کرد که این زن هست
من است
از عنایت و کرامت حضرت شیخ فرید الملة والدین قدس سره است و از آنجا با زنان هم بخدمت ملک المشایخ
مشار الیه آمد و مرید گشت و این درویش نسخه مرقوم یافته است که حضرت شیخ مشار الیه آنچه از آن سبب گویند
که در ایامی که حضرت شیخ فرید الملة والدین ملازمت پیر دستگیر خود شیخ قطب الدین قدس سره در دهلی می بودی جای
مسکن معین الشان نزدیک دروازه غزنین در جنب برجی بود الآن که [illegible] توقف دارند بدان منزل مبارک
گذر می ارادند [illegible] ایام برشکال بود و باران باطراف بسیار بر جانب تمام راه گل گرفته بود و حضرت شیخ را هفت
و دو گانه نیکو زند

روز گذشته بود که روز ها طی افطار نکرده بود و قدری ضعف در وجود مبارک او پیدا گشته بود خواست که بخدمت
و ملازمت حضرت قطب الملة والدین رسد قدس سره نعلین چوبین بپای داشت در اثنای راه پای مبارکش
لغزید چنانکه بر زمین افتاد دندان باذن الله تعالی گشاده شد پاره گلی بر زمین بدهان مبارکش رسید تمام شکر
گفت و از انجا برخاست بخدمت حضرت قطب الملة والدین سر بر زمین نهاد و نشست حضرت سلطان المشایخ
قطب الملة والدین زبور رها با زید الدین مسعود بدین پاره گلی که در دهنت رسید و شکر گفت عجب نیست که حضرت
حق تبارک تعالی وجود ترا گنج شکر گرداند دست هموار و شیرین خواهی بود حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر قدس سره العزیز زمین
ادب و دو شکرانه حق تعالی و چون از انجا باز گشت هر کجا رسید از مردمان آواز می شنید که میگفتند حضرت شیخ فرید الدین
گنج شکر می آیند و این درویش در ایام غربت بیت الله چون بقصبه اجودهن بشرف زیارت ایشان رسید
همین معنی از خدمت شیخ المشایخ شیخ محمد که صاحب سجاده حضرت شیخ بود و قدس سره پرسید از ایشان نیز همچنین شنید
نقلست از کمینی او شنیده که چون حضرت قطب العالم گنج شکر را با شکر بسیار میل بود چون ایشان خرد بودند حضرت والده
ایشان را بنماز تعلیم میفرمود و دوام در جای نماز میگذاردند آن گه شکر این معنی پیدا میشد و دوام همین طریق
میفرمودند یک روز در خانه نیز نبات بود و والده آن بزرگوار صاحب کمال را از او فراموش شد لیکن حضرت شیخ نماز گذارد
و زیر مصلی نظر کرد و دید که شکر بنهایت بیرون آمد چون حضرت والده را یاد آمد دیگر انجا نماز نخواهم گذارد گفت
بچه بگفت هر گاه که بی والده نماز گذاردم بسیار شکر بیشتر کمتر که اندک از زیر مصلی خود میافتم امروز که اینجا علاحده
نماز گذاردم بسیار شکر یافتم کمتر که ایشان این واقعه به بی بی رسانید حضرت بی بی در تعجب شدند و شکرانه حق تعالی بجا آوردند
و بعضی میگویند که ازین سبب ملقب گنج شکر شده اند نقلست که حضرت شیخ بعبادت مشغول بوده اند و نفس خود را در ریاضت
مبذول میکردند و وقتی نفس ایشان آرزوی طعام کرده بودند خاکی بدهن و لبوی خاک را دست زد از میکردند
شکر شده بدین

[illegible]

سنگ شد و بدست مبارک پیر رسید و بر تاب میگردید باز که دست مبارک بسوی خاک میبردند باز سنگ بدست می آمد
ازین سبب بلقب گنجشکر بود و بعضی میگویند که چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم را معراج شد در منزل ما انگشتر در دهن
ایشان تاج شد و در مقام قاب قوسین او ادنی جای گرفت بنص القرآن لطف پر شکر در دهن زمان شد
که این شکر را بخور که در امت تو یک عاشقی پیدا خواهد شد این خزانه و گنجینه ولایت و هر آن همه یاران
پیر مصطفی صلی الله علیه و سلم خوردند و بقیه را پاک کردند و برای یاران خود آوردند همه خوردند از ان
سبب ایشان شکرهای گنج شکر گفته است و قول صحیح همین است مصنف نسخه گلشن اولیاء میگوید که بهر ما باحسن وجوه او بوجه ما
بیان نبود و بعضی گفتند که ای ملا جنس از ظهور و وجود حضرت قطب العالم قدس الله سره العزیز پانصد سال مشایخ
بروی زمین پیدا خواهند شد نقلست از حضرت سلطان الاولیا نظام الملة و الدین قدس سره که من روزی
بخدمت حضرت ملک المشایخ زبدة الملة و الدین حاضر بودم که سیر بودند در ایامی که من بخدمت حضرت
سلطان العارفین قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز ملازم بودم روزی از حضرت ایشان اجازت
خواستم که اگر فرمان باشد یک چله در خلوت برآرم حضرت خواجه قطب الدین فرمود که با ما حاجت نیست که در خلوت
نشینی و چله برآری از اینکار شهرت بسیار روی دهد عادت پیران من همچنین بوده است خلوت ایشان
در خلوت بودی من اینقدر جواب گفتم که وقت حضرت شیخ جنید حاضر است شهرت در دل من راه نخواهد
یافت حضرت قطب الملة و الدین قدس سره ساکت شدند و جوابی ملتفت نگشتند هم در ان حال دانستم که مرا
ازین بی ادبی عظیم واقع شد که چرا بخلاف حکم ایشان مجیب میگشتم بسیار استغفار بکنم و هنوز پشیمان هستم تا روز
قیامت این پشیمانی و شرمندگی از من منفک نخواهد شد نقلست منقولست که چون بودی خواست که مجاهده
بیش کرده درین باب بحضرت خواجه قطب الدین عرض نمود و خواجه فرمود که طی بکن و دی طی کردن تا که

[illegible]

روز جمعه نا خورد و سیوم روز وقت افطار شخصی چند نان پیش آورد و دانست که از غیب است بدان افطار
کرد و روزه شیخ امر امر تباقت و تمام بیرون انداخت این معنی بخدمت پیر عرض کرد فرمود که بعد از سه روز
از طعام خماری افطار کردی اما عنایت الهی در باب تو کار کرد که آن طعام در معده خماری افطار کردی
تو جای نیافت حالا هر وقت سه روز دیگر طی کن و آنچه از غیب رسد بدان افطار کن سه روز دیگر طی کرد چون وقت
شد هیچ طعامی پیدا نشد تا یک پاس شب باقی ماند ضعف غالب شد نفس از حرارت سوختن گرفت دست مبارک
جانب زمین دراز کرد چند سنگ ریزه از زمین بر داشت در دهان انداخت آن سنگ ریزه در دهان او
شکر گشت چون این حال معاینه دید با خود گفت مبادا که این هم از مکر باشد از دهن بیرون انداخت باز بمناجات
مشغول گشت تا نیم شب گذشت ضعف غالب تر گشت چند سنگ ریزه دیگر از زمین بر داشت و در دهن
انداخت آن هم شکر گشت همچنین تا سه بار این کرامت معاینه کرد یقین دانست که این هم از حق
است چون روز شد بخدمت خواجه قطب الدین رفت فرمود که نیکو شد که بدان افطار کردی که آن از غیب بود
هر دو همچون شکر شیرین خواهی بود اورا از برد زگنج شکر خواندند و این هم بر دو مشهور است که از برکت زبان مبارک
آنحضرت گنج شکر خواندند نقلست از حضرت سلطان المشایخ الاولیا نظام الملة والدین قدس سره که من روزی
بخدمت حضرت سلطان المشایخ زبدة الملة والدین قدس سره نشسته بودم مولانا بدر الدین اسحاق و مولانا جمال الدین
ناگهوری نیز حاضر بودند حضرت شیخ را مریدی بود مولانا محمد نام او از ملتان رسید حضرت شیخ طعام طلبیدند خود
صائم بودند چون طعام آمد کفور درویش یاران اشارت فرمودند که درین باید یافت دران وقت که طعام کشیده بود
از ماش و برنج پخته بودند دران حین در خاطر مولانا محمد ملتانی گذشت که اگر مزعفر بودی به بودی حضرت
شیخ را این معنی مکشوف شد که در طبق طعام با نگشت مبارک خطی بدو کشید فرمود که مولانا محمد اگر مزعفر موجود نیست

تو این خط

و این خط مدد را حکم سفره کبیر و طعام در باب ... از حضرت سلطان الاولیاء نظام الملة والدین
قدس سره که حضرت سلطان المشایخ فرید الملة والدین قدس سره را صوم دوام بودی یعنی که اگر عارضه داشتی
یا قصد سفر نمودی هرگز افطار نفرمودی بیشتر افطار صوم او بشربتی بودی اندک مویز در قدح شربت می انداختند
و از ان شربت بوقت افطار مقداری سه دم بیاشامیدی و دو سه دانه از مویز بدهن مبارک بردی و بقیه
شربت بحاضران مجلس ایثار می فرمودی تا کرا آن سعادت روزی می شودی و دو نان جو که از گیسو تا بعد از
افطار شربت بحضور ایشان می نهادی از یکنان نصف یا کم و بیش تناول کردی و باقی نصیب حاضران کردی بعد از ان
باستغراق تمام تا نماز عشا مستغرق و مشغول بحق تعالی می بودی و در مبداء حال که بقصبه اجودهن متوطن شدند
با وجود عیال و فرزندان بمنزل ... و دیگر که از جنگل ان ولایت چیزی قانع می بودند در اوج با دستی روزی داد
و فتوحاتی بیحساب می رسیدند گرفت نصیب مجاوران و مسافران می فرمودند و خود بدان زنبیل از جنگل قانع و
خورسند می بودند و در وقت حضرت سلطان ناصر الدین بادشاه دهلی که یکی از اولیای خدا تعالی بود بطرف اچه
و ملتان متوجه گشته بودند چون بقصبه اجودهن نزول نمودند بخدمت حضرت سلطان المشایخ فرید الملة والدین
قدس سره رسید در ان زمان سلطان غیاث الدین بلبن الغخان خطاب داشت او نیز همراه سلطان مذکور رحمة الله
علیه بود و سلطان مثال چهار دیه کلان از حوالی خطه ... با چیزی نقود آورده بود چون با
حضرت سلطان المشایخ ... با الغخان از در ... رسید که اینجا حاجت کسی ... الغخان گفت
عرض نمود که حضرت سلطان بحضرت شیخ چهار موضع معمور و آبادان از برای معاش فرزندان توقیع فرستاده است
و چیزی نقود برای درویشان و خانقاه آورده است اگر قبول فرماید موجب سعادت او و بود خاطر می تواند
حضرت شیخ قدس سره فرمود که این نقود از برای درویشان است قبول باید نمود بایشان قسمت نمائیم و آن مثال

مواضع بر دارید بیشتر هر کرا طالب راغب دانید در تماشای این فرمود و در صحبت بود نقل است از حضرت سلطان
المشایخ نظام الملة والدین قدس سره در ایامی که من بخدمت حضرت ایشان در قصبه اجودهن بودم اعزام مبارک
ایشان آنکه سر بی صحبت واقع شده چنانچه مرا و مولانا جمال الدین هانسوی و مولانا بدر الدین اسحاق را و درویش
علی جاهی را اشارت فرمود که هر روز برای صحبت من در فلان گورستان مشغول باشید بحکم اشارت حضرت ایشان بگورستان
که فرموده بودند رفتیم و شب آنجا مشغول شدیم علی الصباح بخدمت ایشان رسیدیم دیدیم که هر کتفی گلیمی سیاه انداخته
تکیه فرموده بودند و عصائی که از حضرت خلاصة المشایخ شیخ قطب الملة والدین قدس سره یافته بودند در کنار ایشان
بود هر بار دست مبارک خود بدان عصا میزدند و هر دم خود زمزمه ای ادا میکردند چون ما پایان رسیده بودند پرسیدند
که در آن گورستان مشغول بودید جمله سر بر زمین نهادیم و عرض نمودیم که آری مشغول بودیم فرمود که از دعای شما
هیچ اثری از صحبت بیمار و بیمورد ما پایان مبارک شدیم شیخ علی جاهی بیشتر از ما پایان ایستاده بود او گفت که ما تقصیر نکنیم
و دعاء ناقص در حق کامل اثری نکند همانا این سخن بسمع مبارک رسید بلند فرمودند همین معنی بعرض رسانیدیم چنانچه
درویش علی مذکور ادا نموده بود حضرت شیخ چون از من این سخن بشنیدند مرا پیش طلبیدند و عصای که در کنار
داشت بمن بخشید و فرمود که مولانا نظام الدین من از خدا ایتعالی خواستم که هر چه تو از خدا ایتعالی بخواهی
بیابی سر بر زمین نهادم و باز گشتیم و دیگران نیز باز گشتند و بجانب ما دستی کردند و مبارک بادی دادند
من با خود اندیشیدم که چون حضرت شیخ در حق من این دعا فرمودند که من از خدا ایتعالی خواستم که تو هر چه از
خدا ایتعالی بخواهی بیابی لاشک دعای شیخ در حضرت حق تعالی قبول است پس بهتر است که من امشب بدعا و صحبت حضرت
سلطان المشایخ مشغول شوم که مقرون باجابت خواهد گشت تمام شب بدعا و صحبت حضرت ایشان مشغول
شدم چنانچه در آخر شب آن انشراح تمام در من ظاهر گشت چنانچه مرا معلوم و بیقین شد که این دعا در من بحضرت عزت

قبول افتاد علی الصباح بخدمت حضرت شیخ رسیدم که بالاء مصلاء مستقبل قبله بفراغ نشسته اند همچو دیدن من فرمودند
که درویش نظام الدین چون دعاء من در حق تو قبول است تو دعاء برای صحت من در شب کردی آن نیز
قبول افتاد من چون این بشارت شنودم سر بر زمین نهادم و همان مصلی که بر وی نشسته بودند همین عطا فرمودند
نقلست از سیر الاولیا که حضرت شیخ شیوخ العالم فرید الحق والدین قدس سره خواست کاغذی بجانب شیخ الاسلام
بهاء الدین زکریا رحمة الله علیه نویسد کاغذ و قلم بر دست مبارک گرفت در تامل شد که خطاب شیخ چه نویسد
کرده آید خطابا که خدمت شیخ ما را در لوح محفوظ نبشته اند آن نویسد درین حال سر مبارک خود بالا کرد جانب آسمان
نگریست نظر در لوح محفوظ کرد دید که نبشته اند شیخ بهاء الدین زکریا بعده همین خطاب ملزم در آن کاغذ کتابت
فرمود قال انه احد من الاولیا و نقلست هم در آن کتاب که سلطان المشایخ فرمود که شیخ شیوخ العالم فرید الحق
والدین قدس سره را مرض حادث شد خواست که گامی چند بر در مصلای بگذرد در آن بند چون چند گام
برفت عطار را از دست بهند اخت چنانچه اثر انشانها در بنیانهای مبارک ایشان معاینه شد فرمود که مارا
عتاب کردند که تکیه بر غیر من کردی از حضرت شیخ نظام الملة والدین قدس سره در فواید الفواد
مرقومست که در اجه حضرت شیخ سلطان المشایخ فرید الملة والدین نور الله مرقده بود را ابقیین از خطه هانسی آمده
بود در قصبه اجودهن سکونت نمود خدمت شیخ نجیب الدین متوکل رحمة الله علیه را طلب والده مبارک
خود در قصبه کوتوال فرستاد که او را از انجا بقصبه اجودهن آرد در میان قصبین جنگل راهست و جنگل بسیار
والی نایاب شیخ نجیب الدین متوکل قدس سره مرکبی داشت آن عفیفه روزگار را بر آن سوار ساخت و
بسمت قصبه اجودهن متوجه گشت چون در نصف راه رسید حضرت والده را در سایه درختی نشاندند
خود برای آب سوار شده در طلب آب دوید باز چون بعد آن درخت رسید حضرت والده را در آنجا ندید بسیار درهم

جانب شناخت ازوی اثری و نشانی نیافت عاجز و سرگشته در قصبهٔ اجودهن بخدمت شیخ زبدة الملة والدین

امد و صورت حال بحضرت ان اهل کمال باز نمود حضرت سلطان المشایخ فرمود که تصدق بفقرا رسانند و طعامی

بعلما خورانند بعد مدتی مرید حضرت شیخ المشایخ شیخ نجیب الدین متوکل رحمة الله علیه را گذر در ان جنگل

در افتاد که والدهٔ حضرت ایشان غایب شده بود چون بدان درخت رسید که او را انشانده در پای ان درخت

بود در دل اندیشید که باری گرد ان نواحی نمایم چند بگردیم که شاید که ازوی نشانی با استخوانی جایم نفقد را

بجای رسید که استخوانی چند در انجا افتاده دید حضرت او را گرگی یا شیری هلاک نموده باشد ان تمامی استخوانها جمع

و در خریطه انداخت باز بحضرت سلطان المشایخ عرض نمود حضرت شیخ فرمود ان خریطه بمن بیار و بگشا

تمام استخوان بالای مصلای من فرو گذار حضرت شیخ نجیب الدین قدس سره دوید الخریطه اورد چون دهن خریطه

انداخته او را در دل بحضرت سلطان المشایخ عرض نمود حضرت شیخ فرمود هیچ استخوانها در وی بود حضرت سلطان

الاولیا نظام الملة والدین فرمودند که انحکایت از عجایبات روزگار است و اتفاقا حضرت نظام الملة

والدین نقلست از سیر الاولیا که سلطان المشایخ فرمود که یوسف نامی از یاران سابق بود وقتی او را

چه آمد شیخ شیوخ العالم پرسید که یاران را دیدی گفت فلانکس چنین چنین مشغول است و فلانکس چنین متعبد است شیخ شیوخ

العالم را رغبت شد که این شراب بینه بهانه و نوسان [illegible] از غیب فواید بعد از ان یوسف پرسید که خدمت والده کجا

بوده فرمود که چندان خلق اجه را که صفت کردی ما را از غیب است که علامات ایشان در اجه رو هم همه را دیدم

در دکانها کار ده امد و نشسته کنند و بیمری میکند نقلست از سیر العارفین در اجه سلطان العاشقین قطب الملة والدین

والدین قدس سره رحلت نمود و شیخ بدر الدین غزنوی که خلیفه انحضرت است در شهر دهلی بود و ملک نظام الدین

خریطه دار برای شیخ مذکور خانقاه بنا نمود و شیخ بدر الدین غزنوی رحمة الله علیه در وی جلوس فرمود

چنانچه نظام الدین

چنانچه نظام الدین مذکور اسباب نعمت و دعوت مهیا داشت خدمت رعایت شیخ بواجبی بجا آورد و چون
نماند شنت که نظام الدین فرابطه داده را شیخ بدر الدین غزنوی تقوری و فتوری پدید آمد چنانچه شیخ مشار الیه
بجانب حضرت فرید الملة والدین رقعه نوشت و این ابیات در وی درج نمود ـ فرید الدین ملک بار
زبر ورک که باد کش دم کرامت زند کاری ـ درینجا خاطرم گر جمع داری ـ بهر جنش گردی جوهر فشانی ـ دمرد حق
دانست که شخصی از عهده ان دیوانه برای من خانقاهی بنا نمود و برای خدمت درویشان دلفقد
حال ایشان نعمتی و دعوتی میساخت اکنون او را اکتساب کشیده اند بنابران خاطرم بسیار پریشانست ملتمس انکه
بدعا و استمداد فرمایند او را اخلاص حاصل گردد و کار ما را درونق ان سرا بتان آرد امید که ملتفت فرمایند بود
والسلام حضرت شیخ فرید الملة والدین قدس سره اندکی سر مبارک جنبانید در جواب نوشتند رقعه عزیز
الوجود رسید مطالعه گشت فرحت انجامید انچه مندرج بود معرفی نمود هر اینه هر که بر شیخ پیران خویش رد نش نماید
ضرور ایشان چنین پیش آید که خاطر شیخ از غم بیاساید از پیران من که بود خانقاه برای خود بنا زده بود و روی
جلوس نموده از انکه شیخ بدر الدین غزنوی مرید و خلیفه حضرت سلطان العاشقین قطب الملة والدین
قدس سره بود درویش و عادت ایشان و پیران ایشان حضرت خواجه معین الملة والدین قدس سره نبودی
که خانقاه بسازند و در کار آورید بلکه در هر مقامی که میرسیدند و اقامت میفرمودند مقیم نامی و بالنفس
دنا بودی میفرمودند حضرت شیخ فرید الملة والدین بیبودی و در وطن ایشان محابه نمودی و حضرت شیخ بدر الدین
زرندی غزنوی بود در انجا مقید ملازمت حضرت سلطان المشایخ نمود چون بدهلی رسید بشرف ارادت مشرف
گشت و او را در دهلی داماد بود که نجم الدین لقب او نویسند طبیب [illegible] بود و در ان او نیز سر در قدم قطب الملة
والدین او رد و تجرید و ترک نمود در زمان حضرت سلطان المشایخ فرید الملة والدین مسعود قدس سره

[illegible] حضرت قطب الاقطاب [illegible]

در انجا بخدمت ببرخود در دهلی بودند بملاقات حضرت شیخ زید الملة والدین را دریافت جزی
ما حضر بدان انست که بیش ایشان نهد خواجه کریم الدین مذکور را گلیمی که بران نشسته بود داد و را گفت برو در بازار
بفروش تا آید و نفقه‌ای بیار تا نشاد لکنم خواجه کریم الدین باشارت او گلیم بر داشت و متوجه بازار گشت
وقت رفتن شیخ بدرالدین رحمة الله علیه آواز داد که این گلیم را در درویشانه بفروشی در آن
حین حضرت شیخ زید الملة والدین مسعود شیخ بدرالدین را فرمود که درویشانه فروختن چه معنی دارد حضرت
شیخ بدرالدین به تبسم امر گفت در درویشانه فروختن آنست که بهر بهای که کسی خواهد مضایقه ننماید نقلست از حضرت
سلطان الاولیا نظام الملة والدین که روزی بخدمت شیخ زید الملة والدین قدس سره حاضر بودم تا رسما
از مجلس مبارک ایشان جدا گشت من نیز [illegible] برداشتم و عرض نمودم که اگر فرمان شود این را تعویذی بسازم
فرمودند خوب باشد آن را فوالام در کاغذ بپیچیدم و بدستار نهادم چون از اجودهن بدهلی رسیدم هر کرا کودکی بیمی
آمدی من همان تعویذ را میدادم بشرطیکه چون صحت یابد تعویذ مذکور را بمن سپارد چنانچه هر کرا میدادم
البته صحت می‌یافت تا در تمامی شهر شهرت ظاهر گشت من آن تعویذ را در حجره خویش بطاقی معین میداشتم
هر کرا حاجتی بودی بدو میدادم مرادی در شهر دوستی [illegible] صالح بود او را تاج الدین مینائی بسرمی
آمد این تعویذ بخواست من اندرون حجره رفتم در طاقی که نهاده بودم بسیار جستم نیافتم و طاقچه‌های دیگر که
در آن حجره بودند نیز تفحص نمودم که شاید در طاقچه دیگر نهاده باشم تعویذ مذکور از هیچ جا ظاهر نگشت چنانچه اندوه
بیچاره محروم گشت و پسر که او هم در آن رفت برحمت حق پیوست بعد چند گاه شخصی دیگر آمد از جهت حاجتی
آن تعویذ از من خواست بفرمان الله تعالی هم در آن طاق معین که می‌نهادم یافتم بدو دادم حاجت او روا گشت
چون پسر او البته رفتنی بود تعویذ بدال شد منقولست از حضرت سلطان الاولیا نظام الملة والدین قدس سره

که حضرت سلطان

که حضرت سلطان المشایخ زبدة الملة والدین قدس سره را با حضرت شیخ الشیوخ شهاب الملة والدین قدس سره
اعتقادی و ارتباطی وافر بودی چون نسخهٔ عوارف سبق فرمودی چنان ادا نمودی که شنونده را طاقت و
تحمّل بر بودی چنانچه من پنج باب از آن کتاب پیش حضرت شیخ گذرانیده ام و از لذت بیان این مرا حالتی
پیدا شدی که اگر در آن حالت کشته میمردم دولتی حاصل نموده باشد در روزی که نسخهٔ عوارف از جهت سبق فرمودن
می‌جا فرا آورده همان روز در خانهٔ سلطان المشایخ نثار الله سبری تولد شد او را شهاب الدین نام نهادند هم
از ایشان نقلست از سیر الاولیا که خواجه احمد سیوستانی از مریدان سابق شیخ شیوخ العالم زبدة الحق والدین قدس سره
بود او گفت که من آب بجهة توضی و غسل شیخ شیوخ العالم میرسانیدم روزی پشت من درد گرفت بجهت
آب آوردن مرا طلب شد گفتم که پشت من درد میکند سنگ نمی توانم آورد شیخ شیوخ العالم فرمود که او را پیش من
بیارند چون بخدمت رفتم شفقت نزدیک طلبید و گفت که پشت خم کن من بتواضع پشت خم کردم شیخ شیوخ العالم
دست مبارک خویش بر پشت من زد و دعا کرد و فرمود که برو آب بیار از آن وقت باز که ایام جوانی بود تا این غایت
که قریب بصد سال رسیده است هرگز پشت من درد نکرد در سنگ با آب باز اطمی آورد و در همین خواجه احمد
میفرمود که وقتی شیخ شیوخ العالم مرا جامه‌های مبارک خود شستن فرمود من آن جامه‌ها کنار آب آوردم و شستم
و بخدمت شیخ بردم فرمود که هر یکبار دیگر بشوی من با خود گفتم درین زمان مقصودی خواهد بود از من تقصیری در جامه
شستن رفته باشد آنجا بشنیدم یاد آمد که من اول جامه شستم بعده وضو ساختم ادب آن بود که اول وضو می‌کردم بعد
جامه می‌شستم این بار اول وضو کردم و دوگانه بگذاردم و جامه با احتیاط تمام شستم و بخدمت شیخ شیوخ العالم
بردم درین کرت نیز فرمود که یک کرت نیز فرمود که یک کرت دیگر بشوی این بار حیرت زیاده تر شد اگرچه احتیاطی
که در جامه شستن بایستی بجا آورده بودم فاما چون فرمان برین جمله شد دست البته این مرتبه نیز تقصیری رفته باشد

چون فکر کرده آمد درین کرت که جامه شستم خشک کردن بر شاخهای درختی انداخته بودم که بالای آن شاخهای
دیگر بود احتمال دارد که از آن طیور چیزی جدا شده باشد بر آن جامهای افتاده درین کرت که گفتم بجهت خشک
کردن درخت انداختم چون باز بخدمت بردم قبول افتاد منقولست که حضرت شیخ زید الملة والدین
قدس سره را مریدی بود صادق الاعتقاد او را محمد نیشاپوری گفتندی ما از وی شنیده ام در ایامی که از
سیندعلم ولایت گجرات بدهلی می آمدم برابر من دو سه کس غیر بودند هیچ سلاحی هم نداشتم چون در جنگل رسیدیم
که معموری از آنجا دور بود درین میان دیدیم که هندوی چند با تیغهای برهنه مقابل من پیدا شدند چنانچه
در جان من مستولی گشت بر خود گفتم که یا شیخ زید الدین حاضر باش همچو این سخن هندوان شمشیرها از دست
انداختند و یکبارگی گفتند که مرا امان بدهید دگر گفتند تا حضرت شیخ زید الدین بدیشان چه نموده باشد منقولست
از حضرت شیخ نظام الملة والدین قدس سره که دانشمندی بود ضیاء الدین لقب در زیر مناره مسجد جامع
دهلی سبق میگفتی از وی شنیدم که من در ابتداء حال رفتی بخدمت سلطان المشایخ زید الملة والدین قدس سره
در آن ایام از منقول و معقول هیچ نخوانده بودم اما آموخته بودم و چیزی دانایی در نقل داشتم در دل داشتم که اگر
حضرت شیخ مرا از علم فقه و علوم دیگر بپرسد چگونه جواب گویم البته شرمنده شوم همین که بخدمت شیخ مرا از علم این آن در آمدم
دست بر زمین نهادم نشستم حضرت شیخ روی مبارک بسوی من کرده و زبود تفتیح خیاطه چه باشد من خوش شدم و در
آن شروع نمودم و نفی و اثباتی که در یکین واقع شده است بر وضع آوردم بکمال گشتی که این مسئله بود اگرچه خوانده
بودم هم از آن سوال زبود نقل است که حضرت ملک المشایخ زید الملة والدین قدس سره بر این بحث زاجد
زبوده اند تا دیری مستغرق این حال بوده اند نظامی این چه اسرار است که خاطر بیرون دادن کسی رسیدی
نمیداند بزبان در مکتی درمان گشتی نقلست از حضرت شیخ نظام الملة والدین قدس سره که روزی شیخ المشایخ زید الدنیا والدین

توکل کهن

[illegible]

[illegible]

متوکل بحضرت سلطان العارفین زبدة الحق والدین قدس سره عرض نمود که در مردمان همچنین شایع است که حضرت
شیخ چون بعد از خلوت سر بسجده نهد یا رب یا رب میگوید از عالم غیب لبیک عبدی میشنود فرمود الا رجاف مقدمة
الکون باز بخدمت شیخ نجیب الدین متوکل قدس سره عرضداشت که اکثر مردم ایشان را میگویند که خواجه خضر بصحبت ایشان می آید
فرمود که خبر باز بحضرت شیخ مشار الیه عرض نمود که بگویند مردمان غیب از اوتاد و ابدال بصحبت ایشان اغلب میرسند
این سخن مبالغه نموده اند فرمود که نجیب الدین تو نیز مردی ابدالی و الغا از حضرت نظام الملة والدین قدس سره
نقل است از سیر العارفین که مردی بود او را شمس دبیر سلفندی در خطه شام سکونت داشت از آنجا بتقریب بود و دهلی
رسید و بتشریف زمین بوس حضرت سلطان المشایخ قدس سره مشرف گشت و ملازمت حضرت شیخ مداومت نموده بود
و این نسخه الیست در علم سلوک از تصنیف برگزیده و بزرگوار خود که جد حضرت محبوب شیخ حمید الدین ناگوری
قدس سره و پیش حضرت شیخ المشایخ زبدة الملة والدین قدس سره بخواندن شروع نموده و این شمس دبیر شاعر بود قصیده
مطول در مدح شیخ المشایخ زبدة الملة والدین قدس سره انشاد نموده در صفت فراغت ما بحضرت شیخ بخواند مطول
حضرت بخواندن اجازت فرمود و آن شمس دبیر بایستاد و آن قصیده بخواند بعد اتمام قصیده حضرت شیخ فرمود
که بنشین و باز بخوان چنانچه باز خواند حضرت سلطان المشایخ از برای مرمت خاطر او را در بیت
استحسان فرمود گفت چه مطلوب بخواهی شمس عرض کرد که دعا شیخ دختری هست مادری پیر دارم و در مهور
او بیمار است حضرت شیخ نظر فرمایند که اندکی فراغت روی دهد فرمود که هر دو گرانه بیار البته حضرت شیخ کسی را
که شکرانه اشارت نمودی انکار بالقطع بر آمدی شمس مذکور مقدار پنجاه جیتل پیش حضرت نهاد و خود
باستمداد فاتحه بایستاد حضرت شیخ آن درهم را بدرویشان داد و فاتحه در حق او فرمود چنانچه در اندک ایام
او را امالی و منالی روی داد و پسر سلطان شمس الدین وزیر گشت ایضا هم از حضرت سلطان المشایخ

نظام الملة والدین قدس سره منقولست از سیر العارفین که حضرت سلطان المشایخ فرید الملة والدین
قدس سره العزیز در مقامی که نشسته بودی بارها خارج از نماز سجده کردی وقتی در حجره بود مرا خوشی بنشان
نظر افتاد دیدیم که هر بار استاده شدی و در سجده میرفتی سه از هر تو بیرم در هراس تو برحکم الکتاب ایم
حضرت نظام الملة والدین قدس سره العزیز منقولست که متعلمی بود حمید نام در ملازمت طغرل که سلطان
غیاث الدین بلبن او را داروغه شکاله کرده بود روزی این حمید پیش او ایستاده بود او را حوریه
لطیفی بر او زمین روی نموده گفت ای حمید تو مردی اهل علم باشی پیش این جاهل دست بسته چرا ایستی حمید
مذکور متحیر گشت روز دوم حمید مذکور پیش طغرل ایستاده بود باز همان صورت رو نمود و همان سخن
گفت حمید گفت مرا طاقت بودن نماند و از آنجا سمت اجودهن راند چون بخدمت شیخ رسید روی
صد بر خاک مالید حضرت شیخ فرمود که ای مولانا حمید دیدی که چه صورت در آنجا آورد همان زمان مولانا
مذکور ترک و تجرید نمود و بسعادت ارادت مشرف گشت و خرقه خلافت یافته گاه گاهی تذکیر گفتی
چنانچه نظام الملة والدین قدس سره فرموده است که من تذکیر او بسیار می‌شنیدم سخنهای گیرا داشت مستمعان را
از حال میبرد چنانچه حضرت سلطان المشایخ فرید الملة والدین فرموده‌اند مولانا حمید این زمان تو ستاره
موذن گشته ستاره در آستین آفتاب حمید ابتدا پایان باشد و در قصبه اندپته که نزدیک شهر دهلی واقع است
متوطن باشی و خلق خدا را نفع رسان مولانا حمید ایستاده شنید و سر بر زمین نهاد و عرض نمود که خداوند
کار اشکسته نواز امر اعانت نموده رخصت فرمایند که بزیارت حضرت رسالت مشرف شوم در در
بیت احد گر داد بار بیاب زمزم زانشویم حضرت شیخ منار الیه فاتحه خواندند رخصت فرمود چنانچه باز
از وی خبری نرسید و هم ازیشان نقلست از سیر العارفین که در طرف اچه ملتان ملکی پاک اعتقاد را اولاد

عارف نامی در زمان اطراف اقامت کردی قضا را آن مولانا عارف عزیمت شهر دهلی کرده از صاحب خود
رخصت گرفته و آن ملک مذکور را بحضرت سلطان المشایخ زبدة الملة والدین قدس سره غایبانه اتحادی
و اعتقادی بود مقدار دویست تنکه سفید بدست مولانا مذکور بسپرد که چون در قصبه اجودهن رسی این دویست
تنکه سفید به پیش حضرت سلطان المشایخ زبدة الملة والدین قدس سره نهی و از من نیازی معروض داری
و فاتحه استمداد نمای القصه چون عارف مذکور بقصبه اجودهن رسید بدل اندیشید که ازین دویست تنکه
نصفی نگاه دارم و نصفی در نظر شیخ در آرم از آنکه مالک بما مکتوب نداده است که از آن خیانت من بظهور
پیوندد آخر الامر چون بخدمت شیخ المشایخ رسید زمین بوسید و فی الحال صد تنکه از بغل بکشید و پیش حضرت شیخ
نهاد و باز نمود که فلان ملک مخلص و معتقد شما است صد تنکه سفید بدست من شکرانه نموده است قبول نمایند بعد این
حضرت شیخ المشایخ تبسم نمود که مولانا عارف حق برادری بدین درویشی درست ساختی که نقود شکرانه را
نصفا نصف انداختی عارف مذکور شرمنده گشت و گفت که مخدوم همت مولانا مطلوب مبادی همت اهل سلوک
نیست و آن صد تنکه دیگر که در خیانت نموده بود در نظر آورد حضرت شیخ فرمود که این صد تنکه نیز ترا ما بابه بر آوردی شد
نقطها تا نخند مولانا عارف مذکور چون این کشف معاینه دید بر اسبابی و نقدی که همراه او بود بدرویشان
حضرت شیخ المشایخ زبدة الدین مسعود ایثار نمود و بشرف ارادت مشرف شد و مشغول بعبادت گشت ایثار
میان اندک ایام از حضرت شیخ المشایخ خرقه خلافت یافت و یکی از واصلان حق تبارک و تعالی گشت چنانکه
حضرت شیخ المشایخ او را در ولایت سیستان تعین نموده بودند تا مردم آن دیار را از فیض کامل و نصیبه شامل
حاصل کنند و نیز مسموع است که حضرت مولانا بدر الدین اسحاق بن منهاج الدین بخاری رحمة الله علیه
در علم معقول و منقول منتهی بود در شهر دهلی بمدرسه معزی درس میفرمود و بدرویشان اعتقاد نداشتن

چنانچه او را مسئله چند مشکل گشت از معاصران خود هیچکس نیافت که مشکلات و نکات آن مسائل حل نماید

از شهر دهلی بجانب بخارا متوجه گشت چون بقصبهٔ اجودهن رسید همانجا متوجه بخدمت سلطان المشایخ زبدة

الحق والدین شدند مولانا بدرالدین را گفتند که چه باشد که تو هم برابر ما بپای حضرت شیخ را دریابی مولانا

مذکور جواب داد که شما بروید و دریابید که من این چنین شیخان را بسیار دیده‌ام بعد ازان نمی ارزند که کسی

در صحبت ایشان تضییع اوقات نماید مصاحبان مولانا مذکور بالحاح و ابرام می او را نیز برابر بردند چون

بحضرت شیخ رسیدند در زمانی که رسیدند حضرت شیخ المشایخ والاولیاء زبدة الملة والدین توجه بمولانا بدرالدین

اسحاق نمودند تمامی مشکلات و نکات که در دل او بود بانواع معانی بیان فرمود چنانکه مولانا مذکور را تقریر بر

دلپذیر او گشت و مرید شد و سر بر زمین آورد و عزیمت بخارا ترک داد لیلاً و نهاراً بخدمت حضرت شیخ

المشایخ مجد و ملازم او بودی و هر زمان فیض میبردی و هر روز شنواره هیزم بمطبخ حضرت شیخ بسر نهاده

می آوردی آخر الامر حضرت شیخ عاجزهٔ مبارک بحبالهٔ او آورده بودند اما دی مشرف ساخت او هر یکی

از و اطلاف خی گشته نقلست از افضل الفواد که حضرت سلطان المشایخ الاولیاء فرمودند که مولانا

بدرالدین اسحاق قدس سره حکایت کرد که وقتی برابر شیخ الاسلام زبدة الحق والدین قدس الله تعالی

اسراره هم در سفر همی بودم در خدمت شیخ بر سر آب جناب رسیدیم و آنجا کشتی نبود که بگذریم روی بسوی من کرد

که نعلین ما و نعلین خود بدست گیر بیا تا بگذریم همچنین نزدیک رسیدیم گفت چشم بپوش گفتم چشم پوشیدم گرفتم خود را

و شیخ را در کنار ایستاده دیدیم و دهشت حضور شیخ در من اثر کرد هیچ نخواستم که بگویم همچنان در منزل رسیدیم

محل نیکو بود از آن حال عرض داشت کردم فرمود که سورهٔ مزمل خواندیم بر تو و بر خود دمیدیم راه پیدا شد گذشتیم

بعد ازان حضرت سلطان الاولیاء فرمود که حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه معاف بقوت این سوره

جنگ کرده بود

جنگ کرده بود و مظفر و منصور بازگشته و در حیره ما ببرکت این سورت ها برکنده بود نقلست از حضرت شیخ
نصیر الملة والدین محمود اودهی قدس سره العزیز که حضرت سلطان المحققین زبدة الملة والدین قدس سره را اثری
بود در غایت کمال او را مولانا داود محمود بابی میگفتندی بار با او صاف چیده از حضرت سلطان
الاولیا نظام الملة والدین قدس سره در مجلس میغر بودی که چه من و مولانا داود از حضرت ملک
و مشایخ زبدة الملة والدین قدس سره بجانب دهلی باهم رخصت شدیم یکجا از قصبه اجودهن بیرون آمدیم
و هر دو پیاده بودیم او در راه بر تیزی گام زدی و از من پیش رفتی و بنماز مشغول شدیم تا اگر من
نیز بدو رسیدمی چون او را در نماز میافتمی پیشتر میراندمی و مقدار دو کروه پیش رفتمی و مشغول نماز
می شدمی ناگاه او رسیدی مرا در نماز میدیدی هم بر سبیل عادت خود پیش پیر رفتی تا من بدو رسیدمی بدوگانه
مشغول شدیم چنین از دیگر و قدم پیش بر رفتی و در آن راه جنگل عظیم بودی راه گذاشته الطالب ... این جا در راستا
شدی درختان جنگل و بیابان راه غلط کردی و او در دیه نزدیک قصبه رودیلی ساکن بودی و گاه گاه
بخط او دیدم جا بدی و من نیز او را دیده بودم هم از وی حکایت نموده که در آن دیه نزدیک خواجه نور الدین
لقب وقتی پسر او را رنجوری دار فع شده و رخصت سخت روی نموده چنانکه نور الدین مذکور دست
از حیات او نشست و آن نور الدین نیز از را بخدمت مولانا داود و اعتقاد و اتحاد تمام بود پیش مولانا
مذکور رفت و صورت حال رنجوری پسر بود باز نمود مولانا داود رحمة الله علیه زمانی در تامل
شد و بر نور الدین مذکور گفت که اگر پسر تو همین زمان صحت یابد مرا از مال خود لنگرانه بده پیش آری
خواجه نور الدین گفت هر چه مرا شما بفرمایید حاضر نمودمیم خدمت مولانا داود نور ده ثلث مال بعد از
صحت پسر من بسیاری تا صرف فقرا نماییم خواجه نور الدین قبول نمود خدمت مولانا داود رحمة الله علیه

۵ همان زمان مرد یکی بسر او آمد بپیش بر خاست چنانکه هیچ زحمتی نداشت خواجه نور الدین قبول نمود خدمت
چون این معنی بدید ثلث مال پیش مولانا مذکور کشید و مولانا بخانه خود رسیدن تمام اشغال را فقرا
بخشید چنانکه یک حبه از ان در ملک خود خرج نکرد نقلست از افضل الفواد که سلطان الاولیا ذکر نمود
که وقتی بخدمت شیخ الاسلام زید الحق قدس سره نشسته بودیم که هفت نفر درویش آمدند و هر یک از ان در خاطر
خود یا چیزی از طعام کرده بودند خدمت خواجه هر چه ایشان در دل خیال کرده پیش نهادند چون
غرض ایشان از ما پیش بود معلوم نموده بزرگی حضرت ایشان کشته معتقد گشتند نقل است هم در ان کتاب که سلطان
الاولیا در مزرعه شیخ الاسلام زید الحق حکایت نمود که وقتی چند نفر مسافر بخدمت شیخ الاسلام از مقامی
آمده بودند خدمت شیخ را بطریق امتحان سوال میکردند یکی از میان ایشان گفت که فوت کمال
شیخ نامه خدمت حضرت خواجه بر نور هر دو دست بر ایستاده هیزم که حضور افتاده بود زدند در زر نمود
که اگر بگوئیم همه زر گردد آن همه زر شده بود نقلست از حضرت سلطان المشایخ نظام الملة والدین
قدس سره که حضرت شیخ زید الحق والشرع والدین قدس سره هم روزی از خانه بیرون آمد من و مولانا بدر الدین
اسحاق و مولانا بدر الدین اسحاق و مولانا جمال الدین هانسوی حاضر بودیم حضرت شیخ در سایه دیوار ایستاد
مرید معهود دو دست نام او نیز بدیدا گشت در مقابله حضرت شیخ بایستاد و زبان بکلام شتاب بگشاد که مرا چندین
سال است که خدمت شیخ میکنم و ملازمت مینمایم هیچ نعمتی حاصل نشد بسیار کسان در پیش من بخدمت حضرت
شیخ رسیدند نعمت و خلافت یافتند و از دست شیخ خرقه پوشیدند و باطراف و جوانب تعیین گشتند و نیاز
و نعمت می نمایند و مریدان میگیرند و فتوحهای را از وی ستانند مگر من عنب در روز خدمت میکنم و خواری
و خرابی می کنم چنانکه از ان کلمات مرا بسیار کراهیت روی نمود ناگاه از دهن مبارک حضرت شیخ نور السم

معروف

مجب اوکردم

مجیب او گردم سلطان المشایخ جواب داد که اندرویش هرکسی نعمتی بحیثیت قابلیت میباید از ما هیچ
تغییری نیست از تو نیز قابلیتی میبایدتا بدین دولت مشرف گردی درین میان مبارک کودکی چهار ساله
یکی از نبیرگان حضرت شیخ بود و از خانه بیرون آمد که حضرت شیخ بایک گشت جای که حضرت شیخ و ما یاران نشسته
بودیم در مقابل آن توده خشتی بوده که از برای دیواری آورده بودند حضرت شیخ بدان طفل اشارت
کرد و فرمود که از آن توده خشتی بمن بیار تا بر آن بنشینم طفل مذکور دوید یک خشتی درست برگرفته بیاورد و
در پیش حضرت نهاد چنانکه بر آن خشت نشستند باز شیخ فرمود که هر دو خشتی دیگر برای مولانا نظام الدین بیاور او هم
~~خشتی دیگر برای مولانا جمال الدین بیاور او هم خشتی~~ دیگر از آن توده برداشت و درست آورد و پیش مولانا
جمال الدین نهاد دیگر فرمودند که خشتی دیگر برای مولانا بدرالدین اسحاق بیار چنانکه برای مولانا بدرالدین
اسحاق نیز خشتی درست آورده نهاد و باز حضرت شیخ قدس سره فرمودند که خشتی دیگر برای یوسف بیار آن
یوسف مذکور تا ایستاده بود زمانی آن خشتها را نیک و بالا زده هیچ خشتی باسلامت کمتر از نیمی گرفته آورد و در پیش یوسف
مذکور نهاد چنانکه همه یاران متعجب و حیران شدند بعد از آن حضرت شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز روی
بیوسف آورده بود و فرمود ای یوسف من چکنم هر چه حکم ایزد سبحانه در حق بندگان رفته است همان میشود
چون نصیب تو مساوی دیگران نباشد چه توان کرد این قسمت خدای هرچه دست دهد همبران راضی و شاکر باید
بود و در کلمه شکایت از آن نباید نمود نقلست از حضرت شیخ نصیر الملة والدین قدس سره در انچه در خیر المجالس مرقوم
که تا جو دهی بودم از اولیا بنده یک برادر را حالی بعد آخر که جاکاری کرد و فرزندان به برادر دیگر خود سپرد که بعد
شیخ الاسلام زید الملة والدین قدس سره ارادت آورد و مشغول العبادت حق شد برادر تعهد فرزندان او نکرد
بلکه به آزار ان کردی الغرض میان چند روز آن برادر را از صحبت شیخ چنانکه ساختگی تجهیز و تکفین کردند و جا دیر بالا

[illegible]

کسی بود این برادر در بازار بگریخت و بخدمت شیخ آمد شیخ پرسید مزاج او چیست گفت برادری داشتم مشغول
بودم بقوت او بودم و ترتیب معاش فرزندان من او کردی بلکه به از آن پرسانید که من پرسانیدم چون
بمیرد فرزندان من دامن که گیرند و برای قوت ایشان بر ایشان بیاید شد و این ذوق طاعت و عبادت
نیز کو آید شد بعد از آن خدمت شیخ فرید الدین قدس الله سره آن برادر را نزدیک طلبید و فرمود که بهمین
اینک برادر تو صحبت یافت در شام می گوید او صحبت معاینه از خدمت شیخ در خانه آمد برادر او صحبت یافتم
بود مقصود آنکه خدمت شیخ با آن مرد گفت ایشان چنانکه تو این زمان دردمند آمده من پیوسته از محبت
حق بهمان ام ولی با کسی نمی گویم درین سخن حالی بعد آدم را ایام مبارک خدمت شیخ تواضع نموده اند و در بزرگی
ذات و نور علم و کشف و کرامت مشغول بودند و بادب تمام هر سه روز زانو نشسته بعد از آن بر لفظ مبارک راند
لنهدینهم در درویشی راه سنت تا مجاهده نکنند چیزی نیابد والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا اول مجاهده بعد از آن
مشاهده باز این آیه خواند ومن جاهد فانما یجاهد لنفسه فرمود هر که مجاهده کند برای خویش خواهد کرد در
آخرت ترقی درجات او خواهد بود بعد از آن بر لفظ مبارک راندند سالها خدمت شیخ الاسلام فرید الدین
قدس سره الله هیزم زنبیل گردانیدند خدمت شیخ نظام الدین بارها فرموده است در آن شب که دیده با کلی که کل
در خانه شیخ نظام الدین پسیر میخوردیم ما را روز عید بودی در آن ایام که دیل و کیل بودی خدمت شیخ
و یاران میخوردند اما چون دیگی و کیلی نه بودی زنبیل میگردانیدند و خدمت شیخ نظام الدین چندگاه زنبیل گردانیده اند
انگاه بر لفظ مبارک راند آنکه همچنین خوشها خورده جای رسیده اند و الحمد لله رب العالمین نقل است که سلطان
الاولیا فرموده مکرر از زبان شیخ الاسلام فرید الحق والدین قدس سره شنیدم که این سخن بگفتی درویشی شنوی دارن
سخن این بود که فرمودی هر شب که بغیر حق تعالی بیاسود ناسپاسی به دیر زبانی که بذکر حق مشغول نیست گنگ به هر کو
که شنود سخن

که نشنود سخن خوش تلخ گردد به دهن تنی که بخدمت درِ اکابر او نیست مرده به دیگر این چند کلمات از بعضی ملفوظات
حضرت گنج شکر که بخط شیخ نظام الاولیا یافته اند مکتوب میگردد چهار چیز از چهار طبقات سوال کردند همه بیک جواب
فرمودند من اعقل الناس قال تارک الدنیا ومن اکیس الناس قال الذی لا یتغیر بشیء ومن اغنی الناس
قال القانع ومن افقر الناس قال تارک القناعت فرمود ان الله یستحیی من العبد ان یرفع الیه یدیه ویردهما
خائبین فرمود اگر هست غم هست و اگر نیست غم نیست فرمود روز نامرادی شب معراج مردان است
فرمود کار کرم خود را سخن بسر مردمان نباید گذاشت فرمود شیخ الاسلام شیخ جلال الدین نور الله مرقده گفته
الکلام یسکن القلوب لان اول الکلام واخره ان کان الله فقل والا فاسکت فرمود چون فقیر که جامه بوشد
جهان پندارد که کفن می بوشد فرمود ان شما که باشی در نه بار نماید چنانکه باشی فرمود جذبة من جذبات
الحق خیر من عبادة الثقلین فرمود قال علیه السلام طوبی لمن شغله عیبه من عیوب الناس فرمود الصوفی یصفو
کل شیء ولا یکدره شیء فرمود ان اردتم بلوغ درجة الکبار فعلیکم بعدم الالتفات الی ابناء الملوک فرمود
دوشنبه شبم دل خبرشم بگرفت ٭ اندیشه یار نازنینم بگرفت ٭ گفتم لب او دیده ز دم بر دیر نو ٭ انسکم بدو بدان سینم بگرفت
نقلست که حضرت فرید الملة والدین قدس الله سره العزیز بزیارت قطب الاقطاب سلطان المشایخ خواجه معین الدین
قدس سره در اجمیر اکثر می آمدند و با جازت حضرت خواجه بمجاهده و ریاضت بسیار بدرگاه حضرت خواجه و حجره
زیر خانقاه مسجد متصل گنبد مبارک حضرت ایشانست و چوکندی که تنگ دریاست مشغول بود انواع انواع فیض
میبود و بدان از تحصیل کمالات و تصفیه و برکت باطن و حصول معاملات عالی بخدمت حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی
قدس الله سره العزیز می آمدند و در شرف پابوس ایشان مشرف میشدند نقلست از حضرت نصیر الدین الملة والدین
محمود اودهی در راحة در خیر المجالس مرقوم است که روزی شیخ نظام الدین قدس الله سره العزیز حکایت فرمودند

فرمودند خواجه شیخ الاسلام فرید الحق والشرع والدین قدس سره بعد از نقل شیخ قطب الدین بختیار اوشی قدس سره
در شهر آمد در آن ایام شیخ بدرالدین غزنوی در شهر بود و یک خلیفه شیخ الاسلام خواجه قطب الدین بختیار اوشی بود او
و خلق بدو تبرک کردی و دعوی بزرگی کردی خدمت خواجه را بار بار طلبیدی خدمت شیخ با خود گفت ای
مسعود گم خود را از لقمه چرب و شیرین دور کن مسکینی کن بخدای کی خواهی رسید این گفت و مجلس سماع وداع نکرد و همچنان
در حالتی روان شد در حالتی از آن نگذشت بیش از آنکه معتقدان بسیار بودند در اجودهن
رفت مردمان درشت و ممسک بودند با خود گفت اینجا باشم و بفراغ مشغول شوم کل کریل و دیله و هیلو خواهم
خورد چون خواجه چنین مجاهده و ریاضت بر خود اختیار کرد میان خواجه و شیخ بدرالدین غزنوی که یک خلیفه او بود
همان قدر فرق شد که از آسمان و زمین الحمد لله رب العالمین نقلست که در مجلس او در باب اباحت و حرمت سماع
که در آن اختلاف علماست گفتند فرمود که سبحان الله یکی سوخت و خاکستر شد و دیگری هنوز در اختلافست فرمود
والافنه فی التدبیر والسلامة فی التسلیم فرمود العلماء اشرف الناس والفقراء اشرف الاشراف فرمود الفقراء بین
العلماء والاشراف کالبدر بین الکواکب فی السماء فرمود ارذال الناس من اشتغل بالاکل واللباس نقلست که مردی
آمد خدمت شیخ فرید الدین قدس سره عرضداشت کرد که بجانب سلطان غیاث الدین بلبن سفارش نامه برای من درحکم
تقط شیخ نوشت و رفعت قصته الی الله ثم الیک فان اعطیته شیئاً فالمعطی هو الله وانت المشکور وان لم تعطه شیئاً
فالمانع هو الله وانت المعذور نقلست از حضرت شیخ نصیر الملة والدین اودهی چراغ دهلی در اجلاس مجالس
مرقوم است و در مجلس نشست و ختم بالخیر والسعادت دولت پابوس بدست آمد بنده هر خاطر داشت که
حکایت بعضی که خدمت شیخ المشایخ نظام الدین از شیخ فرید الملة والدین یافته بود چگونه یافته بود از زبان
مبارک بشنود فرمود حکایت بر دو نوع است نقل و روایت بکند بشنو میگویند خدمت شیخ الاسلام فرید الدین

در کنی بسوار

در کشتی سوار بوده‌اند یاران هم خفته بودند خدمت شیخ آواز داد که نظام الدین ایشان بیدار بودند گفتند لبیک شیخ زنده بودند
نظام الدین پسر خود را ملعبه مسلطیم بعد از زمانی دیگر گفت شیخ نظام باز ایشان گفتند لبیک شیخ زید الدین مسعود
بیا مسعود میخواهد نظام پسر خود را نصیحت بدهد خدا تعالی میدهد بعد از ان خدمت شیخ را نعمت روان کرد بگوی عزاب
بیگویید نوع دوم ز بود از خدمت شیخ شنیده ام امیر زید الدین اسحاق خادم جای رفته بود مرا گفته که بهشت در حجره
بر جای من نشین یعنی اگر خدمت شیخ دستک زنند جواب بدهی و بیا اینجا بیاید جز شیخ کسی نشسته بودم از درون آواز
شنیدم و این دو بیت بود یقین دانستم که خدمت شیخ میخوانند ؎ خواهم که همیشه در هوای تو زیم ؞ خاکی شوم و بزیر
پای تو زیم ؞ مقصود من بنده ز کونین توئی ؞ از بهر تو میرم از برای تو زیم ؞ من با خود گفتم که نظام وقت همین است
درون بروم باز گفتم اینوقت دیگر است نباید که محل نباشد باز گفتم اینوقت دیگر است اگر وقت خوش خواهد بود
یعنی خواهم یافت و اگر نخواهد بود این آن بخشنده آنند خواهند بخشید این بگفتم و ملازمت هر یک طبقی در نهادم دست
و دیدم هر طبقی دیگر آهسته در باز کردم درون رفتم و سر بر زمین نهادم خدمت شیخ دستها لبس بست گرفته مستقبل قبله
می برد در تواجد میکنند و باز می آید و باز پس می رود و این بیت میخوانند ؎ مقصود من بنده ز کونین توئی ؞ از بهر
تو میرم از برای تو زیم ؞ شیخ ز نو دیگر آمدی چه میخواهی بگو او شیخ گفت خواهم خواستم خدمت شیخ زید الدین زنود
دادم خدمت شیخ می فرمایند آنچه من خواسته بودم همان زمان از آن در خود یافتم بعد از ان خدمت شیخ میفرمودند
که سالهاست که این زمان بنیانم که چرا از زمان از حق نخواستم که موت من در سماع باشد بنده عرضداشت کرد که آنجه
مرتبه و چه قرب خواهد بود تقرب در سماع که خدمت شیخ تمنا میکرد خدمت خواجه این ابیات معروض فرمودند ؎
رقص آن بود که هر زمان برخیزی ... والحمد لله رب العالمین نقلست از فوائد الفواد که یکی از پسران شیخ الاسلام
زید الدین قدس سره نظام الدین لقب بود شیخ او را از همه پسران دوست داشتی و بخدمت شیخ عظیم گستاخ بود که

دلت را بود داچه او گفتی از غایت آنکه او را دوست داشتی بخندیدی از آنچه او گفتی مر بخسیدی الرحمن این لب و فتی
بعد از چند گاه مدتی یکی بخدمت شیخ الاسلام گفته فرستاد آنکس بخدمت شیخ عرض داشت کرد که مخدوم زاده نظام الدین
سلام رسانیده دست شیخ ز بوده که ابگوی باز آن مرد گفت که مخدوم زاده نظام الدین شیخ همچنان بوسه بدادن آن مرد
گفت بشما نظام الدین شیخ فرموده داری چگونه نسبت است با حضرت سلطان المشایخ فرموده اند که استغراق ایشان چگونه در
حق بود که بسر خود در الجنید بن توریف و تعظیم کار آورده اند نقلست از حضرت شیخ زبدة الحق والدین قدس سره العزیز جهانگیر
در ملفوظ راحت القلوب من جمع حضرت سلطان المشایخ مرقوم است که بتاریخ دهم روز پنجشنبه ماه مبارک رمضان المبارک
سنه خمس و خمسین و ستمایه دولت پایبوس میسر شد عزیزان اهل صفه بخدمت حاضر بودند ماهیت که درین ماه ابلیس لعین
در بند میکنند تا از شر او جمله مومنان روزه داران با ایمن باشند و جمله درهای رحمت درین ماه گشاده میگردند و در
ماه هر شب بر هر روزه دار یک فرشته طبق رحمت بدست گرفته از آسمان فرود می آید فرمان از حضرت رب العزت نازل
میشود چون مومنان روزه افطار کنند این طبقهای رحمت بر ایشان نثار کنند بعد از ان بر لفظ مبارک راند که روزه ۹۴
داشتن سریست میان بنده و مولی و هر عبادتی که هست امر امکان ازیست معین ولیکن ثواب این روزه ۹۵
سریست من دانم که ثواب چه دهم بعد از ان فرمود که این ماه را حق سبحانه و تعالی سه قسم کرده است اول قسم را ده
رحمت نام کرده و دوم قسم را ده مغفرت و سوم را ده آزادی نام کرد یعنی در اول ده همه رحمت و برکت
که از آسمان بر بندگان نازل میشود یعنی رحمت خدای تعالی از آسمان فرود می آید و در میان ده دوم امرزید
نست بخشید یعنی این بس در ان ده دوم هیچ عشق لفظ نیست که جمله مسلمانان را از دوزخ آزاد میکند و خدای تعالی
قلم رانده است که در ده سوم جمله روزه داران را از آتش دوزخ نجات دهم و همه را آزاد کردیم بعد
بر لفظ مبارک راند هر که در آمدن ماه مبارک رمضان شاد گردد خدای تعالی تن او در آتش باک نگرداند و برکت

[illegible]

دهم روزی

و چیر روزی کند هر که در رفتن ماه مبارک رمضان دلتنگ گردد خدای تعالی او را شادی دو جهان دهد که وقت عینا [کر]

نگردد بعد از آن بر لفظ مبارک خواندند که در داشتن روزه ماه مبارک رمضان ثواب یکساله ~~پس هر روزه در نامه~~

بس هر روزه در نامه اعمال او نویسند و بمان مقدار بدی را پاک گردانند بعد از آن فرمودند که شب قدر را اند

بیاید که مرد درین شبها غافل نباشد تا از سعادت آن شب محروم نماند آنگاه هم درین محل حکایت فرمودند که مرا اینانند

که ایشان مرا درین ماه هر شبی ازین ده آخر شب قدر است و نعمت آن شب در ایشان مرکب است پس تمام بار اهشت

شب قدر چون اینکس هر آن دولت بیابد بعد از آن فرمود که بزرگان خواجگان درین شبهای رمضان هر شبی ختم

قرآن در تراویح کرده‌اند هم درین محل فرمود که مردانی بوده‌اند که ایشان مرکب شب که شیخ عثمان هارونی هر شبی دو

تراویح دو ختم قرآن و قدر شب آن نعمت بکردی چنانچه در تمام ماه شصت ختم قرآن افتادی بعد از آن فرمود

وقت دعاگو جانب غزنین مسافر بود در مسجد امام حدادی فرود آمدم رمضان المبارک بود شیخ عبدالاحد

باختری نام در آن مسجد امامی بود که هر شبی سه ختم قرآن در تراویح بکردی و چهار بار دیگر زیادت میخواندی

چنانچه دعاگوی در آن ماه مبارک رمضان همانجا بود دنبال او این سعادت بردم آنگاه شیخ الاسلام قدس سره

العزیز چشم پرآب کرده فرمودند تا در بیکار همچنین نکنی و مجاهده نکنی و مجاهده نکنی هرگز بحقایق می نرسی زیرا که در این

~~راه فرمودند تا در بیکار همچنین نکنی و مجاهده نکنی هرگز بحقایق نرسی نیز~~ درین راه همه مجاهده و ریاضت اند و شکست

بعد از آن بر لفظ مبارک راندند که خواجه بایزید بسطامی قدس سره در آخر عمر هفتاد سال مر خدای عز و جل را عبادت کرد [کرد آن]

دوگان سال هیچ از روی او دیده نرسانید آنگاه بار یافت چون بار رسید هاتف آواز داد که هنوز آلایش

دنیا بر ابر داری تا آن را ابر دادن بجستن نتوانی آمد گفت الهی هیچ ندارم آواز برآمد که خود بر او چون نظر [کرد]

کرد گوشه بود چون از نظر او دور انداخت آنگاه بمجمع مقام قرار رسید چون شیخ الاسلام بدین حرف رسید شبنم

[illegible]

دلگفت چشم بر هم نه خود را و هم شیخ را در زیر کوه قاف دید نزدیک آن درختی که بران کوه قاف متوکل است

و باز در همان لحظه هم خود را و هم شیخ را در مقام خود دید اقرار کرد و این سخن هم گفت که از بی گفته اند که مردان

خدا چیزها کسی ندانند مگر خدا عز و جل بعد از آن شیخ الاسلام قدس سره بر لفظ مبارک راندند که شیخ جلال الدین اجه را که پیش در نماز

ندید اما چون وقت نماز در آمدی نا پیدا شدی آخر معلوم شد که در کعبه برابر یکسان نماز گذاردی و همان لحظه باز آمدی

بعد از آن شیخ الاسلام قدس سره همدرین سخن بودند که جوکیی گرسنه و مجاهده کشیده بخدمت شیخ الاسلام آمد و روی بر زمین

آورد و نماز دیری روی بر زمین آورده بود چون نظر شیخ بران جوکی افتاد با هیبت گفتند که سر برکن جوکی سر برکرد

و دست بوس کرده بایستاد شیخ الاسلام پرسید که ای جوکی از کجا آمدی و چگونه آمدی و چه طور هستی جوکی هیچ نگفت چون دو سه

کرت شیخ الاسلام پرسید الغاه جوکی آهسته آغاز کرد که دهشت شیخ جو چنان دخل کرده است که سخن از من بیرون نمی آید

بعد از آن شیخ الاسلام روی بدعای گردآورد که این جوکی بدعوی برما آمده بود چون او روی بر زمین آورد در خاطرم

گذشت که روی او بر زمین سخت شود هرچند که خواهد سر برکند نتواند اگر این جوکی از دعوی خود باز بیاید تا قیامت

همچنان افتاده ماندی بعد از آن فرمودند که جوکیان خود را در جوک تا کجا رسانید جوکی گفت که تا قیامت جوک همین

است که خود در هوا شود شیخ الاسلام قدس سره فرمود شتاب تا تماشا کنیم جوکی نشسته بود بر خورد در هوا شد شیخ الاسلام

چون این حال معاینه کرد نعلین که در پیش ایشان افتاده بود فرمودند هر دو را ای نعلین جوکی بر تاب کردند بفرمان خدای تعالی

نعلین در هوا شدند و بر سر جوکی رسیدند هر طرفی که او در هوا می شد خود را در نعلین بدان جوکی می ساییدند و می زدند

چنانچه جوکی را بر زمین زدند و آوردند جوکی در پای مبارک شیخ الاسلام قدس سره افتاد و اقرار کرد و گفت نعلین

کسی را که این مرتبه باشد آن خود چگونه خواهد بود بر فور آن جوکی مسلمان شد و یکی از اصحابان حق تعالی گشت

بعد از آن آن جوکی همدرین محل حکایت روز و کیفیت ماه آغاز کرد که زنده ان بیاب که در عالم بیداری شنیدم از سبب

چیست فرمود این که مباشرت کردن همیدانند و در مباشرت کردن روز تعیین است که در آن روز چون مباشرت
کند با حلال خود امید است که فرزند نیک آید الغرض تمام کیفیت بگفت این دعاگو یادداشت بعد از زمانی کیفیت به بندگی
شیخ الاسلام عرض کردند تبسم کردند و فرمودند مولانا نظام الدین تو خود آموختی اما ترا کاره نخواهد آمد چه کار می آید
هم بر و ملکه از یکنفر یوسف بو شنیده از جانب بیت المقدس بخدمت شیخ الاسلام قدس سره العزیز رسید سر زده آورد و در زمان
شد که نشستن پر بار مسافر نظر تیز بسوی شیخ الاسلام ادام الله برکاته میدید حضرت شیخ الاسلام سر زده میکرد
بعد زمانی برخاست و سر خود بر قدم حضرت شیخ الاسلام قدس سره انداخت و گفت ای مخدوم من شما را در بیت المقدس
دیدم که جاروب میکردید چون پرسیدم شما کیائید شما گفتید که من زید محمود ابودهنی هستم شیخ الاسلام گفت همچنین
است اما این ماجرا چه وعده کرده بودید که با کسی نگویم مگر آن عهد را فراموش کردید آخر دشمن شده شیخ الاسلام قدس سره العزیز
بر لفظ مبارک راندند که ای عزیز مردان خدا هر جا که هستند همانجا بیت المقدس است مالک همانجا عرش است
و کرسی است و هر چه در آفرینش خدای عز و جل است همه مهیاست حضرت شیخ الاسلام قدس الله سره بانگ بر آن
درویش زدند که چشم بر هم زن و باز کن چون چشم باز کرد هر چه از زبان شیخ بیرون آمده بود پیش خود آن همه را
مهیا دید نعره زد و بیهوش گشت چون بهوش باز آمد اقرار کرد و هم شیخ الاسلام ادام الله تقواه بیعت نمود کلاه
داد و او را اجازت سیستان بخشیدند آنجا رفت بعد از آن هم از آن مسافر معلوم شد که شیخ الاسلام هر روز یکبار در بیت المقدس
رفتندی و جاروب کردندی و باز آمدندی بعد از آن هم از احوال خود حکایت کردند که من هفت سال در عالم تحیّر بودم
که هیچ وقتی نه نشستم و ایستاده میرفتم چنانچه جوی خون بطریق جوی آب از پایهای من جاری شد و یاد نمیدارم که درین
مدت مذکور وقتی نفس خود را سیر آب داده ام یا نه و طعام هم سیر نخورده ام الغرض هم درین که درویش باید
که او را شیخ شهاب الدین غزنوی میگفتند از مریدان شیخ الاسلام بود و بیابان روی بر زمین آورد در زمان شد که

چنین گفت

پای شیخ بوسید باز فرمود فروتر مرید زانوی اسپ بوسید انگاه فرمود درین چه ترا
گفتم فروتر مقصود من پابوس خود بوده است هرچه تو فروتر می‌آیی کار درجه تو
درین بالا می‌شد نقلست هم دران کتاب که حضرت سلطان المشایخ
فرمودند بعد از نقل شیخ الاسلام فرید الملة والدین قدس سره مرا
اشتیاق حج عظیم غالب آمد گفتم باری بزیارت شیخ بروم چون بزیارت
شیخ رفتم مقصود من انجا حاصل شد مع شی زاید بار دیگر همین هوس
دامن‌گیر شد باز بزیارت شیخ الاسلام رفتم و مقصود حاصل
کردم نقلست روزی آن حضرت در شهر درآمدند میرزای را
دیدند که جزع میکرد استفسار سبب جزع او فرمودند وی

بعد از واقعه گفت که پسری داشتم که حاکم شهر وی را بناحق بردار

کشیده حضرت ایشان فرمودند آن دار کجاست آن پسر زن دلالت

مکان دار کرد بمجرد آنکه نظر آن حضرت بران مصلوب افتاد بدست مبارک مصلوب

بدو رسانیدند باذن الله تعالے زنده شد وهمراه آن حضرت

بپاے خود بخانه مادر آمد درین اثنا بلفظ مبارک راندند

که الصوفی یحیی ویمیت این معنی دارد درین مرتبه مصنف

بدین صفت میکرد و آرے تخلق الاخلاق الٰهی

گزیدگان حضرت حق سبحانه را میسر است

والله المستعان ایضاً نقلست از ملک العلماے شیخ حسین

بجستی ۸

حیثیتی النبی الاسلامی که حضرت شیخ الاسلام قدس سره
العزیز حضرت شیخ بهاء الدین ذکریا و سید جلال الدین بخاری و شهباز قلندر
قدس الله سره العزیز در مقام سیر بودند ناگاه عبور ایشان در
شهری از شهرها افتاد که سایر مردم آنجا لباس شادمانی
و خوش وقتی مشغول بودند مگر پیر زنی از غایت تنگدلی
مینالید و زار زار میگریست آن حضرت کرم نمود و تفقد حال آن عجوزه
فرمودند که بخلاف خلق شهر چه باعث که این همه از غم و غصه
می پیچی بعد از انکار و ارد سوال عجوزه عرض کرد که ای خاصهٔ خدا و محرم حرم
کبریا در جمیع عمر پسری داشتم که ذخیرهٔ پیری این ضعیفه او بود

نیست که از من گم است و هیچ اثری از وی ظاهر بزرت

چه شود که از توجه عالی حضرت شما دیدار فرزند به بینم

آن مشایخ بزرگوار مهربانی بحال او مبذول

داشته بسیر روحانی مشغول گشتند بعضی سیر عالم آسمان

اختیار کردند و بعضی زیر زمین سیر کردند و بعضی بر روی آن

حضرت سیر جزائر بحر و اعماق دریا اختیار کردند بعد از تجسس بسیار در اندک

زمانی همه خالی دست رجوع کردند آن حضرت بعد از دیر فرزند آن عجوزه

بدست آورده مراجعت فرمودند و بمادر پسر حواله کردند آن عجوزه را

گویا حیات از سر نو یافت یاران طریقت استفسار نمودند که ما همه زود آمدیم

چنین نوشت مدتت او اولی الامر صد دینار خدمت شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز فرستاده بود اندر تو
پنجاه دینار دیگر اگر چه کفایت الست و پنجاه بخدمت شیخ الاسلام قدس سره فرستاد آنحضرت چون دیدند تبسم زدند که
شهاب الدین نیکو قسمت کرده است برادرانه اما اگر دولت امرا در حق ما تا غایت نیکوست شهاب الدین مذکور از حد
شرمنده شد آن پنجاه دینار در کمر او موجود بود پیش شیخ الاسلام نهاد شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز که از این
نوع مرا ترغیب میکردم تو چیره میشدی و هرگز هفتصد مردان نیز رسیدی الفد دینار هم او را بداد و فرمود از سر خیل
کس که ترا بیعت کنم [illegible] که در بیعت تو خلل بود اکنون برو هر کرا میخواهی کلاه و خلیفه کن کار تو تمام شد الحمد
علی ذالک الفا نقلست هم از فواید الفواد که حضرت سلطان الاولیاء فرمود که شنیدم از خدمت شیخ الاسلام فرید الدین
قدس سره جای که وقتی شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سره در راه میرفت مریدی او را پیش آمد زانوی شیخ ابو سعید بوسید
زود تر مریدی پای او بوسید و سبب دیر کشیدن چه بود بلفظ مبارک راندند که کیفیت این بوسه چنین است که آدمی
کشتی سوار بود ناگاه کشتی تباه شد او را ماهی در ربود بعد از [illegible] بحال کرده در دریا انداخت و اجزای او در
دریا متفرق گشت ما آن همه اجزای او را جمع نموده در شکم ماهی انداختیم چون آن ماهی از شکم خود بیرون انداخت
باذن الله تعالی زنده شد همراه کرده او در بیم و الله اعلم بالصواب نقلست از کلمات اولیا که چون حضرت خواجه
کرام و سردار مشایخ عظام خواجه معین الدین حسن سجزی قدس الله سره العزیز در دهلی رسیدند و این خبر حضرت قطب
جهان حضرت خواجه قطب الدین شنید استقبال نمودند حضرت شیخ زید الدین همراه شد در عوام الناس جانب
که چون حضرت خواجه شیخ زید گفت که ای زید خواجه کلان آمده است شما هم باستقبال خواهید آمد ایشان جواب
دادند که بادل داشتم لزاد در آستانه شما خرج کردم دیگر دل ندارم که پیش ایشان بروم اما صحیح آنست که قطب العالم
بدین سبب نرفتند که ادب بر مرا خود قرار نخواهد گرفت برای آنکه ادب نکنم هم بجای خود جا آنکه همراه بخشند

العزیز چون حضرت خواجه قطب الدین قدس سره العزیز بحضرت خواجه کلان معین الملة والدین حضرت خواجه معین الدین
قدس الله سره العزیز رسیدند حضرت خواجه بزرگ پرسیدند که مولانا مسعود چون نمی آید حضرت خواجه الکاس
نمود که فقیر نشستن خلوت دارد بر حضرت ایشان شنیده بعزیمت رسید حضرت خواجه کلان فرمودند او نمی آید چون حضرت
خواجه کلان بر جای حلول نزول اجلال ارزانی فرمودند گفتند که ای قطب الدین بیا که بمسعود رویم هر دو خواجه
بحضرت شیخ فرید الدین مسعود آمدند شیخ در حجره بود حضرت خواجه قطب الدین آواز بود که ای مسعود حضرت خواجه
کلان تشریف آوردند شیخ فرید از اندرون حجره دوید پای مبارک ایشان بوسید بعده حضرت خواجه کلان با حضرت
خواجه قطب الدین فرمود که مسعود را امروز نعمت بدهیم گفت چنانچه اشارت الکاه حضرت خواجه کلان شیخ فرید الدین
را در میان ایستاده کرده مقابله قبله ساختند و خود در جانب چپ ایستاده شدند حضرت خواجه قطب الدین جانب
راست ایستاده کردند بخواجه قطب الدین فرمودند که بخواجه نعمت من از معین الدین یافتم بفرید مسعود دادم حضرت
خواجه قطب الدین همچنان بگفت بعده حضرت خواجه کلان فرمود که دران هنگام که حضرت پیر دستگیر ما خواجه عثمان
هارونی قدس الله سره العزیز برای من نعمت عنایت کردند چهار صد اولیا در آن وقت حاضر بودند زمان
حضرت حق سبحانه وتعالی مران اولیا را فرمود که شما هم نعمت را بمعین الدین بدهید آن چهار صد اولیا و نیز نعمت
بمن عطا کردند قدس الله ارواحهم اجمعین اکنون آنچه با من از پیر خود و از اولیا رسیده است همه را بفرید الدین
مسعود عطا کردم زهی مراتب علیه و مکارم جلیه که حضرت قطب العالم شیخ فرید الدین گنج شکر داشتند قدس الله سره العزیز
ع بود در خدمت بی بر دند شان رنج رسانیدند دست قولش بر گنج هر عضوی بود گر صد زبانم نیاید
وصف شان اندر بیانم نقلست از سراج الهدایت ملفوظ حضرت قطب العالم میان مخدوم جهانیان
قدس الله سره العزیز که وقتی شیخ جلال الدین تبریزی قدس الله سره العزیز برای ملاقات شیخ فرید الدین قدس الله سره العزیز

آمده بودند

شیخ زین الدین انار [illegible]

شیخ نظام الدین [illegible]

امده بودند دیگ انار آورده بودند شیخ زین الدین انار را قسمت کردند و یکدانه که خود بر دستمال بسته داشته
بودند وقت افطار شیخ در خاطر خود کرد اگر من میدانستم که ازین انار چنین ذوقی خواهد شد قسمت نمیکردم
این اندیشه هم در خاطر خود داشته تا گاه با شیخ قطب الدین و با شیخ زین الدین ملاقات شد شیخ قطب الدین
آغاز کرد که ای بابا زین الدین حاصل آن انار همان دانه بود آن خود نصیب شما شد بعد دیگر چند مناقب شیخ
الاسلام زین الدین از الفاظ مخدوم جهانیان شیخ زین الدین مکرر دیده شیخ نظام الدین که به بار دو شده
بود که جای نهادن کفش نبود تا گاه بابا یاری که یکی العلماء مکرر دیده ملاقات شد و دیدند آغاز کرد ای مولانا
نظام الدین کجا تعلیم [illegible] میباشی شیخ نظام الدین گفت در خدمت شیخ زین الدین میباشم آن یار گفت زهی
شیخ همچو تو یک عالمی را این حالت میدادند در شان شیخ زین الدین بی ادبی بسیار کرد چون شیخ نظام الدین
در خانقاه شیخ زین الدین آمدند شیخ زین الدین بنور باطن تمام کیفیت دریافت شیخ زین الدین آغاز کردند که ای
بابا نظام الدین اگر شما را با آشنای و دوستی ملاقات شود شما چه گوئید شیخ نظام الدین همان آغاز کردند چه
زبان شود شیخ زین الدین آغاز همان بمصرع عین القضاة کردند مصرع مرا سلامت باد امرا انگون ساری
بعد شیخ زین الدین آغاز کردند که ای بابا نظام الدین بگو آن بر سر قولش بکن و بران متعلم بر شیخ نظام الدین بر حکم
اشارت شیخ زین الدین طعام بر سر قولش کرده شد چون متعلم دید چه آن مانند بر حالت و خوان ازین شیخ نظام الدین
زود آورده آغاز کرد خدا تعالی رحمت کند بر آن شیخ که مرا الحان مصفا کرده است که در و نفسانیت نمانده
از طعام و خوردن فارغ شده آغاز کرد باید مولانا نظام الدین ملاقات شیخ شما بکنم آن متعلم چون ملاقات
شیخ زین الدین کرد فی الحال ارادت آورده بنده شد نقلست از مخدوم جهانیان قدس الله سره العزیز
در سراج الهدایت مرقوم است که وقتی بنده به شیخ زین الدین مسافر بودند در دهی زود آمده تا گاه شور بدا شد

طرفی
شد شیخ چه بیند هر طرفی خلق جمع شده می آورند بعد شیخ بدید مردمی بنی مرید خون چکان پیدا شد ناگاه در پنجاه
در آمد بعد از زمانی بیرون آمد بعینه راست شیخ زین الدین شناختند که این شیطان است تمثیل کرده است شیخ آغاز کرد
ای ملعون چه میکنی شیطان آغاز کرد که ای شیخ شما در رفتن تنها خواهید رفت شیخ گفت خیر با تابعان خود شیطان
گفت من تنها بردم در دوزخ متابعان باید که از ان تابعان من اند گفت بلی یک توک در اوج دهن جرسان
فی الحال شد و بر بیرد در اوج دهن رفت بر دست شیخ زادگان داد تا بیخ خواندند آغاز کردند ای شیطان
تو کجا بودی شیطان تمام کیفیت پیش شیخ زادگان آغاز کردند جواب مکتوب شیخ زادگان نوشتند و بر دست
شیطان دادند و شیخ بهاء الدین که شده بود شیخ بهاء الدین کنیزکی را التفات میکنانیدند مطرب پیش رفت آغاز کرد
که من در اوج دهن میبردم شیخ بهاء الدین گفتند اینچنین ره را دعای من برسان مطرب اتفاقاً در اوج دهن بردم
شیخ بهاء الدین رفت بر شیخ زین الدین گفت شیخ بهاء الدین دعا و سلام رسانیده اند شیخ زین الدین از روز
باطن دریافته زده بودند چنانکه شیخ بهاء الدین گفته است چندین ره را دعا و سلام من برسانی خدمت شیخ زین الد
زده بودند تو کور است کنیزکان را التفات میکنانیده در چاه نمی بینی من اینجا شده می بینم در ملتان بانگ
بانگ زده در بر ده آمد چون اجابت نمی بیند کور باشد مرا چند میگویند بعد شیخ زین الدین مطرب را گفت
هر چه هزار انجا دست دهد من خواهم داد تو باز گرد در ملتان برد مطرب در ملتان برفت و تمام کیفیت پیش
شیخ بهاء الدین گفت در چاک در بابه که شیخ زین الدین گفته بود در چاه اجابت شیخ بهاء الدین خشم مند شد
نقل است از محمد حسینی گیسو دراز قدس الله سره العزیز در رساله در سراج الهدایت مرقوم است که کاروان شکر
بار کرده میبردند ناگاه با شیخ زین الدین ملاقات شد شیخ الدین پرسید چه بار کرده آید گفتند نمک است
گفت بلی نمک کاروان رفتند و زود آمدند چه نکشند چند همه نمک شده است همان ماندند پس نزد شیخ آمد

[illegible]

شمار اباد ...

شنیده ام باد درویشی ملاقات شد گفت ازین گرانبها دل اوست باز بار که در سهروردان راه هر دو همچنان کردند
ناگاه باز شیخ فرید الدین ملاقات شد شیخ پرسید چه بار کرده آید گفتند شکر شیخ گفت بلی باشد گویند رفتند از ان
روز بابا شیخ فرید الدین شکر گنج میگفتند و قصه معروف و مشهور است که سوداگری شکرتری بار کرده به حضرت
الحضرت پرسید که درین جوالها چیست و مشهور است که سوداگری شکرتری بار کرده به حضرت الحضرت پرسید
که درین جوالها چیست او گفت نمک است فرمودند که نمک باشد چون فرود آمد دید که شکر نمک شده باز در مجلس
الحضرت شدند سعادت قدمبوس یافت و از بسیاری الحاح او بر زبان گهربار فرمودند که درین جوالها چه
بار کرده آید عرض نمود که شکر ترتیب همون بطور آمد چنانچه خان خانان مرحوم میگوید بیت گنج شکر جهان شیخ
هر دو کو از شکر نمک کند و از نمک شکر نقلست از سراج المحققین مخدوم جهانیان قدس سره العزیز در الحجه در شرایع
الهدایات مرقوم است که فقیهی و جهتی [در جهتی] بخدمت شیخ فرید الدین شکر گنج آمده بود اغاز کرد ای فرید ابن من
فرزند منت مرا فرزند بده شیخ فرید الدین شکر گنج آسوده بود گفت یکی دادم دویم دادم سیوم دادم تا هفت
پسر گفت بعضی شیخ متعلمی بود او حیران ماند که شیخ چه میگوید متعلم را طاقت نماند اغاز کرد ای شیخ این دعوی
خدای است نه شیخی شیخ ساکت ماند هیچ نگفت بعد از ان چنین و چنین یافت پسر بخدمت شیخ ساکت ماند
شیخ فرید الدین آمد همان متعلم بخدمت شیخ نیز آمده بود چه بیند ان متعلم همان چنین و چنین یافت پسر متعلم همراه ان
ماند بعد شیخ فرید الدین بدان متعلم جواب گذشته اغاز کرد خدای مولانا بدر الدین بنده مسعود چهل سال است
که هر چه خدای تعالی فرموده کرده ام و از چهل سال هر چه در خاطر بنده میگذرد دریا از زبان بیرون می آید خدای تعالی آن کار
و تعالی همان میکند ان متعلم در پای شیخ افتاد و مرید شد وقتی دیگر بنده بود که مادر شیخ فرید الدین گفت
ای بابا فرید الدین در خانه تو دو دام ده باجی گفت نه باجی باز شیخ فرید الدین گفت اگر باجی اندر شرق

تا موت باجی امروز هم جهان معاینه شده است هر چهار طرف عالم شور شیخ زین الدین است قطب از خدام
جهانیان چنانچه در سراج الهدایت مرقوم است که درویشی از بیت المقدس بقدمبوس شیخ زین الدین رسید شیخ
زین الدین پرسیدند که ای درویش از کجا می آئی گفت از بیت المقدس می آیم با شما هر روز در بیت المقدس
وقت چاشت روب میدان ملاقات میشود شیخ زین الدین بهیبت زد که ای نامرد سر مردان فاش میکنی
کرد شیخ زین الدین دست درویش گرفت در همان عالم خود برد او دید که بیکه رسانیده که بگوید تا صفت او سایر دید
شیخ گفت چشم باز کن چون چشم بسته کن چون چشم باز کرد خود را در محل خود دید حیران ماند درویش باز گفت
ذوقی دیگر میسر بود که شیخ زین الدین دوگانه دیگر میگذارد وقت وضو بدینه هر بینی شد بدینه شکسته شد حاضران
حیران ماندند بعد مدتی مردی بعد از آن آغاز کرد که من از راه ملتان می آمدم تا نیری هژبر بود که مرا گیرد
شیخ زین الدین بهیبت شیر زند شیر را به بدینه بزد بدینه هر سر رسید بر باز گرفت من خلاصی یافتم بعده که خلق معلوم شد
بدینه انداختن الشهر بود قطب که سلطان العارفین برهان العاشقین قدوة المتقین شیخ زین الدین گنجگار
قدس سره العزیز روزی در راه عبور واقع شد عزیزی زیاد دیگر که الجوع الجوع این آواز بسمع مبارک
حضرت رسید فرمودند که بیا بخدمت رسید آستین مبارک خود بر داشتند فرمودند که هر کدام طعام دلت راغب
است گفت که برنجی فرمودند که بخور دست دراز کرد در آستین مبارک دید که سفره ها تکلیف تمام کشیده اند
از آنجا برنج برآورد خورد حضرت براه که آن لطف میفرمودند رفتند بعد از مدت روزی وضو میکردند که همان عزیز
بخدمت رسید نگاه کردند قدری آب وضو برای او پاشیدند فرمودند که سبحان الله این شخص هوا زنده سال در راه
ایزد متعال ریاضت و مجاهده کرده بود باز نفس بر او غالب آمد بحاجت بشری هلاک شد الحمد و المنة که رها
کردند و بی ریاضت و مجاهده خود ذکر در زمین کشف و کرامت بند بحضرت شیخ زین الدین قدس الله سره العزیز که این

مقام کسی

مقام هر کسی نیست خوش گفت آنکس که گفت ~~ اسرار محبت را هر دل بود قابل ... در نیست هر دریا زر نیست

هر کانی نقلست از اسرار الاولیا ملفوظ حضرت قطب العالم شیخ فرید الدین قدس سره من جمیع حضرت قطب

الاولیا شیخ بدر الدین اسحاق قدس الله سره و این بر بعد از ان ذکر کرد که ای درویش امام محمد طاهر غزالی در تاریخ

خود نوشته است وقتی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم را احوال پیدا آمد دران حال از حجره بیرون آمدند بیرون

مدینه باغی بود در میان ان باغ چاهی بود انجا رفته پای مبارک خود دران چاه او یخته بنشستند در عالم احوال

خویش متحیر بود ابو موسی اشعری رضی الله عنه هم او بود او راز بود مدتی اگر کسی بجانب بیاید مرا خبر کن و او را

اندرون مدهی همچنان امیر المؤمنین ابو بکر صدیق امیر المؤمنین عمر خطاب رضی الله عنهما در آمدند ابو موسی اشعری

از امدن ایشان خبر بخدمت رسول صلی الله علیه وسلم همچنان در احوال خویش مشغول بودند انگاه ز بود دند

که ای یاران چنانچه در حیات احوال یکجا آییم در ممات نیز یکجا خواهیم بود و در روز بعث نیز یکجا خواهیم بود

یاران هر دو خواستند و روی مبارک بر زمین آوردند که الحمد لله بعد از ان حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ز بودند

این زمان ناگفت درنیس بن داشته بودند در تماشای ان ذوق رفته بودیم تقریرا دیدم که بگدا نه بر دارید

و چهار قصر دیگر راست کرده آمد بر سیدم که این قصر ها از ان کیست اندکی از ان شما چهار از ان یاران شما

از ان شادی بگو دنکنجیدم انگاه این سخن بشما گفتم که همه وقت یکجا خواهیم بود بعد از ان شیخ الاسلام ادام

الله برکاته ز بود که ای درویش احوال همین است ان زمان که صاحب سری در چیزی ذو میشود همه ران

مستغرق حال می باشند انگاه ز بود چون ای درویش در سری از اسرار دوست بغیبی در احوال ز بود میبیندی

البته ان زمان چیزی از اسرار دوست کشف کرده شدی چنانچه این ضعیف برادرم شیخ بهاء الدین زکریا سید

ایشان را نا بسند آمد بر خود زمر در عاقبت نیکو نوشت که ای درویش این چه نا دانی که تو میکنی و این نزد اهل اسرار

عرض نمود فرمان شد بگو تا در آید در آمدند فرمان شد تا در اسپای من بنشینند بنشستند
زمانه نگذشت که امیر المؤمنین حضرت علی و امیر المؤمنین حضرت عثمان رضی الله عنهما در آمدند
ابو موسی اشعری خبر کرد فرمان شد که در آیند در آمدند حکم فرمودند که در جپ پای من بنشینند
تا جپ پای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه بنشستند تا دیرگاه همچنان نشسته بودند
رسول صلی الله علیه وسلم ××

یک نوبت جوابی نوشت که ای برادر کار از گفتگو گذاشته است و دریای سینه من از اسرار در دست مالامال
شده، ذوق حاجی نمانده که در آن گنجد لیکن زمان این هرچه از اسرار دوست از عالم اسرار تجلی شود
و چون مدخلی نمی یابد بعضی درز اسرار کشف کرده می شود دراز از بسیاری بیرون میرود لیس ای برادرم
هرچند که میخواهم که نگاه دارم رمزی از اسرار بیرون ندهم نمیتوانم چکنم چون جواب نامه این درویش بکرمت او رسید
سر فرود کرد که بار گاه بمقدار رسانید همین که شیخ الاسلام ادام الله برکاته این حکایات تمام کرد نعره زد و بیهوش
شد و شبانروز زیر نعلی افتاده بود که خبر از خویشتن نداشت چون بخود باز آمد بایستاد و روی سوی آسمان کرد
این ابیات بر زبان مبارک میراند ابیات الحیث اینجا آنکه در هوا تو بشنیدند آشفته آمده: از جمله کس بریده و تنها
آشفته آمده :: خود را فدای نام تو ایدوست کرده اند تا کی فتاده کاخر آشفته اند :: در عالم تفکر سر در دل نهاده اند
آن عاشقان زهر او شنیده آشفته آمد بعد از آن ذکر بود که ای فقیر دفتی آینده از ملتان بر دعاگو آمد و گفت که بخدمت شیخ
بهاء الدین ذکریا قدس الله سره العزیز او را رفتی بدا اند از خانقاه خود بیرون آمد و گفت نه ندا در داد که امروز
هرکه روی شیخ بهاء الدین ذکریا را بـبیند ذکریا را به بیند فردا قیامت من ضامنم که او در دوزخ نرود آنگاه
مسلمانان جمع شدند، برفوج آمدند در وی او را میدیدند که شیخ بهاء الدین ذکریا سوگند میخورد که فردای قیامت در دوزخ
نرود که سر من فرو خوانده اند که ای درویش بهاء الدین هرکه امروز روی ترا بـبیند در دنیا فردای قیامت
آتش دوزخ بروی است حرام کنم همچنین که این حکایت تمام کرد دعاگو را رقتی پیدا شد و گفت که ای درویش
اگر برادرم بهاء الدین ذکریا این سخن گفته که هرکه امروز روی من به بیند در دوزخ نرود دعاگو نیز سوگند میخورد
که هرکه در دو دنیا از مسلمانان دست من گرفته باشد یا بدست فرزندان من معافحه کرده باشد یا دست مریدان
من گرفته باشد و یا کسی که در خانه من آمده باشد او گرفته با آتش دوزخ بروی حرام بود بزرگ پیر من شیخ الاسلام

بغزیا

قوام قطب الدین

خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره این سخن گفته بود که زید الدین حق سبحانه تعالی ترا در خود داده است هر که دست
دنیا داشت مرید تو باد است و زندان تو گرفته باشد در دوزخ عزو در وجاهی او در بهشت باشد از انکه هر روز هزار بار
دیمر من این ندا میکنند که این شیخ زید ابو دهن بکشد بنده شده است حق شیخ این حکایت تمام بیان کرده اند جون
در عالم بحر افتاد بصفت شباب نه روز در عالم سکر مشغول بود که طعام و شراب حاجت نشد چون در عالم صحو افتاد بطاعت
مشغول شد نشان بزرگی و شوکت حضرت سلطان الاولیا شیخ زید الحق والدین گنجنگر قدس الله سره الحق بزرگان
این مقام هر کسی نیست خوشوقت آنکس باد که این بگفت سـ اسرار محبت را هر دل بود قابل شده در بینش
هر دریا زرینت هر کانبه لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم نقلست از دست خط خاص مبارک
خلیفه حضرت قطب العالم صدر الطریقت سید الزهاد والعباد مولانا صدر الدین اسحاق قدس الله سره که مرید و خلیفه
دختر خود بحضرت قطب العالم شیخ زید الدین گنجنگر قدس الله سره بود و ند در احوال مکتوبات که در خط مولانا مذکور است
در خانه جمال حجام میر انداد دور نیاید که حضرت شیخ شیوخ المشایخ والاولیا شیخ محمد صاحب سجاده حضرت گنجنگر است
یافتم و بحضور شیخ مشار الیه نقل کردیم که جمال مذکور کهگو در خدمت ملازمت حضرت قطب الاقطاب شیخ زید الحق گنجنگر
بود و نظر کیمیا اثر آنحضرت مقبول افتاد حق اعتقاد باک ازکهگو حجام مذکوره آنحضرت دیده بنا بر آن مکتوب مسطور
از مولانا صدر الدین اسحاق نوشته باید دید در حضرت زبود دست خاص و مولانا مذکور آنست که بعضی از احوال
قطب العالم سلطان المشایخ والاولیا شیخ العارفین برهان السالکین شمس الطریقت بدر الحقیقت شیخ شیوخ
العالم زید الحق والشرع والدین قدس الله سره اخبر جمیع است چون قطب العالم را عشق طلب در کار کمال شد و از
دنیا گوشه گرفت در صحرا افتاد دیگر روز تشنه شد دید که چاه است تا دلو و رسن ندارد و شیخ در طلب دلو و رسن
شد همه روز تکرار کرد که دو آواز غیب بیدا آمد سر چاه آمد و ایستاد و شد بحکم تا در کنار آب از پایان بلب چاه رسید

جاه رسید احوال مذکور آب را عرض دهد بنده که شیخ هم دوید آب از بالا زد هم شد بنده که شیخ مناجات کرد
که الهی مگر از احوال هم کمتر هستم زمان آمد که زید تو طالب دلو و رسن کردی اینجا باید ما آمد بنده دیگر مگر
نکردند بنده که شیخ در کمال عجب شدند فی الحال کوزه بشکست و همه را ان جاه چله معکوس کشید که چهل روز را یکروز
شمرد و سر زد دو پا بالا ماچه که خون در هم از بینی جاری شد چون چله تمام کرد نفس بنده که شیخ طالب قوت الانسانی
کرد بنده که شیخ گفت که خود را همچون درگس هستی تابع نکرد حبسندی فی الحال دست بالا کرد و یک سنگ گرفت در دهان
خود انداخت مرده شیرین یافت خواست که از دهان دور کنم و یک چله دیگر کنم از غیب شنید که ایم بنده چهلات تو
کشفها کردانیدم هر که از این شیخ نام تو در ایام تو یک ملکه جار در این چهل روز ورد کنند هر حاجت که او حاجت
او را مقصود رسانم و سامان ماهها مالک است خواجه زید مولانا زید الدین درویش زید حاجی زید شیخ
زید بن شیخ باید که اعتقاد کلی کند تا بمقصد رسد الغرض چون از زهد چله فارغ شد نیت ارادت بدست در
خاطر مبارک کرد بنده که حضرت شیخ بهاء الدین زکریا و حضرت شیخ زید نیت ارادت بر طرف حضرت شیخ شهاب الدین عمر
دراز بود در خاطر بنده که شیخ زید گذشت که این بستان مثل بستان زاده است بنده که شیخ شهاب الدین
شیخ بهاء الدین را امر کرد شیخ زید را از بود که هر شبها حضرت خواجه قطب الدین در دهلی است آنجا
چند مدت باز بنده که دهید [illegible] روی سوی طرف دهلی کرد و وقت بازگشت در میان ملتان شده الغرض
چون ملتان آمد با بنده که شیخ بهاء الدین ملاقات کرد شیخ بهاء الدین پرسید که برادرم شیخ زید الدین هم در
کجا در زهد مشغول شده بود هم سبب چه که ما را شیخ شهاب الدین ارادت عنایت کرد تو را طرف خواجه
قطب الدین اشارت کرد بیا تا در میان خود از مرتبه و مقامات آزمایش کنیم شیخ زید الدین اشاره کرد
که تا بنده که شیخ بهاء الدین کرسی داشت از زر که بر وی می نشست متابعت پیر خود که بنده که شیخ شهاب الدین
را هم کرسی زر بود

[illegible]

راهم کرسی زر بود برای نشستن مشهور است که شیخ شهاب الدین بسیار زرد روی بود جهت آنکه کرده بود برای جمع

درویشان الغرض نظر شیخ زید الدین بر کرسی شیخ بهاء الدین افتاد شیخ زید اشارت کرد کرسی بالاش آسمان

برید که قطره ارزن هم غائب شد و مقامات از یکدیگر معلوم شد الغرض میان خود مصافحه کردند بعد که شیخ بطرف دار الملک

دهلی روان شدند و چند مدت به دهلی رسیدند پرسید که بندگی خواجه قطب الدین را چه طور یافتید مردم گفتند

که خواجه اکثر روز با خوردکان بازی میکنند انه آن که تاج زرین مرصع به یاقوت و جواهر و زمرد دوخته

بسر دارد وقت نماز ظهر در مسجد چینیا با سفید ریش نشسته او به علم خدا تعالی را بیان میکنند بندگی شیخ رفت اول روز دید

که ایشان همون صفت بازی میکنند با خوردکان پابوس میسر نشد باز وقت ظهر در مسجد حاضر شد دید که خواجه

قطب الدین نشسته است سفید ریش علم خدا تعالی را بیان میکند شیخ زید پیش شد دست بسته ایستاد و لیکن با دب التماس

شد نظر خواجه قطب الدین بر شیخ زید الدین افتاد فرمود یا زید خوش آمدی این کوزه را بردار و پیش من بیار شیخ شتاب رفت

و دست بر کوزه انداخت هر چند که زور میکرد بر داشتن نمیتوانست خواجه خواجه قطب الدین فرمود که زید کرسی شیخ

بهاء الدین خبت که با سمان رسانیدی چون مرا با خوردکان بازی کرده دیدی در خاطر کردی که بر ما خورد گشت

و چون پیش شیخ شهاب الدین رفتی عیب ایشان شیخ در خاطر کردی ای زید بخور اعتقاد تو در حق پیران و مریدی تا رسید

شب بندگی شیخ زید بسیار شرمنده شد و عجز بیان کرد چنانچه حضرت خواجه فرمودند که بیا در خدمت ما باش بعد از آن

ترا مرید خواهم کرد چون حضرت شیخ زید الدین قدس الله سره اخیر در خدمت پیر خود ماندند که خواجه قطب الدین قدس

سره بودند وقتی حضرت خواجه قطب الدین را حاجت غسل شد از حجره شریف بیرون آمدند شیخ زید فرمودند که ای

زید آب گرم کن این سخن فرمودند باز اندرون رفتند حضرت شیخ در تفحص هیزم شد هیچ جا نیافت چهار پای حضرت شیخ

افتاده می ماند همه را شکست و ساز سوختن ساخت بعده در تفحص آتش شد آتش در هیچ جا نیافت حضرت شیخ در طلب

در ظلمت آتش شد چون بدر است نظر کرد یکبار روشنائی دید مجلس شجاع رسیدند خانه شخصی بود در آمدند چه شد که یک مرد
خواب میکند و آتش چوخ میکرد هندا از آن اهل وجه بود آمدند از آن جانب شیخ نظاره کرد شیخ گفت اگر خواهی مرا آتش
بده هیچ نشنیدن این سخن اندر دلش سوخت که لفظ مریست مانع مرا داد بود در آن گفت که آتش من بی جانیست
شیخ گفت چه میخواهی چون چشم مکحل بود دیدند گفت اگر یک چشم بدهی بگیر شیخ چشم را کشید و بدو داد و آتش گرفت
در روان شد از آن قسم شد و شوهر خود را ابدا در کرد گفت که دافع بدین ست امروز چشم را بدست خود کنده
در عقب شیخ روان شد دید که شیخ در روضه حضرت خواجه درآمدند امروز در عقب ایشان درآمد حضرت شیخ
آتش از دخت و آب گرم کرد بعد از زمانی حضرت خواجه بیرون آمدند فرمودند آب گرم ست حضرت خواجه شیخ
آب را گرم آوردند خواجه غسل کرد چون نظر بجانب شیخ انداخت خون دید پرسید که ز بدان خون چیست شیخ عرض
کرد که هیچ نیست بعد خواجه بجانب اندرون روان شد امروز چشم را دست گرفته از عقب رسید والتماس نمود
که یا خواجه این چشم این مرد است که کشیده در بهای آتش داده آورده حضرت خواجه شیخ را طلب فرمود گفت
ایشان چرا چشم کشیدی عرض کرد که این چشم یک چشم است اگر هزار چشم باشد همه در کار حضرت خرج کنم بعد حضرت
خواجه فرمود که چشم را در جای او بنه شیخ در جائیش نهاد و راست درست شد اما اندک کمتر نشسته از آن الحفظ با
والنهر بهشت فرزند سه گانه ضعیفه داشتند از نعمت بهره و یافته اند بحضرت شیخ زین الدین مفوض فرمود که چون خواجه
قطب الدین دید که کمال صدق رسیده است اشارت فرمود که برای زین مقام تو خطه اوچه است چون اجا خوانی
رسید تا او زدگان سنگ خواهند زد شیخ دید در خطه اوچ دهی آمد بالای چاه بچنه و خوشنت گلیم حجام بعد از شد
بندگی شیخ را حجامت کرد بهر آن وقت نظر شیخ زین مقبول افتاد چون شیخ در خطه اوچه دهی آمد ساکنان شهر اول همه ملیان
دسر بیکوالیان دو کمیان و جنگر والیان چند خانه ظلم جسم بود اما معتقد یکی جوکی بود چون شیخ بعد از شد بسیار مرد

بگم شیخ

بحضور شیخ مشغول شدند و معتقد جوگیان که بود گکیهر خایب شد از شیر هرگز چون بندگی شیخ بدر الشکر کبهر جوگیان خایب شد

نی اهال جوگی کسان خود را از سر قبر طرف شیخ فرستاد شیخ در نماز مشغول بود ایشان آمدند با دب تمام نشستند طاقت

دم زدن نتوانستند جوگی دیگر فرستاد ایشان همچنین طرفی دم زدن نتوانستند باز دیگر فرستاد ایشان را هم مجال

نشد که دم بر آرند جوگی خود آمد بندگی شیخ را گفت مرا چیزی بنمائی یا ما چیزی شما را بنمایم با ما چیزی شما را بنمایم

بندگی شیخ فرمود که نمانی اهال جوگی چوب در چرم خود را بر دارند که درخود هم بپرید بالای آن چوب در چرم جوگی

پا بر پا بی کرد و نشست تمام عالم در نظاره شد بندگی شیخ بدر الشکر نعیب که اگر کفش را اشارت کنی چنان جوگی را بیارد

دار کفش راست را اشارت کنی همچنان کرد اند بندگی شیخ آهلی مزاحی مهربان دل بود کفش چپ را اشارت کرد

کفش بند کجحضرت شیخ بند هم بر جوگی زدن گرفت تا همچنان شد که بر زمین پیش افتاد و از شیخ زمان خواست شیخ جوگی

را مسلمان کرد و نام او بهر کمال نهاد چند مدت در خدمت ملازم شد بعد مدت شیخ وداع کرد طرف دریای نهر تا

ای علیت فرزندان جوگی که صاحب وقت همان طریقت اعتقاد پاک دارد ازین چند سطور تحریر یافت در معنی انکه کلاه

سوداگری و سر تراشی و کار خیر دختر در باب فرزندان گنگهو حکام عنایت شده است به هند و شغل دارند کالمهت ارند

هرکه تعدی کند از فرزندان و مریدان من از در برگشته بیایم هر آنکه او مراد طلا داد و مسلم دارند هیچ آسی و رسمی او را

حوالدار داوه را مراحمت مدهند که او ساخته از ان ماست درین باب زیاده تاکید دانند فی التاریخ ثالث

شهر ذی الحجه سنه ثمانین واربعین بسته اشتهار اسامی فرزندان شیخ زاهد الحق والشرع والدین گنج شکر

قدس سره ذکر و دریجان از ازواج آنحضرت چنانچه از کلمنج اولیا مرقوم شده است که آنحضرت را سه زن بودند

یکی عصمت پناه بی بی هزبره دختر غیاث الدین بلبن دوم شاه رود سیوم شکر که این هر دو کنیزک بی بی مذکوره

بودند که از خانه پدر آورده بود و در مدت انها بدین طریقت که سلطان غیاث الدین بلبن انا احمد بر خانه شیخ بیاید

رنجانند لنگر قطب العالم سیدند یتیم و غریب مسکین و بیکس را و جوگی

شهریار دار الملک دهلی روزی بپابوس حضرت قطب العالم فرید الحق والدین گنجشکر قدس الله سره العزیز

رسید دلفگار و حیرت زده از حضرت ایشان دید بعد از زمانی بخاطر گذرانید که چون بنده بنظر مبارک ایشان

گذشت منظور شد اما پردگیان حرم بیرون نمی آیند اگر حضرت قطب العالم دمی انجا قدم رنجه فرمایند در نظر حضرت

ایشان اهل حرم نیز منظور شوند چون اعتقاد سلطان باحسن وجه بود عرض او قبول فرمودند در سرای سلطان تشریف

نزول اجلال ارزانی فرمودند سلطان همه پردگیان عصمت را یک یک در نظر کیمیا اثر آنحضرت درآورد دختر

سلطان نیز ایستاده بود در نظر مبارک حضرت قطب العالم بجانب او دید از سلطان پرسیدند که این دختر کیست

عرض کرد دختر بنده است حضرت قطب العالم خاموش ماندند و از خانه سلطان برآمده بمسکن شریف رسیدند سلطان عاقل

و دانا بود در همین روز وزیر را طلب فرمود که حضرت قطب العالم بهنگام دیدن پردگیان حرم هیچ نظر نبودند دختر

مارا دیده پرسش نمودند که این دختر از آن کیست چنان معلوم میشود که با دمیلی دارند تو بر در حضرت ایشان عرض

کن غیاث الدین بنوع میکند که اگر بخاطر شریف حضرت درآید دختر بنده را برای خدمتگاری ایشان قبول فرمایند چون وزیر حضور

حضرت قطب العالم رفته و همین بموقف عرض رسانید فرمودند که اری مرا از زمان حق جل وعلا شده بود که نکاح بکن در فکر بودم

که کی حکم میشود چون بادشاه مرا در محل برده مردم مستورات را بنظر ما گذرانید من نظر در لوح محفوظ کردم دیدم که ان دختر

را بنام من نوشته اند بدان سبب پرسیدم وزیر رفته این واقعه پیش بادشاه عرض کرد بادشاه در تدبیر کار خیر شد

القصه چون قطب العالم را از درگاه باری حکم شد که عقد بکن کفو خداوند اقدام را از محبت خود تمام میکرد

و بجانب دیگر مایل نمیشد باز فرمان آمد که از جهت دوستی حبیب من کار خیر بکن باز حضرت قطب العالم عرض کرد الهی مرا طعو

زنان بشد و در معاملت ... که ... زندان بپدا شوند از برکت ایشان زمین زار گیرد دنیا ارام بپذیرد

لاجار قبول نمودند جون اماه بتبرک انمهر گشت دزهره با قطب بپیوست حضرت شیخ بجلوس انمطلع طالعین اقدام نمود

جون زنب ان دختر

چون قریب آن ذوالقعده رسید دید که بر بسترهای شاهانه تکلف در زیر پا نمود از حضرت قطب العالم بر آن تماشا خود

در پای قدم ننهادند و بر دیگ چهار پای اثنای منزل خود انداخته بر مسند شریف خود نشستند بی بی هم از مسند شاهانه

ز مسند آمده سلام کرد تمام شب حضرت قطب العالم همانجا نشسته ماند بعد صبح باز گشته تا سه روز همین معامله بود بالکه

سه روز بی بی بحضرت قطب العالم عرض رسانید که موجب چیست که از بسترهای ما اعراض میفرمایند حضرت قطب العالم

فرمودند که مرا با اسباب دنیوی چه کار عرض کرد که هر چه رضا باشد همان کرده شود حضرت قطب العالم فرمودند که جامهای

در دیوانخانه بیارم جامها ابریشمین و لباس دنیاوی دور کن و فقرا معمور کن گفت خوش باشد آنگاه حضرت قطب العالم از آنجا

بر گردیده در جمع یاران رسیدند فرمودند که ای یاران در میان جهری بود شیخ منها کسی هست که بکجا به یاران پیدا

کنند جهیزی مردم خانه من … همکسی از یاران جهری بود شیخ محمود موئینه دوز عرض کرد که من بیارم رفت و بیاورد هم

ابزار را کبود ساختند بحکم آنحضرت همان طور کردند حضرت قطب العالم قدس سره الحقت فرمودند که طاق بود بپوشانیدند و مال

و منال در زر و زیور و پیرایه شاهانه را همگی بفقرا تاراج کرد سلطان باز همان مقدار سیم … را بطلب خرج

نشاید باز … تاراج فقرا داد سلطان بار سیوم مرتبه همان مقدار زر و زیور و پیرایه … آن جمله

را بفقرا قسمت نمود … کنیزک که بی بی را سلطان داده بود و ایشان بحضرت قطب العالم التماس کردند که این … را

اعاده باید نمود اگر کسی از اینها قابل خدمت حضرت قطب العالم باشد … حضرت قطب العالم از انجمله دو کنیزک را قبول

کرده فرمودند که این هر دو را ابدا بدید و دیگران را … هر دو را که حضرت قطب العالم بجهت خدمت خویش

کردند یکی را نام شاه بود و دوم را نام شکر الزهرا حبیب سلطان هر بار … از متاع دنیاوی جهت حرم خود و فقرا مقتضی

جانب حضرت ایشان میفرستاد ایشان را خوش نمی آمد و بی بی نیز از بعضی بیزار بود و بجهت حضرت قطب العالم قدس سره

نمی آمد و بی بی نیز از بعضی بیزار بود و بخدمت حضرت قطب العالم قدس سره عرض نمود که تا آنکه در این شهر خواهیم بود سلطان

سلطان دایم مارا این تسلی خواهد داد و هم تسکین احوال حاصل ما خواهد شد هم آنست که این شهر را بلغرام

و شهر دیگر رو دیم حضرت قطب العالم مرا این سخن بسیار پسندیده نمود در دار خلافه دار الملک دهلی با وجود همین تشریف بود در

و جای بود شیخ نجیب الدین متوکل که گذاشتند و سبب گذاشتن دهلی این بود در روایتی دیگر چنان منقولست که آنحضرت را

دو زن بودند یکی مسمات بی بی هزبره دختر غیاث الدین بلبن انارا حصه هربانه که قصه او بالا مسطور شد دوم مادر

شیخ نصر الله مسمات بی بی کلثوم در وقتی که ایشان بیوه شده بودند بعد از آن حضرت قطب العالم قدس سره الینا مادر عقد

نکاح خود در آورد دختر شیخ نصر الله همراه مادر خود ربیبت آنحضرت بود و اصح روایت همینست بدانکه آنحضرت را

هشت فرزند بودند پنج پسر و سه دختر که ایشان از حضرت عصمت پناه بی بی هزبره دختر سلطان غیاث الدین انارا حصه هربانه

متولد شده بودند بدین تفصیل اول حضرت شیخ شهاب الدین گنج علم قدس الله سره العزیز دوم حضرت شیخ نظام الدین

شهید قدس الله سره العزیز سوم حضرت شیخ بدر الدین قدس الله سره العزیز که بشرف سجاده آنحضرت مشرف گشتند چهارم

حضرت شیخ یعقوب قدس الله سره العزیز پنجم حضرت شیخ عبد الله قدس الله سره العزیز که ایشان در خورد سالگی

فوت شده بودند و این سه دختر اول مسمات حضرت بی بی فاطمه دوم بی بی مستوره سوم حضرت بی بی شریفه و شیخ نصر الله هم

بسیار دوست میداشتند در روایتی ضعیف آنست که از دختر سلطان غیاث الدین شش فرزند زاهد بوده اند سه پسر بود

اول حضرت شیخ شهاب الدین قدس سره دوم حضرت شیخ نظام الدین قدس سره سوم حضرت شیخ بدر الدین قدس سره

و سه دختر که نامهای ایشان بالا مسطور شد و از شمار شیخ نصر الله قدس الله سره جدا اما این روایت ضعیفست

اصح روایت اول است که هشت فرزند مذکور از دختر سلطان غیاث الدین بلبن متولد شده اند و شیخ

نصر الله ربیب آنحضرت است ذکر اولاد و احوال بعضی ازین فرزندان که تفصیل ایشان مذکور خواهد بود العبد الحقیر

الداعی کاتب الحروف از والد بزرگوار پیر دستگیر خود مولود محمد چشتی بعد الوی بواسطه شنیده که حضرت شیخ

[حاشیه:] ... شیخ عبد الله ... بیشتر

المشایخ و اولاد

شیخ المشایخ والاولیاء حاجی محرمین الشریفین جانشین حضرت گنجشکر قدس الله سره العزیز شیخ تاج الدین محمود
چون بزیارت گنجشکر حقیقی حرمین الشریفین زاده هما الله شرفا مشرف گشتند بعد از فراغ حج و روضه زیارت مرقد آن سرور
صلی الله علیه بجانب حجره که تا حال در مکه مشرفه معروف بحجره حضرت گنجشکر است و همواره مقفل میباشد در رباب آن حجره
حضرت فرموده بودند که وقتیکه صاحب سجاده ما می آید در این حجره وی میگشاید منتظر شدند تا آن زمان انتظار
کشیدنی کشاده بود وقتیکه بدر آن حجره رسیدند بقوت باطن در آن حجره را کشودند و در آمده طواف فرمودند
و دو رکعت نماز ادا نمودند بعد از آن بخاطر عاطر حضرت ایشان افتاد که در کوهستان این دیار سیر تماشا کنم تا
عجائب و غرائب حضرت آفریدگار جل وعلا به بینم چون لبیر در آمدند در اثناء سیر عبور در بعضی کوهستان افتاد که در آنجا
مردم عمارتهای خوب بنا کرده بودند و شهر عجیب آباد دان نموده در آنجا نزول فرمودند از آن مردم استفسار
واقع شد که شما مردم از کدام قوم میباشید عرض نمودند که ما از فرزندان حضرت گنجشکر میباشیم باز پرسش واقع
شد که از نسل کدام پسر از پسران آنحضرت میباشید در جواب عرض داشت کردند که ما از نسل هیچ یکی از پسران
نیستیم که شما گفتید نیستیم و قصه ما غرائبی دارد و آن چنین است که وقتیکه در سیر عبور آنحضرت درین شهر افتاده بود
ما مقدم شریف آنحضرت را غنیمت دانسته بر ضیافت مشغول شدیم و دختی دختر قبیله ما که جمیله دهر بود در وقت
طهارت کردن آنحضرت نظر بر روی مبارک ایشان کرده بود در دل خود این آرزو برد که چه شدی اگر از
ما بزوجیت این مسافر خوب منظر فرزندی بوجود آمدی و سلطان کشور حسن گشتی بمجرد خطور این بر اشراف
باطن آنحضرت این دعا آنجمیله حامله شد در مرض طعن و عتاب در آوردند که این چه خبر بی حیا بود که از تو بعد ور
سه بوست و ناموس ما را بباد دادی قسم یاد کرد که از ما هیچ فعلی که نامرضی خدا و رسول بود بوقوع نیامده مردم
گفتند که این حرکت نسبت بما از آن مسافر ناگهان که باجهت تفقد ما وی بعد از رفتن با حضرت گنجشکر را باز اتفاق

چون سه روز چند برین برآمد آنحضرت را اتفاق سفر افتاد چون چهار و پنج ماه بر حمل گذشت در میان قوم فتنه برخاست جهان شده بتهدید تمام الجمیله را ××

سفر این دیار اختیار مردم قبیله آنحضرت را بعد از مواخذه نوعی معاینه کردند که این نوع فعلی که در میان
قبیله ما سر زده نسبت مراد تو آنحضرت هر چند که مدافعه میفرمود بدل ایشان جای نمیگرفت و با لاخر زمود
که از دختر به پرسید که کاهی خطره در دل وی خطور کرده بعد از استفسار قوم الجمیله خطره مذکور هم بروی کار آورد
و قوم هنوز قبول نکرده گفتند که اگر کرامت و خارق عادت به ما بنمائی قبول میداریم بعد از ابای بسیار
آنحضرت ناچار شده که نگیبن انهاکنند فرمودند که چه می خواهید گفتند که در صحرا اردیم و باران نشده در خواه
اگر درین خارق عادت امری فیصله حمل مراد است می انگاریم القصه چون بعجز اورده آمدند آنحضرت فرمودند که چه
عجب است از بید کاری که بکرمه ابر و اسطه شو هر حامله است اگر از آسمان شکر نثار فرماید بمجرد گفتن آنحضرت شکر از آسمان
در بارش آمد و گنج شده از آن باز لقب آنحضرت گنجشکر شد ما زمندان نظری آنحضرت هستیم باز گفتند که در حضرت
بعض از زمندان جلی حضرت گنجشکر قدس الله سره العزیز الحال صاحب سجاده شیخ تاج الدین محمود است خادمان
از حضرت شیخ تاج الدین محمود ذ فرمودند که آن صاحب سجاده دیگر است اکثر مردم انجمنیه را عینیت شمرده تا آنکه ما هم از نفس
خلافت در نسبت آمدند والله اعلم بالصواب ذکر در بیان عدد خلفای آنحضرت قدس الله سره العزیز نقل
از سیر الاولیاء که آنحضرت را ده هزار خلیفه در زمین بودند دیگر ده هزار در دریا و بالنعد و چهل و دو درپلو
و چهار صد بالای آسمان چهارم در کوه و هفت هزار خلیفه بر آسمان هفتم چهار ده هزار خلیفه اند در غیب ابید د
و هفت هزار صد خلیفه آمده و ده هزار خلفا که در زمین اند از انجمله بیست و دو بسیار بزرگ و معروف و مشهور
آمده که صفت بزرگی ایشان در شرح نیاید اسامی ایشان اینست اول بندگی حضرت شیخ شهاب الدین ابن حضرت
گنجشکر قدس الله سره العزیز سیوم بندگی حضرت شیخ نظام الدین ابن حضرت گنجشکر قدس الله سره العزیز ششم بندگی حضرت
شیخ نصیر الدین بن نصر الله منتهی آنحضرت قدس الله سره العزیز پنجم ~~بندگی حضرت سلطان~~ پنجم شیخ جمال الدین ہانسوی قدس الله سره العزیز
هفتم بندگی حضرت

مهماندارى ایشان مشرف گشتند و بعضی از اقوام مرید شده اند و بعضی ××
دوم بندگی حضرت شیخ یعقوب ابن حضرت گنجشکر قدس سره العزیز
سیوم بندگی حضرت شیخ بدر الدین ابن حضرت گنجشکر قدس الله سره العزیز چهارم بندگی حضرت ×

هفتم بند کمر حضرت سلطان المشایخ و الاولیاء شیخ نظام الدین احمد محمد بداونی قدس الله سره العزیز هشتم بند کمر حضرت
شیخ بدر الدین اسحاق داماد حضرت گنجشکر قدس الله سرهما العزیز نهم بند کمر حضرت شیخ نجیب الدین متوکل برادر
حضرت گنجشکر قدس الله سرهما العزیز دهم بند کمر حضرت شیخ محمد سراج قدس الله سره العزیز یازدهم بند کمر حضرت
شیخ علی شکر بار قدس سره العزیز دوازدهم بند کمر حضرت شیخ دهنی دیا قدس الله سره العزیز سیزدهم بند کمر حضرت
شیخ علی شکر باران قدس الله سره العزیز چهاردهم بند کمر حضرت شیخ ذکریا سندی قدس الله سره العزیز پانزدهم
بند کمر حضرت شیخ زین العابدین و منفی قدس الله سره العزیز شانزدهم بند کمر حضرت شیخ بابا دهاره قدس سره العزیز زین الدین
هفدهم بند کمر حضرت جمال کابلی قدس الله سره العزیز هژدهم بند کمر حضرت شیخ جلال الدین قدس الله سره العزیز نوزدهم
بند کمر حضرت شیخ صدر دیوانه قدس سره العزیز بیستم حضرت شیخ علی صابر خواهرزاده آنحضرت قدس الله سره العزیز
بیست و یکم بند کمر حضرت شیخ رکن الدین قدس الله سره العزیز امیر الاولیاء منقولست که از جمله بیست و یک خلیفه
مذکوره خلیفه چنان اند که در میان آنحضرت و ایشان هیچ فرق نمیکنند اسامی ایشان اینست اول حضرت
شیخ جمال الدین هانسوی قدس سره دویم حضرت نظام الدین احمد محمد بداونی قدس سره العزیز سیوم حضرت شیخ
محمد سراج قدس سره العزیز چهارم حضرت شیخ علی صابر شکر قدس سره پنجم حضرت شیخ دهنی دیا قدس سره ششم حضرت شیخ علی
شکر باران قدس سره العزیز هفتم شیخ ذکریا سندهی قدس سره هشتم حضرت شیخ زین الدین و منفی قدس سره نهم
حضرت شیخ بابا دهاره قدس سره دهم حضرت شیخ جمال کابلی قدس سره ذکر در مناقب حضرت شیخ المشایخ برهان العارفین
مخدوم شیخ جمال الدین هانسوی قدس سره العزیز که از خلفای نامدار و اصحاب کبار حضرت قدوة الاولیاء تاج الاصفیاء
شمس العارفین مخدوم شیخ فرید الدین گنجشکر قدس الله سره العزیز بوده اند نقلست از حضرت سلطان المشایخ و الاولیاء
نظام الملة و الدین محمد بداونی قدس الله سره العزیز چنانچه در سیر الاولیاء مرقومست که مراد شیخ جمال الدین

بالسوی در خلیفه شمس الدین و بیرد جماعتی از یاران عزیز رسیکی اتفاق مراجعت شد از حضرت شیخ شیوخ العالم زید الحق والدین
قدس الله سره العزیز در وقت وداع شیخ جمال الدین وصیتی درخواست کرد و آداب اهل ارادت آنست که چون عزم
سفر از شیخ خود رخصت شوند وصیتی خواهد اگر شیخ بعضی از سوال صحبت کرد و فهم اللهم کرد و الا مریدان درخواست کند شیخ شیوخ
العالم نور الله مرقده فرمود که وصیت ما همین است که فلان را ما اشارت بجا می‌کرد در این مصاحبت میباید خوش
دارید مصراع مقصود من توئی دیگر بهانه ایست :: شیخ جمال الدین بحکم وصیت لطفها چنین میکردند خواجه شمس الدین
دبیر که معدن لطافت و کان ظرافت بود تا نزدیک اگر در رسیدیم از دوستداران شیخ جمال الدین قدس الله
سره العزیز عزیزی میران نام زمان ده ان موضع بود قدم یاران را در منزل خود فرود آورد در لحام کرد ان
هنسی آورد شیخ جمال الدین فرمود که میر بابا تکلف کردی الکنون ما را اجازت میکنی تا روان شویم گفت انگاه اجازت
کنیم که باران بیاید و در ان ایام امساک باران بود خلق بلای قحط مبتلا شیخ جمال الدین نگران گشت و هیچ
نگفت بمعامله باطن در توجه بود در دل شیخ هنوز نگذشته بود که باران آمد سخت بارید و هوای الولایت سیراب
کرد بامداد ان هر یکی سوار ان هنسی آمدند بعد شیخ جمال الدین و یاران دیگر اسبان بار دیگر آوردند جدا جدا از انجا
تا هانسی سوار آمدند که بار دیگر من بدکام و گرگش افتاده بود یاران هنسی رفتند و من تنها ماندم مشقت بسیار کشیدم
بطاقت شدم از اسب در زمین آمدم صفرا غالب شد بیهوش شدم درین حال یاد شیخ شیوخ العالم زید الملة والدین
قدس الله سره العزیز بر زبان مبارک من میگذشت چون بخود باز آمدم برابر خود شوقی شد و راحت تمام یافتم
ان شاء الله تعالی که در آخر نفس نیز بر یاد ایشان خواهم رفت سه خوش ان [illegible] که بر یادت رود جانم
منقول است سلطان المشایخ میفرمودند در اجودهن میرفتم در هانسی رسیدم شیخ جمال الدین مرا گفت از من بنده
شیخ شیوخ العالم زید الحق والدین قدس الله سره عرض داشت بکنی در فرج [illegible] پیا [illegible] شیخ شیوخ العالم رسیدیم بخدمت
ایشان بگفتم

ذکر دوازدهم در انست استقبال کردن شیخ جمال الدین علیه الرحمة و شیخ باران را **

این را بگفتم زبود او را بگویی چون ولایت بکسی داده شود او را حجب استمالات الولایت ::

از شیخ نصیر الدین محمود رحمة الله علیه سوال کردند استمالات ولایت ملوک دنیا معلوم است اما استمالات ملوک

آخرت زجه القلب الی الله است من کل الوجوه سائل زیادت کرد که شنوی و کرامات شیخ جمال الدین منسوب است

زبود او را هم جنس است ما معلوم خدا تعالی همچنین انبیا جنس نه اولیاء الله همچنین بجام آن بزرگ در جواب شیخ شیوخ العالم

دلیل میکند نقلست که شیخ جمال الدین هانسوی را رحمة الله علیه کنیزکی بود خادمه بغایت صالحه عرایض شیخ جمال الدین

هانسوی بخدمت شیخ شیوخ العالم او بردی و شیخ شیوخ العالم او را مادر مومنان خواندی روزی شیخ شیوخ العالم

که مادر مومنان جمال ما چه میکند عرضه داشت کرد که خواجه از آن روز که در بندگی شیخ شیوخ العالم بوده کرده است

همه اسباب و شغل خطابت بکلی ترک داده در دستگیها و بلاها نشسته است چون شیخ شیوخ العالم از شنیدن این حکایت خوش

شد الحمد لله خوش میبا سلطان المشایخ زبود وقتی در هوای ملتان من بخدمت شیخ جمال الدین هانسوی نشسته بودم — در هوای ترستان

درین میان شیخ جمال الدین این نظم بر لفظ مبارک راند ~ بار و غم کاو اندرین روز خناک هیچ گو ما شاد باش

دامان تنگ ~ من کفم و کرا لطائف غیبته بعد تبسم کردم زبود که اول برای شما موجود کرده ام اکنون میگویم بعد

ازان زبود در مجلس حاضر آورد شیخ جمال الدین هانسوی را با شیخ ابوبکر طوسی چندری که در کنار آب جون

مشغول آمدی شب خانقاهی چون بهشت دار در آنجا بود است او در دل شیخ عزیز بود معامله او بگشید میان ایشان است

الغرض میان شیخ جمال الدین و شیخ ابوبکر طوسی رحمة الله علیهما محبتی بود و واسطه محبت مولانا حسام الدین

رحمة الله علیه اندپتی شیخ الثقات و الطلبا بود این مولانا حسام الدین ارادت بخدمت شیخ جمال الدین داشت رحمة

دران ایام که شیخ جمال الدین بزیارت شیخ الاسلام خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز

در شهر آمدی با شیخ ابوبکر طوسی مولانا حسام الدین قدوم شیخ جمال الدین را غنیمت شمردی و ضیافتها کردی و خدمت

کردی و خدمت ما حاضر آوردی الغرض وقتی شیخ جلال الدین رحمة الله علیه از بالنسی می آمد و مولانا و
حسام الدین استقبال کردند شیخ ابوبکر طوسی مولانا حسام الدین را گفت شیخ جلال الدین را بگوی که من در جه میروم
الغرض چون مولانا و حسام الدین در کنار آب رسیدند، بو عمر کردان رسید بران کناره شیخ جلال الدین رسیده
بود و بدین کناره مولانا حسام الدین آب رسیدند، در میان بود شیخ جلال الدین مولانا شیخ حسام الدین
باواز بلند پرسید که آن باز سپید ما چگونه است یعنی ابوبکر طوسی مولانا حسام الدین گفت در جه میرود شیخ
جلال الدین باز مولانا حسام الدین را گفت تو براشان برو و این بیت بگو فتنا آنچه قبا ماهم مگر سم
آن بازی تو اسرم خار او لیترش نگه چه بود بلک برای او لیترش در غار وطن ساز چون ابوبکر از انکه
ابوبکر محمدی غار اولیتر از شیخ قطب الدین منور شنیده شیخ جلال الدین بالنسوی قدس الله سره الحق بر منقولست
که میفرمود از آن روز باز این حدیث حضرت رسول صلی الله علیه وسلم القبر روضة من ریاض الجنة او
حفرة من حفر النیران بسمع مبارک شیخ جلال الدین رسید بغایت متألم می بود و از هیبت این وعده بغزار
چون خدمت ایشان بجوار رحمة رب العالمین پیوستند یاران دعوی بران نیز بسبب اینمعنی در حق اضطراب
میبودند که حال ایشان در گور چگونه خواهد بود الغرض بعد چند گاه خواستند تا بر ایشان گنبد عمارت کنند گاه بنیاد
کردند چون نزدیک لحد رسیدند دیدند غرفه بهشتی بر روی مبارک حاضر قبله بدیدند که از آن بوی بهشت می آید
همانساعت از آنجا در گذشتند و آن موضع را استوار کردند سلطان المشایخ میفرمودند مولانا جلال الدین تبریزی
را بعد از نقل در خواب دیدند زنده بود چون مرا در گور بردند آوردند فرشته عذاب نزد آمد و باز فرشته دیگر در رسید
الغرض فرشته آمد و فرمان رسانید که او را ابدو رکعت بوده آنها که متصل سنت نماز شام میگذارد دوم آیة
الکرسی که متصل هر فرض میخواند شنیدم نقلست از سیر الاولیاء چون مخدوم شیخ جلال الدین نقل کرد بماند در بومنا

که جای شیخ

شعاقنا

بنیاد کنند

در سیر الاولیاء ۹۵۱

مولانا
که ظهور شیخ جمال الدین بود علیه الرحمة الغفران مصلا و معاصر شیخ جمال الدین که از شیخ شیوخ العالم یافته بود و

برهان الدین صوفی بسر شیخ جمال الدین که بدر شیخ قطب الدین منور بود در عالم سفر بود و بخدمت شیخ شیوخ العالم بر جهت

اتصلا و عطا و بخدمت شیخ جمال الدین روان کرده بود همولانا و برهان الدین صوفی بخشید و زبود که

چنانچه جمال از محبان ما بود تو هم محب بابا باش و این هم ز بود که چند گی در خدمت مولانا و الامام الدین بلخی و درین محل

مادر مولتان بخدمت شیخ شیوخ العالم عرضداشت بزبان هندی که خواجه بالان یعنی خورد است طاقت

این بار گران نتواند آورد شیخ شیوخ العالم قدس سره العزیز ز بود ند که در مولتان هر یون کا چند هی بالا هو تا

یعنی ماه شب چهارده هم اول خورد و میباشد بتدریج بکمال میرسد الغرض مولانا برهان الدین بمرتبه کمال رسید

و او صاف مشایخ کبار از برکت نظر شیخ شیوخ العالم در وجمع شد بکرید هم بگرفت و با عتقاد حاجی از دل

محبت سلطان المشایخ آغاز بید و هر سال بخدمت سلطان المشایخ در غیاثپور می آید سلطان المشایخ بسیار بود بجهت

او در جماعتخانه گفت بر اس کنند چون او صاف انکسار خاصه او بود بسبب خرکب ادب در جماعتخانه بر کت نمی غلطید

و هر وقت که خواستی بخدمت سلطان المشایخ برود اول جامهای پاکیزه و خور در العود و عطر باشد و دیگر معطر بیاردا

آنگاه بخدمت سلطان المشایخ میرفت اگرچه کرات دیگر ازطلب شدی و حکمت ای همه از ان بزرگ بر سیدند

ز بود ند چون بخدمت بزرگ میروند جامهای خوش بپوشید هر وقت این بزرگ را جمال با کمال بود و ظاهری

آراسته و باطنی معمور داشت و سلطان المشایخ میفرمود برادر مولانا برهان الدین پسر بزرگ شیخ جمال الدین

هانسوی دیوانه شده بود فاما از هزار هوشیار کنند ه م که از و شنیدم که مکشوف العلم حجاب الله الاکبر داشتم

این دیوانه معقول است این حدیث از و بر سیدم جواب گفت علم دون حقیقت در هر چه دون حق باشد حجاب است

ذکر در بیان مناقب سلطان المشایخ والاولیا نظام الدین المله احمد محمد بدایونی قدس سره العزیز نقل است

بدایون

از کلش اولیا سلطان المشایخ شیخ نظام الحق والدین در خواندن علوم دینی بسیار مقید بودند چنانچه در ایام
تحصیل علم میکردند و مستعد تر میگشتند روزی کتاب در دست گرفته جانب استاد میرفت در اثنای راه دید که دیوانه
صاحب حال مانند خورد و سرد و شال تازه نهال ایستاده همانجا مقید شد و استاد ماندند نه طاقت گفتار نه قدرت
رفتار سر در وادی حیرت نهادند چنانچه اختیار از دست دادند کتاب از دست افتاد القصه چند یاران
که همراه ایشان بودند متعجب شدند و حیران گشتند هر چند که کوشیدند شیخ سخن نکردند لیکن بهزار حیله شیخ را بخانه
رسانیدند خویشان و عزیزان هیچ شده نصیحت میکردند و گفتند که چند علوم شما خواندید و علمای زمانه گفته اند هم
امید داری فیض دهیم. و نصیحت از شما دارند چیزی میگویند که از شما نفع بگیریم و نهر کنند ~~که شما چنین با علوم که~~ در دهلی
پادشاه میخواهد که یک قاضی نصب کنید انجا بر دید تا قاضی شوید با نفر در ما کرده خوایت آن شیخ نظام الدین در دهلی
آمدند و با سلطان ملاقات کردند سلطان دانشمند استر اصح کرده و بحث کنانید حضرت شیخ از همه غالب آمدند
سلطان بسیار خوش گشت و انعامی فاخر داد بود از مجلس پدر مبارک شیخ چون شیخ در شکم مادر بودند وفات
یافته بودند حقیقت وفات پدر شریف ایشان این بود که دور دور متواتر مادر ایشان در خواب دیده که پسر خواه
یا شوهر در دیگا خواهد بودن. چون سیوم گشت در خواب دید پسر ماهر که بدینشوهر خوش از این سرای رحلت
درزید القصه بعد از شیخ بزیارت استانه بوس حضرت خواجه قطب الحق والشرع والدین خواجه قطب الدین
قدس الله سره و بمنزل رسیده و بشرف سعادت استانه بوسی مشرف گردیده در مقام آن حضرت یک مجذوبی میماند
چون شیخ نظام الدین بر دیار رسیدند ساعتی ایستاده شدند که در باب ما از زبان ایشان در اختیار قضا چه بر آن
آید آن مجذوب علی الفور بر زبان راند که نظام الدین تو قاضی شدن نمیخواهی من ترا پادشاه دین می بینم از آن
سخن در خاطر ایشان نکردگون سرزده در منزل آمدند و با یاران و عزیزان گفتند که ما هم در درویش و فقر میرویم

ایشان جمله

ایشان جمله ملامت آغاز کردند و انواع تعنت میکفتند حضرت شیخ چندانکه یاران را داد که هر چه دیدند تعرض کنید همه تمام بسیار تند
شیخ کتاب ها را جمع کرده در آب انداخت و خود را بجای دیگر ساخت چون یاران آمدند چه بینند که ایشان سماع
دیگر ساز دیده اند و راست شده که ~~اینکس از خیدها دراستند~~ که اینکس از خیدها بدر آمده بعده شیخ با ایشان گفت
را جای مرید شیخ در آن وقت در دهلی از اولیای عظام حضرت شیخ نجیب الدین متوکل برادر حضرت قطب العالم
شیخ فرید شکر گنج قدس الله سره بودند گفتند که مرید ایشان سازیم شیخ را هم حضرت نجیب الدین هم دیدند حضرت ایشان
فرمودند که حضرت قطب العالم بسلامت و بسعادت در صدر حیات اند من چگونه این گستاخی کنم در عالم تشریف آوردند
که اگر ایشان را بگویم که هر قطب العالم را دید مردم خواهد گفت جانب خود تامل میکنند آنگاه بدین طریق سخن راندند
فرمودند که درین زمانه دو مشایخ بیمثل اند یکی غوث العالم شیخ بهاء الدین زکریا قدس الله سره العزیز دوم قطب
العالم شیخ فرید گنج شکر قدس الله سره العزیز بهر یکی از ایشان مرید سازید بعده شیخ نظام بجانب قبله که کعبه حاجات است
روان شدند چون در پانسی بیشتر از آن در راه اصحاب الجهال امن بود انجا توقف کردند چون مردم بسیار
جمع شدند آنگاه از آن جا روان شدند همراه ایشان یک مرد پیر همراه این قافله شد و میرفت هرجا که او می نشست
این مردم نیز می نشست چون او روان می شد این مردم روان میشدند شیخ نظام الدین همراهی اثر دگر دیده قالع
او شده در راه همراه اثر در جای ایستاد و زبان کشاد که حضرت بهر دستگیر شفیع وقت ما باشی و در روان شد
حضرت شیخ نظام الدین پرسیدند که کرا میکوئی گفت حضرت قطب العالم شیخ فرید شکر گنج را یاد میکنم و مدد میخواهم ازانجا
میل دل ایشان بجانب قطب العالم زیاده شد چون در مقام سرسی رسیدند در خاطر شیخ افتاد که در میان تیر مانده شده
در اجودهن رسیم یا در میان هیبت شده در ملتان رسیم چند قدم از سرسی میداد و باز میکشت خاطر شیخ یکجهت آرام
نمیگرفت سه روز همین طریق گذرانیده بعده حضرت رسالت پناه را در خواب دیدند فرمودند که شیخ نظام الدین را با اجودهن

بگیر انگاه ایشان را یقین شد و در راه اجودهن در آمدند و بر قطب العالم رسیدند و جمال با کمال عالم آرای

ایشان را دیدند و پای مبارک ایشان را بوسیدند و سر بر زمین نهاد حضرت قطب العالم فرمودند که سر بردار انگاه سلطان

المشایخ عرض کرد که در خاطر چیزی دارم اما از هیبت گذرانیدن نمیتوانم فرمودند که انچه در خاطر گذشت پیش

از ان سبب فاما لکل راجل دهشة گفته آمد انگاه شیخ سر بر داشت حضرت قطب العالم کلاه چهار ترکی را از سر مبارک

دیگرم فرمود آوردند و شیخ دادند و مرید ساختند و بر زبان مبارک خود فرمودند که مولانا نظام الدین مارا پیش

ازین فرمان شده بود که نظام الدین مذا الزونی می آید مینی باید که این ولایت هندوستان بر وی سپاری اکنون

بموجب فرمان این ولایت هندوستان تو را تفویض میکنیم بعد حضرت شیخ را در انگاه تعین فرمودند شیخ در ان

مقام اقدام نمودند جائی که شیخ نظام الدین تعین فرمودند در انجا یاران دیگر هم بودند بعد از ان بمولانا بدر الدین

اسحاق حکم شد که یک چهار پای شیخ نظام الدین اسحاق حکم شد بریدکه بر دو خواهند با مولانا بدر پیش شیخ رفتند چهار

پای بردند و گفت که حضرت قطب العالم این چهار پای را بشما عطا کرده آمد شیخ عرض کرد که چندین اولیاء خدا در فنا

هستند مرا چه مجال باشد که بالای چهار پای بخسپم خدمت مولانا رفته بعرض قطب العالم رسانیدند فرمودند که هم دیگر

بر چهارپای باید خسپ مولانا باز پیش شیخ رفته زمان حضرت قطب العالم رسانید انگاه شیخ چهار پای را مقلوب

انداخت که بر پشتها متصل زمین گشت و بر حکم زمان بر وی نشست مخدوم مولانا باز گشت این واقعه را پیش

قطب العالم رسانید حضرت قطب العالم مولانا فرمودند که بگو گفته با همکی مراد خود میخواهی انگاه شیخ چهار پای

را راست انداخته بران نشست یاران متعجب و متحیر شدند که هم در اول روز بر ایشان چندین نوازش فرمودند

بعد از ان شیخ چهار ده سال در خدمت قطب العالم بودند و مطبخی میکردند یکروز چند سیر مونهه فتوح امد حضرت

قطب العالم فرمودند که به بر ند شیخ نظام الدین گرفته صحبت یاران بعضی با شیخ گفتند که تا که هم باید انداخت

چون طعام

[illegible]

و ظاهرا که در روایتی است شیخ نصیر ... ××
ازین روایت معلوم میشود که ... ××

چون طعام موجود شد بحضرت قطب العالم اعلام دادند حضرت قطب العالم قدس سره فرمودند که بخش کنید الله بخش

من تا بخش من بیار ندید بعد چند دانه نونهه بپیش قطب العالم قسمت دانحضرت آوردند نهادند حضرت قطب العالم فرمودند

ازین طعام بوی اسراف می آید شیخ عرض کرد که نمک درین از تمام افتاد دست فرمودند که بار دیگر گرداین چنین

سانگردی بعده فرمودند روزی قطب فرمودند که خواسته بودم که کسی را بر ولایت هند تعیین سازم و بدو سپارم

زمان در رسید که نظام الدین بر آید بدو سپاری سبحان الله چه ذات ستوده صفات منبع البرکات بوده اند نقل است

از گلشن اولیا که مریدی از مریدان سلطان المشایخ شیخ نظام الدین دایم از حضرت ایشان بر سبیل تو مددی جست

و بری جز شیخ هیچ جواب نمیفرمودند یکروز همان مرید را شیخ رفتن بجانب غزنی اشارت فرمود از بد هیچ هم بر سید

و بدان طرف راه پیش گرفت و روان شد تمام روز سیر بیکرد و شب آرام میگرفت چند روز متواتر راه

بریده بجدی که از دهلی بلاهور رسید حاکم لاهور در تفحص بود که کسی از مریدان حضرت شیخ نظام الدین باشد

که او را صد اشرفی حواله کنم حاکم نذر کرده بود چون این مرد در لاهور رسید مردم از در بر سیدند و رسید دانست

و بر والی خبر رسانیدند که مریدی از مریدان حضرت شیخ نظام الدین رسیده است وآن مرد را بر خود طلبیده

صد اشرفی بدو سپرد و گفت بپیش حضرت شیخ بر که من نذر کرده بودم اشرفی گرفته باز گشت در توجه دهلی شد

در اثنای راه یک تیجه صاحب نظر اتفاد زلیفه او گشت روز صحبت و شفقت کرده اینده شب در خانه او

بود در حال از و طلبیدان زن دامنی اشرفی زده آورده نزد کرد گفت این دامنی که بوسید ام

صد نقش دارد هر که بر هر نقش وی مهر زر نهاد بمصاحبت بای هر بستر نهاد این مرد گفت که من صد اشرفی

دارم از میان ... کشاده بپیش آن زن نهاد و بالا نهاد در از جا بنیس عزم تباهی زاد که دفقه هشت به

... را بر آن ره بر آن بپیر دستگیر سر بر زد و طپانچه بر روی یشان بحان رسید که از جا بجو دیم حق

مولانا راج

افتاد و آن فتیحم گشت بعد از زمانی چون هشیار شد آن فاحشه پرسید که آن چه بود گفت که از حضرت پیر دستگیر مرا آن
سزا نمود از شد از انجا برخاست و تائب گشت آن زن نیز از آن کار توبه ورزید همراه ایشان در ملازمت حضرت
شیخ رسید و اقدام شریف البنان بوسید آن مرد حد الکریه را پیش شیخ نهاد شیخ آن حد الکریه بدیشان بخشید و نکوه
او کرد و ایشان را نگاه سلطان المشایخ قدس سره بوی فرمود که مرید بی آن بود که بحکم و اشارت ما را او بخشی گرفتی
در دو ان گشتن و ببری این بود که از ان کار ناشایسته ترا باز داشتم من بعد سخن از شیخ شرف الدین پانی پتی
چیند در اثنای آن شخصی از حضرت قطب العالم پرسید که شرف الدین مرید که بود فرمودند که مرید سلطان المشایخ
شیخ نظام الدین بند عرض کرد که کیفیت ارادت او چگونه بود که در مردم مشهور شده است فرمودند که وقتی در خاطر
شریف لطیف حضرت شیخ شرف الدین افتاد که مرید کسی شوم که او در آسمان تصرف داشته باشد قصد کرد و بالای آسمان ها
اول رفت چه بیند که سلطان المشایخ بالای آن ایستاده نماز میگذارد و دین امر را دیده از انجا برگردید روز
دوم بر فلک دوم رفت باز همین دید روز سوم بالای آسمان سیوم رفت همان معاینه دید روز
چهارم بالای آسمان چهارم رفت دید که حضرت شیخ نظام الدین بالای بوریا نماز میگذارد و دیگر مصلی سفید گسترده
خالی افتاده است پرسید که از آن کیست گفتند که از آن شیخ نور قطب العالم است پرسید که او کجاست گفتند
که او هنوز در عالم وجود نیامده چون تشریف وجود بیابد آمده برین مصلی نماز ادا نماید شیخ شرف الدین
برگردید روز پنجم بر بالای آسمان پنجم رفت دید که حضرت شیخ بر بوریا نماز میگذارد و روز ششم هم همین
معاینه دید روز هفتم بر بالای آسمان هفتم رفت انجا هم دید که حضرت شیخ بر بوریا نماز میگذارد و دیگر مصلی
سفید گسترده خالی افتاده است پرسید از آن کیست گفتند که از آن شیخ بدیع الدین است المعروف شاه
مدار قدس الله سره بعد ازان گفت که او کجا است گفتند هنوز او به وجود ظاهری نیافته چون موجود شود برین مصلی نماز
گذارد باز شیخ

ذکر ابو علی شرف الدین بو علی قلندر پانی پتی از حضرت سلطان المشایخ

گذارد تا شیخ شرف الدین گردید روز دیگر پیش رفت و هفتاد هزار حجاب ظلمانی را گذاشت در آنجا دید
که سلطان المشایخ بر نعل سفید ایستاده نماز میگذارد و جانب چپ ایشان بطرف یک کف شیخ رکن الدین
ابو الفتح بن غوث العالم شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین ملتانی قدس الله سره العزیز ایستاده نماز میگذارد
شیخ الاسلام شرف الدین این معاینه را دید از آنجا هم برگردید روز دیگر سیر نمود در حجاب اندر که هفتاد
هزار حجاب اند از هفتاد هزار گذشته دید که سلطان المشایخ شیخ نظام الدین هم آنجا ایستاده نماز میگذارد رد
شیخ شرف الدین این معاینه هم دیده از آنجا نیز برگردید روز دیگر آمده حقیقت احوال بر سلطان المشایخ
عرض کرد و التماس ارادت نمود سلطان المشایخ در جواب فرمودند که شما هزار آن مقامها را دیده آید و در آن ن
منازل رسیده آید شما را چه حاجت ارادت بکسی آوردن باز شیخ شرف الدین قدس الله سره العزیز بر خود را
پیش سلطان المشایخ فرستاد سلطان المشایخ فرمودند که جواب همان بود که گفته شد باز شیخ شرف الدین التماس
کرد که آن هفت هزار حجاب نور که پیش مانده بودند در آنجا بوسیله گذر کردن نمیتوانم آنگاه سلطان المشایخ
فرمود که من در وقت عصر بر لب آب جون خواهم شد همانجا بیعت خواهم کرد چون وقت در آمد سلطان
المشایخ فرمود ~~که من در وقت~~ بر کنار دریا اقدام فرمود و کلاه را از سر مبارک فرود آورده و بالای
آب نهاد کلاه غایب شد چند یاران که در رکاب حضرت ایشان بودند در تعجب شدند بعد از آن سلطان المشایخ
دست خود را در آب در آورد و شجره خواند و شیخ شرف الدین را یاد گرفت خواجه خضر علیه الرحمة بعد از زمانی
از آن واقعه بر سید فرمودند که واقعه بدین نمط بود و آن قصه را تمام گفتند **نقلست** از حضرت سید السادات
و منبع السعادات مخدوم جهانیان بخاری قدس الله سره العزیز در ملفوظ در سراج الهدایت مرقوم است که
که در ایام بندگی شیخ نظام الدین تولد نخانه شیخ شکر گنج همسایه پدر شیخ بود از خانه خود بیرون آمد پیش در خود

نشسته آغاز کرد این بچه بزرگ شود کسی گفت که گماشته شود گفت چون بزرگ شود باز کسی ملک شود گفت چون بزرگ
شود باز کسی گفت بادشاه شود منجم گفت تاج بادشاهی گفت زیر پای این بچه می بینم چنانچه همچنان بود آغاز
کرد کاین بچه در دولتش بزرگ شود بادشاهان بر در این جا باید دگر دعا خوانند درین حکایت حاضران از ذوق
حال نمودند نقلست از مخدوم جهانیان قدس الله سره العزیز در اجه در تصحیح الهدایه مرقوم است که بدیگر جمعت
شیخ معین الدین را با مردغیب ملاقات شد مردغیب آغاز کرد ای شیخ معین الدین در شهر تو چه انداخته گفت
باز شیخ گفت — من مردغیب گفت چه باید شیخ معین الدین گفت شیخ قطب الدین مردغیب گفت چه بود شیخ زید الدین مردغیب گفت نیز باز
شیخ گفت شیخ نظام مردغیب گفت آری ای شیخ معین الدین شیخ گفت مرا مقصود دارید از من جهارم مملکت مردغیب گفت
از فرزندان شماست این همه از شمارست ببین عظمت شیخ نظام الدین را که بود از ین حکایت حاضران را
ذوق تمام بود نقلست از مخدوم جهانیان قدس سره در اجه در تصحیح الهدایه مرقوم است که بدیگر جمعت شیخ زید الدین
را رسمی بودم که خلافت نامه میدادی مبلغی بر در شیخ جمال الدین میکردند اکنون شیخ جمال الدین هانسوی
کنند رایندی و شیخ جمال الدین ملک میدادن از بعض کسان پاره میگردند و از بعض مسلم میداشتند در اجه شیخ زید الدین
شیخ نظام الدین را خلافت نامه میدادند اشارت شد که بر شیخ جمال الدین بکذرانید شیخ نظام الدین بر حکم اشارت
شیخ زید الدین بر شیخ جمال الدین آمدند و خلافت نامه پیش داشتند شیخ جمال الدین مطالعه کردند بعد از مطالعه خادم
را گفتند دوات و قلم بیار خادم دوات و قلم آورد شیخ جمال الدین بیت بر خلافت نامه نوشت بیت هزاران
درود و هزاران سپاس که گوهر سپرده بگوهر شناس :: بعده شیخ جمال الدین بر شیخ نظام الدین آغاز کردند که
یکی از فرزندان من بشما خواهد رسید باید که بر وی شفقت ظاهر کنید با طبع از نزاید داری بعد چند گاه شیخ قطب الدین
هانسوی نبیره شیخ جمال الدین بر شیخ نظام الدین آمده ارادت آورد و مرید شد و شیخ دیگر بیعت بودند که تو ما را

وجیه الدین را مشکلی بود از خواجه خضر علیه السلام حل کرد مولانا را آغاز کرد که ای خواجه اگر مرا مشکلی میشود با شما
ملاقات کجا شود گفت که من در مطبخ شیخ نظام الدین میباشم مولانا حیران ماند در آن روز مولانا مرید شیخ
نظام الدین محبت بود و ارادت آورد و مرید شد **فضیلت** از مخدوم جهانیان قدس الله سره العزیز در
آنچه در سراج الهدایت مرقومست که روزی خادم شیخ نظام الدین بجنس آمد و عرضداشت کرد که برای گندم و روی خمیر
نیست شیخ گفت هر دو قرض کن باز خادم گفت تا حال که از دو قرض می آوردم جای ربخته نیست شیخ گفت امشب صوفیان
تنها افطار خواهند ماند خادم گفت باری امیر خسرو نشسته بود دو تنگه زر پیش شیخ نظام الدین داشت شیخ آغاز کرد که
این تنگه زر از کجاست امیر خسرو گفت از خداوندگار شیخ تنگه زر یافته بودم و به نیت کفن داشته بودم در کلاه خویش
داشتم گفتند ای خسرو و باز بستان تنگه زر خود را مارا تنقیری دیدی امیر خسرو باز ستید و در کلاه داشت شیخ
نظام الدین نماز دیگر گذارد و مند خادم بجنس آمد سر بر زمین نهاد آغاز کرد که زن قطب خان طعام فرستاده است
زن قطب خان نیت کرده بود که اگر مراد من بر آید هزار تنگه من بخدمت شیخ نظام الدین خواهم فرستاد
ای الالا تو میگفتی که صوفیان من افطار نخواهند کرد اکنون بستان خادم تنگها بر زبیرون آورد و قرضها ادا کرد
هر یکی را وقتی که افطار شد شیخ نظام الدین امیر خسرو را گفت تو بعد افطار توقف کنی در خانه رفتن مصلحت
نیست امیر خسرو بیرون آمدند نزدیک غار بود تاریک شیخ امیر خسرو را طلبیدند و خود با امیر خسرو بیرون
آمدند نزدیک غار بود تاریک شیخ و امیر خسرو هر دو در آن غار در آمدند شهری دیدند امیر خسرو حیران
ماند شیخ نظام الدین و امیر خسرو هر دو در بازار رفتند خلق در پای شیخ می افتادند و خدمت ها می آوردند امیر خسرو
کسی را از آن مردم شهر پرسید که این کدام شهرست آنکس گفت که ای امیر خسرو برادر شیخ نظام الدین همیباشی و نمیدانی
که کدام شهرست امیر خسرو گفت نمیدانم آن مرد آغاز کرد که این شهریست که حاصل این دو گنبد و روی شیخ نظام الدین

جمع میشود لعد شیخ نظام الدین از ای بازگشت شیخ گفت ای خسرو ما را خدای تعالی از خزانه غیب روزی میرساند

امیر خسرو و شیر مند شد و در پای شیخ افتاد و گفت ای شیخ بخشید. با شیخ نظام الدین اغاز کرد که بخشیدم نقل است

از مخدوم جهانیان قدس الله سره العزیز دران چه در سراج الهدایت مرقوم است در ثقة کسی شیخ نظام الدین میگو بود

و چون ذکر شیخ رکن الدین در مجلس شیخ می افتد شیخ مخدوم شیخ رکن الدین شیخ نظام الدین اغاز کرد و گفت که من حکیم در

عرضها شیخ رکن الدین مخدوم شیخ رکن الدین نوشته آمد من خلاف حکیم ان عزیز گفت شیخ رکن الدین چرا مولانا

میگویند شیخ نظام الدین گفتند جای که نام من ضعیف را نوشته اند اگر شیخ رکن الدین به بیند جای که نام من

همان کو بدید که نوشته اند مخدوم جهان حسام الدین در اثناء این حکایت میگفتند که شیخ نظام الدین وقت که رحلت کرده اند وصیت

یکی انکه نماز جنازه من شیخ رکن الدین امامت کند دوم انکه پیش جنازه من مطربان سرود میگویند ناگاه شیخ رکن

الدین در شهر دهلی آمد مرد امامت ایشان کردند بعده جنازه برداشتند و مطربان میخواستند که سرود بگویند

شیخ رکن الدین منع کردند که فتنه قایم خواهد شد نقل است از مخدوم جهانیان قدس الله سره در انچه در سراج الهدایت

مرقوم است که روزی حضرت شیخ نظام الدین تخته در دهانید و بود و مرید گفتند کسی در خانه نیاید امیر خسرو علیه الرحمة

و الغفران خبر یافتند که امروز چنین زمان شده است چنین در شیخ امد کسی در در او انکه امیر خسرو جانب دیوار

در خانه حضرت شیخ مشغول بودند در امد شیخ چه بیند که امیر خسرو ایستاده است شیخ تغیر اغاز کرد یاران او از تغیر

شیخ شنیده بایکدیگر گفتند شاید که کسی درون در آمده باشد تخته در او انکه دیدند و در امدند چه بینند که امیر خسرو ایستاده است

یاران گفتند که امیر خسرو هم بر شنیده مخدوم است شفقت شیخ در باب او بسیار است امیر خسرو رفت و در پای

شیخ افتاد و گفت بخشید ما از این جرأت رفته است شیخ گفت بخشید ما بخشم سر بر دار امیر خسرو گفت که سر بر ندارم

که تا شیخ نگوید که شیخ چه میکردند باز تغیر نمیاد خطا دید یاران گفتند اعتقاد امیر معلوم شد سر بر نخواهد کرد تا شیخ بیان

نخواهد کرد

وصیت ... شیخ نظام الدین ... رکن الدین ... [illegible]

گواهند کرد شیخ اعزاز کرد که دیدم ما خود خوانده‌اند که ای نظام الدین نعمتها که بود که ما برای تو در آخرت داشته‌ایم یکی

در سجده افتادم پیش من عرض میکردند حور و جنت و باغ جنان و جوی‌های چنین دلنعمتها او دیگر عرض میکردند امیر خسرو گفت

که شیخ را چه طلبات در زمان شد شیخ ملکی از ملوک بهشت بار امیر خسرو گفت که با شیخ مرا شغل با شد که خود بیک شیخ باشم

شیخ گفت علم دار تو باشی ای امیر خسرو الحق اکنون سر بردار امیر خسرو خوش شد سر برداشت یاران همه خوش شدند

و یاد کنند این را علم باطنی گویند چنانکه حضرت شیخ ممشاد علو دینوری در سکرات موت بود مریدی اعزاز کرد که بار خدایا

بهر باز بهشت روزی کن خواجه چشم باز کرد و گفت که ای نامرد سالهاست بهشت با یاران و غرب پیش من عرض میکنند

نگاه نمیکنم اکنون هر خود میرم و نقلست که آن خرقه گلیم در دولتی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در شب

معراج از درگاه باری تعالی یافته بود و براه شیخ پیران جشت که حضرت شیخ زید الدین گنجشکر قدس الله سره العزیز رسیده

بود و حضرت ایشان با بشارت پیران خویش بشیخ نظام الدین اولیا عطا فرموده‌اند و سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا

نیز در وقت رحلت بحکم و اشارت پیران خویش بحضرت شیخ نصیر الملة والدین محمود اودهی عنایت نمودند چنانچه نقل

که حضرت ایشان بوقت رحلت وصیت فرموده‌اند که آن خرقه مبارک را در قبر بالین من خواهید نهاد ازین مرکه زمانه بیک

طور آمده است مباد ادب آن خرقه متبرکه را چنانچه باید کسی نگاه ندارد حاضران بعد نقل آنحضرت بر وصیت کار فرموده

آن خرقه شریفه را در قبر نهاده‌اند والله اعلم سبحان الله زهی عظمت و کرامت آنحضرت شیخ نظام الملة والدین

احمد محمد بداونی قدس الله سره العزیز که لایق این مقام هر کس نیست خوش گفت آنکس که این در معنی سفت بیت اسرار محبت

را هر دل نبود قابل ٭ در نیست بهر دریا زر نیست بهر کانی ٭ وفات حضرت شیخ ایشان بتاریخ هژدهم شهر ربیع الثانی

روز چهارشنبه در سن سبعمائه بوده که ازین عالم فانی در عالم باقی خرامیده‌اند قدس الله سره العزیز نقلست در بیان

مناقب شیخ المشایخ نصیر الحق والشرع والدین محمود اودهی چراغ دهلوی قدس الله سره العزیز نقلست از سجادات

و تصویر چنین

این نقل در نسخه اصل نیست

منبع السعادات شیخ جلال الحق والشرع والدین محمد و مصاحب مخدوم جهانیان بخاری قدس الله سره العزیز در اچه در سراج الهدایت

مرقوم است که وقتی مردی در مجلس شیخ نظام الدین قدس الله سره العزیز حکایت کرد که از خلفای بندگی شیخ

بزرگ گیست (?) شیخ الاسلام شیخ نظام الدین زمانی ساکت شدند بعد از زمانی آغاز کردند مولانا نصیر الدین محمود که نسخه الحق

موافق اصل مکتبه در اصل چیزی نیست قیم (?) در نسخه آمده ساکت ماند و بیش مذکور نکرد نقلست از مخدوم جهانیان قدس الله سره العزیز

در اچه در سراج الهدایت مرقوم است که در تربیت (?) بیش شیخ الاسلام شیخ نظام الدین برادر شیخ نصیر الدین حاضر است

کرد که برادر این ضعیف مولانا نصیر الدین محمود نیز دیگست (?) که تلف شود بندگی شیخ نظام الدین فرمودند بچه تلف می شود

برادر مولانا شیخ رسیده (?) خادم شیخ نظام الدین ... بود گفت برادر مولانا راست میگوید خادم گفت طعامی

که در کنند وری (?) بیش مولانا شیخ نصیر الدین میدارم باز همچنان بر میدارم وقت افطار شیخ نصیر الدین را طلب کردند

دو جزء مبلغ شیری (?) دو دیگر حلوا دادند و گفتند تمام بخور شیخ نصیر الدین میگفتند مرا دشوار آمد چون که من ضعیف شده ام

چون تعظیم خورد (?) باز هم در خاطر شیخ نصیر الدین گذشت که از زبان مبارک بیرون آمده است تمام بخور نفس شیخ نظام الدین

را پاس داشتم هر دو کاسه یا لقمه میخوردم تا آخر شب هر دو جزء ... نشد نقلست که در اچه ... شیخ الاسلام نصیر الحق

والشرع والدین را خرد کاردی زد کسی گفت چه سبب زد دست شیخ نصیر الدین گفتند ترا بی مرا تو اندر زد که از من درخت (?)

سواک فوت شده بود ... زد دست کو هیچ مردی میگوید ای نصیر الحق والدین سواک فوت کنی مخدوم جهانیان شیخ

حسام الدین قدس الله سره العزیز در اثنای این حکایت میفرمودند که اولیای خدا را اثر که شیخی میگیرند چنانکه دیگران

را اثر کرد ... نقلست که وقتی قاضی فخر الدین ... حالات شیخ نصیر الدین رنجانیده بود قاضی فخر الدین

آغاز کردند مخدوم این ظالم از شما چه میخواهد شیخ الاسلام شیخ نصیر الملة والدین قدس الله سره العزیز آغاز کردند

که ای مولانا از من همان میخواهد که از شیخ الاسلام نظام الحق والشرع والدین قدس الله سره العزیز دیده است

الحق این ...

شیخ نظام الدین

احمق اینقدر نمیداند که مردم را بر اندازد. زمانه خیز د نقلست که وقتی سلطان محمد ظالم بندگی شیخ نصیر الدین را
همراه برده بود مخدوم قاضی محی الدین بکلوری چون شنیدند از هندوستان بدینجا آمده اند
حضرت شیخ الاسلام نصیر الدین ملاقات شد قاضی محی الدین آغاز کرد ای مخدوم شیخ در کار این ظالم نشوی تا
سزای یابد حضرت شیخ آغاز کرد ای مولانا محی الدین نیم شب بکار بود ناگاه اوقت قدری مرا
خواب آمد در خواب دیدم که پیش قطب العالم شیخ نظام الحق والشرع والدین میگوید ای مولانا نصیر الدین
سلطان محمد را کشید دست بدعا بردم و از پشت شیخ نظام الدین ترسیدم دعا نکردم مخدوم جهان شیخ
حسام الدین طاب ثراه در اثنای این حکایت میفرمودند که سلطان محمد را اعتقاد بلائی داشت نقلست
که شیخ زین الدین خواهر زاده شیخ نصیر الدین میگفتند که وقتی بعد از نماز خفتن من از شیخ باز گشتم ناگاه در شب
مردی بملاقات شیخ آمده بود من رفتم تا خدمت شیخ را خبر کنم رفتم چه بینم بوریا در مجلس بلند مینماید در خاطر
من گذشت شاید زر در بوریا شیخ تا نهفته بوریا را بر داشتم چه بینم شیخ علیه الرحمه است شیخ بر حالت اظهار
کردند که مولانا زین الدین میگوئید در خاطر من گذشت که فقیر ان علم بوریا بالا میکشند تو هم شستی و نقد
فقیر بوریا بالا خود بکشی زر داری قیامت اجر فقرا یابی شیخ زین الدین خواهر زاده حیران ماند نقلست از
جامع العلوم ملفوظ حضرت مخدوم جهانیان قدس الله سره العزیز من تصنیف سید علاء الدین بتاریخ بیست
دویم ماه رمضان روز دوشنبه بود بخدمت حاضر بود سخن در ما دهاف شیخ رکن الدین افتاده بود و شیخ
نصیر الدین قدس الله سرهما العزیز زنده بودند دعا بگوئی در مدینه مبارک بر روضه مقدسه حضرت نبوی علیه السلام
در طرف سینه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم سلام میگفتم شیخ مدینه عبد الله مطری رحمة الله علیه وقت
دعا بگو گرفته طرف پایان حضرت رسول علیه السلام صلی الله علیه وسلم آورد و گفت درینجا سلام بحضرت رسول

علیه السلام بگو که آن مقام شیخ رکن الدین و شیخ نصیر الدین است از انجا الیشان سلام گفتند پس بعد ازین در مکه مبارک
بشرف خانه کعبه نزدیک مصلای شیخ نصیر الدین محمود است شیخ مکه عبد الله یافعی دعا بگو را گفت بعد ازین انجا مشغول شوی
و جای دیگر نمود دعا بگو در عقب هر دو مصلی مشغول گردم شیخ عبد الله یافعی و مشایخ دیگر مرا دعا کردند که ادب
نگاه داشتم بعد از ان در عقب هر دو مصلی مشغول میشدم شیخ رکن الدین را دیدم ملاقات کردم مرا منع کرد در حیات
من هر کس بگوی و همچنان بشبهای جمعه و دوشنبه حاضر میشد و لفظ مبارک راند که در کتابت کل من صحبته ولایة له
لم ولایة له یکون لیلة الجمعة و لیلة الاثنین فی الکعبة المبارکة و المدینة الشریفة یعنی هر که صحبت و لایتیه
و موست با او با شب جمعه و شب دوشنبه در مکه و مدینه در زمانها میروند و باز می آیند پس روی مبارک بر پی نظر
آوردند فرمودند فرزند من این صحبت ولایت بنویس و سید مظفر بنشت نقلست از حضرت مخدوم جهانیان قدس الله
سره العزیز در انجه در جامع العلوم مرقوم است که فرمودند چون شیخ نصیر الدین وفات یافت در ماه رمضان
دعا بگوی معتکف اربعین بود همدران روز شیخ عبد الله مطری قدس الله روحه مسکند شنت بر من آمد در مسجد وجره
سلام بگرد بشناختم که شیخ عبد الله مطری است اکرام کردم و جواب سلام داد شیخ چون پارسی نمیدانست بزبان
عربی گفت مات الشیخ قطب الله الیوم و انا اجی فی صلوة جنازته و انت معتکف اغلق الباب فلا تفعل صلوة
جنازه تو بعض بیا و تخرج و الا اذهب بعض شیخ مدینه گفت ماند قطب هذا مرد یعنی شیخ نصیر الدین و من می آییم
از مدینه از سبب نماز جنازه او و تو معتکف هستی بیرون آمدن روا نیست و اگر هم بیرون خرابی بنشین در مسجد بعد از ان
نماز جنازه بگذارد و وفات حضرت شیخ نصیر الدین تاریخ هژدهم ماه مبارک رمضان بوده است سبحان الله زهی
عظمت و کرامت مرید ان شیخ زبدة الدین و الشرع و الدین گنج شکر قدس الله سره همچو بزرگ که با این اسرار واقف
اسرار را این مقام هر کس نیست و نیز گفت انکس که گفته است — اسرار محبت را بجز هر دل قابل نه درنیست

هر دو بار زنند

شبم قدم بر قدم مصلی ایشان نهادم مرا به محاذات شیخ چون چنین ××
شیخ رکن الدین را وفات بود و شیخ نصیر الدین در حیات بود
نسبت شیخ نصیر الدین را دیدم ××

هر دو باز نیست بهر کاینه ٭ ذکر در بیان ولادت و وفات آنحضرت شیخ الاسلام والمسلمین شیخ المحققین برهان

العاشقین ملک المشایخ شیخ شیوخ العالم فرید الحق والدین گنج شکر قدس الله سره العزیز استماع دارم از حضر والد

~~والد حضرت~~ بزرگوار پیر دستگیری نظیر کاتب الحروف شیخ بود و محمد چشتی بهدالوش که شب سیوم از شعبان آنحضرت

متولد گشت چون در شام آن شب مطلع صاف نبود و در رمضان نیست ز درای آن شب مردم متردد بودند باتفاق

جمهور خلایق شهر پیش پدر آنحضرت شیخ المشایخ ~~المشایخ~~ والاولیاء شیخ جمال الدین سلیمان قدس الله سره العزیز جمع آمدند

و عرض نمودند که در روزه ز دا شک داریم و گواهی هم از جائی نرسیده حضرت شیخ چه میفرمایند فرمودند که امشب در خانه

این فقیر فرزندی متولد شده است اگر آن سعادتمند بعد از طلوع صبح صادق این شب شیر در گرفت دانسته شود

که فردا رمضان نیست والا بتحقیق رمضان است چون صبح صادق میدید آنحضرت شیر نگرفت همین طریق و دستور

تمام رمضان سپری گذشت و خلایق شهر شیر ناگرفتن آنحضرت روزه ماه رمضان داشتند و بعد از آن از جابجائی

خبر ما رسید شهادت رسید که همان روز غره رمضان بود و در رمضان آینده مردم شهادت غره رمضان همین منوال

از شیر ناگرفتن آنحضرت میگرفتند نقلست از پیر الاولیاء در بیان مرض موت و رحلت کردن شیخ شیوخ العالم فرید الحق

والدین گنج شکر قدس الله سره میفرمود که شیخ شیوخ العالم فرید الدین قدس الله سره العزیز را زحمت خلط شد که بدان

زحمت نقل کردند از سلطان المشایخ سوال کردند که شما در وقت نقل حاضر بودید چشم پرآب کرده فرمودند که خیر ماه در شوال

~~بکسند~~ مرا اجودهن رخصت کرد و نقل ایشان پنجم ماه محرم بود وقت رحلت از من یاد کرده گفتند فلان در دهلی است از شیخ

بگفت که در وقت رحلت قطب المشایخ قطب الملة والدین قدس الله سره العزیز من حاضر نبودم در هانسی بودم

سلطان المشایخ این حکایت میفرمود و گریه میکرد چنانچه در همه حاضران اثر کرده بود و میفرمودند که شب پنجم ماه محرم

زحمت شیخ شیوخ العالم غالب شد نماز خفتن بجماعت گذارد و بعد از آن بیهوش گشت بعد از ساعتی بهوش آمد پرسید که نماز

[left margin, written vertically:] سلطان المشایخ نظام الدین ... الفقرا ... ٭٭

گفتی گذارده ام گفتند آری گفت یکبار دیگر بگذارم که داند تا چه شود دوم کرت نماز گذارد دو بار بیهوش گشت
این بار هم بیهوشی بیشتر بود و باز بهوش آمد گفت من نماز گذارده ام گفتند دو بار گذارده آید فرمود که یکبار دیگر بگذارم
که داند که باز میسر شود یا نه سیوم کرت هم بگذارد و از سیر العارفین منقولست که بعد از ان بر زبان مبارک راندند که مولانا
نظام الدین در دهلی ست من نیز در وقت رحلت خواجه خود حاضر بودم و آهسته در گوش مولانا بدر الدین
اسحاق قدس الله سره العزیز فرمودند که بعد نقل من جامه که از حضرت خواجه قطب الملة والدین قدس الله سره العزیز
یافته بودم چنانچه دانی بدر [illegible] نظام الدین بده او نیز رسانیدی این بگفت و آب برای تجدید وضو طلب نمود وضو
ساخت و دوگانه بگذارد و در سجده رفت چنانکه هم در سجده رحلت فرمود انا لله و انا الیه راجعون نقلست
از سلطان المشایخ نظام الملة والدین قدس الله سره العزیز چون شنید که حضرت قطب العالم زبدة الحق و[illegible] الدین
گنجشکر قدس الله سره العزیز برحمت حق تعالی پیوست از آسمان ندا بر آمد که دوست بدوست پیوست و بمقام قرب رسید
همین که حضرت سلطان المشایخ درین حرف رسید چندان بگریست که بیهوش شد و اصحاب آنحضرت نیز همین حکم داشتند
و این بیت بر لفظ مبارک راند شعر در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند • کانجا ملک الموت نگنجد هرگز • نقلست
از سیر الاولیا که مصنف کتاب مذکور را از والد خود سید مبارک ابن سید محمد کرمانی استماع دارد میگوید که چون شیخ شیوخ
العالم زبدة الدین قدس الله سره العزیز برحمت حق پیوستند بالای جنازه شیخ شیوخ العالم زبدة الحق والدین قدس سره
العزیز انداخته و اتفاق فرزندان شیخ شیوخ العالم این بود که بیرون حصار اجودهن در مقامی که شهیدان خفته اند جای
دفن کنند برین نیت بیرون حصار آوردند درین میان خواجه نظام الدین بشیخ شیوخ العالم که همراه سلطان غیاث
الدین بلبن در قصبه [illegible] بود در آنجا ساکن بود برسید و قصه رسیدن او چنین بود که او در موضع مذکور خواب دید که
شیخ شیوخ العالم ~~رحلت~~ را که خدمت خود بموازی جمیع اخواجه نظام الدین رخصت شده و جانب اجودهن روان شد قضارا

بدر آن

والشرع و

در نظام مقصود صادق [illegible] غسل دادند و در ان محل حاضر بود [illegible] ××
[illegible]

همدران شب که شیخ شیوخ العالم نقل کردند در اجودهن رسیدم تا دروازه حصار بسته بود آن شب بیرون حصار
ماندم در آن شب که شیخ شیوخ العالم رحلت میفرمود میگفت نظام الدین آمد ولیکن در آن حجره که ملاقات شد چون
بامداد شد خواست که درون حصار درآید نزدیک دروازه رسیده بود که جنازه شیخ شیوخ العالم بیرون آوردند
الغرض چون خواجه را خبر رسید که کجا دفن خواهید کرد گفتند بیرون حصار نزدیک شهیدان که شیخ شیوخ العالم بیشتری آنجا
مشغول بودی تعالی مرقده خواجه نظام الدین گفت اگر شما شیخ شیوخ العالم بیرون حصار دفن کنید شما را مجلس
اعتبار نکنند هر که بزیارت شیخ شیوخ العالم جاید هم از بیرون زیارت کند و بگذرند و بعد نماز جنازه هم بیرون
گذارند و باتفاق آن شاهزاده‌ها باز درون حصار آوردند و در مقام که مدفون است دفن کردند سلطان المشایخ
میفرمود مردی بخدمت شیخ شیوخ العالم زبدة الحق والدین قدس الله سره العزیز آمد و گفت اگر زمان باشد حجره برای
مسکینان که از بیرون آب و هیزم می آرند از خشت بنا کنم شیخ شیوخ العالم فرمود که مدت هفت سال است که بنده
نیت کرده است که خشت بر خشت ننهد القصه آن مرد دانا و شیخ را بران داشت که حجره عمارت شود و همچنان شد
اما بعد نقل شیخ شیوخ العالم حجره را خراب کردند و در روضه متبرکه شیخ شیوخ العالم همانجا است سلطان المشایخ فرمود که
بجهت لحد شیخ شیوخ العالم خشت خام حاجت شد چون موجود نمیشد در خانه شیخ شیوخ العالم که بخشت خام برآورده
بودند از آن دو خشت زود آوردند تا در لحد شیخ خرج شد طیب الله مرقده وجعل حظیرة القدس مثواه از سلطان المشایخ
پرسیدند که عمر شیخ شیوخ العالم زبدة الملة والدین قدس الله سره العزیز چند سال بود فرمود نود و پنج سال و بوقت نقل
سخن میگفت یا حی یا قیوم و وفات آنحضرت در سنه شش صد و چهار سال واقع است در سنه ... چنانچه بعضی اعزه
تاریخ گفته آمد یکی زبده عصری دیگر اولیا خدای سلطان المشایخ فرمود که اول شیخ سعد الدین حمویه قدس الله سره
العزیز نقل کرد بعد از و یکسال شیخ سیف الدین باخرزی قدس الله سره العزیز بعد از و یکسال شیخ بهاء الدین ذکریا

بچه کود

قدس الله سره العزیز بعد از وی به سال شیخ شیوخ العالم زید الحق گنجشکر والشرع والدین قدس الله سره العزیز سلطان المشایخ

بعد از ان حضرت به سال شیخ ابو الغیث یمنی قدس سره العزیز سلطان المشایخ بهم بوده‌اند که خوش عهد بود که این پنج

بزرگوار در حیات بودند شیخ شیوخ العالم زید الحق والدین و شیخ ابو الغیث یمنی و شیخ سیف الدین باخرزی و شیخ

سعد الدین حمویه و شیخ بهاء الدین زکریا قدس الله سرهم اجمعین قطعه شیخ عالم زید ملت دین :: شیخ ابو الغیث

شیخ سیف الدین :: شیخ سعد حمویه شیخ الوقت :: شیخ صاحب نفس بهاء الدین :: بود در پنج پیر و یکدیگر هر یکی بادشاه

دنیا و دین زهی مقام و احترام حضرت قطب العالم شیخ زید الدین گنجشکر قدس سره العزیز که لایق این مقام

هر کس نیست خوش وقت آنکس باد که این بگفت ه اسرار محبت را هر دل نبود قابل هر در نشود بهر دریا زر تربیت

هر کانی لا اله الا الله محمد رسول الله بسم الله الرحمن الرحیم نود و نه نام مبارک حضرت قطب العالم شیخ السموات

والشیوخ والارض زید الحق والشرع والدین قدس الله سره العزیز هر مهمی که خواند خدای تعالی آسان کند ولایت یا سلطان

الاولیاء یا قطب الاقطاب یا مخدوم الاول والاخر یا لسان الحق یا معشوق الحق یا مقبول الدارین یا مخدوم

جهانگیر یا یا شیخ شیوخ العالم یا شیخ شمس العارفین یا شیخ مصلح الموحدین یا شیخ سلطان الاتقیاء یا شیخ تاج الاصفیاء

یا شیخ سید الساکنین یا شیخ العاشقین یا شیخ العابدین یا شیخ الظاهرین یا شیخ الطاهرین یا شیخ العاملین یا شیخ المفضلین

یا شیخ الشافعین یا شیخ الراشدین یا شیخ المساکین یا شیخ الصادقین یا شیخ المعتقدین یا شیخ الزاهدین یا شیخ

المتقین یا حضرت گنجشکر یا شیخ شمع العالمین یا شیخ الاورعین یا شیخ الکبرین یا شیخ المؤمنین یا شیخ الذاکرین الکبیرین

یا شیخ المخلصین الساجدین یا شیخ الطاهرین یا شیخ المقربین یا شیخ الواصلین یا شیخ المکملین یا شیخ المستغفرین یا شیخ

برهان العاشقین یا شیخ ~~برهان العاشقین~~ یا شیخ المعشوقین یا شیخ بدر الحق یا شیخ علماء الحق یا شیخ یمین الحق یا شیخ جلی الحق

یا شیخ صاحب الکشف یا شیخ غیاث الوصف یا شیخ ولد آدم یا شیخ حضرت زید الدین اجودهنی یا شیخ الاولیین یا شیخ

الاخرین

الاحرین یا شیخ المحبوبین یا شیخ الاسلام المسلمین یا شیخ المومنین یا شیخ العاکفین یا شیخ المطلوبین یا شیخ

الاظهرین یا شیخ الکبرین یا شیخ الافضلین یا شیخ الاسعدین یا شیخ اعلی علیین یا شیخ المقبولین یا شیخ الاخیار یا شیخ الابرار

یا شیخ النجباء یا شیخ الکبراء یا شیخ البلغاء یا شیخ قول سبحانی یا شیخ کرم فقراء یا شیخ صاحب الذوق یا شیخ عالم الشوق یا شیخ

قمر الانوار یا شیخ قدوة الاطوار یا شیخ السموات والارض خلیفین یا شیخ بر یا شیخ بحر یا شیخ الامام یا شیخ الانام

یا شیخ بدر الطریقت یا شیخ برہان الحقیقت یا شیخ سلطان المجاہدین یا شیخ ملک السالکین یا شیخ یحیی دہیمت یا شیخ

غوث الاعظم اغثنی امداد ولی فی قضاء حاجاتی یا قاضی الحاجات یا شیخ زید الحق والشرع والدین مسعود اجودھنی

قدس الله سره العزیز اقضی حاجتی بحرمت النبی واله واصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین بسم الله الرحمن الرحیم

الٰہی بحرمت شیخ زید قدس الله سره العزیز خواجہ زید مولانا زید درویش زید مسکین زید قاضی زید حاجی زید

غازی زید سیاح زید شاہ زید بابا زید مخدوم زید مفتی زید ولی زید سخی زید حبیب الله زید مقبول الله زید

~~نور الله زید محب الله~~ زید نور الله زید شیخ الله زید اولیاء الله زید محیط الله زید واصل الله زید عبد الله زید

سر الله زید روح الله زید صفت الله زید لطف الله زید صفت الله زید اولیاء زید غریب زید متوکل زید

متکمل زید متحمل زید عابد زید زاہد زید ہادی زید مہدی زید موحد زید عالم زید صابر زید شاکر زید عاشق

زید عزیز زید صادق زید عارف زید صالح زید صوفی زید خالص زید مخلص زید شاہ جہان زید شیخ الزمان

زید قطب الاقطاب زید غوث زید محبت الٰہی زید محقق زید مدقق زید مرشد زید خوندکار زید جہان زید

خواجہ جہان زید محب الٰہی زید متقی زید متدین زید متعبد مجتہد زید حاجی الحرمین زید امام الثقلین زید شیخ الاعظم

زید پیر پیران زید غوث الثقلین زید شیخ الثقلین زید اول زید آخر زید ظاہر زید باطن زید نعیم الدین زید

محبوب الٰہی زید بر زید بحر زید خشکی زید تری زید سلطان زید برہان زید خواجہ زید خواجہ

یا شیخ ... یا شیخ ... العظیم یا ... صمدانی یا ... شیخ ... یا شیخ ...

یا شیخ المحظوظین یا شیخ المجاہدین
یا شیخ المتقلین یا شیخ الکونین
یا شیخ الہادین یا شیخ العالمین
یا شیخ التارعین یا سید
السالکین ××

چشتی فرید اجودھنی فرید
قطب العالم فرید شکر گنج
فرید صاحب فرید
خادم فرید ××

نار الله فرید ××
رحم الله فرید کرم الله فرید
ولی الله فرید نظر الله فرید
محب الله فرید فضل الله فرید
اتقیا فرید اصفیا فرید شیخ یحیی
ومیت فرید شیخ الاسلام فرید
فقیر فرید ××

عالم زبده سلطان المشایخ زبده شیخ شیوخ العالم زبده نظام الدین زبده کمال الدین زبده جلال الدین زبده بدر الدنیا
زبده محرم الاسرار زبده منبع انوار سبحانه زبده واصل زبده ناصر زبده حافظ زبده سالک زبده ناسک زبده مالک
زبده کامل زبده حامد زبده حق زبده وکیل زبده کبیر زبده حبیب زبده محمود زبده معصوم زبده قاصد زبده موجود زبده مسعود
زبده دم زبده قدم زبده هردم زبده زبده الدین هر زبده زبده اخی شکرگنج زبده مسعود زبده الدین زبده فهم اجودهنی
زبده معشوق الله زبده غوث الدهر زبده شیخ المحققین زبده برهان العاشقین زبده محیط العارفین زبده شیخ الاسلام
والمسلمین شمس العالمین زبده خارق العادات زبده محی القلوب والعادات زبده غوث الاعظم زبده مرجع علوم
السالکین زبده صاحب الوهاب زبده وارث علوم الدین زبده قطب الحق والشرع والدین زبده اللهم اغفر لنا
وامهات امهات حیز ال احیین از زبان دربار بندگی حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس الله سره العزیز
بر بیت بر ایت مولانا زبده همواره در هر بیت مولانا زبده در ین باب امیر خسرو فرموده آنند. اگر زبهر ترک
ترکم ازو هر تا رک نشند ترک تارک بکنم وامانیکم ترک ترک ترک نه این بیت از زبان حضرت امیر خسرو قدس سره
قصیده بهران ماجون فصل الانبیات ذکر مریدان او تذکرة الاولیات قصیده بهران ماجون ذکر دهلیان در
حسب الاولاد واز دراج و تاریخ وفات بدر العارفین بندگی حضرت شیخ بدر الدین سلیمان ابن بندگی حضرت و اولاد
زبده الحق والشرع والدین گنجشکر قدس الله سره العزیز که بشرف سجاده ایشان مشرف بودند ذکر در بیان حضرت
قدس سره نقل است سیر الاولیا که ابن شیخ المشایخ طریقت ان آفتاب عالم حقیقت یعنی شیخ بدر الدین سلیمان
ابن شیخ شیوخ العالم زبده الحق والدین گنجشکر قدس الله سره العزیز که بعلم و تقوی مشهور و با خلق مشایخ کبار بوده
بود وفات شیخ شیوخ العالم بر سجاده شیخ شیوخ العالم زبده الحق والدین باتفاق برادران و اهل ارادت که حاضر
بودند بنشست و انعام را بجود و حضور بر نهاده طریقت موزر کردانید که الولد سر لابیه مصنف سیر الاولیا میگوید
که من از والد

که من از والد خود سید مبارک محمد کرمانی شنیده ام که شیخ بدر الدین سلیمان مخلوق بود در فن کردی بر طریقت
مشایخ چشت قدس الله سره العزیز آنچه در نعمت از خلفای چشت داشت دارالجنان بود که چون خواستند که خواجه
قطب الدین چشتی را قدس الله سره العزیز بر سجاده پدر در چشت بنشانند و خواجه قطب الدین در عالم متولد شدند
بزرگان چشت دادن بابی دیگر رخانی دادند و خواجه علی چشتی رحمة الله علیه او در عهد سلطان غیاث الدین
بلبن در شهر دهلی آمده بودند بزرگان چشت دو خلیفه بزرگ صاحب نعمت را خلفای خاندان چشت یکی خواجه
رودریا بوقت شنیدن نام مبارک او تکبیر گویند الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر و لله الحمد دوم
خواجه عورک بوقت شنیدن نام مبارک ایشان تسمیه گویند بسم الله الرحمن الرحیم بجهت این معلوم و باز نمودن
کیفیت سجاده خاندان چشت که خواجه قطب الدین میدهند بخدمت خواجه علی روانه کردند چنانچه این حکایت
مشهور است الغرض این دو خلیفه صاحب نعمت چون نزدیک اجودهن رسیدند شیخ شیوخ العالم زبدة الحق والدین
قدس الله سره العزیز را خبر شد که این دو بزرگ از خاندان چشت میرسند شیخ شیوخ العالم استقبال کرد و آن
دو بزرگ را بتعظیم تمام در اجودهن زود آورد و جا فرستاد تکلف کرد بعده مولانا شهاب الدین و شیخ بدر الدین
سلیمان را در نظر مبارک ایشان آورد و گفت که اینها را کلاه ارادت بپوشانید آن بزرگان گفتند که ما را
چه محل آن باشد که در نظر چون شما کلاهی دهیم شیخ شیوخ العالم فرمود که تا این نعمت از خاندان شما داریم مطلوب
ما این است که کلاه از دست شما بپوشند بعده آن بزرگان گفتند چون مخدوم معذور نمیدارد اشارت شود در کلاه
از جامه خاص مخدوم بیارند مخدوم بدست مبارک کند تا ما دهیم مولانا بدر الدین اسحاق بحکم اشارت شیخ شیوخ
العالم مولانا شهاب الدین و مولانا بدر الدین سلیمان را کلاه پوشانیدند تا از برکت آن میان همه زندان
یکی عالم با عمل دوم وارث سجاده شیخ شیوخ العالم مدفن یافت قدس الله سره العزیز ذکر فرزندان و اولاد

برادران [illegible] شیخ شیوخ العالم

عشا
گشت الغرض چون بیشتر مشایخ چشت را قدس الله سره العزیز فرق بود شیخ بدر الدین [illegible] معنی [illegible]
چون شیخ بدر الدین سلیمان وفات یافت درون گنبد

و تا تاریخ وفات قدس الله سره العزیز بدانکه شیخ بدر الدین را دو زوجه بود اول عصمت پناه عفت دستگاه مستورات
بی بی ملکو بنت ملک العلما قاضی ابو مسلم قدس الله سره العزیز دوم بی بی هاجره و پسران شیخ بدر الدین سلیمان
شش و پنج دختر بدین تفصیل از بی بی ملکو مذکور چهار پسر و چهار دختر پسران بنام شیخ علاء الدین موج دریا صاحب
سجاده و شیخ محمد و شیخ محمود شهید و شیخ تاج الدین قدس الله ~~سرهما العزیز در وفات الحضرت~~ از دو اهم و دختران
مستورات بی بی رقیه و از بی بی هاجره مسطوره دو پسر و یک دختر پسران بنام شیخ بود و شیخ احمد قدس الله سرهما العزیز
در وفات الحضرت بتاریخ چهارم ماه شعبان المعظم بوده است که بوقت رحلت از جمله پسران خود حضرت
شیخ علاء الدین موج دریا را اشارت نموده که بر سجاده حضرت قطب العالم وی بنشیند شیخ بدر الدین
قدس الله سره العزیز پنج سال بر سجاده خلافت حضرت شیخ شیوخ العالم نشست زهی عظمت و کرامت شیخ
بدر الدین که پای اینعام هر کس نیست خوش وقت آنکس باد که گفت سعادت اسرار محبت را بر دل بود کامل را در بحر لجی
بحر دریا ز رحمت بیکرانه ؛؛ ذکر در بیان حسب و اولاد و وفات بندگی حضرت شیخ المشایخ والاولیاء قطب
الانام غوث الاسلام شیخ علاء الدین موج دریا ابن بندگی حضرت شیخ بدر الدین سلیمان آنحضرت گنجشکر قدس الله
سرهم اجمعین از زبان پیر دستگیر والد بزرگوار خود بندگی حضرت شیخ محمود و محمد چشتی سهیدالوی شنیدم که حضرت
شیخ علاء الدین صاحب سجاده حضرت گنجشکر بجای پدر خود نشست چنانچه نقلست از سیر الاولیا ان افضل المشایخ
طریقت و ان اکمل اولیاء حقیقت در علو درجات و رفعت مقامات و کثرت مجاهدات و قوت مشاهدات
و در طی مقامات در عصر خویش مثل نداشت و در بذل و ایثار یگانه نظیر بود و در مبالغه طهارت ظاهر و باطن
در میان مشایخ وقت بی مثل بود یعنی شیخ علاء الملة والدین ابن شیخ بدر الدین سلیمان ابن شیخ شیوخ
العالم فرید الحق والدین قدس الله سره العزیز و این بزرگوار در سن شانزده ساله بود که بر سجاده شیخ شیوخ العالم بجای
پدر نشست

بعد از نشست سجاده چهار سال حق این سجاده کما هو حقه نگذارد چنانکه صیت عظمت و کرامت او هم در حیات او
میان عالم منتشر شد و اسم مبارک او میان اسامی اولیا مذکور و مشهور است چنانکه در دیار اجودهن و در پنجاب
در جایها که اسم گنج شکر حقی آمد بیاد از غایت محبت و اعتقاد فقاعها ختم اند و چهار گرده نان و نیم در حضرت قبر او
هم چنین به تبرک میگیرند و در آن صدقات و ختمات میکنند نقل است از شیخ محمد کرمانی رحمة الله علیه که میفرمود
که شیخ علاء الدین قدس الله سره العزیز هم سن من بود در میان من و شیخ علاء الدین فی رضاع نابت شده بود و هر مادر من
خورده و هم سبق مولانا بدر الدین اسحاق کلام الله یکجا خوانده چنانکه کیفیت مشرح در ذکر مولانا بدر الدین اسحاق
تحریر یافته است سید محمد کرمانی میفرماید که خدمت والدم حق شیخ العالم حاضر بودیم و شیخ شیوخ العالم بدولت بر کتبه
نشسته بود و ما هر دو کتبه گرفته ایستاده بودیم در همین محل شیخ شیوخ العالم تنبول در دهان مبارک داشت از
راه شفقت و زند برد این تنبول از دهن مبارک خود بدست مبارک در کام شیخ علاء الدین و من نهاد
بعد از آن گفته بجهت توفی زود داده و مرکزی نشست عیسی نام درویشی بود که در خلوت خدمت کردی روز
این خواص عیسی شیخ شیوخ العالم را وضو میکنانید و سجاده راست کرده بودند تا بعد از وضو شیخ شیوخ العالم
بر آنجا نشینند هم در اثنای این شیخ شیوخ العالم به وضو مشغول بود و شیخ علاء الدین دید و انگشت بدندان گرفت
درین حال شیخ شیوخ العالم جانب خواجه عیسی دید بعد از آن نظر بجانب شیخ علاء الدین کرد که بر سجاده نشسته است شیخ شیوخ
العالم تبسم کرد و گفت هیچ تنبهی بر زبان آن دیار رفته یکبار تا بنشیند از برکت نفس مبارک شیخ شیوخ العالم
غرب در ذات بر سجاده شیخ شیوخ نشست چنانکه هیچ وقت پای مبارک او جز در مسجد جای دیگر هر وقت اگر پادشاهان
وقت می آمدند از مقام خود بجوش نمی جنبیدند و خلق را همچو سنگ ستر داشتی و اگر کسی بجهت ارادت بیامدی
حواله بر روضه متبرکه شیخ شیوخ العالم کردی و ارشاد فرمودی که این را در پایان پایها بر بید و کلاه بدهید و حوم و دام

خاصه آن بزرگ بود هیچ کس آنحضرت را در وقت طعام خوردن ندید تا لب گور جز عیدین و ایام تشریق
هیچ روز جز از پنجشنبه در افطار نکردی و افطار حضرت ایشان بوقت یکپاس شب بودی چند نان بار روغن
می پختند چنانکه اگر سه چهار تای نان سیری از دو دو نان بیز از حیله با قدری شیر و از نه یک کاسه بکار بردی
و بوقت افطار جز این طعام و حلوا بسیار و نانهای جنس میبردند از آن هیچ تناول نکردی هیچ یکبارگی حلوا بر از وقت
که خلق خفته می بودند بر کشا که خاطر مبارک او اقتضا کردی زنشادی خارج کنند و ری در ایشان که دو وقت
در جماعت خانه میکشیدند خاص و عام را از آن نصیب شدی و اگر از محل خاص بجهت بذل ایشان صف زده
ایستاده بودند هر صف که ایشان را آغاز کردی هر یکی را مبلغ سیم عنایت میفرمودی و بیکدستی و اگر کسی
چیزی بدو رسیده بودی و از مقام خود جدا شدی و در محلی دیگر هم در میان صف بایستادی و از آن حال
خدمت شیخ را خبر میکردندی که این مرد یکبار رسیده است او را هم چندان دادندی که بیش از این رسیده
بودی اگرچه کرات این حرکت کردی هر دو کرت رفتی در جز این بودی مقصود شیخ این بودی تا کسی مناع للخیر نشود
کسانی که بخدمت خاص شیخ مشغول میبودندی و طایفه که از آن وجوه مکلنا یتید ند و قومی که جامهای سپید و خشند و می شستند
هیچ از بیده را مجال نبود که اسباب خلق را بر ایشان رسانند و اگر بر آن دستی و با کسی رسانیدی او را از خانقاه
بیرون میکردند و طهارت و لطافت بدین حد کوشیدی مشغول است در آنجه شیخ رکن الدین بت
شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین ذکریا رحمة الله علیهما از شهر دهلی بملتان میرفت بوقتی که از روضه متبرکه بیرون
آمد با شیخ علاء الدین معانقه بشتر شد و شیخ علاء الدین معانقه بشتر شد و شیخ علاء الدین قدس سره العزیز
ملاقات کرد شیخ رکن الدین بجهت مصافحه و معانقه بشتر شد و شیخ علاء الدین را در کنار گرفت و گفت
که خدا ایجای شمار استقامتی بخشیده است هر آینه کسی نمی تواند که از جای بجنباند فانه السبب حنیف نفر راست
که خلق بدینها

که تحقیق چه بنیاد ادعا کنشان پیر شد این سخن فرمود و تأکید بکرد و داع کردند چون شیخ علاء الدین رحمة الله علیه
در مقام خود آمد فی الحال آن جامها بکشید و غسل تازه کرد و جامهای دیگر بپوشید بر سجاده نشست سجان یعنی
کدورت شیخ رکن الدین رسانیدند و گفتند که این چه بزرگی و تکبر که سبب مبالغه همچون شما باکی و باک زاده این
چنین کنند شیخ رکن الدین رحمة الله علیه فرموده که شما قدر مولانا علاء الدین چه دانید او در امیر است که چنین
میکند زانچه از مالهای دنیا می آید وا داز آن بهر آنرا فقیر یا میکند آمده هم بر سر حرف اگر کسی از دست ظلم متعدیان
در روضه متبرکه شیخ شیوخ العالم در آمدی مجال نبودی که کسی مظلوم را بزور و تعدی از حرم روضه متبرکه
بیرون آورد اگر چه پادشاه وقت بودی از مهابت این پادشاه دین و دنیا نرسیدی نقلست از حضرت
قطب العالم شیخ محمد بن شیخ ابراهیم ابن شیخ فیض الله ابن بندگی حضرت شیخ تاج الدین محمود صاحب سجاده حضرت
گنجشکر قدس الله سره العزیز که چون حضرت سلطان محمد تغلق که او را ظالم میگفتندی روزی از دهلی بیرون
آمد و خواست که مردم خانوادهای بزرگان مال بگیرد مال مذکور گرفته در جوار پاک پتن رسیده وکلای خود را
بخدمت حضرت قطب العالم شیخ علاء الدین موج دریا قدس الله سره العزیز فرستاد که مرسومات همه خانواده
شما را مال داده شما هم مال بدهید حضرت شیخ علاء الدین فرمودند که باری آن مالها که از خانواده گرفته
آورده آید پیش ما جمع کنید بعد از آن ما هم بر قدر خود خواهیم داد وکلای مذکور بر حکم اشارت شیخ چنین
طور کردند و خود پیش سلطان رفتند و کیفیت حال باز نمودند بعد از آن حضرت شیخ علاء الدین نفر اد
مسکینان را طلبید بودند فرمودند که هذا کان هذا اتجلا این مال نصیب آن فقرا بود شما کیر بدر دیوان
از فرموده حضرت شیخ علاء الدین همچنان کردند از آن روز لقب آنحضرت موج دریا افتاد هر راهی که گذر
میکردند مردمان میگفتند که شیخ علاء الدین موج دریا می آید چون این خبر بسمع سلطان محمود تغلق رسید در غضب

و با کوکبه و شوکت بادشاهانه بدرگاه حضرت شیخ علاء الدین آمد چون دید که حضرت شیخ علاء الدین بر سجاده
شیخی نشسته اند سلطان مذکور نزدیک شد خواست که بحضرت شیخ مزاحم شود حضرت شیخ علاء الدین همچون دید
هر دو دست در آستین مبارک خود دراز کرده فرو داشتند هم در دو آستین دو شیر از غیب بیرون آمدند و خواستند که سلطان
را بدرند چون سلطان این مکاشفه دید از فعل خود باز آمد و سر بر پای حضرت شیخ نهاد و توبه کرد ازو حضرت
شیخ علاء الدین از الحاح سلطان مذکور شیران را ازو دور کردند که بجای خود بر دیدند شیران مذکور بصورت گربه شدند
رفتند و اخر الامر سلطان مذکور یک تسبیح قیمتی از جواهر در نظر حضرت شیخ گذرانید حضرت شیخ علاء الدین
فرمودند که ما این را چکنیم که فقیریم واپس ببرید سلطان بسیار عاجزی و الحاح نمود بعد از ان آن تسبیح مذکور را
حضرت شیخ حواله خادم کردند سلطان سر بر زمین نهاد و در خانه خود رفت که درین اثنا یک پیرزنی نوا
بخدمت حضرت شیخ علاء الدین عرض داشت نمود که ما گرسنه ایم و خراب حال میباشیم امروز بادشاه بدرگاه آنحضرت
آمده بود البته چیزی فتوحی خوب گذرانیده باشد از ان مرا هم قسمت بدهید حضرت شیخ خادم را طلبید
فرمودند که آن تسبیح که سلطان امروز نذر کرده است حاضر بیارید چون آوردند حضرت شیخ علاء الدین بدان
پیرزن دادند فرمودند که این تسبیح را ببر کار تو خواهد بود آن پیرزن گفت که فتوحی دیگر هم نظر مبارک
گذرانیده باشد فرمودند که غیر همین فتوح نیست بگیر و ببر آخر آن پیرزن تسبیح مذکور را در بازار برد درین
میان این خبر بسلطان رسید که آن تسبیح سلطانی را یک پیرزنی در بازار میفروشد سلطان یک کس را فرستاد
که چندین هزار تنکه بیرزن آن زن را داده تسبیح بیارند چون کس سلطان پیش آن پیرزن رسید چندین هزار تنکه
بدست پیرزن داد و دانست که من خوب بها یافتم آن تسبیح قیمتی بود فی الحال آن پیرزن تسبیح مذکور را بکس
بادشاه داد کس مذکور پیش بادشاه برد سلطان گرفته در خانه خود نگاه داشت و کس خود را ملازمت حضرت شیخ
فرستاد و گفت

فرستاد و گفت آن تسبیح را یک لحظه عنایت فرمایند که با وی کاری داریم دیده باز بجا رفت تبرک

ارسال خواهم داشت چون کس سلطان بخدمت حضرت شیخ علاء الدین رسید و این معنی عرض نمود حضرت

شیخ از اشراق باطن خود دانستند که ما را از برای آزمودن سلطان کس خود فرستاده است

آخر الامر حضرت شیخ علاء الدین تسبیح مبارک خود بر کس سلطان داده فرمودند که برو و درون حجره تسبیح خود

شناخته بگیر چون کس مذکور درون حجره رفت چه بیند که بمثل آن تسبیح بلکه از وی بهتر هزار در هزار در

حجره مذکور بر میخهای زرین آویخته اند این حیران ماند و بیرون حجره شد و بر پای حضرت شیخ افتاد و

باز رفت و آنچه معاینه کرده بود پیش سلطان عرض نمود چون سلطان این کرامت حضرت شیخ دید از

خانه پای برهنه دوید و بر پای شیخ مشار الیه افتاد و الحاح و تضرع بسیار نمود و عقیده پاک پیش آورد و

دم بدم از اعتقاد زیاده از پرستگاران خدا گشت و چند سال در خدمت حضرت شیخ ماند چون حضرت

شیخ علاء الدین صلاح او دید یک رومال خود بسلطان عنایت کرده فرمودند که چون نماز فجر گذارده بعد

از آن این رومال را بر چشمها نهاده باشی بعض اسرار مخفی که بنور آن مراد خلق است الله تعالی حق حضرت

سبحانه تعالی بر تو مکشوف خواهد شد از اول رسید سلطان از دست مال مبارک را هر روز همچنین کرد

گویند روزی از روزهای سلطان بر تخت نشسته بود که بسر بهر زنی بریک عورتی ظریفه بود چون او مرد اورا

دفن کردند آن شیخ جایی که او را دفن کرده بودند در شب بقبرستان در آمد و قبر او را کندید و خود تن او

بشکافت و او را بیرون آورد و با وی فعل ناشایسته کرد آن گرفت عورت دست راست خود بر سینه او نهاد

آن مرد دست او را ببرید بعد از آن دست جیب خویش کرد و آن دست را نیز ببرید بعد از آن مرد فعل بد کرد

این معامله بسلطان مکشوف گشت فی الحال کسان خود را دوانید که در فلان مسجد برده آن شخص را بسته

بازپرید چون کسان رفتند دیدند که همچنین جگر دختر حیران ماندند و در اسینه پیش بادشاه آوردند سلطان فرمود
که هر دو دست و پای او ببرید همچنین کردند آخر مادر او پیش سلطان آمد و گفت که تو خود را عاقل دل
میگوئی و این طور ظلم میکنی سلطان گفت که من عدل کرده ام پسر خود را ببرس راست دیا دروغ زان پیش
پسر خود رفت و حال معلوم کرد و باز گشت از آن روز نام سلطان محمد عادل شد بعد از آن سلطان یک
روز در خدمت و ملازمت بندگی حضرت شیخ علاء الدین در آمد و عرض نمود که خواهش دارم که پای کشیده برای
حضرت بنا کنم حضرت شیخ فرمودند که الحال نباید کرد وقتی که من ازین عالم فانی بجانب باقی خواهم رفت هر که سالک
خواهد شد خواهد کرد سلطان وداع شد و جانب دهلی رفت بعد از مدت چند حضرت شیخ برحمت حق
پیوست و این خبر بسلطان رسید فی الحال دو غلام معتبر خود که لغوله و لبنانه نام داشتند بجهت راست نمودن
مقبره مقدسه منوره حضرت بپاک پتن فرستاد که هم در جوار روضه شیخ شیوخ العالم قدس الله سره که الحال مدفن
شیخ است گنبد عالی راست نمودند حضرت شیخ را دو پسر بزرگ بودند صاحب عظمت و کرامت بعد از
واقعه باشارت شیخ حضرت معز الدین بجای پدر در مقام حضرت شیخ زبدة الحق والشرع والدین قدس الله
سره نشست و شیخ علم الدین هم بظاهر و باطن آراسته بود و در سماع ذوقی تمام داشت و در ذکر جلی بود
حافظ کلام ربانی بود که سلطان محمد تغلق در غایت احترام و اکرام او کوشیدی و شیخ الاسلام مملکت
هندوستان کرده بود وفات حضرت شیخ علاء الدین موج دریا قدس الله سره العزیز غره ماه شوال بود و
و مدت خلافت حضرت ایشان پنجاه سال بود که بر سجاده خلافت نشستند زهی عظمت و کرامت شیخ علاء الدین
موج دریا قدس الله سره العزیز که لایق این مقام هر کس نیست خوش گفت آنکس باد گفت شعر اسرار محبت
را اهل دل بود قابل :: ور نیست بهر دریا زر نیست بهر کانی :: ذکر اولاد سند کهزت قطب الاولیا علاء الحق

والشرع والدین

والشرع والدین حضرت شیخ علاء الدین موج دریا ابن بندگی حضرت شیخ بدر الدین سلیمان که بشرف سجاده
حضرت گنج‌شکر قدس الله سره العزیز مشرف بوده‌اند **ذکر در بیان** حسب صاحب سجادها قدس سرهم العزیز بدانکه شیخ
علاء الدین را دو پسر بود اول باسم بندگی حضرت قطب العالم اولیا شیخ معز الدین که بشرف سجاده شیخ زید قدس الله
سره العزیز مشرف بوده دویم شیخ علم الدین که اولاد وی در پیران پتن ملک گجرات شیخ مسعود بن شیخ حسن بن شیخ بدر
بن شیخ حسین بن شیخ سلیمان بن شیخ داود در پاتن اند شیخ ابن شیخ بدر بن بندگی حضرت شیخ رکن الدین کان شکر بن
حضرت شیخ علم الدین مذکور **ذکر در بیان** حسب اولاد و تاریخ وفات بندگی حضرت شیخ معز الدین بن شیخ علاء الدین
قدس الله سرهما العزیز از زبان والد بزرگ وار پیر دستگیر قطب الاولیا شیخ محمود و محمد جیلانی چشتی بدالوی
شنیده‌ام که حضرت شیخ معز الدین بعد پدر بزرگ شیخ علاء الدین ست و خلیفه علام قدس الله سرهما نقلست از
سیر الاولیا که شیخ معز الدین که صاحب کرامات و مقامات و شیخزاده معظم و مکرم در علم کرامت و مهابت
مشتغل بوده هرکه در سماع روی مبارک او را میدید تحقیق میدانست که از دوستان کرامت و بزرگیست
و شیخ معز الدین تحصیل علم پیش مولانا کاملی کرده بود و در دنیا و دین حظی کامل داشت و بجای بدر مقام شیخ
شیوخ العالم زید الحق والدین قدس الله سره العزیز نشست و در بذل و ایثار بر بندگان خدای تعالی یکتا
و یگانه بود چون که سلطان محمد تغلق در شهر دهلی طلب نموده و تعظیم و تکریم او بواجبی تمام نگاه داشت و نموده تا در نظر
مبارک او امور مسالک را به پرداخت رساند رکن الدین و المسلک را امان آمد بعد هر رای آن بادشاه
اقتضا کرد که دیار گجرات جوانب شیخ کند شیخ معز الدین رحمة الله علیه در گجرات رفت تا هر کار بتقدیر الله تعالی
از دست ظالمان و باغیان مرتبه شهادت رسید و شیخ معز الدین در پای گنبذ با بشارت پیران خود
بر سجاده شیخ شیوخ العالم پسر اعنی شیخ فضیل الثانی بوده و مرقد شیخ معز الدین در گجرات ست امروز

از برکت روضهٔ متبرکهٔ او خلایق آمد یار فیض میگیرند و نعش مبارک او را از آنجا آورده بجا کبش در گنبد شیخ
علاء الدین مدفون کرده‌اند و تاریخ شهادت آنحضرت بیست و دهم ماه محرم است که مدت خلافت شیخ معز الدین
شانزده سال بر سجادهٔ خلافت متمکن بوده‌اند زهی عظمت و کرامت شیخ معز الدین که لایق این مقام هر کس نیست
خوش گفت آنکس با دلکه گفت ؎ اسرار محبت را اهل دل بود قابل :. در نیست بهر دریا زر نیست بهر کانی :.
شیخ معز الدین مذکور را دو پسر بودند اول باسم بندگی حضرت قطب الاولیا شیخ فضیل صاحب سجاده قدس سره
دویم شیخ صدر الدین . ذکر در بیان حسب و اولاد و تاریخ وفات و مدت خلافت و اولاد شیخ فضیل
قدس الله سره العزیز شنیده ام از زبان والد بزرگوار پیر و دستگیر قطب الاولیا شیخ محمود و محمد حسینی بیدواگو
که بندگی حضرت شیخ فضیل پسر بزرگ و خلیفه شیخ معز الدین است قدس الله سرهما العزیز چنانچه از سیر الاولیا
نقلست که شیخزادهٔ معظم افضل الدین بر سجاده فضیل الدین فضیل که امروز بجای اجداد خویش در مقام
شیخ شیوخ العالم زبدة الحق والدین بر سجاده کرامت نشسته است و بصورت و سیرت آبا و اجداد در رعایت بر
آن سجادهٔ معظم و طریقه سلف خود میکند و در غایت مشغولی و نهایت ترک و تجرید کوشید و مقبول اولیا
گشت و در بذل و ایثار گشاده و معتقدان آن خاندان کرامت امیدوار اند حق تعالی از برکت ایشان
کار دینی و دنیاوی برآورد که شیخ فضیل صاحب نعمت و کرامت بوده‌ام که خلق مبارک وی در ابدی مقبولیان
گوهر گنجینه و وفات وی بتاریخ بیست نهم ماه رجب است و هفده سال بر سجادهٔ خلافت نشسته ماند چون
وقت شیخ با خر رسید جای نشینی حضرت گنج شکر را الحکم پیران به پسر خود شیخ منور تفویض نموده‌اند زهی عظمت
و کرامت فضیل که لایق این مقام هر کس نیست. خوش گفت آنکس با دلکه گفت ؎ اسرار محبت را اهل دل بود
قابل :. در نیست بهر دریا زر نیست بهر کانی :. بدانکه شیخ فضیل را دو پسر بود اول باسم بندگی حضرت شیخ

الاسلام

الاولیا امین الدین شیخ منور صاحب سجاده قدس سره العزیز دوم شیخ محمد الدین ذکر در بیان حسب و وفات

و مدت خلافت و اولاد و بنده که حضرت شیخ منور قدس الله سره شنیده ام از زبان پیر دستگیر قطب الاولیا

شیخ بود و در محمد جشتی بهدالونی که شیخ منور پسر و خلیفه شیخ نقل است که شیخ با عظمت و کرامت و صاحب نعمت

بود و نظر مبارک وی اکسیر نعمت هر که منظر اشرف وی گذشتی مقبول دلها گشتی که شیخ منور سجای اجداد خود بنشست

در مقام شیخ شیوخ العالم بر سجاده کرامت نشسته رعایت سجاده شیخ شیوخ العالم بواجبی بجا آوردی و بنهایت

در ترک و تجرید کوشیدی و نهی عظمت و کرامت چون وقت شیخ با آخر رسید جای نشستن حضرت گنجشکر را حکم بپسران

به پسر خود شیخ نور الدین تسلیم کرد و تاریخ سیوم ماه صفر برحمت حق پیوستند و مدت خلافت شیخ منور پنجاه

سال بود ذکر در بیان اولاد بندگی حضرت شیخ منور که وی را پنج پسر بود مقدم اول پسر نامش بندگی حضرت شیخ المشایخ

و الاولیا شیخ نور الدین قدس سره صاحب سجاده دوم بندگی حضرت سراج المحققین برهان السالکین شیخ جاد الله ابن

صاحب سجاده قدس الله سره العزیز که حضرت ایشان سجاده از برادر خود شیخ نور الدین مذکور یافته اند سیوم شیخ

خوجو چهارم شیخ مجیر الدین پنجم شیخ ابراهیم ذکر در بیان حسب و تاریخ وفات و مدت خلافت و اولاد شیخ نور

الدین صاحب سجاده قدس سره شنیدم از زبان پیر دستگیر قطب الاولیا و الملک برادر خود شیخ بود و محمد چشتی بهدالونی

که حضرت شیخ نور الدین پسر و خلیفه اعظم حضرت شیخ منور است قدس الله سره العزیز شیخ با عظمت و هیبت

و کرامت بود و صاحب وجد و سماع و هر که نظر کردی او از ماسوی الله در گذشتی و همیشه در مجاهده و ریاضت

مشغول بودی و از علایق و عوایق دنیا فارغ بودی و بجای اجداد خود در مقام شیخ شیوخ العالم بنشست و

رعایت سجاده حضرت گنجشکر بواجبی بجا می آورد چون دم والپسین رسید خدمت مقام حضرت گنجشکر باشارت

پسران خود به برادر خود شیخ بهاء الدین بن شیخ منور مذکور سپرد و خود برحمت حق پیوستند تاریخ وفات

شیخ بهاء الدین بر سجاده نشست و مدت خلافت شیخ نور الدین نه ده سال بود که بر سجاده خلافت نشسته ماند
و شیخ نور الدین را اولاد نیست زهی عظمت و کرامت شیخ نور الدین که لایق انعام هر کس نیست خوش وقت
آنکس باد که گفت سه اسرار محبت را هر دل بود قابل :: در نیست به هر دریا زر نیست به هر کانی :: ذکر بیان در
حسب تاریخ وفات و مدت خلافت و اولاد شیخ بهاء الدین قدس الله سره العزیز شنیدم از زبان پیر دستگیر
والد بزرگوار خود شیخ محمود در محمد چشتی که شیخ بهاء الدین برادر و خلیفه شیخ نور الدین است شیخ با عظمت و هیبت
و کرامت بود و صاحب وجد و سماع و نظر وی اکسیر نعمت بود هر کرا میدیدی او فی الحال در ترک و تجرید بودی
و بجای اجداد خود در مقام شیخ شیوخ العالم نشست و رعایت سجاده آنحضرت بسیار کردی و در مجاهده و
در ریاضت نشست در رعایت سجاده آنحضرت خود را یک لمحه معاف نداشتی و مشغول با حق و یگانه با خدا و بیگانه
با خلق بود و خدمت مقام شیخ شیوخ العالم را به پسر خود با بشارت پیران شیخ احمد سپرده از این
عالم رحلت نمود و مدت خلافت شیخ بهاء الدین سی و دو سال که بر سجاده خلافت نشسته بود و زهی
زهی عظمت و کرامت حضرت شیخ بهاء الدین قدس الله سره که لایق انعام هر کس نیست خوش وقت آنکس
باد که گفت سه اسرار محبت را نبود هر دل قابل :: در نیست به هر دریا زر نیست به هر کانی :: و بندگی
شیخ بهاء الدین را دو پسر بودند اول نام بندگی حضرت قطب الواصلین مخدوم شیخ احمد صاحب سجاده قدس الله
سره دوم شیخ نعمت الله **ذکر در بیان** حسب تاریخ وفات و مدت خلافت و اولاد بندگی حضرت
شیخ احمد قدس سره شنیدم از زبان پیر دستگیر قطب الاولیا والد بزرگوار خود شیخ محمود در محمد شیخ چشتی
همه الوی که حضرت شیخ احمد پسر و خلیفه حضرت شیخ بهاء الدین است و شیخ نام دارد و از مشایخ کبار بود و بجای اجداد
خود در مقام شیخ شیوخ العالم نشست صاحب حال و وجد بود و در ریاضت او مردف و مشهور است و هیبت
و بزرگی داشتند

و در ترک و تجرید مشغول با حق میماند هر کس که نقش ماند تا بالقطع همان شدی در مریدان صاحب خارق عادات
و کرامات بودند و در دم واپسین خدمت مقام شیخ شیوخ العالم را با بشارت پیران پسر خود شیخ علاء الله
رحلت کرده خود بتاریخ هشتم ماه ذی القعده وفات یافت و هم در گنبد شیخ علاء الدین مدفون کردند
و مدت سجاده نشستن شیخ احمد هفت و دو سال بود که بر سجاده خلافت نشسته بودند و شیخ احمد مذکور را چهار پسر بودند
اول فرزند حضرت قطب الاولیا شیخ علاء الله صاحب سجاده قدس الله سره العزیز دوم شیخ برهان سوم
عزیز الله چهارم شیخ بهاء الدین **ذکر در بیان حسب و تاریخ وفات و مدت خلافت و اولاد بندگی**
حضرت شیخ علاء الله قدس سره العزیز شنیدم از زبان پیر دستگیر قطب الاولیا والد بزرگوار خود شیخ محمد چشتی
هنداوی قدس الله سره که حضرت شیخ علاء الله پسر و خلیفه حضرت شیخ احمد بود قدس سرهما شیخ نامدار که حضرت
و از مشایخ کبار بودند و صاحب کشف و کرامات بود بجای اجداد خویش در مقام شیخ شیوخ العالم نشست و
رعایت سجاده آنحضرت بسیار کردی و در زمان خود مشتهر بود که کرامات و مقامات و حالات
وی معروف و مشهور است و آوازه ریاضت و مجاهده او در اطراف و جوانب عالم رفت و مردمان از دیار
بزیارت او می آمدند و هر که نظر میکرد در وی سوز میساخت چون دم آخرین رسید خدمت مقام شیخ شیوخ العالم با بشارت
پیران خود به پسر خود شیخ محمد مفوض گردانید و بتاریخ هفتم ماه جمادی الاول بجوار رحمت حق پیوست هم در گنبد
شیخ علاء الدین مدفون گشت و مدت سجاده نشینی آنحضرت هفده سال بود که بر سجاده خلافت بزرگان خود نشسته
ماند و شیخ علاء الله مذکور را دو پسر بودند اول با اسم مبارک آنحضرت سلطان الاولیا مهدی الطریقت شیخ محمد صاحب سجاده
قدس الله سره دوم شیخ قطب الدین **ذکر در بیان حسب و تاریخ وفات و مدت خلافت و اولاد بندگی**
حضرت شیخ محمد قدس الله سره العزیز شنیدم از زبان پیر دستگیر قطب الاولیا و والد بزرگوار خود شیخ محمد چشتی بود و

سره العزیز که حضرت شیخ محمد پسر و خلیفه شیخ علاء الدین است شیخ با عظمت و کرامت و هیبت بود بجای اجداد خویش
در مقام شیخ شیوخ العالم بنشست و در رعایت سجادهٔ آنحضرت بسیار کردی و شب و روز مشغول باطن بودی و از هر
مبر سیدی الفقراء و مساکین میدادی و آن زمان آوازهٔ کرامت و هیبت آن مرد و مشهور بود چنانچه استماع افتاده است از حضرت
از حضرت شیخ ضیاء الطریقت قطب العالم شیخ محمد بن شیخ ابراهیم صاحب سجاده حضرت گنج شکر قدس الله سره العزیز که روزی
حضرت شیخ محمد شیخ مذکور در روضهٔ منوره حضرت شیخ شیوخ العالم نشسته بودند که بادشاه بلباس قلندر آنجا
از ولایت در آمد و دو کس از امرایان او در همان لباس همراه او بودند چون از زیارت حضرت
قطب العالم فارغ شدند بعد از آن مصافحه بحضرت شیخ محمد کردند حضرت شیخ از اشراق باطن خود
یافتند و پارهٔ طعام ما حضر طلبیدند و بخش ما بین بادشاه نهادند و با تاکید بکن تناول میفرمودند در اثنا
بحضرت شیخ محمد بر لفظ مبارک راندند که سبحان الله مشهور است که دو بادشاه در اقلیمی نگنجد ده
فقرا در گلیمی بخسپند و الحال مایان که دو بادشاه با هم طعام میخوریم اخر بادشاه در پای شیخ افتاد و سر بر زمین
نهاد و عرض نمود که جز حضرت کسی ازین سر واقف نبود که بادشاهی هندوستان ترا از زندان
ترا مبارک باد چون وقت وصال حضرت شیخ نزدیک رسید خدمت مقام شیخ شیوخ العالم بپسر خود
با بشارت پسران شیخ ابراهیم سپردند و بتاریخ چهارم ماه شوال وفات یافتند و هم در گنبد شیخ علاء الدین
مدفون کردند و مدت شیخ سجاده نشینی آنحضرت هشت و دو سال بود که بر سجاده خلافت نشسته ماندند
و شیخ محمد مذکور را سه پسر بودند باسم هر یک حضرت سراج المحققین برهان العاشقین شیخ ابراهیم صاحب
سجاده قدس الله سره العزیز و شیخ خلیل و شیخ جلال **ذکر در بیان** حسب و تاریخ وفات و مدت
خلافت و اولاد حضرت شیخ ابراهیم قدس الله سره العزیز شنیدم از زبان پیر دستگیر قطب الاولیا
والد بزرگوار

والد بزرگوار خود شیخ بوده و محمد چشتی مید اوست که شیخ ابراهیم پسر و خلیفه شیخ محمد است قدس الله سرهما

العزیز شیخ نامدار و از مشایخ کبار و صاحب اعتبار بود در ریاضت و شفقت و همت معروف و مشهور

بجای اجداد خویش در مقام شیخ شیوخ العالم نشست و رعایت سجاده آنحضرت را بواجبی بجای آورد

و مریدان او صاحب ولایت بودند و کرامات و حالات آنحضرت بغایت شهرت دارد چنانچه

استماع افتاد از حضرت ضیاء الطریقت قطب العالم شیخ محمد بن شیخ ابراهیم چشتی که بسبب دزدی اسباب درآمد

بود
بفرمان الله تعالی نابینا گشت و از کوری چشم مدد میجست چون شیخ بوقت نماز تهجد برخاست خادم را از

که آب برای تجدید وضو بیار خادم مذکور بر حکم شیخ برفت چه بیند که دزد کور شده ایستاده است و میگوید که

اگر روشنائی چشم بیابم باز دزدی نکنم و مسلمان شوم اینجا این بسمع شیخ رسید درین حال وضو ساخت

و دوگانه ادا نمود و بعد دو دست دعا بدرگاه عز و جل دراز کرد که ملکا پادشاها این دزد بینا شود

بفرمان الله تعالی دزد مذکور بینائی چشم باز یافت و مسلمان شد و پسی در خدمت ماند تا یکی از صالحان

گشت ایضاً نقلست که روزی سوداگری هیلد در پای منبر مبارک حضرت شیخ آورد و بعد از مدت سوال که آن داده

را امراد پدید و یا کرامت خود را بنمائید حضرت شیخ فرمود که هیچ کرامات نمیدانیم [illegible] توجه میگوی بهر است

ازین سخن باز آی هر چند که حضرت شیخ دفع کرد سودا گر مذکور از گفته خود باز نیامد از الزام حضرت شیخ دست

ان
او بگرفت و در جای صحاعتخانه خود برد فرمود بیا کرامات خود را تو نمائیم هنوز این سخن تمامی از زبان

مبارک شیخ بیرون نیامده بود که تمام وجود سودا گر را آتش گرفت هر چند الحاح کرد تیر بهدف رسید

جان بحق تسلیم کرد ایضاً فرمود که اگر گاهی امساک باران شدی حضرت شیخ کلاه خود از سر خود کشیدی

و بدست گرفته میجنبانیدی بفرمان الله تعالی باران از اطراف و جوانب می بارید چون وقت حضرت باز

[illegible]

رسید با بشارت پیران جانشینی حضرت گنج‌بخش را به پسر خود با اسم شیخ تاج الدین محمود مفوض گردانید و بتاریخ
بیست یکم ماه رجب به رحمت حق پیوستند و هم در گنبد شیخ علاؤ الدین موج دریا مدفون گردیدند و مدت سجاده
نشینی حضرت شیخ ابراهیم چهل و دو سال بود زهی عظمت و کرامت حضرت شیخ ابراهیم بالا مراجا که لایق این
مقام هر کس نیست و شوقت انکس باد که گفت ــ اسرار محبت را هر دل نبود قابل ؛ در نیست بهر دریا زر
معدنیت بهر کانی ؛ و شیخ ابراهیم مذکور را دو پسر بودند اول با اسم بندگیحضرت ضیاء الله لقب برهان الحقیقت
پیران پیر دستگیر لطیف حاجی الحرمین الشریفین شیخ تاج الدین محمود صاحب سجاده قدس الله سره العزیز ذکر در
بیان حسب تاریخ وفات و مدت خلافت و اولاد بندگیحضرت تاج الاولیا شیخ الدین محمود قدس الله سره
و شیخ فیض الله پسر بزرگ ایشان که صاحب سجاده بود شنیدم از زبان پیر دستگیر قطب الاولیا شیخ
مودود محمد چشتی عهد الوی که حضرت شیخ تاج محمد را پسر بزرگ و خلیفه علام عطا شیخ ابراهیم بالا مراجه بودند
و شیخ با عظمت و کرامت و از مشایخ نامدار بودند بجای اجداد خود در مقام شیخ شیوخ العالم
نشستند و رعایت آن سجاده بواجبی بجای آوردند و الحضرت درویشی خود را اکثر پنهان میداشتند
که بلباس دو تائی اکتفا میکردند و نظر الحضرت کیمیا اثر بودند هر که نظر بیفر بودند موزی ساختند خلفای
الحضرت جابجا صاحب عظمت بودند و مثل والد بزرگوار این داعی بندگیحضرت شیخ مودود محمد چشتی
و شیخ الهداد گوالیری و سید احمد گجراتی و شیخ ابو الفتح چشتی بهشتی و شیخ نظام برادر حقیقی جد داعی
مذکور و شیخ عبد الصمد و شیخ برهان الدین و شیخ عین پسران الحضرت و سید الهداد بهشتی الفضه بعضی
خلفای الحضرت در اطراف و جوانب عالم گیر بند و حضرت شیخ همواره در یاد حق مستغرق بودند و همت
شجاعت نیز بر کمال داشتند و مناقب ایشان موصوف و مشهور آمد چنانکه استماع است از شیخ

ابو المعالی

ابو المعالی عباسی طوسی ساکن سپهار که داخل صوبه بهار است که جد حضرت قطب الاقطاب شیخ تاج الدین
محمود بجانب بنگاله مسافر بودند ناگاه گذر ایشان در جوار بهار افتاد و بعد از ان حضرت شیخ بجهت طعمه در بلده
مذکور رفتند و در تمامی شهر تفحص کردند مرغ نیافتند مگر که در خانه قاضی سیف الدین والد شیخ المعالی ماکیان
بودند فاما قاضی حاضر نبود باز دران حضرت شیخ تمام احتیاج نزد خادمان قاضی گفتند که جهت مرغ بیگیر بدو مرغ
بدهید انها ندادند گفتند که ما نمیفروشیم هرچند که باز دران عاجزی کردند قبول نیفتاد ایشان تفحص نمودند
طعمه از جای خرید کرده آوردند چون شب شد همه ماکیان بفرمان الله تعالی بمردند اخر این خبر بقاضی رسید بخادمان
خود تعرض نمود وقت صبح پای برهنه حضرت شیخ در بید دید که حضرت شیخ سوار شده در باز در دست گرفته بجهت
نگاه بهم رفتند چون نظر مبارک حضرت شیخ بر قاضی افتاد فی الحال حضرت شیخ فرمودند که قاضی تقصیری شده است
عفو می باید کرد قاضی بر پای شیخ افتاد عرض نمود که از بنده تقصیر عظیم شده است که امرا عفو نماید فرمودند
که هر چه از شما شده است عفو کردم القصه حضرت شیخ را قاضی ضیافت کرد حضرت شیخ بر قاضی بسیار شفقت و مرحمت
فرمودند و خرقه خلافت از جانب حضرت شیخ فرید الدین گنجشکر قدس سره عطا فرمودند و ان ماکیان را در حمایت
قاضی کند نشسته شیخ ابو المعالی میفرمودند که گنجشکر چند بار خانه ما آتش گرفته است اما از برکت شیخ دران تهجد
که همراهی بود و دیدانش هیچ نرسید و دیگر همه اشیا سوخت ای عزیز ادی کسی بر سجاده شرع مستقیم است
جامه او را بفرمان الله تعالی آتش نمیسوزد و داستماع دارم از حضرت پیر دستگیر والدین که داز قطب الاولیا
شیخ نور الدین محمد چشتی بهدالوی که چون اکبر بادشاه در صدد اهانت اکابر دین و مشایخ اهل تمکین و مشاهد
خارق عادات ایشان شد وقتی از اوقات با عرفان آگاه ملک المشایخ و الاولیا پیر پیران دستگیر
شیخ تاج الدین محمود مسند نشین سجاده حضرت قطب الاقطاب شیخ فرید الدین گنجشکر قدس الله سره العزیز

باتفاق ملاقات رضا و از ملازمان ایشان هم التماس خارق کردند و در مقام آزمایش آمده بجهت کشف و کرامت
حیله برداخت و یک خدمتگار خود را زنده بر جنازه کرده بصورت میت در تابوت مرده ساخته کرده
پیش آوردند و به همراهان بادی قرار داد که همین که خدمت شیخ تکبیر برارند او از سر جنازه برخاسته از حلقه
تماشا و از خدمت شیخ ایشان استدعای نماز جنازه نمود حضرت ایشان بعد از استیفان سه مرتبه همین
تکبیر اختتام نماز جنازه بکفندان برو زنند در تابوت بعالم بقا رحلت نمود بادشاه بعد از انتظار برخاستن
وی معلوم نمود که حقیقت حال چیست و باعتقاد درست و باخلاص در لوازم تعظیم و احترام قیام نمود
و نیز بصحت رسیده که شخصی بجهت امتحان کرامت گربه بخته در طبق خشت پیش ایشان نهاد بانتظار آنکه کشف
خارق از ایشان شود بعد از آنکه حضرت ایشان سرپوش از روی طبق برداشتند فرمودند که ای گربه
باذن الله تعالی برخیز و برو گربه زنده شده گریخت بادشاه را یک عقیده و اخلاص هزار شد ای
برادر این حضرت شیخ با بشارت پیران خاص خویش از پسران خود جای نشینی حضرت گنجشکر قدس الله
سره العزیز به بندگی حضرت شیخ فیض الله مفوض گردانید ایشان بحضور آنحضرت بجای اجداد خویش در مقام
شیخ شیوخ العالم نشستند و خلیفه اعظم و صاحب سجاده کرام پسر کلان شیخ است که رعایت سجاده شیخ
شیوخ العالم بواجبی میکردند و قدم بقدم پدر بزرگوار خود میرفتند چون این شیخ زاده اعظم بحضور حضرت
شیخ بتاریخ بیست و پنجم ماه ذی الحجه سنه ۱۰۱۱ برحمت حق پیوستند که عمر شریف وی پنجاه و پنج سال بود و دو سال
سجاده نشین بودند و حضرت شیخ خدمت مقام شیخ شیوخ العالم را آنحضرت شیخ ابراهیم پسر شیخ فیض الله
مذکور را با بشارت پیران خود سپردند شیخ ابراهیم مذکور صاحب وجد و سماع بود و قدم بر قدم اجداد خویش
می نهاد و بجای بزرگان خود بر مقام شیخ شیوخ العالم نشست و همیشه با حق سبحانه و تعالی تمامی بود و بعد از چند

[illegible] مقام شیخ [illegible] بعد از آن ××

حضرت

حضرت شیخ تاج الدین محمود بتاریخ هفدهم شهر صفر سنه ۱۰۱۶ برحمت حق پیوستند و عمر شریف حضرت ایشان
هشتاد و هفتاد و پنجسال بود و مدت خلافت حضرت شیخ مقتدا دو شش سال بود که بر سجاده خلافت
بزرگان خویش تشریف داشتند و مدفن حضرت شیخ فیض احمد در گنبد شیخ علاء الدین موج دریاست
و مدفن حضرت شیخ تاج الدین محمود در روضه منوره شیخ شیوخ العالم مردم بیرون گنبد شیخ علاء الدین
موج دریا است زهی عظمت و کرامت حضرت شیخ تاج الدین محمود و شیخ فیض احمد پسر بزرگ حضرت
ایشان • که لایق اهتمام هرکس نیست چو خوشنت آنکس باد که گفت بیت اسرار محبت را هر دل
نبود قابل :: در نیست بهر دریا زر نیست بهر کانی :: و شیخ تاج الدین محمود مذکور را پانزده پسر و پانزده
دختر بودند و پسران اول ایشان بزرگ حضرت شیخ المشائخ شیخ فیض احمد صاحب سجاده قدس سره دوم شیخ فتح الله
نوری سیوم شیخ غضنفر علی چهارم شیخ احمد قتال پنجم شیخ امان احمد ششم شیخ عبد الواحد هفتم شیخ محمد مکی و هشتم
شیخ عبد الله نهم شیخ حسن محمد دهم شیخ کرم احمد یازدهم شیخ برخوردار دوازدهم شیخ زید محمد عرف کلاه الدین
سیزدهم شیخ برهان الدین چهاردهم شیخ حسین محمد پانزدهم شیخ عین الدین و شیخ فیض احمد ابن شیخ تاج الدین
محمد مذکور را سه پسر بودند اول ایشان شیخ المشائخ والاولیاء بحر الطم مقتدا عارف الحق شیخ ابراهیم
صاحب سجاده دوم شیخ عارف سیوم شیخ محبوب و یک نام بدنگا حضرت شیخ تاج الدین محمود قدس سره هر کسی
را با اعتقاد درست بخواند حاجت او روا گردد الهی بحرمت مولانا شیخ تاج الدین محمود جشتی قدس
الله سره العزیز الهی بحرمت مخدوم شیخ تاج الدین محمود جشتی الهی
بحرمت قطب الانام شیخ عین الدین محمود جشتی الهی بحرمت شیخ المحققین شیخ تاج الدین محمود جشتی الهی بحرمت
برهان العاشقین شیخ تاج الدین محمود جشتی الهی بحرمت سخی شیخ تاج الدین محمود جشتی الهی بحرمت کامل
المکمل شیخ تاج الدین محمود جشتی الهی بحرمت متوکل شیخ تاج الدین محمود جشتی الهی بحرمت عالم العالم شیخ العامل

تاج الدین محمود چشتی الی حضرت پیران پیر شیخ تاج الدین محمود چشتی الی حضرت صاحب الولایات شیخ

تاج الدین محمود چشتی الی حضرت خارق العادات شیخ تاج الدین محمود چشتی الی حضرت درویش تاج الدین

محمود چشتی الی حضرت متحمل شیخ تاج الدین محمود چشتی الی حضرت طالب الحق شیخ تاج الدین محمود چشتی

الی حضرت صاحب سجاده شیخ تاج الدین محمود چشتی الی حضرت محقق شیخ تاج الدین محمود چشتی الی حضرت

حاجی الحرمین الشریفین شیخ تاج الدین محمود چشتی الی حضرت غریب شیخ تاج الدین محمود چشتی الی حضرت

ضیاء الطریقت برهان الحق والشرع والدین محمود چشتی شیخ تاج محمود چشتی قدس الله سره العزیز الی حضرت

این نام های مذکوره که بنده کاتب الحروف جمع نموده است به تحقیق ذکر در بیان حسب و تاریخ وفات

و ولادت بندگی حضرت شیخ ابراهیم قدس سره کاتب الحروف شنیده از زبان پیر دستگیر والد بزرگوار

خود شیخ بوده و محمد چشتی که حضرت شیخ ابراهیم ابن شیخ فیض احمد ابن بندگی حضرت شیخ تاج الدین محمود بزرگ

و خلیفه حضرت شیخ ابراهیم است شیخ باعظمت و هیبت بود همیشه در مجاهده و ریاضت مشغول بودی و جای

اجداد خویش در مقام شیخ شیوخ العالم بنشست و رعایت سجاده حضرت گنجشکر قدس الله سره باحسن الوجوه بجای

می آورد و چون وقت بآخر رسید خدمت مقام حضرت گنجشکر قدس الله سره در عهد حیات خود باشارت آن بزرگ

صاحب گنجشکر به پسر خویش حضرت ضیاء الطریقت شیخ محمد را مرحمت نموده بودند و بتاریخ غره دهم ماه محرم سنه ۱۰۳۴

برحمت حق پیوستند و عمر شریف ایشان هفت و نه سال بود و مدفن بجوار قبر حضرت شیخ گردید و مدت سجاده نشینی

ایشان نه سال بود که بر سجاده خلافت تشریف داشتند و شیخ ابراهیم مذکور را پنج پسر بودند اول باسم

بندگی حضرت نیر الطریقت بدر الحق والشرع نجم الدین شیخ محمد صاحب سجاده حضرت گنجشکر سلمه الله تعالی الدارین

دوم شیخ الحسن سیوم شیخ غلام محمد چهارم شیخ خواجه محمد پنجم شیخ خواجه جان محمد ذکر در بیان حسب بندگی حضرت

میان شیخ

میان شیخ محمد صاحب سجاده حضرت گنجنگ که بتاریخ هشتم ماه محرم الحرام سنه [illegible] بجای اجداد خویش خویش در مقام

شیخ شیوخ العالم حضرت گنجنگ قدس الله سره العزیز بنشسته اند و بر جاده شریعت و سجاده به تواجهی میکنند و بهموار ه در

ریاضت و مجاهده مشغول ماضی می باشند و در زمان این صاحب زاده همه دشمنان خاندان شیخ شیوخ العالم مقهور

شدند الحمد لله علی ذالک و همت و شجاعت شیخ محمد چه گوشته اید که قلم را مجال تحریر آن نیست که بصورت

و سیرت آباء و اجداد خود اند و مقبول دلها اند و در بذل و ایثار کشاده پیشانی و فراخ دست آمده معتقدان این خاندان

این کرامت امیدوار اند تا حضرت حق سبحانه تعالی آن شیخزاده عالم را در سجاده کرامت مستقیم داراد آمین

زهی عظمت و کرامت شیخ کرامت تاج الدین محمود حضرت شیخ فیض احمد و حضرت شیخ ابراهیم آو هم حضرت شیخ

محمد کلابی این مقام هر کس نیست خوشنودت انکس باد که گفت ست اسرار محبت را هر دل نبود قابل ؛.

دُر نیست بهر دریا زر نیست بهر کانی ؛. و دیگر شیخ غضنفر علی ابن شیخ تاج الدین محمود مذکور را چهار پسر بودند

اول شیخ زید محمد دوم شیخ خلیل محمد سیوم شیخ جمال محمد قتال چهارم شیخ عبد الحمید و شیخ زید محمد مذکور را یک پسر بنام

شیخ نزه محمد دیگر شیخ محمد قتال ابن شیخ تاج الدین محمود مذکور را پنج پسر بودند اول باسم خواجه محمد دوم شیخ زید محمد سیوم

شیخ بنتا چهارم شیخ خان محمد پنجم شیخ ابو المعالی و شیخ وکمان احمد ابن شیخ تاج الدین محمود را یک پسر بود باسم

شیخ نور محمد را یک پسر بنام شیخ صالح محمد دیگر شیخ عبد الواحد ابن شیخ تاج الدین محمود را سه پسر بودند اول باسم

شیخ ابو المعالی دوم شیخ فاضل محمد سیوم شیخ صالح محمد و شیخ فاضل محمد مذکور را یک پسر باسم شیخ علاء الدین و دیگر

شیخ عبد احمد ابن شیخ تاج الدین محمود مذکور را سه پسر بودند اول باسم شیخ غلام زید دوم شیخ غلام محمد سیوم شیخ

غلام علی دیگر شیخ حسن محمد ابن شیخ تاج الدین محمود مذکور را یک پسر بود دیگر شیخ کرم احمد ابن شیخ تاج الدین

محمود مذکور را یک پسر بود دیگر شیخ زید محمد ابن شیخ تاج الدین محمود مذکور را یک دختر نکاح شیخ برخوردار ابن شیخ
دیگر

بسر آن خود مستقیم اند
بشیخ با عظمت و دیگر آنکه از آن
و رعایت سجاده

و شیخ نور محمد

دو دختر

تاج الدین محمود مذکور را یک پسر باسم شیخ ولی محمد دیگر شیخ برهان الدین و شیخ معین الدین ابن شیخ تاج الدین محمود
مذکور را یک پسر باسم شیخ مراد محمد دیگر شیخ حسین محمد ابن شیخ تاج الدین مذکور را یک پسر باسم شیخ طاهر محمد دیگر نسبت
دختران بندگی حضرت شیخ تاج الدین محمود قدس الله سره العزیز بدین تفصیل که یک دختر از جمله دختران شیخ تاج
الدین محمود در خانه شیخ علاؤ الدین بن شیخ داول ابن شیخ حبیب بن شیخ برهان الدین بن شیخ احمد صاحب سجاده
مذکور رفت دوم دختر آن حضرت در خانه شیخ الهدیٰ ابن شیخ عبد الوهاب ابن شیخ برخوردار ابن شیخ
برهان الدین مذکور رفت سیوم دختر آنحضرت در خانه شیخ معین الدین بن شیخ عبد الوهاب مسطور رفت که از آن عفیفه
یک پسر باسم شیخ برخوردار و شیخ برخوردار را یک پسر باسم شیخ عارف محمد چهارم دختر آنحضرت در خانه شیخ پیروز
ابن شیخ عبد الوهاب مرقوم رفت که از آن عفیفه یک پسر باسم شیخ پیر محمد پنجم دختر آنحضرت در خانه شیخ حبیب الله ابن
شیخ عبد الوهاب مذکور رفت که از آن عفیفه چهار پسر هر یک باسم شیخ بدر الدین و شیخ صدر الدین و شیخ فتح محمد و شیخ
عبد الله ششم دختر آنحضرت در خانه شیخ نظام الدین ابن شیخ قیام الدین بن شیخ حافظ ابن شیخ عیسی بن شیخ ابو الفتح بن شیخ
رکن الدین بن شیخ خوجو که بالا مرقوم رفت که از آن عفیفه یک پسر باسم شیخ ثنا محمد هفتم دختر آنحضرت در خانه شیخ
قطب الدین بن شیخ کمال بن شیخ قطب الدین بن شیخ عطاء احمد صاحب سجاده مسطور هشتم دختر آنحضرت در خانه شیخ محمد
ابن شیخ کمال ابن شیخ قطب الدین مذکور رفت که از آن عفیفه سه پسر باسم جمال الدین و کمال الدین و کچو نهم دختر آنحضرت
در خانه شیخ محمد ابن شیخ کمال ابن شیخ قطب الدین که از آن عفیفه سه پسر باسم جمال الدین و کمال الدین و کچو نهم دختر آنحضرت
در خانه شیخ قاسم ابن شیخ کمال مذکور دهم دختر آنحضرت در خانه شیخ فیضل ابن شیخ کمال مذکور رفت که از آن عفیفه سه پسر
متولد شدند یازدهم دختر آنحضرت در خانه شیخ خان محمد ابن شیخ احمد ابن شیخ الله بخش بن شیخ حافظ ابن شیخ عیسی
مرقوم دوازدهم دختر آنحضرت در خانه شیخ منعم ابن شیخ محمد ابن شیخ یوسف ابن شیخ خلیل ابن شیخ محمد صاحب سجاده
مذکور سیزدهم

مذکور سیزدهم دختر آنحضرت در خانه شیخ احمد ابن شیخ نجیب الدین ابن شیخ عبد الوهاب مذکور نواسه شیخ کمال ابن شیخ
قطب الدین ابن شیخ علاء الدین صاحب سجاده چهاردهم دختر آنحضرت در خانه شیخ علی محمد ابن شیخ علاء الدین ابن شیخ
داود ابن شیخ حبیب ابن شیخ برهان الدین مذکور و شیخ علی نواسه مالک تیراج کوکلیرت تا معلوم باد در خانه شیخ
علی محمد از آن عفیفه یک پسر تولد شده بنام شیخ فتح محمد پانزدهم دختر آنحضرت در خانه محمد مقیم ابن شیخ محمد ابن شیخ
یوسف ابن شیخ خلیل ابن شیخ محمد صاحب سجاده مذکور و دیگر شیخ سعد الدین ابن شیخ نبیل (?) صاحب سجاده مذکور که اولاد
ایشان در پاکپتن (?) بنام شیخ اعظم ابن شیخ سلیمان ابن شیخ جاد (?) و شیخ شهاب الدین وغیره ابن شیخ محمد بن شیخ زین العابدین
و در دهلی شیخ خوجوان (?) ابن شیخ معز صاحب سجاده مسطور که اولاد ایشان منکوحه (?) حضرت قطب الاولیا شیخ علاء الدین
زنده پیر شیخ المشایخ والاولیا شیخ بدر الدین ابن شیخ المشایخ والاولیا شیخ نور الدین ابن شیخ خوجوان — ابن شیخ تاج الدین ابن شیخ احمد (?) المشایخ والاولیا
منکوحه حضرت قطب الاولیا شیخ معز صاحب سجاده مسطور که آنحضرت یکی از اولیای خدا و مشایخ نامدار بود که
کرامات و احوال ایشان معروف و مشهور است و مرقد مبارک آنحضرت در دهلی است که مردم آن دیار از
زیارت آن مزار بزرگوار فیض می یابند و شیخ علاء الدین زنده پیر مشهور اند دیگر مخدوم شیخ علاء الدین
زنده پیر اولاد نداشتند (?) وقت رحلت سجاده و آنچه نعمت از آباء و اجداد رسیده بود همه به برادر خود
بنام شیخ بدر الدین ابن شیخ نور الدین مذکور مرحمت نمودند و شیخ بدر الدین را دو پسر بودند بنام شیخ
نبیل (?) و شیخ جیون (?) و شیخ نبیل بشرف سجاده شیخ علاء الدین مشرف بود و شیخ نبیل دو پسر داشتند بنام شیخ ذکریا
صاحب سجاده آنحضرت شیخ حاجی عبد الصمد و شیخ ذکریا را دو پسر بود بنام شیخ احمد صاحب سجاده آنحضرت
و شیخ محمود صاحب خلافت آنحضرت و حاجی عبد الصمد مذکور را سه پسر بنام شیخ تاج الدین و شیخ عبد اللطیف و شیخ — اللطیف
بدر عالم در حضرت دهلی و شیخ جیون دیگر را یک پسر بنام شیخ لادن (?) دیگر را یک پسر شیخ بدر الدین که وی را

شیخ پسر با نام شیخ قطب الدین و شیخ صدر الدین و شیخ مصطفی صاحب سجاده لا دارن و شیخ بهاء الدین و شیخ محی الدین و شیخ
قطب الدین مذکور را اولاد دختریست و صدر الدین مذکور را دو پسر باسم عبد الوهاب و درویش محمد که دیرا
عقبی نماند و شیخ مصطفی را سه پسر با نام شیخ وجیه الدین و شیخ اسمعیل صاحب سجاده وی و شیخ رضی و شیخ بهاء الدین
مسطور را یک پسر بنام لادن و شیخ محی الدین را دو پسر باسم شیخ کمل و [illegible] دیگر اولاد شیخ شمس الدین ابن شیخ
نوجوا ابن شیخ منور صاحب سجاده مرقوم در حضرت دهلی و بعضی در برهان پور [illegible] با نام شیخ نظام خان ابن
جنیدی خان ابن شیخ شمس الدین یعقوب ابن شیخ احمد حاجی ابن شیخ برهان الدین ابن شیخ شمس الدین مذکور و شیخ
شعیب ابن شیخ عبد الوهاب ابن شیخ هیبت ابن شیخ غیاث الدین برهان الدین مرقوم در حضرت دهلی شیخ بهاء الدین
و شیخ رکن الدین و شیخ اسمعیل و شیخ نور محمد و شیخ نظیم الدین پسران شیخ ابو محمد بن شیخ هیبت و شیخ جان محمد بن شیخ عبد الوهاب
بن شیخ هیبت مذکور را اجودهن عرف پاکپتن با نام شیخ محمد بن شیخ بایزید بن شیخ قیام الدین بن شیخ حافظ بن
شیخ عیسی بن شیخ عبد الفتح بن شیخ رکن الدین بن شیخ نوجوا ابن شیخ منور صاحب سجاده مذکور و شیخ صدر الدین
نوجوا ابن شیخ شاه محمد ابن شیخ نظام الدین مذکور و شیخ صدر الدین بن شیخ قیام الدین مذکور و شیخ جان محمد
بن شیخ قیام الدین مذکور و شیخ جان محمد بن شیخ احمد بن شیخ الله بخش بن شیخ حافظ ابن شیخ عیسی مسطور دیگر
شیخ نعمت الله ابن شیخ بهاء الدین ابن شیخ منور صاحب سجاده مرقوم که وی از پاکپتن آمده [illegible]
سکونت گرفته بود که مرقد وی هم انجاست در ملتان [illegible] که [illegible] بود مذکور پسر بزرگ وی شیخ فخر الدین
دو پسر یکی شیخ علی [illegible] و دوم شیخ حسین و شیخ فخر الدین مذکور در موضع برهان پور من اعمال پرگنه خانوه
سرکار اگره سکونت گرفته که مرقد وی هم انجاست و مردم آن دیار از زیارت آن مزار بزرگوار بهره [illegible]
میابند و اولاد وی همانجاست و بعضی در دکهن است دیگر اولاد شیخ علی بن شیخ نعمت الله مذکور در موضع
مذکورباشم

مذکور را باسم شیخ هدی و شیخ لعل و شیخ خضر و شیخ موزر و امثال شیخ الحمید بن شیخ محمد بن عثمان بن شیخ علی مسطور و شیخ خضر محمد
و شیخ عطاء الله امثال شیخ نیر در رحمن بن شیخ جهنده بن شیخ عثمان مسطور و عبد اللطیف و لعل و حبیب احمد امثال شیخ
رکن الدین ابن شیخ گدائی ابن شیخ عثمان مذکور و شیخ معظم و اعظم نیز پسران شیخ مدن او سریه و شیخ اولیا و شاه
محمد پسران شیخ مدن شیخ عبد الوهاب ابن شیخ حسین ابن شیخ نعمت احمد مذکور و از دختر شیخ قاسم که آن دختر منتسبه
بود و شیخ حمید بن شیخ حماد بن شیخ حسین مذکور دیگر در باب کبطن اولاد شیخ برهان الدین صاحب سجاده مسطور است
و شیخ برهان الدین را چهار پسر بودند باسم شیخ برخوردار و شیخ حبیا و شیخ کوسی و شیخ بهاء الدین و شیخ برخوردار
را یک پسر بود باسم شیخ عبد الوهاب و شیخ عبد الوهاب را پنج پسر بودند اول باسم شیخ الهدی دوم شیخ معین الدین سوم
شیخ بهاء الدین چهارم شیخ نیر دز پنجم شیخ حبیب الله و شیخ حبیا مذکور را یک پسر بود باسم شیخ علاء الدین و شیخ
علاء الدین را دو پسر بودند اول باسم شیخ لنگر و شیخ علی محمد مذکور را یک پسر باسم شیخ فتح محمد دیگر شیخ غلام محمد ابن
شیخ خوبن و شیخ احمد بن شیخ الهدی مذکور دیگر شیخ برخوردار و شیخ یوسف محمد و شیخ خوبن و شیخ احمد بن شیخ
معین الدین مسطور دیگر شیخ پیر محمد ابن شیخ نیر دز مرقوم و شیخ بدر الدین و شیخ صدر الدین و شیخ فتح محمد و شیخ
بدر الدین شیخ حبیب الله مذکور و شیخ کوسی ابن شیخ برهان مذکور را یک دختر بود در مسکن شیخ بهاء الدین
ابن شیخ برهان مذکور که در اولاد ایشان شیخ نور الدین مذکور دختر شیخ عادل چشتی بود همشیره شیخ نیر دز
که از آن عفیفه روزگار دو پسر و چهار دختر بوجود آمدند پسران باسم شیخ کرم احمد و شیخ محمد و از جمله دختران یکی
مسماة بابا بهو دیگر مادلی بی بهو در خانه شیخ نظام بن شیخ نصیر الدین شهید که وی را یک دختر مسماة
بابا دلیسا و شیخ کرم احمد را دو پسر اول باسم شیخ الله داد دوم شیخ برهان و شیخ تاج الدین محمود و شیخ حاجی
محمد ابن شیخ خواجه خضر ابن شیخ اولیا ابن شیخ بهاء الدین مرقوم و شیخ بدر الدین ابن شیخ نظام الدین ابن شیخ

ابن شیخ بهاء الدین مذکور و شیخ بایزید ابن شیخ علاء الدین ابن شیخ نظام الدین مسطور دیگر شیخ قطب الدین
ابن شیخ علاء احمد صاحب سجاده مرقوم را شش پسر بودند اول باسم شیخ جلال دوم شیخ کمال سوم شیخ نصیر الدین
و شیخ کمال را هشت پسر بودند اول باسم شیخ قطب دوم شیخ علی سوم شیخ عبد الشهید چهارم شیخ جلال پنجم
شیخ محمد ششم شیخ قاسم هفتم شیخ فضیل هشتم شیخ خلیل دیگر شیخ خلیل ابن شیخ محمد صاحب سجاده مسطور که اولاد
ایشان در جهیسی بود رگناکهری شیخ یوسف و شیخ احمد ابن شیخ خلیل مذکور و شیخ یوسف را یک پسر بود باسم
شیخ محمد و شیخ محمد مذکور را هشت پسر باسم شیخ بدر الدین و شیخ قطب الدین و شیخ مصطفی و شیخ ثناء محمد و شیخ عزیز احمد
و شیخ مجیب و شیخ معیم و شیخ احمد ابن شیخ خلیل را یک پسر شیخ علاء الدین که دیگر او و پسر شیخ امان احمد و شیخ
معظم و در سارنگپور که در مالوه است انجا باسم شیخ سلطان که از اولیاء خدا بوده‌اند و در خانه شیخ
سلطان همشیره شیخ بهکهاری صاحب ولایت سارنگپور و شیخ بهکهاری از نسل شیخ گنجشکر بوده آمده دختر
شیخ سلطان مذکور در حباله عقد [illegible] شیخ بهبو خان [illegible] بود او یکی از دوستان حق بود و دختر شیخ
شیخ مذکور در حباله عقد شیخ نظام برادر شیخ [illegible] عادلست که شیخ نظام جد مادری بنده
کمان [illegible] شیخ صدر الدین و شیخ نظام الدین [illegible] شیخ کبیر ابن شیخ ولی ابن شیخ زین العابدین ابن
شیخ نظام الدین ابن شیخ فضیل صاحب سجاده گنجشکر دیگر شیخ موسی و شهاب الدین ابن شیخ محمد ابن شیخ اولیا
ابن شیخ زین العابدین مذکور و شیخ سراج الدین ابن شیخ احمد ابن شیخ اولیا ابن شیخ زین العابدین ابن سلیمان

اولاد ذکری دارد
دیگر اولاد شیخ علاء الدین
و شیخ بدر الدین

این حضرت گنجشکر قدس الله سره بسیار است و آنچه که بنده دیده و شنیده است در قلم آورده شد و الله اعلم
بالصواب ذکر در بیان بعضی قوم کوکهران و غیره که فرزندان صاحب سجاده های حضرت گنجشکر دختران
داده آمده اند بدانکه از همه قوم کوکهران قدیم مسلمان آمده که از ولایت عرب بزرگان ایشان آمده و در نواحی
پاکپتن میگویند

پاکپتن سکونت و ملک گیری نموده اند الان همچنان اند و دختران خود در حبالهٔ فرزندان حضرت شیخ

علاؤ الدین موج دریا ابن شیخ بدر الدین سلیمان ابن حضرت قطب العالم حضرت گنجشکر قدس سره العزیز

میکنند و کرده اند بتفصیل ذیل اعتبار نمایند اول دختر ملک شیخو ابن ملک هرسنبه کهوکهر در خانه شیخ محمد صاحب سجاده

بود دیگر دختر ملک جسرت ابن ملک هربا کهوکهر در خانه شیخ فیض احمد صاحب سجاده بود چهارم دختر اسمعیل خان

ابن عمر خان کهوکهر در خانه شیخ محمد صاحب سجاده ابن شیخ ابراهیم ست پنجم دختر ملک تتراج ابن ملک کالا کهوکهر

مذکور در خانه شیخ غضنفر ابن شیخ تاج الدین محمود که صاحب سجاده بود ششم دختر عمر خان ابن شاه منصور کهوکهر

در خانه شیخ محمد یکینی ابن شیخ تاج الدین محمد مذکور ست هفتم دختر ملک هرسنبه ابن ملک جسرت مذکور در خانه

شیخ عبد احد ابن شیخ تاج الدین محمود ست هشتم دختر ملک عبد احد ابن مولا ملک مبارک کهوکهر در خانه شیخ جان محمد

ابن شیخ احمد قتال ابن شیخ تاج الدین محمود ست نهم دختر ملک هرسنبه ابن ملک جسرت مذکور در خانه شیخ صدر الدین

ابن شیخ حبیب احمد ست دهم دختر ملک تتراج ابن ملک کالا مسطور در خانه شیخ علاؤ الدین ابن شیخ داول بود

یازدهم دختر بجلی خان کهوکهر عرف سبکی در خانه شیخ برهان ابن شیخ احمد صاحب سجاده دوازدهم دختر کهوکهر در خانه

شیخ کمال ابن شیخ قطب الدین بود سیزدهم دختر کهوکهر در خانه شیخ قطب الدین ابن شیخ عطاء احمد صاحب سجاده

بود چهاردهم دختر کهوکهر در خانه شیخ محمد شریف ابن شیخ علاؤ الدین موج دریا قدس سره کرده اند بدین

طریق اول دختر رای تتراج ابن رای لکهیمر دهودهی در خانه شیخ عبد احد ابن شیخ تاج الدین

محمود بود و بهتان نیز دختران خود بخدمت زادهای میدهند اول دختر رای سدهو ابن رای الهداد بهتی

در خانه شیخ جلال الدین ابن شیخ محمد صاحب سجاده بود دوم دختر بهتی در خانه شیخ قطب الدین

ابن شیخ عطاء احمد صاحب سجاده بود سوم دختر بهتی در خانه شیخ کمال ابن شیخ قطب الدین مذکور بود

[illegible]

بن شیخ قطب از نسل شیخ گدای که وی از نسل مِن مرقوم است دیگر شیخ شمس بن شیخ مظفر بن شیخ ابراهیم بن شیخ

حسام الدین بن شیخ داود مرقوم و حامد تا حال پسران شیخ الهدی بن شرف بن برهان بن شیخ داود مسطور

دیگر شیخ نقیب بن حمزه بن جمال بن بدر الدین بن شیخ اسمعیل بن شیخ ابو الفتح مذکور و تاج محمود بن قطب بن شیخ

محمد بن فضل محمد بن جاچکدها بن سلیمان بن شیخ ابو الفتح مذکور دیگر ابو المعالی بن معروف بن شیخ جمیل بن نعمت احمد

بن جمال بن شیخ ابو الفتح مذکور دیگر شیخ معروف را اولاد دختری است و شیخ حاجی بن ناصر بن نعمت احمد

مرقوم نیز اولاد دختری دارد و در هند و بنام شیخ حسین بن شیخ عبد الکریم بن خواجه بن ابو الفتح مذکور

و در شیخوپور بنام صالح محمد بن شیخ زین العابدین بن مان و بهاء الدین و بدر الدین ابنای مان مذکور

را اولاد بسیار و در قطب پور نیز اولاد شیخ مِن مذکور ساکن است بتفصیل شیخ بهاء الدین بن شیخ منور و غیره

در بدالون شیخ عبد الغنی بن شیخ نصر الله بن شیخ زین العابدین و شیخ شهباز خان و شیخ فتح خان ابنای

شیخ عبد الغنی بن شیخ نصر احمد بن شیخ سلیمان مسطور از دختر شیخ سراج الدین و شیخ عزیز احمد و خواجه یوسف و در

و پسران عبد الغنی مذکور را از زوجه دیگر اند و شیخ زین العابدین را سه پسر و دو دختر است یک پسر شیخ یوسف

نام دیگر یک دختر از زن اول متولد شده و بعد از نقل او دختر جدکان ایشان بعقد وی در آمد و از وی یک

پسر بوجود آمده بنام شیخ حسام الدین و یک دختر نیز متولد شده و سوم پسر بنام شیخ موسی از زوجه دیگر است و شیخ

شهباز خان را چهار پسر بوده اند و چند دختر از دختر شیخ حاجی است یک پسر بنام شیخ شهباز خان و شیخ سلطان و شیخ

حسن و شیخ دختر نیز و یک پسر و دو دختر از زوجه دیگر و شیخ چاند را ابن شهاب خان مذکور و شیخ فتح خان را پنج

پسر بوده اند و چند دختر از دختر شیخ سلطان بن شیخ حسن جی متولد شده و پسران بنام شیخ زبید و شیخ تاج محمود و غیره و دیگر

شیخ سراج الدین در شیخوپور که در حباله وی دو دختر شیخ نظام برادر شیخ کمال بن شیخ شهاب الدین چشتی است و شیخ

خلیل بن

خلیل متبنی بن شیخ داؤد که در بنگاله بود در حبالهٔ وی دختر شیخ عبدالواحد انجالی شیخ نور زوجهٔ اوست که ازان

عفیفه دو پسر و دو دختر بوجود آمد پسران باسم شیخ نظام الدین و شیخ بدر الدین و یکی دیگر شیخ نور محمد ابن شیخ

خلیل مذکور از منکوحهٔ دیگر است و اولاد شیخ محمد مرقوم بسیار است بعضی در شهران هنگن که در ولایت گجرات

است آنجا ساکن اند و بعضی در شهرهای دیگر نیز میباشند والله اعلم بالصواب **ذکر در بیان** اولاد شیخ کبیر

شیخ محمود ابن شیخ بدر الدین سلیمان ابن حضرت قطب العالم شیخ زبدة الدین گنجشکر قدس سره و شیخ محمود بیعت

و خرقهٔ خلافت از خدمت والد خود شیخ بدر الدین سلیمان داشت و ان حضرت را دو پسر بودند باسم

شیخ داؤد که بمنزلت سجادهٔ آنحضرت مشرف بودند دیگر شیخ نصیر الدین و یک دختر مسماة بی بی عزیزه عزت سلمه

که در حبالهٔ پسر شیخ فضل الله و شیخ داؤد را دو پسر بودند باسم شیخ رفیع الدین صاحب سجاده و شیخ بهاء الدین

و شیخ رفیع الدین را سه پسر بودند اول باسم حضرت مخدوم شیخ زین قدس سره که بیعت و خرقهٔ خلافت

از خدمت والد خود شیخ رفیع الدین مذکور داشت دوم شیخ بایزید سوم نصر الله و شیخ زین را پنج پسر بودند

اول باسم شیخ جهان شاه صاحب سجادهٔ آنحضرت دوم شیخ سلطان شاه سوم شیخ برهان الدین چهارم شیخ

معز الدین پنجم شیخ تاج الدین و اولاد حضرت مخدوم شیخ در شهر اجین و شهر الوان و نور و گوالیر و شیخپور و در شهرهم

بن شیخ محمود*

اند بسیار است چنانچه تفصیل آن در باب سوم مذکور خواهد شد دیگر شیخ بهاء الدین بن شیخ داؤد بن شیخ بدر الدین

سلیمان بن شیخ زبدة الدین گنجشکر قطب العالم قدس الله سره العزیز و شیخ بهاء الدین مذکور را دو پسر باسم

شیخ موسی و شیخ علی و یک دختر نیز بود که این عفیفه بی اولاد ماند و شیخ موسی را چهار پسر بودند باسم فضل الله

و نظام الدین و کبیر الدین و جهان و شیخ محمود بن شیخ بدر الدین ابن مذکور را یک دختر نیز بود اما معلوم نمیشود

که ازان عفیفه اولاد هست یا نه و اولاد شیخ پسر ثانی شیخ محمود مذکور بسیار است چنانچه بالا مرقوم شده هم نوشته

می آید در حیات اولاد شیخ بایزید این شیخ خواجه ابن شیخ داود ابن شیخ محمود مرقوم است باسم شیخ سلیمان و شیخ
نصر الله شیخ ابابکر ابنای شیخ نعمت الله ابن شیخ ابراهیم ابن شیخ شاهان شیخ خیر الدین بن شیخ بایزید مذکور دیگر
شیخ حبیب الله عرف بهر میلا ابن شیخ خیر الدین مذکور در عهد خود یکی بر جهت حق بوست که بسیار بزرگ بود و خلقی بزرگ
مردم امید یار بزیارت آن مزار بر کنارهای پایند و به بهر میلا مشهور آمد دیگر در باغ فخر الدین بن شیخ بزرگ و شیخ
محمد و حاجی و شیخ عبد الله اللطیف ابنای شیخ بایزید بن شیخ جمال الدین بن شیخ الهداد مسطور دیم بر حیات شیخ
خواجه و شیخ الله و شیخ محمد و شیخ احمد و غیره ابنای شیخ نظام ابن شیخ الهداد مذکور دیگر شیخ نصر الله برادر حقیقی
مخدوم شیخ زین مذکور بن خواجه رفیع الدین و شیخ نصر الله را یکدختر بود فاطمه نام که وی در حباله شیخ کریم الدین بنا
که وی از اعظم اولاد شیخ سعد حاجی مرقوم بود که از ان عفیفه اولاد هست و ذکر اولاد او در باب پنجم نوشته
خواهد شد و در غازیپور شیخ المشایخ و الاولیا شاه ابو الفتح ابن خواجه شهاب الدین بن خواجه ابو الفتح
بن شیخ فیروز بن شیخ نصیر الدین بن شیخ محمود بن صدر الدین سلیمان بن حضرت گنجشکر و شاه ابو الفتح مذکور
از اولیای خدا و مشایخ نامدار بود و خرقه خلافت از حضرت قطب الاولیا شیخ ابراهیم بالا راجه
جانشین حضرت گنجشکر میداشت و مرقد آنشاه در بلاد مذکوره واقع است و اولاد وی در همانجا نیز
باسم شیخ بوده صاحب سجاده و خواجه خضر و شیخ کمال و شیخ نظام الدین پسران شیخ تاج محمود بن شیخ
محمد شاه مذکور در زمانیه که قریب غازیپور است انجا نیز باسم شیخ خواجه احمد بود که وی را اولاد دختری
است و در سهسیر الو باسم خواجه عثمان نارون صاحب سجاده و پسر شیخ صالح و خواجه معین الدین و خواجه
قطب و شیخ جمال و شیخ عبد الجلیل و خواجه عبد العزیز ابن حضرت شیخ صالح بن شاه مذکور و در البه نیز
باسم شیخ عبد الوهاب و شیخ ابو الحسن و شیخ حبیب الله پسران شیخ عبد الواحد بن شاه مرقوم دیگر در مانده

شیخ حسین

اولاد شاه منصور [illegible] شیخ تاج الدین [illegible]

و شیخ حسین بن شیخ حسن شاه مذکور را اولاد دختری هست و شیخ بدر الدین سلیمان بن حضرت گنجشکر را شش
پسر بوده‌اند باسم شیخ احمد و شیخ حسین و شیخ محفوظ و شیخ عبد الحفیظ و شیخ سعد الدین و شیخ حسن که وی اولاد ندارد
سوای شیخ حسن پنج پسر شیخ تاج الدین مذکور را اولاد هست بدین تفصیل اول در ماری که منسوب بشاه منصور است
در انجا باسم شیخ عبد النبی بن شیخ احمد بن شاه منصور بن شیخ ابراهیم و شیخ پیر علی بن شیخ علی بن شیخ ابراهیم مذکور
و شیخ فتح محمد بن شیخ اولیاء بن شیخ شکر الدین بن شیخ ~~ابراهیم مذکور~~ ابو الخیر متوطن اند و شیخ تاج محمود بن حافظ
و عبد المالک بن اسمعیل و برخوردار بن جلال الدین و شیخ ابابکر بن یوسف و کبیر بن عزیز احمد نیز اند و در ماری
دویم که منسوب بشیخ عمر است در انجا باسم پیر ورشاد بن شیخ عبد السلام بن شاه محمد بن شیخ عمر مذکور و شیخ نور به
بن شیخ اله بخش بن شیخ اسمعیل بن شیخ یوسف برادر شیخ عمر مرقوم و شیخ عبد الرشید ابن شیخ ابابکر ابن شیخ علم الدین
بن شیخ عمر مسطور و خواجه علی ابن شیخ یعقوب برادر حقیقی شیخ مذکور و شیخ موز ابن شیخ اسمعیل ابن شیخ یوسف
مذکور و شیخ رکن الدین ابن شیخ حسن ابن شیخ نعمت الله و شیخ الهداد ابن شاه منصور ابن شیخ اسمعیل و شیخ حسین
بن شیخ احمد و شیخ عماد بن شیخ حسام الدین بن داود و شاه دین بن شیخ عبد الصمد و شیخ قاسم ابن شیخ داود ابن شیخ
بهاء الدین و شیخ جلال ابن شیخ بهاء الدین ابن شیخ علم الدین و در سیالکوت چشتی شیخ صالح محمد ابن شیخ عبد الحمید
و عبد الفتاح ابن شیخ معروف که ساکن اند و در حضرت دهلی شیخ ابو الفتح که وی از اولیای خدا و مشایخ نامدار
بود و وی خرقهٔ خلافت از خدمت قطب الاولیا حضرت شیخ تاج الدین محمود صاحب سجاده حضرت
گنجشکر قدس الله یافته و نسبت وی اول در بیتل شده بود و بعد از ان دویمی نسبت وی در خانه قاضی عبد الستار
صالحی ساکن فتحپور که از نسل قاضی ابو مسلم است شده بود و ازو اولاد هست و در فتحپور شیخ تاج الدین عزیز
نواب شیخ ابراهیم و شیخ ادم که در حبالهٔ وی دختر شیخ نظام ابن شهاب الدین است و در اکره شیخ نعمت الله

شیخ قطب الدین [illegible]

مرقوم و شیخ یوسف ابن شیخ احمد ابن رکن الدین ابن شیخ قاسم ابن شیخ داؤد ابن شیخ نظام و شیخ معین الدین
ابن شیخ عبد الغفور در ماری مذکور مسکن دارد و در نلواره شیخ بهاء الدین ابن شیخ عبد القادر ابن شیخ
نصیر الدین و شیخ شریف محمد شاه محمد پسران شیخ قطب الدین ابن شیخ جلول مذکور و در ماری سیوم که منسوب
بشیخ شهاب الدین است در انجا باسم تاج الدین و رکن الدین و بدر الدین و حسین خان و رحمت الله و دیگر
محمد پسران شیخ عبد الحمید ابن محمد شاه ~~محمد بدر الدین~~ که او در شیخ معین الدین بن شیخ عبد الحمید مذکور و نسبت وی
در خانه شیخ شهباز خان شده است و هم در ماری مرقوم شیخ صالح محمد ابن شیخ یسین ابن محمد شاه مسطور
و شیخ عبد الرشید بن سندی ابن علاء الدین و شیخ اشرف ابن شیخ محمود ابن شیخ احمد متوطن است
دیگر در حضرت پتن شیخ شهاب الدین اولیاء و در سیالکوت چشتی شیخ آدم پسران خواجه احمد ابن شیخ
رحمت الله مشهور به چشتی و شیخ بهاء الدین ابن شیخ سعد الله ابن رحمت الله مذکور و دیگر شیخ امام الدین ابن
شیخ سلیمان ابن شیخ روح الله برادر شیخ رحمت الله ابن شیخ ابابکر و عبد الرحمن و مبارک و شیخ محمود پسران
شیخ یوسف ابن شیخ ابابکر مذکور و شیخ الله داد ابن شهاب که نسبت وی در خانه شیخ نصیر الدین بن شیخ
کمال چشتی ساکن بوده شده است دیگر اولاد شیخ تاج الدین ابن شیخ بدر الدین سلیمان ابن حضرت گنج شکر
قدس الله سرهما اهم نیز بسیار است بعضی بر چهات و بعضی جاها دیگر و بعضی در نواحی پتن نیز متوطن اند اینجا از
بزرگان خود شنیده و دیده در قلم آورده والله اعلم بالصواب ذکر در بیان اولاد بندگی حضرت شیخ
مودود ابن شیخ بدر الدین سلیمان بن حضرت سلطان الطریقت برهان الحقیقت حضرت شیخ فرید گنج شکر
قدس سره العزیز بدانکه حضرت شیخ مودود را شش پسر شیخ خواجه احمد و خواجه موسی و خواجه محمد و خواجه عثمان و خواجه
ظهیر الدین و شیخ میان که اولاد و مزار شیخ مودود و دختر بابا قرب بابا عزت داد اولاد هر یک پسر شیخ مذکور بسیار است چنانکه

در پنجور

و در نیجور شیخ حاجی نعمت الله که یکی از اولیای خدای و مشایخ نامدار دیگر شیخ جلال و شیخ ادریس و شیخ نور محمد و شیخ
غازی و شیخ حسن محمد و شیخ عمر وغیره در بلده مذکور متوطن اند و در بهودبانه شیخ سلیمان ابن شیخ معروف ابن شیخ آدم
ابن شیخ موسی ابن شیخ مودود مذکور که وی از اولیای کبار و مشایخ نامدار بود و اولاد وی در بلده مسطور
شیخ بهاؤالدین و شیخ وغیره و بعضی مردم میگویند که ایشان از اولاد شیخ سلیمان نیستند محض این غلط و بهتان است
اگر ایشان از فرزندان شیخ سلیمان نباشند پس دیگر فرزندان حضرت گنجشکر با ایشان چرا نسبت میکنند چون حضرت
شیخ بهاؤالدین و شیخ محمد بملازمت حضرت شیخ الاسلام والمسلمین شیخ سلیم چشتی در فتحپور آمدند حضرت ایشان
در بارهٔ آنها بسیار التفات فرمود و جلال الدین محمد اکبر بادشاه گفتند که این مردم از برادران ما اند و چیزی کفاف
مقرر باید که یک دیهی خوب در وجه مدد معاش ایشان مرحمت نمود و ازینجا معلوم میشود که ایشان از فرزندان
حضرت شیخ سلیمان صحیح النسب اند ذکر در بیان اولاد شیخ متهه بن شیخ سلیمان چشتی مذکور که سه پسر و دو دختر بودند
پسران بنام حضرت شیخ بهاؤالدین و شیخ شهاب الدین و شیخ بایزید و دختران مسمات بی بی شربت و بی بی چاند بیگی
و شیخ بهاؤالدین را دو پسر و یک دختر پسران باسم بندگی حضرت شیخ الاسلام شیخ سلیم چشتی و شیخ موسی و دختر مسماة
بی بی فاطمه ذکر در بیان حسب و نسب و اولاد و خلفا و سلسله و ولادت و وفات بندگی حضرت سراج المحققین
برهان العاشقین سلطان المشایخ شیخ الاسلام والمسلمین قطب العالم شیخ سلیم ابن شیخ بهاؤالدین چشتی قدس الله
سره العزیز که از اولیای کبار و مشایخ نامدار بود که حالات و کرامات و ریاضت و مجاهدات آنحضرت کمالات
معروف و مشهور است و والدهٔ بزرگوار آن محرم اسرار مسماة بی بی احدیت شیخ کرم الله عنایا و ام معتقبا بسیار
بزرگ و اهل صلاح بودند و آنحضرت بسیار سیاحت عرب و عجم کرده بود و اکثر اولیای خدای را دیده و از ملازمت
ایشان فیضیاب بوده بحالیکه سی و دو حج ادا نموده بودند چون قبل از ولادت آنحضرت والدین بزرگوار ایشان

در بلدهٔ ملتان متوطن بودند آخر الامر بحکم الهی از انجا انتقال نموده بدار الخلافت حضرت دهلی بمحله که بسرای
حضرت شیخ علاء الدین زنده پیر است قدس سره سکونت نمودند چنانچه آن مسکن عالی هنوز موجود است و ولادت
آنحضرت همانجا شده بسنه اربع و ثمانین و ثمان مائه نقل است که متصل ولادت چون پیران صاحب سر از بطن والده
شفائی برجبین مبارک خلیده چنانچه اثر آن تا بآخر باقی بود و میفرمودند که یاد دارم در آن زمان که دانه خلید
قائم گشتم خواستم که بدست اعتراض از خود دور سازم باز بخود آمدم شنیدم که اگر جنبانم عالمی مقتول شود چون عمر آنحضرت به سال
رسید والدین آنحضرت از دهلی بسبب اکبرآباد توطن اختیار نمودند درین اثنا پدر و مادر بزرگوار ایشان بدار النعیم
خرامیدند شیخ احمد شیخ موسی برادران حضرت نامور در تربیت قیام مینمودند چون برادر بزرگوار آثار بزرگی بر
ناصیه مبارک هویدا مییافت در زندگی نداشت بجد تمام و کوشش بلیغ تربیت مینمودند ساعتی از خود جدای
آنحضرت روا نمیداشت تا آنکه جاذبهٔ الهی دامن گیر شد و خاطر دریا تعاطر آنحضرت ملهم شد که کسبی در بخش آرند
که سبب کمال ظاهر و باطن شود از برادر بزرگوار اجازت سفر طلب نمودند هر چند مبالغه رفت بجائی نرسید
آخر کار بدان انجامید که برادر بزرگوار گفت که ما فرزندی نداریم تسکین خاطر خود بفرزندی شما میکردیم نمیخواهیم
و میخواهیم که هیچ وقت از مشاهده شما نشکیبیم مگر آنکه بفضل حق سبحانه فرزندی از ما متولد شود از آن زمان بسفر شما راضی گردیم آنحضرت [illegible] بودند
دو فرزند از شما متولد شوند آن احمد و ثنا در بوقت تشریف آن حضرت چهارده بود در ریاضت و مجاهدات
ذوق الحد میکشیدند چنانچه بعضی شبها بر درخت می برآمدند و دفع خواب مینمودند تا صبح مراقب میبودند در اثنای این
مجاهده خارق عادت غریبه و آثار عجیبه از ایشان بظهور میرسید چنانچه از مشاهده آن اکثر عقیده مردم خویش و بیگانه
استحکام مییافت فی الجمله بعد از ولادت فرزندان موعود آنحضرت مسافر شدند اول وطن اقامت بسر هند [illegible]
نزد اهل [illegible] نمودند و بمجلس ملک العلماء الاتقیاء شیخ مجد الدین بکسب علوم ظاهری اشتغال داشتند و اکثر بقصبه [illegible]

سنجان که [illegible]

شیخان که شصت کرده‌ای اکثر هندست جهت زیارت واستمداد امداد شده میفرمودند بیگه و در مسجد ملک حضرت شیخ والاولیا و

برهان السالکین قطب العالم حضرت مخدوم شیخ زین الدین چشتی قدس سره متوجه میشدند تا رتبه جاذبه نخود زیارت

حرمین شریفین استمداد یافت و در بهره سالکی عزم بیت الله معظم کرده مسافرت کردند و بشرف زیارت حرمین

شریفین مشرف گشته چنانچه حجها متعدد ادا نمودند و تا سی سال در عربستان در مقام کبیر بودند و انواع فوائد سلوک

حاصل نموده اخره عرب را تکمیل فرمودند و در اثنای سیر ملک شام بقطب العالم رفیق برهان السالکین شیخ ابراهیم

قدس سره بیعت کردند چنانکه در اندک فرصت انواع فیضها حاصل نموده مجاز و مرخص شدند و خرقه خلافت و مثال

دعم اعطا یافتند و این معنی باعث حیرانی سایر مریدان حضرت شیخ گردید که سالها است جد و جهدی میکنیم هنوز

بهوای مطلب نرسیده ایم و ایشان در اندک زمانه بدین دولت عظمی بازگشتند حضرت شیخ باشراق باطن معلوم

ساخته فرمودند که شما از ما درخواست فیض دار بید و ان موقوف بر وقت حصول استعداد است و نسبت ایشان بان

امانت دار پیش بوده آنچنانچه مدتها انتظار قدوم ایشان میکشیدیم و خلفای آنحضرت در عرب بسیاری از

مشاهیر بوده اند مثل شیخ محمد مغربی و شیخ محمود شامی و شیخ جلبی متولی روضه متبرکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم

و مشرفای عرب هر همه معتقد با خلاص آنحضرت بوده آند نقلست که اکثر آنحضرت در ممالک عرب در سیر بودند و تماشای

عجائب و غرائب میدیدند و بزرگان انجای فیض میرسانیدند و از بعضی مشایخان ان نواحی فیضها میبردند و در

موسم حج حاضر میشدند بعد از ان به بغداد در ظل اجلال فرمودند و بزیارت حضرت امام اعظم رضی الله عنه و حضرت

غوث الثقلین صاحب سجاده خود فرمودند که خرقه خاصه ما با خلافت بشیخ سلیم هندی مرحمت کن چون رود رشد

الصاحب سجاده بحکم قطب از آبائی خرقه و مثال بایشان مفوض ساخت چون آنحضرت چند مدت در بغداد سکونت کرد

و از باطن حضرت غوث صمدانی قدس الله سره العزیز فیضها میبردند بعد از رخصت ایشان بجانب هندوستان ارتحال

عربستان

قدس سره العزیز و غیره مشرف شدند اول سنت بشارت حضرت غوث الثقلین

فرمودند درین اثنا در راه بدویان که معتقد غوث الثقلین بودند بردن جبه ایشان را ناخوش آمد گفتند
حضرت شیخ را اگر دانستند که بنسبت جبه غوث الثقلین ست ما را دهید و روانه شوید حضرت شیخ الجبه را بوجود سلب کردند
چون ان بدویان مذکور جبه مذکور را هر چند تفحص و تجسس کردند اثر ان نیافتند حضرت شیخ فرمودند هر جا که بیابید بگیرند
ایشان حیران و متعجب ماندند و دانستند که این مرد بزرگ ست القصه در پای حضرت افتادند و توبه و استغفار کردند
که مقصود مایان همین است که بجز زیارت آن جبه دیگر مقصودی نداریم حضرت شیخ فرمودند که بسیار خوب بنمائیم اول
آستین راست ظاهر شد بعد از ان آستین چپ بعد ازین گریبان و بعد از ان تمام جبه بوجود مبارک ایشان ظاهر شد
که بدویان بزیارت ان جبه مشرف شدند و الحاح و زاری بیش آوردند که حضرت سلامت چند روز مهمان
ما شوید چون بدویان مذکور در ازل تائب شدنی بودند حضرت شیخ چند روز در خانه ایشان ماندند که بدویان از فعل
خود تائب گردیدند و مرید شدند بعد از ان حضرت شیخ باز از انجا مراجعت نموده بهندوستان آمدند و بزیارت
پیران جنت آرامگاه سنت قدس اجداد را ... مشرف شدند و استفاضه و استمداد نمودند چون به هند الی سنجایلی
رسیدند بمدت دو نیم سال بصحبت حضرت مخدوم شیخ زین جنیدی قدس سره معتکف گشته انواع فیض از باطن ایشان
میبردند و اکثر بزیارت مزار متبرکه می آمدند و فیضی بر لفظ مبارک راندند که زبدة السالکین شیخ زین احمد قدس
سره لیس بزرگ بوده اند و تفرید و تجرید بزرگ باقصی الغایت داشتند چنانچه بادشاه عصر که مرید ایشان بوده فتح
خوایاء هر از مرادی بخدمت ایشان نذر فرستاد فرمودند که امیر الطالبان دنیا دهید که در خزانه ما این
قسم را اعتبار هیچ افتاده ست بعد از ان در فتحپور تشریف ارزانی فرموده بودند هم که فتحپور بکشمیر و بلنگانه دیگر
دیگر بود در مابین کوه جائی که مسکن عالی حضرت شیخ ست انجا سکونت فرموده بودند و آن بادیه و ویران را بقدم
مبارک خود معمور و دار السرور گردانیدند و بعد از چند مدت تاهل را قبول فرمودند و فرزندان بوجود آمدند چنانکه

ذکر ان

بوداین ان جنس از این وسنه خواهد شد چون صیت انصاحب کمال باطراف وجوانب منتشر گشت مردم این دیار
بزیارت بزرگوار می آمدند وقبضه‌ایم بودند ومرید وخلفا بیشمار گشتند که آنحضرت خرقه خلافت وارادت از نبیره
حضرت زبدة العارفین قطب المحققین شیخ ابراهیم قدس سره عرب داشتند وایشان حضرت خرقه خلافت وارادت
از والد خود بندگی حضرت شیخ محمد قدس سره داشتند وایشان از خدمت والد خود بندگی حضرت شیخ احمد قدس سره داشتند
از خدمت والد خود بندگی حضرت شیخ خواجه جهان افتخار عالمیان خواجه فضیل عیاض قدس الله سره العزیز وایشان
از خدمت پیر خود بندگی حضرت قطب الاولیا خواجه عبد الواحد زید قدس الله سره العزیز وایشان از خدمت
پیر خود بندگی حضرت قطب الاقطاب زبدة المحققین خواجه حسن بصری رضی الله عنه وایشان از خدمت پیر خود
بندگی حضرت اسد الله الغالب امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه حضرت ایشان از خدمت پیر خود
بندگی حضرت خواجه کاینات خلاصه کل موجودات خاتم النبیین احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم وعلی اله
واصحابه اجمعین ونیز آنحضرت خرقه خلافت بانعمت از جانب قطب الاقطاب سراج المحققین برهان العاشقین
شیخ زین الدین گنجنگ قدس الله سره که خویش نبیره ابا و اجداد خود یافته نعلت که آنحضرت از ابتدا و انتها
تربیت از روحانیت حضرت گنجنگ یافته بودند واکثر گنجنگ ایشان را بعضی چیزها امر میفرمودند واز بعضی چیزها
نامی میفرمودند وبان حضرت هم خرقه خلافت بانعمت از جانب حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی حضرت
میران سید شاه محی الدین ابومحمد عبد القادر جیلانی قدس الله سره که خویش نبیره صاحب سجاده حضرت ایشان رسید
چنانچه قصه این ماجرا مرقوم شده که آن جبه متبرکه سعید از حضرت رحمت دراحال درخانه نتیجة الاقطاب شیخ
فضل الله ابن شیخ علاء الدین بن شیخ بدر الدین بن حضرت شیخ الاسلام موجود است وآنحضرت نیز خرقه
خلافت از جانب بندگی حضرت قطب العالم خواجه بهاء الدین نقشبند وخواجه احرار قدس الله اسرارهم

[illegible]

دارند که از ملازمت صحبت خواجه اسمعیل نیز دانه یافتند که ایشان بسیار بزرگ بودند ولی واسطه خلیفه

علام خواجه احرار اند که در منازل مر حضرت شیخ الاسلام را ایشان در یک حجره صحبت و پنج سال یکجا می بودند

ومیضهامی بر بودند و آنحضرت منشاء خلافت بجانب هندوستان هم میداشتند که آن سلسله بسطوری هست حکم جاری

کردن بود چنانچه بعضی خلفای آنحضرت بواسطه منال هندوستان التماس نمودند زیرا بودند که غیر کسی که منشاء مبدا

که تا سلسله جاری گردد این سطور است با این فقیر رخصت نیست که این سلسله را جاری کنند اکثر خلفای آنحضرت

در عربستان اند و سوای این در هندوستان بسیار اند چنانکه شیخ بعضی از ایشانها میگیرم حضرت حجت الواصلین

شیخ فتح الله شیبانی و شیخ کمال الوری عمزاده آنحضرت و شیخ محمد کیاسی و شیخ سید محمود دهلوی و شیخ کبیر بن شیخ ابراهیم العفور ... بن

اسرائیل سانگهوری و شیخ محمد غوری و شیخ حسین بن شیخ ابراهیم چشتی بدالونی و شیخ محمد ولی بن شیخ یوسف چشتی

ساکن قصبه ... و شیخ حماد بن شیخ معروف چشتی ساکن گوالیر و شیخ یعقوب کشمیری و شیخ رکن الدین بن شیخ عجب

از نسل قاضی ابومسلم و شیخ حاجی حسین خادم حرم و الزین بن شیخ عبدالکریم که از نسل قاضی ابومسلم است و شیخ بهلول ...

و شیخ سعد بهاری و شیخ اسرائیل درویش بدیشاد و شیخ عبدالواحد ساکن دهلی و شیخ جلال حافظ امام و شیخ ابراهیم صوفی

مسعود سرهندی و امثاله که ازین اعزه فیض یافته اند بسیار اند چنانچه شیخ عبدالواحد ساکن آگره خلیفه شیخ الاحد

مذکور و تفصیل آن طولی دارد و نظر آنحضرت اکسیر صفت بود هر که نظر میکردند ... هستند و هر کسی که در نظر

... مریدان آنحضرت می آمد مقبول درگاه اله میگشت القصه بعد ازین چون حضرت شیخ را شوق زیارت

حرمین شریفین مستولی گشت که پیش ازین سفر ... اختیار نموده بودند و این مرتبه براه ترکی ... داشتند

... السالکین ... حضرت شیخ کبیر را جهت ... ساکن ... رخصت نموده اند

که میخواهم ... صورت رسانید ... است سازید تا هر ... و محتاجی که ... خواسته

باشند ...

[illegible]

بانگ بی نوبت نواختند رسیدن فی الحال ایشان متوجه شهر جونپور شدند و چهار زرافت ساختند بعد از آنکه نبود دسته آنحضرت
عرضداشت کردند و این بیت نوشتند ؎ اشکم رفته رفته ببیکران دریا شد تماشا کن بیا در کشتی چشم نشین سیر
دریا کن :: چون این عرضداشت بآنحضرت رسید بشرف مطالعه مشرف گردید بسیار خوشنود شدند و شیخ
که آنحضرت بجهاز نشستند شیخ کبیر را رخصت فرمودند هر چند مبالغه اکتساب سعادت رکاب دولت کردند تسلی فرمودند که انشاءالله
احمد چنین است که شما درین سفرها با ما باشید فی الحال ایشان مرخص شدند و بسیار دلگیر آمدند در آن ایام آن مقام
وبای عام داشت سکان شهر بیرون شهر باستقبال آمده بایشان ملازمت نمودند و اضطرار و بیچارگی ظاهر کردند
که شاید در قدوم شریف تخلیص این شهر از بلا شود و ما از توجه عالی امید داریم که این بلا ازین شهر دور شود
ایشان بعد از توجه فرمودند که الله تعالی این شهر را ازین بلا نجات می بخشد لیکن ما ازین دار فنا رحلت
میکنیم بعد از چند روز ایشان بجوار حق پیوستند رحمة الله علیه و آن بلا کلی برطرف شد القصه چون حضرت شیخ بمکه معظمه
رسیدند ده سال آنجا اقامت فرمودند و هر شب معراج حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بمدینه
مکرمه میرفتند و از آنجا بزیارت آن سرور علیه السلام مشرف و ممتاز میشدند و اکثر در آنجا معتکف می بودند و در
موسم حج بمکه معظمه می آمدند و حج ادا میکردند و خواهش آنحضرت چنان بود که باز از آنجا بهندوستان نروم که کل ایام در
زیر پای مبارک آن سرور بمانم و آنچه سخن آن سرور بود بجا آوردند آخر الامر شبی از شبهای متبرکه حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم حکم فرمودند که ای شیخ سلیم هندی تو در هندوستان باز برو و در فتحپور ساکن شو که اکثر
مردم آنجای را از تو فیض رسیدنی است و خلیفه عصر مطیع و منقاد تو خواهد گشت و آنچه خواهش داری که تو علما
کردیم و قسمت زمین قبر خود هم آنجا خواهی یافت چون حکم عالی بهمین صادر شد از آنجا بنادی و بجهت تمام
مراجعت فرموده بفتحپور تشریف ارزانی فرمودند فرزندان و خویشان و خلفا بشرف پابوسی مشرف گشتند

و پس ازین چون خود در مکهٔ مبارکه بودند بعضی از مردم قبیله بدار الخلافت فتحپور خلاف مرضی بوقوع می آمد باشراق
باطن خود معلوم کرده از آنجا نامه مشتمل بر تادیب بایشان نوشتند و این معنی باعث تعجب ایشان شد که بی اعلام بچه طریق اطلاع بر
مغیبات میشود و برای افشای حال گاهی میفرمودند که برهان قطب الاقطاب شیخ زید الحق والشرع والدین
گنج شکر قدس الله سره خود هم این خبرها بما میرسانیدند چون مرتبهٔ آخر از سفر عرب بفتحپور تشریف آوردند
بیاران خود خبر نمودند که یکی ازین دو امر میخواهیم اختیار کنیم یا ترک طعام یا سکوت دایم صلاح یاران
در کدام ازین دو امر است عرض نمودند که از سکوت در فیض مسدود میشود و عامهٔ مردم منتفع نیم و جمله
کارهای بندگان خدا تعالی معطل میمانند القصه ترک طعام اختیار نمودند چنانچه تا آخر عمر بطعام میل نفرمودند
و اکثر روزها طی میداشتند گاه بعد از هفت روز گاه بعد از دوازده روز طعامی که در دهن داخل کر
و غذا بودی افطار میفرمودند القصه خبر تشریف آوردن آنحضرت بخلافت پناهی ظل الهی جلال الدین محمد اکبر بادشاه
غازی رسید که این چنین قطب الاقطاب در فتحپور طالع شده است بعبرکه توجه میکنند او را متصور میسازند و هر کس که
با و رجوع کاری می آرد بنظر همت العین او را ابطال بمقصد میرسانند در آن ایام خلیفهٔ عصر اولاد نبودند در ان
طلب ملازمت اکثر بزرگان دین آمد و رفت میکردند و الحاح و زاری میکردند بزرگان دین میفرمودند که خاطر
فرزند شما را الشیخ الاسلام شیخ سلیم چشتی تسلی خواهد داد آخر الامر خلیفهٔ عصر یکچندی در دل نیت کرده خود را
در فتحپور رسانیدند بقدمبوسی حضرت مشرف گشت و آنچه در دل نیت داشت همان لحظه حضرت شیخ باشراق باطن
معلوم کرده اظهار فرمودند خلیفهٔ عصر را از آن روز عقیده زیادت گشت و از دار الخلافت آگره بفتحپور
بجهت ملاقات آمد و رفت میکرد و التماس پسری مینمود حضرت تبسم نموده فرمودند که حق سبحانه تعالی مراد شما
که خاطر شما را جمع کرده اند فرزندان عطا خواهد بعد از مدت بکرم الهی و از توجه آنحضرت خلافت پناهی ابو المظفر

نورالدین

نورالدین محمد جهانگیر بادشاه از پشت پدر در رحم مادر آمد خلیفهٔ عصر قرار داد که مهد علیا بیگم چون تا زمانی که
متولد شود در خانهٔ حضرت شیخ باشند بعد از الحاح ایشان حضرت شیخ قبول فرمودند و اکثر آنحضرت میفرمودند که فرزند
نرینه خواهند بود در استماع این سخن بعضی کسان متعجب می‌ماندند و میگفتند شاید که دختر باشد چون این سخن بسمع مبارک
حضرت شیخ میرسید میفرمودند که این سخن بنده نمیگوید از جانب ارادهٔ الهی بشری شنیده است در این اثنا حضرت حق سبحانه
تعالی بکرم و لطف خویش جهانگیر بادشاه را از شکم مادر درین عالم آورد که از نور جبههٔ او عالم منور شد و حضرت شیخ
خوش شدند و این خبر مبارک دختر را اکبر بادشاه رسانیدند که از خوشنودی در خود نگنجید و شادیها و ترنم بجای آورد
و آنکه این خبر تولد شاهزادهٔ عالمیان آورده بودند اینها را اسپ و انعام بسیار از ساخت سیم است
که همو فرمان خود را به فتحپور رسانند او خوش چنان قرار یافت که بعد از چند روز خلیفهٔ عصر شاهزاده را در فتحپور
به بینند چون ساعت نیک برآمد خلیفهٔ عصر خود را از سیکری به فتحپور رسانیدند و ملازمت حضرت شیخ کرده شاهزادهٔ
عالمیان را دیدند و خوشحال و مسرور گردیدند و سرو پا و انعام خاص و عام را بخشیده احمد صد علی ذالک و حضرت شیخ
نام شاهزادهٔ عالمیان را سلطان سلیم داشت چنانچه نقل است که حضرت میفرمودند که شاهزاده را بنام سلطان
سلیم نام نهاده‌ایم که حضرت حق سبحانه تعالی در تولد وی التجای این فقیر قبول کرده بهتر است که هم نام باشیم دیگر خداوند
کار مردم نیز باین نام مسمی سازد حق سبحانه و تعالی ایشان را بادشاه عظیم الشان میکند نقل است که پیش از عمارات
مسجد عالی دار الخلافت فتحپور بپانزده سال تخمیناً سی هزار بار آورده بودند که بالای این کوه عمارت عالی
ساخته شود دلکشا کنند اینجا جهان کثرت آباد شده می‌شود که اندک جا قیمت بسیار مدت خواهد آمد و این مردم از ترس
در غارها و جنگلهای شیخ نمیکرد و جائی که آن قدر بیشتر داشت که همواره مردم از خوف در غارها در پیش بوده نشستند
بعد از آن اکبر بادشاه نزول اجلال فرمودند و تولد شد کمال حضرت جهانگیر شاه در اجداد نقش شد چنانچه صدر

و تماشا کنان اینجا فرمودند که هر یک از شما باید که خود حویلی وسیع بنا کنند

یافته محلهای عالی بنا شده چنانچه روزی بدیدن محلهای بادشاهی آنحضرت تشریف برده بودند و یاران خود

فرمودند که چون در علم حق سبحانه تحت عمارت عالی بالای کوه شده بود چنانچه نموده آمد بنابران بدیدن این محلها آمده ایم

ببینیم که آیا این عمارت مماثلت باغیر آن اما را چنان ظاهر شد که آن عمارت که مرا نموده آمد غیر آنهاست و طرح آن

و وضع طرح این عمارت دیگر است چنانچه طرح آن نوبت بنده نمودند بجنان بوقوع آمده نقلست که شیخ برهان الدین

این شیخ حفظ ابا شیخ نصر احمد چشتی بدالونی میگفت که وقتی که شرف آستانه بوسی حضرت شیخ الاسلام مشرف گشتم

آنحضرت در مقامی که ترتیب مسجد میفرمودند تشریف اجلال ارزانی داشتند و کیفیت بنای مسجد بیان میفرمودند

و طول و عرض بتقریر می آوردند در دل من خطور افتاد که مسجد باین ترتیب و کیفیت از مقوله محالاتست

که بوجود آید آنحضرت باشراق باطن خود دریافتند فرمودند که ای شیخ برهان الدین ما خود نمیگوییم طرح این مسجد

چنانچه مرا نموده آمده بود اظهار میکنیم من خاموش شدم چون شب در آمد مرا بیستی که مسجد بوجود شده

در خواب نمودند فردای آن رفته بپای آنحضرت افتادم و معذرت کردم در باب من آنحضرت بسیار مرحمت

مبذول داشتند نقلست که در سنه تسع و سبعین و تسعمایه چون غره ماه رجب امر حبیب در آمد آنحضرت معتکف

شدند و دهه آخر رمضان همبارک بدن مبارک ایشان را انکسار حادث شد و شب آخر که شب پنجشنبه بیست

ونهم ماه مذکور بود رجال اهل بیت و هر دو فرزندان سلالة المشایخ شیخ احمد و شیخ بدرالدین و بعضی از خلفا و حاضر بودند

در میان خلفا و اهل بیت هر دو کشیده بودند مشورتی آن بعرض رسانیده که ما ها بعد از خود بکه بسپارند و چه کس

متعهد حال ما و خادم این مقام میشود فرمودند که هر که تحمل بارگران این سنگ شیماک کند سه باتفاق بعرض رسانیدند

که شیخ بدرالدین مرد ابکار است آنحضرت شیخ بدرالدین را نزدیک طلبیده و حشتما ز بود دستار مبارک و سجاده مرحمت کردند

با آنکه شیخ احمد کلان سال آراسته و جوهر انسانیت بود اما آنحضرت نظر کیمیا اثر التفات فرموده گفتند که خدمت حاجی

رفتن را

نشنیے شیخ بدرالدین تعلق دارد و شیخ احمد هم شفقت از زیاده داشتند و شیخ بدرالدین قدم بقدم آنحضرت
بر مسند جانشینی حضرت قطب الاقطاب شیخ الاسلام والمسلمین شیخ فریدالحق والشرع والدین گنجشکر قدس الله سره
العزیز بوده و پسران کلان شیخ شهاب الدین گنج علم سجاده شیخ بدرالدین که پسر خورد بود در صحبت زنده بودند
آری چرا نباشند زیرا که در مرید خلف است که پای بر روی پیران و بزرگان خود نهاده آنچه حضرت ایشان — بتهروی
کرده اند در زبوده اند بجا آورده که فردا ها از روی بزرگان خود شرمنده نشوند القصه شیخ الاسلام بعد گر
حق سبحانه و تعالی اشتغال کردند قریب یکماه شب بمقام مقعد صدق عند ملیک مقتدر رسیدند و اکثری از اجله
مقتدای عصر مثل حاجی الحرمین الشریفین شیخ عبدالنبی و مخدوم الملک و غیرهم بجماعه خلیفه عصر نماز جنازه گذاردند
و یکی از حاملان پایه جنازه خلیفه عصر بود که در تخت مدفون آنحضرت شد و عمر شریف آنحضرت نود و نه سال
بود و صحبت و برکات نام آنحضرت که بنده کتاب الحروف جمع نموده هر کسی که باعتقاد درست هر حاجتی دینی و دنیاوی
بخواند حاجت او برآید بمنه و کماله از مه الکیفیت الهی بحرمت سلطان الفقراء مولانا حضرت شیخ الاسلام چشتی — این است
قدس الله سره العزیز الهی بحرمت قطب الاولیا مولانا حضرت شیخ الاسلام چشتی قدس الله سره العزیز الهی بحرمت — غوث الاتقیا مولانا حضرت شیخ الاسلام چشتی قدس الله سره العزیز الهی بحرمت ×
اکمل المکملین مولانا حضرت شیخ الاسلام چشتی قدس الله سره العزیز الهی بحرمت قدوة المجاهدین مولانا حضرت
شیخ الاسلام چشتی قدس الله سره العزیز الهی بحرمت قدوة المحققین مولانا حضرت شیخ الاسلام چشتی قدس الله
سره العزیز الهی بحرمت زبدة المجتهدین مولانا حضرت شیخ الاسلام چشتی قدس الله سره العزیز الهی بحرمت حجة
العارفین مولانا حضرت شیخ الاسلام چشتی قدس الله سره العزیز الهی بحرمت سراج السالکین مولانا حضرت شیخ
الاسلام چشتی قدس الله سره العزیز الهی بحرمت برهان المتقین حضرت مولانا شیخ الاسلام چشتی قدس الله سره
العزیز الهی بحرمت تاج العاشقین حضرت مولانا شیخ الاسلام چشتی قدس الله سره العزیز الهی بحرمت مفتاح

ایشان العالمین حضرت مولانا شیخ الاسلام چشتی قدس الله سره العزیز الهی بحرمت انیس السالکین حضرت مولانا
شیخ الاسلام چشتی قدس الله سره العزیز الهی بحرمت دلیل المحققین حضرت مولانا شیخ الاسلام چشتی قدس الله
سره العزیز الهی بحرمت معشوق العاشقین حضرت مولانا شیخ الاسلام چشتی قدس الله سره العزیز الهی بحرمت
بدر الزاهدین حضرت مولانا شیخ الاسلام چشتی قدس الله سره العزیز الهی بحرمت نقاوة العابدین مولانا حضرت
شیخ الاسلام چشتی قدس الله سره العزیز الهی بحرمت ناصر الحق والشرع والدین مولانا حضرت شیخ الاسلام
چشتی قدس الله سره العزیز الهی بحرمت حاجی الحرمین الشریفین مولانا حضرت شیخ الاسلام چشتی قدس الله سره
العزیز الهی بحرمت عین الحقیقت مولانا حضرت شیخ الاسلام چشتی قدس الله سره العزیز الهی بحرمت هادی الطریقت
مولانا حضرت شیخ الاسلام چشتی قدس الله سره العزیز الهی بحرمت بحر المعرفت مولانا حضرت شیخ الاسلام چشتی
که لایق این مقام هر کسی نیست و تاریخ وفات آنحضرت شیخنا حاجی گفته اند و از خود نادیه کی بابته نیز گفته  — قدس الله سره العزیز زهی عظمت و کرامت حضرت شیخ الاسلام چشتی
اسرار محبت را نبود هر دل قابل ۞ در نیست به هر دریا زر نیست به هر کانی ۞ بدانکه حضرت شیخ الاسلام و المسلمین
قطب العارفین تاج الاصفیاء برهان الاتقیا غوث الزاهدین شمس العارفین مند کهجرت قطب العالم شیخ
سلیم چشتی قدس الله سره العزیز این شیخ المشایخ حضرت شیخ بهاء الدین ابن شیخ بدر الدین منة ابن شیخ سلیمان
که مذکور حضرت ایشان مسطور است از اولیای حضرت و مشایخ کبار بودند کرامات و در یافت خاطر آنحضرت
موصوف شیخ صورت حضرت ایشان را هشت و دو زن بودند هشت پسر و چهار ده دختر پسران نام حضرت
شیخ محمد و حضرت شیخ احمد و حضرت شیخ بدر الدین که بسر سجاده نشین بودند و حضرت شیخ شیخ تاج الدین و شیخ
نصر الله و شیخ محمود و شیخ موصوف و شیخ موصوف و شیخ مودود قدس الله سره العزیز و ارواحهم اجمعین و دختران مسمیات
بی بی مریم و بی بی خدیجه و بی بی فاطمه و بی بی عایشه خورد و بی بی عایشه بزرگ و بی بی زینب و بی بی [illegible] و بی بی

خدیجه بی بی و رقیه بی بی و رابعه و چهار دختر در عهد کودکی وفات یافته بود و اسامی همشیرگان ایشان معلوم نیست ذکر
اولاد هر یک پسران حضرت آنست اول شیخ محمد که در حباله وی دختری شیخ سلیمان که از اولاد اعظم قاضی مسلم (بود)
و مسماة حسینی بی بی عصمت که از ان عفیفه یک پسر بنام شیخ خواجه اسمعیل که در حباله وی دختر شیخ احمد ابن حضرت شیخ الاسلام
بود و مسماة بی بی کلثوم که از ان عفیفه یک دختر متولد شد که در حباله شیخ قاسم الملقب بنواب محتشم
خان بود که از ان مستوره اولاد نشد دیگر شیخ احمد ابن حضرت شیخ الاسلام که در حباله وی دختر نواب شیخ
ابراهیم بود و مسماة بی بی بخش که از ان عفیفه دو پسر و سه دختر بوجود آمدند پسران بنام شیخ بایزید الملقب بنواب
معظم خان که در حباله وی دختر شیخ ابو الفضل بود و مسماة بی بی صالحه که ازو چهار پسر و یک دختر بودند
پسران بنام شیخ عبد الهادی و شیخ عبد الصمد الملقب بنواب مکرم خان و شیخ عبد السلام و شیخ محی الدین و شیخ
عبد الهادی را اولاد ذکور باقی است فرزندان نواب معظم خان مذکور اولاد دارند دیگر شیخ محمود ابن شیخ
احمد مذکور را یک پسر بود بنام شیخ نور الحق و دیرا یک دختر بود که وی در حباله شیخ عبد الرحمان عم زاده کاتب
الحروف بود دیگر شیخ بدر الدین ابن حضرت شیخ الاسلام که در حباله وی دختر شیخ کمال الدین ابن شیخ
شهاب الدین ابن شیخ [illegible] ابن شیخ سلیمان مسطور بود و مسماة بی بی مریم که از ان عفیفه دو پسر بوجود آمدند
اول بنام شیخ الاسلام علاء الدین مذکور الملقب بنواب اسلام خان که بمسند سجاده شیخ الاسلام متمکن بود دوم
شیخ قاسم الملقب بنواب محتشم خان و شیخ علاء الدین را شش پسر و دو دختر اند پسران بنام شیخ فضل احمد الملقب
بنواب اکرام خان که بمسند سجاده حضرت شیخ الاسلام متمکن اند دوم شیخ بود دوم شیخ معظم و پسران شیخ قاسم
بنام شیخ محمد و شیخ زاید و شیخ احمد و شیخ افضل و شیخ منور و شیخ نور و شیخ موسی و شیخ انور و شیخ هاشم دیگر شیخ تاج الدین
و شیخ نصر احمد و شیخ محمود و شیخ (منور) اعمام حضرت شیخ الاسلام در عهد کودکی وفات یافته از ایشان اولاد نیست

دیگر شیخ معروف ابن بندگی حضرت شیخ الاسلام ساده پسر نامهم شیخ عارف و شیخ اسمعیل و چند دختر نیز دیگر بندگی حضرت شیخ موسی برادر حقیقی
شیخ الاسلام ابن شیخ بهاء الدین ساده پسر و دو دختر از زن اول مرحوم مغفور نواب شیخ ابراهیم دوم شیخ فضیل و دختران ایشان
سکهو دبلا بابائی بابا جیو و نواب شیخ ابراهیم که دیگر از چهار پسر و سه نیز دو دختر پسران شیخ خلیل و شیخ ابو الخیر و شیخ یعقوب
و شیخ یعقوب مودود و شیخ خلیل که در حباله وی دختر شیخ عبد الله چشتی ساکن الهوره است که از ان عفیفه سه پسر
و دو دختر متولد شده پسران نامهم شیخ فضل الله و شیخ یحیی و شیخ محی الدین و دیگر شیخ داود ابن شیخ خلیل مذکور
و چند دختر از زوجه دیگر اند و حضرت عرفان آگاه شیخ ابو الخیر ابن نواب شیخ ابراهیم مرقوم در حباله وی دختر حضرت
شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز است مسماة بی بی خدیجه که از ان عفیفه چند پسر و دو دختر متولد شده پسران
در عهد خود دیگر که وفات یافتند و دختران در عهد حیات اند که اولاد از ایشان بسیار است دیگر شیخ
عنایت الله و شیخ فتح الله اخای شیخ ابو الخیر مسطور از زوجه دیگر اند و شیخ مودود و شیخ یعقوب پسران شیخ ابراهیم را
هم اولاد نیست از جمله دختران نواب مذکور یکی آنکه در حباله شیخ مغفور که از نسل قاضی ابو المسلم است و مسماة
بی بی عایشه که از ان عفیفه یک پسر و سه دختر دیگر اولاد نیست و از جمله دختران آن عفیفه مذکوره دو دختران
اولاد دارند دیگر شیخ فضیل بن شیخ موسی مذکور که در حباله وی دختر حضرت شیخ الاسلام بود مسماة بی بی
مریم که از ان عفیفه چهار پسر و یک دختر بوجود آمد پسران نامهم شیخ حسین عرف حسو و شیخ ولی و شیخ شعیب و شیخ افضل
و آن دختر مسماة بی بی زینب که وی در حباله شاه عبد اللطیف بود دیگر او را اولاد نیست و شیخ ولی و شیخ شعیب را
هم اولاد دختری است و شیخ محمود الله پسر بود نامهم شیخ محمود و شیخ حبیب الله و شیخ طه اولاد ندارند دیگر شیخ
فضیل مذکور را اولاد نیست دیگر بی بی سکهو بنت شیخ موسی مرقوم که آن مستوره در حباله شیخ لادن جهنگ والی
بود که او را سه پسر و یک دختر بود پسران نامهم شیخ فتح الله و شیخ رزق الله و شیخ عبد الصمد و آن دختر مسماة بی بی

خونجای و شیخ احمد را سه پسر بود معه نام شیخ عبدالصمد و شیخ لطف احمد و شیخ آدم و شیخ رزق احمد را یک پسر و دو دختر پسر بنام
شیخ نعم احمد که پسر وی شرف الدین و پسر وی حاجی محمد و یک دختر از انجمله در حباله میران سید محمد دهلوی بود که از وی
اولاد وی هست دیگر دختر در حباله شیخ زید که از نسل قاضی ابو مسلم بود که او را اولاد هست و شیخ عبدالصمد مذکور که دیگر
سه پسر بنام شیخ احمد و دلی و اشرف اکبر پسر هست و بابا خونجای مذکور در حباله شیخ بهکباری بن شیخ عبدالله نام
که از نسل قاضی ابو مسلم و دیگر اولاد و دختر نیست دیگر در اوده حضرت شیخ کمال بن شیخ شهاب الدین بن شیخ شه مرحوم
که یکی از واصلان حق بود که وی بیعت و خرقه خلافت از پیران چشت بعد از آن چون خدمت حضرت شیخ الاسلام
کرد ایشان نیز خرقه خلافت خود سرفراز ساختند و در حباله وی دختر شیخ حاجی چشتی بود که از آن عفیفه دو پسر
و پنج دختر بوجود آمد هر دو پسران بنام شیخ اسمعیل صاحب سجاده وی و شیخ محمود و شیخ اسمعیل که در حباله وی دختر که از
نسل قاضی ابو مسلم بود مسماة بی بی مرصع که از آن چهار پسر و دو دختر متولد شد هر چهار پسران بنام موسی محمد و شیخ
احمد و شیخ اسلام محمد و شیخ طاهر محمد دیگر شیخ اسحاق و شیخ شاه محمد و شیخ معروف داین محمد و شیخ سعید محمد و صالح محمد
و غیره را انجام شیخ کمال مذکور که در حباله دختر شیخ محی الدین از نسل قاضی ابو مسلم است مسماة بی بی خاتون بی که از ان
عفیفه دو پسر و چند دختر بوجود آمد هر دو پسران بنام شیخ شریف محمد و شیخ یوسف محمد و شیخ شریف محمد را دو پسر بنام شیخ
عبداللطیف و شیخ ابراهیم و یوسف محمد نیز اولاد دارد و دیگر یک دختر از جمله دختران شیخ کمال مذکور که در حباله شیخ
المشایخ والاولیا حاجی احمد بن الشیخ الفیض اهل الفیض شیخ بدر الدین بن شیخ المشایخ قطب العالم حضرت شیخ
الاسلام چشتی بود مسماة بی بی مریم که از آن عفیفه اولاد بسیار هست چنانچه در صدد رقوم شده است و دوم
دختر در نکاح شیخ اسمعیل بن شیخ الهداد بن شیخ فیصل که از نسل حضرت شیخ زید الدین گنج است مسماة بی بی منجلی که از ان
عفیفه دو پسر و دو دختر پسران بنام شیخ یعقوب لا ولد و شیخ ولی محمد که اولاد او هست و از دختران یکی در حباله شیخ اسمعیل

اهل بهشت اند که حضرت شیخ علاؤ الدین زنده پیر دانست

شیخ ادم ابن شیخ حنیف که از نسل قاضی ابو مسلم است که از ان عفیفه یک پسر نام شیخ یوسف محمد و دیگر دختر او در حباله
شیخ ابو سعید ابن شیخ اسحاق که از نسل قاضی مذکور است و مسمات بی بی محبه که در حباله شیخ شاه محمد بن شیخ محی الدین که از
نسل قاضی ابو مسلم بود و دیر است که پسر و چند دختر پسران بنام شیخ معفور شیخ بلاقی و شیخ ولی محمد و چهارم دختر شیخ
کمال مرحوم که در حباله شیخ محمد بن خواجه ولی که از نسل قاضی مسلم است مسمات بی بی ماهن که از ان عفیفه پنج پسر و چند
دختر بوجود آمدند پسران باسم شیخ یوسف که در حباله وی دختر شیخ معفور بود و مسمات بابا جیو بنت شیخ ابراهیم
که از وی یک پسر شیخ احمد نام متولد شده و یک دختر که وی در حباله شیخ عبد الهادی ابن نواب معظم خان بوده
تا اولاد ندارد و دیگر شیخ اولیا و شیخ افضل و شیخ زید و شیخ بایزید هر پسران شیخ محمد مذکور اند دیگر پنجم
دختر شیخ کمال مذکور بود که وی اولاد ندارد دیگر شیخ نظام الدین ابن شیخ شهاب الدین ابن شیخ
مرحوم فرزندان وی در فتحپور بنام شاه عبد اللطیف که دیر اعقاب نیست و شیخ یحیی و شیخ صالح که ایشان اولاد
دارند و شیخ طیب ابن شیخ نظام سه اولاد دختر است و شیخ عیسی ابن شیخ نظام را یک پسر بود و شیخ موسی مجذوب
و شیخ نظام را چند دختر نیز بود مذ دختر کلان شیخ منار البیه در حباله نواب شیخ ابراهیم بود و مسمات بی بی
صاحب دولت که از ان عفیفه اولاد بسیار است چنانچه بالا مرقوم گشته است دیگر دختر شیخ منار البیه در حباله
شیخ طاهر از نسل حضرت گنجشکر است قدس سره سوم دختر در حباله شیخ ادم که نیز از نسل حضرت گنجشکر است و اولاد
ایشان هر دو اسامی دارند چهارم دختر شیخ نظام در حباله شیخ جاندار فرزندان قاضی ابو مسلم مسمات بی بی
حور ملک که از ان عفیفه دو پسر و یک دختر ان پسران باسم شیخ عبد الواحد و شیخ معز و دران دختر شیخ جاند
در حباله شیخ صدر جهان که از نسل حضرت گنجشکر بود که او سه اولاد هست پنجم دختر شیخ نظام در حباله خواجه دیا
از نسل قاضی مذکور بود که وی اولاد دارد و ششم دختر شیخ منار البیه در حباله شیخ عبد الرزاق از نسل قاضی

دیگر

دختر [illegible] شیخ کمال [illegible] از نسل قاضی ابو مسلم [illegible]

[illegible]

ابو مسلم

ابومسلم که وی اولاد دختری دارد و دیگر شیخ بایزید ابن شیخ منّه مسطور که اولاد وی در بداون نیز شیخ ابو سعید
شیخ صالح محمد ابن شیخ سعد الله ابن شیخ بایزید ابن شیخ منّه مذکور و ذکر اولاد بی بی شرف بنت شیخ منّه مذکور دوی
در حبالهٔ عقد شیخ محمد بن شیخ سعد الله بن شیخ سلطان شاه. این حضرت مخدوم شیخ زین العابدین بود که اولاد
ایشان در بهبدا ای شیخ جعفر بن شیخ حمزه بن شیخ عبد الباقی بن شیخ محمد مذکور که وی در اولاد خود پسران و دختران
دارند و در شخبور شیخ طاهر بن شیخ حمزه مذکور که دیر اولاد هست ذکر اولاد جاد شیخ شمس الدین بنت شیخ منّه مسطور
دوی در حبالهٔ شیخ عجایب که از نسل قاضی ابو مسلم است که از ان پسر متولد شد شیخ زبده که اولاد مدار و شیخ حاجی
که دیرا اولاد هست و شیخ رکن الدین که دیرا عقبی نماند و یک دختر مسمات بی بی هوی و بی بی کدبو و بی بی بیارو
ذکر اولاد بی بی فاطمه بنت شیخ بهاء الدین ابن شیخ منّه که ان عفیفه در حبالهٔ قاضی عبد الشکور صدیقی ابن قاضی جلال
ساکن شهر الود که از ان عفیفه سه پسر بهم رسید قاضی معین الدین لا اولاد و قاضی ابو الفتح و قاضی ادم و قاضی
ابو الفتح که در حبالهٔ وی دختر قاضی ابو الفتح ابن قاضی عماد ساکن بنود و مسمات بی بی که از ان عفیفه یک پسر
و دو دختر مسمات بی بی زیبا که وی اولاد هست شیخ یحیی و شیخ صالح محمد و شیخ محمود که لاولد بود و شیخ حاتی
و شیخ عمر که لا اولاد ولد بود و خواجه ادریس انبا قاضی ابو الفتح مرقوم و دیگر دختر مسمات خالقدی از سر یه

که وی در حبالهٔ شیخ حسین
ابن شیخ عادل چشتی
بهدانی بود از ××

در سیاهری متوطن و قاضی ادم الله مذکور را یک پسر او هم نام لا ولد و یک دختر مسمات ولسیا و بی بی دلاو
که در حبالهٔ شیخ بود و داین شیخ ابراهیم بود که از وی عقبی نماند و الله اعلم بالصواب بدانکه بحکم دانان
و بعضی از فاضلان که بیش از ین بقبیلهٔ حضرت قطب العالم شیخ سلیم چشتی نسبت کرده اند این غیر واقع
شده است چرا که حضرت شیخ در مکهٔ معظمه رفته بودند چون از انجا بعد از مدت مدید بفتحپور تشریف آوردند
بکو ایشان بسیار ملامت کردند و سرزنش فرمودند که چرا شما بقوم مذکور که غیر کفو اند نسبت کردید ما از فرزندان

حضرت قطب العالم گنجشکر کسی بود و احوال که گذشت آنچه گذشت بعض ازین فرزندان و قبیله ایشان نسبت نکنند باید
فرزندان حضرت گنجشکر خصوصاً با اولاد مخدوم شیخ زین العابدین نسبت بکرده با نکه در نسب خلل نمیکند
تا حال از فرز بود و آنحضرت نسبت فرزندان ایشان بفرزندان حضرت مخدوم شیخ زین العابدین بود
دیگر اولاد شیخ مودود و این شیخ بدر الدین این بنده که حضرت گنجشکر قدس الله سره العزیز بسیار است جا بجا
اکثر در گرد نواحی پتن و بعضی در دهلی چند و از جمله شیخ مصطفی ابن شیخ قطب الدین ابن شیخ شمس الدین
بن شیخ جمال الدین بن شیخ حسن سعدی بن شیخ محمد بن شیخ ظهور بن شیخ خواجه محمد بن شیخ احسن شیخ مودود
در قوم دیگر در فتحپور شیخ بود و دیگر شیخ محمود بن عبد الرشید بن شیخ بدر الدین شیخ عبد الصمد بن شیخ پتن
بن شیخ سلیمان بن تاج الدین بن شیخ دولا بن شیخ آدم بن خواجه اسمعیل بن حضرت شیخ مودود مذکور
در فتحپور شیخ عبد الرحمن بن شیخ داود و بعضی دیگر و بعضی جا دیگر بغیر ازانچه کاتب الحروف از بزرگان
خود شنیده و دیده و بنظم آورده والله اعلم ذکر در بیان اولاد شیخ احمد بن بدر الدین سلیمان ابن
حضرت گنجشکر را شیخ پسر بنام شیخ قطب الدین و شیخ نجم الدین و شیخ ابو احمد و شیخ محمد و شیخ بهلول که اولاد
ایشان بسیار است از انجمله شیخ اسمعیل دهلوی ابن شیخ الهداد بن شیخ فضیل در رساله او دختر شیخ کمال
چشتی او در بیت سنام با منجهلی که ازان عفیفه دو پسر و دو دختر متولد شدند پسران بنام شیخ یعقوب
لاولد و شیخ ولی محمد که دیگر اولاد هست و آن دختران شیخ مشار الیه بغیر اولاد در گذشت چنانچه بالا مذکور
شد و در فتحپور شیخ ابراهیم احمد عرف معز داماد نواب شیخ ابراهیم دو دیگر اولاد هست من جمله شیخ عالم محمد دیوان
شیخ صادق بن شیخ ابراهیم عرف مذکور دیگر شیخ یوسف داماد قاضی عبد الستار که از نسل قاضی ابو مسلم مذکور
بود و اولاد شیخ احمد بسیار است بعضی در بنگال و بعضی در نیور در هاپری و بعضی در شهرهای متفرقه بغیر متوطن

[illegible]

اندابه شنیده در سخن برآورد **فصل در ذکر ندیمان حضرت** و اولاد نبیرهٔ حضرت شیخ شهاب الدین گنج علم

این نبیرهٔ حضرت قطب العالم شیخ فرید الدین گنج شکر قدس الله سره العزیز که مرقد ایشان در روضهٔ منورهٔ حضرت
قطب العالم متصل گنبد مبارک واقع است از بحر علم و اتقان حلم آن بتقوی آراسته و بورع پیراسته
یعنی مولانا شهاب الملة و الدین ابن شیخ شیوخ العالم زین الحق و الدین قدس الله سرهما العزیز که بدو در علم
عقلیات بسیار مشهور بود و بیشتر احوال بخدمت شیخ شیوخ العالم زین الحق و الدین حاضر بودی و اگر در مجلس
شیخ شیوخ العالم بحثی در علم افتادی در آن باب شروع کردی و آن بحث را بتقریر خوب تمام کردی جنانچه
دل اماثل شیخ شیوخ العالم و ارادتی سلطان المشایخ نظام الملة و الدین قدس سره العزیز بیش بود که میان
من و مولانا شهاب الدین طریقهٔ محبت در سلوک بود بیشتر بود و وقتی مرا خوفی رفت بخدمت شیخ شیوخ العالم بقصد
الجماعت بود که روزی نسخهٔ عوارف بخدمت شیخ شیوخ العالم بود و بعضی از آن خواندیم بود همانا آن نسخه
بخط باریک نوشته و با هم سقیم گونه شیخ شیوخ العالم را در جای آن مکسی بود بدست دیگر نسخهٔ دیگر بخدمت
شیخ نجیب الدین متوکل دیده بودم رحمة الله علیه مرا از آن یاد آمد گفتم شیخ نجیب الدین نسخهٔ صحیح دارد که ایشان
سخن بر خاطر گرامی ایشان گران نمود ساعتی شد هر لفظ مبارک راندند یعنی درویش را قوت نسخهٔ سقیم نیست
یا بود باز این لفظ بر زبان مبارک راندند و مرا هیچ بر دل تحیت در معنی سیف ما بد اگر منی قصد دعا بد گفته
ما سم الکلام هر چون گمان بردم چون دو سه بار این بگفت مولانا بدر الدین اسحاق رحمة الله علیه مرا گفت
که شیخ این سخن در باب تو میگوید من خواستم و سر برهنه کردم و در پای شیخ افتادم گفتم نعوذ بالله مشایخ را مقصود
ازین نسخه کتاب خانهٔ مخدوم ماست آن نسخه دیده بودم از آن حکایت کردم مرا اصلا چیزی دیگر در خاطر
نبود هر چند معذرت کردم این بهر جای هم چنان در شیخ شیوخ العالم سید بدم چون از آنجا بر خاستم نداستم

بچگونه آمدم چه کنم مبادا هیچکس را ابتلای رنج و ابتلاء غم که مرا امروز بود دیگر در من افتاد و مضطرب و حیران برون
آمدم تا بر سیدم بسر چاهی خواستم خود را در آن چاه اندازم باز تأمل کردم با خود گفتم ای مردک اگر اما این بد نامی
مبادا که باز گردد درین خجلت و حیرت سراسیمه دل شکسته با خود گریه و زاری میکردم خداوند تا این ساعت
آنکس را جدا احوال بود اهل من شیخ شیوخ العالم را بشارتی بود که ادرا مولانا شیخ شهاب الدین گفتندی مبتلای
من و او طریق مودت بود او را ازین حال خبر شد بخدمت شیخ شیوخ العالم رفت و از حال من بطریقی خوب
باز گفت شیخ شیوخ العالم کس بطلب من فرستاد بیامدم و سر در قدمهم آوردم آنگاه خشنود شد دوم روز مرا بتنها
طلبید در حرمت و شفقت بسیار فرمود و گفت همه مراتب کمال حال تو میکردم این لفظ امروز از خدمت ایشان
شنیدم که هر ساعت مریداست آنگاه مرا خلعت داد و هری بخدمت شیخ شیوخ العالم قدس الله سره آمد و گفت
بخدمت شیخ قطب الدین بن طیب احمد غزا بودم و شماره آنجا دیدم شیخ ادرا نمی شناخت چون تعریف کردن شناخت الغرض
یکی جوانکی برابر خود آورد که او دلال پسر او بود شیخ سخن در علم افتاد آن پسرک بی ادب وار در بحث درآمد گستاخ
وار با شیخ بحث کردن گرفت چنانکه سخن بلند شد شیخ هم سخن بلند کردم مولانا شهاب الدین بیرون نشسته بودیم
چون غلبه گونه شد درون آمدیم آن پسرک همچنان بی ادب وار سخن میگفت مولانا شهاب الدین درآمد آن پسر
را سیلی بازدن گرفت پسرک تیز تر شد خواست بر مولانا شهاب الدین بسفاهت درافتد من دست آن پسر
گرفتم درین میان شیخ شیوخ العالم قدس الله سره العزیز بیم بود که صفا کشید مولانا شهاب الدین یکجانب دیگر
بجا در دوید آن پدر و پسر را دفعه هر دو بیرون کردند رسم شیخ شیوخ العالم آن بود که هر شب بعد از افطار مرا بتنها
طلبید گویا مولانا صدر الدین را هم ماجرای آن روز خبر رسید حکایت آمدن آن پسر و بی ادب کردن مولانا شهاب
الدین آن پسر را تقریر افتاد شیخ شیوخ العالم میخندید درین میان من عرضداشت کردم که در هیچ جوان حکایت

کیا مولانا

بسفاهت

[illegible]

که با مولانا شهاب الدین در اعتقاد من اینقدر نکردم که دست ارادت بدم شیخ شیوخ العالم گنجشکر زده بود که بگو گردنا
شیخ سعدی چه خوش گفت ابد بدیت آسایش و خنده بدیت آفت تا کی از همه خوبان بر بودن ملطافت
و شیخ شهاب الدین گنج علم قدس سره خرقه خلافت از حضرت قطب العالم حضرت شیخ زین گنجشکر داشتند
ذکر در بیان اولاد و خلفای شیخ شهاب الدین مذکور که آنحضرت را شش پسر بود یا شیخ حسام الدین
و شیخ عبدالحمید و شیخ مسعود و شیخ محمد و شیخ علی و شیخ جمشید و اولاد ایشان بدین تفصیل در بستی شیخ مسعود
ابن شیخ الهدیه ابن شیخ عبدالکریم که وی قریب صد ساله عمر داشت و در دهلی شیخ عبدالاحد و شیخ عبدالصمد
بن شیخ وجیه الدین و در قنوج شیخ حبیب ابن شیخ یوسف ابن شیخ الهدیه بود و شیخ فضل احمد ابن شیخ محمد ابن شیخ [illegible]
ابن شیخ صدر جهان ابن شیخ بایزید ابن شیخ حامد ابن شیخ رکن الدین ابن شیخ ابابکر ابن شیخ اسمعیل ابن شیخ
عبدالحمید ابن شیخ شهاب الدین گنج علم مذکور و عبدالحمید برادر و حضرت [illegible] در جهنده
که قریب پرگنه تلونده [illegible] اولاد وی توطن اند مانند شیخ الهدیه و یعقوب و الیاس اخیار شاه
علی ابن شیخ [illegible] احمد [illegible] ابن شیخ حامد [illegible] دار
مانند شیخ علم الدین و شیخ نجم الدین و شیخ علی و شیخ ابراهیم پسر ابن شیخ داود ابن شیخ نصیر الدین ابن شیخ محمود
ابن شیخ الهداد ابن شیخ [illegible] ابن شیخ [illegible] ابن شیخ یوسف ابن شیخ محمد ابن شیخ خواجه ابن شیخ عبدالحمید ابن
ابن شیخ شهاب الدین گنج علم مرقوم و دیگر شیخ علم الدین ابن شیخ داود [illegible] اولاد [illegible] و شیخ نجم الدین
و شیخ علی مذکور که [illegible] شیخ ابراهیم مذکور که وی اولاد [illegible] دیگر شیخ بهرام ابن شیخ نظام الدین
مرقوم که وی اولاد پسری دارد و در [illegible] مولپور که قریب [illegible] چند دارد [illegible] در انجا مانند شیخ بایزید ابن
شیخ فیروز ابن شیخ فضل ابن شیخ الهداد و [illegible] دیگر شیخ مبارک فیروز ابن شیخ نفل ابن شیخ حسن ابن شیخ [illegible]

[illegible]

مذکور را چند پسر اند و شیخ سلیم ابن شیخ حسین ابن شیخ حسن ابن شیخ منه مذکور را سه پسر اند دو درباد هم که ترتیب

مصطفی اباد است که در انجا شیخ بابن ابن شیخ محمد ابن شیخ شه مردوم را نیز سه پسر اند و دیگر نیز در انجا از اولاد

آنحضرت متوطن اند و در موضع بهور شیخ فتح احمد و غیره و در اشتری نام شیخ طیب و شیخ عبد الرحمان و شیخ طاهر ابن شیخ

یوسف ابن شیخ عبد الرحمن ابن شیخ حسین ابن شیخ سلیمان ابن شیخ پیر ابن شیخ عبد المجید ابن شیخ یعقوب ابن

شیخ محمد ابن شیخ شهاب الدین گنجعلم مسطور و شیخ افضل و شیخ عبد اللطیف پسران شیخ عبد الرحمن ابن شیخ طاهر مذکور

مذکور و شیخ طیب مذکور که در حباله وی دختر شیخ مودود دلیپوری از نسل شیخ سعد حاجی عمزاده حضرت گنجعلم

بود که از ان عفیفه یک پسر ان شیخ وجیه الدین نام و دو دختر یکی در حباله شیخ عبد اللطیف مذکور است

که دیگر نیز یک دختر است که وی در حباله شیخ چاند ابن شیخ شهاب الدین خان ابن شیخ شهباز خان چشتی

عبد الوهاب بوده است و در الور شیخ نصر الله ابن شیخ عبد الله ابن شیخ رزق الله و شیخ علم الدین و شیخ آله

محمد پسران شیخ وجیه الدین ابن شیخ حبیب الله ابن شیخ رزق الله مذکور و شیخ عبد الواحد ابن شیخ تاج الدین

ابن شیخ حبیب الله مذکور و در ثاثه که داخل بنگاله است که انجا نام شیخ عبد العلی و شیخ ابو الفتح و شیخ محی الدین

ابن شیخ بیار خلیفه حضرت شیخ الاسلام چشتی ولد ابن شیخ جلال ابن شیخ محمود ابن شیخ اله داد ابن شیخ منور

ابن شیخ منور ابن شیخ عبد الحمید ابن شیخ فخر الدین گنج الاسرار جونپوری ابن شیخ ابن شیخ زین الدین

ابن شیخ کریم الدین ابن شیخ علیشیر ابن شیخ محمد ابن شیخ ابو الفتح ابن شیخ جمال الدین ابن شیخ فخر الدین گنج الاسرار

قدس سره ابن شیخ زین ابن شیخ کریم الدین ابن شیخ علیشیر ابن بند گیحضرت شیخ شهاب الدین گنجعلم دیگر شیخ

محمود ابن شیخ فخر الدین ابن شیخ ابو الفتح مسطور را سه دختر بوده اند که از انجمله یک پسر بوجود آمد ما شیخ

ما عبد الوهاب که در صدر مسطور است که بجای پدر بزرگوار خود در جای سجاده اند و چند دختر نیز دیگر شیخ

شمس الدین

شمس الدین ابن شیخ محمد مذکور و شیخ عبد الصمد و شیخ ابو القاسم ابنای شیخ جمال ابن شیخ محمد مذکور و دیگر شیخ مصطفی
مرتضی ابنای شیخ مسعود ابن شیخ یعقوب ابن شیخ فخر الدین ابن شیخ ابو الفتح مسطور و شیخ نور ولد شیخ شهاب الدین
ابن شیخ ادریس ابن شیخ محی الدین مرقوم و شیخ عبد الرحمن و شیخ عبد الصمد ابن شیخ عبد الرزاق ابن شیخ فخر الدین
مسطور الذین و شیخ داود ابن شیخ محی الدین مذکور و اولاد در خضر بست و شیخ مجاهد ابن شیخ احمد ابن شیخ محی الدین
مذکور و در سرسری شیخ زین و شیخ مصطفی پسران شیخ بهاء الدین ابن شیخ فخر الدین مذکور و در دیگر قصبه شیخ یحیی ابن
شیخ ابراهیم ابنای شیخ جنید ابن شیخ معروف ابن شیخ فضل الله عرف شیخ ابهو ابن شیخ محی الدین گنج اسرار
و شیخ الله داد و شیخ قطب الدین ابنای شیخ بهاره ابن شیخ معروف مذکور و شیخ بهاء الدین ابن شیخ محی الدین و در شاه
پور که مواضعات پرگنه سرسری داخل صوبه بهار شیخ خضر و عبد الرشید ابن شیخ عالم ابن شیخ نور الدین ابن شیخ
پیر ابن شیخ نظام الدین و در دیه حسن پور شیخ جمال ابن شیخ عبد الصمد وغیره و دیگر اولاد شیخ شهاب الدین گنج علم
بسیار بعضی در حاجی پور و بعضی در گرگوان که نزدیک قلعه اکبرآباد است و بعضی در ماهدون و بعضی در رهتاس
گنده با اسم شیخ احمد خطیب و شیخ صلاح که در اولیای خداست و بعضی در نواحی پتنه مثل پهلواری وغیره
متوطن اند الحال این ذره موهوم از بزرگان خود شنیده و دیده در قلم آورده والله اعلم بالصواب

فصل ششم در بیان سلسله اولاد بندگی شیخ نظام الدین ابن بندگی حضرت گنج شکر قدس الله سره العزیز
آن موصوف باوصاف مردان دین و همه تن پر تقوی و یقین یعنی خواجه نظام الحق والملة والدین ابن
شیخ شیوخ العالم فرید الحق والدین گنج شکر قدس الله سره العزیز از صنادید اولیا است باید که خواجه نظام الدین
را شیخ شیوخ العالم از جمله پسران دوستتر داشتی و او لشکری بود و به خدمت شیخ شیوخ العالم علیهم گستاخ بود هرچه
گفتی شیخ شیوخ العالم از غایت التفات او را دوست داشتی بسمع رضا شنیدی و تبسم کردی و از آنچه گفتی بر هیچی

نقل است که در مردی و جوانی چند زنانه بوده و کرامتی ظاهر داشت و از مستی عادتی چنانچه ذکر کرامت ذکر آن
او در ذکر وفات شیخ شیوخ العالم تحریر یافته است القرض چون بعد از نقل شیخ شیوخ العالم کفار در اجودهن رسیدند
خواجه نظام الدین از جهت مردی و غایت دلاوری بحرب کفار رفت بعد از قتل کفار بسیار شهادت یافت
واقع این است
چون در میان کشتگان تفحص کردند هیچ اثر از ان مخدوم زاده اثر نیافتند رحمة الله علیه واقع شیخ آن است که مقبره
متبرکه وی در پتن مشهور است چنانچه مردم ان دیار از برکت ان مزار بزرگوار فیض میر یابند و شیخ نظام الدین
بیعت و خرقهٔ خلافت از حضرت قطب العالم شیخ فریدالدین داشتند چنانچه ازین آن در فرزندان ایشان
ظاهر است **ذکر در بیان اولاد** حضرت شیخ نظام الدین قدس سره را دو پسر خواجه عضدالدین المعروف
شیخ ابراهیم و خواجه علی و شیخ ابراهیم را یک پسر بنام خواجه نورالدین و دیگر یک پسر بنام خواجه عزیزالدین
و دیگر یک پسر بنام خواجه عزیزالدین و دیگر است پسر بود بنام خواجه بدرالدین و خواجه رکن الدین و شیخ خواجه
که این هر سه اسامی مذکوره اولاد دارند در شهر پاکپتن مقام مشهوریه و بعضی در اجودهن و بعضی در حضرت دهلی اند
و خواجه علی بن شیخ نظام الدین مذکور را چهار پسر بود بنام شیخ سالار و شیخ نورالدین و شیخ یحیی و شیخ خسرو و شیخ
سالار مذکور را پنج پسر بود بنام شیخ فخرالدین و شیخ عالم و شیخ خواجه و شیخ معین و شیخ بهیر و یک دختر نیز
داشت و خواجه نورالدین ابن خواجه علی مذکور را چهار پسر بنام شیخ سماع الدین و صبوحی و موحی و خوجن
و دو دختر نیز بود و شیخ محی ابن شیخ سالار را اولاد در حصار نام شیخ نظام الدین صاحب سجاده ابن شیخ
محی الدین بن فرخ شاه کابلی بن شیخ محمد بن غوث العالم شیخ جنید بن شیخ جهندن بن شیخ محمود بن شیخ کریم الدین
بن شیخ بهیر و دیگر شیخ زید در دست محمد و عبدالمجید ابنا شیخ حسن بن شیخ معین الدین بن شیخ نورالدین
بن شیخ شبلی بن شیخ جهندن مسطور و شیخ ابوتراب بن شیخ قطب الدین فرخ شاه مذبور و شیخ علم الدین بن

ابوالغیث

[illegible]

ابو الغیث بن شیخ قطب الدین مسطور و شیخ تاج محمد بن علی بن حسین بنیاد الدین و شیخ کبیر ابن شیخ جنید بروم
و شیخ عبدالصمد بن شیخ جنید مذکور در دیگر مشهور بوده که قریب سیصد ساله است بعضی از اولاد آنحضرت در ممالک گجرات
نیز در رجب بود قریب از دو سه شیخ معمور بن حاجی عبدالغفور و شیخ حاذق محمد بن شیخ بدرالدین نقل اعظم
در بیان حسب و اولاد و بندگی حضرت شیخ یعقوب بن بندگی حضرت قطب الاقطاب تاج المتقین برهان
العاشقین زبدة الواصلین حجة العالمین شیخ زید الحق والشرع والدین قدس الله سره العزیز نزد اهل دلان مجوز
یعنی شیخ یعقوب قدس الله سره اصغر از همه پسران حضرت گنجشکر بود در بهدل و ایثار مشهور و نفسی گیرا داشت
و کراماتش هویدا و طریقه اهل ملامت رفتی و تجنب از خلق عموما نمودی و همواره با ذوق بود و طبیعی بیباک و لطافتی تمام
داشت از سید محمد کرمانی منقولست روزی از پدر خود روایت میکند که پیغمبر بودم بیست سی حال در سفر و
حضر مصاحب حضرت شیخ یعقوب بودی وقتی برابر او در خلوت او در ده رفتم چون در آن ده رسیدیم در سرای فرود
آمدم شیخ یعقوب مرا در وثاق گذاشت و خود بتماشای شهر بیرون آمد چنانچه یک پاس شب گذشت و در وثاق
نیامد و جائی بعیش مشغول شدیم درین میان منقطع بود که خانی اعظم بود او را در شکم درد گرفت چنان که یکبار
از درد سخت بی قرار بودم هر چند علاج کردند مفید نشد کار به نحوی رسید او مینمود درین میان مردی گفت که شیخزاده
مولانا یعقوب پسر شیخ شیوخ العالم را دیدم بوقت نماز دیگر در این ده در آمد اگر او را دریابید امید باشد
که از برکت دعای مخدومزاده عالم این زحمت بصحت مبدل شود فی الحال منقطع شد در آن نیم شب هر طرف کسان بطلب
ایشان روان کردم طلب کنان در سرای آمدند که درینجا آمده بودیم گفتند آن شیخزاده کجاست که خان بطلبید
گفتم بوقت نماز دیگر از من جدا شده است در میان شهر رفته مردم تفحص کردند در مقامی یافتند که بعشرت مشغول
بوده اند دیدند که خوابست الغرض بیدار کردند از خواب ذوق لبیده هر حالت گفتند که شما را خان بطلبید

تبسم کرد و گفت که چرخ من کم شده بود من در آن فکر خفته بودم که شما بر سر وقت من رسیدید همچنان برخاست
در دوران شد چون پیش خان رسید دید که از غایت درد شکم از جا باین بر می‌جهد و از ... بر جا بر جای می‌غلطید
نزدیک بهلاکت رسیده است نزدیک خان بنشست و دو انگشت مبارک خود بر شکم خان نهاد و چیزی بخواند
فی الحال درد شکم نماند خان برخاست و بر پای شیخ افتاد و فرمود تا یک بدره سیم و جامهٔ قیمتی بخدمت شیخ
آوردند شیخ از آن سیم و جامه چیزی نگرفت و کجا جهان و بر ده ازان خان علما ز بود در سرائی که نزول آمده
بودیم در آن نیم شب آمد و آخر الامر در انتهای آخر ... نصیبه ... آن بزرگ زاده ... از دیوان غیب در ربودند
دعاتیب کردند رحمة الله علیه و شیخ یعقوب صحبت و خرقهٔ خلافت از حضرت قطب العالم شیخ زید الدین داشتند
ذکر در بیان اولاد شیخ صدر الدین المعروف شیخ یعقوب ابن حضرت گنگ قدس الله سره العزیز بدانکه
آنحضرت را دو پسر بودند باسم خواجه عضد الدین و خواجه قاضی و یک دختر نیز داشت باسم بی بی عزت و خواجه
عضد الدین را دو پسر بودند باسم شیخ سلطان و شیخ جهان و یک دختر نیز داشتند و شیخ سلطان را عقب نیست
و شیخ جهان را سه پسر بودند باسم شیخ زمان و شیخ ملک و شیخ صدر الدین و شیخ زمان بی اولاد ماند و شیخ ملک را سه پسر
بودند باسم شیخ نظام الدین محمد الاحسنابادی و ملک معین الدین حسینی و ملک زید الدین حسن و دو دختر نیز
داشتند که یکی از آن منکوحهٔ شیخ نجم الدین دهی از آنجمله سید محمد را اولاد بسیار است و خواجه نظام الدین کند
را یک پسر بود باسم مسعود یار عرف عبد الحمید و یک دختر دیگر دختر دیگر نیز داشتند و معین الدین حسینی را شش دختر بودند
که از هر یکی اولاد هست و زید الدین حسن را هیچ اولاد نبود و خواجه قاضی ابن شیخ یعقوب ابن حضرت گنگ را
دو پسر بودند باسم شیخ احمد و شیخ علاء الدین و شیخ احمد که او را اولاد هست و شیخ علاء الدین را شش پسر بودند باسم
شیخ نظام الدین و شیخ شمس و شیخ بهاء الدین و شیخ زین الدین و شیخ برهان الدین و شیخ یعقوب اما شیخ منجهم و شیخ یعقوب را
اولاد نماند

اولاد نمانده هر چهار پسر دیگر را اولاد بسیار است دیگر از اولاد حضرت شیخ یعقوب ابن حضرت گنجشکر بسیار است
چنانچه یکی از فرزندان ایشان دختر شیخ عادل و دو ملا بود شیخ جوهر دویم دختر شیخ یعقوب مذکور در حباله
شیخ معضد الدین ابن شیخ نظام الدین ابن حضرت گنجشکر بود مسمات بلی بی عزت که مرقوم که اولاد وی هست ..
دیگر اولاد حضرت شیخ یعقوب در شهر های متفرقه ساکن هست آنچه این ذره موهوم شنیده در قلم آورده والله اعلم
بالصواب نقل است در بیان حسب احوال حضرت شیخ عبد الاحد ابن سند حضرت گنجشکر قدس الله سرهما العزیز که وی
در عهد حضور وی برحمت حق پیوست و مرقد مبارک وی در بیرون شهر پاکپتن نزد شهید اعدد در جنگل واقع است
و شیخ عبد الاحد بچه بابا مشهور گردند و مردم امد یار از زیارت آنحضرت امر بکشتها میپابند در رحلت فرمودن وی
ازین عالم فانی بعالم باقی برین نمط بود که چون وی نه ساله عمر داشت و بیرون قلعه پاکپتن بازی میکرد
چنانچه رسم کودکان است چهل نفر از جانب سنده آمده بودند از انجمله یک کس برهمن بود چون نزدیک وی
رسیدند پرسیدند که این کودک از ان حاضران جواب دادند که این شهزاده پسر شیخ الاسلام قطب العالم
شیخ فرید الحق والدین گنجشکر است قدس الله سره العزیز چون سندیان این شیخ شنیدند بایکدیگر بسخن گفتن گرفتند
که یاران بیایید تا کرامت این شهزاده به بینم که امروز ما را از غیب طعام بخوراند سندیان نزدیک تر
شدند و گفتند که ای شیخ زاده ما امروز گرسنه ایم امید که ما را طعام از غیب بدهید او فرمود که بسیار
خوب شما بنشینید و ساعتی توقف کنید که حق سبحانه و تعالی شما را طعام از غیب خواهد داد بعد از ان وی یک
دیگدان را است کنانید و بالای او دیگ خام از گل خالی نهادند و در ته دیگ آتش افروختند و شیخ
عبد الاحد متوجه بودند که ای سندیان بیایید و هر یک از شما دست درین دیگ بیندازید آنچه هر کس را از طعام
رغبت باشد بخورد همه سندیان از دیگ هر جنس طعام سیر خوردند تنها آن برهمن ماند عرض کرد که مانده ایم ما را

ناپخته بود هندوی زنود که هم در دیگ دست خود ابتدا از دانه رغبت شست البته حضرت حق سبحانه تعالی با
از برد عیب خواهد رسانید آخرالامر آن برهمن نیز همچنین کرد طعام ناپخته از دیگ برون آورده خورد
پخته کرد و بعد از فراغ طعام سنیاسیان مذکور جانب هندوستان روانه شدند چون بیخ کرده زمین از
پاکپتن در جوار نعل دوکان رسیدند در میان خود سنیاسیان از غایت حسد خصومت گفتند که یاران
دیدید کرامات این شیخزاده که چه کرد الحال ما را سزا باید که چیزی از سحر که علم ماست بر این شیخزاده روانه کنیم
چون درین گفت و گو بودند در میان ایشان آن برهمن گفت که ای نامردان خیال خام نکنید که این طور شما با طلب
این شیخزاده پسر حضرت گنج شکر است و نمک او نیز خورده اید این طور حسد نباید کرد آخرالامر سنیاسیان گفته او قبول نکردند
در غضب شدند برهمن مذکور را از همراهی سنیاسیان گریخته در پاکپتن رسید و آن سنیاسیان بدبختان سحر را بجانب
شیخ علاء احمد روانه کردند که وی ساحران برحمت حق سبحانه تعالی پیوست چون این معنی بحضرت قطب العالم روشن شد
فی الحال بلفظ مبارک راندند که کشتی آتش در جگر ما از رخته است انشاء الله تعالی ایشان نیز در قهر جبار در خاک زیر
در آتش خواهد سوخت چون این سخن هنوز بر زبان مبارک نمانده بود که همون زمان آتش از پایهای سنیاسیان از
عالم غیب پیدا گشت و تمام سوختند و چند توده خاک گشتند تا الان آن تودهای خاک موجود اند و تمام اهالی
می بینند و میگویند که بیخ کرده ای از پاکپتن است بعد از آن برهمن مذکور در خانقاه حضرت قطب العالم
آمد و سر بر زمین نهاد و در پای مبارک آنحضرت افتاد و عرض کرد که بنده آن سنیاسیان را منع کرده بود
ایشان گفته ما قبول نکردند آخرالامر کردهٔ خویش یافتند و درین اثنا در دل آن برهمن این رسید اگر زنار من
از خود پاره شود باوسه شود در خدمت حضرت قطب العالم مسلمان شوم چون این خطره در دل برهمن
جای گرفت بفرمان الله تعالی یک بیک بر هندا شد زنار او را پاره کرد و بخشش برهمن نهاد فی الحال او
مسلمان شد

مسلمان شد و در خدمت آنحضرت بپیوست چون آنحضرت خدمت او را بپسندید نام او ملک جوهر
نهادند که وی یکی از اولیای خدا گشت بعد از مدت ملک مذکور عرض کرد که حضرت سلامت بنده حضرت چند دختر
دارد نسبت ایشان بکجا بکنیم حضرت فرمودند که ای ملک جوهر نسبت دختران با فرزندان قوالان بکن بکن آخر
او همچنین کرد تا فی الحال از فرزندان ملک جوهر در فرزندان قوالان در درگاه نسبت می شود فصل سیوم در ذکر
اولاد دختران حضرت گنج شکر قدس الله سره العزیز مسمات بی بی فاطمه و بی بی فاطمه و بی بی شریفه و بی بی مستوره
که هر یکی رابعه زمان بودند نقلست از سید مبارک محمد کرمانی رحمة الله علیه که شیخ شیوخ العالم را سه دختر بود
مهتر ایشان بی بی مستوره که تا نفس آخر در بر دستر و صلاح و عفت و کرامت بود دوم بی بی شریفه که بشرف
طاعت و عبادت مشرف بود رحمة الله علیها این بزرگ زاده هم در عنفوان جوانی بیوه شده بود تا لب گور بخیر خدا
با دیگری مشغول نگشت چنانکه شیخ شیوخ العالم فرمودی اگر عورت را خلافت و سجاده دادن مشایخ روا
بودی من بی بی شریفه میدادمی شیخ سعدی خوش گفته دار در هر دو عصمت بعبادت مشغول
نام در عالم خود در کنف ستر خدای سوم بی بی فاطمه که در خانه مولانا بدر الدین اسحاق بود رحمة الله علیهم
مولانا مذکور در ازدواجین برحمت حق پیوست و فرزندان صغیر گذاشت خواجه محمد امام و خواجه موسی
سلطان المشایخ را بدین سبب تعلقی بخت بیش آمد و نیز آنچه سلطان المشایخ را با مولانا بدر الدین
اسحاق فرط محبت بود چنانچه در ذکر مولانا بدر الدین اسحاق تحریر یافته است سلطان المشایخ در آن
می بود که اگر عرجی بعد آنکه بی بی فاطمه را با فرزندان از ازدواجین چاره نماند حق محبت مولانا بدر الدین
اسحاق بنوعی ادا کرده شود الغرض درین باب سید محمد کرمانی نانا این قصه شنود کرد سید محمد گفت ما هم
مرا راحت است که رعایت فرزندان مولانا بدر الدین اسحاق بکنیم که در باب هر یکی از ما خدمت شیخ شیوخ

العالم مدد داد که در دست درین حالت فرو می بود اگر ملتانی که همسایه سلطان المشایخ بود دیگر از جانب سوداگر
آورده دو تنکه زر بخدمت سلطان المشایخ فتوح آورد سلطان المشایخ آن دو تنکه زر بدست
سید محمد کرمانی بنا داده بود که یک تنکه زر شما در خانه خرج کنید و دوم تنکه زر بجهت آوردن فرزندان مولانا
بدرالدین اسحاق با خود در اجودهن خرج کنید زیرا که ایشان محروم خاندان پاک اند آید سید محمد قبول کرد دوم
روز در اجودهن روانه شد بی بی فاطمه سام رحمة الله علیها با فرزندان در شهر آورد الغرض چون چند
گاهی از رسیدن بی بی فاطمه و فرزندان عزیزان در شهر گذشت از خویش و بیگانه هر کسی گمان بردند
مگر سلطان المشایخ در خاطر دارد که بی بی فاطمه را در حباله خود در آرد و این سخن که لایق حال سلطان
المشایخ نبود در گوش خاص و عام افتاد شبی در خلوت بود سید محمد کرمانی این حکایت بخدمت سلطان المشایخ
بگفت که خلق در باب آوردن بی بی فاطمه سخنی میگویند گمان آنکه خدمت شما که بی بی فاطمه را آورده اید
مقصودی دیگر است چنانکه در صدر کتاب سیر الاولیا رفته است سلطان المشایخ از شنیدن این سخنها
انگشت تحیر بدندان انگاه گرفت و دست مبارک بر روی و محاسن مصفای خود زد و آواز داد و گفت که استغفار
عزیمت اجودهن کنید دیگر روز ان بزیارت شیخ شیوخ العالم روان شدند چون از اجودهن باز گشت
پیش از آنکه در شهر برسد سیوم روز بی بی فاطمه در غیبت سلطان المشایخ نقل کرده بود و در روضه شیخ
نجیب الدین متوکل قدس سره بیرون دروازه مندوه مدفون شد چون روز سیوم خلق حاضر گشت سلطان
المشایخ از اجودهن هم در اثر روز در روضه شیخ نجیب الدین متوکل رسید و زیارت بی بی فاطمه سیوم روز کرد
دریافت و محبی خواجه محمد موسی که در عالم صغر بودند ایشان را در نظر مبارک خویش پرورش داد و خواجه احمد

فصل دهم

نثار ورمی را که مرید شیخ شیوخ العالم بود باتفاق از یاکی البنان زیور دعو رحمة الله علیهم اجمعین

در بیان نسب

در بیان نسب و حسب و اولاد و قامات (؟) حضرت قطب الاولیا سید السادات منبع السعادات آل طه
و یسین بنیره سید المرسلین حضرت مولانا بدر الدین اسحاق بن سید علی بن سید اسحاق بن سید معین الدین خلاب (؟)
منهاج الدین بن سید احمد بن سید محمود بن سید احمد بن سید محمد بن سید فتح الدین بن سید جلال الدین بن سید
صدر الدین بن سید احمد قطب الدین بن سید ذکریا بن سید عمر اشرف بن سید زین العابدین علی اصغر
بن شاهزاده کونین امیر المومنین حسین رضی الله عنه بن امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه ذکر دوم جناب (؟)
حسب الحضرت نقلست از سیر الاولیا که بوستن (؟) مولانا بدر الدین اسحاق بخدمت شیخ شیوخ العالم قدس الله
سره منقول است که این بزرگ هم از شهر دهلی بود و تعلیم هم در شهر کرده و از دانشمندان و خوب طبعان شهر در
علم و فضل فایق گشته چون علم یکسال در شهر حاصل کرده و طبع بلند داشت خواست تا جمیع علوم را بایقین الغایه
حاوی شود چند مشکلی نیز در هر علمی بر و مانده بود که از فحول علمای شهر حل نشده بدین سبب عزیمت بخارا
کرد چون در اجودهن رسید و در آن ایام صیت کرامات حضرت شیخ شیوخ العالم زبدة الحق والشرع
والدین در عالم منتشر و شده و خلق خدا از اقالیم بجا کیوس (؟) آنحضرت می آمدند الغرض مولانا بدر الدین
اسحاق نیز آمدند که بخدمت شیخ شیوخ العالم ملاقات کنند چون مولانا بدولت پابوس شیخ شیوخ العالم مشرف
شدند شاهی دیدند سینه مصفا و تقریر دلگشا چنانکه سلطان المشایخ میفرمودند که حسن عبارت و لطافت
تقریر شیخ شیوخ العالم بحدی بود چون به سمع السامعان رسید خواست آنکس آن بود که از غایت ذوق جان مساعت
نمیرد و نیکو باشد (؟) من چند مشکلی که خدمت مولانا را بود از خدمت شیخ شیوخ العالم فرید الحق والدین قدس سره در
عین تقریر حکایات حل شد خدمت مولانا متحیر ماند و با خود گفت که این بزرگ کتابها نزدیک خود ندارد و جابجا
جا در پوشیده از علم لدنی خبر میدهد این علم کسی نیست بجسته جز بکه در بخارا میرفتم صد چندان همین جا یافتم

خویش
نیت سجاده ارفتن د درگرده رباعتقاد صافی بخدمت شیخ شیوخ العالم پیوست و مرید الحضرت شد شیخ سعدی

میگوید ع منکه در هیچ مقامی نزدم خیمهٔ عشق پیش تو رخت بیفکندم و دستم بنهادم شیخ شیوخ العالم نیز چون

قابل دید مرحمت فرمود سجاده و عصا داد و خویش نزد گردانید و بمجلس مخصوص گردانید بیگانگی کسی بید که یکی از

واصلان درگاه الٰهی تبارزی گشت و هم بخدمت شیخ شیوخ العالم مستقیم ماند و از اقربا و خویش و پیوند که در شهر

داشت لکن هر بید و با دوست یکی شد ع دل و جان تن با خیال یکی شد :. سید محمد مبارک از والد خود

سید محمد کرمانی سماع دارد که خدمت مولانا بدر الدین اسحاق رحمة الله تعالی علیه بحدی سریع البکا بود که

یکساعت چشم مبارک از آب دیده خالی نبودی این ضعیف گوید سه ای ز عظمت خانهٔ علم خراب :.

مردم چشمم ز گریه غرق آب :. چنانکه از کثرت گریه دو هر دو چشم مبارک او کل افتاده بود بزرگی خوش گوید

:. زود خواهد زدن شقف دو چشم بسر افتاده آن آب چکیدن :. نقلست از خواجه محمد مبارک که

بیکفت که وقتی بهوت بخدمت شیخ شیوخ العالم زبدة الحق والدین داشتم خدمت مولانا بدر الدین علاج

الت بر دیدهٔ چشم خدمت مولانا باکیست فرمود که ای خواهر من آب دیده و جود دست من نیست بزرگی خوش گوید

مولانا
از آب دیده چشم خراب کرده بس تا مدیم دیدهٔ خانه خراب شد :. سید محمد مبارک کرمانی مسطر بود که خدمت

شیخ
بدر الدین اسحاق بعد نقل شدن شیخ شیوخ العالم زبدة الحق والدین که بدر الدین سلیمان بر سجاده شیخ نشست

لبت و مالیت یاد بزرگی خوش گوید ع در خدمت تو ای ز دل و جان عزیز تر :. جان در میان به بندم

الدین
صد بند یکم :. چون چند گاهی برین گذشت السنهٔ حاسدان میان شیخ بدر الدین سلیمان و مولانا بدر

الدین
اسحاق القامی علم آنات کردند و خواستند که منصب خادمی از دیگر کنند خاطر مولانا بدر الدین اسحاق از

الدین
سبب منغص شد و درین باب با سید محمد کرمانی مشورت کرد و سید محمد کرمانی عزت و احترام مولانا بدر

که بخدمت

اسحاق را گفتم ای برادر ... ... وجوب در مره ... را ... ××
... مولانا ... ××

که بخدمت شیخ شیوخ العالم داشت رسیده بود ذکر بود که مولانا را مصرع محبت یکی غرب بوده و دری به
خدمت مولانا این سخن بشنید در مسجد جمعه در آمد حضرت الغرض سید محمد کرمانی مصنف مؤلف که من در خواجه یعقوب
پسر شیخ شیوخ العالم زین الدین و شیخ علاء الدین نبیره شیخ شیوخ العالم قدس الله سره العزیز چند بود دکان
دیگر در آن مسجد جمعه پیش مولانا بدرالدین اسحاق کلام الله حفظ می کردیم و اخی مبارک غلام شیخ شیوخ العالم قدس الله
سره العزیز در چهار دختر خود بی بی فاطمه که در خانه مولانا بدرالدین بود داد و او خلیفه بود الغرض حضرت
والد سید محمد کرمانی میفرمود از زمانیکه حضرت مولانا در نماز جماعت مشغول می بود چندان بگریستی که بوقت
رکوع و سجود در سجده جای ایشان تمام از آب دیده مبارک او تر گشتی و خدمت والد میفرمود که مولانا بدرالدین
اسحاق قدس الله سره العزیز مشغول سوز ان ساخته بود و تر بکمالات مردان خدا رسیده و غرض اندرین
این جهان مردم را تحصیل کمالات است چون بکمال رسند پیش ازین حیات ندارند هم چه بود دختر شیخ شیوخ العالم
قدس سره العزیز مشغول است که وقتی مولانا بدرالدین اسحاق قدس الله سره العزیز این بیت بر زبان
مبارک راند [illegible] بیت سیاست عشق روح نطق [illegible] اینجا هر العضو [illegible] تمامی روز
در ذوق این بیت در عالم تحیر بود و هر بار که میفرمود بدلکای و احتراز به بدامیند چون نماز شام در آمد
شیخ شیوخ العالم مولانا بدرالدین رحمة الله علیه را امامت فرمود حضرت مولانا در نماز شروع
کرد و تحریمه بست و بجای [illegible] همین بیت بر زبان مبارک راند بعد و بیهوش بار آمد شیخ شیوخ العالم فرمود
که باز در امامت شروع کن و حاضر باش درین کرت نماز تمام سلطان المشایخ میفرمود که مرا با مولانا بدرالدین
محبت سخت بود در کل امور که مرا پیش آمدی خدمت مولانا شیخ شیوخ العالم بیان کردی و خود نیز ترتیبها نمودی
تا الغائب که خدمت مولانا در حقیقت صدر حیات بود و بسبب عظمت و احترام او سلطان المشایخ

بکسی دست بیعت نداد چون حضرت مولانا در بر دو شد بعد از آن دست بیعت دادن گرفت

و سید محمد که بابا محرم آن خاندان کرامت بود در اجودهن رسید و تا اسیران مولانا بدر الدین خواجه

محمد و خواجه یونس و والده ایشان آنکه دختر شیخ شیوخ العالم است که زوجه مولانا مذکور بود در شهر آورد

و با انواع رعایت کرد و در باب ایشان ترتیبها نمود چنانکه این کیفیت مشرح در ذکر بی بی فاطمه در تکمله

مناقب دختران شیخ شیوخ العالم فرید الحق والدین تحریر یافته است که بر بلاغت و فصاحت ایشان دلیل

واضح است و منقول است که ملک شرف الدین کبرا مقطع دیبالپور بود او را اتفاق آن شد که بخدمت

شیخ شیوخ العالم فرید الحق والدین قدس الله سره العزیز ارادت آرد بدین نیت در رکت قدم بوس شیخ شیوخ

العالم حاصل کرد و بیعت التماس نمود شیخ شیوخ العالم اشارت بجانب مولانا بدر الدین اسحاق کرد که

این را تو دست بیعت ده مولانا بدر الدین بحکم فرمان شیخ شیوخ العالم او را دست بیعت داد بعد از چند

گاه بحکم فرمان پادشاه عهد او را ابدلند که دیبالپور بجانب لاهور روان کردند ملک شرف الدین

عرضداشت درین باب بخدمت مولانا بدر الدین اسحاق نوشت و کسان خود را گفت چون در اجودهن

برسید نقل خربزه بسیار خورد نیزه بخرید و برابر عرضداشت بخدمت مولانا بدر الدین اسحاق ببرید چون کسان

عرضداشت با خربزه بخدمت مولانا رحمة الله علیه آوردند جمعی از یاران و عزیزان بخدمت آن بزرگ

نشسته بودند قاضی صدر الدین حاکم اجودهن خادم مولانا بیکی داد و را فرمود صدر الدین این خربزه

قسمت کن قاضی صدر الدین چون خربزه قسمت کرد بخدمت مولانا رسید نصیبی حضرت مولانا بدر الدین

بهیچ نیامد حضرت مولانا بدر الدین فرمود که نصیب شرف الدین کبرا هم نزدیک من بنه چون خربزه قسمت شد

حضرت مولانا دستار مبارک خود از سر فرود آورد و نزدیک خربزه که نصیب شرف الدین کبرا بود نهاد و فرمود

وحضرت مولانا بدرالدین در علوم و فنون کلی و مشغولی تمام داشتند xx

که ما

که با این خربزه نیکو بریم و این دستار در سر می بندیم تا از ما نکو شرف الدین نیاید چون او برسد با او بگوییم
این سخن بگفت و بحکایت مشایخ و مناقب بزرگان با حاضران مجلس مشغول شد مدتی که گذشته شرف الدین
کبرا رسید خدمت مولانا بدر الدین رحمة الله علیه دستار بر سر مبارک خود نهاده و بخربزه خوردن مشغول شده بود
درین میان شرف الدین حکایت تخلیص خود بخدمت مولانا بدر الدین اسحاق رحمة الله علیه گفتن گرفت
که ساعتی پیش پادشاه در باب من نوعی دیگر کیفیتی باز نموده بود چون پادشاه را کذب او تحقیق شد زمانه دیگر
دشنام داد که او را مخلص کنید و هر جا که برسد وی را باز گردانید من بنده در رقعه هر احوال رسید بودم که ان
زمان رسید از برکت مخدوم با فرحت تمام بخدمت پیوستم مشغولست که شیخ شیوخ العالم فرید الحق والدین
قدس الله سره العزیز بنوبتی بجهت حرم در سعادت درون میرفتند چون نوبت بمولانا بدر الدین رسید خدمت
مولانا بجهت حرم رفت و دو پسر شیخ شیوخ العالم فرید الحق والدین قدس الله سره العزیز برابر خدمت مولانا
بیرون آمده بودند در اثنای راه بخدمت مولانا میگفتند که مریدان و یاران ما را چنان کرامت است که مریدان
سید احمد بر شیران سوار میشوند و مار آن بدست میگیرند مولانا بدر الدین فرمود که ای مخدوم زادگان
چنین نباید گفت شیخ شیوخ العالم فرید الحق والدین بغایت بزرگ آمد کسی که است و عظمت ایشان و
متعلقان ایشان برسد الغرض چون بشهر رسیده بودند شیری از جنگل بیرون آمد و هر دو پسر شیخ شیوخ العالم
فرید الحق والدین بر درخت سوار شدند مولانا تازیانه بدست داشتند مبارک بر آن شیر میزد و میگفت که ای
سگ ترا چه مجال که در نظر مخدوم زادگان من در آیی بعد ازان پسران شیخ شیوخ العالم را گفت که از درخت
فرود آیید ایشان گفتند تا این شیر برود ما فرود نیاییم خدمت مولانا رحمة الله علیه آن شیر را گفت
که ای سگ برو شیر سر بر زمین نهاد و باز گشت پسران شیخ شیوخ العالم از درخت فرود آمدند و ازان

سخن که میگفتند ایشان شنیدند سلطان المشایخ می فرمود که مولانا بدر الدین اسحاق جهت آن میفرمود وقت
نماز دیگر تنگ بود کسی گفت که خواجه وقت نماز دیگر تنگ میشود مراد فرمود که برو آفتاب نزدیکست
فرو شود دیده خدمت مولانا بدر الدین اسحاق فرمود که ما این آفتاب را بگوییم تا صفحه تمام شود
زرد نگردد چون صفحه تمام شد خواجه فرمود آفتاب را به بین چون یکی بالای وقت دید که بالا رفت
دید که آفتاب بر جای است خواجه حکیم سنائی در مدح امیر المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه میگوید
بیت چون شرمش ز فوت نماز :: داشته چرخ را ز گشتن باز :: و سلطان المشایخ میفرمود که مولانا
بدر الدین اسحاق چنان خادمی کرد شیخ شیوخ العالم را قدس الله سره العزیز که از هر تن چنان خدمت
نیاید با آن هم مستغرق و مشغول حق بودی تا حدی که بخدمت شیخ شیوخ العالم نشسته مستغرق حق
بودی که از خود خبر نداشتی و خدمت مولانا سخت بزرگ بود و صاحب نعمت تا روزی با ایشان
در بیت گنجها گفتم که در سنجها اول شیخ شیوخ العالم را یاد میکنم پس از آن شما را آنحضرت عزت شفیع من آرم جواب
گفت من نعمتی دارم از کنج عجز دیو سته در محبت آنم بعده سلطان المشایخ فرمود سبحان الله بنگر از آن
خود چه نعمت بوده است که این زمان اینقدر رست سلطان المشایخ میفرمود که بزرگی بود از خلفای
شیخ شیوخ العالم فرید الحق والدین قدس الله سره العزیز در وقت نقل او سلطان المشایخ فرمود من در آن وقت
اجودهن بودم چون من بخدمت شیخ شیوخ العالم رسیدم و از حال نقل آن بزرگ بخدمت شیخ شیوخ العالم
باز نمودم شیخ شیوخ العالم چشم مبارک پر آب کرد فرمود که حال نماز چه بود گفتم سه روز نماز فوت شد شیخ
العالم هیچ نگفت مولانا بدر الدین اسحاق در این محل گفت که این نکو خواست بن با خود شیخ شیوخ العالم
درین باب نظر بود چرا که شاید که مولانا بدر الدین از جنبا کرده وقت نقل مولانا بدر الدین رحمة الله

علیه نماز

محمد بیست نماز فوت شد شیخ شیوخ العالم هیچ نگفت مولانا بدرالدین اسحاق در این محل گفت که این بگویم حضرت
من با خود شیخ شیوخ العالم در این باب نفرمود چرا شاید که مولانا بدرالدین از ایشان گوید درشت نقل
مولانا بدرالدین رحمة الله علیه شد نماز با مداد بجماعت میگذارد و دوازده امام که در سر سید درشت اشراق شده
اشراق نیز میگذارد و باز با آن دو دوازده مشغول شد باز هر سید درشت چاشت شد چاشت میگذارد و در مسجد دنیاد در حجرت
فی بورت رحمة الله علیه بدیده سلطان المشایخ نمود که من با خود گفتم که او در ازاء آنکه این سخن بگوید و مدفن این بزرگ
بدر ان مسجد جمعه دیدیم اجودهن که بیشتر حال آنجا مشغول بوده است ذکر در بیان اولاد بدر حضرت قطب الاقطاب
مولانا بدرالدین اسحاق که از حضرت عصمت پناه بی بی فاطمه بنت حضرت قطب العالم اند بتفصیل مذکور خواهد شد
که آنحضرت را دو پسر بنام خواجه محمد و خواجه موسی و خواجه محمد را چهار پسر بنام خواجه مسعود و خواجه فخرالدین و
خواجه جلال و خواجه داود و چهار دختر نیز داشتند و خواجه مسعود را دو پسر بنام خواجه یحیی و خواجه عیسی و خواجه عیسی را چهار پسر
چهار دختر بود و بعد خواجه یحیی را سه پسر بنام سید محمد و سید ابراهیم و سید سعدالدین و چند دختر نیز از انجمله یک دختر را
پسر بود بنام خواجه کمال الدین و خواجه سراج الدین و بهاءالدین و خواجه برهان الدین و خواجه ابراهیم و خواجه عضدالدین
و این هر یکی را اولاد هست و خواجه جلال الدین را یک پسر بود و چند دختر و خواجه داود بن سید محمد را نیز اولاد
دیگر اولاد مولانا مذکور در شهر های متفرقه ساکن است بنا حضرت دهلی که در آنجا بنام سید ایوب و سید مودود سید
عبدالرحمن ابن سید جلال ابن سید خواجه ابن سید محمد ابن سید مبارک ابن سید حسین ابن سید علم الدین ابن سید داود
ابن سید محمد ابن سید مولانا مرقوم و اولاد مولانا بدرالدین اسحاق بسیار است و العجب در امروهه و در کالوده
سید قاسم و سید نور محمد و سید معظم و سید عبدالرحمن و اولاد سید محمد بن سید شعیب بن سید آدم بن سید مدّه
بن سید غیاث الدین بن سید فخرالدین بن سید محمد بن مولانا بدرالدین اسحاق مذکور و سید محمد صادق

که از اولاد ابن [illegible] هم زاده حضرت [illegible] مدفون اند در [illegible] خانقاه
بلکه غرض خواجه سید محمد در حال خواجه کریم الملة والدین سمرقندی
المدعو به [illegible] حضرت محبوب الهی قدس سره آمده بود
بماند از حرم سید محمد [illegible] علیم الدین نظامی عفی عنه

و خواجه فخرالدین بن خواجه محمد مذکور را
چهار پسر بود بنام خواجه سیف الدین

بن سید عضدالدین

و سید فاضل محمد و سید مراد بن سید محمد حسین بن سید کبیر بن سید یوسف بن سید ابراهیم بن سید عبد الله بن سید محمد بن خواجه جلال الدین
بن سید محمد بن مولانا بدر الدین اسحاق و سید یوسف و سید محمد و سید صادق و سید باقر ابنای سید حسین بن سید حیدر
ابن سید محمد ابن حلیم ابن سید سلیم ابن سید محمد بن سید جلال الدین مذکور دیگر سید قاسم بن سید بهبود بن سید اسمعیل
بن سید مسته بن سید فخر الدین بن سید برهان الدین بن سید فخر الدین بن سید محمد بن مولانا بدر الدین اسحاق و سید
سیف الدین صاحب سجاده مولانا بدر الدین اسحاق ولد سید حسین بن شیخ فتح احمد بن شیخ یوسف بن شیخ لطف الدین
بن شیخ سیف الدین بن شیخ فخر الدین بن سید محمد بن مولانا بدر الدین اسحاق و سید عبد الغفور بن سید خواجه ابراهیم
بن سید حاجی بن سید برهان بن شیخ سید داود بن خواجه ابراهیم بن خواجه فخر الدین بن سید محمد بن مولانا بدر الد
اسحاق دیگر در جهانگیرنگر امروزه سید صادق محمد بن سید شاه محمد بن سید ابراهیم بن سید علاء الدین بن سید ملک بن سید صدر
الدین بن سید عضد الدین مذکور دیگر سید کمال محمد و سید صادق محمد و سید حاجی محمد و شاه عارف و سید عالم ابنای
سید شاه محمد بن سید خواجه جعفر بن سید علاء الدین بن سید صدر الدین بن سید ملک بن سید عضد الدین بن سید خواجه فخر الد
بن سید محمد بن مولانا بدر الدین اسحاق و شاه عارف مذکور یکی از اولیای عصر او شیخ نامدار بود که مرقدش در
اگره است و بعضی در منتخب رساله آورده‌اند که شیخ بدر شیخ صوفی بود که دو پسر از اولاد دختر لطیف دویم بابا بسر لطیف
دختر حضرت گنجشکر قدس الله سره العزیز در راه آن جوانی بکوه منسوب شده بودند که اولاد او نیست سیوم بابا مستوره
دختر حضرت گنجشکر که در حباله شیخ عمر صوفی ناروتی بود که از وی یک پسر شیخ عز الدین متولد شد که اولاد وی بسیار
شیخ محمد دلبر و شیخ نظام الدین دلبر ابن شیخ نور و شیخ قطب الدین و شیخ شهاب الدین و اولاد ایشان
معلوم نیست که بکدام جای متوطن اند دیگر آنچه مذکور فرزندان پسری و دختری حضرت گنجشکر قدس الله سره
العزیز تفصیل از کتب سیر و ملفوظها منقول گشت معلوم میگردد که فرزندان حضرت مولانا بدر الدین اسحاق رحمه الله علیه

اگر کسی دیگر گوید

اگر کسی دیگر گوید که من نواسه حضرت گنجشکر قدس الله سره العزیز دروغ گفته باشد دیگر فرزندان قاضی ابو مسلم میگویند

که نواسه حضرت گنجشکریم درو غست زیرا انکه ذکر فرزندان پسری و دختری انحضرت بتفصیل درین اوراق نوشته

شده پس اینها بکدام حساب نواسه باشند آری بعد از اعتماد ایام بواسطه اسباب غیر معلوم بعضی فرزندان انحضرت

بفرزندان ابو مسلم نسبت کردند اما را سعادت نواسگی از زایا داشته آند پس همان فرزندان صاحب سعادت

نواسه فرزندان حضرت گنجشکر باشند نواسگان انحضرت نه جمیع فرزندان قاضی ابو مسلم علی العموم بدانکه دختر

قاضی ابو مسلم مسمات بابو ملکو بواسطه تحصیل شرف نسبت انحضرت در خانه شیخ بدرالدین سلیمان پسر انحضرت

بسعادت زوجیت رسیده بود که او لا داز وی بسیار رست چنانچه در صدد رونوشته اند دیگر دختر نیز قاضی الوکلا

در حباله شیخ علاؤالدین ابن شیخ بدرالدین سلیمان مذکور بود شیخ علاؤالدین را بسیار اولاد بوجود امد چنانچه مرقوم

شد و در شیخ علاؤالدین گذشته ست فصل پانزدهم در بیان حضرت شیخ نصرالله بهشتی انحضرت گنجشکر قدس الله

سره العزیز وی از خدمت و ملازمت حضرت گنجشکر بهره تمام یافته بود و وی خود را از خدمت انحضرت

یکساعت معاف نداشتی و در بارگاه وی انحضرت بسیار التفات و عنایت مبذول میداشتند چنانچه ادنیکی

از اولیای خدای گشت و خرقه خلافت از انحضرت نیز یافته و او را شش پسر بودند بنام خواجه بایزید

و خواجه نعمت احمد و خواجه عبد احمد و خواجه کریم الدین و خواجه ابراهیم و خواجه عبدالرشید که اولاد ایشان

در پاکپتن و خادمان درگاه تمام شیخ عبد الوهاب عرف بابو بن عبد احمد خادم رجب بن خادم نصیرالدین

و خادم اسمعیل و خادم اسحاق و شیخ محمد ابنای خادم سالار ابن خادم نصیرالدین مذکور دیگر خادم گدا ابن خادم

محسن ابن خادم نصیرالدین مذکور و خادم کمال و خادم شریف و عبد اللطیف و خادم پیر محمد ابنا

خادم عبد الوهاب عرف جنید بن خادم احسن و عبد القادر خادم پیر محمد وغیره ابنای خادم محمود ابن خادم ..

که از درین پنج نفر زن متولد شده و از منکوحه کلان که از قوم ... بود ...

از حسن مرقوم و خادم علی ابن خادم حاجی عثمان ابن خادم امون دیگر شیخ بوده و خادم محمد
ابن شیخ محمود ××

ابن شیخ رحمهم الله که وکیل حضرت شیخ تاج الدین محمود صاحب سجاده حضرت گنجشکر بود و شیخ عبدالرشید ابن شیخ ابراهیم
ابن شیخ فتح الله و حاجی محمد و حاجی محمد ولد شیخ ابوالفتح ابن شیخ عبدالرحمن و شیخ محمد ابن شیخ عبداللطیف ابن شیخ تاج الدین
و شیخ عبدالغفور ابن شیخ محمد ابن شیخ نعمت الله و شیخ چاند ابن شیخ رزق الله ابن شیخ نظام و امان الله ابن شیخ حسن
ابن شیخ احمد و شیخ عبدالقادر ابن شیخ امام الدین ابن شیخ سلیمان ابن شیخ ابراهیم و حبیب الله ابن ذکریا ابن
شیخ حسن و شیخ عبدالواحد ابن شیخ الله بخش و شیخ خلیل ابن شیخ بهکاری ابن شیخ جهنو دیگر شیخ بهاء الدین و علاء
علاء الدین نیز در پنجاب متوطن آمده دیگر شیخ نصرالله و اولاد بسیار است آنچه شنیده و دیده در قلم آورده
باقی والله اعلم بالصواب فصل دوازدهم در بیان حسب اولاد و وفات حضرت سلطان المشایخ
شیخ نجیب الدین متوکل رحمة الله نقل است از مولانا جمال قدس الله سره العزیز در آنچه در سیر العارفین
مرقوم است شعر این شهنشاه مملکت تجرید ... ثانیه از خویش و مانده از تقریر ... رهبر او در هدا جهان
جویان ... از توکل براه حق پویان ... راه عرفان و خار و خس رفته ... گوهر معرفت بجان سفته ...
باطن از حق تمام نور شده ... ظاهر از شرع بر سر در شده ... پاک دین پاک ذات پاک خصال ... گشته از جام
حق مالا مال ... کرده روشن تمام روی زمین ... آفتاب جهان نجیب الدین ... چون جمال از صفا
دریافت ... متوکل براه حق بشتافت ... آن ترجمان صحیفه تصوف وان باغبان حدیقه تصوف مرشد سالکان
تحقیق و هادی راه روان صفا و تصدیق کشاف اسرار الدقایق قطب سپهر ولایت و هدایت مرکز دایره
هدایت و نهایت آن اهل کمال صاحب دل شیخ المشایخ نجیب الدین متوکل قدس الله سره العزیز بزرگی
عظیم القدر بود در زمانه خویش همتای نداشت برادر حقیقی حضرت سلطان المشایخ زبدة الدین مسعود
قدس الله سره بود ارادت و خلافت هم از حضرت ایشان داشت حضرت ایشان او را بدرجه [illegible]

دهلی رحلت نموده بود که همانجا متوطن باشد بعضی دروازه مندی منزل داشت و از غایت استغراق

و مشغولی خود خبر آن نداشت که امروز کدام ماهست و یا کدام روز یا غله در شهر چه نرخ دارد و بکار

دنیا پیش و مشغول ... همه حال او یکسان بودی روزی شیخ نور الدین محمد غزنوی رحمة الله علیه از وی

پرسید که مخدوم برادر حضرت شیخ زین الدین مسعود شما باشید جواب داد که برادر صوری منم تا برادر معنوی

که تواند بود نقلست از حضرت سلطان المشایخ نظام الملة والدین محمد بداونی قدس الله سره العزیز

که ما را برکت ارادت بحضرت سلطان المشایخ زین الملة والدین قدس سره از دولت صحبت او روی

نمود چنانکه در ذکر ایشان مرقوم البنان شده و نیز از حضرت سلطان المشایخ شیخ زین الملة والدین نقلست

که وقتی روز عید بود خلایق به شهر بازگشت و برای حضرت ایشان بیرون رسیدند جمعی قلندران از خراسان مهمان

شده بودند دیدند که خلق صدا تیر ادر عیدگاه توجه بسیار است میان خود گفتند که این شیخی بزرگست ما را امروز

مهمان او میباید شد حضرت شیخ از عیدگاه بمنزل خود توجه فرمودند قلندران مذکور از عقب رسیدند و عرض

نمودند که حضرت شیخ شما درین شهر بزرگ العذر رسید ما را باید که امروز مهمان شما باشیم حضرت شیخ مشار الیه فرمودند

که مرحبا و اهلا خوش باشد ایشان را در جماعتخانه نشاندند و خود درون خانه درآمد با حرم گفت که امروز

جمعی قلندران از خراسان مهمان رسیده اند اگر ما حضری باشد دریغ نباید داشت حرم ایشان عرض نمود

صاحبخانه شما آید از عشرت خانه شما را دوشی است و دو درم زرست که بوی طعام در مشام فرزندان

نارسیده دست شیخ زر بود ملا اگر چادری یا سرپوشی داشتم یا شیء بیار تا در بازار فروختم که از فروخته

برای مهمانان چیزی ما حضر سازیم حرم بنگفت سرپوشی داشت که بردی بسیار رفعه بوده زده بود لایق آن

نبود که کس از آن امید دو درم کبرد و آخر حضرت شیخ چون چنان دید کوزه آبی و قدحی بر داشت و در نگاه میان مجلس

[illegible]

قلندران بادیت یاد و گفت درویشان معذور دارید که ما خود همین عیب درویشان اهل دل بودند آن ابتر

تعلیم و تکریم کردند و بوسیدند دست و پای حضرت شیخ در دل حجره رفت و مشغول شد با دل خود میگفتند که همچنین

روز عیدی باشد روزی دو روز است که خلق در زندانها طعامی نرسیده است و ما از آن بیاید همچنین یا مراد

باز کردند شیخ درین بود که مردی از آن پایان بالا آمد و از گفت گویان برآمد گفتم دلا خود را هیچ دل گفت اگر تمنائی

هم شیخ دریافت که خواجه خود است برخاست و تعظیم کرد و خواجه بنشست و با شیخ آغاز کرد و صحبت که با دل

خود خیال میکنی که امچنین روز عیدی برود در حلق زندانیان طعام نرسد و روزی طعام بیار شیخ تبسمی

کرد و گفت که خواجه میداند خیال دل همین بود که در خانه هیچ موجود نیست خواجه گفت برخیز و نقش را با ما

دار شیخ برخاست و نزد در آمد می بیند که یک خوان طعام در صحن خانه نهاده اند برگرفت و برون رفت و گفت

که این طعام هم که آورده دست گفت مردی آمد من از وی پنهان بشدم او طعامی نهاده رفت شیخ از آن طعام

مبلغی در دامن کرد و گفت بالای آمد چه بیند که خواجه خود نیست پیدا از آن گفت آری این سعادت که یافتم

هم از هوای یافتم در دیگر مناقب شیخ نجیب الدین متوکل قدس الله سره العزیز در سیر العارفین درج است

بسیار است این چند کلمه که نوشته ام بواسطه آنکه کتاب دراز شود سبحان الله زهی عظمت و کرامت

و بزرگی حضرت شیخ المشایخ رهنما الاولیا تاج العارفین بندگی شیخ نجیب الدین متوکل قدس الله سره العزیز که

لاابالی انعام هر کس نیست خوش گفت آنکس که این در معنی سفت ؎ اسرار محبت را هر دل نبود قابل ∴

در نیست بهر دریا زر نیست بهر کانی ∴ ذکر در بیان اولاد بندگی حضرت شیخ نجیب الدین متوکل برادر حقیقی

گنج شکر ابن شیخ سلیمان ابن شیخ شعیب فاروقی و او یکی از اولیای خدا و مشایخ نامدار بود و مرقد مبارک

وی در حضرت دهلی است چنانچه مردم بزیارت آنجا میروند و در کتابها یافته‌اند شیخ نجیب الدین متوکل نیز سوار نشود

ست در عقب

نسب در عقب وی نشسته پسر است نام شیخ اسمعیل و شیخ احمد و شیخ محمد و شیخ اسمعیل که اولاد وی در شهرها متفرقه شدند
اند چنانچه بعضی در نزد ا... و بعضی در سنبل باسم شیخ نجم الدین ابدال و غیره و ابنای شیخ الهداد اند و ذکر
وفات آنحضرت که بتاریخ نهم ماه رمضان المبارک برحمت حق پیوسته قدس الله سره العزیز صاحب سجاده
شیخ محمد که روز الست باقی اولاد شیخ نجیب الدین متوکل نیز در بعضی شهرهاست این فقیر اگرچه شنیده
در قلم آورده و الله اعلم بالصواب ذکر در بیان چراغیان و خادمان و مجاوران و جاروب کشان
و غیره روضه منوره حضرت قطب العالم شیخ زید الدین گنجشکر قدس الله سره العزیز اکنون مجاوران او
بنام عبد الله حضرت شیخ ابراهیم بالا راجه صاحب سجاده حضرت گنجشکر در خدمت اند باز دیگر خادمان بنام
گدای فیروز پسران کمال بن بابو بن بایزید که ایشان سوده ها بر ذات دارند و بزرگان ایشان از اند
حضرت شیخ علاء الدین موج دریا صاحب سجاده آنحضرت مسلمان کرده بودند که حال فرزندان او در خدمت
اند دیگر چراغیان درگاه از نسل سلطان شهاب الدین غوری اند باسم شیخ حسن و شیخ عبد السلام بن الله دیه
و منها و شیخ یوسف و شیخ حسین ابنای شیخ محمود داین علی الدین و شیخ فتح علی ابن شیخ عبد الرشید ابن پیر و که
بزرگان ایشان نیز از عهد شیخ علاء الدین موج دریا خدمت چراغیان روضه مقدسه و خدمت جاروب
خانه آنحضرت قیام می نمایند دیگر جاروب کشان درگاه شیخ ضیاء الدین و حافظ بلاول و شیخ رجب پسران
دتو بن کمال ابن سعد الله ابن شیخ کمال بن سعد الله ابن شیخ احمد ابن شیخ مصطفی ابن شیخ علی ابن شیخ رکن الدین
و هندی که در عهد شیخ علاء الدین موج دریا از کوتوال بزرگان ایشان مذکور آمده و از دست شیخ علاء الدین
مسلمان شده اند تا حال در خدمت اند دیگر بایزید و عبد الرشید ابن کالو ابن کمال مسطور و حال حسین
و رجب ابنای الله دیه ابن نعمت الله ابن صدهو ابن سعد الله مرقوم نیز خدمت جاروب کشی میکنند دیگر

و شیخ حسین و شیخ عبد اللطیف پسران شیخ شیر محمد بن الله بخش

میر آسیا مورو

و شیخ محمد الله [illegible]

بهمه سی حجام باسم جمال و نهال پسران تیمور بن نظام در رمار یان قنال و اسمعیل وحمید و الهداد هی بان
ولد یعقوب ابن الهدیه و عثمان ابن الهدیه مذکور در حضرت دهلی نام موسی حجام که این اسامی حجام
اند که وی حجام حضرت قطب العالم بود از لطف مبارک آنحضرت مقبول گشت نام بهمن باید دیگر قوالان
درگاه در پاک پتن میرگدا اهدی ابن میر الهدیه ابن سلیمان ابن بهمن ابن بلبل ابن مبارک که وی
در خدمت حضرت قطب العالم بود و مشکور نظر اکثر تر گشت دیگر میر دولت ابن میر بهمن ابن عبد الکریم
مشکور دیگر میر علاول ابن میر حسین ابن میر الهدیه ابن بهمن که بالا مرقوم شد دیگر سکندر ابن عبد الرشید
ابن دتما ابن خلو ابن مکهیا ابن کریم الدین مذکور دیگر تما جا ابن دنه ابن خلو ابن مکهیا مذکور ساکن اندهه
در حضرت دهلی میر حسین و دیپی و میر علی پسران جمال ابن منتهن و اسحاق ابن میر منتهن مذکور ابن خلو ابن مکهیا ابن میر
ابن کریم الدین مرقوم در سونارگانو که در صوبه بنگاله است در آنجا باسم شیخ علاء الدین ابن [illegible] شیخ
حسن ابن شیخ بهمن مشکور ساکن اند و کسب توابایه کذاشته احال در لباس درویشی مشغول شده مردم
را مرید می‌سازند دیگر آبدار روضه منوره آنحضرت باسم میر علی ابن چهر الدین و از راجپوت که قدیم
الایام مسلمان آمده از زبان حضرت شیخ تاج الدین محمود در خدمت آبدار خانه قیام می‌نماید
دیگر چون بنده کاتب الحروف بزیارت حضرت قطب العالم در پاک پتن مشرف شد و از قدمبوسی
صاحب سجاده آنحضرت شیخ المشایخ [illegible] حضرت شیخ محمد مستفید گشت و این اسامی مذکور را از حضرت
ایشان تحقیق نمود و حقیقت هرکدام را نیز معلوم کرده در نظم آورد و الله اعلم بالصواب باب سوم
در بیان نسب و حسب و ازدواج و اولاد و تاریخ وفات حضرت مخدوم شیخ زین العابدین چشتی
هد الوی قدس الله سره العزیز و درین باب شش فصل است اول در بیان

نسب و حسب و ازدواج

نسب ازدواج و تاریخ وفات حضرت قطب العالم سراج المحققین و برهان العاشقین حضرت شیخ زین الدین گجستی هدالوی قدس الله سره العزیز ذکر در بیان نسب ان حضرت بدانکه حضرت شیخ زین الدین

ابن بندگی حضرت شیخ رفیع الدین المعروف بشیخ خواجه ابن بندگی حضرت شیخ بدر الدین سلیمان ابن بندگی حضرت

قطب العالم سلطان المشایخ المحققین برهان العاشقین مخدوم شیخ زید الحق والدین گجستی قدس الله سره العزیز

ذکر در بیان صاحب الحضرت باید دانست که ولادت حضرت ایشان در بلدهٔ پاکیزه خطه ... سیما

عن الاوقات بود و پدر و مادر بزرگوار ایشان ... بزرگ و عظیم القدر و صاحب مقامات بود اند بعد ازانکه

حضرت ایشان بسن چهار سال و چهار ماه و چهار روز رسیدند بدر بزرگوار ایشان را بمکتب حواله نمود

و اندک فرصت اراسته بعلوم ظاهری گشتند چون اثار بزرگی بر ناصیهٔ مبارک هویدا بود و قابلیت

و استعداد بذات ملبند دانست والد بزرگوار تربیت و ارشاد طریقت کرد و تصفیه و تزکیه باطن تلقین

فرمود ایشان فوق الحد ریاضت و مجاهدات بلیغه میکردند و بکمال رسیدند و از پدر بزرگوار مرحوم

خلعت و خرقه خلافت و نعمت معنوی که بود یافتند و بعد ازانکه والد بزرگوار مرحوم مجلس معقود صدق مملکت

مقتدر گشت الحضرت بقبهٔ الاسلام دهلی تشریف آوردند و بزیارت مزارات و مقامات متبرکه اولیاء الله

فیضها یافتند و بادشاه آن عهد دختر خود را در عقد ایشان آورد و کدخدا شدند بعد مدتی که فرزندی

از ایشان بوجود آمده زوجهٔ عفیفهٔ الحضرت ازین دار فنا رحلت نمود حضرت ایشان بطواف حرمین

الشریفین متوجه شدند و بعد از مراجعت به هند ... متوطن شده از نسل ... ابو مسلم دختر بوده

خواستند و ازو پسری شیخ تاج الدین نام متولد شد چون وی نیز وفات یافت دختر ... در عقد

آوردند ازوی چهار پسر متولد شدند شیخ جهان شاه صاحب سجاده و شیخ سلطان شاه و شیخ برهان الدین

[illegible] داود ابن ... شیخ محمود ... شیخ ...

و شیخ معز الدین چنانچه تفصیل در حالات مذکوره اولاد بعد ازین می آید و اکثری آنحضرت بزیارت مزار متبرکه
حضرت مالک المشایخ و الاولیا و حبیب الله قطب الاقطاب خواجه معین الدین حسن سنجری قدس الله سره العزیز
بخطه اجمیر میرفتند و فیضها می یافتند نقلست که چون آنحضرت با جمعی از مریدان آن صاحب کمال از دار السلطنه
دهلی رحلت بجانب حرم مکه مکرمه و مدینه معظمه فرمودند چند حج ادا نموده و از طواف حرم و زیارت مرقد
سرور کاینات خلاصه کل موجودات حبیب خدا محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم فارغ شده با بشارت بشارت
حضرت نجله رسالت پناه علیه السلام بدین مضمون که کارت بکمال رسید الحال باذن ما جهت تکمیل متعلقان
دار ارشاد کرمانات بمرحمت بغداد که کفرستان محض است نقل کن و آن بی دینان را براه آر حضرت شیخ از آنجا
رحلت فرمودند همراه اکثر رفقه همراهان خود زیارت نموده بموضع مذکور سکونت کردند و در اول شب نزول
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را در خواب دیدند که در اینجا با خواص که بحال مرقد خاص آنحضرت است تعالی
خود آنسرور صلی الله علیه وسلم نشان فرمودند که محل قبر تو این محل مقرر نمودیم و لاکن طرف تو مفوض فرمودیم
و تا قیامت این موضع متوطن تو خواهد بود و بعد از انتباه از خواب در آن جای خاص اثر ز حب و نسیم
راحت بخش یافتند و آنرا مخصوص جهت مرقد شریف خود فرمودند بعد از آن در آن کفرستان با کفار
تا میکفتند و جهت ترویج اسلام کارها میکنند از غایت این عصه سردار کفر و اجل الکفر نام خود را بکار گذشت
دید و ترک رفت و کار آنحضرت از امروز بامروز در ترقی بود و مریدان بسیار بشرف ارادت ایشان رسیدند
و پادشاه آن عصر هم بشرف ارادت آنحضرت مشرف گردید از بندگی حضرت والد بزرگوار پیر دستگیر کاتب الحروف
استماع افتاد که روزی خلیفه عصر بحسن اعتقاد خوانها براه آورده بنثار آنحضرت فرستاد چون نظر مبارک ایشان
بران افتاد فرمودند که اینست آنچه الکلابین دنیا التفات نفرموده اند بقدر الست این را طالبان بدهند البقا

نیز ایشان طریقت بابا ... و السلام ... [illegible]

نقلست

بعد آن

**نقل است** که در وقت سماع و وجد بر آن مبارک ایشان از تن جدا شده معلق بر هوا میماند و رقص میکرد
چون از ان حالت با فاقت می آمدند براهن از هوا فرود می آمد و لباس آنحضرت میگشت چون
عمر آنحضرت بسال یکصد و چهل و پنج رسید. ده را به پسر کلان خود شیخ جهان شاه که پسر بزرگ بود سپرده
ازینعالم فانی بعالم باقی رحلت نمودند بعد از تمادی ایام دفتنی که بود بحضرت سراج المحققین برهان العاشقین
شیخ الاسلام والمسلمین قطب الاقطاب حامی الحرمین الشریفین شیخ تاج الدین محمود صاحب سجاد حضرت
سلطان العارفین قطب الاقطاب شیخ زید الحق والشرع والدین حضرت گنجنگر بلفظ مبارک راندند شیخ
نظام الدین برادر حقیقیم و شیخ تاج الدین محمود عمیم و حضرت والد بزرگوار شیخ مودود دو خطاب فرمودند
که بشارت جبت که بعضی مردم در موسم عرس ما به بهگن نمی رسند بفرزندان شیخ زین از جانب ما جنس ام
بگیند که در موضع هداله در روضه ان فرزند در موسم عرس ما عرس میکرد باشند تا هر که انجا حاضر شود گویا
که در پاکپتن حاضر شده باشد شیخ نظام بشرف ارادت خود و خلافت التراف و حضرت گنجنگر واجازت
مرید کردن و شیخ تاج محمود را بسعادت ارادت خود مشرف داشتند و شیخ مودود والد بزرگوار بیعت تکبیر
به نظر کافت اکرد بس ازین خلیفه و مرید حضرت ایشان بودند بعد از ان توجه بجانب این سگ مرید کردند
اجازت ارزانی داشتند که شاد فرزندان شاد هر که موافق توفیق الهی بخود عرس حضرت گنجنگر میکرده باشند
الان همچنانست دیگر بدانکه مخدوم شیخ زین خرقه خلافت از خدمت والد خود یافته بودند با بستم بعد از
حضرت شیخ شیوخ المشایخ شیخ رفیع الدین المعروف شیخ خواجه قدس الله سره العزیز و حضرت ایشان نیز از
خدمت والد خود نیز با حضرت شیخ داؤد قدس الله سره العزیز و حضرت ایشان هم از حضرت والد خود بحضرت
شیخ بدر الدین سلیمان قدس الله سره العزیز حضرت ایشان هم از خدمت والد بزرگوار خود بزمام داده و

بشیخ داؤد قدس سره العزیز و حضرت ایشان از خدمت والد خود [illegible] شیخ [illegible] سره العزیز و حضرت ایشان از خدمت والد خود نیز [illegible] حضرت xx

بود بعد که حضرت قطب العالم شیخ زین الحق والشرع والدین قدس الله سره العزیز قدس الله ارواحهم اجمعین دار
حضرت که مکرر بحسب سلسله جنت و اجابت معروف و مشهور است و آنکه در بیان عدد ازواج و اولاد آنحضرت
قدس الله سره العزیز باید دانست که حضرت را دو زوجه بودند اول مسماة بی بی سلطان خاتون دام
عفتها بنت شیخ بهاء الدین و شیخ فخر الدین دو برادر حقیقی بودند که این هر دو برادر از ابنای آنحضرت منزند
دوم قتغا بانو که ایشان از اولاد قاضی ابوالقاسم بودند و از بی بی سلطان خاتون مذکوره چهار پسر متولد شدند
اول شیخ جهان شاه که بشرف سجاده آن حضرت مشرف بودند دوم شیخ سلطان شاه سیوم شیخ برهان الدین
چهارم شیخ معز الدین و از بی بی قتغا یک پسر بوجود آمد بنام شیخ تاج الدین و ذکر اولاد هر یک ازین فرزندان
آنحضرت بتفصیل بحسب مذکور خواهد شد ذکر تاریخ وفات آنحضرت بتاریخ نهم روز پنجشنبه ماه ذی الحجه برحمت
حق پیوستند و عمر شریف آنحضرت یکصد و چهل و پنج سال بود دعوا مناجات حضرت مخدوم شیخ زین قدس سره الکریم
این است
هر حاجتی که خواند حاجت او برآید بمنه و کماله کرمه الهی بحرمت مخدوم زین العابدین احمد جشتی قدس
سره العزیز الهی بحرمت مولانا شیخ زین العابدین جشتی قدس الله سره العزیز الهی بحرمت قطب الاقطاب
شیخ زین العابدین جشتی قدس الله العزیز الهی بحرمت سلطان شیخ الاسلام شیخ زین العابدین جشتی قدس
سره العزیز الهی بحرمت سلطان الفقرا شیخ زین العابدین جشتی قدس الله سره العزیز الهی بحرمت وارث
علوم الدین شیخ زین العابدین جشتی قدس الله سره العزیز الهی بحرمت عارف بالله شیخ زین العابدین
جشتی قدس الله سره العزیز الهی بحرمت غوث الدهر شیخ زین العابدین جشتی قدس الله سره العزیز الهی بحرمت
حاجی الحرمین الشریفین شیخ زین العابدین جشتی قدس الله سره العزیز الهی بحرمت جمال الدین شیخ زین العابدین
جشتی قدس الله سره العزیز الهی بحرمت کمال الدین شیخ زین العابدین جشتی قدس الله سره العزیز الهی بحرمت
نظام الدین

الهی بحرمت حاجت صاحب الولایت شیخ ...

ابن حضرت شیخ جلال الدین ... قدس الله سره العزیز

الی حضرت شیخ ... شیخ زین العابدین چشتی قدس الله سره العزیز

نظام الدین شیخ زین العابدین چشتی قدس الله سره العزیز الی حضرت طالب المولی المولی شیخ زین العابدین
چشتی قدس الله سره العزیز الی حضرت کرم الله شیخ زین العابدین چشتی قدس الله سره العزیز الی حضرت نظام
گنج شکر شیخ زین العابدین چشتی قدس سره العزیز الی حضرت شیخ شیوخ العالم زین العابدین چشتی قدس سره العزیز الی حضرت ابوبکر عمر محمد
والی نظم الدین شیخ زین العابدین چشتی قدس الله سره العزیز از ابتدا تا یکنام مبارک بنده کاتب الحروف جمع نموده
نقل دوم در بیان اولاد بندگی حضرت شیخ جهان شاه این بندگی حضرت مخدوم شیخ زین قدس سره العزیز
که بر سر سجاده پدر بزرگوار خود نشسته بودند و پسران ایشان پنج بودند اول نامش شیخ حسام الدین صاحب سجاده
آنحضرت دوم شیخ بدر الدین سوم شیخ محمد چهارم شیخ علاء الدین پنجم شیخ مبارک و شیخ حسام الدین صاحب سجاده
ماند که او را چهار پسر بودند اول نامش شیخ جلال الدین دانشمند صاحب سجاده آنحضرت دوم شیخ ابوبکر سوم شیخ
عمر چهارم شیخ علاء الدین لاولد بعد ز جد کاتب الحروف ملک المشایخ والعلماء شیخ جلال الدین مذکور چون بر سر
سجاده مخدوم شیخ زین متمکن گشت زیاده تعلیم نماز و روزه و ارکان اسلام بجز این ایشان را نبود و تعلیم در روضه
مخدوم نشسته بودند مردی کتابی بدست گرفته آورد که این را بخوانید فرمودند که من خط خواندن نیاموخته ام
آن مرد طعنه زد که پس چه فضیلت بر مسند سجاده نشسته اید شیخ جلال الدین بر روی آن مرد جواب نگفتند و از گفته وی
اندیشه مند گشته متأثر شدند ناگاه گذر ایشان بر سر چاه افتاد که سنگ بر کران چاه از رسن کشی سوده شده بود
در خاطر ایشان گذشت که استعمال در سنگ تأثیر دارد شاید زبان من هم در علم خواندن کارگر آید از امروز
بار تشریح الجد نمودند بعد بر در ایام هفتم قرآن مجید ختم نمودند بعد درس خواندن علوم عربیه اشتغال داشتند تا آنکه هیچ
از کتاب عقده مشکل ماند که هیچگونه از استاد از ایشان حل نمی شد در فکر این زمانه بر سر تالاب مخدوم همراه تنبیه درد
بردند در این اثنا ناگاه بر روش ایشان حضرت خضر علیه السلام حاضر شدند و فرمودند که ای مرد چه اندیشه و چه

و چه بحث در پیش داری ایشان در جواب گفتند در فلان صفحه از فلان کتاب مشکل پیش آمده که حل نمی شود
حضرت خضر علیه السلام گرد دهن مبارک در دهان ایشان انداختند و از نظر غائب شدند از ان وقت باز آن
مشکل و جمیع مشکلات جمیع علوم بوجود در مسجد و پیش ایشان حل شد و مستفیض فیض علم لدنی گشتند استفاده ایشان
در سائر علمای شهر سرهندی جهت تحقیق و تبرک درس گفته پیش ایشان رسیده بودند درین ضمن چون برادر
حقیقی ایشان شیخ ابو الخیر جهت تحصیل علم بجانب ماوراء النهر رفته بود شیخ جلال الدین مذکور کتابتی بزبان
عربی خوب مشتمل بر فصاحت و بلاغت به برادر خود نوشته ارسال داشتند چون مراسله بشیخ ابو الخیر رسید
اولا انکار نمود که این خط برادرم شیخ جلال الدین نیست زیرا که ایشان عربی نخوانده بلکه نوشته آمده ام حامل
کتابت ماجرا عرض نمود که حال استاد دانشمندان پیش ایشان سبق میگیرند و ایشان را علم لدنی حاصل شد شیخ ابو الخیر
کتابت را بجنس بابت استاد خود گذرانیده استاد گفت که کسی که این چنین برادر فیاض داشته باشد دیگر احتیاج رو آوردن
بجای دیگر نیست که بر و التقصیر شیخ ابو الخیر از انجا آمده بپابوسی شیخ جلال الدین مشرف شده کسب علم نموده و قرب
و خلیفه شده فیض یافتند و شیخ جلال الدین مشایخ نامدار و محرم اسرار پروردگار و شیخ کامل و مکمل
و صاحب ولایت بوده اند و هفت حج در عالم سیر ادا نموده اند و چهل حج در خدمت ایشان قیام داشتند
چون عمر ایشان باخر رسید سجاده به پسر خود شیخ عبد الاحد عطا نموده اند زهی عظمت و کرامت شیخ جلال الدین
که لائق مقام هرکس نیست ⁂ اسرار محبت را هر دل نبود قابل ⁂ در نیست بهر دریا زر نیست بهر کانی ⁂
و اولاد شیخ جلال الدین مذکور بعد از آنکه شیخ مشار الیه را شش پسر بوده اند باسم شیخ عبد الاحد صاحب سجاده و دیگر شیخ
بهاء الدین و شیخ احمد لاولد و شیخ عبد الاحد مذکور را شش پسر بنام شیخ عبد الجلیل صاحب سجاده و دیگر شیخ فتح احمد و شیخ
سعد احمد که از این هر دو عقبی نیز نماند و شیخ عبد الجلیل مذکور که در جمله اولاد ... قبولیت پوری این شیخ حسام الدین

[Margin note:] این شیخ ** [illegible] ... شیخ عبد الجلیل

حاجی ابن شیخ

حاجی ابن شیخ نور احمد شیخ پیر و زنشاد ابن شیخ محمد عرف ممن ابن حضرت بدر العالم شیخ بدر الدین سلیمان

ابن حضرت قدوة المحققین برهان الواصلین قطب العالم شیخ فرید الدین گنجشکر قدس الله سره العزیز بود

مسمات بابا بی که از ان عفیفه روزگار دو پسر و دو دختر بوجود آمدند پسران باسم شیخ محمد صاحب سجاده

شیخ نظام و دختران مسمات بی بی گوهر خاتون و بابا خان و شیخ محمد صاحب سجاده مذکور که جد بزرگوار کاتب

الحروف است از جهد الی آمده در بلده ... متوطن شده بود و شیخ مشار الیه یکی از اولیای نامدار و صاحب

اسرار پروردگار بود در ریاضت و مجاهده دستگاهی می داشت چون حاجی احمد بن الشیخ نعیمن حاجی فتح

احمد ابن شیخ احمد چشتی ... اراده زیارت بیت الله کرد جهت رخصت پیش انحضرت رفت الثنا

بعد از فاتحه فرموده که بعد از انکه بحرم مکه شریفه رسید از جانب بنده در حرم دو گانه ادا خواهید کرد و چون

بحرم مدینه معظمه مشرف شوید فاتحه از قبل بنده خواهید خواند بعد از انکه حاجی مذکور بحرمین الشریفین رسید و بعده

فراموش گشته روزی حاجی مذکور انحضرت را در طواف کعبه معظمه یافتند با یکدیگر ملاقات واقع شد انچه

پرسیدنی بود با یکدیگر مذکور شد حاجی مذکور قرار داد که چون خدا تعالی ایشان را درین بقعه مبارک آورده

پس بعد فراغ نماز صبح جمعه بهتر که ایشان را بخانه خود برده مهمان سازم چون از نماز فارغ شد حاجی مذکور

هر چند تفحص نمود ملاقات نایاب گشت زیرا که این سفر بالمنه بلی گمان بود شخص مشغول ... بعد از انکه حاجی مذکور

بصحت مراجعت نمود با این بنده کاتب الحروف الثنا را باتفاق ملاقات افتاد شروع کرد که جد شما را

بعافیت بمکه معظمه گذاشته ام بنده در جواب گفت که جد بزرگوار از وطن خود اصلا نجنبیده اند از شنیدن این سخن

حیران ماند چون حاجی بعد ایوان رفت و ملازمت الثنا مشرف شد قصه ملاقات در میان نهاد ولا

حضرت الثنا تجاهل نموده سر حال کردند که شاید شخصی دیگر را دیده باشد که مشابه بصورت ما باشد بعد از مراجعت

نجنبیده اند

سخنها از ثقات نیز شنوده شد که این سر را باکسی در میان نهند تا توانند در ستر کوشند و روزی برادر کاتب الحروف
با هم شیخ عبد النبی که مومی الیه را بسیار دوست میداشتند وقت خوب دیده عرض نموده که حضرت سلامت
حقیقت این سفر مکه معظمه چون بود چون الحاح سایل بغایت انجامید فرموده اند که بابا هر دفعه الکاهی حالتی
وارد میشود که چنین چنین طی مکان حصول انجامد چون بنده منظور حق سبحانه و تعالی منظور میگردد باین مرتبه میسر
داین مرتبه بطفیل خواندن درود یافته بوده اند که هر شبانه روز ده هزار بار درود بلا ناغه میخوانده اند تا دم  بلا ناغه
آخر این وظیفه از ایشان گاهی فوت نشده و ازین سخن معلوم میشود که هر چند سفر مکه معظمه ایشان بر اثر سیر بود
و اهتمام محبوبیت جانکه این مقام بندگی حضرت قطب العالم شیخ نصیر الدین چراغ دهلی قدس الله سره
العزیز را هم بود و چون عمر آنحضرت به نود و شش ساله رسیده بود در حالیکه در حجره مکتب والد کاتب الحروف
را یاد کرده فرموده اند که این دستار و تسبیح و مصلی شیخ بوده در رسانند در آن ایام شیخ مذکور در حضرت اجمیر
بوده اند بعد از آن تجدید وضو نموده نماز ظهر ادا نموده اند و سر بسجده نهاده اند بعد از دیری سر از سجده بر آورده
به تسبیح مشغول شده اند و بزبان مبارک اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
رانده اند و ازین عالم فانی بعالم باقی رحلت کرده اند درین اثنای مشایخان و اکابران شهر جمع آمده غسل داده
در کفن پیچیده در جنازه کرده نماز جنازه گذارده اند و بجهت تبرک جنازه را هر کدام بر داشته بیرون شهر
در جوار روضه منوره شیخ محمد جنید دفن کرده اند که وفات آنحضرت همانجا بود که تاریخ یازدهم ماه ربیع الاول
سنه ١٠٢٢ برحمت حق پیوسته اند بعضی برادران تسبیح و دستار را در زدند دیده بر دند از چند ایام آنحضرت والد
بزرگوار کاتب الحروف را در خواب نموده اند که تسبیح و دستار که با تو عطا نمی دهم در فلان مقامست
در پیدا آری بعد از تفحص همانجا یافتند و تا حال موجود است باز در نام بندگی حضرت شیخ محمد مذکور بسیار مینتی که
کسی کو اندان

که خواندند حاجت او برادر شیخ محمد چشتی محمد متقی عارف محمد شیخ المشایخ محمد قطب الدین محمد شیخ الاسلام محمد
سلطان محمد واصل محمد حجة الواصلین محمد جلال الدین محمد صدر الدین محمد برهان الدین محمد بوراهی والشیخ
والدین محمد سعید الدین محمد قدس الله سره العزیز که این نام مبارک شد که کتاب کردن جمع نموده سنه و کمال کرده سجاده
زینی مقامات ذکر امانت که او کتاب افاده میشود که این کار کار هرکه هست اسرار محبت را هر دل بود
در هست هر در باز هست هر کاباید :: و شیخ محمد مذکور که در حباله عقد ایشان دختر شیخ علم الدین شیخ داود دوم
بود مسمات بی بی جمالی خاتون که از ان عفیفه دو پسر و یک دختر متولد شدند پسر با اسم شیخ تاج الدین محمود و دختر
قبیله کاتب والده هر دو شیخ بود و صاحب سجاده محمد دوم شیخ زین قدس الله سره العزیز و دختر مذکوره مسمات
بی بی صدر و دیگر اخوان شیخ محمد مذکور در بداون با اسم شیخ جمال و شیخ عبد احد و شیخ الهداد و شیخ کمال ساکن
دو شیر پور در پیر جه داخل جونه بنگاله است و دختران مسمات بی بی عالیه و بی بی زینا و بی بی بینی و بی بی
مریم و بی بی عالم خاتون از زوجهای دیگر اند و در بداون والد بزرگوار کاتب الحروف شد که شیخ
شیخ بود و دیگر که در حباله ایشان اول دختر شیخ لشکری انصاری بود مسمات بی بی جان خوام زاده
شیخ فیروز چشتی که از ان عفیفه دو پسر متولد شدند با اسم شیخ عبد الرسول و شیخ عبد النبی و شیخ عبد الرسول
که دیرا در کوالیر بکسب سر برده با اسم شیخ صفی محمد و در بداون شیخ عبد النبی که همراه و پسر شیخ غیاث الدین
و شیخ قاسم چون مسمات بی بی خانمه کوه رحمت حق پیوست باز در حباله عقد بزرگوار دختر شیخ نظام
ابن شیخ عادل چشتی بود مسمات بی بی زهره والده حقیقی کاتب الحروف که از ان عفیفه چهار پسر و چهار دختر
متولد شدند پسران با اسم شیخ زید و بنده کاتب الحروف علی اصغر و شیخ علی اکبر و شیخ چشتی و دختران مسمات
بی بی فاطمه و بی بی رابعه و بی بی آمنه و بی بی نور و بنده کاتب الحروف در شیخ پور که از برکت بزرگان دین اولاد

اولاد دار دو شیخ جشتی در عهد و شیخ از او اولاد هست و مسمات بابا فاطمه که در حباله شیخ داود ابن شیخ تاج

محمود عم حقیقی بنده است که از او نیز اولاد هست و شیخ علی اکبر و بابا رابعه ~~و بابا~~ و بابا اسمه و بابا

نور مذکوره در عهد خود دیگر بر حمت حق پیوسته عنه باز در حباله عقد والد کاتب الحروف دختر شیخ فتح احمد ابن

شیخ محبوب جشتی در آمد که از آن عفیفه یک دختر دیگر اولاد نیست باز در نام حضرت والد بیر دستگیر

قطب الاولیا شیخ بود و دو شیخ عبد بود و حاجی بود و دو شیخ الاسلام بود و قطب العالم بود و

و عبد احمد بود و قبول احمد بود و ولی احمد بود و بیر دستگیر بود و جشتی بود و خادم درویشان

بود قدس الله سره العزیز اگر کسی باعتقاد درست نامهای مبارک بیر بیهی که بخواند بهم اوبر آید

همه و کمال کرمه دیگر شیخ تاج محمود ابن شیخ محمد مرقوم که در حباله ایشان دختر شیخ مردف جشتی ساکن

هند دری است مسمات بابا جلال خاتون که از ایشان سه پسر و دو پسر بوجود آمدند باسم شیخ داود و شیخ حبیب و دیگر

شیخ تاج محمود مذکور را یک پسر باسم شیخ ولی محمد و دو دختر نیز از زوجهای دیگر آمد و شیخ جمال ابن شیخ محمد

مذکور را سه پسر و سه دختر پسران باسم شیخ معین الدین و شیخ حاجی محمد و شیخ فتح الدین و دیگر شیخ عبد الله عنه

ابن شیخ محمد مرقوم را دو پسر باسم شیخ اسمعیل و شیخ فتح محمد از دختر شیخ نظام برادر حقیقی شیخ محمد ابن شیخ عبد الطیبان

جشتی مسمات بابا راجی و شیخ کمال ابن شیخ محمد مذکور را یک پسر باسم شیخ محبوب و یک دختر نیز در حباله تعقیب پسر بود

پیر جه دیگر بابا صدر و بنت شیخ محمد مرقوم عمه حقیقی کاتب الحروف که در حباله شیخ علی نیز احمد جشتی بود که از آن

عفیفه دو پسر و دو دختر بوجود آمدند پسران باسم شیخ سلیمان و شیخ عبد الرحمن و بابا عائشه مذکوره بنت شیخ محمد که

در حباله عقد شیخ حاجی محمد ابن شیخ لشکری انصاری خواهرزاده شیخ زر جشتی بود که از آن عفیفه دو دختر

بوجود آمدند و بابا زیبا بنت شیخ محمد مذکور که وی در حباله عقد شیخ ابو الفتاح ابن شیخ حاکم جشتی بود که از آن عفیفه

یک دختر بود

و شیخ فرید
عنه
و چون والده حقیقی بزرگوار کاتب الحروف برحمت حق پیوست
محمد جشتی که بنده کاتب الحروف جمع نموده این نسب خواهم بود

سعید
ابن شیخ محمد مذکور را یک پسر باسم شیخ فاضل محمد و یک دختر نیز و دیگر شیخ الهداد ابن شیخ محمد

یکی دختر بود دیگر بی بی مریم بنت شیخ محمد مسطور که وی در حباله عقد شیخ زین العابدین ابن شیخ عبد الغنی چشتی بود
که ازان عفیفه یک پسر بنام شیخ حسام الدین و یکی دختر نیز دیگر بی بی عالم خاتون بنت شیخ محمد مذکور در حباله
عقد شیخ فضل احمد چشتی ساکن بنده وری بود که ازان عفیفه دو دختر بوجود آمده دیگر بی بی سلیم خاتون بنت
شیخ محمد مذکور که وی در حباله عقد شیخ فرید چشتی بنتی ست که ازان مستوره یک پسر بنام شیخ فتح احمد
و یک دختر دیگر شیخ نظام برادر حقیقی شیخ محمد ابن شیخ عبد الجلیل چشتی که ایشان در بنده الی بودند و
یکی از اولیای خدا بود همواره به ریاضت و تلاوت کلام ربانی مشغول بود و بجا... یکتای الکفا
میکرد و مرید و خلیفه بندگی حضرت شیخ تاج الدین محمود صاحب سجاده حضرت گنج شکر قدس الله سره العزیز و اکثر
جنیان بخدمت و ملازمت این بزرگوار حاضر می بودند و اگر کسی را آسیب میرسیدی از برکت نظر کیمیا اثر آن
بزرگوار بهمان زمان صحت مییافت و چون عمر ایشان به نود و شش ساله رسید برحمت حق پیوستند بتاریخ
بیست و سوم ماه رجب سنه ۱۰۲۹ آدم قدید وی در بالین قبر مبارک حضرت مخدوم شیخ زین ست بدانکه در حباله عقد وی
دختر شیخ برهان ابن شیخ داود چشتی ساکن بنده وری بود مسمات بی بی سرور خاتون که ازان عفیفه چهار دختر
بوجود آمدند یکی در حباله عقد شیخ سراج الدین چشتی ساکن بنده وری که ازان عفیفه دو پسر بنام شیخ جنید و
شیخ سید هاری دوم دختر شیخ نظام در حباله عقد شیخ امام الدین چشتی ساکن بنده وری بود که ازان عفیفه
دو پسر بوجود آمدند باسم شیخ سلیمان و شیخ تاج الدین سیوم دختر شیخ نظام در حباله عقد شیخ الهداد ابن
شیخ محمد مذکور است که اولاد ان مستوره بالا مرقوم شده چهارم دختر شیخ نظام در حباله عقد شیخ کمال الدین
ابن شیخ حاکم چشتی بود که ازان عفیفه عقبی نماند دیگر شیخ جلال و شیخ بدر الدین و شیخ صدر الدین ابنای شیخ
نظام و یکی دختر از زوجه دیگر اند ذکر در بیان حسب و اولاد ملک العلما بندگی حضرت شیخ ابو الفتح ابن شیخ

شیخ حسام الدین ابن شیخ جهان شاه ابن حضرت مخدوم شیخ زین قدس الله سره العزیز که آنحضرت یکی از واصلان
حق بود و متقی و پرهیزکار و واقف اسرار کردگار بود و در ریاضت و منقبت کمال نمود و علم ظاهری و باطنی
بر کمال داشت در مدت خلیفه و سجاده برادر خود شیخ جلال الدین ابن شیخ حسام الدین بود نقل است که
چون سلطان سکندر بادشاه حضرت دهلی بزیارت حضرت مخدوم شیخ زین چشتی قدس الله سره العزیز
آمد در آن مدت شیخ ابوالخیر مذکور در صدر حیات بود سلطان با ایشان گفت که جمیع سکنه و اهالی و موالی
این شهر ملاقات کنند گویند که هیچ مرد فاضل و عالم و حافظ و مشایخ از فرزندان حضرت مخدوم شیخ
زین وغیره حاضر شدند و در میان ایشان بزرگ شیخ ابوالخیر بود چون وقت نماز در رسید سلطان ایشان را
امام ساخت بعد از افتتاح نماز در رکعت اول ایشان را شبه در طهارت ازار عارض شد تحریمه را برهم
ساخته ازار کشید و تخت بند دیگر در زیر خود بسته با قامت در آمدند و نماز ادا نمودند سلطان شکرانه
حضرت حق سبحانه و تعالی بجا آورد که الحمد لله و المنة که در بادشاهی ما چنین مرد حق پرستند که در رعایت شرع
ملاحظه چون من مخلوقی نکردند ای برادر زهی حق پرستی و دوستان خدا که نظر ایشان همیشه بر حق پرستی
خیر برآید اند هد — و حق شناسی است که اطلاع بر آبد امر دهند و احباب شیخ ابوالخیر هم ولی وقت بود چنانچه نقل است از شیخ
جلال الدین ابن شیخ کمال چشتی قدس سره که ان ضعیفه روزگار را در شب قدر حاصل شد بر نور دستیاب در درگاه
حق سبحانه و تعالی بر داشت و مناجات کردند که تا در اخیر روزگار اولاد ما را امید از حق سبحانه و سلطان خود
مقبول گردانید الحمد لله که همون نوع ظهور پیوست که اولاد پسری و دختری ایشان جو رجه کو نیز رسید بلند رتبی
عظمت و کرامت شیخ ابوالخیر و احباب ایشان که لایق این مقام بر که بیت [illegible] اسرار محبت را بر ذل بود و فا
در نیت بهر دربار رحمت بهر کافی ... ذکر در بیان اولاد شیخ ابوالخیر که دیر اینجا لیسر بودند با اسم شیخ محمود

صاحب سجاده ایشان

صاحب سجادهٔ ایشان و شیخ عبد الصمد و شیخ موزد دیگر شیخ عبد الواحد و شیخ عبد العلیم که از این هر دو برادر عقبی
نیست و شیخ معروف مذکور که او را اولاد است قصبهٔ مو شیخ کمال ابن شیخ معروف است در حبالهٔ شیخ کمال دختر
شیخ یوسف چشتی بود که از آن عفیفه یک پسر بوجود آمد باسم خواجه مودود که برادر اسن پسر باسم شیخ فتح احمد و مبارک
شیخ و شیخ نصر احمد چون عفیفهٔ مذکوره برحمت حق پیوست باز عقد در حبالهٔ شیخ کمال دختر شیخ ولی ابن شیخ
یوسف چشتی مرقوم در آمد که از آن عفیفه چهار پسر و یکی دختر بوجود آمد پسران باسم شیخ جلال صاحب سجادهٔ الحال
شیخ حسین و شیخ معین الدین و شیخ نصیر الدین و شیخ جلال که در حبالهٔ عقد وی دختر شیخ حبیب احمد ابن شیخ یوسف
مسطور است که از آن مستوره یک پسر باسم چشتی خان و دیگر یک دختر عقبی ماند دیگر شیخ ابو الفیض و شیخ عبد العزیز
و شیخ مرتضی و شیخ عبد احمد و شیخ سعد احمد و سه دختر ابنای شیخ جلال مذکور از زوجهٔ دیگر اند و شیخ حسن ابن کمال
که در حبالهٔ عقد وی دختر شیخ محمد ابن شیخ یوسف مذکور است که از آن عفیفه پنج پسر و چهار دختر باسم شیخ علی اکبر
و شیخ علی اصغر و شیخ اعظم و شیخ فیروز و شیخ معظم دیگر شیخ معین الدین ابن شیخ کمال مسطور که در حبالهٔ عقد وی دختر
شیخ محمد مرقوم است که از آن عفیفه یک پسر باسم شیخ فضل محمد است و شیخ نصیر الدین ابن شیخ کمال مرقوم که در حبالهٔ
دختر عفران بنام شیخ ابراهیم ابن شیخ موسی ابن شیخ بهاء الدین چشتی بود که از آن عفیفه یک پسر است باسم شیخ
نور الدین و سه دختر دیگر شیخ عماد ابن شیخ معروف مذکور که این هر دو شیخ کامل و صاحب ریاضت بودند مرید
حضرت خواجه خاوند چشتی گوالیری است و خرقهٔ خلافت از حضرت مخدوم شیخ الاسلام شیخ سلیم چشتی قدس الله
سره العزیز یافته و همراه حضرت ایشان حج ادا نموده و به زیارت حرمین الشریفین مشرف شده بود که تاریخ
چهارم ماه شعبان المعظم در مکهٔ مکرمه برحمت حق پیوست و همانجا مدفون است و دیگر او دو پسر باسم شیخ شاه محمد و
شیخ مصطفی بجا نشسته و از دختر شیخ عبد الکریم سرهندی بود و هر دو شاه محمد را دو پسر باسم شیخ ابو المعالی و شیخ معین الدین

عقب نماند و شیخ مصطفی مذکور را یک پسر بنام شیخ اسمعیل دیگر شیخ عبدالوهاب ابن شیخ روح احمد ابن شیخ
معروف مرقوم که در حباله عقد وی دختر شیخ اولیا ابن شیخ یوسف چشتی بود که از ان مستوره اولاد دختر نیست
و شیخ حبیب احمد ابن شیخ معروف مرقوم را نیز اولاد دختر نیست که بالا مرقوم شده است و شیخ مرقوم معروف
مذکور را یک دختر نیز بود که ان در حباله عقد شیخ ابراهیم چشتی بود که از وی سه پسر و یک دختر متولد شدند
پسران بنام شیخ حاجی خواجه احمد و شیخ زبید و شیخ عبدالحمید و آن دختر مذکوره در حباله عقد شیخ جلیل چشتی
گوالیری است دیگر شیخ عبدالصمد ابن شیخ ابوالخیر مرقوم را دو پسر بنام شیخ عادل و شیخ عبدالمومن و شیخ عادل که در حباله
عقد وی دختر شیخ یعقوب ابن شیخ علاء احمد ابن شیخ برهان الدین ابن مخدوم شیخ زین چشتی بود مسمات بی بی
ماه که از ان عفیفه پنج پسر و دو دختر بودند پسران بنام شیخ قطب الدین که در حباله وی دختر شیخ اما نیز چشتی
بود مسلمان مسمات بلبلی فاطمه همشیره حقیقی شیخ ملک پسر هندی که از ان مستوره یک پسر شیخ کمال و یک دختر و
شیخ کمال که در حباله وی دختر شیخ حاجی خواجه احمد ابن شیخ عبدالرحیم چشتی بود که از ان مستوره دو دختر بود که
یک پسر بنام شیخ ولی محمد که در حباله عقد وی دختر عرفان آگاه شیخ قاسم الملقب نواب محتشم خان ابن شیخ
بدرالدین ابن حضرت شیخ الاسلام چشتی بود که از ان مستوره یک پسر بنام شیخ اولیا و یک دختر نیز بوجود
آمدند شیخ بایزید پسر شیخ ولی محمد مذکور را از زوجه دیگر است دیگر دو دختر بود شیخ پیر و زاده ابن شیخ عادل مذکور
که در حباله وی دختر حضرت شیخ الاسلام بود مسمات بلبله فاطمه که از ان عفیفه روزگار دو پسر بنام
شیخ آدم و شیخ غیاث الدین الملقب نواب غیاث خان و دو دختر نیز متولد شدند مسمات بی بی الو که در حباله
عقد شیخ انبیا ابن شیخ اولیا چشتی است و از وی دو پسر و دو دختر بوجود آمدند پسران بنام شیخ دلدار و شیخ ارد شیر
دیگر بلبله حوا است شیخ فرزند مذکور که وی در حباله عقد شیخ معصوم ابن شیخ زین ابن شیخ اولیا مذکور بود و از وی
یک دختر نیست

یکدختر است و شیخ آدم و شیخ غیاث الدین را عقبی نماند و شیخ جمال ابن شیخ خیر مذکور از زوجهٔ دیگر است
که در حبالهٔ وی دختر شیخ فتح احمد ابن شیخ محبوب چشتی است. از وی دختری است دیگر شیخ نظام ابن شیخ
عادل مذکور در گوالیر بوده که در حبالهٔ عقد وی دختر شیخ محمد ابن شیخ یوسف چشتی که از آن عفیفه سه پسر
و یکدختر بوجود آمد پسران باسم شیخ محی الدین و شیخ عثمان و شیخ یوسف دیگر از آنجایکه دختر شیخ نظام دختر
اولاد بسیار دارد مسمات بی بی طاهرا والدهٔ بزرگوار کاتب الحروف و بی بی رقیه بیوی دختر شیخ نظام
بی بی دلسیاه را عقبی نماند دیگر شیخ محمد و شیخ ذکریا ابنان شیخ نظام مذکور و یکدختر از زوجهٔ دیگر است دیگر
شیخ زین ابن شیخ عادل مذکور که در حبالهٔ عقد وی دختر شیخ بهر ساکن موجود چون او وفات یافت
باز در حبالهٔ عقد وی بعین شیخ زین دختر شیخ مان ساکن بداون در آمد اما از شیخ زین عقبی نماند دیگر شیخ
حسین ابن شیخ عادل مرحوم که در حبالهٔ عقد وی دختر قاضی ابوالفتح خواهرزادهٔ حضرت شیخ الاسلام شیخ
سلیم چشتی بود مسمات بی بی زیبا که از آن عفیفه سه پسر و دو دختر بوجود آمد پسران باسم شیخ جاءالله
و شیخ حنیف و رکن الدین و دختران شیخ عادل مذکور مسمات بی بی خیر در خاتون و بی بی دریا و بی بی فیروز
خاتون در حبالهٔ عقد شیخ معزالدین چشتی ساکن مسکن بود که از وی دو پسر و چند دختر پسران باسم شیخ
کرم احمد و شیخ محمد و دختران مسمات بی بی بهو و بی بی بختو و غیره و بی بی بهو در حبالهٔ شیخ نظام ابن شیخ نصیر الدین
چشتی شهید است که از آن عفیفه یک پسر باسم شیخ احمد بود که از وی اولاد نیست و یکدختر نیز مسمات بی بی
دلیب که وی در حبالهٔ عقد شیخ رکن الدین ابن شیخ حسین ابن شیخ عادل مذکور بود که از او اولاد نیست دیگر
بی بی دریا خاتون که در حبالهٔ عقد شیخ لشکری انصاری بود که وی از اولاد اعظم شیخ عبدالاحد انصاری است
و از آن عفیفه سه دختر متولد شد و پسران باسم شیخ حاجی محمد و شیخ عیسی و شیخ موسی که اولاد ایشان است

دیگر شیخ عبد المومن ابن شیخ عبد الواحد مسطور در حبالهٔ عقد وی دختر شیخ معروف مرقوم بود از آن عفیفه
یک پسر و یک دختر متولد شدند پسر بنام شیخ شیخن که دیوانه بود و یک پسر بنام شیخ پیرو و آن دختر مذکور در حباله
عقد شیخ احمد چشتی بدایونی از نسل شیخ سعد حاجی که نبیرهٔ حضرت گنجشکر قدس سره بود که از وی دو پسر بنام
شیخ فتح احمد حاجی و شیخ معین الدین و دو دختر نیز دیگر در گوالیر از اولاد شیخ منور ابن شیخ ابو الخیر مرقوم نیز نسبت
اند بنام شیخ جلیل ابن شیخ شهاب الدین ابن شیخ منور مذکور بود در حباله عقد وی دختر حضرت شیخ
جلیل
الاسلام بود مسمات بی بی رابعه که از آن عفیفه عقبی نماند چون وفات یافت باز در حباله عقد شیخ
دختر شیخ عبد الرحیم چشتی است که از آن عفیفه یک پسر و پنج دختر متولد شدند پسر بنام شیخ منه که در حباله عقد
دختر شیخ عبد الحمید بود دیگر شیخ عبد العلیم ابن شیخ ابو الخیر مذکور که در حباله عقد وی همشیره شیخ یوسف چشتی
مذکور که عمه حقیقی شیخ اولیا از وی عقبی نماند دیگر شیخ عبد الواحد ابن شیخ ابو الخیر مسطور را نیز اولاد نیست
دیگر شیخ عمر ابن شیخ حسام الدین ابن شیخ جهان شاه ابن حضرت شیخ برهان قدس سره که اولاد وی در سنسرا اند
بنام شیخ عبد الشکور متولی بلده مذکور و شیخ سلیمان ابن شیخ منور ابن شیخ جلال الدین ابن شیخ عمر مرقوم ذکر
اولاد شیخ بدر الدین ابن شیخ جهان شاه مرقوم و اولاد وی در قصبه [illegible] شیخ عبد الرحیم بن شیخ عبد الغفور بن
شیخ الهداد بن شیخ بدر الدین مذکور بود که در حباله عقد وی دختر شیخ معروف ابن شیخ ابو الخیر مرقوم بود که از آن
مستوره یک پسر بنام شیخ حاجی خواجه احمد که نسبت وی در خانه شیخ اولیا چشتی بود که از آن عفیفه یک پسر بنام
شیخ تاج محمود و دو دختر بوجود آمدند و تاج محمود مذکور که در حباله وی دختر شیخ بایزید بن شیخ اولیا چشتی است
مسمات بیبی عائشه که او اسنا حضرت شیخ سلیم چشتی میشوند که از آن عفیفه دو پسر بنام شیخ اعظم و شیخ سلطان
و یک دختر نیز و شیخ زید که نسبت وی در خانه شیخ محمد چشتی ساکن [illegible] شده بود از آن عفیفه شیخ زید را چهار پسر بنام
شیخ بکر و شیخ

شیخ کبیر و شیخ مسعود و شیخ ابو زید و شیخ سلطان و دو دختر دیگر از احمد و یکی دختر از زوجهٔ دیگر اند و شیخ عبد الحمید

که نسبت وی در خانه شیخ لشکری انصاری مذکور شده بود مسمات بیبی عایشه از ان عقیقه پنج پسر باسم شیخ

ابراهیم و شیخ عبد الصمد و شیخ برهان و شیخ رحمان عثمان که ازین اولاد غیث و دو دختر دیگر سعد الله پسر شیخ عبد الحمید

از زوجه دیگر است و یکی دختر عبد الرحیم مرقوم که در حبالهٔ عقد شیخ خلیل ابن جشتی گوالیری است که مذکور اولاد وی

بالا نوشته شد و یکی از پسران شیخ عبد الرحیم مذکور را اولاد بسیار است دیگر در گوالیر شیخ میر علی و شیخ بایزید

و شیخ مودود و شیخ عبد الواحد و شیخ تاج محمود ابنای شیخ جمال و شیخ عبد الواحد که نسبت وی در خانه شیخ

خلیل جشتی مرقوم شده بود در قصبهٔ مو شیخ ولی و شیخ عبد الرسول و شیخ ابنای ابن شیخ ابراهیم دیگر شیخ غیاث

الدین ابن شیخ جنید ابن شیخ عبد الکریم ابن شیخ الغفور ابن شیخ الله داد و در حبالهٔ او دختر شیخ علی ابن شیخ

زین است و در بهدایی شیخ نظام و شیخ عبد الرحمن ابنای شیخ جبار ابن شیخ عبد السلام ابن شیخ الله داد ابن شیخ

بدر الدین مرقوم ذکر اولاد شیخ محمد ابن شیخ جهان شاه مسطور که اولاد ایشان در بهدایی شیخ عبد الکریم ابن

شیخ سعد احمد که نسبت وی در خانه شیخ تاج محمود عم حقیقی کاتب الحروف شده است و در قصبهٔ مو شیخ البدل

و شیخ یسین ابنای شیخ سعد احمد مذکور و مراد محمد و شیخ کمال ابنای شیخ حبیب الله ابن شیخ فضل احمد مذکور و هم در قصبهٔ

بهدایی شیخ محمد ابن شیخ فضل احمد مذکور که اولاد وی در قصبهٔ مو باسم شیخ جمال و غیره مذکور دیگر شیخ مبارک ابن

شیخ جهان شاه مذکور که اولاد وی در بهدایی تکان شیخ عبد الکریم و غیره فصل سوم در بیان اولاد حضرت

سلطان شاه ابن حضرت قطب العالم شیخ زین مرقوم قدس الله سره العزیز سه دو پسر باسم شیخ زید سوار

برس و شیخ سعد احمد و شیخ زید که هم قدری در بداون و اولاد وی نیز همانجا و غیره باسم شیخ جعفر ابن شیخ نعم احمد

ابن شیخ زید سوار برس مذکور بود و در حبالهٔ وی دختر شیخ یوسف جشتی بود مسمات بی بی صمون که از ان عقیقه

چهار پسر و یک دختر متولد شد پسران نام شیخ سلطان و شیخ برهان و شیخ مان و شیخ سلیم و دختر مسماة بیبی بخت و شیخ
سلطان را هشت پسر و چند دختر پسران نام شیخ بایزید و شیخ جنید و شیخ اسحاق و شیخ فتح احمد و شیخ احمد و شیخ ملا
و شیخ ماما دیگر شیخ شاه علی و شیخ عبد الهادی و شیخ عثمان انبای شیخ برهان ابن شیخ حضرت مذکور و شیخ نصر احمد و شیخ
ولی انبای شیخ ابن شیخ حضرت مذکور و ایشان را چند دختر نیز آمد از انجمله یکی در حباله شیخ زین ابن شیخ عادل چشتی که عقب وی
اوطان ... دیگر شیخ سلیم ابن شیخ حضرت مسطور که دیگر اولاد و دختر نیست و شیخ جنید ابن شیخ سلطان مرقوم که در حباله
وی دختر شیخ مان بود که از وی دختری متولد شد دیگر شیخ کبیر ابن شیخ جنید از زوجه دیگرست در فتحپور شیخ عبد الرسول
و شیخ مرتضی و شیخ مصطفی و شیخ ... و شیخ صدر جهان ابن شیخ ... ابن شیخ نصر احمد مرقوم از دختر شیخ جاند که از نسل
قاضی ابو مسلم بود و شیخ عبد الرسول مذکور که در حباله وی دختر شیخ محمد چشتی ساکن هوات بود در حباله شیخ
مصطفی دختر نواب محتشم خان بود در هم در فتحپور دیگر اولاد شیخ یوسف ابن شیخ عبد الملک ابن شیخ زید بدران
برادر مسطور در حباله عقد شیخ یوسف مرقوم دختر شیخ ابو الخیر ابن شیخ حسام الدین ابن شیخ جهانشاه ابن مخدوم
شیخ زین چشتی قدس الله سره العزیز بود مسماة بی بی الهدی که از آن عفیفه سه پسر و یک دختر متولد شد چنانچه
نام شیخ ولی و شیخ اولیا و شیخ محمد و شیخ دایی که در حباله وی دختر شیخ اسمعیل ابن شیخ عطاء الله چشتی بدایونی بود
که از آن مستوره یک پسر باسم قاضی شیخ فرید که پسران وی در قصبه ... قاضی عبد النبی که بمنصب قضا منسوب اند
و شیخ مصطفی و ... عالم و شاه عالم و قاضی عبد النبی مذکور آمده پسران باسم شیخ ولی محمد و شیخ یوسف است — دو پسر و دو دختر
و شیخ اولیا مذکور که در حباله وی دختر شیخ عبد الکریم سرهندی بود که از آن عفیفه شش پسر و چند دختر چنانچه
شیخ زین و شیخ جنید و شیخ بایزید و نواب شجاعت خان و شیخ انبیا و شیخ عبد الرسول در فتحپور و شیخ زین
مسطور که در حباله وی دختر حضرت شیخ الاسلام چشتی بود مسماة بی بی سایره چون وی وفات یافت

باز در حباله شیخ زین دختر دیگر حضرت شیخ الاسلام قدس الله سره بود مسمات بی بی طالبات که از ایشان دو پسر باسم
شیخ معصوم و شیخ علی و شیخ معصوم که در حباله وی دختر دختر شیخ بهروز بود مسمات بی بی حوا که از ان عفیفه یک دختر
متولد شد و شیخ ابراهیم ابن معصوم از زوجه دیگر است و شیخ علی که در حباله وی دختر شیخ حسین است که از وی دو پسر
و چند دختر بوجود آمده اند پسران باسم شیخ اولیا و شیخ اسمعیل و اولیا را یک پسر باسم شیخ دیگر شیخ ... و شیخ عیسی
و شیخ ادریس و شیخ یوسف اخیای شیخ زین مسطور و چند دختر نیز از زوجه دیگر اند و شیخ جنید که در حباله عقد
دختر حضرت شیخ الاسلام چشتی قدس الله سره العزیز بود مسمات بی بی عایشه خورد که از ان عفیفه چند پسر و چند
دختر متولد شد پسران در خورد سالگی وفات یافتند از ایشان اولاد نیست و دختر مذکوره اولاد دارند
دیگر شیخ زید و شیخ ابراهیم و شیخ عبد السلام و شیخ اسحاق اخیای شیخ جنید مرحوم از زوجهای دیگر اند و نواب شیخا
خان مرحوم که در حباله وی نیز دختر حضرت شیخ اسلام چشتی قدس الله سره العزیز بود مسمات بابا زیبا
که از ان عفیفه روزگار عقیمی ماند و شیخ قطب و شیخ قاسم و شیخ محمد احمد اخیای نواب مذکور و چند دختر از زوجهای
دیگر اند و شیخ بایزید مرحوم که در عقد وی دختر حضرت شیخ الاسلام چشتی قدس الله سره العزیز بود مسمات بابا
رقیه که از ان عفیفه چند دختر و یک پسر متولد شده اند چنانچه باسم شیخ محمود عرف مواد شیخ مواد ... دو پسر باسم
شیخ ... و شیخ احمد و دو پسر دیگر شیخ انبیا مسطور که در حباله وی دختر شیخ پیر در چشتی الی که از ان مسطوره
دو پسر و دو دختر بوجود آمده اند چنانچه باسم شیخ عبد المومن عرف شیخ ولد ... پیر و شیخ ادریس و شیخ
عبد المومن که در حباله وی دختر شیخ معصوم است که از ان عفیفه یک دختر متولد شد و شیخ نور و شیخ اسمعیل
و شیخ ابراهیم و شیخ سلیمان اخیای شیخ عبد المومن از زوجهای دیگر اند و شیخ ادریس که در حباله وی دختر شیخ اشرف
هانسوی است که از وی یک پسر باسم شیخ احمد و یک دختر بوجود آمده و دیگر پسران و دختران شیخ ادریس ...

ابراهیم از زوجهای دیگر اند دیگر شیخ اسمعیل ابن شیخ الهیا مذکور از زوجه دیگر است و در قصبه مو شیخ عبد الرسول مرقوم
که در حباله وی دختر شیخ کمال چشتی بود که ازو پسری باسم شیخ عارف محمد و سه دختر نیز متولد شدند و چندی وی وفات
یافت باز در حباله شیخ عبد الرسول دختر شیخ حسن ابن شیخ کمال مذکور رسید که از ان عفیفه یک پسر باسم شیخ
سلطان و یک دختر متولد شدند وقتی که ان مستوره هم رحلت حق پیوست باز در حباله عقد شیخ عبد الرسول دختر شیخ
نصیر الدین ابن شیخ کمال مرقوم شد که از وی اولاد نیست دیگر شیخ صادق ابن شیخ اولیا مسطور و یک دختر از زوجه
دیگر اند دیگر شیخ محمد ابن شیخ یوسف مذکور که در حباله وی دختر شیخ عبد الغنی دانشمند بود که از ان مستوره دو پسر
و هفت دختر متولد شدند پسران باسم شیخ ابراهیم و شیخ اسمعیل و شیخ ابراهیم که در حباله وی دختر شیخ اولیا
است بی بی علائه از ان عفیفه هفت دختر اند و شیخ اسمعیل که در حباله وی دختر شیخ جنید که از ان مستوره
شش پسر و دو دختر اند و شیخ اسمعیل که در حباله دیگر پسران باسم شیخ موسی و شیخ ولی و شیخ خضر و شیخ بدر الدین و شیخ
مودود و شیخ یوسف که لاولد است و شیخ عیسی و شیخ ابراهیم ابن شیخ مودود و شیخ یوسف که لاولد است و شیخ عیسی و شیخ
ابراهیم ابن شیخ موسی مذکور دیگر شیخ داود و شیخ یعقوب و شیخ یسین و شیخ احمد و شیخ یوسف و شیخ عبد الاحد ابن
شیخ محمد مسطور و سه دختر از زوجهای دیگر اند دیگر شیخ برهان و شیخ اسحاق و شیخ عمر پسران شیخ بیره و شیخ برهان که در
حباله دختر شیخ قطب ابن شیخ عادل چشتی بود مسمات بی بی کتو که از وی اولاد نیست و شیخ اسحاق که در حباله ی
دختر شیخ نظام ابن شیخ عادل مذکور بود مسمات بی بی رقیه که خاله کاتب الحروف است که از ان عفیفه ده دختر
متولد شدند و شیخ عمر مذکور که در حباله وی دختر شیخ اولیا مرقوم است که از ان عفیفه دو پسر و چند دختر بوجود
آمدند پسران باسم شیخ فیضل و شیخ یوسف دیگر در فتحپور شیخ بایزید ابن شیخ عبد الرزاق صدیقی و متنبی شیخ مظفر ابن شیخ فقیر
ابن شیخ عبد الملک مسطور و در حباله شیخ بایزید دختر شیخ ابابکر چشتی بداونی است و در بداون شیخ خلیل ابن شیخ

باسم بدیع عماد دیگر

باعزیز شیخ ابابکر چشتی بدایونی است عماد دیگر شیخ سعدالله ابن شیخ سلطان شاه ابن مخدوم شیخ برهن قدس سره
مذکور که اولاد ایشان در بهدای شیخ حمزه ابن شیخ حمزه ابن شیخ عبدالباقی ابن شیخ محمد ابن شیخ سعد احمد مذکور و
شیخ عبدالباقی عم زادهٔ حضرت شیخ الاسلام است قدس الله سره العزیز و در فتحپور شیخ حمزه مذکور که در حباله
وی دختر شیخ نظام ابن شیخ شهاب الدین ابن شیخ متّه است که از وی اولاد بسیاری است و شیخ حمزه مذکور
که در حبالهٔ وی دختر شیخ یحیی ابن شیخ حسام الدین ابن شیخ داؤد چشتی ساکن بندوری بود که از آن عفیفه
مستوره اولاد بسیار است و شیخ حمزه مذکور که در حبالهٔ وی دختر شیخ سعید ابن داؤد مسطور بود مسمات
بی بی نعمت دیگر در فتحپور شیخ اعظم ابن شیخ حسین حافظ ابن شیخ ابراهیم ابن شیخ خوندمته ابن شیخ سعد احمد
مرحوم است که در حبالهٔ عقد شیخ اعظم دختر حضرت شیخ الاسلام چشتی قدس الله سره العزیز بود مسمات
بابا خدیجه که از آن عفیفه روزگار یک پسر متولد شده باسم نواب قطب الدین خان که در حبالهٔ وی
دختر شیخ معظم ابن شیخ معظم شیخ حسین مذکور است مسمات بابا سابندی و پسران نواب قطب الدین
خان باسم نواب کشور خان شهید و شیخ فتح الدین و شیخ زید و دو دختر نیز دکشور خان را یک پسر باسم شیخ الله
دیگر شیخ معظم ابن شیخ حسین مذکور که در حبالهٔ وی دختر نواب شیخ ابراهیم بود مسمات بابا دلسیان که از
عفیفه دو دختر ماندند و دو پسر [illegible] ابن شیخ اکرم و شیخ مکرم ابنای شیخ معظم مذکور از زوجهٔ دیگر ماند و شیخ لیسین ابن
شیخ حسین مذکور که در حباله وی دختر شیخ عبدالغفور چشتی مسمات بابا مصری بود که از آن عفیفه یک دختر که از
اولاد است و شیخ موسی و شیخ طاها و ... ابنای شیخ لیسین مذکور و یک دختر از زوجه دیگر ماند دیگر شیخ عبدالواحد
و شیخ یحیی و شیخ زین و شیخ سابند ابنای شیخ عبدالغفور بن شیخ علاءالدین بن شیخ فضیل برادر شیخ ابراهیم ابن
شیخ خوندمته مسطور و شیخ عبدالواحد که در حبالهٔ وی دختر شیخ مجاهد چشتی بود که از آن عفیفه سه پسر ماندند

شیخ عبدالرحیم و شیخ فضیل و شیخ حبیب دیگر عبدالرسول و شیخ عبداللطیف و عطا و سعدالله ابنای شیخ عبدالواحد

مرقوم از منکوحه دیگر اند و شیخ یحیی مذکور را اولاد دختر است و شیخ زین مذکور را یک پسر باسم شیخ عبدالسلام

و شیخ سابند عمه مذکور را دو پسر باسم شیخ علاءالدین و شیخ ولی محمد دیگر شیخ عبدالقادر و شیخ عبدالفتاح

ابنای شیخ ابابکر بن شیخ عبدالحی و شیخ عبدالمجید بن شیخ عبدالحی مذکور در فصل چهارم در بیان اولاد شیخ برهان

الدین بن شیخ حضرت شیخ زین العابدین قدس سره مرقوم و شیخ برهان الدین را یک پسر باسم شیخ عطاءالله

دیگر دو پسر و هفت دختر پسران باسم شیخ زین و شیخ حسین و عبدالغنی و شیخ حبیب الله و شیخ حسن و شیخ یعقوب و شیخ

اسمعیل و شیخ الله بخش و شیخ مبارک و شیخ اسحاق از این جمله یک پسر شیخ عطاءالله اولاد دارد مذکور بدین تفصیل است

باسم شیخ حسین مذکور که اولاد وی در بدالونی است شیخ تاج الدین بن شیخ مجاهد بن شیخ جلال بن شیخ حسین مذکور

در حباله شیخ جلال دختر شیخ عماد حاکم ~~بن شیخ سیف الدین~~ بن شیخ سیف الدین بن شیخ کریم الدین بود که او از

نسل شیخ سعد حاجی است و وی عم زاده حضرت گنجشکر اند قدس الله سره و در تصرف شیخ عارف بن شیخ محمد بن شیخ

نظام بن شیخ جلال مرقوم است و شیخ محمد مسطور خواهر زاده شیخ کرام بخش است و در تصرف اولاد شیخ زین بن شیخ

عطاءالله مذکور است باسم شیخ ابوزید بن شیخ محمد بن شیخ زین مذکور در حباله شیخ ابوزید دختر شیخ خیر بخش

بدالونی بود و هست سمات بی بی بختو که از آن عفیفه یک پسر و یک دختر پسران باسم شیخ احمد و غیره که اولاد دختر

و شیخ قاسم و شیخ اسحاق پسران شیخ ابوزید مذکور و یک دختر از زوجه دیگر اند و در حباله شیخ قاسم دختر شیخ

شهاب الدین بدالونی است که از وی اولاد نیست و شیخ اسحاق مذکور که در حباله وی دختر شیخ خلیل بن ...

شیخ ابراهیم که دیگر ایشان اولاد نیست دیگر در حباله شیخ داود و شیخ محمود و شیخ بدرالدین در بدالونی و شیخ

محمد بن شیخ بدرالدین بن شیخ مذکور و دیگر شیخ یعقوب بن شیخ عطاءالله مرقوم که اولاد وی در بنگاله و شیخ کمال و شیخ جمال محمد

محمد ابنای شیخ عبدالواحد

و شیخ جعفر ... شیخ حسن و شیخ اسحاق ... اولاد ... که او و اولاد ایشان ... و ... دختر ... [illegible]

محمد انبالی شیخ عبد الواحد بن یعقوب مسطور و شیخ شهاب الدین بن شیخ خان بن عبد الواحد مذکور و دیگر این شیخ
احمد و شیخ فتح احمد و شیخ یوسف انبالی شیخ محبوب خان بن شیخ یعقوب مرقوم که در حبالهٔ شیخ فتح احمد مذکور دختر
شیخ الشکری الصفار جشتی که ان عفیفه خواهر زادهٔ شیخ پیر و زن جشتی است دیگر شیخ یعقوب مسطور را یک دختر بود
مسمات بی بی نهالو که ان عفیفه روزگار در حبالهٔ عقد شیخ عادل بن شیخ عبد الواحد جشتی بود که از وی اولاد
بسیار است چنانچه بالا مرقوم شده دیگر شیخ اسمعیل بن شیخ علاء احمد مرقوم که اولاد وی در قصبه ... شیخ
نور و شیخ سلیم ولد شیخ علاء الدین مجذوب بن شیخ بن اسمعیل مذکور از یک دختر شیخ فیض جشتی بود مسمات بی بی
دریا خاتون و از ان عفیفه یک دختر نیز بوجود امد دیگر شیخ محمود و شیخ احمد پسران شیخ علاء الدین مذکور و چند
دختر نیز بوجود امده و چند دختر از زوجهای دیگر اند و پسران شیخ نور مذکور باسم شیخ عبد الغفور و عبد الشکور و
فیض و طیب دیگر شیخ سلیم مرقوم که در حبالهٔ وی دختر شیخ محمد بن شیخ یوسف جشتی بود که از وی دو پسر بوجود
امده باسم شیخ عبد اللطیف و شیخ قطب و در [?] شیخ نور احمد بن شیخ حبیب بن شیخ اسمعیل مسطور و در حبالهٔ
وی دختر شیخ حاجی حسین اسلامی بود مسمات بی بی زیبا که از ان عفیفه دو پسر متولد شدند باسم شیخ کمال
و شیخ یسین و شیخ کمال را دو پسر شیخ ادم و اله دیه دیگر نور احمد را هم یک پسر حسو نام و دو دختر از زوجه
دیگر اند و شیخ یوسف بن شیخ نظام بن شیخ نصیر الدین شهید بن شیخ اسمعیل مذکور از زوجه دیگر است و شیخ نعیم
الدین که در حبالهٔ وی عمهٔ شیخ محمود و شیخ نور بود مسمات بی بی خاتون و در حبالهٔ شیخ نظام مذکور دختر شیخ
معز الدین ساکن منگلور بود مسمات بی بی سیو خواهر زادهٔ شیخ فیروز که از ان عفیفه یک پسر شیخ احمد نام و یک دختر
متولد شدند که از ایشان عقب نیست دیگر شیخ اله بخش بن شیخ علاء احمد مرقوم که اولاد پسری نیست چهار دختر
داشت از انجمله یکی در حبالهٔ شیخ محبوب بن شیخ یعقوب مسطور بود مسمات بی بی راجی که از وی اولاد نیست دیگر شیخ

مبارک بن شیخ عطاء احمد مذکور را دو پسر و یک دختر بود پسران بی اولاد ماندند و آن دختر در حبالهٔ شیخ
هیبت بن شیخ اسمعیل مذکور مسمات بابا پتهو که دیگر اولاد هیبت از جملهٔ هفت دختر شیخ عطاء احمد مذکور یکی در
نکاح شیخ عبد الاحد از نسل شیخ سعد [illegible] حاجی عمرزادهٔ حضرت گنجشکر درآمده از فوت وی دختر دیگر شیخ عطاء احمد
در حبالهٔ عقد وی درآمد که از آن مستوره اولاد هیبت [illegible] در حیات اولاد شیخ معزالدین بن حضرت
شیخ زین العابدین شیخ معزالدین مرحوم مذکور [illegible] پسر باسم شیخ عیسی و شیخ بهلول شیخ بایزید پیر از نسل شیخ
عیسی و شیخ موسی [illegible] باسم شیخ عبد الرسول بن شیخ یوسف بن شیخ [illegible] و غیرهم و از نسل شیخ بهلول در حبالهٔ
شیخ حاکم چشتی بود که در حبالهٔ وی دختر شیخ عبد الجلیل چشتی زاهد [illegible] کاتب الحروف مسمات بابا کوهر خاتون
که از آن عفیفه دو پسر باسم شیخ کمال الدین بن شیخ عبد الفتاح و چند دختر متولد شدند و شیخ کمال الدین را اولاد
هست و شیخ عبد الفتاح را یک پسر باسم شیخ ولی احمد و یک دختر از مسمات بابا بی‌بی بنت شیخ محمد که جد بزرگوار کاتب
الحروف اند و آن دختر مذکور در حبالهٔ شیخ عطاء احمد بن شیخ رکن چشتی سرهندی بود که از وی اولاد هست دیگر
شیخ عبد الرحیم و شیخ بایزید و شیخ رکن الدین اخوان شیخ زاهد چشتی و شیخ احمد و شیخ حبیبی پسران بایزید
مذکور ماندند در [illegible] جیب و داود بن شیخ احمد مذکور [illegible] بن عیسی مرقوم دو پسر شیخ عبد الرحیم [illegible] و شیخ
خیر الدین بن رکن الدین مذکور دیگر شیخ عیسی و شیخ ابراهیم ابن شیخ حسین که از دختر شیخ حاکم مرقوم آمده و شیخ
عثمان شیخ شهاب الدین بن شیخ بهلول مسطور در حبالهٔ وی دختر شیخ حاکم مذکور بود مسمات بابا صدی بی
خواهرزادهٔ جد کاتب الحروف که از آن عفیفه روزگار سه پسر باسم شیخ عبد الرحمن و شیخ اسمعیل و شیخ [illegible] و شیخ عبد الرحمن
~~در حبالهٔ وی دختر [illegible] شیخ عبد الرحیم~~ که در حبالهٔ وی دختر شیخ حمزه چشتی بود که از وی
یک پسر [illegible] شیخ نور محمد که وی دختر شیخ ابو الخیر بن نواب شیخ ابراهیم چشتی است مسمات بابا [illegible] والده

[illegible]

بزرگواران مستوره مسمات بابابا بزهیه بنت حضرت شیخ الاسلام چشتی است و از ان عفیفه یک پسر بنام
شیخ بهاء الدین و شاه عالم پسر شیخ عبد الرحمن مذکور و بکاید خیز از زوجه دیگر است و شیخ اسمعیل مذکور که در حباله
وی دختر شیخ جلیل چشتی گوالیری است که از وی اولاد باسم شیخ فیضل و شیخ جمال و شیخ سلطان و شیخ
ابراهیم و غیره الله و شیخو مرقوم که در حباله وی دختر شیخ طاهر بن شیخ حمزه مذکور است که از وی عقبی نماند
فصل ششم در بیان اولاد شیخ تاج الدین بن حضرت شیخ زین العابدین مذکور قدس سره و وی از بابا
فضائل بود و یک پسر داشت باسم شیخ نور و شیخ حبیب و شیخ نظام الدین و از نسل شیخ نور در قصبه مو شیخ
حبیب شیخ علی محمد و شاه محمد و عبد الله ابنای شیخ مجاهد بن شیخ لعل که در حباله وی دختر شیخ عبد المومن چشتی
و در عم حقیقی شیخ نیر و در حباله علی محمد دختر عم کاتب الحروف شیخ حبیب بن شیخ تاج الدین ارقوم که
اولاد وی در گوالیر شیخ بایزید و غیره پسران شیخ ابراهیم بن شیخ عبد المالک بن شیخ بدر الدین بن
شیخ اولیا بن شیخ حبیب مسطور و شیخ نظام بن شیخ تاج الدین مذکور که از نسل وی در بهدالی شیخ خواجه بن
شیخ نیرک مجاور روضه منوره حضرت شیخ زین العابدین و شیخ مصطفی و حیات بن شیخ قاسم بن شیخ پیر الله مذکور
در بهدالی شیخ مصطفی و درویش بن شیخ بهاء الدین بود که دیگر النسل است و در بهدالی شیخ یوسف بن شیخ
جلکن بن پیراء و دیگر اسپ پسر بهم شیخ مصطفی و یک بار وی و مداری و اولاد و جدی حضرت قطب العالم مخدوم
شیخ زین العابدین چشتی بسیار است آنچه این ذره موهوم از بزرگان خود شنیده و دیده در قلم آورد والله اعلم
بالصواب باب چهارم در بیان طرق حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و بعضی پیامبران صلوات
الله علیهم اجمعین و خلفای الراشدین رضی الله تعالی اجمعین و بعضی اصحاب کبار رضی الله تعالی عنهم
اجمعین و بعضی مشائخان خاندان و بعضی از بزرگان کاتب الحروف و بیان انساب و الله کافی الحمد انتخاب

دیباچه منتخب والد کاتب الحروف تقبل الله فی الدارین بسلسله‌های علیه قدس الله تعالی اسرارهم این
باب مشتمل بر پنج فصل فصل اول در بیان تذکره عرس‌های ماه ربیع الاول مولود مبارک حضرت خاتم النبیین
سرور کاینات خلاصه کل موجودات احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بتاریخ دوازدهم عرس مبارک حضرت
خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس الله العزیز بتاریخ چهاردهم عرس جد کاتب الحروف مبارک حضرت
شیخ محمد ابن شیخ عبد الجلیل چشتی صدیقی قدس الله سره العزیز بتاریخ یازدهم سنه ۱۰۲۴ عرس مخدوم شاه عبدالله
شطاری قدس الله سره العزیز بتاریخ هشت و یکم عرس مبارک حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس الله سره العزیز
بتاریخ سیوم شب دوشنبه سنه ۷۹۱ھ عرس حضرت خواجه احرار قدس الله سره العزیز بتاریخ بیست نهم سنه ۸۹۵
عرس میر عبد الفتح میر سید عبد العزیز قدس سرهما بتاریخ چهاردهم و عرس میر سید عبد العزیز قدس الله سره بتاریخ چهارم سنه ۱۰۳۱
ماه ربیع الثانی عرس مبارک حضرت سلطان سکندر ذوالقرنین علیه السلام بتاریخ یکم دهم و عمر شریف
آنحضرت بالقدر ... سال بود و عرس مبارک حضرت غوث الثقلین غوث الصمدانی قطب ربانی محبوب
سبحانی حضرت میران سید محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی رضی الله عنه بتاریخ یازدهم و عرس مبارک حضرت
سلطان التارکین حمید الدین ناگوری قدس الله سره العزیز بتاریخ بیست و نهم عرس مبارک حضرت
سلطان المشایخ نظام الحق والدین محمد احمد بدایونی قدس الله سره العزیز بتاریخ هژدهم سنه سبعمایه
عرس والد جد کاتب الحروف حضرت شیخ عبد الجلیل ابن شیخ عبد الله چشتی قدس الله سره العزیز بتاریخ
هفتم عرس میر سید احمد طالب العلم مانکپوری قدس الله سره العزیز بتاریخ دوازدهم سنه ۱۰۳۱ ماه جمادی
الاول عرس مبارک حضرت امیر المومنین ابا بکر صدیق رضی الله عنه بتاریخ بیست دوم و بر قول اصح
بتاریخ دوم ماه جمادی الثانیه عرس مبارک حضرت خواجه ابراهیم ادهم بلخی قدس الله سره العزیز بتاریخ

بلخی

بیست و نهم

شب ششم [دوشنبه] عرس شیخ نجیب الدین کبرا فردوسی قدس الله سره العزیز تاریخ دهم عرس بندگی حضرت شیخ [علاءالدین]
جانشین حضرت گنج شکر قدس الله سرهما العزیز تاریخ هفتم عرس حضرت خواجه مودود چشتی قدس الله سره
العزیز تاریخ چهارم شب جمعه ماه یمن(؟) عرس بندگی حضرت شاه مدار بدیع الدین قدس الله سره العزیز
تاریخ چهاردهم عرس حضرت خواجه ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی قدس الله سره العزیز تاریخ پانزدهم
نقل ایشان شب پنجشنبه سنه ٥٦٣ عرس حضرت خواجه اسمعیل حسن تاریخ هفتم عرس بندگی حضرت خواجه خاوند علا
تاج الدین ناگوری چشتی قدس الله سره العزیز تاریخ دوم عرس بندگی حضرت شیخ سراج الحق والدین
قدس الله سره العزیز تاریخ بیست و یکم عرس بندگی حضرت مرحومی مغفوری حضرت شیخ معظم ابن شیخ حسین
چشتی قدس سره تاریخ هفدهم ماه جمادی الثانی عرس حضرت مهتر موسی صلوات الله علیه وسلامه تاریخ
پانزدهم در روضه مبارک ایشان در کوه طور است هم روزه راه از بیت المقدس عرس بندگی حضرت
امیر المؤمنین حضرت ابابکر صدیق رضی الله تعالی عنه بقول اصح تاریخ بیست و دوم عرس بندگی حضرت شیخ ابوبکر(؟)
دانشمند ابن شیخ حسام الدین چشتی بداؤنی قدس الله سره العزیز تاریخ شب ماه مذکور عرس بندگی حضرت
شیخ تاج الدین سالکی سیاری(؟) قدس الله سره العزیز تاریخ بیستم عرس حضرت قطب الاقطاب
خواجه عبد الباقی(؟) دهلوی المعروف بشاه قطب الدین قدس سره العزیز تاریخ هشتم در مرقد مبارک ایشان
در جوهر(؟) بهارست عرس حضرت شیخ عبد الغنی قدس الله سره العزیز سالکی بداؤنی تاریخ شانزدهم ماه
رجب المرجب شب معراج حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم تاریخ بیست و ششم شب بیست هفتم عرس
الانبیا صلوات الله علیهم اجمعین شب بیست ششم عرس حضرت ابراهیم خلیل الله صلوات الله علی نبینا و علیه
تاریخ دوم عرس بندگی حضرت شاهزاده کونین امام جعفر صادق رضی الله عنه تاریخ پانزدهم عرس

بندگی حضرت شاهزاده کونین امام موسی کاظم بتاریخ بیست هشتم عرس حضرت خواجه اویس قرنی رضی الله عنه
بتاریخ سیوم عرس حضرت امام شافعی رضی الله عنه بتاریخ بیست هشتم عرس بندگی حضرت خواجه ابو
نعمان چشتی قدس الله سره العزیز بتاریخ نهم عرس بندگی حضرت خواجه نور الدین ابو یوسف چشتی قدس
سره العزیز بتاریخ سیوم عرس خواجه جنید بغدادی قدس الله سره العزیز در شب جمعه هفتم ماه مذکور سنه
سبع و تسعین و مائتین بود عرس بندگی حضرت خواجه مودود چشتی قدس الله سره العزیز بتاریخ اول عرس بندگی حضرت
خواجه حاجی شریف زندنی قدس الله سره العزیز بتاریخ سیزدهم عرس بندگی حضرت خواجه معین الدین چشتی
حسن سنجری قدس الله سره العزیز بتاریخ ششم عرس بندگی حضرت پیران سید جعفر اردهی قدس الله سره العزیز
بتاریخ نوزدهم نقل است از جواهر جیلانی بن جمیع فضل الله بن ضیاء العباسی رحمة الله علیه وفات حضرت
شیخ الشیوخ العالم صاحب العوارف شهاب الدین والشرع والدین ابو حفص عمر قدس الله سره العزیز
ابن محمد ابن قاسم ابن نصر ابن قاسم بن محمد عبد الله بن قاسم بن محمد حضرت امیر المومنین ابابکر صدیق رضی
الله عنه ولد فی رجب سنه تسع و ثلثین و خمس مائة و دخل فی بغداد سنه خمس و خمسمائة و شرع فی طریقت الوقت
سنه ستین و خمس مائة ثم ارتحل الی رب الله تعالی یوم الاثنین الوقت من المحرم سنه اثنین و ثلثین و
ست مائة علی خانه اتیه دفن فی الوردیه رحمة الله واسعة عرس بندگی حضرت خواجه فضیل صاحب سجاده حضرت
گنجشکر قدس الله سرهما بتاریخ بیست دهم عرس بندگی حضرت شیخ ابراهیم بالا راجا صاحب سجاده حضرت گنجشکر
قدس الله سره العزیز بتاریخ بیست یکم عرس پدر جد کاتب الحروف حضرت شیخ نظام ابن حضرت شیخ
عبد الجلیل چشتی که جد کاتب الحروف اند قدس الله سرهما بتاریخ دوازدهم عرس حضرت شیخ احمد ابن خواجه
خاتون چشتی قدس الله سرهما بتاریخ هفتم عرس حضرت شیخ احمد عرف شیخ میانجیو ساکن گجرات قدس الله سره العزیز
بتاریخ بیست و ششم

بتاریخ بیست و ششم عرس حضرت شیخ نجم الدین ساکن احمدآباد قدس الله سره العزیز بتاریخ بیست و هفتم
عرس حضرت خواجه حسن بصری بتاریخ بیست و دوم عرس حضرت سالار ناگوری بتاریخ پنجم عرس مرحومی
مغفوری حضرت شیخ پیرزادان شیخ عادل چشتی که والد بزرگوار جده مادری کاتب الحروف است
قدس الله سره العزیز بتاریخ شانزدهم عرس میان شیخو انصاری ساکن سارنگپور قدس الله سره العزیز
بتاریخ هفدهم عرس بندگی حضرت شیخ حسن ساکن بهار قدس سره العزیز بتاریخ هفدهم ماه مذکور که والد بزرگوار
جده مادری کاتب الحروف است ماه شعبان المعظم عرس حضرت امیر المومنین پهلوان حمزه رضی الله
عنه بتاریخ چهاردهم عرس حضرت امام محمد باقر رضی الله عنه بتاریخ پنجم عرس بندگی حضرت سراج المومنین
امام المتقین حضرت حضرت امام اعظم ابوحنیفه کوفی نعمان رضی الله عنه بتاریخ چهاردهم عرس حضرت
امام مالک رضی الله عنه بتاریخ هفتم سنه اربع و عشر و سبعمائه عرس بندگی حضرت شیخ هفتم بدر الدین
ابن حضرت گنجشکر قدس الله سره العزیز که لنگر سجاده نشین بوده اند بتاریخ چهارم عرس حضرت خواجه
بایزید بسطامی قدس الله سره العزیز بتاریخ پانزدهم عرس شاه قطب الدین سرانداز علویه جونپوری
قدس سره العزیز بتاریخ بیست و پنجم عرس حضرت خواجه محمد ساری بتاریخ پانزده عرس حضرت شیخ
حماد ابن شیخ معروف چشتی قدس الله سره العزیز بتاریخ چهاردهم سنه ۹۶۸ در حضرت مدینه منوره روز یکشنبه
وفات یافتند و قبر ایشان در حضرت مدینه بمقام بقیعه عرس حضرت شیخ ابوالفتح قدس الله سره العزیز
بتاریخ شانزدهم عرس حضرت شیخ معروف ابن شیخ ابوالخیر چشتی قدس الله سرهما العزیز شب ماه مذکور
عرس مرحومی مغفوری حضرت شیخ نظام ابن شیخ عادل چشتی جد مادری کاتب الحروف قدس الله سرهما العزیز
بتاریخ هفتم ماه رمضان المبارک عرس بندگی حضرت امیر المومنین حضرت علی ابن ابی طالب کرم الله

وجه بتاریخ هشتم رجب وفات حضرت بی بی عایشه رضی الله عنها بتاریخ هفتدهم شب سه شنبه عرس
حضرت ام المومنین حضرت خدیجه رضی الله عنها دهم ماه رمضان شصت و پنج سال در صدر حیات
بودند سنه عشر از نبوت وفات یافتند عرس حضرت بی بی فاطمه رضی الله عنها بتاریخ سوم در شب سه شنبه
بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بشش ماه و بقولی سه ماه و بقولی چهل روز در قول اول اصحست و عمر شریف
حضرت ایشان بیست و هشت ساله بود عرس ام المومنین حضرت حوا رضی الله عنها تاریخ ششم عرس
حضرت شیخ نجم الدین بن خواهر برادر حضرت گنجشکر قدس سرهما العزیز بتاریخ نهم ربیع عرس حضرت شیخ نصیرالدین
محمود چراغ دهلی قدس الله سره العزیز بتاریخ هژدهم عرس حضرت شاه بدر الدین صاحب ولایت خطه
بداون قدس الله سره العزیز بتاریخ بیست و دوم عرس نبیره حضرت سلطان المشایخ والاولیا قدوة
العارفین قطب الاقطاب شیخ سلیم قدس الله سره العزیز صاحب ولایت فتحپور حضرت سیکری بتاریخ
ابوالخیر بست نهم عرس حضرت شیخ عبد العلیم ابن شیخ ابی المظفر چشتی قدس الله سرهما العزیز بتاریخ پنجم عرس حضرت
شیخ ابی محمد الحاجی به بدیعت الله المعروف شاه ابی ابوالفتح بزرگ است ابن حضرت شیخ قاضی قدس الله سرهما بتاریخ
رجب و پنجم سنه ۱۱۳۳ روز جمعه وفات یافتند و عمر ایشان پنجاه و هفت ساله بود و ماه شوال عرس شاهزاده
کونین حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه بقول اصح در ماه رجب بتاریخ پانزدهم یا شانزدهم عرس
حضرت خواجه حبیب عجمی قدس الله سره العزیز بتاریخ چهاردهم عرس حضرت شیخ علاؤالدین صاحب سجاده
گنجشکر قدس الله سره العزیز بتاریخ بیست چهارم عرس حضرت امیر خسرو دهلوی قدس الله سره بتاریخ هژدهم
ملیح عرس حضرت شیخ مصلح الدین حسن شیرازی المعروف به شیخ سعدی شیرازی قدس الله سره العزیز در سنه ۶۹۱
شب جمعه انتقال یافتند بعلوم غیبت عرس خواجه نصیر الله المعروف قاضی رحمة الله علیه بتاریخ بیست و چهارم

[illegible]

عرس نهم ربیع

عرس پیر سید علام محمد تاریخ غرهٔ و ششم عرس میران سید احمد حسینی حضرت شیخ احمد کهتو قدس الله سره العزیز تاریخ

چهاردهم ساکن سرخیز که نزد احمدآباد است عرس شیخ معز ابن ابو الخیر چشتی قدس الله العزیز تاریخ

یازدهم عرس حضرت شیخ کبیر الدین ابن شیخ سراج الدین قدس الله سرهما ساکن گجرات تاریخ بست و ششم

ماه ذیقعده عرس میران سید محمد گیسو دراز قدس الله العزیز سکنه گلبرگه تاریخ شانزدهم عرس حضرت

سالار مسعود غازی تاریخ پنجم عرس حضرت شیخ احمد صاحب سجاده گنج‌گر قدس الله سره العزیز تاریخ

عرس هشتم عرس حضرت شیخ نور قطب عالم قدس سره العزیز تاریخ نهم ساکن پندوه عرس حضرت شیخ فتح الله لودی ابن

حضرت شیخ تاج الدین محمود چشتی قدس الله سرهما تاریخ نوزدهم عرس حضرت شیخ الله داد محمد سکنه احمد

آباد قدس الله سره العزیز تاریخ بست و هفتم عرس حضرت شیخ کمال الدین علامه قدس الله سره العزیز تاریخ

بست و هفتم عرس حضرت شیخ محمد ابن شاه قطب الدین سرانداز غوث قدس الله سرهما جونپوری تاریخ

نهم عرس حضرت شاه عبدالسلام المعروف به شیخ علیم جونپوری قدس الله العزیز تاریخ پانزدهم عرس

شیخ عادل ابن شیخ عبدالواحد چشتی قدس الله سرهما تاریخ بست و دوم ماه ذی الحجه عرس حضرت

حضرت اسمعیل صلوات الله علی نبینا و علیه تاریخ دهم روز عید الاضحی تاریخ هشتم عرس حضرت

امیرالمؤمنین رضی الله عنه تاریخ بست و دوم عرس حضرت خواجه داود طائی قدس الله

سره العزیز تاریخ نهم عرس حضرت قطب الاقطاب حضرت شیخ زین ابن شیخ خواجه جنید قدس الله سره العزیز

صاحب ولایت بیدر الی شیخان تاریخ نهم عرس حضرت مخدوم جهانیان جهان گشت قدس الله سره

العزیز تاریخ دهم روز بعد عید عرس میران سید نجم الدین قدس الله سره العزیز تاریخ بست و پنجم عرس

حضرت شیخ فیض الله ابن شیخ تاج الدین محمود صاحب سجاده حضرت گنج‌گر قدس الله سرهم تاریخ نوزدهم

سنه ۱۰۱۹ و عمر شریف حضرت ایشان پنجاه و پنج ساله بود که برحمت حق پیوستند عرس حضرت شیخ بدرالدین
این حضرت شیخ الاسلام چشتی قدس الله سره العزیز بتاریخ دهم روز بقرعید که قبر مبارک ایشان در مکه
شریفه است عرس میر سید حامد قدس الله سره بتاریخ هفتم نبیره حضرت میر سید علی قوام قدس سره عرس
حضرت شیخ عبدالرحمن جانباز قدس الله سره العزیز لاهوری بتاریخ دوازدهم عرس حضرت شیخ
علاءالدین المعروف بنواب اسلام خان قدس الله سره بتاریخ پنجم عرس حضرت شیخ حسن قدس الله
سره العزیز بتاریخ هفتم ساکن گجرات عرس برادر کلان کاتب الحروف الشهید حضرت شیخ عبدالمولی
قدس الله سره العزیز بتاریخ هفتم دهم عرس شیخ عرف کنور خان شهید ابن قطب الدین خان مرحوم بتاریخ
بیست دهم شهادت یافتند ماه محرم الحرام عرس حضرت ابوالبشر حضرت آدم صلوات الله علیه و علی نبینا و علیه
بتاریخ دهم روز عاشوره عرس جد بزرگوار حضرت یعقوب صلوات الله علیه علی نبینا و علیه بتاریخ نهم عرس جد بزرگوار
حضرت امیرالمومنین عمر حضرت عمر خطاب رضی الله عنه بتاریخ دهم عرس جد بزرگوار حضرت شاهزاده کونین نواده
نبی الثقلین حضرت امام حسن رضی الله تعالی عنه بتاریخ چهارم عرس حضرت شاهزاده کونین نواده
نبی الثقلین جد بزرگوار حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنه بتاریخ دهم روز عاشوره سنه احدی و ستین بود
که شهادت یافتند عرس حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه بتاریخ نوزدهم نقلست از جواهر جلالی
حضرت شیخ حسن بصری که از بزرگان تابعین بود در مدینه مبارکه تولد شده دست حضرت ام المومنین ام سلمه
زوج حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم از پستان خود شیر او را داده و در دهانه خود تربیت کرده
و حضرت شیخ حسن بصری صحابه حضرت رسالت پناه را دید علیه السلام بمشابهت تمام و امیرالمومنین عثمان را رضی
الله عنه دیده بود و شاگرد امیرالمومنین حضرت علی کرم الله وجهه و خرقه از وی پوشیده و بیعت یافته بود

و انتقال در بصره

و صفا دیده زبده را دریافته بود و غیر آن بسیار صحابه را دریافته بود و در بیان جای سفید و سبز داشتن
بوده اند عرس بندگی حضرت خواجه حسن بصری رضی الله عنه تاریخ چهارم ماه چهاردهم عرس بندگی حضرت خواجه
سری السقطی قدس الله سره العزیز تاریخ دوازدهم عرس بندگی حضرت خواجه ممشاد علو دینوری قدس الله
العزیز تاریخ چهارم ماه رجب دوم عرس بندگی حضرت خواجه اسحاق شامی چشتی قدس الله سره العزیز
تاریخ چهارم ماه رجب دوم عرس بندگی حضرت خواجه ابو احمد چشتی قدس الله سره العزیز تاریخ اول عرس
بندگی حضرت خواجه زین الدین گنجنکی چشتی الفاروقی الاجودهنی قدس الله سره العزیز تاریخ پنجم نقل الینا
در سنه هشتصد و هفت سال که برحمت حق پیوستند عرس بندگی حضرت شیخ بدر الدین سلیمان صاحب سجاده حضرت
گنجشکر قدس الله سره العزیز تاریخ بیستم عرس بندگی حضرت شیخ بهاء الدین عرف شیخ بودهن صاحب سجاده
حضرت گنجشکر قدس الله سره العزیز تاریخ معلوم نیست عرس بندگی حضرت شیخ ابراهیم ادهم صاحب سجاده حضرت
گنجشکر ابن حضرت شیخ فیض الله ابن حضرت شیخ تاج الدین محمود قدس الله ارواحهم تاریخ نوزدهم سنه ۱۰۲۴
و نقل شریف انسان بجنت و نه سالگی بود که برحمت حق پیوستند عرس بندگی حضرت شیخ کمال ابن شیخ مودود چشتی
قدس الله سره العزیز ساکن قصبه موضع تاریخ بیستم عرس بندگی حضرت شیخ محی الدین ابن شیخ احمد خواجه خان
چشتی قدس سرهما ساکن گوالیار تاریخ نوزدهم عرس شیخ لشکری الفاروقی قدس الله سره العزیز ساکن
انباله جد مادری احقر تاریخ ... شیخ عبد النبی ست تاریخ بیست و یکم ماه صفر ختم الله بالخیر و الظفر
عرس حضرت امام علی رضا رضی الله عنه تاریخ چهاردهم عرس حضرت امام المؤمنین امام ابوذر
رضی الله عنه تاریخ چهاردهم عرس بندگی حضرت شیخ بهاء الدین ذکریا ابن محمد بن ابی بکر بن القریشی قدس الله
سره العزیز تاریخ هفتم تم بعون الملک المعروف السابع من الصفر سنه ست و ستین و ثمانیه هجریه نبوی

[illegible]

آنحضرت مائتیه است و تولد آنحضرت و فی لیلة الجمعة بیست هم رمضان لیلة القدر سنه ست و ستین
و خمسمائه عرس بندگی حضرت شیخ موذن صاحب سجاده حضرت گنجشکر قدس الله سره العزیز بتاریخ سیوم عرس بندگی حضرت
پیران و پیر دستگیر قطب الاقطاب حاجی الحرمین الشریفین و الشرع و الدین حضرت شیخ تاج الدین محمود
چشتی صاحب سجاده حضرت گنجشکر قدس الله سرهما العزیز بتاریخ هفدهم سنه ۱۰۱۹ دهم شریف حضرت شیخ ایشان هشتاد
و پنج ساله بود که برحمت حق پیوستند و عرس بندگی پیران سید علی قوام شاه عاشقان جونپوری قدس الله
سره العزیز بتاریخ هفتم عرس بندگی حضرت پیران سید خواجه بخاری قدس الله سره العزیز بتاریخ
هفتم عرس بندگی حضرت شیخ محمود دعا شیخ راجن قدس الله سره ساکن گجرات بتاریخ هشت و دویم ربیع
حضرت شیخ محمود قدس سره والد شیخ بود و دهلوی بتاریخ هشتم و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه
اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین اما بعد اجازت بجهت اذکار کردن مذکوره یافت الفقیر الحقیر طالب
و در دلشان کاتب الحروف علی اصغر از حضرت والدنا و مرشدنا و شیخنا و مقتدانا بندگی حضرت شیخ محمود
ابن شیخ محمد چشتی سلمه الله تعالی فی الدارین بتاریخ بیست و ششم شهر رمضان المبارک
وقت نماز عشا سنه یکهزار و هشت و بعد از حضرت ایشان اجازت دادم بیک از یاران
که اسامی ایشان در ذیل نوشته میشود بدین تفصیل اول برادر حقیقی حضرت جد کاتب الحروف مرشدنا
شیخ نظام قدس سره و مرشدنا شیخ جلال ابن شیخ کمال چشتی العشقی ساکن قصبه بود و مرشدنا شیخ محی الدین
ابن احمد ابن شیخ خواجه خاتون علی تاج الدین ناگوری چشتی ساکن گوالیار و مرشدنا و استادنا میر سید
احمد بانکپوری طالب علم و مرشدنا شیخ محمد سعید عباسی لاهوری و حضرت قدوة المحققین سید السادات
مرشدنا میر سید عبد العزیز برادر ایشان میر سید عبد الله قدس الله سره ساکن پتنه و مرشدنا خواجه جان
محمد سعید ساکن

سعید الدین ساکن چشته و مرشد ایشان شیخ عبد المعالی ساکن بهار و مرشد ایشان بندگی حضرت شیخ المشایخ و الاولیا شیخ عبد الاحد
ایشان بندگی حضرت شیخ تاج الدین محمود صاحب سجاده حضرت شیخ گنجشکر و مرشد ایشان میران سید بهو ساکن محمد آباد و
سرکار جونپوری و مرشد ایشان میران سید حامد ساکن محی الدین پور که دیه محمد آباد مذکورست و مرشد ایشان بندگی حضرت
شیخ مودود بن شیخ محمود چشتی جونپوری که پانزده اسامی هستند الهی بحرمت عرسهای بزرگان که بالا مسطور
اند اسامی مذکور مقاصد دینی و دنیوی کاتب الحروف جمیع مسلمانان بر آورده خیر گرداند بحرمة النبی و آله
الامجاد و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین هرکس را که حق تعالی توفیق
بخشد عرسهای که بالای مسطور آمد میکرده باشند اگر چیزی نباشد هم بر سه دوگانه ادا کرده و فاتحه آن بزرگ صاحب
انتساب عرس میخوانده باشند و فصل دوم در بیان انتساب ولد کاتب الحروف بسلسله علیه چشتیه اهل بهشت که از
جهت پیر بزرگوار خود بندگی حضرت قدوة المحققین برهان العاشقین قطب العالم حاجی احمد بن الشیخ
شیخ تاج الدین محمود سجاده نشین حضرت شیخ زید الحق والشرع والدین قدس الله اسرارهم بسم الله الرحمن
الرحیم و به نستعین قال الله تعالی کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء الحمد لله رب العالمین و
العاقبة للمتقین و الصلاة و السلام علی رسوله محمد و علی آله و اصحابه اجمعین اما بعد خرقه خلافت گرفت
اخ العالی الشیخ مودود محمد چشتی اصلح الله تعالی شانه و احسن اعماله از داعی کافه اهل ایمان الفقیر الحقیر
تاج الدین محمود و ایشان از خدمت والد خود بندگی حضرت شمس الطریقه نام الحق والشرع والدین شیخ
ابراهیم قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت والد خود بندگی حضرت سراج الطریقت عین الحق والشرع والدین
شیخ محمد قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت والد خود بندگی حضرت عماد الطریقه عین الحق والشرع والدین
شیخ عطاء الله قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت والد خود بندگی حضرت عماد الطریقه والشرع عز الدین

شیخ احمد قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت والد خود بودند که حضرت بهاء الحق والشرع والدین شیخ برهان
قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت برادر خود بودند که حضرت نور الحق والشرع والدین شیخ یونس قدس الله سره العزیز
و ایشان از خدمت والد خود بودند که حضرت معین الحق والشرع والدین شیخ منور قدس الله سره العزیز و ایشان از
خدمت والد خود بودند که حضرت محی الدین والشرع والدین شیخ فضیل قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت والد
خود بودند که حضرت معین الحق والشرع والدین شیخ سلیمان قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت والد خود بودند که حضرت
جمال الشیوخ علاء الحق والشرع والدین شیخ یوسف قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت والد خود بودند که
حضرت سید الاقطاب جمال العابدین بدر الحق والشرع والدین شیخ سلیمان قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت
والد خود فرید المحققین برهان العاشقین رئیس السالکین بودند که حضرت قطب العالم شیخ فرید الحق والشرع والدین
قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت پیر خود بودند که حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس الله
سره العزیز و ایشان از خدمت پیر خود بودند که حضرت خواجه معین الدین حسن سنجری قدس الله سره العزیز
و ایشان از خدمت پیر خود بودند که حضرت خواجه عثمان هارونی قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت
پیر خود بودند که حضرت خواجه حاجی شریف زندنی قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت پیر خود بودند که
حضرت خواجه مودود چشتی قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت پیر خود بودند که حضرت خواجه ناصر الدین
ابو یوسف چشتی قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت پیر خود بودند که حضرت خواجه محمد سمعان چشتی قدس
الله سره العزیز و ایشان از خدمت پیر خود بودند که حضرت خواجه ابو محمد چشتی قدس الله سره العزیز و ایشان
از خدمت پیر خود بودند که حضرت خواجه ابو احمد چشتی قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت پیر خود بودند که
حضرت ابو اسحاق چشتی شامی قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت پیر خود بودند که حضرت خواجه ممشاد

علو دینوری

علو دینوری قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت برخوردند بحضرت خواجه هبیرة البصری قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت برخوردند بحضرت خواجه حذیفه مرعشی قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت برخوردند بحضرت خواجه سلطان المشایخ والاولیاء رئیس العابدین خواجه ابراهیم ادهم البلخی قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت برخوردند بحضرت خواجه فضیل عیاض قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت برخوردند بحضرت سلطان المشایخ خواجه عبد الواحد زید قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت برخوردند بحضرت سلطان المشایخ رئیس التابعین امام الحرمین خواجه حسن بصری رضی الله عنه و ایشان از خدمت برخوردند بحضرت اسد الله الغالب امیر المؤمنین حضرت علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه و ایشان از خدمت برخوردند بحضرت تخت فلاک رفعت حضرت رسالت عالم پناه احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و علی آله و اصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین ‹› هر کرا جاوید باید جنت الماوی بهشت ‹› هر زمان باید که خواند شجره پیران چشت ‹› خواجگان پیر بودن کار زندان نا بوده ‹› هر کرا پیری نباشد پیر او شیطان بوده ‹› هر که او گل کرفت از خاک پیره ‹› خواه پاک و خواه ناپاک آخر او پیره ‹› فصل سیوم ذکر در بیان انساب والد کاتب الحروف بسلسله علیه چشت اهل بهشت که از جهت ابا است تا حضرت شیخ زین رسیده بحضرت گنجشکر و بعد پیرسد چنانچه مشهور است لیست بسم الله الرحمن الرحیم کشجرة طیبة اصلها ثابتة و فرعها فی السماء و الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقین و الصلوات و السلام علی رسوله محمد و علی آله و اصحابه اجمعین اما بعد خرقه خلافت کرفت فرزند العالی شیخ مودود اصلح الله شانه و احسن اعماله از داعی کافه اهل ایمان الفقیر الحقیر محمد داین از خدمت والد خود برخوردند بحضرت شیخ عبد الجلیل قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت والد خود برخوردند بحضرت شیخ عبد الله قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت والد خود برخوردند بحضرت

و ایشان از خدمت برخوردند بحضرت سری سقطی قدس الله سره

قطب الاقطاب وارث العلوم شیخ جلال الحق والشرع والدین قدس الله سره العزیز والبنان از خدمت والد
خود بندگی حضرت شیخ المتقین برهان العاشقین شیخ حسام الدین قدس الله سره العزیز والبنان از خدمت والد
شمس الطریقت نظام الحق والشرع والدین شیخ جهان شاه قدس الله سره العزیز والبنان از خدمت والد خود
قدوة المحققین برهان العاشقین رئیس السالکین شیخ الاسلام والمسلمین وارث العلوم والشرع والدین
قطب العالم حضرت شیخ زین الجنیدی البهدالوی قدس الله سره العزیز والبنان از خدمت والد خود بندگی حضرت
معین الحق والشرع والدین قطب الاقطاب شیخ رفیع الدین المعروف شیخ خواجه قدس الله سره العزیز والبنان
از خدمت والد خود بندگی حضرت وارث العلوم قدوة المتقین برهان العاشقین شیخ داود قدس الله المحققین
سره العزیز والبنان از خدمت والد خود بندگی حضرت شیخ محمود الحق والشرع والدین قدس الله سره العزیز
والبنان از خدمت والد خود غوث الدهر بدر الحق والشرع والدین شیخ سلیمان قدس الله سره العزیز والبنان
از خدمت والد خود بندگی حضرت قدوة المحققین برهان العاشقین حجت العالمین رئیس السالکین غوث الدهر
قطب الاقطاب شیخ زید الحق والشرع والدین الجنیدی الفاروقی الناجودهنی قدس الله سره العزیز والبنان از خدمت
پیر خود بندگی حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز والبنان از خدمت پیر خود بندگی حضرت
خواجه معین الدین حسن سنجری قدس الله سره العزیز والبنان از خدمت پیر خود بندگی حضرت خواجه عثمان هارونی
قدس الله سره العزیز والبنان از خدمت پیر خود بندگی حضرت خواجه حاجی شریف زندنی قدس الله سره العزیز
والبنان از خدمت پیر خود بندگی حضرت خواجه مودود چشتی قدس الله سره العزیز والبنان از خدمت پیر خود
بندگی حضرت خواجه ناصر الدین ابو یوسف چشتی قدس الله سره العزیز والبنان از خدمت پیر خود بندگی حضرت
خواجه محمد شمعانی چشتی قدس الله سره العزیز والبنان از خدمت پیر خود بندگی حضرت خواجه ممشاد علو دینوری
قدس الله سره العزیز

قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت بهره ور شده اند که حضرت خواجه هبیرة البصری قدس الله سره العزیز و ایشان
از خدمت بهره ور شده اند که حضرت خواجه حذیفه مرعشی قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت بهره ور شده اند که حضرت
سلطان المشایخ والاولیاء رئیس التابعین خواجه ابراهیم ادهم البلخی قدس الله سره العزیز و ایشان از
خدمت بهره ور شده اند که حضرت خواجه فضیل عیاض قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت بهره ور شده اند که حضرت
خواجه عبد الواحد زید قدس الله سره العزیز و ایشان از خدمت بهره ور شده اند که حضرت سلطان المشایخ
رئیس التابعین امام الحرمین شده اند که حضرت خواجه حسن بصری رضی الله تعالی عنه و ایشان از خدمت بهره ور
شده اند که حضرت سرور طبقات امیر المؤمنین اسد الله الغالب حضرت علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه و ایشان
از خدمت بهره ور شده اند که حضرت ختم المرسلین حضرت رسالت عالم پناه احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه
وسلم وعلی آله واصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین قطعه هر که او را دید باید جنت الماوی نشست
هر زمان با صدق خواند شجره پیران جنت :: خواجگی چیست پیر بودن کار پادشاه بود :: هر که رهبر نباشد
پیر او سلطان بود :: هر که او گلی رفت از خاک پیر :: خواه باک و خواه ناپاک او امیر :: بسم الله الرحمن
الرحیم وبه نستعین :: فصل چهارم در بیان سلسله انتساب والد کاتب الحروف بسلسله قادریه علیه
رحمة الله و رحمة الرحیم که از جهت فرزند بزرگوار خود شده اند که حضرت شیخ محبوب المعروف شیخ مودود ابن
شیخ محمود الجشتی التلواری است و بیان بعضی اشغال اوست بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین الحمد لله رب
العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله اجمعین اما بعد منقح فهم صفا و بدانکه متصفح
دنا اخوان شریعت و طریقت و یاران معرفت و حقیقت سلمهم الله تعالی کتاب المعرفت بالخبر
والسادات باد و بنده غفار محبوب ابن شیخ محمود جشتی المعروف شیخ مودود حادق که از جهة توبه

دادن مسلمانان و معترضان راندن و خرقه پوشانیدن و دعوت کردن چهل اسمای حسنی و آیات یکیه

زان و سوره‌ها حمیده و قرآن و دعوت بانیة القدرت و زین القمر یعنی بانیة الکرامت و حرز یمانیه

و حرز ابرین و حزب البحرین و دعوت جمله حرزها و غیرها از شیخ المشایخ مقبول کونین اخ الصالح شیخ ولی احمد

المعروف بخواجه بود و دو صادق ابن شیخ محمد چشتی از قبل خود در خانواده قادریه منسلک شد در سلسله

قادریه شیخ ولی احمد المعروف شیخ بود و دو خرقه خلافت از مرشد خود ملتزم رکاب غوث الصمدانی قدس الله

سره العزیز شیخ محبوب المعروف شیخ بره شاه بود و دو صادق ابن شیخ محمود چشتی پوشیده و ایشان از حضرت مرشد خود

شیخ بازقلندر ابن خواجه نانا ذکره احمد بالجهر دائماً عرف شیخ زاهد صادق ذکره احمد بالجهر دائماً و حضرت

ایشان از حضرت مرشد خود ابوالحسن ابن شیخ بدیع عرف شیخ محمد و حضرت ایشان خرقه خلافت از پیر خود شاه

ابوالفتح ابن پیر خوردار المعروف شاه الهداد عنایت قدس الله سره العزیز و حضرت ایشان خرقه خلافت خود

از پیر خود شاه عبد الرحیم الهداد ابن شیخ محمد المعروف شاه ابوالفتح قدس الله سره العزیز و حضرت ایشان از پدر

خود شیخ محمد ابن علی المعروف شاه قاضی قدس الله سره العزیز حضرت ایشان از قطب الاقطاب شیخ عبد الوهاب

قدس الله سره العزیز و حضرت ایشان از حضرت شیخ عبد الرئوف ابن علی ابن عمر الشاذلی الحسنی القادری

و حضرت ایشان از حضرت شیخ ظهیر الدین ابو الفیض عبد الرئوف ابن علی ابن عمر الشاذلی الحسنی القادری

الیمنی و حضرت ایشان از حضرت شیخ نور الدین ابو سعید محمود الحسنی الحموی قدس الله سره العزیز و حضرت

ایشان از حضرت شیخ شمس الدین ابو الکمال محمد الحسنی القادری الحموی قدس و حضرت ایشان از پدر خود شیخ

رضی الدین ابو زکریا حسن الحسنی القادری البغدادی و حضرت ایشان از پدر خود شیخ نور الدین ابو جعفر

علی الحسنی القادری البغدادی حضرت ایشان از حضرت پدر خود شیخ عون الدین ابو حنیفه جعفر الحسنی القادری

البغدادی

البغدادی و حضرت ایشان از حضرت پدر خود شیخ شهاب الدین ابو نور احمد الحسنی البغدادی و
حضرت ایشان از حضرت پدر خود شیخ برهان الدین ابو المحمد ابراهیم الحسنی القادری و حضرت ایشان
از پدر خود شیخ نصیر الدین ابو منصور عبد الرزاق الحسنی القادری البغدادی و حضرت ایشان از پدر خود
شیخ السید القطب الغوث الباز الاشهب محی الملة والشرع الدین ابو محمد عبد القادر الحسنی الحسینی الجیلی رضی الله
تعالی عنه و حضرت ایشان از حضرت شیخ مصلح الدین ابو سعد المبارک المخزومی البیطی و حضرت ایشان از حضرت
شیخ شرف الدین ابو الحسن علی ابن یوسف الهکاری القدیقی و حضرت ایشان از حضرت شیخ صدر الدین
ابو الفرح یوسف ابن یوسف الطرطوسی و حضرت ایشان از حضرت شیخ ابو الفضل زین الدین بن احمد
بن عبد العزیز التمیمی و حضرت ایشان از حضرت شیخ رحیم الدین ابو العباس احمد بن اسمعیل العباسی
المکی و حضرت ایشان از حضرت شیخ ابو بکر شبلی رحمة الله علیه و حضرت ایشان از شیخ الطایفه حجة
الدین ابو القاسم عبد الجبار الجنید البغدادی و حضرت ایشان از خال خود شیخ ضیاء الدین ابو الحسن
سری السقطی الصدیقی و حضرت ایشان از شیخ اسد الدین ابو محفوظ معروف و حضرت ایشان از شیخ
ولی سلیمان داود طائی و حضرت ایشان از سید الامام ظهیر الدین امام ابو علی موسی الرضا الحسینی
و حضرت ایشان از حضرت پدر خود ابو ابراهیم موسی القاسم الحسینی و حضرت ایشان از حضرت پدر خود
سید الامام ابو عبد الله ابو جعفر الصادق الحسینی المدنی و حضرت ایشان از پدر خود سید امام محمد
الباقر رضی الله عنه و حضرت ایشان از پدر خود سید الامام زین العابدین بن علی ابن الحسینی المدنی
و حضرت ایشان از پدر خود سید الامام محمد الباقر رضی الله عنه و حضرت ایشان از پدر خود
سید الامام زین العابدین ابن الحسینی المدنی و حضرت ایشان از پدر خود سید الامام ابو عبد الله

الحسینی النسیب الفاطمی العلوی و حضرت الیشان از پدر خود سید الامام امیر نفس اسد الله الغالب علی ابن

ابی طالب الهاشمی کرم الله وجهه و حضرت ایشان از سید المرسلین امام المتقین حبیب رب العالمین

نور الله ابو القاسم حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین قطعه

سگی درگاه پیران شو :: چو خواهی قرب ربانی :: که پیر شیران شرف دارد :: سگی درگاه پیران شو جیلانی ::

بسم الله الرحمن الرحیم دربه نشستن ذکر خفیات و نفی شیخ المشایخ و الاولیا محققنا و مرشدنا بندگی حضرت

شیخ محبوب طریف المعروف شیخ بود در حادق این شیخ محمود چشتی تهلوری چنین اشارت فرمود که نقور

در چشم باطن و ذکر در زبان داراد و در دل اول تصور لازم باید در ذکر زبان و در دل از هزار

و یک هیچ اراده که مختار رست نگذارند چنانکه در معنی و لذت ذکر در مذکور محو شود و فنا پذیرد

باطن

و لذت شهود در وجود معبود در آید و از چنون ما سوی خیال باطل عاری الله اراد کرد تا از مقام

عبودیت در مقام حیرت عبور کند و نقور در چشم باطن در زبان ذکر اراده در دل با مدد شد در یک

نفی و اثبات بسیار استعمال کند که صفا بسیار خواهد نمود و ذوق حضور بیک دست خواهد داد از هر اراده

اراده مقصود معمول که اهم مهمات و دفع خطرات است و سرمایه حضور و اسرار ذکر مذکور رست تکاثف

دل کند که بیت الله و عرش الله است بدین نوع بکند تا هیچ خطره اغیار نا محرم در دل حریم در نیاید

تا دل منقور و نفس مقهور گردد ان شاء الله تعالی عن قریب فتح روی نماید و السلام اراده مذکور رانحث

:: لا معبود :: لا مقصود :: لا مطلوب :: لا محبوب لا موجود :: سفر در وطن :: خلوت در انجمن :: هوش در دم

این هر سه را نگاهدار و آمین رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم

الراحمین بدین دولت و سعادت و نعمت الفقیر الحقیر محمود محمد حسینی بدایة مزین گشت بمنه

د فضله و کرمه العالی

دفعه ذکر مه الهی مراد ما و جمیع برادر ده هر دو ابد یا الله بحرمت محمد الرسول الله علیه السلام والصلوات بطفیل
آل اصحاب حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم بفضل هم در جهان سلسله انتساب والدکان اکردن بسلسلهٔ شطار
و اجازت نامه سلسلهٔ حضرت شاه مدار عرف بدیع الدین قدس الله اسرارهم سلسله شطار امهات بسم الله الرحمن
الرحیم و به نستعین الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله و اصحابه اجمعین
الهی بحرمت خرقهٔ خلافت راز و نیازی که العبد الداعی سید عبد الحی با تو دانست الهی بحرمت راز و نیازی
که بندگی حضرت امیر سید حامد متبع الله المسلمین با تو دانست الهی بحرمت راز و نیازی که شاه عاشقان امیر سید



علی قوام حسینی قدس الله سره العزیز با تو دانست الهی بحرمت راز و نیازی که بندگی حضرت شاه قدن قدس الله
سره العزیز با تو دانست الهی بحرمت راز و نیازی که بندگی حضرت شیخ حافظ قدس الله سره العزیز با تو دانست
الهی بحرمت راز و نیازی که بندگی حضرت تاج العارفین مخدوم شیخ عبد الله قدس الله سره با تو دانست الهی بحرمت
راز و نیازی که بندگی حضرت شیخ مظفر گرگانی قدس الله سره با تو دانست الهی راز و نیازی که بندگی حضرت
ابراهیم عشق آبادی قدس الله سره با تو دانست الهی بحرمت راز و نیازی که بندگی حضرت شیخ سید السادات
نظام حسینی قدس الله سره با تو دانست الهی بحرمت راز و نیازی که بندگی حضرت شیخ محمد قدس الله سره العزیز
با تو دانست الهی بحرمت راز و نیازی که بندگی حضرت شیخ نجم الدین کبرا قدس الله سره العزیز با تو دانست الهی
بحرمت راز و نیازی که بندگی حضرت شیخ حماد دسندیسی قدس الله با تو دانست الهی بحرمت راز و نیازی که حماد
که بندگی حضرت شیخ ضیاء الدین قدس الله سره العزیز با تو دانست الهی بحرمت راز و نیازی که بندگی حضرت ابو بکر
بکر سیاح قدس الله سره العزیز با تو دانست الهی بحرمت راز و نیازی که بندگی حضرت شیخ ابو القاسم
گرگانی قدس الله سره العزیز با تو دانست الهی بحرمت راز و نیازی که بندگی حضرت شیخ ابو علی عثمان

قدس الله سره العزیز باتو داشت الهی بحرمت راز و نیازی که بند کمر حضرت شیخ ابوعلی کاتب قدس الله سره العزیز
باتو داشت الهی بحرمت راز و نیازی که بند کمر حضرت شیخ ابوعلی رودباری قدس الله سره العزیز باتو داشت
الهی بحرمت راز و نیازی که بند کمر حضرت خواجه جنید بغدادی قدس سره العزیز باتو داشت الهی بحرمت
راز و نیاز که بند کمر خال الدین ابوالحسن سری سقطی قدس الله سره العزیز باتو داشت الهی بحرمت راز و
نیازی که بند کمر حضرت خواجه معروف کرخی قدس الله سره العزیز باتو داشت الهی بحرمت راز و نیازی
که بند کمر حضرت خواجه امام داود طائی قدس الله سره العزیز باتو داشت الهی بحرمت راز و نیازی که
بند کمر حضرت خواجه حبیب عجمی قدس الله سره العزیز باتو داشت الهی بحرمت راز و نیاز که بند کمر حضرت خواجه حسن
بصری قدس الله سره العزیز باتو داشت الهی بحرمت راز و نیازی که بند کمر حضرت اسد الله الغالب امیر المومنین
علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه رضی الله تعالی عنهم اجمعین باتو داشت الهی بحرمت راز و نیازی که بند کمر
حضرت سید المرسلین خاتم النبیین رسول الله رسول رب العالمین احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم
و علی آله و اصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین این شجره خلافت برای طالب المولی المعبود حق
شیخ مودود ابن شیخ محمد چشتی العهد الوسی (?) ارزانی داشت ذکر در بیان اجازت نامه سلسله حضرت شاه مدار (?)
این است — المکتوب هو المقصود لیس سواه اما بعد حمد و الصلوات فیقول العبد الاضعف الضعیف شیخ بن حسینی (?) بحمد الله تعالی
بعون لطفه و جمیل توفیقه خرم رام (?) لما رأیت العلامات و الرشادات (?) لشیخ مودود ابن شیخ محمد الچشتی العهد الوسی تلقت (?)
ه خلافت من جانب قطب الاقطاب مقرب حضرت رب الارباب حضرت شاه مدار منح الله مقتبس بفیضه
و عنایته و صلی علی محمد خاتم النبیین و آله و اصحابه اجمعین و هر که از این خانواده مرید کند اجازت بفتح
روی دهد آمین رب العالمین باب پنجم در بیان اولاد حضرت سید حاجی ابن شیخ مودود این شیخ

شعیب

منسوب که جد عظیم حضرت گنجشکر می‌شوند قدس الله سره العزیز و بیان نسب و ذکر بعضی از اولاد حضرت شیخ عبد الله
الفارسی المعروف به شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز و در بیان بعضی قوم که نسبتی از حضرت قطب العالم
شیخ فرید الدین گنجشکر قدس الله سره العزیز که در پاکپتن متوطن بودند و درین باب سه فصلست فصل
اول در بیان اولاد شیخ سعد حاجی عمزاده شیخ الاسلام حضرت گنجشکر قدس الله سره العزیز بدانکه از اولاد
ایشان شیخ کریم الدین ابن شیخ عیسی بن شیخ داود بن شیخ خواجه بن شیخ نصیر الدین بن شیخ شهاب الدین
بن شیخ احمد بن شیخ سعد حاجی چشتی مذکور که یکی از اولیاء الله بوده‌اند و در حباله عقد شیخ کریم الدین مذکور دختر
شیخ نصر احمد برادر حقیقی حضرت مخدوم شیخ زین کریم الدین مذکور دختر شیخ ابن خواجه رفیع الدین چشتی
بود مسماة بیبی فاطمه که از آن عفیفه سه پسر متولد شدند اول شیخ ساده دوم شیخ محی الدین سوم شیخ
داود و از شیخ ساده که از اولاد ایشان در بدالون شیخ عثمان بن شیخ صادق بن شیخ عبد الوهاب بن شیخ
عبد القدوس بن شیخ عبد الملک بن شیخ عبد الاحد بن شیخ ساده مذکور و در حباله عقد شیخ عبد الباقی مذکور
دختر شیخ عماد الملک شیخ سیف الدین بن شیخ کریم الدین مسطور بود تا معلوم شد که اولاد پسر شیخ عماد الملک
نیست دویم دختر شیخ عماد الملک در حباله عقد شیخ جلال که جد شیخ تاج الدین بدالونی بود در حباله
شیخ عبد الله سوم دختر شیخ عطاء الله ابن شیخ برهان الدین ابن شیخ مکن ابن شیخ ابابکر و شیخ فیضل ابن شیخ
بنجها ابن شیخ ابابکر مذکور و شیخ ابابکر مذکور و شیخ ولی ابن شیخ حسن ابن شیخ بنجها مذکور در قصبه بودالهی حسن
بن شیخ عبد الرحیم بن شیخ ابابکر مسطور و دیگر دختر شیخ ابابکر مسطور مسماة بیبی فاطمه در حباله عقد شیخ قطب
برادر شیخ نور چشتی بود شیخ ولی و شیخ مظفر ابن شیخ صالح ابن شیخ مبارک ~~ابن شیخ عبد الملک~~ ابن شیخ علی ابن
شیخ عبد الباقی مذکور شیخ کبیر ابن شیخ مبارک ابن شیخ علی مذکور و شیخ عبد الکریم ابن شیخ شعیب بن شیخ علی مسطور

عبد الباقی
[illegible]

و شیخ ابابکر ابن حبیب ابن شیخ علی و محمد و کالا ابن شیخ علی مسطور و شیخ ابابکر ابن حبیب ابن شیخ علی و محمد کالا ابن شیخ

علی مذکور و شیخ حبیب بن شیخ عبد الغفور بن شیخ زید بن شیخ عبد الباقی مذکور و دوم شیخ محیی الدین ابن شیخ

کریم الدین مرقوم که از اولاد ایشان بزرگوار حاجی الحرمین الشریفین شیخ فتح الله ابن شیخ احمد

بن شیخ بامزید بن شیخ عطاء الله المعروف به دولت خان بن شیخ محیی الدین مذکور و در حباله عقد شیخ احمد مرقوم

دختر شیخ عبد المؤمن عم شیخ نیر و زبود و شیخ محیی الدین ابن شیخ احمد مذکور و شیخ کریم الدین مسطور که از اولاد ایشان

در کوالیر شیخ المشایخ والاولیا شیخ محمد غوث شیخ بوده و دیگری ابن شیخ محمود بن شیخ حسین ابن شیخ داود مرقوم

دیگر عمه حقیقی شیخ بوده مذکور در حباله عقد شیخ نیر الدین شهید ابن شیخ اسمعیل چشتی بود مسمات بابا سر در حاتون

در مادر شیخ لطف الله ابن شیخ محمد ابن شیخ حسین بود مذکور و در خانه شیخ محمد دختر شیخ عبد الکریم سرهندی بود

خاله نواب شجاعت خان بن شیخ اولیا ابن شیخ یوسف ابن شیخ عبد الملک بن شیخ زید کرمانی ابن شیخ سلطان

بنا بن شیخ زین چشتی بود و شیخ قطب الدین ابن شیخ احمد و در بو الدین شیخ شهاب الدین ابن شیخ علاء الدین

و شیخ شهاب ابن شیخ حبیب الله در خانه شیخ شهاب ابن شیخ حبیب الله مذکور دختر شیخ سلیم ابن شیخ جعفر

چشتی بود و دیگر اولاد شیخ سعد حاجی بسیار است والله اعلم بالصواب فصل دوم در بیان حسب و نسب و بعضی

از اولاد حضرت شیخ عبد الله انصاری المعروف شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز که در بیان حسب حضرت

ایشان در نفحات آورده است ابو اسمعیل عبد الله بن ابی منصور محمد الانصاری الهروی قدس الله سره العزیز

لقب وی شیخ الاسلام هر جا که در کتاب نفحات مطلق واقع شد بیت وی است چنانچه در صدر کتاب بیان

اشارت رفته است و وی از فرزندان ابو منصور متی الانصاری است و منه الانصاری است ابو ایوب الانصاری است

که صاحب رحل حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در آن وقت که به مدینه هجرت کرده و منه الانصاری در

و شیخ یوسف الدین ابن شیخ محمد ابن شیخ ... داود ...

در بیان خلافت

زمان خلافت امیر المومنین عثمان رضی الله عنه با احنف بن قیس بخراسان آمده بود و در هرات ساکن

شد شیخ الاسلام گفته است که پدر من ابو منصور در بلخ با شریف حمزه عقیلی بوده است وی زنی با شریف

گفت که ابو منصور را بگوی که مرا بزنی کند پدر من گفته که من هرگز زن نخواهم و آنرا اباء کرده است

شریف گفته که اگر زن نخواهی مرا البته بباید و چه پسری چون بهرات آمده است در زن خواسته و من از وی

آمده ام شریف در بلخ گفته است که ابو منصور را امروز پسر آمد جهان من جامع مقامات شیخ الاسلام میگوید

که این کلمه اخیر من است که همه نیکیها در ضمن آنست یعنی چنانچه مصنف نزول کرد از غایت نیکوی و هم شیخ

الاسلام گفته است که من بقهندز زاده ام و آنجا بزرگ شده ام و ولادت من روز جمعه بوده است در

وقت غروب آفتاب الثانی من شعبان سنه ست و تسعین و ثلثمائه و هم وی گفته من ربیعی ام

در وقت بهار زاده ام و بهار را سخت دوست دارم آفتاب بعد هم در حمل بوده است که من

زاده ام هرگاه که آفتاب بآنجا رسد سال من تمام گردد و آن میانه و بهار بوده است و فصلها ریاحین و هم

وی گفته که ابو عاصم بیرد خویشاوند من است من در کودکی بوی شدمی وقتی بوی شدم نان و اسکر

کامه پیش من نهاد و مرا نوبتی کرد و چیزی برخواند خاتون وی که عجوزی بود گفت هم ای خداوند دانی چه

گفت پیر من یعنی خضر علیه السلام عبدالله را دید و گفت وی نیکبخت گفتم خدا نگهدارت گفت از مشرق تا مغرب

همه جهان از وی پر شود یعنی از آوازه وی شیخ الاسلام گفت این پیرزن سخن من دوست داشت خود

داند ما را بپرسد بانوی عالیه زنی بود با شکوه و توانگر چون شیخ الاسلام بر زمین آمد خضر علیه السلام

وی را گفت انگور که اودیدی دختری که از مشرق تا مغرب از وی پر شود و هم بانوی عالیه گفته که پیر من

که پیر من یعنی خضر علیه السلام گفت که در شب پیر شما با هزاری نزاد و هست نهصد ساله نه بدر داند که او کیست

دیده وی جهان بود که در همه روی زمین کس ازو به نبود یا گفت که از مشرق تا مغرب از وی به نبود

احوال این بانوی عالمه آن بود که دختری داشت یکساله او را خواست یعنی حق سبحانه دختر را ابتلا

بیچه شد شیخ الاسلام ساله که پنج روز بود بدر برد وی آمد که عم وی بود و این بانوی حجره داشت در آنجا بمرا

میت که مرا چیزی از وی بینی از حق تعالی بر من کاغذ نوشتید شیخ الاسلام گفت که اول مرا در دبیرستان

نبا گردند گفتند زنان دار و چون چهار ساله شدم مرا در دبیرستان ما لینی کردند چون نه ساله شدم

املا نوشتم از قاضی ابا منصور ازدی و از جارودی و چهارده ساله بودم که مرا مجلس بنشاندند و من در دبیرستان

آداب خود بودم که شعر میگفتم چنانچه دیگران را از من حسد می آمد و هم وی گفته که بسر دیگر از خویشان

خواجه یحیی عمار با ما در دبیرستان بود و من هر هفته شعرهای تازی میگفتم و هر چیزی که کودکان از خود

خواستی که در ظاهر معنی شعری بگوی بگفتمی زیاده از آنکه آنکس خواسته بودی و ففتی آن بسر بدر خود

را گفته بود که وی در هر معنی که خواهی شعر گوید بدر وی فاضل بود گفت چون بدبیرستان شوی از وی خواه

که این بیت را تازی کند قطعه روی که بنا وی که در روز الست را هر روز دگر روز به خوانیشان گفت

من در وقت گفتم شعر: دوام الغنی ما عاش فی سره … وسایر دوام الشفاء عجیب … دوام الوصل ما دام

السعادة ما الدجی یتنغص عیش الا کدمن رقیب … و این معنی را از وی خواستند که تازی کن اب باید

با چون که روزی بود و گفته شعر عهد نا الا نبی هرز هوا … کما تهوا رجوع الماء فیه … و هم وی گفته که کودکی بود

در دبیرستان نیکو روی ابو احمد نام بگی گفت بر آن وی چیزی بگوی من این بگفتم شعر لا بشی احمد وجه قمر

اللیل علیه … وله لحظة عن آبار یحیی الغضب سهامه … و هم وی گفته که مرا شش هزار شعر تازی جنس ست هر روز نشست

احوال من و هم وی در روب مردمان و هر بیت … یاد دادم از اشعار عرب هفتاد هزار بیت یاد داشتم در وقتی و باز گفته است

گفته که وقتی نا تمام کردم ا چنین بیت یاد دارم

که من هم هزار

که من صد هزار بیت تازی از شعرای عرب چه متقدمان و چه متأخران تعابیری یاد دارم و هم وی گفته که
بامدادگاه به مقری شدمی قرآن خواندن چون باز آمدمی به درس شدمی نشستی روی ورق نوشتمی و
وا بر کردمی چون از درس فارغ گشتمی جائی شدمی که ادیب نشستی و همه روز نوشتمی روزگار خود را بخش کرده
بودم چنانکه مرا هیچ فراغت نبودی از روزگار من هیچ بسر نیامدی تا بگاه نماز در بالشتی و بنشستمی روز بودی
که تا نماز خفتن بسیار بودمی و هم وی گفته که شب در چراغ حدیث می‌نوشتمی فراغت نان خوردن نبود
مادر من نان پاره و لقمه کرده بودی و در دهان من مینهادی در میان نوشتن و هم وی گفته است که حق سبحانه
و تعالی مرا حفظ داده بود که هر چه زیر قلم من بگذشتی مرا حفظ شدی و هم وی گفته من سیصد هزار حدیث
یاد دارم با هزاران هزار اسناد و هم وی گفته که آنچه من کشیده ام در طلب حدیث مصطفی صلی الله علیه و سلم هرگز کس
نکشیده و یک منزل از نشابور تا دریا که باران می‌آمد من در رکوع میرفتم و جزوهای حدیث در شکم باز نهاده
بودم تا تر نشود و هم وی گفته که مرا این حسب بس که مرا با دل علم او حقیقت بوده از وی یعنی نه طلب دنیا را
بود که الله تعالی مرا بود در نصرت سنت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و هم وی گفته که هر دو کار من هیچکس
این نکرده که من اگر دست بر اندام خود نهادمی گفتندی که این جهت امر الله حدیث در شکمی و هم وی گفته که من
از سیصد تن حدیث نوشته ام که همه سنی بوده اند و صاحب حدیث و نه مبتدع و نه صاحب رای و هیچکس را
این بیش نشنوند و هم وی گفته که این اسنادهای عالی که من بگذاشته ام که هر صاحب رای بود یا از اهل کلام که محمد بن
گفته آن هذا العلم دین فانظروا عمن تاخذونه و به مذهب ابو رقاضی ابو بکر حیری را دریافتم از وی حدیث ننوشتم
که متکلم بود و اشعری مذهب اگر چه اسنادهای عالی داشت و هم وی گفته که من در تذکیر و تفسیر قرآن
تا گاه خواجه امام یحیی عمار اگر من وی را ندیدم در میان باز نداشتمی که و بعضی در تفسیر و تذکیر من چهار ده ساله بودم

که خواجه یحیی با منور زبان را گفت که عبد احمد را خانقاه دارید که از وی بوی امامی می آید و نیز در بیان حسب الکهوف

از خیر المجالس من تصنیف شیخ عبد الحمید قلندر ملفوظ حضرت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلوی قدس الله سره العزیز

از مجلس سی و سیوم منقول است که شیخ عبد الله الشطاری رحمة الله علیه بر طایفه که بر ایشان بیامدی با آن طایفه چنان بود

که ایشان می دانستند که شیخ در مذهب و در دین ماست مثلا اگر قلندران می آمدند با ایشان چنان بودی که قلندر

ان میدانستند شیخ بصورت صوفی نیست اما بمعنی قلندر است و از آن ماست و اگر جوالقیان می آمدند

با ایشان چنان بودی که میدانستند که شیخ بصورت صوفیست ولی در مذهب ماست و اگر دانشمندان می آمدند

با ایشان چنان بودی که می دانستند که شیخ مردی دانشمند است بصورت صوفی نیست و اگر صوفیان

می آمدند با ایشان چنان بودی که ایشان می دانستند که شیخ مردی صوفی است و میان ماست و اگر اهل

کلاه می آمدند با ایشان میدانستند شیخ جنس ماست بصورت صوفیست غرض در طریق قاعده بودی

این زمان قاعده نمانده است بیانش اگر داند در آن ایام قاعده این بودی که حظایر هر طایفه علیحده بودی

اگر قلندر مردی میان قلندران دفن میکردندی و اگر صوفی مردی میان صوفیان دفن میکردندی و اگر

جوالقی مردی میان جوالقیان و اگر دانشمند مردی میان دانشمندان و اگر اهل کلاه بودی و اگر مردی

و المشایخ و قصاب هر طایفه را میان او دفن میکردند چون نقل شیخ عبد الله الشطاری نزدیک آمد

فرزندان را پیش طلبید و گفت این مرد خواهد مرد اما من چنان زندگانی کرده ام که هر طایفه

خواهد آمد و خواهد گفت که تا شیخ از آن ما بود شما چه خواهید کرد ایشان گفتند هر چه شیخ بفرماید آن

کنیم شیخ فرمود چون این مرد بمیرد باید که بر جنازه کنند و در بیدار نهند و هر طایفه را بگویید که بیایند جنازه

بردارند بدست هر طایفه که جنازه بر خیزد من از آن طایفه باشم میان آن طایفه دفن کنند چون شیخ

نقل کرد هم

نقل کرد همه طوایف حاضر آمدند و هر یکی میگفت که شیخ در مذهب ما بود و در دین ما بود میان ما باشند زندان
شیخ جنازه شیخ بیرون آوردند وگفتند هر طایفه بیاید و جنازه بر دارند بدست هر که جنازه برخیزد شیخ
از ایشان باشد اول قلندران در آمدند دست در جنازه کردند تا بردارند نگوی جنازه با زمین دوخته
آمده بود قلندران باز گشتند جوالقیان آمدند بعد از جوالقیان دانشمندان و سوداگران و اهل کلاه
بدست هیچ کس جنازه شیخ از زمین برنخواست بعد از همه با اهل تصوف آمدند فرزندان شیخ دست نهادند
همچنان از زمین برخواست درین حکایت ذوق الی بی نهایت شد و همه حضرت کردند و مستفید
شدند بعد از ان آیتی خواندند ان بر خاطر نماند فرمودند درویش می باید که با همه خلق جهان باشند
که بدانید این از ان ثابت شد و عرضداشت کردند مع الناس کواحد منهم همین معنی دارد یا معنی
دیگرست فرمودند این حدیث در مشارق نیست مشغلی گفت من در فلان کتاب دیده ام حدیثست
متصفح خواص فرمودند این باخلاق تعلق دارد و بعضی متصوفه دمشتند و متکلف مباش با همه خلق همچون خلق باش
رسول علیه السلام با خلق همچون خلق بودی تا انکه طعن میکردند که قالوا ما لهذا الرسول یاکل الطعام و یمشی
فی الاسواق بعد از ان این آیه خواندند قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی و الحمد لله رب العالمین. ذکر در بیان
بعضی از فرزندان آنحضرت قدس الله سره العزیز بدانکه یکی از فرزندان ایشان میان شیخو بسیار ولی و
بزرگ بودند که نسبت ایشان در خانه میان شیخ سلطان ساکن سارنگپور شده بود و شیخ سلطان از
اولاد حضرت شیخ المشایخ شیخ علاء الدین برج دریا اند و شیخ علاء الدین برج دریا نبیره صاحب سجاده
حضرت قطب العالم حضرت گنجشکر اند قدس الله سره العزیز و در خانه میان شیخ سلطان مذکور همشیره شیخ
بهکاری صاحب ولایت سارنگپور بود و شیخ بهکاری نیز از اولاد حضرت سلطان المشایخ و الاولیا

حضرت گنجشکر بودند و میان شیخو مذکور اول در گوالیر متوطن بودند و ختنی که نسبت ایشان در خانهٔ شیخ
سلطان شد بعد از ان در حصار فیروزه متوطن شدند و دختر شیخ شیخو در خانهٔ شیخ نظام برادر شیخ فیروز
ابن شیخ عادل چشتی است و شیخ نظام مذکور جد مادری بنده کاتب الحروف میشوند و بعضی برادران
میان شیخو در بداون باشند باسم شیخ محی الدین انصاری است و غیره و شیخ لشکری ابن شیخ ابوالفتح ابدالوی
جد مادری برادرم شیخ عبدالنبی نیز از اولاد آنحضرت بودند که در خانهٔ ایشان همشیرهٔ شیخ فیروز
چشتی بود مسماة بیبی دریا خاتون که پسران ایشان سه بود در گوالیر اول شیخ حاجی محمد که در حباله
عقد ایشان دختر شیخ الست چشتی بود و سوم شیخ عیسی که در خانهٔ ایشان دختر شیخ الست چشتی بود و سوم شیخ
عیسی که در خانهٔ ایشان دختر شیخ محبوب چشتی بوده است و حالا بعضی برادران ایشان و غیره در ابدال میباشند
و در گوالیر برادرزادهٔ ایشان باسم شیخ عبدالصمد است ابن شیخ علی و والدهٔ شیخ عبدالصمد دختر شیخ
محبوب چشتی است و شیخ عبدالوهاب ابن شیخ برهان و در حصار میان فتح خان و نصرت خان و صاحب
خان و غیره ابن شیخ رزق احمد و جهان خان و مبارک خان پسران شیخ الیاس و در گوالیر شیخ
شیخ فضل احمد ابن شیخ نصر احمد و شیخ طالب و شاه محمد بن شیر محمد و پیر محمد بن شیخ فتح احمد ابن شیخ نصر احمد
مذکور و شیخ نصر احمد را یک دختر بزرگست که وی در حبالهٔ عقد شیخ عبدالرحمن ساکن اتری است نسبت باشد
بی بی حسینی خاتون والدهٔ بزرگوار شیخ عبدالرحمن ساکن اتری اللطیف تا بر جهان باد و نیز در
گوالیر مذکور شیخ نور محمد دانشمند ابن شیخ مصطفی که یکی از اولیای خدا بودند و در بالکی شیخ نور محمد
ولد میان شیخ [illegible] در مصطفی باد که [illegible] سهار پور [illegible] است شیخ و انجال عمه زادهٔ کاتب
الحروف و والد ملک العلما ترکی [illegible] قاضی شد و دانشمند ابن شیخ عزیز احمد ابن شیخ قاضی بن شیخ علی بن
شیخ برهان

عمه کاتب الحروف بود دویم شیخ موسی را در خانهٔ ایشان xx

ولد شیخ مبارک بن شیخ قطب و شیخ لعل محمد بن عبدالعزیز بن شیخ حسن xx

شیخ برهان بن شیخ قاضی شه بن شیخ یدر شجاع بن حضرت شیخ الاسلام عبد الله انصاری و قاضی جمال محمد بن
شیخ مصطفی بن شیخ محمد الدین بن شیخ جمال الدین بن شیخ عبد الملک بن قاضی شه مذکور و شیخ سلطان بن عبد الجبار
بن عبد القادر بن قاضی شیخ مذکور وغیره در کنکوت قاضی شهر و بیرخان و شیخ عبد الواسع و شیخ قاسم
و صالح محمد وغیره می باشند و نیز از اولاد آنحضرت در جو نپور و شیخ درویش محی الدین و شیخ مبارک محی الدین
پسران شیخ نور الله و مفتی و شیخ مجاهد وغیره اند در فتحپور و شیخ سلیمان چونکه در مسجد شیخ عبد النبی
می باشند و در حضرت دهلی حافظ امان الله ابن شیخ فضل الله بن شیخ سلیمان و در قایم آباد و شیخ ابو
سعید و شیخ زید و شیخ عباس ابنا شیخ طیب ابن شیخ عیسی و شیخ عبد الواسع بن شیخ معین الدین
ابن شیخ علاء الدین و شیخ عبد الله ابن شیخ عبد الرحمن ابن شیخ نظام و در سنبهل شیخ عبد النبی ابن شیخ
عبد الحی ابن شیخ نصر الله و شیخ عمر و شیخ سلیم ابنای شیخ نون و نیز برادران ایشان در شهر مذکور
ساکن اند و در فتحپور شیخ نصر الله و شیخ احمد ابن شیخ عبد الله ابن شیخ محمد و شیخ ابو الخیر ابن شیخ عبد الله
مذکور و دیگر دختر شیخ عبد الله مرحوم در رساله شیخ فتح الله فتح الله خواهر زاده نواب شیخ ابراهیم مدرس
ناصر بن باد و در قصبه پانی پته شیخ بدر الدین و شیخ صدر الدین پسران شیخ رکن الدین بن ملک
العلما شیخ جنید دانشمند بن شیخ محمد بن شیخ عبد القادر و شیخ برهان یوسف محمد مفتی ابنای عبد الغفور
ابن ابو سعید و شیخ امان که او لباس خداداد و عبد النبی و عبد الرحمن پسران شیخ کمال و عبد الکریم نبیره
عبد الرزاق و عبد السلام و عبد الستار و عبد الودود و نبیرهای حاجی محی الدین و غلام محمد متولی
بن لاد محمد بن حاجی داد و قطب ولد اسماعیل ترخی و قاضی عبد الواحد ولد قاضی رکن الدین
و عبد الحی ابن عبد الواسع و اشرف ابن ابراهیم و عبد الواسع و حبیب الله ولد قاسم و رکن

ابن محمود ابن عبد الصمد در نسل شیخ حسن محمد ابن شیخ عماد ابن شیخ عبد الله شیخ اله بخش ابن شیخ حبیب الله

ابن شیخ عبد الله المفاری بسیار اند و اینجا مختصر نوشته شده و در سانکیهور قاضی عبد القادر از نسل

عبد القادر مذکور هست و بعضی از نسل آنحضرت در لکهنو و بعضی از نسل شیخ بایزید وغیره و بعضی در امیتهی و بعضی در دیگر جاها

متفرقه اند و آنچه این ذره موهوم از بزرگان خود شنیده بود در قلم آورد والله اعلم بالصواب

فصل سیوم در بیان بعضی قوم که بعضی از حضرت قطب العالم شیخ زین الدین کهنکار قدس الله سره العزیز در

باکهنتی متوطن بودند بدین تفصیل سرنکوالیان و بلیهان و داوهکان و جهکر والیان و چند خانه نقاب

بابهم بودند اما معتقد جوکیان و سرنکوالان که از قدیم رجوع بحضرت قطب العالم اند و در قصبه مذکور عیان اند لیکن

و داوهکان و سیان وغیره قوم مذکور تابع جهلی مذکور انقیاد داشتند و جهلی راجه بود فاما تمامی قوم

معتقد جوکیان بود که نامش سابنی پیر ناتهه بود در وقتی که حضرت قطب العالم شیخ زین الدین والشرع و الدین

قدس الله سره العزیز در قصبه مذکور که باکهنتی است تشریف اجلال نزول فرموده بودند این بار دیه مذکور را التشریع ذات

متبرک خود مشرف ساختند و بعد قوم که بالا مسطور است سوای قصاب هیچ جوکی سابنی نکار بودند بعد ازان بتوجه

قطب العالم مسلمان شدند و مطیع و مطبوع آنحضرت گشتند مثل جوکی وغیره که نام او حضرت قطب العالم بر کمال

نهادند چنانچه قصه مطیع جوکی شدن معروف و مشهور است چنانچه در سراج السالکین ملفوظ حضرت کهنکار مرقوم

است و اولاد ان مذکور همواره در خدمت فرزندان حضرت شیخ محمود العالم هستند و قاضیان که با آنحضرت

عداوت داشتند از فعل خود باز نیامده بودند اخر الامر ایشان نیز مقهور گشتند چنانچه آنحضرت فرموده اند که قاضیان

عدو اند ولی مقهور اند مذکور شده از ان روز مطیع و مطبوع آنحضرت شدند تا الان همچنان با فرزندان

آنحضرت حلقه بگوش و خادم اند دیگر چنان شنیده میشود که بعضی ازین قوم میلوه از بهش آمده بهندوستان

خود را مخزاده

خود شیخزاده میگویند مانند مثل چکر داکی وغیره و اگر کسی اینها را می‌پرسد که شما کدام قوم اید میگویند اشرافیم و از فرزندان
حضرت قطب العالم و اما دعاوی ایشان با نسبت نمیکنند که غیر کفو اند بلکه همیلی در اصل راجپوت اند این لقب ببعضے
بواسطه آن شده است که قصه آنست نامناسب و تفصیلش نمیدارد و فرزندان همیلی را در عرف همیلیان میگویند
و سرهنگو الیان در اصل علوی اند و از فرزندان محمد اکبر که محمد حنیفه بن امیر امیر المومنین علی بن ابی
طالب و از سارنگوال آمده بودند که سارنگوال جایی در ولایت مشهور است بعضی از تشریف آوردن
حضرت قطب العالم سکونت درین دیار داشتند و همیلیان و اوهگان و چکر و الیان نسبت برای
سرهنگو الیان داده آمد و نسبت های سراه شیخزاده بالفرا ... دارند هر دو طرف و اوهگه در اصل
اکثری سیالی اند که بزرگ اینها را حضرت قطب العالم مسلمان کرده بودند و خواجه علی نیک بخت
شده و هگان نام نهاده که قدیم لقب او اوهگان بود بنابر آن فرزندان خواجه علی نیک بخت را
اوهگان میگویند و چکر و الیان در اصل از نسل چاب اند که او چینه بود و نام چکر داشت بنابر آن
فرزندان او را چکر و الیان میگویند و لکهان و دهگان و رسبان این همه قوم مزارعان با کبهان بودند
و در اصل از آل اند و متوکلان از نسل یکه مذکور اند و بعضی متوکلان حضرت دهلی متوطن شده اند و بموطن
لکهان و اوهگان و رسبان و بوطان و این لقب اینها در عالم شده دیگر برنیان در اصل چینه اند اما
مدتی است که مسلمان شده اند و بزرگ نام شخص بزرگ برنیان بود که او در خدمت بندگی حضرت
شیخ احمد عم آنحضرت قطب العالم پرورش یافته بود و از دست عم آنحضرت مسلمان شده بود بنابر آن
برنیان خود را فاروقی میگویند محض غلط است و در مواضع باکبهان می باشند و زراعت میکنند و در
زمینداری عیانند و بعضی از این قوم مذکور از آنجا آمده در بدالوان ماندند و نسبت دختران

خود به فرزندان قطب العالم کرده‌اند و نیز دو باب بهشتی گوکهران و دیگر دهیان و چوپان و دهقانان که
اند از قدیم مسلمان آمده‌اند همواره و همیشه در شغل نماز و روزه و غیره مشغول آمده‌اند چنانچه آداب اسلام است
بجای آرند صاحب جاه و جلال در گرد نواحی پاکپتن ایشان آمده و مقدار ده هزار سوار و جمعیت
پیاده در خدمت اقدام می‌نمایند و اعتقاد درست با حضرت قطب العالم میدارند و فرزندان حضرت
ایشان نیز میدارند و مریدان اند و نسبت دختران خود قوم مذکور با فرزندان حضرت قطب العالم
میکنند و دیگر جوانان و دوکران و غیره همه توابع قوم مذکور اند تا امروز باهم و خصوصا از همه قوم مذکور
گوکهران قدیم مسلمان آمده‌اند که از ولایت عرب بزرگان ایشان آمده بودند و در نواحی پاکپتن سکونت
داشته تا کاکهری نموده‌اند و آلان همچنان آمده‌اند و دختران خود را در حباله فرزندان بندگی حضرت قطب العالم
شیخ علاء الدین موج دریا صاحب سجاده این بندگی حضرت شیخ بدر الدین سلیمان بن بندگی حضرت قطب العالم
گنج شکر میکنند قدس الله سره العزیز چنانچه بالا تفصیل در ذکر شیخ علاء الدین تحریر یافت چون این ذره
دو یوم تاریخ بیست و چهارم ماه رجب المرجب روز الف و سته و ثلثون به زیارت حضرت قطب
العالم و سعادت قدمبوسی بندگی حضرت شیخ محمد بن شیخ ابراهیم بن شیخ فیض احمد بن شیخ المشایخ والاولیا
شیخ تاج الدین صاحب سجاده حضرت گنج شکر دریافت و در ملازمت ایشان حقیقت حسب و نسب و ازدواج
و اولاد و سایر فرزندان حضرت قطب العالم قدس سره و قوم مذکوره تحقیق نموده در قلم آورده والله اعلم
بالصواب و الیه المرجع و المآب حسبنا الله و نعم الوکیل و الحمد لله رب العالمین علی الاتمام و علی رسولنا صلی الله
علیه و سلم برحمتک یا ارحم الراحمین لا اله الا الله محمد رسول الله تمت تمام شد کاری نظام شد بیادگار
نوشتم خط ایامی * بود آن جا نه عزیزان کنند از ما یاد * هر که عمر در لعب و لهو * ما ها تم ایام ایام

بنام خدای عز و جل

بنام خدای عز و جل و بعد ان باسم النبی محمد مجتبی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم وعلی آله واصحابه
اجمعین بدستخط فقیر حقیر پر تقصیر بنده سید ابو الحسن کتاب هذا مسمی بجواهر فریدی ختم شد
فی التاریخ ۲۳ محرم سنه ۱۳۱۴ من الهجرت مولوی خادم حسین صاحب مدرس اول مدرسه
جلالیه بوکھار ضلع بردوان و سید مدیح الرحمن صاحب ساکن بوکھار تصحیح نمودند
حسب الامر فقیر سید صاحب سید الکلان احمد المتوکل نسباً و البوکھاری وطناً متولی مدرسه
مذکور و کتاب هذا داخل کتب خانه جلالیه نموده شد

نسخه جواهر فریدی تصنیف علی اصغر بیدالوی